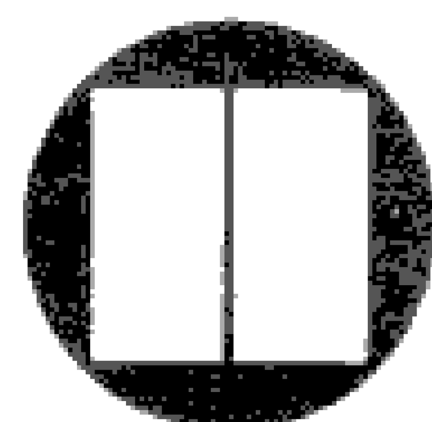
مقدمهٔ

فقه اللغهٔ ایرانی

ای. م. اُرانسکی

ترجمهٔ کریم کشاورز

مقدمهٔ فقه اللغهٔ ایرانی



انتشارات پیام

تهران ۱۳۷۹

مجموعة تاريخ

اُرانسکی، یوسیف میخائیلوویچ، ۱۹۲۳ ـ ۱۹۷۷. Oranskii, Iosif Mikhailovich

مقدمه فقه‌اللغه ایرانی / ای.ام. ارانسکی؛ ترجمه کریم کشاورز. ـ تهران: پیام، ۱۳۵۸.

۴۲۴ ص.: مصور، جدول، نمونه.

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. [۳۴۴] ـ ۳۹۵؛ همچنین به‌صورت زیرنویس.

چاپ دوم: ۱۳۷۹ ISBN 964 - 6525 - 02 - 4

۱. زبانهای ایرانی -- تاریخ. ۲. زبانهای ایرانی -- فقه‌اللغه. الف. کشاورز، کریم، ۱۲۷۹ ـ ۱۳۶۵. مترجم. ب. عنوان.

PIR۴۲/آ۴م۷ قا ۴

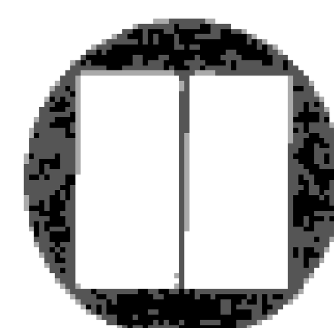
۱۳۵۸

کتابخانه ملی ایران ۹۱۸ـ۶۱م

مقدمهٔ فقه‌اللغهٔ ایرانی

ای. م. اُرانسکی

ترجمه: کریم کشاورز



مقدمهٔ فقه‌اللغهٔ ایرانی

ای. م. اُرانسکی

مترجم: کریم کشاورز

چاپ دوم (چاپ اول با اصلاحات) ۱۳۷۹
چاپ و صحافی: معراج
۲۸۰۰ نسخه
قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال
شابک ۴ ـ ۰۲ ـ ۶۵۲۵ ـ ۹۶۴
ISBN 964 - 6525 - 02 - 4

خیابان انقلاب، خیابان فروردین، پلاک ۱۱، تلفن: ۶۴۰۹۵۳۱

یادداشت چاپ دوم

به‌نام خداوند جان و خـرد　　　کزین برتر اندیشه برنگذرد

این که پیشگامان تحقیق و تتبّع در امور و مسایل و فرهنگ و تاریخ ایران عمدتاً غیرایرانی بوده‌اند، مایهٔ شگفتی و تأسف است. و این که ترجمه و چاپ و نشرِ نتیجهٔ کارهای این پژوهندگان غیر ایرانی هم ـ چه از نظر مالی و چه از بعضی جهات دیگر ـ کاری پرخطر است مایهٔ تعجب و تحسّر بیشتر.

این کتاب را پدر پیش از سال ۱۳۴۳ ترجمه کرده بود و در سال ۱۳۵۸، برای نخستین بار، به‌همّت ناشر جوانی که از خطر کردن نمی‌هراسید (آقای محمد نیکدست ناشر پرسابقه و معتبر امروز) منتشر نمود.

در مقدمه‌ای که پدر نوشته خواهید خواند که ناشران سرمایه‌دار زمان در نتیجهٔ سختی کار چاپ از ادامهٔ کار سر باز زدند و انتشارات پیام هم دل به‌دریا زد و به‌چاپ اثر دست یازید.

پدر از مؤلف کتاب، مرحوم «اُرانسکی» که موفق به‌دیدن ترجمهٔ فارسی اثر خود نشد یاد ودرعین‌حال ابرازامیدواری‌کرده بودکه ناشرشایددرچاپهای بعدی ضررناشی ازچاپ اوّل را جبران کند. دریغا که مترجم نیز این چاپ دوم را ندید و روی در نقاب خاک کشید.

اینک چاپ دوم کتاب با همّت آقای محمد نیکدست و فرزند باذوق و دانشمندش آقای پیام نیکدست (که در سال ۱۳۵۸ طفل خردسالی بود) با تصحیح و تنقیح کامل منتشر می‌شود.

خوانندهٔ صاحب نظر با تورقی چند دقیقه‌ای متوجه کار سترگ مترجم و کار سترگتر مؤلف و کار بسیار دشوار ناشر و مصحّح خواهد شد. این هر سه را باید عشق به‌ایران و زبان فارسی به‌کاری که کرده‌اند واداشته باشد. زیرا که بازده مالی این کارها در قبال رنجی که کشیده‌اند هیچ نیست.

من به‌سهم خود و از جانب سایر بازماندگان مترجم از آقایان محمد و پیام نیکدست برای چاپ دوم کتاب که خاطرهٔ «کریم کشاورز» را زنده می‌کند سپاسگزاری می‌کنم. امیدوارم این کتاب در زنده نگاه داشتن زبان فارسی به‌عنوان واسطة‌العقد اقوام ایرانی نقشی بازی کند.

بهمن کشاورز

تیرماه ۱۳۷۹

سخنی از مترجم

از تاریخ انعقاد قرارداد مربوط به‌ترجمه کتاب مقدمهٔ فقه‌اللغهٔ ایرانی، تألیف اُرانسکی و تحویل متن ترجمه به‌طرف قرارداد بیش از پانزده سال می‌گذرد (تاریخ دقیق قرارداد ۱۳۴۳/۳/۲ بوده). شاید این مدّت برای چاپ کتابی بدین حجم دراز به‌نظر آید. واقعاً هم چنین است. در این پانزده سال و اندی سه ناشر (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بنیاد فرهنگ ایران و سرانجام مؤسسهٔ «پیام») آن را دست به‌دست کردند؛ دو چاپخانه پس از آزمایش طبع قسمتی از کتاب از ادامهٔ کار سرباز زدند. چون مشکلات فنّی ـ وجود حروف میخی و پهلوی ساسانی و اشکانی و یونانی قدیم و سریانی و از این گونه و لزوم گنجاندن آنها در متن ـ سبب می‌شد که بسیاری از صفحات دو یا سه بار حروف‌چینی و «حروف چسبانی» و عکس‌برداری و اُفست شود. و بدیهی است در ظرف پانزده سالی که از نخستین تشبث برای چاپ آن می‌گذرد بهای همهٔ این کارها چند برابر شده است و این خود قیمت تمام شدهٔ کتاب را بالا برده. در نتیجه ناشر کنونی و واقعی کتاب یعنی مؤسسهٔ انتشاراتی «پیام» از این چاپ سودی نمی‌برد و شاید زیان هم خواهد دید و برای جبران ضرر به‌چاپ‌های بعدی امید بسته است.

لازم به‌ذکر است، مؤلّف که خبر ترجمه و احتمال طبع کتاب خود را از اولیای «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» شنیده بود از پانزده سال پیش چشم به‌راه ترجمهٔ چاپ شدهٔ اثر خویش بود... دریغا که این انتظار را مرگ او پایان داد. یادش بخیر و روانش شاد باد...

این ترجمه شانزده سال پیش به‌عمل آمده و مترجم دیگر در آن دست نبرده و تجدید نظری نکرده است... اگر اکنون به‌این کار دست می‌یازید شاید اندکی کیفیت آن بهتر می‌شد.

... وظیفهٔ خود می‌داند از آقای نیکدست مدیر مؤسسهٔ «پیام»، که همّت او این مهم را به‌انجام رسانیده، و کوشش فراوان بانو فرزانهٔ فراست (لاله‌یی) و آقای لاله‌یی، که در هموار کردن دشواری‌های ویژهٔ چاپ این کتاب مبذول داشته‌اند، صمیمانه سپاسگزاری و توفیق ایشان را آرزو کنم.

در این کتاب ارقام مربوط به‌عدهٔ نفوس و متکلّمان به‌فلان یا بهمان زبان کهنه شده است و بدیهی است که خوانندگان این نکته را در نظر خواهند گرفت.

به‌رغم کوششی که همه ـ ناشر و مصحّح و مترجم ـ در تصحیح فرمها به‌عمل آوردند کتاب از خطاهای چاپی بی نصیب نمانده و تهیهٔ غلطنامه واجب افتاده. از خوانندگان تقاضا داریم بدان رجوع کنند... گویا کتاب بی‌غلط درآوردن آرزوئی است که، لااقل، نسل حاضر به‌گور خواهد برد.

کریم کشاورز

اول دی ماه / ۱۳۵۸

فهرست مطالب

فصل چهارم

شیوهٔ تحریر الفاظ و علامتهای وضع شده

مطالب مربوط به‌زبانها و لهجه‌های متعدد باستانی وکنونی ایرانی از تألیفهای مؤلفانی استخراج شده‌که در زمانهای‌مختلف‌وکشورهای متفاوت می‌زیسته ومی‌نوشته‌اند وازگوناگونترین‌شیوه‌های تحریر و الفباها استفاده می‌کرده‌اند. تحریرالفاظ چنین مطالب پردامنه‌ای غالباً با دشواریهای جدی مصادف می‌شده و حتی در برخی موارد ممتنع می‌بوده. با این حال چنانچه شیوه‌های مختلف تحریر را در مورد مطالب مزبور به‌کار می‌بستیم (شیوه‌هایی‌که غالباً یك صدا به‌وسیلهٔ علامات مختلف معرفی می‌شود و یا بالعکس یك علامت نمایندهٔ چند صدای مختلف می‌باشد) مشکلات تازه‌ای پدید می‌آمد (بخصوص در جدولهای عمومی) و مستلزم تفسیرهای دیگری دربارهٔ شیوهٔ تحریر الفاظ توسط فلان و یا بهمان مؤلف می‌بود. بدین‌سبب در هرموردی که صحت و دقت ادای الفاظ زبانی نمی‌دید، شیوهٔ تحریرواحد وحتی‌المقدور ساده‌ای به‌کاربسته شده‌است. ضمناً، البته، باید درنظرگرفت که‌دراین‌موردنیز- مثل دیگرمواردی‌که شیوه‌های‌تحریریکنواخت به‌کار بسته شود - تاحدی‌طرز ادای اصوات‌را باید قراردادی ومشروط تلقی‌کرد. مثلاً حرف [O] درکلمهٔ فارسی «بزرگ» وکلمهٔ تاجیکی «بادام» (بُدُم) صدای واحدی را ادا نمی‌کند (در مورد اول مصوتی است کوتاه و نااستوار که در اشکال بستهٔ خود (زبان برخاسته) به«اوُ» نزدیك می‌باشد، و در مورد ثانی بالعکس مصوتی است از لحاظ کیفیت بسیار باز و استوار).

در این‌کتاب شیوهٔ تحریر متداول درتألیفات ایرانشناسی به‌کار رفته است- شیوه‌ای که پایهٔ آن الفبای لاتینی است وچندحرف از الفبای یونانی وپاره‌ای علامات اضافی‌بدان ملحق شده. چون علامات و حروف زیر ممکن است نیازمند توضیح باشد، ذکر می‌شود:

مصوتها

ạ - مصوت ردیف قدامی، پلهٔ دوم صعود از پایین،[۱] غیرلبی.

ǫ̣ - مصوت ردیف خلفی، صعود از پایین، لبی.

۱. برحسب طبقه‌بندی آکادمیسین ل. و. شیربا، جدول شش پله‌ای صعودی.

ε ـ مصوت ردیف قدامی ـ پلهٔ سوم صعود، غیرلبی.

ō ـ در تحریر کلمات پارسی میانه و پارسی جدید (که به‌حروف عربی نوشته شده) صدایی است مصوت‌که مصوت تلفیقی (دیفتونگ یا مصوت دوتایی) ایرانی باستانی یعنی آئو ay (یا به‌اصطلاح «واو مجهول») را منعکس می‌کند و درتحریرلغات زبانهای‌کنونی ایرانی جانشین مصوتی است‌کشیده و لبی ـ از ردیف خلفی و پلهٔ سوم صعود.

ö ـ مصوت ردیف قدامی، صعود میانه، لبی.

ū ـ مصوت‌ردیف خلفی ـ پلهٔ‌صعودی‌چهارم وپنجم، لبی، در زبان تاجیکی‌کنونی‌ـ مصوتی‌است‌از ردیف مختلط، صعود متوسط، لبی، (درخط تاجیکی‌کنونی به‌شکل ӯ نوشته می‌شود.)

ü ـ مصوت ردیف قدامی، صعود بالایی، لبی (= u فرانسه)

ə ـ کوتاه و غالباً مختصر. مصوتی است از ردیف مختلط (یا مختلط خلفی) از لحاظ پله‌های صعود بسیار نوسان‌کننده = (از پلهٔ دوم تا پنجم. در زبان وخنی از پلهٔ سوم به‌پایین). علی‌المعمول لبی نیست. ولی انواع لبی آن نیز شنیده می‌شود.

bl ـ (در زبان وخنی) مصوت ردیف مختلط، پلهٔ پنجم صعود که نااستوار و در معرض‌اختصار وحذف قرارگرفته. معمولاً لبی‌نیست ولی‌انواع لبی‌آن‌نیز شنیده می‌شود.

مصمتها

c ـ مصمت سایشی انسدادی (آفریکات)، اصم و سرزبانی (= ц «تسه» روسی).

č ـ مصمت سایشی انسدادی (آفریکات)، اصم وسرزبانی، با شکاف دوکانونی (= به «چ»).

dz ـ مصمت‌سایشی انسدادی‌آوائی‌وسرزبانی(گاهی‌درتحریرصوتی با حرف نموده می‌شود.

ǰ ـ مصمت سایشی انسدادی آوائی با شکاف دوکانونی از نوع j انگلیسی درکلمهٔ journal (= به«ج» فارسی‌کنونی).

q ـ مصمت ملازی[1] و انسدادی (= به «ق» فارسی‌کنونی)

r̥ ـ راء هجا ساز.

ś و ṣ ـ (در زبان سنسکریت) مصمتهای اصم وحلقی و دوکانونی ـ در تلفظ به «ش» نرم نزدیك هستند.

š ـ حلقی، دوکانونی (باکانون دوم خلفی یا میانه)، مصمتی است اصم (از نوع ش ш روسی سخت، یا «ش» فارسی و تاجیکی نرم.)

y ـ مصمت حلقی، میان زبانی‌وآوائی (از نوع й روسی و «ی» فارسی درکلمات «جای»، «پای»، «ری».)

w ـ حلقی، لبی، آوائی. (مصمت طنینی)

۱. ملازی یا «لهاتی» = مربوط به‌زبان‌کوچك.

ǧ ـ مصمتی است حلقی، دوکانونی (با کانون دوم خلفی یا میانه) وآوائی (از نوع «ж» ژ سخت روسی یا «ژ» نرم فارسی و تاجیکی).

β ـ حلقی، لبی، آوائی (بیشتر در تحریرمتون باستانی به‌کار می‌رود).

δ ـ حلقی، (دندانی بین‌السنین)، آوائی (از نوع *th* انگلیسی درحرف‌تعریف *the*).

γ ـ حلقی، با قسمت خلفی زبان، آوائی («غ»کنونی فارسی).

ɣ ـ حلقی، با قسمت خلفی زبان، آوائی (شکاف مدور).

x̌ ـ مصمتی است حلقی، با قسمت خلفی زبان و اصم (شکاف مدور)

θ ـ حلقی، دندانی (بین‌السنین)، اصم، (از نوع *th* انگلیسی درکلمهٔ *thing*)

θr ـ (درپارسی‌باستانی)ـ صدایی است‌مصمت، برابربا θr اوستایی‌و *tr* سنسکریت.

علامات اضافی

ـ = روی مصوتها (مثلاً ā، ē، ī) درازی ومد صدا را می‌رساند.

˘ ـ روی مصوت (مثلاً ă، ĕ، ĭ) نشانهٔ کوتاهی صداست (فقط درمواردی‌به‌کار می‌رودکه به‌ویژه بایدکوتاهی صدا خاطرنشان شود).

ـ روی مصوت (مثلاً ā، ū، ī) نشان می‌دهدکه می‌توان آن‌را کوتاه یاطویل تلفظ‌کرد (یا اینکه طول حرف مصوت معلوم نیست).

ـ زیر مصوت (مثلاً ę، ǫ) اشاره به‌تضییق صداست.

⌢ ـ زیرمصوت (مثلاً au، ai) معرف‌مصوتی است که دربخش دوم‌مصوت تلفیقی (دوتایی) قرارگرفته و هجا نمی‌سازد.

~ ـ روی حرف (مثلاً ã، ą̃) معرف تلفظ از بینی (تلفظ خیشومی) است.

. ـ زیر مصمت (مثلاً ṇ، ṛ، ḍ، ṭ) معرف تلفظ مغزی (برگشت به‌عقب) است.

ʼ ـ سمت راست مصمت (مثلاً kʼ، tʼ، pʼ) معرف (در زبانهای معاصر ایرانی) دمی بودن (انفجار صوتی) (به‌استثنای *rʼ* کردی، که نمودار *r* (ر) ممتد وغران ـ رِ رِ ـ است)

ـ سمت راست مصمت (مثلاً *nʼ*) معرف‌کامی بودن است.

° ـ سمت راست مصمت (مثلاً x°، k°) معرف لبی بودن آن است.

* ـ جلوکلمه یا بخشی از کلمه (مثل *daθa*) نشان می‌دهدکه کلمه یا پسوند و پیشوند دستوری به‌یاری اسلوب‌تاریخی ـ تطبیقی ـ که تاکنون درآثارگذشته دیده نشده، ـ از نو ساخته و احیاء شده است.

< ـ بعد ازکلمه معرف تکامل و تطور بعدی آن است.

(مثل *martiya* < *mărd* ـ یعنی «مرتیا»ـ ی پارسی باستانی‌به‌صورت «مرد» فارسی کنونی درآمده است.)

> ـ بعد ازکلمهٔ معرف منشأ آن است (مثل *märd* < ***martiya*** یعنی «مرد» فارسی‌کنونی از «مرتیا»ـی پارسی باستانی ریشه‌گرفته.)

|| ـ علامت تساوی و همانندی است (مثلاً میترای *miθra* ـ ی اوستایی و ***mitra*** ـ ی هندی باستانی‌که همانندند) به‌این شکل نوشته می‌شوند:

miϑra || ***mitra***

- ـ اجزای کلمه را از یکدیگر جدا می‌کند (مثلاً *me-kun-am* ، «می ـ کُن ـ اَم»).

́ ـ روی مصوت (*á, ú*) تکیه را نشان می‌دهد (در ودایی و سنسکریت ویونانی باستانی ـ تُن نامیده می‌شود، و در موسیقی ضرب).

درکتب علمی برای تحریر متون باستانی پاره‌ای شیوه‌های خاص به‌کاربسته می‌شود، بدین‌قرار:

۱. در تحریر متون پارسی باستانی حرف مصمتی که بالاتر از خط نوشته می‌شود (مثلاً *baʼ daka, dārayavaʰuš*) نشان‌می‌دهدکه‌درمتن اصلی‌حرف‌مزبور وجود نداشته ولی با درنظرگرفتن ریشه و اشتقاق کلمه نوشته شده است (در پاره‌ای موارد حرفی که بالای خط نوشته شده باشد نشان می‌دهدکه تلفظ صوت مزبور اختیاری است و یا کامل نیست و ممکن‌است مانندکلمهٔ *vᵊrèd* یزغولمی *vərèd* یا ***vred*** تلفظ شود).

۲. کروشه [ ] در نقل و تحریر و ترجمهٔ متون باستانی نشان دهندهٔ آن است که‌کلمات ویا اجزای‌کلمهٔ میان آنهارا درمتن اصلی‌نمی‌توان‌خواند (خلأئی وجود دارد) و به‌وسیلهٔ محققان از روی قیاس و تشبیه ویا نظر دیگری بازسازی (یا اضافه) شده‌است.

۳. در تحریر متون باستانی حروفی‌که در پرانتز مدور قرار گرفته باشند نشان می‌دهندکه در نحوهٔ تلفظ آن اصوات شك‌است. (درترجمه‌ها پارانتز( ) معرف اختلافات سبکی و اضافات و یا توضیحاتی است‌که به‌ترجمه افزوده شده).

۴. خطوط اوستایی و پارسی باستانی پاره‌ای ویژگیهای مربوط به‌خط‌نویسی دارند (فی‌المثل تحریر *y* پس از *i* آخرکلمه در کلمهٔ پارسی باستانی *ϑātiy*). ایـن حـروف را برای اجتناب ازتحریف متن اصلی علی‌الرسم محفوظ می‌دارند. ولی در جدولهای‌عمومی این علامات و حروف‌که غالباً و صرفاً مربوط به‌شیوهٔ خط‌نویسی است حتی‌المقدور حذف می‌شوند. اطلاعات مربوط به‌حروف و علامات ویژهٔ الفباهای اوستایی و پارسی‌باستانی در جدولهای مربوطهٔ متن این‌کتاب نقل شده است.

۵. در مورد اسناد سغدی شیوهٔ تحریر ر. گوتیوکـه اکنون در میان ایرانشناسان متداول است به‌کاربسته شده. در این شیوه برای هرحرف خط سغدی معادل لاتینی و یا یونانی آن پذیرفته شده است. و اصواتی که در خط سغدی منعکس نشده (که بیشتر مصوتها هستند) نوشته نمی شوند، و اندیشه‌نگاریها (ایده‌اُگرمها، هزوارشها) باحروف بزرگ نوشته می‌شود. در نقل حروف پارتی نیز همین شیوه به‌کار رفته است.

۶. نوشته‌های سکایی در حین نقل حروف با مراعات ویژگیهای خطی متون که به‌خط برهمایی است تحریر شده است.

بدیهی است‌که هرکوششی برای تحریرمتون‌باستانی ایرانی (و همچنین اکثر دیگر متون باستانی) به‌عمل آید فقط به‌تقریب معرف اصوات اصلی بوده و مدعی بیش از این نمی‌تواند بود.

مؤلف جدولی از الفبای عربی را با معادلهای روسی نقل‌کرده است تا هرجـا که

تلفظ دقیق اسامی فارسی لازم‌شود، خوانندگان روسی را به‌کار آید.[۱]

آ	*ā*	غ	*ɣ*
ب	*b*	ف	*f*
پ	*p*	ق	*k*
ت ـ ط	*t*	ك	*ķ*
ث ـ س ـ ص	*ç*	گ	*g*
ج	*j*	ل	*l*
چ	*č*	م	*m*
ح ـ ه	*h*	ن	*n*
خ	*x*	و	*v*
د	*d*	ی	*y*
ذ، ز، ض، ظ	*z*	اَ	*a*
ر	*r*	اِ	*e*
ژ	*ž*	اُ	*o*
ش	*š*	ای	*ī*
ع	ʻ	اُو	*ū*

---

۱. چون در ترجمهٔ کتاب‌کلمات فارسی و عربی به‌حروف اصلی نوشته شده، نقل معادلهای روسی ضرورتی نداشت و حذف شد و درموارد بسیار نادرمترجم الفبای لاتینی را با تغییراتی جزئی به‌کار برده است.

بخش اول

مقدمه

فصل اول

فقه‌اللغهٔ ایرانی. تعریف، هدف و وظیفهٔ این علم

فقهٔ‌اللغه ترجمهٔ‌کلمهٔ «فیلولوژی» یونانی است‌که به‌معنی «عشق یا دوستی به‌سخن و بحث و اندیشه» است. (کلمهٔ یونانی «فیلوس» φiλoc یعنی «دوست» و «دوستدارنده» و «لوگوس» λoroc «سخن ـ کلمه، بحث، اندیشه» می‌باشد).

در یونان عهد باستان‌که هنوز علوم قدیم تفکیک نشده و تطور حاصل نکرده بود مردان دانشمند را ـ صرف‌نظر از رشتهٔ فعالیت علمی ایشان «فیلولوگ» یعنی «دوستدار سخن و دانش» یا عالم به‌علم فقه‌اللغه می‌خواندند.

بعدها در نتیجهٔ پیشرفت و تراکم علوم و بالضروره تفکیك و تطور آن، حجم و مضمون و مفهوم «فقه‌اللغه» نیز دستخوش دگرگونیهای بسیار شد.

چون در قرون وسطی و عهد تجدد (رنسانس) تألیفات مؤلفان عهد باستان مأخذ اصلی مطالعات دانشمندان فقه‌اللغه‌بود، ازکلمهٔ فقه‌اللغه نیزمفهوم «دانشی‌که به‌خواندن و تفسیر آثار ادبی باستانی اکتفا می‌کند»، استنباط می‌شد. تحقیق و مطالعه درآثار مزبور مستلزم بررسی عمیق زبانهایی‌که آن آثار بدان تحریر شده و همچنین مطالعه در اوضاع فرهنگی و تاریخی عهد پیدایش آنها بود. بدین‌طریق اصطلاح «فیلولوژی» یا «فقه‌اللغه» به‌مرور زمان درمورد علمی‌به‌کار رفت‌که فرهنگ فلان و یا بهمان قوم را (یا اقوام را)ـ که در آثار مکتوب باقی مانده ـ مورد مطالعه قرار می‌داده.

به‌تدریج‌که روابط دوران صنعتی‌کنونی میان مردم توسعه پیدا کرد و چندین دولت ملی در اروپا پدید آمد احتیاج به‌مطالعه وشرح زبانهای زندهٔ ملی پیدا شد و درعین‌حال نخستین شروح مربوط به‌زبانهای شرقی (زبانهای ترکی ـ از قرن پانزدهم میلادی ـ و زبانهای ایرانی ـ از قرن شانزدهم ـ و زبانهای قفقازی و فنلاندی ـ اویغوری و شرق دور و غیره) تألیف گشت.

در اواسط قرن شانزدهم دانشمندان اروپایی از ده و اندی زبان اطلاع داشتند.[1] ولی‌تألیف پ. س. پالاس دانشمند روسی‌تحت‌عنوان لغت‌نامه‌های تطبیقی زبانها ولهجه‌ها،

۱. گ. پوستلوس فرانسوی درسال ۱۵۳۸ رساله‌ای در خویشی زبانها *(De affinitate linguarum)* نوشته و فقط از ۱۲ زبان نام می‌برد.

که در پایان قرن هجدهم در پطرزبورگ منتشر شده حاوی لغات ۲۷۲ زبان جهان بود. کشفیات قرن نوزدهم آثار بسیار دیگری از السنهٔ باستانی و زبانهای زنده را، که پیشتر دانشمندان از آنها اطلاع نداشتند، در اختیارشان گذاشت.

علم فقه‌اللغه نیز بالضروره براثر تراکم مطالب، به‌چند رشتهٔ مستقل تقسیم شد. از قبیل فقه‌اللغهٔ اسلاوی، فقه‌اللغهٔ رمان، فقه‌اللغهٔ ایرانی و غیره که اینها در آغاز قرن نوزدهم تفکیك شدند و قرائت و تفسیر و تعبیر متون مؤلفان عهد باستان را به‌فقه‌اللغهٔ قدیم (یا به‌اصطلاح فقه‌اللغهٔ کلاسیك) حوالت کردند.

بنابراین اکنون کلمهٔ فقه‌اللغه علی‌الرسم مبین مجموع علومی است که زبان قوم (یا گروهی از اقوام) را مورد مطالعه قرار می‌دهد و فرهنگی را (آثار ادبی، وفرهنگ عامه) که به‌وسیلهٔ اهل آن زبان (یا زبانها) پدید آمده بررسی می‌کند.[۱]

هدف اصلی مطالعات فقه‌اللغوی همانا آثار مکتوب قوم (ویا اقوام) است درمدارج مختلف تکامل اجتماعی و تاریخی آن. بدین سبب فقه‌اللغه با مجموع رشته‌های علوم تاریخی و تاریخ فرهنگ ـ که خود غالباً با فقه‌اللغه تحت‌عنوان «رشتهٔ تاریخ وفقه‌اللغه» متحد می‌شوند ـ رابطهٔ نزدیك دارد (مثلاً دانشکده‌های تاریخ وفقه‌اللغه در دانشگاهها). توجیه رابطهٔ نزدیك میان تاریخ و فقه‌اللغه این است که تحقیقات تاریخی و فرهنگی تا حد زیادی مربوط به‌مطالعهٔ آثار و منابع و متون مکتوب است. و این پژوهشها هرقدر بیشتر به‌تجزیه و تحلیل آثار مکتوب متکی باشد ـ جنبهٔ فقه‌اللغوی آنها فزونتر است.

از دیگرسو مطالعات فقه‌اللغوی به‌معنی اخص، یعنی بررسی زبان وآثار ادبی فلان یا بهمان قوم بدون درنظر گرفتن شرایط تاریخی حیات جامعه و زبان و ادبیات مورد مطالعه، محال است.

مصالح زبان‌شناسی و ادب‌شناسی یکی است یعنی کلمه، کلمه‌ای که با صدا ادا شود و یا ثبت گردد ـ یا متن. ولی موضوع زبان‌شناسی یعنی زبان و موضوع ادب‌شناسی ـ یعنی آثار ادبی دو چیز متفاوتند. اثر ادبی که یکی از مهمترین عناصر تاریخ فرهنگ است ـ مربوط به‌روبنای فکری و عقیدتی می‌باشد و جریان (پروسهٔ) تاریخی و ادبی تابع قوانین کلی سیر تکاملی افکار و عقاید در فلان یا بهمان جامعه است. ولی زبان یك پدیدهٔ اجتماعی خاص است که مربوط به‌روبنای فکری و عقیدتی نیست و سیر تکاملی آن تابع قوانین دیگری است. و بدین‌سبب اگر رشته‌هایی را که زبان موضوع آن است با رشته‌هایی که موضوع آنها آفرینش ادبی است یك‌کاسه کنیم تا حدی به‌دشواری برخواهیم خورد. مع‌هذا وجود علم فقه‌اللغه به‌صورت علمی واحد و کثیرالجوانب و پیچ در پیچ محرز است. زیراکه از دیرباز رسم و سنت علمی براین قرارگرفته و تجارب وافری که در طی تعلیم آن به‌دست آمده وجود این علم را توجیه می‌کند. و چون مطالبی که مورد

۱. گاهی کلمهٔ «فقه‌اللغه» برای مفهوم محدودتری استعمال می‌شود به‌این‌معنی که انتقاد لغوی و علمی را که به‌تعیین متن اصلی آثار می‌پردازد می‌رساند واز اسلوبهای انتقادی مطالعه وطبع متون سخن می‌گوید. کلمهٔ «متن‌شناسی» نیز به‌همین معنی استعمال می‌شود.

مطالعهٔ زبانشناس و ادب‌شناس است یکی‌است، این نیزتعلیم فقه‌اللغه را ـ به‌مثابهٔ‌دانشی مستقل ـ موجه می‌سازد.

مثلاً با وجود تفاوت فراوانی‌که در شیوهٔ پژوهش و روش ادب‌شناس و زبانشناس وجود دارد و اختلاف عمیقی‌که از لحاظ اسلوب‌کار ادب‌شناسی از یك‌سو و زبانشناسی‌از دیگرسوبه‌چشم می‌خورد ـ این دوعلم با یکدیگر بستگیهای‌ناگسستنی دارند، زیرا مطالب مورد مطالعهٔ هر دو یکی است و هردو با آثار مکتوب و متون سر وکار دارند.[۱] الواح باستانی‌که برصخره‌ها منقور است و نسخ خطی قرون وسطی و حماسه‌های پهلوانی و افسانه‌های عامیانه و آثار هنری معاصر ـ همهٔ اینها به‌یاری کلام بیان شده‌اند و نه‌تنها جزو آثار ادبی مکتوب به‌شمارمی‌روند بلکه ازآثار زبان نیز می‌باشند وهم‌توجه‌محققان زبانشناس را به‌خود جلب می‌کنند، هم ادب‌شناس را (گرچه میزان این توجه متفاوت است). مثلاً آثار ادبی مهم باستانی مانند اوستا و یا حماسهٔ پهلوانی چون شاهنامه در عین حال مهمترین آثار زبانهای ایرانی در دوران منظور نظر می‌باشند (حتی اوستا تنها اثر باقی از دوران خویش است). زبان موضوع مطالعهٔ زبانشناس است. ولی حتی برای ادب‌شناس نیز مطالعهٔ زبان ـ که «عنصرابتدایی ادب است» ـ اهمیت فوق‌العاده دارد. فرهنگ ادبی یك قوم و آثار شفاهی ملی و عامیانه و ادبیات مکتوب آن به‌وسیلهٔ کلمه و نطق مصوت (یا شکل مکتوب آن) بیان شده و می‌شود. طبق تعریف دقیق ماکسیم‌ـ گورکی‌زبان هم ابزاراصلی‌ادبیات است وهم مصالح آن: «زبان عنصر اولیهٔ ادبیات‌است. ابزار اصلی آن است ودرعین‌حال چون با وقایع و پدیده‌های زندگی همراه شود ـ مصالح آن (ادبیات) را تشکیل می‌دهد.»[۲]

دربالاگفتیم‌که فقه‌اللغه‌با تاریخ وتاریخ فرهنگ رابطهٔ نزدیك دارد. بویژه‌فقه‌اللغهٔ السنهٔ شرقی با رشته‌های‌گوناگون علوم تاریخی مربوط می‌باشد. براثر یك سلسله اسباب و علل، مطالعهٔ تاریخ و تاریخ فرهنگ و زبان و ادبیات و آثار مکتوب اقوام شرق ـ که تاگذشتهٔ نزدیك هم تحت‌نظر و حمایت دانش غرب صورت می‌گرفت ـ در سطح نازلی‌قرار دارد. به‌رغم‌کامیابیهای عظیمی‌که نصیب دانشمندان شرقشناس شوروی و دیگرکشورها شده است، عقب‌ماندگی دیرین شرقشناسی را ـ مثلاً در مقام قیاس با «غرب‌شناسی» ـ هنوز نمی‌توان برطرف شده شمرد. و چون بسیاری از اعصار تاریخی مورد مطالعه قرار نگرفته عالم فقه‌اللغهٔ شرق‌شناس ناگزیر است مستقلاً به‌تحقیق در اوضاع و احوال تاریخی وفرهنگی‌که‌فلان یا بهمان اثرو تألیف درآن‌به‌وجود آمده ـ همت‌گمارد. وازطرف دیگر فقدان چاپهای انتقادی آثار مکتوب‌گذشته در بسیاری از موارد مورخ شرقشناس را ناگزیر می‌سازد درآثار مزبور از لحاظ فقه‌اللغه تحقیق به‌عمل آورد.

۱. آنچه‌گفته شد البته به‌آثار شفاهی و فرهنگ عامه نیز مربوط است.
۲. ماکسیم‌گورکی، دربارهٔ‌ادبیات، مسکو سال ۱۹۳۵، ص ۶۶۶.

اهمیت تاریخ از لحاظ فقه‌اللغهٔ ایرانی.
فقه‌اللغهٔ ایرانی و ایرانشناسی.

بدین‌قرار فقه‌اللغهٔ ایرانی علمی است که به‌مطالعهٔ زبانهای ایرانی و ادبی که به‌زبانهای مزبور پدید آمده (و ازآن جمله ادب و آفرینش شفاهی خلق) ـ در طی تاریخ وسیر تکاملی تاریخی آنها ـ می‌پردازد، با درنظر گرفتن مرابطهٔ آنها با تاریخ جامعه. به‌طوری که از تعریف بالا آشکار است مبنای این علم عبارت است از مفهوم زبانهای ایرانی و اینکه نشانهٔ زبان ایرانی بودن چیست. به‌دیگر سخن هرزبان یاگویشی که مربوط به‌گروه (خانواده) زبانهای ایرانی باشد (به‌بعد فصل دوم رجوع شود) و هرمتنی که به‌یکی از زبانها یا گویشهای مذکور نوشته شده باشد موضوع مطالعهٔ علم فقه‌اللغهٔ ایرانی‌خواهد بود. سنگ‌نبشته‌های پارسی‌باستانی وسرودهای اوستایی دربارهٔ ایزدان و پهلوانان وآثار غیرمذهبی ومذهبی‌ادبی به‌زبان‌پارسی‌میانه‌واسناداقتصادی‌پارتی که‌برسفالینه‌ها نوشته‌شده و نامه‌های سغدی و اسناد قضائی و تجاری برچرمینه و چوب و سکه‌ها و سنگهای‌بهادار منقور و مهرها و ظروفی که مطالبی به‌زبانهای خوارزمی و باختری (باکتریایی) وسغدی و زبانهای پارسی میانه برآنها نوشته شده و سرودهای مانوی به‌زبان پارتی و تألیفات بودایی به‌زبان سکایی و دیوانهای شاعران فارسی و تاجیکی وکرد در قرون وسطی و رمان‌فارسی وتاجیکی ویاآسی معاصر و روزنامهٔ فارسی ویا افغانی‌ویاکردی ویادداشتهای مربوط به‌فرهنگ عامه و یا گویشهای بی‌شمار ایرانی (به‌صورت صوت‌نگاری یا ضبط اصوات) ـ... همهٔ این متنها ـ هرقدر هم از لحاظ زمان و مکان تحریر ومضمون وهدف و تعلقات دینی‌وخط وارزش تاریخی‌وغیره متفاوت‌باشند ـ باری همهٔ‌اینهارا یك چیزمتحد می‌سازد و آن ایرانی بودن است و همهٔ اینها ممکن است همچون مصالحی برای مطالعهٔ فلان یا بهمان دورهٔ تکامل زبانهای ایرانی ویا ادبیات ایرانی به‌کار روند. بدیهی است درجهٔ اهمیت هریك از این آثار از نظرمطالعات فقه‌اللغوی متفاوت است. مثلاً اگرمتون مطبوعات‌کنونی فارسی و یا تاجیکی فراوان است و قرائت و تفسیر آنها مشکل و شك و تردیدی به‌وجود نمی‌آورد ولی هرقدر به طرف دوران باستان پیش رویم و عمیق‌ترشویم وضع بالکل تغییر می‌کند.

شمار آثار باستان‌که به‌دست ما رسیده بالنسبه اندك است و آثار مزبور برخلاف متونی‌که به‌زبانهای‌کنونی در دست است ـ به‌آسانی قابل درك نیست. هرقدر آثاری که ازفلان یا بهمان دوران تاریخ محفوظ مانده کمتر باشد ـ به‌همان قدر علی‌القاعده ارزش آنها ازلحاظ تاریخی وفرهنگی وزبان شناسی بیشتر می‌باشد و در عین حال مطالعهٔ آنها دشوارتر می‌گردد. محققی‌که آثار مکتوب ایران باستان را مورد پژوهش قرار می‌دهد دائماً با مسائل‌گوناگون ازقبیل صحت و یا عدم صحت متن، تاریخ‌آن، شرایط و اوضاع و احوال تدوین و حفاظت و استنساخ آن و موضوع تحریفها و الحاقات و تصحیحاتی که نساخان از خود آورده‌اند مواجه می‌باشد. گاه این متون به‌صورت تکه تکه و بریده بریده به‌دست ما رسیده و افتادگیها و خلأهایی دارند و فقط به‌یاری اسلوبهای تنظیم و تدوین ویژهٔ فقه‌اللغوی می‌توان آنها را احیاء نمود. اگر سروکار محقق با متونی‌باشد

که به‌زبانی از دیرباز غیرمتداول و فراموش شده، نوشته شده باشد ـ کار به‌مراتب پیچ در پیچ‌تر و دشوارتر می‌شود. به‌خصوص اگر به‌خطی معضل و ناقص که قرائت متن را به‌صورتهای گوناگون اجازه می‌دهد تحریر شده باشد. وسیلهٔ بسیار مهم که غالباً موضوع را حل می‌کند وفهم متنی راکه به‌زبان مجهول یا غیرمشهور مقدور می‌سازد، عبارت است از توسل به‌زبانهای خویشاوند و یا آثار مراحل جدیدتر سیر تکاملی زبان منظور نظر مثلاً کشف رمز و قرائت نوشته‌های میخی پارسی باستانی (قرن ششم تاچهارم قبل از میلاد) اگر چنانچه زبان سنگ‌نبشته‌های مزبور با زبانهای باستانی ایرانی (اوستایی) و هندی باستانی (سنسکریت) خویشاوند مقایسه نمی‌شد و مراحل بعدی سیر تکاملی زبان پارسی (پارسی میانه و فارسی کنونی) در نظر گرفته نمی‌شد ـ محال بود. استفاده ازآثار زبانهای خویشاوند در قرائت وتفسیرمتون زبانهای مجهول یاکم شناخته مستلزم دانستن و به‌کار بستن اسلوبهای ویژهٔ زبانشناسی تطبیقی ـ تاریخی می‌باشد.

هرقدر بیشتر در دوران باستان عمیق شویم و پیش رویم، رابطهٔ نزدیك و به‌دیگر سخن، تداخل تاریخ و فقه‌اللغه بیشترو بیشترمحسوس می گردد. سطح یك تحقیق‌تاریخی بلاواسطه مربوط است به‌امکان قرائت صحیح متن، ولی، از سوی دیگر، قرائت و تفسیر و ترجمهٔ متون باستانی‌که غالباً بریده بریده و تکه تکه و پر از اصطلاحات پیچ در پیچ ـ و نه همیشه مفهوم ـ می‌باشند فقط درصورتی مقدور و میسر است‌که محقق در اوضاع و احوال تاریخی وفرهنگی محیطی‌که متن‌مفروض درآن مدون‌گشته رخنه‌کند وبامجموع منابع و رشته‌های فرهنگی و تاریخی که برمحیط مربوط و آن زمان پرتو می‌افکنند آشنا باشد.

این مربوط است به‌درك درست شیوهٔ زندگی و افکار و معتقدات محیط مفروض و بالضروره عالم‌فقه‌اللغه، دراین مورد لزوماً با باستان‌شناسی وتاریخ فرهنگ مادی وتاریخ هنر و تاریخ ادیان و سکه‌شناسی وبسیاری دیگر از رشته‌های فرعی وکمکی تاریخی سرو کار پیدا می‌کند.

فقه‌اللغهٔ ایرانی علمی است مبتنی برآثار مکتوب مربوط به‌دوهزار و پانصد سال (از قرن ششم قبل از میلاد تا زمان ما) و ادوار تاریخی مختلف. بنابراین تاریخ در این علم واجد اهمیت بسیار است. فقه‌اللغهٔ ایرانی در طی مدت هستی خود با حفظ مرابطهٔ نزدیك با رشته‌های دیگر ـ یعنی تاریخ و تاریخ فرهنگ اقوام ایرانی زبان ـ تکامل‌یافته و مجموعاً علم پرشاخ و برگی را که ایرانشناسی نامیده می‌شود، تشکیل می‌دهند.

بنابراین فقه‌اللغهٔ ایرانی یکی از شاخه‌های ایرانشناسی ـ یعنی دانش مختلطی که زبانهای ایرانی وتاریخ عمومی وتاریخ فرهنگ اقوام وقبایل ایرانی‌زبان را موردمطالعه قرار می‌دهد ـ می‌باشد.

مقام ایرانشناسی و فقه‌اللغهٔ ایرانی در میان رشته‌های شرقشناسی
اهمیت فقه‌اللغهٔ ایرانی

فقه‌اللغهٔ ایرانی نه‌تنها با رشته‌های گوناگون ایرانشناسی بلکه با بسیاری از دیگر شعب شرقشناسی از قبیل هندشناسی و سامی‌شناسی و ترك‌شناسی و غیره رابطهٔ نزدیك دارد. این رابطه معلول تاریخ اقوام ایرانی زبان است که درطی دوران طویل موجودیت خویش با اقوامی که به‌زبانهای دیگر سخن می‌گفتند روابط فراوان و گوناگون اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و لسانی داشته‌اند.

چنانکه بعد خواهیم دید مقایسهٔ زبانهای ایرانی با زبانهای هندی ازلحاظ بررسی در زبانهای باستانی ایرانی و تدوین تاریخ السنهٔ ایرانی کمك بزرگی می‌کند. زبانهای سامی و در درجهٔ اول عربی در ترکیب لغوی بسیاری از زبانهای ایرانی تأثیر عمیق داشته‌اند. از دیگر سو واژه‌های ایرانی از دوران باستان در زبانهای میان دو رود (بین‌النهرین) و قفقاز و هندوستان و ترکستان شرقی وآسیای میانه و آسیای‌کوچك نفوذ کرده بودند. لایه‌های مشخص وگاه قابل‌ملاحظه‌ای از لغات ایرانی در زبانهای عیلامی و اکدی و آرامی و عربی و ارمنی وگرجی کشف شده است. و زبانهای ترکی و زبانهای هندوستان شمالی واژه‌های بسیار از السنهٔ ایرانی به‌وام گرفته‌اند و در تکامل خط اقوام ایرانی زبان (پارسیان و پارتیها و سغدیان و غیره) نیز خطوط اقوام سامی‌زبان یعنی بابلیان و آرامیان و عربان نقش عظیمی بازی‌کرده است. اقوام ایرانی زبان عهد باستان تا حدی برپایهٔ این خطوط در زمانهای مختلف خطوطی از خود پدیدآوردند (خط میخی پارسی باستانی و خط پهلوی و خط اوستایی و خوارزمی و سغدی و غیره) که در تاریخ سیر تکاملی خط وانتقال آن به‌دیگر اقوام خاور زمین (مانند اویغوران ترك زبان وغیره) اهمیت فراوان داشته.

درعین‌حال ایرانشناسی که در فقه‌اللغهٔ زبان پژوهش کندنمی‌تواند به‌موضوع روابط تاریخی و فرهنگی و زبانی که میان اقوام ایرانی زبان و ترك‌زبان وجود داشته و منجر به‌تغییرات اساسی در نقشهٔ زبانی آسیای میانه وایران و نواحی مجاور آن‌گشته بی‌علاقه باشد. خط وکتیبه‌های ایران باستان از لحاظ مطالعهٔ تاریخ و تاریخ فرهنگ و معتقدات و ادیان اقوام خاور باستان و آسیای میانه و قفقاز و اراضی مجاور منبع گران‌بهایی به‌شمار می‌رود، و برای دوران متأخرتر تألیفات فراوان تاریخی وعلمی که به‌زبان‌فارسی در دست است واجد اهمیت بسیار می‌باشد.

چنان‌که گفتیم سیر تکاملی خانوادهٔ زبانهای ایرانی را آثار اصیل مکتوب در طی دوهزار و پانصد سال گواهی می‌کنند و ضمناً باید گفته شود که باستانی‌ترین آثار مکتوب به‌زبانهای ایرانی (اوستا وکتیبه‌های پارسی‌باستانی) درعین‌حال ازقدیم‌ترین‌آثار زبانهای هند واروپایی می باشند. بدین‌سبب مطالعهٔ تاریخ تطبیقی زبانهای ایرانی نه‌تنها برای شناخت قوانین سیر تکاملی خانوادهٔ این زبانها بلکه جملهٔ گروه زبانهای هندواروپایی به‌طورکلی مصالح با ارزشی بدست می‌دهد.

مطالعهٔ زبانهای ایرانی در پیشرفت زبان‌شناسی هندواروپایی نقش بسیار مهمی ایفا کرده‌واکنون‌نیزبازی‌می‌کند. مسائل‌ویژهٔمربوط به‌مرابطهٔلسانی ایران واسلاو وایران و بالتیك وایران وارمنی وغیره نیز شایان‌توجه خاص زبان‌شناسان می‌باشد. بدیهی‌است که در این میان نباید اهمیت علمی مطالعهٔ زبانهای‌کنونی ایرانی را از نظر دورداشت.

آثار ادبی‌که به‌زبانهای ایرانی وبخصوص و به‌طورکلی به‌فارسی ایجاد شده زمانی در سراسر شرق مقدم ومیانه ـ از قسطنطنیه در غرب تا کلکته و بلاد ترکستان چین در شرق انتشار داشته و نه تنها در ادبیات اقوام شرق، بلکه در ادبیات روسی و برخی از ملل اروپایی نیز مؤثربوده‌است.

آثار ادبی اقوام ایرانی زبان‌که از اعماق هزاره‌ها ریشه می‌گیرد در جریان تاریخ آفرینش ادب جهانی وظیفهٔ مهمی انجام داده و می‌دهد و مطالعهٔ این‌آثارکه هزاران سال سابقه‌دارند ازلحاظ تاریخ‌فرهنگ‌جهانی‌شایان توجه فراوان‌است.[۱]

۱. به‌نظر می‌رسدکه در روسیه‌نخستین‌آزمایش‌برای واردکردن تاریخ ادب اقوام ایرانی‌زبان (و دیگر اقوام شرق) در تاریخ ادب جهانی در دههٔ نهم قرن نوزدهم به‌عمل آمد (تاریخ‌عمومی‌ادب تحت‌نظر و. ف.کورش و آ. کیرپیچ‌نیکوف، مجلد I، SPB. سال ۱۸۸۰). دربارهٔ گامهای دیگری‌که در این راه برداشته شده رجوع شود به‌کتاب: و. ب. نیکی‌تین،... و د.گ. ردر، تحت‌عنوان‌ادب‌شرق‌باستان، چاپ .M .g. u، ۱۹۶۲،ص۱۱ وبعد.

فصل دوم

زبانها و لهجه‌های ایرانی (بازدید کلی). مفهوم گروه (خانوادهٔ) زبانهای ایرانی. زبانشناسی ایرانی

قبل از اینکه به‌تاریخ پیدایش گروه (خانوادهٔ) زبانهای ایرانی و بازدید آثاری‌که در آن زبانها به‌وجود آمده ومطالعهٔ روابط متقابل زبانهای ایرانی بپردازیم، لازم است به‌طورکلی با ترکیب خانوادهٔ زبانهای ایرانی آشنا شویم.

زبانهای باستانی («مرده») وکنونی («زنده») ایرانی

زبان مهمترین‌وسیلهٔ ارتباط آدمیان‌است. تا زمانی‌که زبانی‌این‌نقش‌مهم‌را ایفا کند و وسیلهٔ ارتباط افرادجماعتی (عشیره، قبیله، قوم و یا ملت) باشدآن زبان را زنده‌گویند. زبانهایی‌که به‌سببی در یکی از ادوار تاریخی فاقد این نقش ـ یعنی وسیلهٔ ارتباط بودن ـ شود، علی‌الرسم مرده (یا باستانی) نامیده می‌شود.

بنابراین زبانهای‌ایرانی را می‌توان‌به‌دوگروه تقسیم‌کرد: زبانهای باستانی (مرده) ایرانی و زبانهای‌کنونی (زنده) ایرانی.

اسلوبهایی‌که در مطالعهٔ زبانهای زنده و مرده به‌کار می‌رود بسیار متفاوت است.

مدارك موجودبرای مطالعهٔ زبانهای زنده در واقع پایان‌ناپذیراست. و دائما تکمیل می‌شود و برای تحقیق در زبانهای مزبور و اشکال مختلف آن اعم از ادبی (درصورتی‌که ادبیاتی وجود داشته باشد) و انواع لهجه‌ها و سبکهای متداول درکتابت و محاوره، مایه و مبنای معتبری بشمار می‌رود، لغات و دستور این زبانها را می‌توان عمقاً مورد مطالعه قرار داد و فونتیك (واك‌شناسی) یا اصوات زبان را به‌مدد اسلوبهایی‌که با آلات دقیق به‌کار بسته شود، بررسی‌کرد.

ولی در مورد مطالعهٔ زبانهای مرده وضع بالکل دگرگونه است. زبانهای‌باستانی (مرده) را فقط در صورتی‌که آثار مکتوبی از آنها باقی مانده باشد می‌توان‌کما هو حقه مورد مطالعه قرارداد. شواهد معاصران زمان نیزممکن است‌نقشی ایفا کند ولی معمولاً گواهیهای مزبور ناقص می‌باشند (درگفته‌های معاصران علی‌الرسم پاره‌ای کلمات مقطع و منفرد و غالباً اسامی خاص و نامهای قبیله‌ها و نقاط مسکونی و غیره منقول است و بس) و تصویر تمامی دربارهٔ ساختمان زبان و ترکیب لغوی و دستوری وصوتی‌آن‌بدست

نمی‌دهند، بالنتیجه مدارکی که برای مطالعهٔ فلان یا بهمان زبان مرده به‌کار رود محدود به‌آثاری است که ازآن باقی‌مانده وبسته بدان است که آثار مزبور در چه وضعی می‌باشند و تا چه حد محفوظ مانده‌اند.

تعداد آثار زبانهای باستانی که به‌ما رسیده معمولاً اندك است. سبب قلت آثار این است که درعهد باستان خط درموارد نادر به‌کارمی‌رفته وبخش اعظم آثاری هم که وجود داشته از بین رفته است. از دورانهای عمدهٔ تاریخ بشر که دهها هزار سال به‌درازاکشیده هیچ‌گونه شواهدکتبی که آن ادوار را روشن کند، وجود ندارد. فقط پس ازپیدایش طبقات و جامعه‌های بـدوی برده‌داری و تشکیلات دولتی آنها و پیشرفت بازرگانی احتیاج بـه مکاتبه‌ای منظم و تثبیت نطق به‌شکل خط پدید آمد. نخستین انواع خط که کم‌وبیش و به‌تقریب نطق را تثبیت می‌نمودند ـ درعصر دولتهای آغازبرده‌داری (که درسرزمینهای مختلف و در ازمنهٔ متفاوت به‌وجود آمدند) پیدا شدند.

هرقدر در عمق عهود باستان پیش رویم ـ عرصهٔ استعمال خط تنگتر می‌گردد و به مکاتبات دولتی و بازرگانی و مراسم دینی محدود می‌شود و شمارکسان آشنا بـه‌خط و تعداد آثار مکتوب کمتر می‌شود. ولی حتی از آن آثار مکتوب قلیلی که در عهد باستان ایجاد شده بخش بسیار ناچیزی به‌ما رسیده است و بسیاری از آن آثار به‌سبب بی‌دوامی مصالحـی کـه بـرای تحریـر به کار رفته بوده و یـا شرایط نامساعد نگهداری آنها ـ از بین رفته است. پاره‌ای دیگر در آتش‌تهاجمات و جنگهائی که بارها سرزمینهای‌پهناور آسیا را دستخوش خود ساخته، مراکز بزرگ فرهنگی وشهرها را نابـودکردند ـ معدوم شدند. غالباً آثار پرارج مکتوب عمداً براثرتعصبات سیاسی وعقیدتی و ـ دراکثرموارد ـ مذهبی نابودگردیده‌اند. مثلاً در عهد فتوحات اعراب در ایران و آسیای میانه (قرنهای هفتم و هشتم میلادی) و اشاعهٔ دین نوین ـ اسلام ـ درآن سرزمینها چنین شد وفاتحان عرب و نومسلمانان بسیاری از آثار مکتوب ایران و آسیای میانه را نابود ساختند.

بدین‌سبب هراثرتازه‌ای که از زبانهای مرده مکشوف گردد واجد اهمیت فوق‌العاده می‌باشد. ولی پیچ در پیچی و دشواری مطالعهٔ آثار زبانهای باستانی به‌قلت تعداد آنها محدود نمی‌باشد، غالباً یك اثر به‌صورت و وضعی به‌دست شخص‌پژوهنده می‌رسدکه حتی تعیین زمان و مکان تحریرآن و اوضاع و احوالی که درآن پدیدآمده ناممکن است. گاهی این اثرکه شاید حاوی ارزنده‌ترین‌مطالب فرهنگی وتاریخی ویا زبانی باشد فقط به‌شکل پاره‌ای از چرم و یا پارچهٔ ابریشمی و یا قطعهٔ‌کوزه شکسته‌ای و یا چوبی کـه خطوطی برآن رسم شده ـ به‌دست محقق می‌رسد.

ولی بزرگترین مشکلی که محققان‌آثار زبانهای‌باستانی ایران با آن مواجه شدند، این بود که زبانهای مزبور از زمان قدیم از یاد رفته بودند. زبانهای لاتینی و یونـانی باستانی و عبری باستانی و پاره‌ای دیگر از السنهٔ باستانی حتی پس از آنکه کسی بـدان تکلم نمی‌کرده و از شمار زبانهای زنده خارج شده بودند نیز در محـافل دانشمندان و روحانیان محفوظ مانده‌بودند. ولی وضع زبانهای باستانی ایرانی (پارسی‌باستانی وسعدی و خوارزمی و غیره) نه این بود: زبانهای مزبورکه زمانی زنده بودند درعصر تاریخی

معینی فراموش شدند و سنت و خاطرهٔ آنها از دست رفت. دانشمندان با وظیفهٔ بسیار دشواری روبرو شدند و می‌بایست آثاری راکه به‌زبانهای مجهول نوشته شده‌بوده مکشوف ساخته بخوانند. گاهی در تحریر این آثار الفبایی به‌کار رفته بود که از روی منابع دیگر شناخته شده و معلوم بود و این خود حل مسئله را آسان می‌کرد و کشف مطلب بالنسبه سریع جریان می‌یافت. ولی گاهی نیز ـ مثلاً درمورد زبان‌پارسی باستانی ـ شخص‌محقق می‌بایست کتیبه‌ای را که به‌زبانی مجهول و خطی ناشناس نوشته شده بود بخواند. کشف مطلب این‌الواح نمونهٔ‌درخشانی ازنیروی فکر آدمی و منطق آهنین پـژوهنده‌بود و در مطالعهٔ تاریخ عمومی و تاریخ فرهنگ و زبانهای سراسر آسیای مقدم نقش مهمی را ایفا نمود.

در نتیجهٔ کشفیات باستانشناسی هرروزه آثار بیشتری از زبانهای باستانی ایرانی به دست می‌آید. بسیاری ازاین آثار هنوز شرح داده نشده و رمز آنها کشف نگردیده مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند و چشم به‌راه پژوهندگان خویش‌اند. در عهد باستان زبانهایی نیز وجود داشته‌اندکه هیچ‌گونه اثری‌ازآنها باقی نمانده است. عالم دانش‌به‌وجود برخی از زبانهای مزبور، فقط از روی نامهای آنها ویا کلماتی چندکه در آثار دیگرالسنه محفوظ مانده و یا اسامی اماکن و قبایل، پی‌برده است.

زبانهای باستانی ایرانی

زبانهای باستانی ایرانی زیر شناخته شده است:

۱. زبان اوستا [یا اوستایی] ـ این اصطلاح اطلاق به‌زبانی می‌شود کـه اوستا به آن نوشته شده. اوستا مجموعهٔ‌کتبی‌است حاوی سرودها ومقررات مذهبی اقوام‌باستانی ایرانی زبان.

اصطلاح «زبان اوستایی» مشروط و قراردادی است زیرا که اوستا کتابی یکدست نیست: و جزوهای آن در سرزمینهای مختلف و زمانهای متفاوت تدوین و تحریر شده. و بنابراین اوستا از لحاظ زبان نیز یکنواخت و یکدست نمی‌باشد. قـدیمترین بخشهای اوستا در هزارهٔ دوم قبل از میلاد تدوین شده و دیربازی از نسلی به‌نسل دیگر سینه به سینه منتقل می‌شده است.

ظاهراً سرودهای مختلف و افسانه‌ها و مقررات دینی وتشریفات مذهبی‌که مضمون اوستا را تشکیل می‌دهند، برای نخستین‌بار، در قرنهای نخستین بعد از میلاد به‌صورتی تحریف شده و تغییر یافته به رشتهٔ تحریر در آمدند. و هم درآن زمان زبان اوستا زبانی مرده بشمار می‌رفت و فقط در مـراسم مذهبی استعمال می‌شد. اوستا در زمـان ساسانیان (قرن سوم تا هفتم بعد ازمیلاد) کتاب مقدس کیش رسمی‌ایران باستان ـ یعنی‌زرتشتیگری‌ـ بود و پس ازفتوحات عرب و اسلام پذیرفتن مردم ایران ـ بخش اعظم آن مفقودگردید. تنها بخش ناچیزی از اوستای باستانی به‌دست ما رسیده و آن‌هم به‌صـورت نسخی‌که در قرنهای متأخر نوشته شده (قدیمترین‌نسخهٔ موجود مربوط به‌قرنهای سیزدهم وچهاردهم

م. است). زبان اوستا آنچنانکه باید مورد مطالعه قرارنگرفته است.

۲. زبان پارسی باستانی ـ زبان قبایل ایرانی است که در نیمهٔ نخستین هزارهٔ اول قبل از میلاد بخش جنوب غربی فلات ایران را اشغال‌کرده بودند. زبان پارسی باستانی از روی‌کتیبه‌های میخی‌که از پادشاهان دودمان پارسی هخامنشیان (قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد) باقی مانده شناخته شده است.

۳. زبان سکایی (اسکیتی) ـ زبان قبایل سکایی و سرمتی است‌که از قرن هشتم و هفتم ق. م. تا قرنهای‌چهارم وپنجم بعد ازمیلاد درکرانه‌های شمالی دریای سیاه ساکن بوده‌اند.

از این زبان آثار اصیلی باقی نمانده وفقط پاره‌ای‌کلمات اسکیتی [سکایی] (وبیشتر اسامی خاص و نامهای قبایل و اماکن) در مؤلفات یونانی دیده می‌شود.

۴. زبان مادی ـ زبان قبایل مادی است‌که در نیمهٔ اول هزارهٔ اول قبل از میلاد در بخش شمالی فلات ایران و جنوب دریای‌کاسپی (خزر) اقامت داشته‌اند. اطلاعات ما دربارهٔ این زبان حتی از زبان‌سکایی نیزکمتر است. متون مربوط و متصلی به‌زبان مادی در اختیار دانشمندان نیست. فقط کلمات معدود مادی در تألیفات هرودوت مورخ مشهور یونان باستان و برخی دیگر متون یونانی محفوظ مانده است.

۵. زبان پارسی میانه ـ این اصطلاح در مورد زبان آثار بالنسبه متعددی به‌کار می‌رودکه بیشتر در سرزمین ایران به‌دست آمده و به‌انواع خطوط آرامی نوشته شده و به‌طورکلی مربوط به‌قرن سوم تا هشتم بعد از میلاد است.

در زمان سلطنت دودمان ساسانی در ایران (قرن سوم تا هفتم بعد ازمیلاد) زبان پارسی‌میانه زبان‌رسمی‌دولتی وروحانیت زرتشتی‌بود. آثاراصلی‌زبان پارسی میانه، ازقبیل سنگ نبشته‌ها (بیشتر مربوط به قرنهای سوم و چهارم بعد از میلاد) و کتب بالنسبه فراوان مذهبی (زرتشتی) و تألیفات غیرمذهبی مربوط بدین دوران است. اسناد مانوی‌ـ یعنی آثار فعالیت جماعتهای مانوی‌که در تورفان [ترکستان چین] کشف شده است نیز اهمیت بسیار دارد. اسناد مزبور را پیروان پیامبر مانی ـ مصلح مذهبی (قرن سوم ق. م.) ـ‌که از ایران طرد و تبعید شده بودند با خود به‌آن خطه بردند. گاهی زبان پارسی میانه را پهلوی می‌نامند و این تسمیه دقیق نیست.

۶. زبان پارتی [پهلوی اشکانی]ـ این زبان در پایان هزارهٔ اول قبل از میلاد و آغاز هزارهٔ اول بعد از میلاد در بخش جنوبی آسیای میانه و خراسان و دیگر نواحی قسمت شمالی فلات ایران متداول بوده است. زبان‌پارتی را بیشتر از اسناد مانوی تورفان و روایات پارتی سنگ‌نبشته‌هایی که به‌زبان پارسی میانه نوشته شده و همچنین مدارك گوناگون‌مالی و اقتصادی، شناخته‌ایم. تحقیق دربارهٔ لغات‌پارتی‌که در زبان‌ارمنی وجود دارد نیز برای مطالعهٔ آن زبان بسیار سودمند بوده است.

۷. زبان سغدی ـ زبان سغدیان‌ـ یا ساکنان باستانی درهٔ زرافشان ونواحی مجاور آن بود. مهمترین آثار زبان سغدی راکه مربوط به‌ربع اول قرن هشتم بعداز میلاداست دانشمندان‌شوروی در ویرانه‌های کاخی‌که برکوه‌مغ‌قرارداشته(درمسیرعلیای‌رود زرافشان

و مشرق پنجی‌کنت- ناحیهٔ زحمت‌آباد ازجمهوری شوروی تاجیکستان) کشف کرده‌اند. بسیاری ازآثار مهم زبان سغدی نیز از ترکستان چین بدست آمده، زیراکه درهزارهٔ اول بعدازمیلاد سغدیان در آنجا- و برسراسر «جادهٔ بزرگ ابریشم»[۱] جماعتهای بازرگانی تأسیس‌کرده بودند. پاره‌ای سفالپاره‌های مکتوب ومسکوکاتی نیزبه‌زبان سغدی پیدا شده است.

۸. زبان خوارزمی- زبان ساکنان‌باستانی‌واحه‌های مسیر سفلای رودآمو (جیحون) یاآمودریا بوده است. مدارکی که محتملاً مربوط به‌نخستین قرنهای بعداز میلاد بوده و توسط‌باستانشناسان شوروی‌حین کاوش‌درخوارزم‌قدیم‌کشف‌شده، هنوز منتشر نشده است. اطلاعات دانشمندان دربارهٔ‌زبان‌خوارزمی بیشتر مبتنی‌برلغات و جملات خوارزمی است، که از تألیفات عربی بسیارمتأخرتراستخراج شده (قرنهای سیزدهم وچهاردهم‌میلادی).

۹. زبان سکائی [خُتَنی]-زبان یک‌گروه اسناد مذهبی (بودایی) و غیرمذهبی‌که به‌الفبای برهمایی نوشته شده و در اوایل قرن بیستم در واحه‌های ترکستان شرقی (سین تسزیان) و به‌ویژه در ختن یافت شده چنین نامیده می‌شود. این اسناد به‌طورکلی مربوط به‌آخرین سده‌های هزارهٔ اول بعد از میلاد است.

۱۰. زبان باختری [باکتریائی] - زبان مردم باستانی باختر (باکتریا) می‌باشدکه شهرستانی بوده تاریخی در مسیر علیای آمودریا (جیحون) میان قلهٔ حصار در شمال و هندوکش درجنوب، عجالهً نخستین - وتنها متون مربوطی‌که‌به‌زبان باکتریائی‌یافت شده در پایان دههٔ ششم قرن حاضر در افغانستان شمالی (سرخ‌کتل) بوده است. این متون عبارتند از چند کتیبه (یکی از آنها بالنسبه بزرگ است) یا تکه پاره‌هایی ازکتیبه‌که به نوعی الفبای یونانی نوشته شده و مربوط به‌آغاز تاریخ مسیحی می‌باشد.

۱۱. زبان آلانی - زبان‌آلانهاکه‌یکی‌ازقبایل (یاگروه قبایل) ساکن‌دشتهای جنوب روسیه و شمال قفقاز در قرون وسطی بوده‌اند. برخی‌کلمات و جملات آلانی در تألیفات مؤلفان قرون وسطی محفوظ مانده است.

شاید در عهد باستان جز این نیز، زبانهای دیگر ایرانی وجود داشته ولی عجالهً عالم دانش از آنها اطلاعی ندارد. هر سال کشفیات تازه‌ای به‌عمل می آید. و محتمل است‌که در آیندهٔ نزدیک در بارهٔ زبانهای باستانی ایرانی بیش از آنچه تاکنون می‌دانیم اطلاعاتی‌بدست آوریم. کافی است‌بگوییم‌که فقط درنیمهٔ اول قرن حاضر، آثار چهار زبان ایرانی (پارتی وسغدی و سکائی - ختنی وخوارزمی)که پیشتر کوچکترین‌اطلاعی از آنها در دست نبودکشف‌گردیده است و فقط در دههٔ ششم نخستین متون مربوط به‌باکتریایی به‌دست‌آمده.

بدیهی است، در آن دوران دیرینی - که زبانهای یاد شدهٔ ایرانی وجود داشتند -به‌لهجه‌ها و گویشهای بسیار منشعب گشتند. و وسعت اراضی مسکونی قبایل و اقوام

۱. «جادهٔ بزرگ ابریشم» جادهٔ بازرگانی کاروان‌روکه کرانهٔ شرقی‌دریای متوسط (مدیترانه) را به‌چین مربوط می‌ساخت. این جاده از بین‌النهرین و ایران و آسیای میانه و ترکستان شرقی (چین) عبور می‌کرد.

ایرانی زبان وسستی روابط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی‌که از ویژگیهای جماعات ماقبل سرمایه‌داری است ـ به‌این جریان ـ یعنی انشعاب لهجه‌ها وگویشهای فراوان از زبانهای اصلی ـ کمك می‌کرد. اگرحتی به‌تقریب نموداری ازاین انشعابات لهجوی‌زبانهای‌ایرانی، تعیین می‌شد وظیفه‌ای مهم و جالب ایفا شده بود ولی عجالةً این مهم نامکن و دشوار است.

زبانهای‌کنونی ایرانی

زبانهای فارسی وتاجیکی وافغانی وآسی (آستی) وکردی وبلوچی وهمچنین‌بسیاری زبانها و لهجه‌های دیگرکه شمار متکلمان‌آنها ناچیز است جزو زبانهای ایرانی محسوب می‌گردند.

زبان فارسی کنونی بیشتر در ایران متداول است وزبان رسمی و دولتی کشور است.

در سرزمین افغانستان و ایالات شمال غربی پاکستان به‌زبان افغانی (پشتو) سخن می‌گویندکه درحدود سال ۱۹۳۰ زبان دولتی‌آن‌کشوراعلام شده است.

تاجیکی کنونی زبان اکثر ساکنان جمهوری شوروی تاجیکستان وزبان دولتی جمهوری مزبور است. در دیگر جمهوریهای آسیای میانه (به‌ویژه در ازبکستان) و در افغانستان نیزعدهٔ‌کثیری به‌زبان تاجیکی سخن می‌گویند.[۱]

آسی (آستی) زبان مردم جمهوری خودمختار آستی شمالی و ناحیهٔ خود مختار آستی جنوبی می‌باشد.

کردستان قلمرو اصلی زبان‌کردی است. کردستان ناحیه‌ای‌است کوهستانی در ایران وعراق وترکیه وسوریه. در قفقاز و همچنین‌دریکی از نواحی ترکمنستان شوروی عده‌ای از ساکنان آن دیار اقامت دارندکه به‌زبان‌کردی تکلم می‌کنند.

بلوچی زبان بلوچانی است که درجنوب شرقی ایران‌کنونی وجنوب غربی‌پاکستان (تا کرانهٔ راست رود سند) زندگی می‌کنند. درجنوب افغانستان و اتحاد شوروی (ناحیهٔ ماری درجمهوری ترکمنستان) نیز عده‌ای بلوچ اقامت دارند.

دیگر زبانها و لهجه‌های ایرانی که در شوروی بدانها تکلم می‌شود عبارتند از: تاتی (در داغستان و آذربایجان شوروی) و طالشی (در آذربایجان)، زبانهای پامیری ـ یعنی‌شوغنانی و روشنی ویزغولمی‌و وخنی واشکشمی‌وغیره (درناحیهٔ خودمختاربدخشان کوهستانی ـ کـه جـزو جمهوری تاجیکستان است) و یغنابی (در درهٔ رود یغناب ـ تاجیکستان).

قبایل لر و بختیاری که در مغرب و جنوب غربی ایران ساکن‌اند نیز به‌لهجه‌های ایرانی ویژه‌ای‌سخن می‌گویند. درسرزمینهای‌کرانهٔ دریای خزر (مرکز ایران و فارس)

۱. در فصل چهارم از باب چهارم این‌کتاب اطلاعات مفصلتری دربارهٔ انتشار زبانها ولهجه‌های‌کنونی ایرانی‌داده شده است.

نیز به‌لهجه‌های خاص ایرانی تکلم می‌شود.
دراراضی افغانستان گذشته از زبان‌فارسی ـ تاجیکی وپشتو زبانهای پراچی واورموری ومونجانی و(در نقاط مرزی باشوروی) پامیری شنیده می‌شود. یکی ازلهجه‌های ایرانی (کومزاری) درجنوب‌تنگهٔ‌هرمز ـ درشبه‌جزیرهٔ عربی‌رأس مسندم انتشار دارد.

مفهوم گروه (خانوادهٔ) زبانهای ایرانی

مفهوم «زبانهای ایرانی» چیست؟ چرا چنین خوانده می‌شوند؟ زبانها و لهجه‌های یادشده‌که در زمان و مکان از یکدیگرجدا بوده ظاهراً هیچ وجه مشترکی ندارند چگونه تحت عنوان گروه (یا خانوادهٔ) واحدمتحد شده‌اند؟ میان‌زبان‌آسی(آستی)که درقفقازجمعی بدان‌متکلمند و افغانی‌که در افغانستان وپاکستان متداول است ویا فارسی ـ (تاجیکی)که درایران و آسیای‌میانه وافغانستان بدان سخن می گویند وزبان‌کردی‌که در ایران‌وترکیه و عراق و قفقاز وبرخی جاهای دیگر تکلم می‌شود چه مشابهتی وجود دارد؟ زبانی که سرودهای باستانی اوستا بدان سروده شده بود در هزارهٔ اول قبل‌از میلاد مرده و از آن زمان دیگر وسیلهٔ ارتباط میان آدمیان نبوده است. زوال زبان پارتی که درعهد باستان درآسیای میانه و شمال ایران معمول بوده در قرنهای ششم و هفتم بعد از میلاد وقوع یافته و در قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی خوارزمی‌که تا آن دوران زبان مردم واحه‌های مسیر سفلای رودآمو (جیحون) بود دچار همان سرنوشت‌گشت. این زبانهای مرده‌راکه دیربازی است‌کسی بدانها تکلم نمی‌کند، چه چیز با زبانهای کنونی فارسی و افغانی و تاجیکی وآسی و غیره پیوند می‌دهد؟

برخی از زبانهای ایرانی (مانند فارسی) از زمان باستان نوشته می‌شده‌اندودارای ادبیات مکتوب‌بسیار غنئی‌می‌باشند. وبعضی‌دیگر (چون‌زبان یزغولمی درپامیرومونجانی درافغانستان) هیچ‌گاه واجد خط وکتابت نبوده‌اند.

پاره‌ای از زبانهای‌ایرانی (چون‌فارسی وتاجیکی وآسی) زبان ملی‌ودولتی‌شده‌اند. ولی بعضی دیگر (مثل لهجه‌های‌لری وبختیاری درجنوب غربی ایران ولهجه‌های‌بلوچی درایران وپاکستان) وسیلهٔ‌مکالمه ومحاورهٔ قبایل عقب‌مانده‌ای‌می‌باشدکه غالباًصحرانشین بوده، در مرحلهٔ زندگی فئودالی متوقف مانده و احیاناً بقایایی از عادات ورسوم سازمان عشیرتی درمیان آنها دیده می‌شود.

مبنای‌وحدت این زبانها که در سرزمینهای مختلف ویا در اعصار متفاوت متداول بوده ویا جماعتهای مختلف‌السطح ازلحاظ رشد اجتماعی بدانها متکلمند ویك‌کاسه کردن ایشان تحت عنوان گروه (ویا خانوادهٔ) واحد زبانهای ایرانی چیست؟

پاسخ این پرسش را باید در خود زبانها و ساختمان دستوری و ذخیرهٔ اصلی لغوی آنها جستجوکرد. اگرترکیب‌ذخیرهٔ اصلی لغوی‌زبانهای ایرانی‌راکه اکنون‌درسرزمینهای دور از یکدیگر تکلم می‌شوند و یاهزاران سال پیشتر وجود داشته‌اند بایکدیگر مقایسه کنیم مشابهت عجیبی درمیان آنها در همان بادی نظر به‌چشم می‌خورد (به‌جدول صفحهٔ

بعد رجوع شود)

ـ چنانکه قواعد دستوری زبانهای ایرانی‌را با یکدیگر مقایسه‌کنیم ـ مثلاً درمورد صرف افعال ـ نیز این پدیده مشهود است، صرف مضارع فعل «بر»را در زبانهای ایرانی گوناگون قیاس می‌کنیم (به‌جدول آینده رجوع شود)

اشکال ضمیر اول شخص مفرد را در زبانهای ایرانی مختلف با یکدیگر مقایسه می‌کنیم ـ حالت بیواسطهٔ اوستائی *azəm*، پارسی باستانی ***adam***، آستی (آسی) ***ăz***، افغانی *zə* ، کردی *ăz*، طالشی ***åz***، اشکشمی *az*، روشنی ***az*** ، شوغنانی *wuz* «مَنَ». *mana*-ی اوستائی(حالت‌مضاف‌الیه) به‌معنی«مرا»،پارسی‌باستانی ***mana***، (حالت اضافه و مفعول‌الیه[1]) به‌معنی «مرا» و «به‌من»، پارسی میانه ***man*** «من» ، فارسی‌کنونی ***män*** «من»، تاجیکی ***man*** «من»، بلوچی ***man*** «من»، کردی *mən* (حالت به‌واسطه) به‌معنی «مرا» یا«به‌وسیلهٔ من» وغیره، طالشی *mən(i)* (حالت به‌واسطه) به‌معنی«به‌من» «مرا»وغیره (بسته‌به‌حرف‌اضافهٔ مربوطه)، شوغنانی‌ـ روشنی *mu, mọ*(حالت به‌واسطه) به‌معنی «به‌من» «مرا»، یغنابی ***man*** (حالت به‌واسطه وبی‌واسطه).

قرابت زبانهای افغانی وفارسی و تاجیکی وآسی وبلوچی واسکیتی وروشنی‌ودیگر السنهٔ سابق‌الذکر راچگونه می‌توان توجیه‌کرد؟ ومشابهت قواعد دستوری وذخیرهٔ اصلی لغوی این زبانهارا چگونه تفسیر نمود؟ دانشمندان مختلف در ازمنهٔ گوناگون کوششهای متفاوتی برای‌پاسخگویی به‌این سؤالها به‌عمل آوردند.

1. Genitif-datif

زبان آسی — لهجهٔ دیگوری	افغانی	زبان روشنی	بلوچی	کردی کورمانجی	زبان یغنابی	
			اصطلاحات خویشاوندی			
fidä	plār	pęd	pis			پدر
furt		puc		pəs	pula	پسر
madä	mor	mōd	mās			مادر
ärvadä (<*vrada)	wror	vⁱrǒd	brās	bəra	virǒt	برادر
			نامهای اعضای بدن			
sär	sar		sar	säri	sar	سر
dändag		ðendǑn	dendāŋk	dəran	dīndak	دندان
naffä	nu	nīf	nāfaɣ	naväk	nófa	ناف
carm	cərmә́n			č'ärm		چرم
zonug	zangún	zūn	zanūk		zonk,zunk	زانو
ɣos	ɣwaž	ɣūw	gōš	guh	ɣuš	گوش
fad*	-bolay**	pūð	pād	p'e	pǒda	پا
cong	cang			čäng		
	lās	ðust	dast	däst	dast	دست — پنجه
			اعداد			
duwä	dva	ðaụ	du/dō	dǒ	du	دو
fondz	pindzә́	pīndz	panč	penǰ	panč	پنج
avd	ovә́	wūvd	apt	hävt	aft	هفت
däs	las	ðūs	dā	däh	das	ده
sädä	səl		sad	säd	sat, sad	صد
			نامهای جانداران			
äfsä	ās		asp	häsp	asp	اسب
	wuz, wəz	vaz	buz	bəzən	vuz, wuz, wəz	بز
ɣog	ɣwā	žōw	gōk	ga	ɣoụ	گاو— گاو نر
			فعلها ***			
färs-	puṣt-	paụs-	purs-	pərs-	purs-	پرسیدن
tärs-			truss-	tərs-		ترسیدن
	wṛ-	vār-	bar-	bər-	var-	بردن
dar-	lar-	ðēr-	dār-		dor-	داشتن—دردست داشتن
			چیزها و پدیده‌های طبیعت پیرامون			
	obә́		āp	av	op	آب
arv (<*avr)	owrә́			ewir		ابر
wad		bōð		ba	wot	باد
rudzəng (ирон.)	rwadz	rūz	rōč	r'ož	rúča	روز— نور — پنجره

زبان اوستائی	پارسی باستانی	سکایی	زبان پارسی میانه	زبان سغدی	تاجیکی کنونی	فارسی کنونی
pitar-	pitar-	pitā	piδar	ptr	padar	pedār
puθra-	$pu\theta^{r}a$-	puθra	pus (ar)	pδr	pisar	pesār
mātar-	mātar-	mātā	māδar	m't	modar	mådār
brātar-	brātar-	brātā	brāδa,	βr't	barodar	bārådār
sarah-		sara	sar	sr	sar	sār
dantan-		dantā	dandān	δnt'k, dnt'	dandon	dåndån
nāfa-			nāf	n'f, n'β	nof	nåf
čarəman-	čarman-	čarma	čarm	črmyh	čarm	čārm
zānu-			zānūγ	znwq, zn'wk'	zonu	zånu
gaoša-	gauša-	gauša	gōš	γwš	gûš	guš
pāda-	pāda-	pāda	pāy	p'δ	po (y)	på (y)
		čang			čang	čāng
zasta-	dasta-		dast	δst	dast	dāst
dva-	$d^{u}va$-		dō	δw, 'δw	du	do
panča-			panǰ	pnč	panǰ	pānǰ
hapta-		hapta	haft	'βt	haft	hāft
dasa-		dasa	dah	δs, δs'	dah	dāh
sata-		sata	saδ	st	sad	sād
aspa-	asa-	aspa	asp	'sp	asp	āsb
būza-			buz		buz	boz
gāu-	gau-*	gau	gāv	γ'w	gov	gåv
pərəs-	pṛs-		purs-	'prs-	purs-	pors-
tərəs-	tars-	tars-	tars-		tars-	tārs-
bar-	bar-		bar-	βr-	bar-	bār-
dār-	dār-	dār-	dār-	δ'r-	dor-	dår-
āp-	āpi-	āp-	āβ	''p	ob	åb
awra-		abra-	abr		abr	ābr
vāta-			vāδ	w't	bod	båd
raočah-	raučah-	rauka, rauča	rōz	rwč	rûz	ruz

* بیشتر و یامنحصراً درکلمه‌های مرکب
** در Calor bolay به‌معنی «چهارپا»
*** به‌شکل پایهٔ زمان حال نقل‌شده

	اوستائی	پارسی باستانی	تاجیکی کنونی	فارسی کنونی
		مفرد		
اول شخص	*bar-ā-mi*	* *bar-ā-mi*	*(me-) bar-am*	*(mi-) bār-ām*
دوم شخص	*bar-a-hi*	* *bar-a-hi*	*(me-) bar-i*	*(mi-) bār-i*
سوم شخص	*bar-a-ti*	* *bar-a-ti*	*(me-) bar-ad*	*(mi-)bār-ād*
		جمع		
اول شخص	*bar-ā-mahi*	* *bar-ā-mahi*	*(me-) bar-em*	*(mi-) bār-im*
دوم شخص	* *bar-a-ϑā*	* *bar-a-tā*	*(me-) bar-ed*	*(mi-) bār-id*
سوم شخص	*bar-ə-nti*	*bar-a-nti*	*(me-) bar-and*	*(mi-) bār-ānd*

نخست باید این فرض را که کلمات زبانهای گوناگون گوئیا بدان سبب «متشابهند» و یا هم صوتند که اشیاء و علامات و یا پدیده‌های همانند باید با اصوات همانند ادا شوند- به‌دورافکند. زیرا درواقع میان شیء و علامت و پدیده و اصوات و یا به‌دیگرسخن کلمه‌ای که اداکنندهٔ آن است هیچ‌گونه رابطهٔ درونی وجود ندارد.[۱]

تلفیق اصواتی که فلان و یا بهمان شیء را معرفی می‌کنند هیچ رابطه‌ای با ماهیت آن شیء ندارند (مگر در مورد گروه قلیل‌العده‌ای از کلمات که تقلیدی صوتی می‌باشند).

بنابراین ممکن نیست در زبانهای مختلفی که به‌یکدیگر قرابتی نداشته‌اند- کلمات همانندی برای ادای اشیاء و علامات و اعمال متشابه پدید آمده باشند. از این مقدمه‌یك نتیجهٔ احترازناپذیر به‌دست‌می‌آید که اگر دردو یاچند زبان به تعداد کثیری لغات برخوریم که همانند بوده یا از روی نظم و قاعده‌ای به‌یك شکل تلفظ شوند ودارای معانی متشابه (ویانزدیك به‌یکدیگر) باشند- دلیل برآن‌است که‌میان‌زبانهای مزبور رابطه‌ای وجوددارد.

ولی ویژگی این رابطه چیست و به‌چه‌صورت است؟

آکادمیسین ن. یا. مار و پیروان وی معتقد بودند که چنانچه میان چند زبان مشابهتی از لحاظ قواعد دستوری و لغات وجود داشته باشد... می‌رساند که این زبانها در آغاز مختلف بوده ولی‌بعدها در یکدیگر تأثیرکرده‌اند. طبق این نظریه‌زبانهایی که دربدو امر هیچ‌گونه وجه مشترکی بایکدیگر نداشته‌اند، ممکن است بعدها در نتیجهٔ تأثیرات و اعمال نفوذ متقابل به‌تدریج، از لحاظ لغات وقواعد دستوری وجوه مشترکی پیداکنند. این فرضیه نادرست است. البته ممکن است زبانها در یکدیگر تأثیر مهمی داشته باشند. دیده شده است که یك‌زبان از زبان دیگرکلمات فراوانی به‌وام‌گرفته‌است.[۲] ولی این‌کلمات به‌وام‌گرفته علی‌القاعده به‌حریم ذخیرهٔ اصلی لغوی زبان تجاوز نمی‌کند. و ذخیرهٔ اصلی لغوی وبویژه لغتهای‌اصیلی‌که هستهٔ آن را تشکیل می‌دهند ازعهد باستان زنده‌بوده واستواری‌زبان وسیمای خاص‌ملی‌آن‌رامعین‌ومشخص می‌دارند. علم‌زبانشناسی (جز در موارد استثنائی ونادر) نشان نمی‌دهدکه‌زبانی‌کلمات‌نظیر «مادر» و«برادر»و«سر» و«دست»و«پا»و«دو»و«سه» و«پنج»و«من»و«تو» و«او»و«ما»و«زادن»و«مردن»و«خوردن» و «نوشیدن» و «زمین» و«آب» و«کوه» وغیره‌را - از زبان دیگری به‌وام‌گرفته باشد.

به‌طریق اولی (مگر درموارد بسیار نادر) قواعد دستوری یك زبان و نحوهٔ صرف افعال وتصریف وتشکیل لغات و پس‌وندها وپیش‌وندها ومانندآینها هم‌از زبان دیگرمتأثر نمی‌گردد. مثلاً دیده نشده است که‌زبانی‌نحوهٔ صرف‌افعال ویاپس‌وندها و پیش‌وندها ومثلاً ادات جمع اسامی را از زبان دیگرگرفته باشد.

آیا تصور این امر ممکن است که روشنیان مقیم پامیر کلمهٔ «مادر» را به‌زبان خویش از یاد برده این لفظ را از آسهای باشندهٔ قفقاز به‌وام‌گرفته باشند؟ و یا اینکه

۱. اگر چنین رابطهٔ درونی وجود می‌داشت لازم می‌شدکه یك شیء و یا یك علامت ویا یك عمل‌همیشه و درهمهٔ زبانها با اصوات همانندی ادا شود وچنانچه چنین می‌بود زبانهای‌گوناگون وجود نمی‌داشت. ولی چنین‌نیست و یك شیء و یا علامت شیء وپدیده و عمل در زبانهای مختلف باتلفیق اصوات متفاوت ادا می‌شوند.

۲. مثلاً بسیاری ازکلمات متداول در زبان‌کنونی فارسی ازعربی مأخوذ است.مانند مجلس، مسجد، قلم،احترام، معلم، درس،کتاب، وغیره.

بلوچان کلمه‌ای راکه به‌زبان‌خویش برای مفهوم «سر» و «دو» و«بردن» و«داشتن»دارند فراموش‌کرده ازایرانیان اخذ نموده باشند؟۱

آیا ممکن است‌که نحوهٔ صرف فعل مضارع را زبان فارسی از تاجیکی ویا بالعکس تاجیکی از فارسی به‌وام گرفته باشد؟ و یا ضمیر اول شخص مفرد (آز) را طالشان از روشنیان ویا بالعکس روشنیان از طالشان اخذ کرده باشند؟ چنین فرضی محال و متناقض بااصل استواری قواعد دستوری وذخیرهٔ اصلی لغوی هر زبانی در برابر تأثیرات زبان بیگانه است‌که علماً ثابت شده وبا این حقیقت مستدل زبانشناسی که «قواعد دستوری و سرمایهٔ اصلی لغوی اساس و ماهیت و ویژگی هر زبان را تشکیل می دهند... » مغایر است.

ثبات و دوام قواعد دستوری و سرمایهٔ اصلی لغوی و محفوظ ماندن این عناصر اصلی زبان در تمام‌مدت موجودیت آن- انتقال عناصر مزبور (وبه‌طریق اولی‌مجموع‌ویا گروهی ازآن‌عناصر) را از یك‌زبان به‌زبان دیگر غیر مقدور می‌سازد.

بالنتیجه این فرضیه‌که‌زبانهای مختلف (مختلف درآغاز)ممکن است درجریان تأثیر متقابل وبه‌مرور زمان واجد قواعد دستوری وذخیرهٔ اصلی‌لغوی‌مشترك‌گردند تاب‌انتقاد را ندارد ونادرست است.

اشتراك قواعد دستوری و ذخیرهٔ اصلی لغوی زبانهای ایرانی نتیجهٔ خویشاوندی نسبی آنهاست.

اشتراك قواعد دستوری و ذخیرهٔ اصلی‌لغوی و روابط منظم میان دویاچند زبان، طبق‌قاعده وقانونی‌معین - فقط ممکن‌است نتیجهٔ‌منشأ مشترك زبانهای مزبور و انشعاب آنها از یك زبان اصلی مشترك باشدکه زبانهای منشعب قواعد دستوری وهستهٔ لغوی خویش را ازآن نیای اولی به‌ارث برده باشند.

از مراتب فوق استنتاج اجتناب ناپذیر زیربه‌عمل می‌آید: چنانچه یك یاچند زبان مشابهتهای منظمی‌که تابع قاعده‌ای باشد از لحاظ قواعد دستوری و ذخیرهٔ اصلی لغوی داشته باشند - این خود نشان می‌دهدکه با یکدیگر خویشی نسبی دارند و از سرچشمهٔ واحدی منشعب‌گشته‌اند واز زبان مشترکی ریشه می‌گیرندکه اهل فن اصطلاح زبان اصلی یا«نیازبان» رابرای آن وضع‌کرده‌اند.

چون درزبان فارسی وافغانی وتاجیکی وآسی‌وبلوچی وکردی وزبانهای اوستایی‌و پارسی باستانی و برخی زبانهای دیگر زنده و مرده این‌مشابهتهای دستوری ولغوی دیده می‌شود، باید اذعان کرد که میان آنها خویشاوندی نسبی وجود دارد و از یك ریشه هستند.

وبنابراین به‌سبب منشأ وریشهٔ واحد زبانهای یادشده و وجودخویشاوندی نسبی،

۰۱ به‌جدول بعد رجوع شود

آنهارا تحت یك گروه طبقه‌بندی کرده ـ گروه یاخانوادهٔ زبانهای ایرانی می‌نامیم.

گروه (خانوادهٔ) زبانهای ایرانی نتیجهٔ تکامل تاریخی لهجه‌های گوناگون زبان اصلی واحد ایرانی می‌باشد.

چنانکه گفته‌شد سرچشمهٔ واحدی که تمام زبانهای ایرانی از آن منشعب می گردند، به‌طور قراردادی زبان اصلی مشترك ایرانی نامیده‌می‌شود. این زبان اصلی ایرانی که در روزگار بسیار قدیم[1] وجود داشته پایه ومایهٔ وحدت تاریخی زبانهای ایرانی به‌شمار می‌رود. زبانهای ایرانی خویشاوند درجریان تطور این زبان اصلی ومشترك پدید آمدند. بنابراین تمام زبانهای ایرانی خویشاوند، اعم از باستانی وکنونی و زبانهای واجد خط و بدون خط وصرف نظر ازشمار ـ کم ویابیش ـ کسانی که بدانها تکلم کنند ـ درواقع لهجه‌های متفرع از زبان مشترك اصلی ایرانی می‌باشند که در طی تکامل طویل تاریخی به‌شکل زبانهای مستقل درآمده‌اند.[2]

باری مبنا وپایهٔ تمام زبانهای ایرانی مایه ومصالح مشترکی است که همانا قواعد دستوری وذخیرهٔ لغوی زبان اصلی ومشترك ایرانی می‌باشد. ولی این مایهٔ اصلی و مشترك درهر یك از زبانهای ایرانی برحسب قوانین داخلی تکامل هرزبان بخصوص، دستخوش تغییر گردیده. وچون قوانین داخلی وآهنگ تکامل زبانهای ایرانی متفاوت بوده بدیهی است که مایهٔ اصلی که درآغاز برای همه مشترك بوده تغییر شکل یافته ودر هریك از زبانهای ایرانی به‌صورت دیگری درآمده. واین خود یکی ازعلل اصلی اختلافی است که درقواعد دستوری وذخایر اصلی لغوی زبانهای مختلف ایرانی وجود دارد. دربسیاری ازمواردتطور زبانهای ایرانی وتفاوت میان آنها چنان عمیق گشته که متکلمان بدان زبانها از فهم سخن یکدیگر عاجزند. مثلاً آسی (آستی) زبان فارسی را نمی‌فهمد و تاجیك افغانی را. ومردم پامیر (مثلاً شوغنانی و یاروشنی) از بلوچی وطالشی چیزی درك نمی کنند. در برخی موارد نیز اختلاف چندان اندك است که متکلمان دو زبان با اینکه هریك به‌لسان خویش تکلم می کنند، سخن یکدیگررا می‌فهمند. مثلاً تاجیك بدون دشواری می‌تواند بافارسی زبان و شوغنانی و روشنی وغیره تکلم کند.

۱. در بارهٔ زمان هستی و پیدایش و همچنین سرزمین رواج زبان مشترك اصلی بعدها سخن گفته خواهد شد.

۲. از این لحاظ می‌توان گفت که زبانهای ایرانی در واقع لهجه‌های منشعب از زبان اصلی مشترك می‌باشند. دو مفهوم «زبان» و «لهجه» بایکدیگر مربوط می‌باشند. تلاشی ویا تقسیم زبان قبیله ویا قوم موجب پیدایش لهجه‌ها می گردد. و هریك از لهجه های مزبور ممکن است در شرایط تاریخی معین ریشه‌ای برای نمو پیدایش زبان مستقلی گردد. وزبان مستقل اخیرالذکر نیز ممکن است به‌نوبهٔ خویش تطورحاصل کرده به‌لهجه‌های مختلف تقسیم گردد والخ.

تاریخ زبانهای ایرانی مهمترین دلیل وحدت منشأ آنها می‌باشد.

مهمترین دلیل‌وحدت‌منشأزبانهای ایرانی، تاریخ‌السنهٔ‌مزبور است. فلان یابهمان زبان ایرانی‌که درطی قرنهای متمادی هریك درتکامل خود متفاوت بوده‌وهریك برحسب قوانین داخلی متغایری پیشرفت کرده‌اند، ممکن است در حالت کنونی خویش سخت با یکدیگرفرق داشته‌باشند. ولی‌همین‌که به‌تاریخ زبانهای مزبورمراجعه‌کنیم می‌بینیم‌هرقدر بیشتر دراعماق قرون و اعصار پیش رویم، السنهٔ منظور نظرما به‌زبان اصلی مشترك ایرانی- وبه‌یکدیگر- نزدیکتر می‌شوند.

برای نمونه زبان فارسی کنونی را که دنبالهٔ پارسی باستانی است و آسی (آستی) معاصر راکه ازسکائی ریشه می‌گیرد، درنظرگیریم. چنانکه‌گفتیم زبان آسی‌کنونی برای یك فرد ایرانی‌پارسی زبان نامفهوم است وفردآسی نیز زبان فارسی کنونی را نمی‌فهمد. و واقعاً دربادی‌نظرمیان «پدر»فارسی‌کنونی‌و«فیدا»-ی *fidā* آسی ولهجهٔ(ایکوری) -که‌به‌همان‌معنی‌است- هیچ‌وجه‌مشترکی‌وجودندارد. وهمچنین‌میان «پسر»فارسی‌و«فورت» *furt* آسی و پای فارسی و «فاد» *fad* آسی فرق بسیاراست. ولی همین‌که به‌تاریخ زبان پارسی بنگریم، می‌بینیم که کلمات‌فارسی‌کنونی «پدر» و «پسر» و«پای»، به‌چندین‌واسطه به‌کلمات پارسی‌باستانی پیتا *Pitā* (حالت به‌واسطه *Pitar*) پوثرا -*puϑʳa* و پادا *Pādā* می رسد. وضمناً چنانچه به تاریخ زبان آسی (آستی) رجوع کنیم ملاحظه خواهیم کرد که‌کلمات‌آسی « فیدا » و«فورت»و«فاد» *fidā, furt,fad,* از الفاظ سکایی‌پیتا (حالت به‌واسط *Pitar*) و پوثرا -*puϑra* و پادا *Pāda* مشتق شده است.

بدین‌طریق معلوم می‌شودکه در عهد موجودیت و حیات زبانهای پارسی‌باستانی و سکائی یعنی در حدود اواسط هزارهٔ اول‌قبل از میلاد تفاوت بین این دو زبان بسیارناچیز بوده و هنوز چندان از زبان مشترك اصلی ایرانی دور نشده بوده‌اند.

ولی در ظرف مدت دو هزار و پانصد سالی‌که زبان‌کنونی فارسی را ازنیای‌بلافصل آن یعنی پارسی باستانی جدا می‌کند[1] و زبان آسی نیز از ریشهٔ اصلی خویش یعنی سکائی مهجور شده - در هریك از دوزبان تغییرات مهمی پدید آمده است: مثلاً درزبان فارسی از عهد باستان تا زمان ما «پ» - ی اول محفوظ مانده ولی در زبان آسی به «ف» مبدل شده است. و بالعکس «د» *d* - ی مابعدمصوت[2] درزبان آسی به‌حال خود باقی مانده و در فارسی به *y* (ی) مبدل شده است.

بدین‌طریق پا (ی) کنونی فارسی و «فاد» *Fad* آسی در واقع دو شکل مختلف و تغییریافتهٔ یك‌کلمهٔ‌ایرانی‌باستانی یعنی پادا *Pāda* (به‌معنی‌پا) می‌باشدکه در هریك ازدو زبان مزبورطبق‌قوانین‌داخلی‌آنهاتکامل‌یافته به‌دو صورت بالا(«فاد» و «پا») درآمده‌است.

۱. ما فعلاً دراینجا با تفاوت لهجه‌ای‌که میان‌کتیبه‌های میخی پارسی باستانی و آثار بعدی آن زبان وجود دارد کاری نداریم.
۲. یعنی بعد ازمصوت واقع شده باشد Postvocal.

در زبان فارسی :	$p\bar{a}da\text{-} > {}^{*}p\bar{a}d > p\bar{a}y > p\mathring{a}(y)$
در زبان آسی :	$p\bar{a}da\text{-} > {}^{*}f\bar{a}d > fad$

ارتباط اصوات میان زبانهای ایرانی تابع نظمی است

تغییر اصوات درطی تکامل هرزبان تابع نظمی است ـ به این معنی که اصوات متشابه که در وضع متشابهی قرار گیرند علی‌القاعده دستخوش تغییرات متشابه می‌گردند (مثلاً در تاجیکی تمام *a* ـ های باستانی دردورهٔ تاریخی مشخصی به‌صدای «*O*» تبدیل شد و تمام *c* ـ های مابعد مصوت در دورهٔ تاریخی معینی به‌صدای «*Z*» تبدیل یافت.)

بنابراین بدیهی است که چون منشأ زبانهای خویشاوند مشترك باشد باید میان آنها ازلحاظ اصوات مطابقتی‌وجود داشته‌باشد. در واقع اگر در زبانهای فارسی وتاجیکی تمام «پ» (*P*) ـ های غیر مابعد مصوت مشترك ایرانی محفوظ می‌ماند ولی در زبان آسی به ف (*f*) مبدل می‌شود ـ از اینجا چنین برمی‌آیدکه تمام «پ» ـ های غیر مابعد مصوت فارسی و تاجیکی ـ طبق این نظم و قاعده با «ف» آسی مطابقت خواهند داشت:

	فارسی	تاجیکی	آسی
پدر	*Pedär*	*Padar*	*fidä*
پسر	*Pesär*	*Pisar*	*furt*
پا (ی)	*På(y)*	*Po(y)*	*fad*
پنج	*Pänǰ*	*Panǰ*	*fondz*
اسب	*äsb*	*asp*	*äfsä*
پرس (ریشهٔ مضارع)	*Pors*	*Purs*	*färs*

این مطابقت منظم صوتی میان تمام زبانهای‌ایرانی مشهود است. مثلاً علی‌القاعده «*o*» ـ ی تاجیکی با *a* ـ ی فارسی مطابقت دارد.

	فارسی	تاجیکی
نام	*nåm*	*nom*
آب	*åb*	*ob*
باد	*båd*	*bod*
داد	*dåd*	*dod*
داشت	*dåst*	*došt*

صدای *a* ـ ی فارسی با *a* ـ ی تاجیکی مطابق است. مثلاً:

	فارسی	تاجیکی
چرم	*čärm*	*čārm*
ده	*däh*	*dah*

uun

ترسیدن	*tärsidän*	*tarsidan*
دست	*däst*	*dast*
مرد	*märd*	*mard*
صد	*säd*	*sad*

«د» *d* ـ ی فارسی و تاجیکی و آسی در موارد معینی با δ روشنی مطابقت پیدا می‌کند. مثلاً:

	فارسی	تاجیکی	آسی	روشنی
دندان	*dändån*	*dandon*	*dändag*	*δęndón*
دو	*do*	*du*	*duwä*	*δau̯*
ده	*däh*	*dah*	*däs*	*δus*
دست	*däst*	*dast*		*δust*

«چ» چ ـ ی فارسی و تاجیکی با *c* ـ ی آسی و افغانی و روشنی مطابقت دارد. مثل:

	فارسی	تاجیکی	آسی	افغانی	روشنی
چرم	*čärm*	*čarm*	*carm*	*cərmán*	
چنگ	*čäng*	*čang*	*cong*	*cang*	
چهار	*čähår*	*čahar*	*curpar*	*calor*	*cavůr*
چه	*če*	*ci*	*cə*	*cə*	*ca(v)*
چند	*čänd*	*čand*	*cas*	*co*	*cōnd*

بدین‌قرار اختلاف صوتی فلان یا بهمان کلمه در زبانهای‌گوناگون ایرانی برنظم وقاعده‌ای مبتنی بوده و در طی تاریخ پدید آمده و کلمات مزبور درآغاز در آن زبانها متشابه بوده‌اند و سپس هر یك طبق نظم و قاعدهٔ خاص خویش تکامل یافته، بدین پایه رسیده‌اند.

وجود مطابقت‌های منتظم صوتی در کلمات زبانهای ایرانی دلیل قاطعی است بر اینکه زبانهای مزبور واحدی‌کامل بوده وهمبستگی درونی داشته ومشابهتهایی‌که‌درآنها به‌چشم می‌خورد ریشهٔ تاریخی دارد.

زبانهای ایرانی-گروهی (خانواده) است فشرده مرکب از السنه‌ای‌که با یکدیگر خویشاوندی نسبی دارند واز زبان مشترك اصلی ایرانی منشعب می‌گردند و در نتیجهٔ اشتراك‌قواعد دستوری وذخیرهٔ‌اصلی لغوی ـ‌که از زبان‌اصلی به‌میراث برده ـ و همچنین به‌وسیلهٔ مطابقتهای صوتی‌کلمات به‌یکدیگر مربوط می‌باشند.

زبانشناسی ایرانی

زبانشناسی ایرانی علمی است‌که‌گروه (خانوادهٔ) زبانهای ایرانی و تکامل و تطور آنهارادر تاریخ مورد بررسی قرار می‌دهد.

دومفهوم «دانستن‌زبان» (یازبانها) و«زبانشناسی»کاملاً بایکدیگرمتمایزمی‌باشند.

هر کسی که عملاً یك یاچند زبان را بداند، زبانشناس نیست.

دانستن عملی فلان یـا بهمان زبان (یازبانها) برای تشریح روابط متقابل عناصر زبان‌وقوانین تکامل وتطور آن(یاآنها) ورابطهٔ میان تاریخ زبان وتاریخ قومی که‌آفریننده و واجد آن می باشد ـ کافی نیست. چنین کسی روابط آن زبان‌را با دیگرزبانها اعم از خویشاوند و بیگانه نیز نمی‌تواند تشریح نماید.

علم زبانشناسی از دوجهت با«زبان‌دانی» متفاوت است:

اولاً زبانشناسی هرزبان‌را چون‌واحدکاملی‌که تمام‌پدیده‌ها وجوانب آن با یکدیگر مرابطهٔ نزدیك دارند و چون حلقه‌هـای یك زنجیرانـد مورد بررسی قرارمی‌دهد و ثانیاً زبانشناسی می‌کوشد تارابطه علی میان پدیده‌های زبان (یازبانها) را معلوم‌کند.

علم نمی‌تواند بـه‌ثبت فلان یـا بهمان پدیدهٔ زبـان وطبقه‌بندی آنها اکتفا کند. بلکه باید در پدیده‌هـای مزبور پـژوهش‌کند و تـوضیـح دهد ورابطه علی‌میان آنها را مکشوف سازد.

زبان نیز مانند دیگر پدیده‌های اجتمـاعی است ومحجر وتغییر ناپذیر نمی‌باشد و هرزبانی تغییر می‌کند، به‌مرور زمان تکامل می‌یابد وبه‌تدریج ترکیب لغوی و ساختمان دستوری خویش را غنی می‌سازد. استخوان‌بندی زبان وساختمان دستوری وذخیرهٔلغوی آن درطی‌اعصارمتمادی تشکیل‌می‌شود. هرزبان‌کنونی راکه در نظر گیریم ـ حاصل یك تکامل طویل تاریخی می باشد.

بنابراین توجیه وتشریح علمی‌پدیده‌ها وحقایق زبان تنها درصورتی مقدوراست‌که تاریخ آن‌را درنظرگیریم.

به‌طورکلی درحین مطالعهٔ پدیده‌های اجتماعی و از آنجمله زبان اصل زیر را باید ملحوظ داشت «رابطهٔ تاریخی را فراموش نکرد، درمطالعهٔ هرموضوع درنظرگرفت‌که‌آن پدیده در تاریخ چگونه پدید آمده ودر طی تکامل خویش چه مراحل‌کلی را پیموده و از نظرگاه تکامل‌آن به‌وضع فعلی آن نگریست».

این اصل در مورد زبان هم‌کاملاً صادق‌است. وجود زبانشناسی علمی‌بدون‌درنظر گرفتن تاریخ زبان معنی‌ندارد.

شرط حتمی مطالعهٔ علمـی در زبانهای ایرانی این است که شخص محقق تاریخ زبان و همهٔ حقایق و پدیده‌هـای آن را در پرتـو تاریخ تکامل آنها مورد بررسی قـرار دهد.۱

وبالاخره تفاوت زبانشناسی بـازبان‌دانی ساده دراین است‌که زبانشناسی نیز چون دیگر علوم برپایه‌های نظری مشخص قرار دارد و اسلوب معینی را به‌کار می‌بندد.

بدین‌قرار زبانشناسی ـبرخلاف زبان دانیـ علم است. یعنی‌دستگاه وسلسلهٔ‌منتظمی است از دانشهای مربوط به‌زبان، علمی‌که حقایق و پدیده‌های زبان و روابط علی‌تاریخی

۱. اشاره به«نظریه‌جدید» و غلط «دربارهٔ زبان» یا «زبان یافتی»که نیکولاماد مطرح‌کرده وزبان عمومی قومی و ملی را انکار کرده جزو رو بناهایش می‌شمرد (مترجم).

آنهارامورد بررسی‌قرارمی‌دهد وبه‌یاری‌اصول‌نظری‌واسلوب معینی در آن‌پژوهش‌می‌کند.
البته از مراتب‌فوق نباید چنین نتیجه گرفت که‌علم زبانشناسی بالکل از زبان‌دانی عملی جدا می‌باشد. دانستن زبانها شرط ضروری مطالعـات زبانشناسی به‌شمار می‌رود. آشنایی‌به‌زبان (یا به‌زبانها) پایه ومایهٔ‌مادی‌هرگونه‌تحقیقات زبانشناسی به‌شمارمی‌رود.
دو مفهـوم «دانستن زبانهای ایرانی» و «زبانشناسی ایرانی» طابق‌النعل بالنعل همان تفاوتی را با یکدیگر دارندکه میان دومفهوم «زبان‌دانـی» و «زبانشناسی» وجود دارد. ممکن است شخصی با یك یا چند زبان ایرانی آشنا باشد ولی در زمینهٔ زبانشناسی ایرانی واجد تخصص نباشد.
زبانشناسی ایرانی (برخلاف آشنایی با یك یا چند زبان ایرانی) ـ علمی‌است «در تکامل تاریخی مجموع زبانهای ایرانی ـ یعنی واحدی‌کامل، یعنی زبانهایی‌که بایکدیگر خویشاوندی نسبی دارند وبه‌تدریج درطی‌تکامل تاریخی خویش تغییر وتطور یافته‌اند».[۱]
پایه ومایهٔ ضروری وشرط لازم‌تحقیق در زمینهٔ زبانشناسی ایرانی همانا دانستن زبانهای ایرانی است.

اسلوب تاریخی وتطبیقی
در زبانشناسی ایرانی

اسلوب اصلیی‌که درعلم زبانشناسی‌ایرانی‌به‌کاربسته می‌شود همانا اسلوب تاریخی و تطبیقی است. هدف‌آن احیای تاریخ زبان (یازبانها) است و وسیلهٔ رسیدن بدین‌مقصود عبارت است از تطبیق زبان منظور (یاگروه زبانها) با زبانهای خویشاوند.[۲]
اسلوب تاریخی و تطبیقی (و یا تطبیقی و تاریخی) در زبانشناسی در آغاز قـرن نوزدهم مدون شد و در بررسی علمی زبانها وظیفهٔ مهمی را ایفا نمود.
یکی از علمـای مشهور علم‌الاجتماع می‌گوید: «ظاهر و باطن زبان مادری فقط به‌شرطی قابل درك خواهد بودکـه جریان پیدایش و تکامل تدریجی آن‌را مورد بررسی قراردهیم و چنانچه اشکال وعناصر مردهٔ زبان مادری و زبانهای زنده ومردهٔخویشاوند آن‌را مورد توجه قرار ندهیم این مقصود حاصل نمی‌شود.»
کامیابیهای زبانشناسی ایرانی هم از آغازمرهون به‌کار بستن این شیوه می‌باشد. گشودن رمز و خواندن قدیمترین آثار زبانهای ایرانی ـ مانند اوستا و کتیبه‌های‌میخی عهد هخامنشیان (قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد) وآثار و اسنادی‌که به‌زبانهای دیگر نوشته شده (ازقبیل پارسی میانه وپارتی وسغدی وخوارزمی) فقط با به‌کار بستن‌این‌شیوه مقدور گردید و براثر اعمال این اسلوب بود که تعلق زبانهای آسی و افغانی و پامیری وسکائی وبرخی دیگرالسنه‌به‌خانوادهٔ زبانهای ایرانی‌ثابت‌گشته روابط‌میان السنهٔ ایرانی و قوانین داخلی تکامل هریك ازآنها مکشوف شد.

۱. T. T. فریمان. اطلاعات فرهنگستان علوم شوروی ـ بخش ادبیات و زبان ـ جلد دهم سال ۱۹۵۱ـ ص ۵۶.
۲. بدین سبب عنوان «اسلوب تاریخی وتطبیقی» ماهیت این شیوه را بهتراز اصطلاح «اسلوب تطبیقی وتاریخی» می‌رساند.

فصل سوم

جدا شدن زبانهای ایرانی به‌صورت گروهی مستقل.
ادوار تاریخ زبانهای ایرانی

گوناگونی زبانهای ایرانی ونشرآنها در سرزمینهای وسیع نتیجهٔ جریانات‌تاریخی متمادی و پیچ درپیچ است.

قدیمترین سرزمینی که مقر مردم ایرانی زبان بوده و علم ازآن خبر دارد آسیای میانه و نواحی مجاورآن می باشد. آسیای میانه سر زمینی پهناور است که بخش اعظم آن در پیرامون مسیر دو رود بزرگ آمودریا (*Oxus* یونانیان[1] و جیحون تازیان) و سیر دریا («یاکسارت» یونانیان وسیحون‌تازیان) قرار دارد. آسیای میانه از جانب مغرب محدود است به‌کرانهٔ شرقی دریای خزر و ازسوی شمال به‌دشت‌کازاخستان. از طرف مشرق با ترکستان شرقی یاترکستان چین(مسیر رود تاروم ـ ایالت کنونی سین تسزیان چین) هم مرز می‌باشد و از جنوب حدآن فلات ایران است. بخش جنوب شرقی آسیای میانه راکوههای بلند «پامیر» و «آلای» و «دروازه» و «قره‌تکین» و «حصار» و غیره اشغال می‌کند.

ارتفاع آسیای میانه ازسطح دریا به‌تدریج ازشرق به‌غرب‌کاهش می‌یابد (به‌سمت کرانه‌های دریاهای خزر و آرال)، بخش غربی و شمالی آسیای میانه صحراهای ریگزار است. آسیای میانه خطه‌ای‌کم آب است. و رودهای معدود آن یا به دریاچه‌های بدون مخرج (مثلاً دریای‌آرال) می‌ریزند ویا مانند رود زرافشان و مرغاب وتجن‌در ریگزارها فرومی‌روند. آب و هوای آسیای میانه بری،گرم و خشك است. باران‌کم و تقریباً جز در موسم پاییز و زمستان نمی‌بارد.

شرایط جغرافیایی آسیای میانه، بویژه در عهد باستان، در زندگی مردم آن‌سرزمین نقش‌مهمی ایفاکرده است. نقاط مسکونی آدمیان در درهٔ رودها و دامنهٔ‌کوهها ـ آنجاکه رودهای سیلابی‌کوهستانی وارد جلگه می‌شدند ـ ودر واحه‌ها تمرکز یافته بوده.

آسیای میانه به‌عقیدهٔ باستانشناسان، یکی از قدیمترین کانونهای سکونت آدمیان بدوی بوده است. کشفیات باستانشناسی که مربوط به‌چندین ده هزار سال می‌باشد (و از

۱. صورتی است از *vaxša* ـی پارسی باستانی. با نام‌کنونی شاخهٔ راست جیحون‌که به‌رود «وخش» موسوم است قابل تطبیق می‌باشد.

نازلترین درجهٔ توحش تا دوران متأخر عصر جدید حجر (نئولیت) و انئولیت[1] را دربر می‌گیرد) خود شاهد تکامل دائم مدنیت انسانی در اراضی آسیای میانه می‌باشد. درغار تشیک‌ـتاش (کوههای بایسون تائو ـ درجنوب ازبکستان) یکی ازقدیمترین گورستانهای آدمی ـ که در اتحاد شوروی پیدا شده ـ کشف گردیده است. طبق استنتاج باستانشناسان این گورستان از دوران «موستیه»[2] یعنی به‌تقریب از دوره‌ای که از ۱۰۰ تا ۴۰ هزار سال قبل از میلاد ممتد بوده باقی مانده. حفریاتی‌که در آنائو (نزدیك عشق‌آباد) و ناحیهٔ خوارزم (آنچه اصطلاحاً «فرهنگ کلته ـ منار» نامیده می‌شود) به‌عمل‌آمده نشان‌می‌دهد که درآستانهٔ هزارهٔ چهارم و سوم قبل از میلاد در بعضی از نـواحی آسیای میانه یك فرهنگ و مدنیت عالی و استوار ومردم اسکان یافته وجود داشته‌اند. با این‌حال کشفیات باستانشناسی مذکور ـ که از لحاظ مطالعهٔ حیات اجتماعی و اقتصادی وفرهنگی قدیمیترین ساکنان آسیای میانه واجد ارزش بیحد و مراست ـ نمی‌تواندکوچکترین اطلاعی از لحاظ زبان مردم‌آن سامان به‌دست دهد. وما نمی‌دانیم‌آن‌کودکی‌که استخوانهایش درغارتشیك‌ـ تاش، سابق‌الذکر، یافت شده و در دهها هزارسال پیش ازدوران ما زندگی می‌کرده به‌چه زبانی سخن می‌گفته است. و همچنین نمی‌دانیم‌که ماهیگیران وشکارچیان عصرجدیدحجر که در دلتای رودآمو (آمودریا ـ جیحون) درون خانه‌های بزرگ بیضی شکل زندگـی می‌کردند به‌چه زبانی متکلم بوده‌اند. دربارهٔ زبان مردم زراعت پیشه و اسکان یافته که فرهنگ آنائو را پدید آوردند نیزهیچ اطلاع مثبت ومشخصی در دست نیست.

قبایل آریایی زبان درآسیای میانه

عالم علم در بارهٔ زبان‌گـذشتهٔ مردم آسیای میانه ـ تا آستانهٔ هـزارهٔ سوم و دوم قبل‌ازمیلاد ـ هیچ اطلاع مثبتی دردست ندارد. تااینکه ازآن زمان (یعنی قریب دوهزار سال پیش ازمیلاد) وجود قبایل‌آریایی درآن سامان معلوم‌گردیده. قبـایلی‌که باستانیترین آثار زبانهای هندی یعنی ودا و قدیمترین آثار السنهٔ ایرانی‌یعنی سرودهای اوستا را پدید آوردند ـ خود خویشتن را چنین می‌خواندند («آریایی» می‌خواندند).

ودا و اوستا ـ هردو ـ آثاری‌چندلایه می‌باشند ـ به‌این‌معنی‌که مجموعی ازافسانه‌و سرودهای اساطیری هستندکه در طی قرنهای متمادی با شرکت سرایندگان و افسانه‌ـ سرایان‌قبایل‌گوناگون‌که‌به‌گویشهای‌متفاوت قبیله‌ای‌متکلم بودند ـ گردآمده. متخصصان هندشناس تدوین قدیمترین مـجموعـهٔ ودا یعنـی ریگ ودا را بـه‌اواسط هـزارهٔ دوم قبل ازمیلاد و سرزمین هـندوستان مـربوط می دانند. تدوین و ترتیب نهـایی و تحریر اوستا درزمانی متأخرتر ـ یعنی نخستین قرنهـای بعد ازمیلاد در سرزمین ایران صورت

۱. انئولیت ـ دوران انتقال از عصرجدید حجر (نئولیت) به‌عصر مفرغ (مترجم).
۲. دورانی بسیار قدیم از فرهنگ آدمی و اواسط عصرحجر قدیم و زمان حداکثر یخبندان دراروپا. این نام از غارموستیه در فرانسه اخذ شده است. در آن غار آثار این دوران‌کشف گردیده که مربوط به‌مرحلهٔ اول جماعات بدوی می‌باشد. انسانهای این دوره غارنشین بودند و دسته جمعی حیوانات بزرگ (ماموت) را شکار می‌کردند. سلاحشان سنگ چخماق تیز وبیلچه مانندی برای تراش بود (مترجم).

گرفت.

معهذا از تجزیه و تحلیل قدیمترین بخشهای ریگ ودا و اوستا چنین معلوم می‌گردد که نیاکان قبایل ایرانی‌زبان ـ که اوستا را پدیدآوردند ـ ونیاکان قبایل هندوزبان ـ که ودا را سرودند ـ در ازمنهٔ بسیار قدیم یکجا و در سرزمینی واحد می‌زیسته‌اند و به لهجه‌های آریایی که از هرحیث به‌یکدیگر نزدیك و خویشاوند بوده‌اند سخن می‌گفته‌اند.

موضوعهای مشترك حماسیی که پایه ومایهٔ سرودهای باستانی اوستا و ریگ ودا را تشکیل می‌دهند و معتقدات مشترك دینی گویندگان سرودهای مزبور ونام مشترك آریا [در اوستا $a^{i}rya$ ودر ودا $\bar{a}rya$] شواهدی می‌باشند که درستی نظرفوق راگواهی می‌دهند. حتی نامهای خاص خدایان و پهلوانانی که در سرودهای اوستا و ریگ ودا مورد ستایش قرارگرفته‌اند غالباً یکی هستند. کافیست یکی از درخشانترین سیماهای اساطیری اوستا یعنی شاه «ائیما» پسر «ویواخوانت» را درنظر گرفته آن را با شاه «یاما» فرزند «ویواسوانت» پهلوان ودا مقایسه کنیم.

یکی از ویژگیهای تصورات دینی قبایل باستانی آریایی همانا جنبهٔ الوهیت دادن به‌نیروهای طبیعی ـ خورشید وباد وخاك وباران وکواکب وغیره ـ است. این تصورات موهوم در ودا وقدیمترین بخشهای اوستا منعکس است.

میسرا۱ ـ ی اوستا با میترا۲ ـ ی ودا خدای خورشید مطابقت دارد و «واتا»، وایو۳ خدای باد و فضاکه درودا آمده با واتا ـ ی اوستایی یکی است و آپام ـ ناپات۴ ودایی با آپام ـ ناپات اوستایی که به‌معنی‌خدای مذکرآبهاست مطابق است والخ. دریکی از زیباترین سرودهای ریگ ودا جنگاور نیرومندی به‌نام ایندرا که خدای صاعقه است و ابلیس‌شریری به‌نام «وراترا»۵ راکه مظهرتاریکی وابرهای بارانی‌است ـ شکست‌می‌دهد ـ مورد ستایش قرارگرفته. یکی ازصفاتی‌که در ریگ ودا دائماً درمورد ایندرا به‌کارمی‌رود کلمهٔ «ورترگنا» می‌باشد [به‌معنی «قاتل ورتره»]. وهمین‌نام [ورسرغنا۶] در اوستا دیده می‌شودکه درموردخدای پیروزی به‌کاررفته. در ودا آسورا۷ یکی ازخدایان واهداءکنندهٔ حیات است (که بعدها ابلیس شده) که در اوستا به‌صورت اهورا۸ ـ به‌معنی «صاحب و خداوند» واهورا مزدا [معنی تحت‌اللفظی «خداوندخردمند»] ـ وآفرینندهٔ جهان‌جسمانی آمده و بعدها درکیش زرتشتی بزرگترین مقام الوهیت را احرازمی‌کند، اوستا و ریگ ودا ـ هردو ـ با پرستش آتش و پرستش آشامیدنی مستی‌آوری آشنا هستندکه از شیرهٔ گیاهی تهیه شده ودر ودا «سوما»۹ ودر اوستا هائوما (*Haoma* از ریشهٔ ـ *hau* ‖ *Su* ـ ی سنسکریت به‌معنی «فشردن»، «به‌وسیلهٔ فشار به‌دست آوردن») نامیده می‌شود.

برای اثبات اشتراك مبانی دینی وعقیدتی و وحدت موضوعهای اوستا و ریگ ودا می‌توان شواهد فراوان دیگری نیزآورد.

اشتراك بحوروواوزان در بخش منظوم اوستا وریگ ودا نیزملاحظه شده است: در

1. *Miϑra* 2. *Mitrá* 3. *Vāta-, Vayu* 4. *Apām Napāt* 5. *Vṛtra* 6. *Vərəϑraγna* 7. *Asura* 8. *Ahura* 9. *sóma*

بسیاری از موارد بخشهـای حماسی منظوم هردو اثر به‌صورت مصراعهای هشت هجایی سروده شده‌اند.

ولی مهمترین دلیل وحدت قدیم اراضی قبایل‌آریایی (یعنی‌نیاکان قبایل ایرانی‌زبان که «اوستا» راساخته وقبایل هندی‌زبان‌که «ریگ ودا» را پرداخته) همانا خویشاوندی نزدیک زبان دو اثرمزبور است.

زبان «اوستا» درزبان «ودا» (سنسکریت ودایی) چـه ازلحاظ ریشهٔ لغات و چه قواعد دستوری و تـرکیب اصوات و اجـزاءکلمه و نحو و شیوهٔ واژه سازی فـوق‌العاده به‌یکدیگر نزدیك می‌باشند. مثلاً به‌کلمات زیر که از دو زبان اخذ شده توجه‌کنید:

	سنسکریت ودایی	اوستا
آب	*áp*	*āp*
تن	*tanú*	*tanū*
دهنده[۱]	*dātár*	*dātar*
مرد ـ نر	*nár*	*nar-*
گاو ـ گاو نر	*gāú*	*gāu-*
کوه	*giri-*	*ga^{i}ri-*
خاندان ـ عشیره ـ ده ـ جماعت	*víś*	*vīs*
لباس	*vástra-*	*vastra-*
باد	*vāta-*	*vāta-*
کلمه ـ صدا ـ واژه	*vâčas-*	*vačah-*
نام	*nā́man-*	*nāman-*
روح ـ اندیشه	*manyú-*	*ma^{i}nyu-*
پدر	*pitár-*	*pitar-*
زن	*nāri-*	*nā^{i}ri-*
در ـ اندر ـ درون	*antár-*	*antar^{ə}-*
برادر	*bhrā́tar-*	*brātar-*
خاك ـ زمین ـ بوم	*bhū́mī-*	*būmi-*
در	*dvār-*	*dvar-*

درقواعد دستوری این دوزبان نیزقرابت مشهود است. مثلاً:

۱. در اوستا به‌معنی «آفریننده» نیزآمده است. در صورتی‌که در سنسکریت «آفریننده» Dhātár است.

صرف کلمات و نامها

tanū ـی اوستایی || *tanū* ـ ی (تن) سنسکریت

	اوستایی	سنسکریت ودایی
حالت فاعلی[۱]	*tanuš*	*tanū́š*
حالت مفعول به	*tanūm* (*tanuəm*)	*tanū́m* (*tanvam*)
حالت وسیلتی	*tanva*	*tanvā́*
حالت مفعول‌الیه	*tanuye*	*tanvḗ*
حالت تعویقی	*tanvaṯ*	*tanvás*
حالت اضافه	*tanvō̄*	*tanvás*

صرف افعال (مضارع)

ـ *bar* اوستایی || *bhār* سنسکریت ـ ریشهٔ فعل «بردن»

	اوستایی	سنسکریت ودایی
	مفرد	
اول شخص	*bar – ā – mi*	*bhár – ā – mi*
دوم شخص	*bar – a – hi*	*bhár – ā – si*
سوم شخص	*bau – a – ti*	*bhár – a – ti*
	جمع	
اول شخص	*bar ā – mahi*	*bhár – ā – masi*
دوم شخص	*bar – a-ϑā*	*bhár – tha*
سوم شخص	*bar – ə-nti*	*bhár – a – nti*

ضمیرها

azəm اوستایی || *ahám* سنسکریت ـ ضمیرشخصی ـ اول شخص مفرد

	اوستایی	سنسکریت ودایی
حالت فاعلی	*azəm*	*ahám*
حالت مفعول به	*.mām, ma* (متصل)	*mā́m, mā*
حالت مفعول‌الیه	*mē* (متصل)	*mē*
حالت تعویقی	*maṯ*	*mát*
حالت اضافه	*mana, mē* (متصل)	*máma, mē*

۱. حالات تصریف و انعطاف اسامی یا فلکسیون چنین ترجمه شده است: حالت فاعلی **nominatif**، حالت اضافه **génitif**، حالت مفعول‌الیه **datif**، حالت مفعول به یا صریح **accusatif**، حالت وسیلتی **instrumental**، حالت ربط یا مکانی **préposionnél** یا **locatif**؛ حالت تعویقی **differatif**. (مترجم)

اعداد

اوستا	سنسکریت ودایی	
dva-	*dvá-*	دو
θri-	*tri-*	سه
čaθvar--	*čatvár-*	چهار
panča	*páñča*	پنج
xšvaš	*ṣáṣ*	شش
hapta	*saptá*	هفت
ašta	*aṣṭā́*	هشت
nava	*náva*	نه
dasa	*dáśa*	ده
vīsati	*vīśatí*	بیست
θrisat-	*trīśát-*	سی
sata	*śatá-*	صد

اکنون شیوهٔ تشکیل اعداد مرکب:

اوستایی	سنسکریت ودایی	
dva-dasa-	*dvā́-daśa-*	دوازده
Panča - dasa -	*Pā́ñča-daśa*	پانزده

تطابق و مرابطهٔ منظم اصوات نیز- چنانچه لغات اوستایی وهندی باستانی را با یکدیگر مقایسه‌کنیم ـ به‌آسانی مشهود می‌افتد وگواه دیگری است:

b ـ ی اوستایی ‖ *bh* سنسکریت

اوستا	سنسکریت	
brātar--	*bhrā́tar-*	برادر
būmī-	*bhū́mī-*	خاك زمین ـ بوم
bar-	*bhár-*	بر- ریشهٔ فعل بردن

d ـ ی اوستایی ‖ *dh* سنسکریت

اوستا	سنسکریت	
drva-	*dhruvá-*	محکم ـ تندرست
banda-	*bandhá-*	بند ـ رشته
dār-	*dhā́r-*	دار ـ ریشهٔ در دست داشتن ـ داشتن

h ـ اوستایی ǁ S سنسکریت[1]

اوستایی	سنسکریت	
hapta	*saptá*	هفت
hača	*sáča*	از
vohu-	*vásu-*	خوب
haoma	*sṓma*	هائوما ـ مشروب مقدس

Z اوستایی ǁ h سنسکریت یا J سنسکریت

الف ـ Z اوستایی ǁ h سنسکریت

اوستا	سنسکریت	
zasta-	*hásta-*	دست
azəm	*ahám*	من
bāzu-	*bāhú-*	بازو

ب ـ Z اوستایی ǁ ǰ سنسکریت

اوستا	سنسکریت	
zātā	*ǰātás*	زاده
zrayah-	*ǰráyas-*	دریا
yazaⁱte	*yáǰate*	(او) تعظیم می‌کند
zantu-	*ǰantú-*	«عشیره» ـ «خاندان»، «قبیله»

ϑr اوستایی ǁ tr سنسکریت

اوستا	سنسکریت	
xšaϑra-	*kšatrá-*	پادشاهی ـ سلطنت ـ قدرت
puϑra-	*putrá-*	پسر ـ پور
ϑri-	*tri-*	سه

حتی ساختمان وقواعد نحوی زبانهای اوستایی و ودایی چنان به‌یکدیگر نزدیک می‌باشند که چنانچه مطابقتهای صوتی حروف را درنظر گیریم، در بسیاری از موارد،

۱. به‌استثنای مواردی‌که بعداز S حرف انسدادی occlusil باشد.

می‌توان کلمه به‌کلمه جملات سنسکریت ودایی را به‌اوستایی و بالعکس ترجمه کرد.[۱]

مثلاً:

اوستایی (از سرود میترا یشتها ـ ۶۰۱۰)	سنسکریت ودایی
təm amavantəm yazatəm	*tam ámavantam yaǰatám*
sūrəm dāmōhu səvištəm	*ṣū́ram dhā́masu śáviṣṭham*
miθrəm yazāi zaoθrābyō	*mitrám yaǰāi hō̂.rābhyaḥ*[۲]

«آن ایزد نیرومنـد توانا را و در میان موجودات قویترین را (آن) مهر- میترا- را با زور می‌ستائیم... باهوآم آمیخته به‌شیر...»[۲]

اشتراك قواعد دستوری وذخیرهٔ اصلی لغوی در میان زبان اوستا وزبان سنسکریت ودایی و اینکه اصوات یك زبان به‌شکل منظم و تحت قاعدهٔ معینی به‌اصوات زبان‌دیگر تبدیل‌می‌گردد ومطابقتی‌ازاین لحاظ‌میان آنها وجود دارد ـ اینها همه شکی‌باقی‌نمی‌گذارد که زبانهای مزبور خویشاوندی نسبی داشته واز یـك نیای مشترك- یعنی زبان- اصل آریایی منشعب گردیده‌اند.[۳]

۱. این مقایسه و ترجمه به‌جکسون تعلق دارد A. V. Williams Jackson, *An Avesta grammar in comparison with Sanscrit*, Stuttgart, 1892, XXXI—XXXII)
این‌نمونه با اینکه ساختگی است ـ به‌طورمشهود قرابت لغات واجزاءکلمه و نحو زبانهای **اوستا وریگ‌ودا** را نشان می‌دهد. وبخش اعظم موارد تطابق و تبدیل اصوات‌که دربالا ذکرکردیم ـ در طی همین چندمصرع نقل شده است و در عین حال مثالی است از شعرهشت هجایی **ودایی** و **اوستایی**.

۲. این ترجمه ازیشتها ـ جلد اول ـ ص ۴۲۵ ـ تفسیر وتألیف استادپورداودگرفته شده (مترجم).

۳. زبانهای آریایی (یعنی هندی وایرانی) شاخهٔ شرقی و نهایی‌گـروه وسیع زبانهای هندواروپایی را تشکیل می‌دهند. گذشته از زبانهای هندی واروپایی- خانواده‌های لسانی‌زیر جزو این گروه می‌باشند: ۱. زبان هیتی (که نمونه‌هایی از آن‌به‌صورت متون زبانهای بـاستانی موجود است‌که درهزارهٔ دوم ق.م. درآسیای صغیر و مقدم شایع بوده.) ۲. «طخاری» (از متون بریده بریده‌ای که در واحه‌های‌کاراشر وکوچ- ترکستان چین-کشف شده به‌وجود آن مطلع شده‌ایم. این متون مربوط به‌هزارهٔ اول بعد از میلاداست. و چون ـ به‌طوری‌که اکنون معلوم است ـ زبان طخاری به‌یکی از لهجه‌های شرقی ایرانی در هزارهٔ اول بعد از میلاد اطلاق‌می شده ـ بدین سبب استعمال اصطلاح «طخاری» درمورد زبان متون‌کوچ وکاراشرقراردادی است وفقط برسبیل رسم و سنت به‌کار می‌رود). ۳. یونانی (زبانهای یونانی باستانی و کنونی). ۴.ایتالی(لاتینی وزبانهای‌کنونی رومان: فرانسه، اسپانیایی ایتالیایی، و رومانی وغیره). ۵. اسلاوی (روسی، لهستانی، اوکراینی، چکی، صربی و بعضی زبانهان دیگر کنونی. قدیمیترین آثار زبانهای اسلاوی مربوط به‌قرن نهم بعدازمیلاد است). ۶. بالتی (لتونی‌ولیتوانی وبرخی‌زبانهای مرده). ۷. ژرمنی (انگلیسی، آلمانی، نروژی، سوئدی، هلندی وبعضی زبانهای دیگرمعاصر. آثارباستانی‌زبانهای ژرمنی مربوط به‌قرنهای سوم وچهارم بعد از میلاد به‌دست آمده است.) ۸. سلتی (از نوشته‌های بریده بریده‌ای که در اراضی فرانسه و جزایر بریتانیا کشف شده معلوم‌گشته است وگذشته از این چند لهجه از این زبان در برخی نقاط برتانی فرانسه و اسکاتلند وایرلاند محفوظ مانده است). ۹. آلبانی (تنها نمایندهٔ این زبان همانا آلبانی کنونی است که از قرن شانزدهم میلادی به این طرف آثاری از آن در دست است). ۱۰.ارمنی (نمایندهٔ‌آن زبان‌ارمنی است‌که باستانیترین اثرباقی‌مانده ازآن‌مربوط‌به‌قرن پنجم‌میلادی می‌باشد). در حال حاضر دانشمندان اطلاعات پراکنده‌ای در بارهٔ بعضی زبانهای هندواروپایی دیگر نیزکه زمانی

←

مجموع این مدارک زبانی و تاریخی و فرهنگی که از قدیمترین آثار السنهٔ هندی و ایرانی اخذ شده اعتقاد دانشمندان را براین استوار ساخت که نیاکان قبایل هندی زبان و ایرانی زبان در اعصار بسیار کهن روابط بسیار نزدیک داشته، درسرزمین واحدی می‌زیسته و به‌لهجه‌های آریایی ـ که بایکدیگر قرابت فراوان داشتند ـ سخن می‌گفته‌اند. بدین سبب دوموضوع زیر دنیای دانش را مدتی به‌خود مشغول داشته بود:

۱. قبایل آریایی زبان قبل از آنکه به‌دو شاخهٔ اصلی ـ یعنی قبایلی ایرانی زبان وهندی زبان تقسیم شوند در کجا زندگی می‌کردند؟

۲. عصر اشتراک بدوی قبایل آریایی زبان درچه زمان بوده وتفرقهٔ آنان را به‌چه زمانی مربوط باید شمرد؟

تفرقه و برهم خوردن اشتراک قبایل آریایی زبان و انشعاب گروه (خانواده) زبانهای ایرانی

عصر اشتراک زندگی قبایل آریایی به‌عتیق‌ترین زمانها مربوط می‌گردد. هیچ‌مأخذ و منبع کتبی دربارهٔ آن عصـر وجود ندارد. وبدین سبب جهان دانش فقط از روی آثار مکتوب‌بعدی‌وشواهدتاریخی وفرهنگی‌متأخر ـ متأخر نسبت به‌آن عصر ـ می‌تواند دربارهٔ آن داوری کند.

نام قبایل واقوام متکلم به‌السنه و لهجه‌هـای هندی، زمانی به‌تاریخ مکتوب راه یافت که‌آنان دردرهٔ سند زندگی می‌کردند وهمچنین تاریخ از قبایل واقوام متکلم‌به‌زبانها ولهجه‌های‌ایرانی نیز زمانی یادمی‌کندکه ایشان‌در فلات‌ایران وآسیای میانه‌می‌زیسته‌اند. ولی نه‌هندوستان نخستیـن میهن قبایلی‌که به‌لهجه‌های آریایی (یعنی‌هند وایرانی) سخن می‌گفتند بود ونه‌فلات ایران. وقبایل‌هندی زبان در درهٔ سند وقبایل ایرانی زبان‌درفلات ایران نورسیده بودند. در متـون ودایی مطالبی درج شده حاکی از آنکه قبایلی آریایی زبان (هندی زبان) وارد درهٔ سند شده باساکنان اصلی هند باستانی ـ که در هزارهٔ سوم و دوم قبل از میلاد مدنیت و فـرهنگ عالیی پدید آورده بودند ـ به‌مبارزه برخاستند. این مطالب‌را حفریات باستانشناسی که درخاراپا ـ (پنجاب) و موهنجو دارو (سند) ـ سرزمین پاکستان‌کنونی ـ به‌عمل آمده ودر نتیجهٔ‌آن شهرهای‌باستانی (مربوط به‌هزارهٔ دوم‌وسوم ق.م.) دردرهٔ سند مکشوف‌گردیده ـ به‌نحو درخشانی تأییدکرده‌اند.

شهرهای مزبوررا ساکنان اصلی سرزمینهای مذکور (که نه هندی زبان بودنـد ←

در پیرامون دریای مدیترانه متداول بوده در دست دارند.

یکی از آخرین تألیفاتی که در این موضوع به‌زبان روسی منتشر شده اثر و. ای. گئورگیف است، تحت عنوان «مسئلهٔ پیدایش زبانهای هند و اروپائی» (Vga ۱۹۵۶، شمارهٔ ۱ص۶۷-۴۳). کشف آثار باستانی زبانهای هندو [illegible]

ترقی زبانشناسی علمی و تاریخی و تدوین اسلوب تطبیقی وتاریخی در آن علم نقش مهمی بازی‌کرد (از آغاز قرن نوزدهم).

هند واروپایی ـ و شاید لسان دراویدی داشتند) ایجادکرده بودند وظاهرا توسط قبایل آریایی زبانی که به‌هندوستان هجوم آوردند ـ ویران گشتند.

مجموع مدارك تاریخی وفرهنگی وزبانی که از فلات ایران به‌دست آمده (بویژه آنچه مربوط به‌بخش غربی آن‌می‌شد) نیز حاکی از آن است که زبان ساکنان اصلی‌وبومی سرزمین مزبور نه‌به‌گروه آریایی مربوط بوده ونه (چنانکه مفهوم وسیعتری را در نظر گیریم) به‌زبانهای هند و اروپائی.[۱]

باستانی‌ترین سرزمین قبایل آریایی زبان ـ که تااین زمان به‌جهان دانش مکشوف گشته ـ آسیای میانه ونواحی مجاورآن بوده است. این نظر به‌بهترین وجهی نفوذ قبایل آریایی زبان را دردرهٔ سندو، متعاقب آن، پراکنده شدن‌گروه دیگری از قبایل مزبوررا درفلات‌ایران توجیه می‌کند. تجزیه وتحلیل سرودهای ودایی و اوستایی ـ سرودهایی که شیوهٔ زندگی وجهان بینی قبایل شبان پیشه و بدوی و صحرانشین ـ که با گله و رمه در دشتهای‌پهناورآسیای میانه‌درگشت وگذار بودند ـ درآنها منعکس‌شده ـ و همچنین‌نظرهای کلی‌که درطرق نشر قبایل باستانی متکلم به‌لهجه‌های هند واروپایی وجود دارد... همهٔ اینها مؤید عقیدهٔ فوق می‌باشد.[۲] محیط جغرافیایی‌که آفرینندگان اوستا از آن اطلاع داشتند به‌نحوآشکاری نقشهٔ اماکن ونامهای‌جغرافیائی‌آسیای میانه‌را منعکس می‌کندواین خود ملموس‌ترین دلیل اثبات نظر یاد شده است.

اما برای پاسخ به‌دومین پرسش بالا... حقیقتی توسط هند شناسان ثابت شده ـ مبنی براینکه ریگ‌ودا در درهٔ سند مدون‌گشته و مربوط به‌زمانی است‌که از اواسط هزارهٔ‌دوم ق. م‌متقدم‌تر نمی‌باشد. وچون زبان ریگ ودا ویژگیهای زبانهای هندی‌را واجدمی‌باشد تصور می‌رودکه انشعاب قبایل آفرینندهٔ ودا وتجزیهٔ ایشان از دیگر قبایل آریایی زبان قبل از آغاز هزارهٔ دوم‌قبل ازمیلاد و محتملاً درآستانهٔ هزارهٔ سوم و دوم ق. م.صورت گرفته. بنابراین عصر اشتراك قبایل آریایی زبان مربوط به‌زمانی است‌که متأخرتر از پایان هزارهٔ سوم وآغاز هزارهٔ دوم قبل از میلاد نمی‌باشد.

جمعی از دانشمندان معتقدندکه در پایان هزارهٔ سوم وآغاز هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد بخشی از قبایل صحرانشین آریایی زبان اندك اندك از حدود آسیای میانه‌کوچ‌کرده وبه تدریج ازطریق افغانستان‌کنونی‌درپنجاب وبخش علیای درهٔ گنگ[۳] نفوذکرده‌اند. لهجه‌های

۱. دراین‌باره بعدمفصلترسخن گفته‌خواهد شد.

۲. بدیهی است اینکه آسیای میانه مبدأ مهاجرت قبایل آریائی زبان به‌سرزمین هندوستان وفلات ایران بوده، با این فرض‌که در عصر قدیمیتری ـ یعنی دورانی بعد از انشعاب لهجه‌های آریایی از زبانهای مشترك هندو اروپایی ـ لهجه‌های مزبور در نقاط غربی‌تر مستقرگشتند ـ تناقضی ندارد. مثلا رجوع شود به‌نقشهٔ ضمیمهٔ‌اثر یاد شده و. ای. گریگوریف (ص ۶۴). در نقشهٔ مزبور «زبان هند واروپایی» در هزاره‌های چهارم وسوم قبل از میلاد ـ در شمال دریای سیاه ودریای آزوف نشان داده شده است.

۳. ظاهراً حرکت‌گروهی از قبایل آریایی زبان به‌سوی آسیای مقدم و بین‌النهرین ونواحی مجاور آن نیزدر هزارهٔ دوم صورت‌گرفته. در اسناد زمان سلطنت می‌تانی (دولتی برده‌دارکه در قرن هفدهم قبل از میلاد ـ در بخش‌شمال غربی بین‌النهرین ـ بستر مسیر علیای شط فرات ـ پدیدآمده بود) نامهای خاصی ذکر شده‌که کاملا جنبهٔ هندو ایرانی دارند. از قبیل:

←

این گروه از قبایل آریایی زبان ـ که در اواسط هزارهٔ دوم قبل از میلاد در دره‌های سند و گنگ پراکنده شده بودند ـ به‌طورکلی پایه ومبنای تمام زبانها ولهجه‌های هندی (هند و آریایی) واز آنجمله زبانها ولهجه‌های‌کنونی آن سرزمین را ـ تشکیل دادند.

چون بخش مزبور قبایل آریایی زبان از قبایلی‌که درآسیای میانه باقی‌مانده بودند جدا شدند ـ ازآن‌زمان عصرتکامل مستقل‌دوگروه آریایی‌زبان ـ یکی‌گروه زبانهای‌هندی ودیگری‌گروه زبانهای ایرانی ـ آغازگشت.[۱] تاریخ تکامل‌زبانهای اخیرالذکر (با مجموع مسائل مربوط بدان) موضوع اصلی زبانشناسی و فقه‌اللغهٔ ایرانی را تشکیل می‌دهد.

ادوار تاریخ زبانهای ایرانی

پیشتر گفته شدکه تاریخ ویژهٔ زبانهای ایرانی ـ به‌صورت‌گروه لسانی مستقلی ـ از زمانی آغـاز می‌گرددکه لهجه‌های ایرانی‌از لهجه‌های هندی جدا شدند ویا به‌دیگر سخن لهجه‌های ایرانی از زبان مشترك آریایی منشعب‌گشتند.

ادوارگوناگون تاریخ خانوادهٔ زبانهای ایرانی از زمانی آغاز می‌گرددکه زبانهای ایرانی از زبان مشترك آریایی مجزی‌گشته (به‌تقریب آغازهزارهٔ دوم ق. م.).

رسم چنین‌است‌که تاریخ زبانهای ایرانی‌را به‌سه دوره تقسیم‌کنند:

۱. دورهٔ زبان باستانی ایرانی (از تـاریخ تجزیهٔ زبانهای ایرانی از زبان مشترك آریایی ـ یعنی تقریباً ازآغازهزارهٔ دوم ق. م. تا قرن چهارم وسوم ق. م.).

۲. دورهٔ زبـان ایرانی میانه (از قرن چهارم و سوم ق. م. تـا قرن هشتم و نهم بعد ازمیلاد).

۳. دورهٔ زبان جدید ایرانی (ازقرن هشتم ونهم بعد ازمیلاد تا عصرحاضر).

تعیین این ادوارمانند هرکوششی‌که برای دوره‌بندی تاریخ‌زبان (یا زبانها) به‌عمل آید جنبهٔ قراردادی دارد. زبان به‌تأنی‌تکامل می‌یابد ـ وبه‌تدریج‌که نسلی جایگزین نسلی

→

parsasatta (با *pārsaxšaϑru** پارسی باستانی مقایسه شود) و *artatama* (با *arta-taxma** یـا *arta-tauhmū* ـ ی پارسی باستانی مقایسه شود) وغیره. دررسالهٔ پرورش اسب‌که توسط کیکولی ازمردم می‌تانی مدون‌گشته و در بایگانی هیتی «بوغازکوی» کشف شده نیز اصطلاحات هند وایرانی دیده می‌شود.از قبیل:

aikavartanna ـ بمعنی «یك چرخش، یـك پیچ»، *panzavartanna* بـه‌معنی «پنج چرخش، پنج پیچ» (در هندی باستانی *éka* بمعنی «یـك» و *pánča* بمعنی «پـنـج» و *vartana* بمعنی «چرخش، پیچ» است.) وبالاخره در پیمانهای منعقد توسط شاهان دولت مزبور خدایان «میترا» و«وارونا» بشهادت‌خوانده شده‌اند ـ یعنی همان خدایانی که قبایل آریایی زبان آفرینندهٔ ریگ‌ودا ـ در نظـایر همان موارد ـ تجلیل می‌نمودند.

۱. تصور نشودکه در دوران زندگانی‌مشترك قبایل‌آریایی زبان‌آنان به‌یك لسان سخن می‌گفتند. با درنظرگرفتن وسعت اراضی‌که تحت اشغال قبایل یاد شده بوده وسستی روابط اقتصادی میان‌آنان، مسلم است‌که تفاوت لهجه میان آن قبایل وجود داشته. ولی به‌هرتقدیر این تفاوتها با وجود زبان واحدی‌که برای عموم قبایل مزبور مفهوم بوده منافـاتی ندارد. فقط پس از تفرقه و برهم خوردن تماس اتحاد و اشتراك بعلاوه تفاوتهای لهجه‌ای به‌تدریج شدت پیدا کرده ودرهرگروه قوانین تکامل متفاوتی ـ متفاوت ازگروههای دیگر ـ پدیدآمد و بالنتیجه راه تکامل مستقلی پیش پای زبانهای هندی و ایرانی‌گذاشته شد.

دیگرمی‌گردد تغییرمی‌کند. این تکامل تدریجی بدون قطع و بریدگی صورت می‌گیرد: اگرزبان از لحاظ‌کیفی دچارتغییرات شدید می‌شد نامفهوم می‌گردید وتفاهم میان دونسل متواترغیرمقدور می‌شد ـ به‌این‌معنی‌که زبان ازاعمال وایفای وظیفهٔ اساسی‌خود ـ یعنی مهمترین وسیلهٔ معاشرت بودن ـ محروم می‌گشت.

بنابراین پر واضح است که در تاریخ زبان نمی‌توان ادوار و اعصاری را که حد و مرز مشخصی داشته باشند معین کرد. ولی با این حال از لحاظ‌تسهیل کار تعیین ادوار تاریخ زبان(یاگروه زبانها) عملاً کاری بجا می‌باشد. زیراکه طبقه‌بندی وترتیب مواد و مدارك فراوانی را که بالضروره در مورد تاریخ زبان گرد می‌آید، ساده و آسان می‌سازد.

رابطهٔ ادوار آثار باقیه از روی علامات زبانی وفرهنگی وتاریخی

آثار مکتوب مصالح اصلی برای تدوین تاریخ زبان است.

قواعد دستوری‌وترکیب لغوی‌واصوات هرزبان دردرجات‌گوناگون تکامل تاریخی آن، درآثار مکتوب مکنون است.

ولی پیدایش آثار مزبور (یاگروهی از آثار)، بخصوص در عهد باستان، با اعصار تاریخی و فرهنگی ویا وقایعی کـه در زندگی اقوام ایرانی زبان رخ داده ـ مربوط بوده است. این نکته را بـه‌یاری مثالی از تاریخ زبان پارسی روشن می‌کنیم. قدیمیترین آثار این زبان کتیبه‌های میخی می‌باشدکه در اراضی مغرب و جنوب غربی ایران کشف شده است. همهٔ این‌کتیبه‌ها به‌نام‌شاهان دودمان هخامنشی نقر شده و مربوط به‌دوران‌پادشاهی دودمان مزبور در ایـران و ممالك همسایهٔ آن می‌باشد (از قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد). آثار مزبور از لحاظ زبان و خط و مضمون و محتوی و اوضاع واحوال‌تاریخی و فرهنگی دوره وزمانی‌که منعکس می‌کنند ـ مجموعی محدود را تشکیل می‌دهند. لشکر کشی اسکندر مقدونی به‌سوی مشرق به‌هستی پادشاهی هخامنشیان که برملل گوناگون تسلط داشتند پایان بخشید (۳۳۰ قبل از میلاد). با سقوط‌آن پادشاهی رسم و سنت نقر کتیبه به‌زبان‌پارسی باستانی وبه‌خط میخی‌نیز متروك شد. پس‌از سقوط پادشاهی‌هخامنشیان در ظرف مدت پنج شش قرن آثار مهمی به‌زبان پارسی پدید نیامد و فقط بعداز آنکه در پارس باستانی دستگاهی دولتی تحت فرمان یك سلالهٔ پارسی یعنی ساسانیان به‌وجودآمد (از قرن سوم تاهفتم بعد از میلاد) نخست رسم نقر کتیبه‌ها والواح تجدید شد ومتعاقب آن ادبیات نسبتاً مهمی به‌زبان پارسی (پارسی میانه) پدید آمد.

در فاصلهٔ هفت هشت قرنی که‌کتیبه‌های مهم میخی عهد هخامنشیان را از آثارادبی پارسی میانه جدا می‌سازد، تغییرات کیفی فوق‌العاده‌ای در زبان پارسی پیدا شد. صرف اسامی وضمایر وصفات که‌در زبان باستانی متداول بود متروك‌گشت وگرایشهای‌تحلیلی افزایش یافت وبالنتیجه قواعد دستوری‌زبان‌دستخوش دگرگونیهای فراوان‌گشت. اصوات و ترکیب لغوی زبان نیز تغییر کرد. حتی آثار نوکیفیت دیگری پیدا کرده، اوضاع و

احوال فرهنگی و تاریخی نوین را منعکس‌کردند: که عبارت بود از یك سازمان طبقاتی و صنفی استوار ودولتی متمرکـز وکیش زرتشتیگری. آثار این دوران نه‌به‌خط میخی بلکه به‌یاری الفبایی دیگر ـ که برپایهٔ خط آرامی قرارداشت ـ نوشته می‌شد. بخش اعظم آثار این‌گروه قبل ازقرن هفتم وهشتم یعنی پیش ازفتح ایران به‌دست اعراب ورواج دین‌نو ـ اسلام ـ در آن سرزمین به‌وجود آمد.

نخستین آثار زبان فارسی‌نوکه به‌خط عربی نوشته شده مربوط به‌قرن نهم و دهم بعد از میلاد است. آثار اخیرالذکر مرحلهٔ نوین تکاملی زبان فارسی را منعکس کرده در عین حال نمودار دوران جدیدی درحیات تاریخی وفرهنگی وعقیدتی وادبی مللی ـ که‌در خط و تحریرات خویش از زبان فارسی استفاده می‌کردند ـ بوده است.

بدین قرار دوره‌بندی تاریخ زبان ـ که تاحد زیادی به‌وجود ووضع آثار بستگی‌دارد ـ علی‌الرسم درعین حال با طبقه‌بندی وتعیین‌مراحل خود آن آثار (نه‌تنها از روی علائم وآثارزبانی‌بلکه تاریخی‌وفرهنگی هم) مربوط می‌شود.

البته استثناهایی هم وجود دارد. مثلاً زبان خوارزمی ازلحاظ ساختمان خویش‌به دوران میانهٔ زبانهای ایرانی مربوط است. ولی اکنون آنچه دانشمندان از زبان مزبور می‌دانند از تألیفات متأخرتر (قرنهای دوازدهم و سیزدهم) که به‌زبان وخط عربی نوشته شده، ونفوذ معتقدات اسلامی درآن مشهوداست، اخذ گشته‌است.

بخش دوم

عصر زبان ایرانی باستانی
(از آغاز هزارهٔ دوم قبل ازمیلاد تا قرن چهارم ـ سوم قبل از میلاد)

فصل اول

قبایل و اقوام ایرانی زبان عهد باستان
منابع اصلی

منابع اصلی برای مطالعهٔ زندگی فرهنگی وتاریخ سرزمینهایی که در عهد باستان مسکن قبایل واقوام‌ایرانی زبان بوده عبارت است از اوستا وکتیبه‌هایی به‌خط میخی. در فصول جداگانه به‌بازدید آثارکتابت ایران باستان می‌پردازیم.

زندگی تاریخی مردم سرزمین مورد علاقهٔما، درمنابع دیگری‌که به‌زبانهای‌شرق باستانی واقوام اطراف دریای متوسط (مدیترانه) نوشته شده در دست است وروشن شده است.

منابع موجود به‌زبانهایی
که‌کتابت آنها به‌خط میخی بوده

قدیمیترین‌اطلاعات مربوط به‌سرزمینهایی‌که بعدها توسط قبایل ایرانی زبان‌اشغال شدازآثاروالواح میخی که‌به‌السنه‌میان دورودباستانی (بین‌النهرین) است، به‌دست‌می‌آید، که‌عبارتند از شومری واکدی (بالهجه‌های بابلی وآشوری) نخستین اطلاعات ناچیزی‌که دربارهٔ نواحی غربی فلات ایران وقبایل‌ساکن آن در دست است از منابع شومری ومآخذ قدیم اکدی مربوط به‌هزارهٔ سوم وآغاز هزارهٔدوم قبل از میلاد و همچنین‌الواح سلاطین آشوری هزارهٔ دوم ق.م. اخذگردیده. منابع آشوری (الواح واسناد بایگانیهای شاهی) مربوط به قرنهای نهم تـا هفتم قبل از میلاد مطالـب مشروحتری در دسترس مـا می‌گذارند.

آشوریان به‌نواحی غربی فلات ایران لشکر می‌کشیدند. از آغاز قرن نهم قبل از میلاد پادشاهی آشور مورد فشارسخت قبایل ایرانی زبان مادی وسکایی قرارگرفته بود و علیه‌ایشان به‌عملیات جنگی مبادرت می‌ورزید واتحادیه‌های سیاسی باسران سکایی(اسکیت) تشکیل‌می‌داد ودرآن گیرودارموفقیت‌گاهی نصیب ایشان و زمانی مخالفانشان ـمادیهاـ می‌شد. ومجموع این‌وقایع تاریخی به‌نحوی از انحاء در منابع آشوری آن زمان منعکس

می‌گشت[۱].

بدیهی است باید در نظر داشت که آثار مزبور خالی از غرض و جانبداری نبوده و به‌منظـور تجلیل سلاطین آشور نوشته شده است. ولـی اسناد بایگانی و پیامهای شاهان مزبور خطاب به‌خدایان وپرسش‌نظرهاتفان ومدارك دیگر به‌حقایق تاریخی‌نزدیکتر است. کتیبه‌ها وشرح وقایع روز به‌لهجهٔ بابلی زبان اکدی که حاوی اطلاعات مهمی در پیش‌آمدهای تاریخی قرنهای هفتم وششم قبل از میلاد است ـ نیز(تارومارشدن سلطنت آشور به‌دست مادیها وتأسیس پادشاهی هخامنشیان و فتوحات‌کورش‌کبیر و غیره)[۲] واجد اهمیت شایان است.

ازلحاظ مطالعهٔ گذشتهٔ‌تاریخی نواحی‌غربی‌فلات ایران، کتیبه‌های میخی‌به‌زبانهای اورارتویی وعیلامی نیز تاحدی مهم است. کتیبه‌های اورارتویی[۳] مطالب چندی در بارهٔ وقایع‌نخستین قرنهای هزارهٔ اول قبل از میلاد ـ که درشمال غربی فلات ایران (ماد) رخ داده به‌دست می‌دهد والواح عیلامی حاوی مدارکی‌است‌که داوری‌مارا دربارهٔ وضع‌قومی و زبانی‌نواحی‌جنوب غربی ایران درهزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد ـ مقدور می‌سازد. حتی پس‌از آنکه عیلام و بابل جزو شاهنشاهی هخامنشی شدند نیز کتیبه‌های مهم و اسناد اقتصادی به‌زبانهای عیلامی وبابلی تنظیم‌می‌شده.[۴]

تورات

تورات که مهمترین اثر ادبیات باستانی عبری است نیز حاوی اطلاعات چندی در بارهٔ وقایع تاریخی‌تأسیس پادشاهیهای ماد وپارس وفتوحات شاهان مادی وپارسی‌وهجوم قبایل اسکیت (سکایی)ـ می‌باشد. تورات مجموعهٔ آثاری است‌گوناگون از لحاظ مضمون ومربوط به‌زمانهای متفاوت، که از میان آنها سخنان دینی وسیاسی انبیایی مانند ناحوم (پایان قرن‌هفتم ق.م.) وارمیا (آغاز قرن ششم ق.م.) وعزرا ونحمیا (قرن‌پنجم ق.م.) ودیگران ـ از لحاظ تاریخ قبایل واقوام ایرانی زبان اهمیت دارد.

اطلاعات چندی نیز ازدیگرکتب تورات وبخصوص کتاب‌پادشاهان (که ظاهرآمتن کنونی آن در قرن ششم قبل از میلاد انشاء شده است) به‌دست می‌آید.

۱. ای. م. دیاکونوف در این باره تحقیق مشروح‌کرده است. رجوع شود به‌مقالهٔ وی تحت عنوان منابع آشوری وبابلی درتاریخ اورارتو (VDI ، ۱۹۵۱، شمارهٔ ۴ـ۲) که درطی‌آن متون بسیار مربوط به‌نواحی‌مختلف فلات ایران و بویژه سرزمین‌ماد نقل شده. همچنین‌به‌اثروی موسوم به‌تاریخ ماد (مسکو ـ لنینگراد. سال ۱۹۵۶) رجوع شود.

۲. رجوع شود به:
S. Smith, Babylonian historical *texts* Relating to the capture and dowonfall of Babylon, London, 1924.

۳. توسط گه. آ. ملیکی‌شویلی منتشر شده است (VDI، ۱۹۵۳ شمارهٔ ۶ـ۱ و ۱۹۵۴ ش ۱)

۴. دربارهٔ ترجمهٔ کتیبه‌های فارسی‌باستانی به‌عیلامی وبابلی وبایگانی اقتصادی قرنهای ششم وپنجم به‌زبان‌عیلامی به‌بخش دوم فصل سوم رجوع شود.

منابع یونانی

مؤلفان باستانی یونان براثر وقایع سیاسی قرنهای پنجم و چهارم قبل از میلاد (جنگهای ایران ویونان در قرن پنجم قبل‌از میلاد، لشکرکشی اسکندر مقدونی به‌مشرق وغیره) به‌پارس (ایران) وتاریخ ومردم‌آن علاقه پیداکردند.

تازمانی‌که رمزکتیبه‌های میخی به‌پارسی باستانی مکشوف نگشته بود- تألیفات مؤلفان یونان باستان مهمترین منبع ودر واقع مأخذ منحصر به‌فرد برای مطالعهٔ تاریخ‌و فرهنگ قبایل واقوام ایرانی زبان دوران باستان شمرده می‌شد.

مآخذ مزبور تاکنون نیز ارزش خویش را از دست نداده‌اند. بویژه تاریخ مشهور هرودوت (وفات در حدود ۴۲۵ ق.م.) واجد اهمیت‌است.ومندرجات آن دربارهٔپادشاهی ماد و امپراطوری پارسی هخامنشیان بیشتر مبتنی به‌اطلاعاتی است که مؤلف از افراد خاندانهای‌بزرگ ومتعین مادی‌وپارسی به‌دست‌آورده. اطلاعات هرودوت دربارهٔ اسکیتها نیز بسیار مهم می‌باشد.

آثارکتسیاس (پایان قرن‌پنجم وآغاز قرن چهارم ق. م.) وکزنفون (تولد درحدود ۴۳۰ ق.م.) نیز از منابع مهم محسوب می‌شوند. و برمشاهدات شخصی مؤلفان مزبور مبتنی هستند. کتسیاس در آستانهٔ قرن پنجم وچهارم ق. م. در دربار شاهان پارس به‌شغل پزشکی‌اشتغال داشت وکزنفون‌مدتی در دربارکورش (معروف به‌کهتر)، شاهزادهٔ پارسی، می‌زیسته وسپس در لشکرکشی کورش - در ۴۰۱ ق.م علیه‌برادر وی اردشیردوم‌پادشاه پارس - شرکت جست. دیگر مؤلفان متأخریونانی درشرح تاریخ آن دوران نوشته‌های هرودوت وکزنفون وکتسیاس را نقل‌کرده‌اند (اثرمؤلف اخیرالذکرکه پرسیکا نام داشته فقط به‌صورت مستخرجاتی‌که درکتب مؤلفان متأخرتر باقی مانده در دست است).

از ربع آخرقرن‌چهارم‌ممالك واقوام جدیدی-که سپاهیان یونانی ومقدونی به‌هنگام لشکرکشی اسکندر باآنان آشنا شدند - درمیدان دید مؤلفان یونانی قرارگرفتند.

آنچه از منابع یونانی مربوط به‌قبل از لشکرکشی اسکندر است (و همچنین آثار مکشوف به‌خط میخی و تورات‌که در بالا یاد شد)، تقریباً دربارهٔ آسیای میانه و نواحی شرقی ایران هیچ اطلاعی بدست نمی‌دهند. ولی از پایان قرن چهارم وآغاز قرن سوم قبل از میلاد مطالب مربوط به سرزمینهای مزبور واقوام ساکن آن در آثار یونانی بسیار است.[۱]

کتیبه‌های یونانی نواحی‌کرانهٔ شمالی دریای سیاه‌که از لحاظ مطالعهٔ تاریخ وزبان قبایل اسکیت حایز اهمیت فراوان می‌باشد نیز باید در شمار منابع یونانی محسوب گردد.

۱. دربارهٔ منابع یونانی‌که وقایع را از آغاز ثلث آخر قرن ۴ ق.م. به‌بعد شرح می‌دهند به‌بخش‌سوم‌فصل اول‌این کتاب رجوع شود.

منابعی که از سرزمین مصر قدیم به‌دست آمده

می‌دانیم که سرزمین مصر در سال ۵۲۵ ق. م. توسط هخامنشیان مسخر شد. و یك سلسله‌الواح مصری از آن زمان باقی مانده که سیاست خارجی شاهان پارسی(ایران) راروشن می‌سازد. اسنادآرامی قرن پنجم قبل از میلادکه در طی حفریات شهرکی نظامی مربوط به‌زمان هخامنشیان در الفانتین (مصر) کشف شده نیز اهمیت بسیار دارد. درمیان اسناد مزبور بخشی از ترجمهٔ آرامی کتیبهٔ بیستون یافت شده. تألیفات بسیار وقف انتشار وتجزیه وتحلیل‌اسناد مزبورگشته‌است (ای.م. والکوف، Driver ،*G.R.* ،*E.Sachau* ودیگران).

مسکن قبایل و اقوام ایرانی زبان
در عصر باستانی زبان ایرانی

قبایل و اقوام ایرانی زبان آسیای میانه و ناحیه‌های مجاور آن

عصر باستانی زبانهای ایرانی دوران بزرگی از حیات اقوام‌ایرانی زبان را که دست‌کم به‌دو هزارسال برآورد می‌شود ـ در برمی‌گیرد. قبایل ایرانی زبان که از گروه قبایل آریایی جدا شده بودند درآغاز این دوران اراضی آسیای میانه وخراسان[۱] ونواحی مجاور آن را اشغال کرده بودند. اوستا که قدیمترین اثر زبانهای ایرانی و در عین حال باستانی‌ترین تألیف مکتوب نیاکان ایرانیان وتاجیکان ودیگراقوام ایرانی‌زبان است‌ـ تنها منبع مکتوبی است‌که دربارهٔ سرزمین وجایگاه وشیوهٔ زندگی‌قبایل و اقوام ایرانی زبان درنیمهٔ‌نخست دورهٔ مزبورـ اطلاعاتی به‌دست می‌دهد. فرگرت نخستین ویدوداد، حاوی شرح آفرینش جهان مسکون توسط اهورامزدا ـ خدای بزرگ‌کیش زرتشتی ـ می‌باشد و مهمترین مطالبی‌که در بررسی سرزمین جایگاه قبایل و اقوام ایرانی زبان به‌کار آید، از آن به‌دست می‌آید. بزرگترین واحه‌های آسیای میانه و نواحی مجاور آن از قبیل گاوا[۲] «جایگاه سغدیان (سغدیانا‌ـی یونانی‌که ناحیه‌ای بوده در مسیررود زرافشان) و مرغو‌ـ[۳] (مرغیانا‌ـی یونانی بادرهٔ رود مرغاب،واحهٔ‌مرو، ناحیهٔ‌کنونی‌ماری) وبختی[۴] (باکتریای یونانی، ناحیهٔ مسیر علیا ووسطای رود آمودریا‌ـ جیحون ـ در شمال افغانستان و بخش جنوب شرقی آسیای میانه، باختر یابلخ) هریوه [۵] (*areia*ـی منابع یونانی‌قدیم، منطقهٔ مسیر هریرود، ناحیهٔ شهرهرات کنونی، در افغانستان شمالی) و غیره، به‌مؤلفان این بخش اوستا معلوم بوده است.

۱. خراسان (-*xvar-ās*ـ ترجمهٔ تحت‌اللفظی آن «جای برآمدن خورشید»، «مشرق») نام ایالتی است‌تاریخی. در ازمنهٔ مختلفه حدودآن نیز متفاوت بوده. از لحاظ تاریخی‌کلمهٔ خراسان علی‌الرسم به‌سرزمینی که‌آمودریا (جیحون) در شمال وجبال هندوکش و بیابان دشت‌کویر در جنوب آن ـ واقع بوده اطلاق می‌شود.

2. gava 3. maryu 4. baxδt 5. haraiva

در متن اوستا چنین گفته شده‌است (ویدودات نخست):[۱]

۱. اهورا مزدا به‌سپیتامه زراتوشترا گفت : «ای سپیتامه زراتوشترا، من جایی را که نیک بختی نمی‌بخشید به‌جایی که آسایش می‌بخشید بدل کردم. زیرا که، ای سپیتامه زراتوشترا، اگر من جایی راکه نیک‌بختی نمی‌بخشید به‌جایی کـه آسایش می‌بخشید بدل نمی‌کردم، تمام عالم جسمانی آریانا وجا[۲] را غرق می‌کرد.

۲. من- که‌اهورامزداباشم، آریاناوجارا به‌وسیلهٔ دائیتیا-ی[۳] نیک‌آفریدم- که‌نخستین ونیکوترین سرزمینهاست. ولی‌انگره‌مئین‌یوه (اهریمن)-ی[۴] مرگ‌آوردرمقابل آن اژدهای سرخ (رودخانهٔ؟) وزمستان راکه ساختهٔ دیوان[۵] است آفرید.

۳. آنجا ده‌ماه زمستان (و فقط) دو ماه تابستان است[۶] وبرای آب سردند و برای زمین سردند و برای‌گیاهان سردند. و (هست) وسط زمستان و(هست) قلب زمستان. و (هنگامی که) زمستان به‌آخر می‌رسد، آنگاه سیلابهای بسیار (راه می‌افتد).

۴. من، اهورامزدا، گاوا[۷] راکه دومین درمیان بهترین جاها وسرزمینهاست‌ومسکن سغدیـان اسـت، آفریدم. ولـی انگره مئین‌یوی مـرگ‌آور ساکائیتی (؟) را درمقـابل به‌وجود آوردکه برای‌گاو و دایا (؟) *Daya* مرگ ونیستی می‌آورد.

۵. سومین وبهترین‌جا وکشوری راکه من- اهورامزدا - آفریدم (-*ašavan*) مرو (-*mōuru*)- نیرومند راستگاراست. ولی انگره‌مئین‌یوه در مقابل آن - *marəδ ū* (؟) و- *vīϑušā* (؟) راآفرید.

۶. چهارمین وبهترین جا وکشوری راکه من- اهورامزدا- آفریدم بلغ[۸] زیباست‌با

۱. این بخش هیچ درهیچ اوستا راهمه به‌یک‌گونه تعبیر نمی‌کنند ودرضمن تجزیه وتحلیل آن باید درنظرگرفت که بخشهای‌گوناگون آن در زمان واحد تنظیم نگشته ومحتملاً آنچه به‌دست مارسیده در زمانهای بعد تحریر شده. در این مورد میان دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد. مثلاً. کریستن‌سن وجمعی دیگر تحریر فرگرد نخستین را به‌قرن پنجم قبل از میلاد مربوط می‌دانند ولی ف. آندرآس و. ا. هرتسفلد معتقدندکه در قرن دوم قده م. تحریر شده. ولـی صرف نظر از تاریخ آن جملگی دراین نظر شریک می‌باشندکه بخش اصلی فرگرد نخستین به‌اعصار بسیار قدیم مربوط است.

۲. آریانا وجا (به‌اوستایی *airyanəm vaēǰō* > *ērān-vēǰ*) تحت‌اللفظی به‌معنی «پهنهٔ آریائی (=ایرانی)، گسترش آریایی(=ایرانی)». نام ناحیه‌ای‌است نیمه‌افسانه‌ای‌که در زمان تحریراوستا زادگاه اصلی ایرانیان ودر عین‌حال موطن‌کیش زرتشتی. به‌عقیدهٔ عده‌ای ازدانشمندان نامی محرران اوستا از این اصطلاح ناحیهٔ واقع در مسیر سفلای آمودریا- جیحون- را در نظر داشتند (واحهٔ خوارزم که در اوستا *xᵛāirizəm* خوانده شده).

۳. در اوستا به‌صورت *vaŋhuyå dāityayå* (حالت اضافه) آمده. نام رودی افسانه‌ای که بعضی محققان همان آمودریایش می‌شمارند.

۴. انگره‌مئین‌یوه (اهریمن) در دیـن زرتشتی نـام خدای خبث و شرارت، و موجود عالـی جهان تاریکی و بدی.

۵. دیوان (در اوستا *daēva-dēv*) ارواح خبیث در دین زرتشتی، مجریان ارادهٔ اهریمن.

۶. در بعضی نسخه‌ها: «هفت‌ماه تابستان وپنج ماه زمستان» نوشته شده است.

۷. در متن *gāum* (حالت مفعول به) نوشته شده. برخی ازمحققان (ه. بیلی، ا. بنونیست) این کلمه رانام محلی‌سغد می‌دانند. و بعضی نیز آنرا کلمهٔ تخفیف‌آمیزی می‌شمارند؛ «کشور دواب» (ازکلمهٔ «گاو»)یا «دهکده- نقطـهٔ مسکـون». (باکلمهٔ آسـی «Vau» کـه به‌معنی ده و نقطـهٔ مسکونی است- مقایسه شود).

8. baxšt

درفش بلند افراشته. ولی انگره‌مئین‌یوی مرگ‌آور در مقابل بی‌ایمانی (شك؟) مهلك را به‌وجود آورد.

۸. ششمین و بهترین‌جا وکشوری‌که من، اهورامزدا، آفریدم هرویوم(*harōyūm*) (که درآنجا) خانه‌ها ترك می‌شوند[۱] ولی انگره‌مئین‌یوی مرگ‌آور در مقابل ساراسکا- *Saraska* (؟) و دریویکا *Driwikā* (؟)[۲]را به‌وجود آورد.

۹. هفتمین‌و بهترین‌جاو کشوری‌که‌من، اهورامزدا، آفریدم‌وایکرته[۳]مسکن-*dužaka*[۴] می‌باشد. ولی انگره‌مئین‌یوی مرگ‌آور در مقابل خناساتی زن جادوگر راخلق‌کرد که با کرساسپ پیوست.

۱۰. هشتمین وبهترین‌جا وکشوری‌که‌من، اهورامزدا «آفریدم اوروا -*urvā*[۵] که مرغزارهای پرنعمت داردآفریدم. ولی انگره‌مئین‌یوی‌مرگ‌آور در مقابل مالکان شریر (نورسیده‌ها؟) را به‌وجود آورد...» والخ.

سپس جاهای زیربرشمرده می‌شوند:(کشور) زیبای هاراخ‌وایتی(*harax*ᵛ*aitī*)، که باآراخوزیا-ی‌منابع‌یونانی‌قابل‌انطباق‌است (ایالت‌قندهار، درجنوب‌افغانستان) و«(کشور) مجلل وبا عظمت‌هایتومانت» (*haētumant*)که بادرهٔ رود هیلمند (یاهیرمند-بخش‌مرکزی وجنوب غربی افغانستان‌کنونی) منطبق می‌شود. وکشور هنینت «مسکن گورگانیان» که ظاهراً باید همان ایالت تاریخی‌گرگان (ناحیه‌ای که‌جنوب غربی‌کرانهٔ دریای خزر، درهٔ رودگرگان) باشد. در دیگر بخشهای اوستا ازناحیهٔ وایتی‌گائسا(-*vaitigaēsa*) یاد شده که همان ایالت تاریخی‌بادغیس می‌باشدکه جغرافیون عرب ذکرکرده وبین هرات‌وسرخس قراردارد. ودیگر خواریزم (خوارزم *xᵛāⁱrizəm*) که‌در مسیر سفلای آمودریا(جیحون)

۱. مبنای این تعبیر (ازکر. بارتولومه وف. ولف) ترجمه این فرگرت به پارسی میانه است‌که این‌جمله نیز بدان افزوده شده: «... اگرکسی درآن خانه‌ها درگذرد». و.گیگر وآ. کریستن‌سن ترجمهٔ دیگری را به این شرح پیشنهاد می‌کنند: «...آدیو (هارای‌وو)که دهکده‌های بسیار دارد».

۲. کر. بارتولومه وسپس ف. ولف و ه. نیوبرگ این کلمات را چنین ترجمه می‌کنند: «گریه وناله وفغان (به‌خاطر مرده)»(گریه وزاری به‌خاطر مردگان بارسوم زرتشتیگری تناقض دارد).
آ. کریستن‌سن که یکی از آخرین محققان در بارهٔ فرگرد نخستین است فرضیهٔ نکته سنجانه‌ای پیش کشیده، که مفهوم‌اصطلاحات مبهم مادهٔ ۴و۵و۶ و۸ (که‌به‌عقیدهٔ وی قدیمیترین بخش موزون فرگرد مزبوررا تشکیل می‌دهند) همانا گروههای قومی و مذهبی هستندکه باقبایل زرتشتی ایران دشمنی می‌ورزیده‌اند، از قبیل sakaitī که همان قبایل سکاها و *marəδa* که قبایل مردان و -*driwikā* که قبایل دربیکان باشند والخ.

۳. به‌عقیدهٔ برخی ازدانشمندان‌نام‌این ناحیه (که‌دراوستا*vaēkərəta*آمده) از- *vayu-krta* یعنی «مخلوق وایو»مشتق‌است. وایو (دراوستا وایو-*vayu* ودرودائی نیز-*vayu* آمده)- خدای پهنه‌های فضاست درنزد قبایل آریایی زبان. رجوع شود به‌اثر و. ای. آبایف تحت عنوان یادداشتهائی در اشتقاق وریشهٔ کلمات (ترودی Ivaz مجلد ششم. چاپ مسکو۱۹۵۶)، ص۴۵۶. محققان معاصرمعتقدندکه این‌ناحیه همان «گاندار» است‌که درکتیبه‌های باستانی پارسی ذکر شده (درهٔ کابل).

۴. ف. ولف چنین‌ترجمه می‌کند: *vaēkərəta* «(که‌آنجا)زادگاه خارپشتان».

۵. در مورد محل این سرزمین اختلاف نظروجود دارد.

واقع است[۱] وغیره.

تذکر این نکته ضرورت داردکه ظاهراً مؤلفان این بخش اوستا از نواحی غربی و بویژه جنوب غربی فلات‌ایران اطلاعی نداشتند. و می‌توان گفت که غربی‌ترین ناحیهٔ فلات ایران کـه در اوستا نامی از آن آمده همان رغه (*raγa* یا ری منابع قرون وسطی)می‌باشدکه باناحیهٔ تهران‌کنونی قابل انطباق است.[۲]

از نواحی غربی فلات ایران وازآنجمله ایالت پارس (پرسیدـ یاپارساـ ی‌کتیبه‌های پارسی باستانی)که درتاریخ ایران باستان نقش فوق‌العاده مهمی را ایفاء کرده در اوستا بالکل ذکری نشده است.[۳]

انتشار قبایل واقوام ایرانی زبان در اراضی بخش غربی فلات ایران

از آغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد حرکت‌گروههای بزرگی از قبایل ایرانی زبان‌در اراضی واقع در مغرب و جنوب غربی آسیای میانه ــ و بیشتر به‌سوی بخش غربی فلات ایران مشاهده می‌گردد. بین‌النهرین وبخش غربی فلات ایران (که همسایهٔ آن است) در عهدعتیق‌مسکن قبایل‌واقوامی بودکه زبانشان جزوگروه هندواروپایی محسوب نمی‌شده. دره‌های حاصلخیز دجله وفرات را قبایل و اقوامی اشغال‌کرده بودندکه بیشتر به‌زبانهای سامی (آشوری و بابلی وغیره) سخن می‌گفتند. در جنوب غربی و دره‌های رودکارون و کرخه (خوزستان‌کنونی) عیلامیـ زبان یکی از باستانی‌ترین دولتهای آسیای مقدم‌یعنی عیلامـ‌که شوش پایتخت آن بودـ رواج داشت. آثار زبان مزبورـ مربوط به‌هزارهٔ سوم قبل‌ازمیلادـ در برخی ازنقاط مرکزی‌ایران وپارس نیزکشف‌گردیده‌است. درکوهستانهای غربـی ایران قبایل کوه‌نشین کاسی و لولوبی زندگی می‌کردند و به‌زبانهای‌گوناگـون که‌محتملاً به‌عیلامی نزدیک‌بوده سخن می‌گفته‌اند. درجنوب غربی‌دریای خزر (کاسپی) قبایل‌کاسپیان و مانئیان که معروف مؤلفان باستانی یونان بودند سکونت داشتند ولی مدارکی‌که از روی آن بتوان دربارهٔ زبان ایشان داوری‌کرد تقریباً وجود ندارد.

بدین قرار قبایل ایرانی زبان‌که در هزارهٔ اول قبل از میلاد به‌فلات غربی ایران

۱. *xvāirizam* «خوارزم» فقطیک‌بار دراوستایادشده ونام‌آن به‌دنبال‌نواحی مروومرات وسغدآمده‌ـ آنجاکه‌از «رودهای پهن قابل‌کشتی‌رانی» سخن‌گفته شده است (یشتها، X، ۱۴). به‌عقیدهٔ محققان در موارد دیگرکشور «آریاناوجا» همان خوارزم است.

۲. راست است که نام کشور *bawri-*. (یشتها، ۷، ۲۹-۲۸) که محققان آن را همان بابل (*babiru-* ـ ی پارسی باستانی) می‌دانند نیز در اوستا ذکرگردیده، ولی برخی تصور می‌کنند که اصطلاح Bawri در عصر نسبتاً متاخری وارد اوستا شده (در حدودآغاز قرون میلادی؟) وتبدیل *-w*<*-b*> (*bawri-*<*babiru-?*) خود شاهد این مدعی‌است. رجوع شود به تاریخ ماد تالیف ای.م. دیاکونوف ــ چاپ مسکوـ لنینگراد سال ۱۹۵۶ ص ۴۸ حاشیه۱.

۳. مطالب جغرافیایی اوستا یکی از مهمترین دلایلی است که می‌رساند منشأ بخشهای قدیمی آن کتاب ـ شرق ایران می‌باشد. در بخش دوم وفصل دوم این‌کتاب مشروح‌تر در این‌باره‌سخن‌گفته شده است.

گام نهاده نام خویش را بدان سرزمین پهناور دادند[۱] بومی آن نواحی نبوده‌اند.

قبایل ایرانی زبان ضمن پیشروی وحرکت خویش به‌سوی مغرب و نواحی جنوبی و جنوب غربی دریای خزر (کاسپی) بالضروره می‌بایست با کشورهای برده‌دار باستانی شرقی بین‌النهرین ـ که قدرت ویا نفوذشان درسرزمین مزبور بسط یافته بود ـ (ودر درجهٔ اول بادولت آشور) برخوردکنند. و این تماس اجتناب‌ناپذیر بود. و واقعاً از آغاز قرن نهم قبل از میلاد در الواح شاهان آشور به‌اسامی قبایل ایرانـی زبان و نامهای سران آنان وبعدها شاهان‌شان (که قبایل و اراضیی را تحت سلطهٔ خویش متحد ساخته بودند) برمی‌خوریم.

مادیها

در الواح شولمانوآشاریدو ـ ی سوم پادشاه آشور در وقایع سال ۸۳۵ ق.م. برای نخستین بار نامی از قبایل ماد[۲] ذکر شده است.

قبایل مزبور بعدها دولتی برده‌دار در شمال غربی ایران‌کنونی تشکیل دادند که مرکز آن شهـر اکباتانا بود (Ἐκβάτανα بـه یونانی‌قدیم و *ham>haᵐgmatāna-* (*gmata-* حالت مفعولی *ham-gam* بـه معنی «مجتمع شدن» ـ ومعنی تحت‌اللفظی آن «جای‌اجتماع» ـ همدان‌کنونی) ونام خویش‌را به‌آن سرزمین دادند (مادا ـ که غربیان‌مدی گویند) ومعاصران ایشان نیز سرزمین مزبور را به‌همین نام می‌شناختند.

آثار اصیلی به‌زبان مادی وجود ندارد. اطلاعاتی‌که درمنابع موجود دربارهٔ قبایل مادی وجود دارد فوق‌العاده ناچیز است ولی با این‌حال برای اثبات تعلق وبستگی زبان قبایل‌مزبور به‌گروه زبانهای ایرانی‌کافی می‌باشد.

هرودوت اسامی شش قبیله راکه جزو اتحادیهٔ قبایل مادی بوده‌اند ونیز چندکلمهٔ مادی را در آثار خویش آورده و به‌وضوح می‌رساند که مادیها به‌لهجه‌های ایرانی سخن می‌گفته‌اند. اسامی مادی‌ای‌که درالواح شاهان آشور (بخصوص‌سارگون ـ از ۷۲۱-۷۰۵ ق.م.) وکتیبه‌های پارسی باستانی ذکر شده نیزگواه براین مدعی می‌باشد. کافی است‌در اینجا نام قبیلهٔ مادی آریازانتو[۳] (قبیلهٔ آریا) ویاکلمهٔ مادی راکه هرودوت درترجمهٔ‌لفظ «سگ» آورده ذکر کنیم (اسپاکا ـ *spaka-* ـ ی مـادی مقایسه شود با ـ*span-* سپان **Sran** اوستایی وساکا *saka*-ی پارسی باستانی و سگ فارسی کنونی) و یا نامهای سران جنگی مادی راکه درکتیبه‌های پارسی باستانی آمده در نظرگیریم (تخمسپاد[۴] که معنی تحت‌اللفظی

۱. کلمه «ایران» حالت اضافه جمع نام قبیله‌ای یا نژادی ـ **arya** می‌باشدکه در زبان پارسی میانه منعکس‌شده. *aryanam xšaθram* («پادشاهی آریاییان») برابر است با *ērān sahr* پارسی میانه (به‌معنی «دولت ویاکشور ایران»). نخستین‌بار این اصطلاح در زبان یونانی و تألیف اراتوسفن (در حدود ۱۹۴ـ۲۷۶ ق.م.) به‌صورتCoriane دیده شده. جغرافیدان مشهورمزبور کشور واقع میان هند و بین‌النهرین را چنین نامیده بود. به‌نقشهٔ‌مشرق‌زمین طبق تألیف اراتوسفن ضمیمهٔ کتاب تاریخ جغرافیای باستان تألیف ج.ا. تومسون ـ مسکو سال ۱۹۳۵، تصویر۹(ص ۲۰۱ـ۲۰۰) ، رجوع شود.

۲. **madai** (مادیها)

3. **aryazantu**

4. tuxmaspada

آن «دارندهٔ لشکر نیرومند»است) والخ. قبایل‌ماد درتاریخ شرق باستانی نقش مهمی ایفا کردند. درپایان قرن هفتم قبل از میلادکیاکسار (هوخشتره) پادشاه ماد به‌اتفاق بابلیان دولت بسیار مقتدر شرق باستانی ـ یعنی آشور را تارومار کرد و پایتخت آن ـ نینوا ـ را ویران ساخت (۶۱۲ ق. م) و نفوذ پادشاهی ماد را در سرزمین پهناوری که شامل بخش‌غربی فلات ایران می‌گشت وتا نواحی آسیای صغیر(کاپادوکیه) ـ به‌سمت غرب ـ ممتد بود ـ بسط داد.[1]

قبایل پارسی و دولت هخامنشیان

گروه دیگری از قبایل ایرانی زبان ـ یعنی پارسیان (پارسای پارسی باستانی) در تاریخ شرق باستان نقش بزرگتری ایفا نمود. دانشمندان معتقدند، اصطلاح«پارشوآ»که در الواح آشوری اواسط قرن نهم ق.م. دیده می‌شـد (یعنی تقریباً همزمان با نخستین اطلاعاتی که دربارهٔ مادیها در منابع باستانی پدید آمده) قدیمیترین تذکری است که‌دزبارهٔ قبایل مزبور در آثار عهد قدیم مشهود افتاده.[2] در آن دوران قبایل پارسی هنوز درصحنهٔ تاریخ جهان ـ به‌صورت نیرویی مستقل ـ وارد میدان نشده بودند. پس‌ازچند قرن تاریخ از نام قبایل پارسی ـ در بخش جنوب غربی‌فلات ایران وکرانهٔ خلیج فارس، یاد می‌کند. و آن بخش ایران ـ به‌نام قبایل پارسی پارسا خوانده شد. (پارسای پارسی باستانـی و «پرسید» یونانی ـ که معرب آن فارس و فارسستان است). قبایل پارسی پس از آنکه در ناحیهٔ مزبور مستقر و استوارگشتند درسال ۵۵۳ قبل ازمیلاد علیه فرمانروایی ماد علم عصیان‌برافراشتند و درنتیجه پادشاهی ماد تارومار شد. دولت نوی‌که اراضی امپراطوری پیشین مـاد را در تحت حکومت سلالهٔ هخامنشیان متحد ساخت، تأسیس یافت (۵۵۰ قبل از میلاد).

کورش بنیان‌گذاردودمان نوین (از سال۵۵۸ تا ۵۲۹ ق.م. سلطنت‌کرد) که بیشتر به‌نیروهای مسلح قبایل پارسی متکی بود جنگهای فراوان وفتوحات بسیارکرد و نواحی مختلف فلات ایران و آسیای مقدم وآسیای صغیر و بخش مهمی از آسیای میانه را تابع پادشاهی‌پارسی (ایران)نمود. این فتوحات درزمان جانشینان‌کورش یعنی کمبوجیه(کامبیز ۵۲۹ تا۵۲۲ ق.م. سلطنت‌کرد) و داریوش اول (۴۸۶- ۵۲۲ ق.م.) نیز دوام داشت. در عهد داریوش اول، در آستانهٔ قرنهای ششم و پنجم قبل از میلاد قدرت شاهنشاهی هخامنشیان به‌سرزمین پهناوری ـ از آسیای میانه وارمنستان ـ درشمال ـ گرفته تاحبشه ـ در جنوب ـ واز کرانه‌های دریای اژه ـ درمغرب ـ تا درهٔ رودسند ـ درمشرق ـ بسط یافت.

قبایل پارسی که در آن‌کشور مرکب از عناصر و عشایر مختلف مقام فرمانروایی داشتند مانند مادیها از آسیای میانه آمده بودند.

۱. اراضیی‌که هوخشتره مسخر ساخته بود از سمت مغرب تارودهالیس (قزل ایرماق‌کنونی) بسط می‌یافت.
۲. دیاکونوف در تاریخ ماد ناحیهٔ پارشوا را غیر از پارس می‌داند (مترجم).

پارسیان نیز مانند دیگر قبایلی که باستانی‌ترین سرودهای اوستا را پدید آورده بودند، خود را آریایی می‌شمردند، شاهان هخامنشی که از میان قبایل پارسی برخاسته بودند نیز خود را آریائی می‌خواندند:

adam dārayavaʰuš xšāyaϑiya vazṛka xšāyaϑiya xšāyaϑiyānām.. vištāspahyā puϑʳa haxāmanišiya pārsa pārsahyā puϑʳa ariya ariyačiϑʳa

من، داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان... پسرویشتاسپا، هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، آریایی، ازپشت آریایی (۱۵- ۸، Dar. NRa, کتیبهٔ داریوش).

در دیگرکتیبه‌های داریوش اول وکتیبه‌های خشایارشای اول همین جمله‌ها (مثلاً در کتیبه داریوش در شوش ۱۴-۷، *e* و کتیبهٔ خشایارشا دراستخر، ۱۳-۶ *h'*) کلمهٔ آریا *arya* غالباً جزو اسامی‌خاص بزرگان پارسی وسران نظامی می‌باشد (مثلا نام نیای‌بزرگ داریوش اول آریا رمنه *Ariyāramna-* بوده).

درکتیبهٔ بیستون (ستون ۴) کلمهٔ آریا به‌معنی زبان پارسی‌باستانی که‌متن‌اصلی کتیبهٔ مزبور بدان نوشته شده به‌کار رفته است.

قبایل سکایان (اسکیتها)

گروه دیگری از قبایل ایرانی زبان‌که در نیمهٔ نخست هزارهٔ اول قبل از میلاداز حدود آسیای میانه تجاوزکرده‌در نقاط دور پراکنده شدند- سکایان بودند. در کتیبه‌های پارسی باستانی، قبایل صحرانشینی‌که در عهد عتیق نواحی شمالی آسیای میانه رامسکن خویش برگزیده بودند - سکایان نامیده شده‌اند. چند شعبه ازقبایل سکایی‌که درکتیبه‌های مزبور مذکورگردیده به‌قرار زیر است:

۱. سکاتیگراخائودا به‌معنی«سکایان تیزخود».[۱]

۲. سکاهئومه ورگا. چنانچه این گروه قبـایل سکایی همان «آمیورگیامیان»مذکور در اثر هرودوت باشند محل سکونت ایشان را ظاهراً باید درهٔ رود مرغاب شمرد.[۲]

۳. سکاتیائی پرسوگدم «سکایانی‌که آن سوی سغد هستند».[۳]

۴. سکاتیایی پردریا «سکایانی‌که آن سوی دریا هستند». موضوع تعیین محل این گروه قبایل سکایی پیچ در پیچ است. اینان ممکن‌است سکایانی باشند که آن سوی‌دریای

۱. *sakā tigraxaudā* تصویرپیشوای قبایل مزبوردرنقوش برجستهٔ بیستون درمیان‌اسیران دیده می‌شود وشرح زیر بدان افزوده شده: ایام سکونخاهیاساکو *iyam skuⁿxa hya saku* به معنی «این سکونخای سکائی است». ویژگی ملبوس اسیر مزبور کلاه بلند نوک تیز اواست.

۲. *sakā haumavargā* برخی از دانشمندان این نام را «سکاهایی‌که هائوما- آشامیدنی مقدس - تهیه‌می‌کنند» ترجمه‌کرده‌اند. تعبیرات دیگری نیز وجود دارد. (مثلا به‌مقالهٔ آ.ن. برنشتام تحت عنوان سکایان پامیر (VDI، ۱۹۵۶، شمارهٔ۱ص ۱۳۱- رجوع شود).

3. Saka tyaiy para Sugdam

آرال[۱] زندگی می‌کرده‌اند و یا سکایان (اسکیتهای) نواحی کرانهٔ دریای سیاه.[۲] درصورت اخیر سخن ازقبایلی که در شمال دریای سیاه می‌زیسته‌اند درمیان خواهد بود. (آیا «دریا» به‌معنی رود استعمال نشده؟ـ مترجم)

بسیاری از منابع یونانی ولاتینی وجود قبایل سکایی (اسکیتی) را دراراضی دوراز آسیای‌میانه- تاکرانه‌های شمالی دریای سیاه- تأییدکرده‌اند. مؤلفان یونانی قبایل سکایی مزبور را اسکیت و سرمت خوانده‌اند.[۳]

در قرنهای هشتم وهفتم قبل از میلاد بخشی ازقبایل اسکیت از طریق قفقاز وارد آسیای مقدم گشتند. از اخبار مؤلفان باستانی و بویژه هرودوت و همچنین تورات چنین برمی‌آید که قبایل اسکیت به‌نواحی بین‌النهرین و سوریه و جنوب فلسطین کوچ کرده و حتی در فلسطین مستقر گشته مصر را مورد تهدید قرار دادند.[۴] منابع آشوری و بابلی نیز اخبارمربوط به‌هجوم اسکیتها را به‌آسیای مقدم تأیید می‌کنند. قبایل اسکیت ازسوی مغرب‌تاکرانهٔ چپ دانوب (که درمنابع‌باستانی «ایستر» خوانده می‌شده) پیش رفته‌بودند. اسکیتهای مزبور که دراقصای غرب نفوذکرده بودند. در سال ۵۱۲ قبل از میلاد در مقابل داریوش اول که باسپاهیان پارسی ازبغازبوسفور و دانوب گذشته بود مقاومت کردند. داریوش درآن سرزمین باقبایل آزادی دوست اسکیت در آویخت و مزهٔ نخستین شکست سخت را چشید. و ناگزیر از عقب‌نشینی شد. هرودوت (در تاریخ، کتاب۴) از لشکرکشی داریوش اول وشکست وی سخن می‌گوید.

مؤلفان‌باستانی‌متأخرتر- مانند‌استرابون (درآغازتاریخ میلادی) وآریان (قرن‌دوم بعد از میلاد) از چند قبیلهٔ دیگر سکایان (اسکیتها) نیز یاد می‌کنند (داهان-که محلشان در مشرق دریای خزر وبخش جنوبی ترکمنستان کنونی شوروی بوده ومساگتها که با سکایان «دورتراز ایشان (از داهان)- طرف مشرق می‌زیستند»). هرودوت نیز ازمساگتها یاد کرده می‌نویسد که «بخش مهمی از جلگه پهناور را» اشغال کرده بودند. به‌عقیدهٔ محققان، محل مزبور همان بخش‌شمالی قراقوم وپهنهٔ واقع بین‌قسمتهای سفلای‌آمودریا وسیر دریا (جیحون وسیحون)می‌باشد. ظاهراً مساگتها اتحادیهٔ بزرگی از قبایلی سکائی بوده‌اند. اصطلاح «مساگت» را می‌توان «سکایان بزرگ» تعبیرکرد. (مس *mas-* به‌زبان پارسی باستانی به‌معنی «بزرگ» است + سکا *saka* ـ ی پارسی باستانی + پس وند *t*ـ (ت)[۵] که درزبانهای شرقی‌ایرانی- اعم ازباستانی وکنونی- علامت جمع بوده وهست.)

۱. نظر آکادمیسین و. و. استرووه این است که «سکایان آن سوی دریا» و داهان که در کتیبهٔ «ضد دیو» خشایارشا ومنابع باستانی‌نامشان‌ذکر شده یکی هستند. رجوع‌شود به‌اطلاعات‌فرهنگستان علوم‌شوروی СИ ۳۰، مجلدسوم- رسالهٔ سوم، ۱۹۴۶ از ص۲۴۱ به‌بعد. در تاریخ جهان نیز (مجلددوم‌ص ۱۷۲) محل «سکایان آن سوی دریا» درشمال دریای آرال ذکر شده است.
۲. *saka tyaiy paradraya* «سکایان آن سوی دریا همیشه در کتیبه‌ها بعداز *yauna* (یونیه) و قبل از *skudra* (که محتملاً «فراکیه» و«مقدونیه» می‌باشد) آمده است‌واین مؤید نظر اخیر است.
۳. هرودوت می‌گوید (VII-۶۴) که پارسیان (ایرانیان) همه اسکیتها را سکایان می‌خوانند.
۴. پسامتیخ اول فرعون مصر (۶۱۱- ۶۶۵ ق. م.) مجبور شد برای رهائی از چنگ قبایل اسکیت که شهر آسکالون (جنوب فلسطین) را تصرف‌کرده مصر را تهدید می‌کردند باجی به‌ایشان بدهد.
۵. در بارهٔ پس‌وند- *t* (ت) به‌بعد رجوع کنید.

در منابع هندی وچینی‌نیز از قبایل سکائی (به‌سنسکریت «شکا» *śaka* وچینی سك *sək*, که بعدها به سه *sə* و سی *sai* تبدیل یافت) که در مشرق آسیای میانه و مغرب ترکستان چین زندگی می‌کرده‌اند (ایالت‌کنونی سین‌تسزیان چین) یاد شده است.

آثار اصلی از زبان اسکیتی در دست نیست. ولی در تألیفات مؤلفان باستانی و کتیبه‌های یونانی نواحی مجاور دریای سیاه و دریای آزوف[۱] تعدادی کلمات اسکیتی محفوظ‌مانده است که‌بیشتر آنها نام‌قبایل اسکیت وسرمت واسامی خاص وغیره می‌باشند.

تجزیه و تحلیل این‌کلمات‌دربارهٔ ایرانی زبان‌بودن اسکیتها شکی باقی‌نمی‌گذارد. اسکیتها نیز مانند قبایل‌ایرانی زبان‌آسیای میانه ومادیها وپارسیان خویشتن را از قبایل آریایی دانسته به لهجه‌های مختلف مشتق از زبان اصلی ایرانی- سخن می‌گفتند. مثلا نامهای زیر را که از آن قبایل اسکیت و سرمت است در نظر گیرید: آرشی، آلان، آلانی<-*ăriyana*[۲]، روکسولانوی *Roksolanoi* که معنی تحت‌اللفظی آن «آلانهای سفید ـ یا روشن ـ» است (کلمهٔ پارسی باستانی *rauxšna* روخشنا که به‌معنی «روشن» است به‌اضافهٔ آریانا *ăriyana*) وغیره. اسامی خاص‌پیشوایان اسکیت از قبیل: آریانتاس[۳] و آریاپی‌سس[۴] و آریارامنس[۵] (بنگرید به‌کلمهٔ پارسی باستانی پیش‌گفته آریارمنه) وغیره. مؤلفان باستانی رابطهٔ قبایل اسکیت اروپای شرقی را با آسیای‌میانه نیك درك‌می‌کردند. حتی آمیان مارتسلین که در دوران بالنسبه متأخرتری می‌زیسته (قرن چهارم میلادی) ودر تألیف خود از هجوم هونها سخن می‌گوید آلانها و مساگتها را- بالصراحه - یکی می‌داند.[۶] به احتمال قوی آلانها یکی ازقبایل‌سکایی (اسکیتی) بوده‌اند که در آغاز جزو اتحادیه مساگتها شمرده می‌شده و بعدها به‌مغرب کوچ کردند.

شاید در میان قبایل صحرانشین اروپای شرقی- که مؤلفان باستانی جملهٔ ایشان‌را «اسکیت» می‌خوانند ـ قبایلی‌که به‌لهجه‌های ایرانی‌سخن نمی‌گفتند نیز وجود داشته‌اند. استرابون وآریان نیز می‌گویندکه «نام مشترك ایشان «اسکیت» است، گرچه هریك ازآن اقوام نام خاصی دارند». آمیان مارتسلین همچنین می‌نویسد: «... آن سوی آن(منظور وی آن سوی رود تانائیس است‌که همان رود دن کنونی باشد) دشتهای بیکران‌اسکیتی ممتد است که ساکنان آن آلانها می‌باشند. آنان (آلانها) اندك اندك، مانند پارسیان

۱. در قرنهای هشتم وهفتم ق.م. نفوذ یونانیان به کرانهٔ دریای سیاه آغاز گردید. از قرن ششم قبل از میلاد «شهر- مستعمره»های یونانی درکرانهٔ شمالی دریای سیاه نیز پدید آمدند، از قبیل: اولویا (در مصب رود بوگو- دنیپر) وپنته‌کپه (درشبه‌جزیرهٔ کرچ ومحل کرچ کنونی)وفاناگوریا(درکرانهٔ شرقی‌تنگهٔ تامان)وخرسونس (در محل سواستوپول‌کنونی) وغیره. شهر- مستعمره‌های یونانی با مردم بومی پیرامون خویش و از آنجمله باقبایل اسکیت وسرمت مجاور دریای سیاه وآزوف تجارت وروابط سیاسی وسیع داشتند. بدین سبب در کتیبه‌های یونانی نواحی مزبورکلمات اسکیتی چندی محفوظ مانده وبه‌مارسیده است.

۲. یکی از ویژگیهای زبان اسکیتی (یابرخی از لهجه‌های آن زبان) تبدیل صوت ry (ری) به«ل» d می‌باشد $ry > l$.

3. ariantas   4. ariapeises   5. ariaramnes

۶. «... این قوم پرجنب و جوش و سرکش (هونها)... به‌محل آلانها (*halanos*) که مساگتهای پیشین (Veteres) باشند رسید» (اطلاعاتی دربارهٔ نوشته‌های مؤلفان باستانی راجع به‌اسکیتها وقفقاز، VDI، ۱۹۴۹، شمارهٔ ۳) ص ۲۰۳.

(ایرانیان)با جنگها وپیروزیهای پیوسته اقوام‌همسایهٔ خود را فرسوده‌کرده ونام وعنوان قوم خویشتن را به آنان دادند»[۱] ولی این موضوع به هیچ وجه مطلب دیگری را که لغات اسکیتی مذکور درمنابع باستانی‌منشأ ایرانی دارد- ردنمی‌کند. کلمات‌یادشده شاهد بارز ایرانی زبان بودن قبایل اسکیتی (و یا بخشی از آنها) اروپای شرقی می‌باشد.[۲] قبایل ایرانی زبان اسکیت در اسامی اماکن اروپای شرقی ونواحی مجاور دریای سیاه- و آزوف وکریمه نیز اثری از خویش باقی گذارده‌اند. اسامی بسیاری از رودهای منطقهٔ آزوف و دریای‌سیاه- ازقبیل دن، ودنتس ودنیپر ودونای (دانوب) ودنیستر ریشهٔ‌ایرانی دارند (در نظرگیرید دانو-ی *Dānu* اوستایی‌را که به‌معنی «رود» است وهمچنین «دن» را که درزبان آسی کنونی به‌همان معنی‌آمده و مقایسه‌کنید بااسامی رودهای قفقازشمالی به‌زبان آسی- از قبیل آردن ونیاگ‌دن و گیزل‌دن واورس دن و غیره). نام باستانی تنگهٔ کرچ و «شهر- مستعمرهٔ» یونانی‌ای که برکرانهٔ آن قرار داشته « پنتی- کپه » بوده (< پنتن *Pontan* درپارسی‌باستانی به‌معنی «راه» ‌t «کپه»- ماهی)-که‌به‌طورتحت‌اللفظی«راه یا معبر ماهی» ترجمه می‌شود[۳]، ونام «سوداك»که یکی ازشهرهای کنونی‌کریمه است (از <سوغدگ *suγdak* باستانی‌مأخوذ می‌باشد که دراوستابه‌شکل *suγδa* ودرپارسی‌باستانی *suguda-* - که همان «سغد» یا«سغدیانا» بوده ونام ناحیه‌ای‌است درآسیای میانه) وغیره.

قبایل و اقوامی‌که با قبایل ایرانی‌زبان عهد باستان همسایه بوده‌اند

بنابراین قبایل واقوام ایرانی‌زبان ازقبیل خوارزمیان وسغدیان وسکایان(اسکیتها) و مادیها و پارسیان و غیره در عصر باستانی تاریخ‌زبان ایرانی در سرزمین وسیعی-که‌از سمت مغرب به‌دانوب و نواحی شمالی مجاور دریای سیاه و از سمت مشرق تا فرغانه و ترکستان شرقی (چین) واز شمال به‌سیر دریا (سیحون) و از جنوب تاکرانه‌های خلیج فارس ممتد بود- پراکنده بودند.

قبایل واقوام ایرانی زبان مقیم شمال‌این خطهٔ پهناور (و بخصوص قبایل‌اسکیت) - دربخش سفلای مسیر رود اورال وولگا-با قبایلی‌که به‌زبانهای اویغور وفنلاندی سخن می‌گفتند، تماس‌داشتند. شاهد وجود رابطهٔ لسانی بین قبایل‌مزبورکلماتی‌است‌که‌متکلمان به‌زبانهای اویغور وفنلاندی از همسایگان جنوبی خویش (اسکیتهای ایرانی زبان)به‌وام

۱. از منبع سابق‌الذکر نقل شده، ص ۳۰۳- در بارهٔ بسط مفهوم نام پارس بسراسر اراضی هخامنشیان به‌بعد رجوع‌کنید.

۲. میان نامهای خاصی‌که مؤلفان یونانی ولاتینی عهد باستان درکتب خویش آورده‌اند بیش از ۳۰۰ نام محققاً ریشهٔ ایرانی دارند. نامهائی نیز دیده می‌شودکه ریشهٔ فراکی وایرانی دارند (رجوع شود به: L. Zgusta, *Die Personennamen griechischer Staate der nordlichen Schwarzmeerküste*, Praha , 1955)

۳. به‌آخرین حاشیه-آخرین فصل این‌کتاب رجوع شود

گرفته‌اند. مثلاً وورون *vurun* که به‌زبان کومی- زیریانی به‌معنی «پشم» است (< از پارسی باستانی وورنا *vūrnā*) وزرنی *Zarni* به‌زبانهای «اودمورتی» و «کومی-زیریانی» به‌معنی «طلا» (< به‌پارسی باستانی زرنیا- *zaranya*) و مورت *murt* به‌زبان «اودمورتی» که در زبان «کومی - زیریانی» مرت *mort* به‌معنی «مرد وآدمی» آمده (< مرتیا-ی پارسی باستانی *martiya* و پودو *pudo* به‌زبان «اودمورتی» و پدا *Poda* به‌زبان «کومی-پرمیاکی» به‌معنی «دام» است (در زبان تاجیکی پدا *podá* به‌معنی «رمه» آمده) و مژ *mez* در «کومی- زیریانی» به‌معنی «گوسفند» (< در زبان ایرانی قدیم *maēša-* وپارسی میانه‌مش *Mes* وفارسی میش‌وافغانی مژ *maž*) و «نان» به‌زبانهای «اودمورتی» و «کومی-زیریانی» به‌معنی نان فارسی (ناغنا *naγno* -ی پارسی باستانی و *nān* پارسی‌میانه) و الخ. ظاهراً «کن» *Ken* «اودمورتی» که به‌معنی «عروس» (زن پسر) می‌باشد نیز دراین شمار است (< کنیا-ی پارسی باستانی *kanya* به‌معنی «دختر» و «دوشیزه» و کیندزهٔ *kindžä* -ی آسی (ایگوری)، به‌معنی «عروس») بیشتر کلماتی که‌مردم «اویغوروفنلاندی» از همسایگان ایرانی‌زبان خویش به‌وام گرفته‌اند مربوط به‌دامداری- که شغل اصلی قبایل ایرانی زبان عهد باستان بوده- می‌باشد واین‌خود پدیده‌ای پرمعنی‌است.

اما درسمت جنوب شرقی- یعنی منطقهٔ رودسند، قبایل واقوامی که همسایهٔ ایرانی زبانان بودند به‌زبانهای هندی سخن می‌گفتند. در بارهٔ همسایگان غربی ایشان بیشتر صحبت داشتیم.

فصل دوم

آثار مکتوب دوران باستانی زبانهای ایرانی.

اوستا

اوستا قدیمیترین ومهمترین اثر زبانها وادبیات ایرانی‌است. وبه‌صورت مجموعه‌ای از متون مقدس زرتشتی‌گری ـ که قبل از فتح اعراب دین رسمی و دولتی ایران بوده ـ (قرن هفتم قبل از میلاد) به‌دست ما رسیده است. پس از فتح ایران به‌دست اعراب ورواج اسلام درآن سرزمین، پیروان دین کهن ناگزیر ـ براثر زجر و تعقیب مسلمانان از زادگاه خویش آواره شده، گروه بالنسبه کثیری از زرتشتیان ایران به هندوستان مهاجرت کردند و بازماندگان ایشان تا کنون نیز در آن سرزمین ساکن می‌باشند وکیش باستانی‌راحفظ کرده‌اند وجماعت مذهبی‌کم وبیش محدودی را تشکیل می‌دهند. هم درطی فتوحات‌اعراب(بین سالهای ۶۳۰ و ۶۴۰ میلادی) بسیاری از زرتشتیان نواحی غربی ایران به مناطق امن‌تر مشرق کشورگریختند (سیستان،کرمان و مکران). واز آنجا ـ از آغاز قرن هفتم میلادی مهاجرت زرتشتیان به هندوستان شروع شدو چندین قرن دوام داشت[1] و مهاجران نخست به‌شبه جزیرهٔ کتیاور (کتخیاور) و سپس به نقاط جنوبی‌تر رفته در کرانهٔ غربی هندوستان و ناحیهٔ بمبئی ساکن گشتند. تاریخ در قرون وسطی حضور زرتشتیان را در جنوب بمبئی و کرانهٔ مالابار (مثلاً در قرن پانزدهم در بندرگاه چائول) شهادت می‌دهد. زرتشتیان هندوستان ـ که علی‌الرسم «پارسی» نامیده می‌شوند ـ بیشتر در ایالت بمبئی وشهربمبئی و چندشهر دیگرگجرات زندگی می‌کنند. عدهٔ پارسیان هندوستان اکنون درحدود ۱۱۵ هزاراست. پارسیان درقرون وسطی زبان‌گجراتی‌راپذیرفته بدان متکلم گردیدند واکنون زبان مزبورلسان محاوره‌ای و ادبی ایشان و مردم اطراف می‌باشد. در قرن پانزدهم کتابهای مذهبی پارسیان نیز به‌زبان گجراتی ترجمه شد.

عدهٔ کمی از زرتشتیان نیز درایران زندگی می‌کنند (مجموعاً قریب‌ده هزار نفر دریزد وکرمان وگروههای کوچکی نیزدر تهران وشیراز وکاشان وغیره). زرتشتیان را در ایران «گبر» می‌خوانند (به نظر می‌رسد که عدهٔ زرتشتیان یزد و کرمان و دیگر شهرها بیشتر باشد.مترجم).

۱. جریان مهاجرت زرتشتیان بویژه در دورهٔ فتوحات مغول شدیدتر شد.

پارسیان هندوستان بقایای کتب مقدس خویش اوستا را ـ که نیاکان ایشان در عهد قدیم از ایران خارج کرده بودند ـ نیز با کیش باستانی حفظ کردند.

تاریخ کشف ومطالعهٔ اوستا

تألیفات مؤلفان یونان باستان و سریانی و ارمنی و عرب از وجودکتابهای مقدس اوستا درایران باستان حکایت می‌کردند. افسانه‌های حماسی اقوام ایرانی زبان که درقرن دهم و یازدهم در شاهنامهٔ مشهور فردوسی مدون و منتظم گشته نیز از اوستا یادمی‌کنند.

بااین حال دانشمندان دربارهٔ نخستین نسخه‌های خطی ـ حاوی قطعات اوستا ـ فقط در قرنهای هفدهم و هجدهم میلادی اطلاع پیدا کردند. ولی چون نسخ اوستا به‌زبان ناشناسی نوشته شده بوده قابل استفاده نبوده است، تا اینکه در نیمهٔ دوم قرن هجدهم جوانی فرانسوی به‌نام آنکتیل دوپرون[1] (۱۸۰۵-۱۷۳۱) سفری به‌هندوستان کرد و اوستا‌شناسی رابنیان گذارد. آنکتیل دوپرون پس از آنکه باچند ورق ازنسخهٔ خطی اوستا که در آکسفورد محفوظ بوده آشنا شد، (به‌مسئولیت وخرج خود) عازم هندوستان گشت. وامیدوار بودکه رازکتابهای مقدس اوستا را بگشاید.

دوپرون شش سال در هندوستان اقامت گزید (از۱۷۵۵ تا۱۷۶۱م.) وبردشواریهای فراوان فایق آمد وبا روحانیان زرتشتی (دستوران) تماس گرفت واعتماد ایشان را جلب کرد وبا رسوم دینی وسنن پارسیان که شفاهاً وسینه به‌سینه به‌ایشان منتقل گشته بود آشنا شد. وی در هندوستان خواندن متون مقدس باستانی را فراگرفت وچند نسخهٔ خطی به دست آورد. آنکتیل‌دوپرون درسال ۱۷۶۱ میلادی به‌پاریس بازگشت وبه‌مطالعهٔ مطالبی که گردآورده‌بود پرداخت وثمرهٔ کوششهای‌وی به‌صورت نخستین ترجمهٔ اوستا به‌یك‌زبان اروپائی ومتون آن تحت عنوان زند ـ اوستا، تألیف زرتشت... ترجمه به‌زبان فرانسه از اصل زند باتعلیقات و حواشی منتشرشد.[2]

بدین طریق مهمترین اثر ادبیات باستانی ایرانی در دسترس دانشمندان قرارگرفت واکنون قریب دوقرن است توجه دائم عدهٔ کثیری ازمورخان شرق باستانی وشرقشناسان و زبانشناسان و علمای فقه‌اللغه بدان معطوف است. اهمیت اثر مزبور واقعاً فوق‌العاده عظیم است. برخی از بخشهای اوستا مربوط به‌قریب دوهزارسال قبل ازمیلاد می‌باشدو حاوی اطلاعاتی است دربارهٔ زندگی تاریخی و فرهنگی مردم باستانی آسیای میانه و نواحی مجاور آن و معتقدات مذهبی و اساطیر و حماسه‌های پهلوانی ایشان و غیره. اوستا در عین‌حال باستانی‌ترین اثر زبانهای ایرانی است.

چنانکه در صفحات بعد خواهیم دید، اثر آنکتیل دوپرون ـ چون وی دارای معلومات فقه‌اللغوی لازم نبوده و روایات پارسیان‌را دربست، بدون اعمال نظر انتقادی،

1. anquetil du perron
2. Zend- Avesta Ouvrage de Zoroastre ... trad. en Fruncais Sur l'original **Zend,** avec des remarques. Vol. I – III, Paris, 1771.

پذیرفته ـ از بسیاری جهات ناقص بوده. حتی عنوان ترجمهٔ مفسر وی می‌رساند که وی اوستا را با ترجمهٔ آن به‌زبان پارسی میانه مخلوط واشتباه‌کرده است. به‌طوری‌که بعدها معلوم شده اصطلاح «زند- اوستا» (به‌پارسی میانه *aβastāγ u zand*) ـ یعنی تعریفی‌که به‌طورکلی‌کتب مقدس‌کیش زرتشتی را در برگیرد ـ بعداز قرن ششم پس از میلاد پدید آمده. در آن زمان مفهوم ایـن اصطلاح عبارت بود از اوستا به‌معنی اخص *avastāγ* (درپارسی میانه‌به‌معنی «متن‌اصلی»، «قانون اصلی»)[۱] و«زند»(*Zand* پارسی‌میانه که معنی تحت‌اللفظی آن «دانائی»، «تفسیر» و«تعبیر» بوده‌ـ ترجمهٔ اوستاست به‌زبان‌پارسی‌میانه و تفسیری برآن به‌همان زبان[۲]که در زمان ساسانیان مدون‌گشته ومبنای اوستای پارسیان را تشکیل می‌دهد). این نکته نیزمبرهن است که اوستا مجموع متونی است‌که در ادوار مختلف تدوین شده و ممکن نیست شخصی واحد (اعم از زرتشت افسانه‌ای و یا شخص واحد دیگری) مصنف آن باشد. بسیاری از جاهای مشکل اوستا در تـرجمهٔ اول آن نا-مفهوم بوده و یا به‌غلط تعبیرشده بوده. به‌محض انتشار اثر آنکتیل دوپرون، در محافل خاورشناسان بحثی برسر اصالت متنی‌که وی ترجمه کرده بود درگـرفت و بسیاری از دانشمندان بزرگ در آن شرکت جستند و بحث به‌تقریب نیم قرن دوام داشت تا اینکه درنتیجهٔ موفقیتهای سنسکریت‌شناسی وتاریخ تطبیقی‌دستور زبانهای هندواروپایی مباحثه پایان یافت و اصالت اوستا شناخته شد.

درسال ۱۸۲۶ راسموس‌کریستیان راسك زبانشناس‌نامی دانمارکی(۱۷۸۷-۱۸۳۲) که یکی ازبنیانگذاران زبانشناسی تطبیقی وتاریخی است، قدمت زبان اوستاوخویشاوندی نزدیك آن‌را با زبان هندی باستانی ـ یعنی سنسکریت ـ ثابت‌کرد.[۳]

قرابت دو زبان اوستا و سنسکـریت مورد استفادهٔ ا. بورنوف سنسکـریت شناس فـرانسوی (۱۸۰۱-۱۸۵۲) قرارگرفت و او به‌یاری مطابقتهای منظمی کـه میان این دوزبان خویشاوند بوده بسیاری از جاهای‌نامفهوم ترجمهٔ دوپرون را بدرستی قرائت‌کرد و برخی جاهارا هم‌که‌دوپرون‌درست نفهمیده بود تصحیح‌کرد. وی‌از ترجمهٔ (یا صحیحتر

۱. علی‌الـرسم کلمهٔ *aβastāγ*<*apastāk* پارسی میانه را از *upa-stā-ka* و ریشهٔ -*stā* به‌معنی «ایستادن» یا تحت‌اللفظـی «اساس و پایه» مشتق می‌دانند. تلفیق کلمات ـ *upastā* در پارسی باستانی به‌کلی معنی دیگری دارد واین‌مانع ازپذیرفتن اشتقاق فوق‌است. فی‌المثل‌جملهٔ زیر، *Ahuramazdāmaiy upastām* abara به‌معنی «اهورا مزدا به‌من یاری (یاتحت‌اللفظی به‌معنی «الحاق»)کرد (B. 1/25) حدس‌کریستیان بارتولومه قابل قبول‌تراست (Zum altiranischen Wörterbuch, S. 108) که: -*upa-stāv-ak*< *apastāk* پارسی میانه از ریشهٔ *stāv* به‌معنی «ستودن» (تحت‌اللفظـی «ستایش»). اخیراً توجیهات دیگری نیزشده‌است. (رجوع‌شود به: J.C. Tavadia, *Die mittelpersische Sprache* ..., 1956. ص ۲۶).

۲. رجوع شود به *Die mittelpersische Sprache und Literatur* ...S25 نویسنده می‌گویدکه اصطلاح زند *zand* به‌معنی «دانایی» و «علم» و «قانون» در بسیاری مـوارد، نه‌تنها برای رسانیدن مفهوم «روایت اوستا به‌زبان پارسی میانه» بلکه به‌معنی متون اصلی اوستا نیزبه‌کار رفته است. وی معتقد است که استعمال این اصطلاح به‌معنی «ترجمهٔ اوستا به‌پارسی میانه و تفسیر و تعبیر آن» مربوط به‌دوران متأخر می‌باشد.

۳. ترجمهٔ آلمانی تألیف راسك در این‌باره تحت عنوان «Ueber das Alter und die Echtheit der Zend-Sprache und des Zendavesta...» (Berlin, 1826) معروف است. اصل دانمارکی عنوان‌چنین است: «Om Zendsprogets og Zendavestas Ælde og Ægthed».

بگوئیم اقتباس) برخی از بخشهای اوستا به‌زبان سنسکریت که در قرون وسطی توسط نریوسنگ پارسی به‌عمل آمده بود، استفاده کرده. گرچه اقتباس مزبور مستقیماً از اوستا به‌عمل نیامده بلکه از روی ترجمه‌ای که به‌زبان پارسی میانه شده بود- صورت گرفته - معهذا، ا. بورنوف از آن بهره گرفته به‌فهم زبان اوستا توفیق یافت. در سال ۱۸۳۳ بورنوف مجلد اول از تفسیر یسنه را منتشر کرده در طی آن ویژگیهای اصلی قواعد دستوری زبان اوستا را طرح نموده است.[1] کشف اوستا و ترجمهٔ تعبیر و تفسیر آن که به‌شیوهٔ دقیق بورنوف‌صورت گرفت- شیوه‌ای که به‌قول آ. میه[2] «نیروی عقل سلیم‌بانبوغ درآن پهلومی‌زد» - درترقی و تکامل زبانشناسی هندوایرانی و هندواروپائی نقش مهمی ایفا نمود. ازسال ۱۸۳۳ که دستور تطبیقی ف. بوپ (۱۸۶۷-۱۷۹۱)[3] ازطبع‌خارج شد زبان اوستائی رادانشمندان مرتباً با سنسکریت ویونانی قدیم و لاتینی و دیگر زبانهای باستانی تطبیق کرده به‌مطالعهٔ آن پرداختند.

در قرن نوزدهم دو مکتب اصلی در مطالعهٔ اوستا پدید آمد. یکی از این دو، در تعبیر و تفسیر اوستا بیشتر به روایاتی که در ادبیات زبان پارسی میانهٔ جماعات پارسیان محفوظ مانده بود تکیه می‌کرد و مکتب دیگر (که بیشتر اززبانداناں تشکیل شده بود) صحت و اهمیت علمی روایات پارسیان را رد کرده و در تقریر متن اوستا تقریباً فقط به مقایسهٔ زبان آن با سنسکریت متکی بود.

درنیمهٔ‌دوم‌قرن‌نوزدهم کوششهایی برای‌انتشارمتن‌انتقادی و ترجمهٔ‌متون‌اوستا- بدان صورتی که به‌دست اهل زمان‌ما رسیده - به‌عمل آمد. این‌امر به‌سبب‌آنکه‌تدوین واستنساخ اوستاتاریخ طویلی دارد ودرطی قرنهای متمادی صورت‌گرفته وهمچنین سرنوشتی‌که نسخ اوستا پس ازرواج اسلام درایران بدان دچار شده - مشکلات فراوان در بردارد.

تاریخ تدوین و استنساخ متن اوستا

چنانکه پیش‌گفتیم، اوستا اثری‌است چندین‌لایه وبخشهای‌آن ازلحاظ زمان ومکان وپیدایش‌یکدست نیستند. قدیمترین‌بخشهای اوستا در نیمهٔ اول هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد در سرزمین آسیای میانه پدید آمده است و مبین عصری از زندگی قبایل ایرانی زبان می‌باشدکه قبایل مزبور درپهنه‌های آسیای میانه به‌دامپروری وصحراگردی اشتغال داشتند و به‌دیگر سخن اوستا شیوهٔ زندگی و عادات و رسوم و معتقدات دینی و اساطیری صحرانشینان دامپرور را منعکس نموده.

دیگر بخشهای اوستاکه به‌زرتشت (زراتوشترا) و تعالیم دینی وی منسوب است دیرتر از آن‌زمان تنظیم شده و دورهٔ انتقال‌گروهی از مردم قدیمی آسیای میانه را به شیوه‌ها و اشکال جدید و ترقیخواهانه‌تراقتصادی - یعنی‌کشاورزی و دامپروری توأم با زندگی غیر صحرانشینی و اسکان در یك محل - منعکس می‌سازد.

1. E. Burnouf. *Commentaire sur* le yaçna .T.1. Paris. 1833 - 1835
2. a. meillet 3 F. Bopp

و بعد از آن، محتملاً درعصر هخامنشیان، زرتشتیگری کیش دولتی و رسمی ایران گشت و سپس در نخستین قرنهای بعد از میلاد روحانیان زرتشتی نیرو ونفوذ عظیمی کسب کردند. و بخصوص درعهد ساسانیان (از قرن سوم تا هفتم بعد ازمیلاد) ازمساعدت مستقیم شاهان برخوردار بودند. هم در آن‌زمان میان دو نیروی دینی و غیر روحانی ایران عهد ساسانیان روابطی برمبنای اصل مشهور «دیهیم تکیه‌گاه معبد ومعبد تکیه‌گاه دیهیم» برقرار شد. دستگاه روحانی زرتشتیگری و اصول مدون و ثابت آن و سلسله مراتب سازمان دینی در آن عصر یکی از مهمترین وسایل ایجاد مرکزیت در تحت لوای قدرت شاهان ساسانی بود. وتدوین و تنظیم متن ثابت وقاطع اوستا ـ متنی‌که بقایای آن به‌دوران ما رسیده ـ براثر این ضرورت صورت‌گرفت.

در طی قرون متمادی سرودهای باستانی‌که در ستایش ایزدان و پهلوانان سروده شده بوده و افسانه‌های عامهٔ خلق (به‌عبارت دیگر آنچه بعدها در اوستا مدون گشت) فقط به‌صورت روایات شفاهی وجود داشت و مانند آثار فرهنگ عامیانه و غیر مکتوب سینه به‌سینه، از نسلی به‌نسل دیگر منتقل می‌شد. بدیهی است کـه در جریان انتقالات و در طی قرون ممکن‌نبودکه روایات‌مزبور ازگزند دگرگونیها و تغییرات مصون بماند: بخشی از آنها از دست رفت و بخشی تغییرشکل داد ویا تکمیل شد و موضوعهای نوینی بدان اضافه‌گشت وافسانه‌های تازه برآن افزوده شد وموضوعها و افسانه‌هائی‌که همواره در محیط قبایل و اقوام مختلف ایرانی‌زبان تکوین می‌شد ـ بدان ضمیمه‌گردید.

مسئلهٔ زمان ومکان و اوضاع و احوالی‌که در آن به‌نوشتن متن اوستا اقدام شد و تواریخ بخشهای آن یکی از پیچ در پیچترین مسائل ایرانشناسی است. مورخان شرق باستانی و آسیای میانه و مورخان ادیان و متخصصان زبانها و ادبیات وکتابت و خط باستانی ایران ناگزیر به‌این موضوع توجه نمودند. و نظرهای فراوان ـ که دربسیاری از موارد ناقض یکدیگر بودند ابراز داشتند. هیچیك از نظرها و فرضیه‌های ایشان در حال حاضرمورد قبول همگان نیست. بنابه‌روایات زرتشتیان متن اوستادرزمان هخامنشیان وجود داشته و برپوست‌گاو نر به‌خـط زر نوشته شده بـوده و در کاخهای استخر ازآن حفاظت می‌شده. و گـویا نسخ مزبور به‌هنگـام تصرف استخر از طرف اسکندر مقدونی نابودگردید. سپس در زمان ولاش ـ بلاش (ولگز) اول پادشاه پارت (۵۱ تا ۷۸ ق.م.) ـ چنانکه از روایات مزبور استنباط می‌شود ـ کوششی برای احیاء و تحریـر مجدد متن اوستا به‌عمل آمد و متن جدید به‌آتشکدهٔ‌گنج شیز (اورمیه) سپرده شد. ممکن است‌کـه این روایت تاحدی ازلحاظ تاریخی درست باشد. می‌دانیم‌که نخست اوستا باالفبائی‌آرامی که‌حروف مصوت نداشت نوشته شده بـود.[۱] الفبای مزبور تقریباً در حدود مبدأ تاریخ

۱. الفبای آرامی‌که یکی از انواع خطوط فنیقی است در قرنهای نهم و هشتم قبل از میلاد در سراسر آسیای مقدم رواج وافر داشت. این الفبا نیز مانند دیگر خطوط سامی شرقی فقط واجد حروف مصمت بود و برخی از مصوتهای محدود ـ وآن‌هم نه همیشه ـ نوشته می‌شدند. توجیه این وضع چنین است‌که در زبانهای سامی (بابلی و فنیقی و آرامی و عربی و غیره) لغات اصلی علی‌الرسم از سه حـرف مصمت مرکبند (ثلاثی). و صداهای مصوت (وهمچنین پیشوندها وپسوندهای مختلف) فقط برای تغییرات (که بیشتر جنبهٔ دستوری‌دارد) معنی اصلی‌لغت (که به‌وسیلهٔ مصمتها بیان‌شده) به‌کار می‌رود.

میلادی کم و بیش در ایران و آسیای میانه رواج یافت و درتحریر زبانهای ایرانی مورد استفاده قرار گرفت.[۱]

شواهد بسیار نشان می‌دهدکه محتملاً هم در این عصر سنن و رسوم محلی (در مقابل فرهنگ یونانی) احیاء گشت.[۲]

گمان می‌رود که یکی از مهمترین نمونه‌های احیاء و تحکیم سنن و رسوم محلی همانا کوششی بوده‌که به‌خاطر گردآوری و نوشتن داستانهای گوناگون اساطیری و افسانه‌های باستانی و دستورات مذهبی به‌عمل آمده و زان پس وارد احکام و مطالب اوستا

الفبای اوستائی

مصوتها

a	ā	e	ē	ə	ə̄	o
ō	å̄	ą	i	ī	u	ū

مصمتها

k	g	x	γ	č	ǰ	t
d	ϑ	δ	t̰[1]	p	b	f
w	ŋ[2]	ŋ́[3]	n	n, m[4]	m	
( )y	( )v	r	s	z		
( )š	ž	h	h[5]	xᵛ[6]		

۱- یکی از اشکال صوت t که علی‌الرسم در آخر کلمه دیده میشود. ۲- بوسیلهٔ بخش خلفی زبان خیشومی انسدادی. تقریباً با ng انگلیسی درکلمهٔ long مطابقت دارد. ۳- یکی‌ازاشکال صوت ŋ شاید ŋ خفیف باشد. ۴- یك‌صدای‌حنیشومی که دقیقاً مشخص نشده. شاید شکلی از صوت ŋ باشد. ۵- شکل ملایم صدای h یا x. پیش از y استعمال میشود. ۶- x لبی را معرفی میکند (x°)

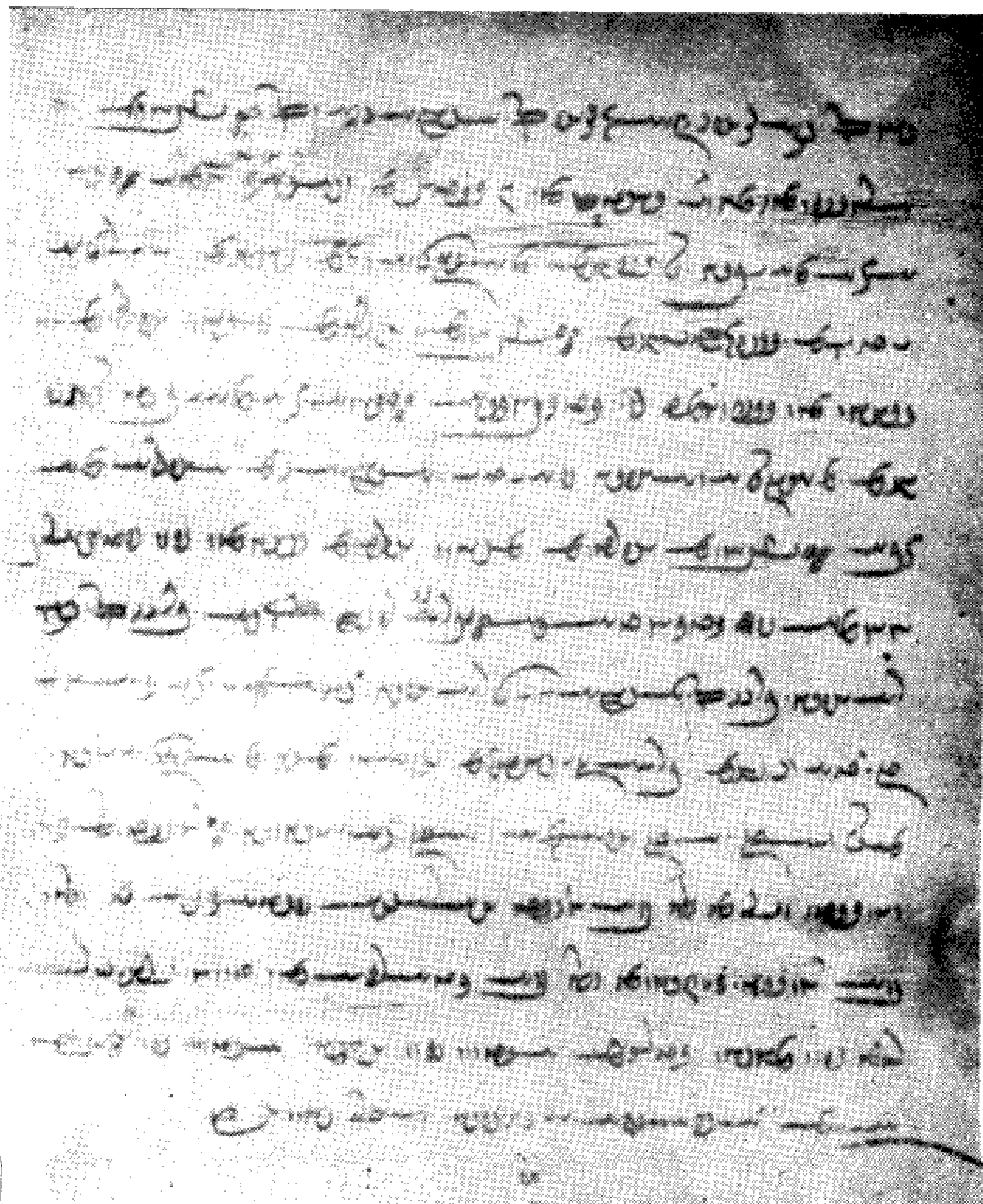
شده. در دورانی که وحدت ایران تحت حکومت ساسانیان تحقق می‌یافت، براثر علل یاد شده امر گردآوری و انشای اوستا رونقی به‌سزا یافت. اقدامات پردامنه‌ای صورت‌گرفت تا زرتشتیگری پایدار واستوار گردد وبعضی جریانات مذهبی‌از آن طرد و[۳] جریانات دیگری بدان ملحق شود وبه‌صورتی درآیدکه جوابگوی منافع روحانیان عالی-

۱. قدیمترین مورد استفاده از خط آرامی در تحریر زبان پارسی باستانی‌کتیبهٔ نقش رستم است‌که مربوط به قرن ۴ ــ ۵ ق.م است و توسط ا. هرتسفلدکشف‌گردیده، ولی در این اواخر دربارهٔ صحت قرائت و تعبیرآن مشکلی پدید آمده (به‌صفحه ۱۱۴ اصل حاشیه ۲۱ رجوع شود).

۲. مثلاً در عهد سلطنت پارتها ــ درقرن اول میلادی برسکه‌ها به‌جای‌الفاظ یونانی و خط یونانی ــ کلمات پارتی به خطی‌که اصلاً آرامی بود نوشته شده.

۳. بویژه از این رهگذر مبارزهٔ با مانویان اهمیت خاصی داشته است. تعالیم مانوی در قرن سوم میلادی در ایران و سپس‌آسیای میانه و دیگر کشورها رواج یافت. پیروزی برمانویت و طرد پیروان‌آن به‌خارج ازقلمرو دولت ساسانیان یکی از مهمترین مراحل استحکام و استقرار زرتشتیگری بود.

مقام زرتشتی و طبقات زمامدار باشد. گمان می‌رودکه روحانیان زرتشتی - یعنی محرران متن مدون اوستا - درطی فعالیت خودآنچه‌راکه به‌زعم خویش اصیل وباستانی نمی‌شمردند از متن حذف‌کرده و بخشهای نوی را که با نیازمندیهای کیش مزبور سازگار بود بدان افزودند. و به‌منظور تثبیت تلفظ صحیح و دینی آن کتاب، الفبای ویژهٔ اوستائی، برپایهٔ الفبای پارسی میانه (که منشأ آن نیز آرامی بوده) مدون ساختند وچندحرف مصوت و مصمت بدان افزودند (به‌جدول رجوع شود)



صفحه‌ای از اوستای مجموعهٔ کپنهاگ

باید در نظر گیریم‌که امر عظیم تدوین و تحریر اوستا و نقل آن به‌الفبای جدید توسط روحانیانی صورت‌گرفت‌که زبان اوستا برای ایشان زبانی مرده و(تا حدمعتنابهی)

نامفهوم بود و در نتیجه بالطبع در جریان عمل متن‌کهن دستخوش تحریفات فراوان گشت. بنابراین اثری‌که از زیردست محرران اوستا بیرون آمده تعیین متن واقعی اوستا و تلفظ حقیقی زبان آن‌را سخت دشوار می‌سازد.

درعین‌حال اوستا را از زبان باستانی (مرده)ـ که فقط درمورد نیازمندیها ومراسم دینی محفوظ داشته بودندـ به‌زبان زنده و محاوره‌ای وادبی آن زمان یعنی پارسی میانه ترجمه کردند. تفسیر اوستا (زند) نیزبه‌زبان مزبور تحریر وکتب بالنسبه فراوان دینی و فلسفی‌که ازلحاظ مضمون مربوط به‌اوستا بوده به‌وجود آمد.

ظاهراً متن نهائی اوستاکه‌اصیل ومطابق‌موازین‌دینی شناخته شده درقرن‌چهارم،در عهد شاپوردوم (۳۷۹-۳۱۰میلادی) مدون‌گشته وترجمهٔآن به‌زبان پارسی میانه‌وتحریر تفاسیر در قرن ششم و عهد سلطنت خسرو اول (۵۷۹ - ۵۳۱ میلادی) صورت‌گرفته.

ترکیب و مضمون و مندرجات اوستا

تألیفات زرتشتی به‌زبان پارسی میانه‌که در این زمان محفوظ مانده تاحدی معرف متن اصلی اوستا می‌باشد. دردائرةالمعارف دینی یا «دینکرت» (قرن نهم میلادی) دربارهٔ ۲۱ کتابی (نسك)که پیش از فتوحات اعراب اوستارا تشکیل می‌داده سخن‌گفته شده‌است. هریك ازنسك‌های مزبور مرکب بود ازمتن اصیل اوستا و زند ـ یعنی تفسیرآن بخش به‌زبان پارسی میانه. هر نسك نامی ویژه داشت که با یکی از ۲۱ کلمهٔ اهونه ویریه *ahuna-Vairya* ـ یا مقدسترین دعای زرتشتیان مطابقت می‌نمود.

اطلاعاتی دربارهٔ مضمون نسك‌های مزبور دردینکرت محفوظ مانده است،بدین‌قرار نسك اول (در پرهیزگاری و شرافت)، نسك دوم (در مراسم دینی)، نسك سوم (در کیش مزدیسنا و شرایع آن)، نسك چهارم (دربارهٔ آفرینش جهان، ودربارهٔ این جهان و جهان بعد از مرگ و در رستاخیز مردگان و داوری هراس‌انگیز/ رستاخیز ـ قیامت). نسك پنجم (در ستاره‌شناسی)، نسك هشتم (مقررات حقوقی)، نسك دهم (دربارهٔ‌گشتاسپ شاه و پادشاهی او و نفوذ زرتشت درگشتاسپ)، نسك سیزدهم (در پرهیزگاری وکودکی زرتشت)، نسك پانزدهم (دربارهٔ عدالت درامور، دراوزان ومقادیروراههای رستگاری)، نسك شانزدهم (در قوانین‌کشوری و لشکری و درنکاح با اقارب ودر اصول ایمان)، نسك هفدهم (در تشریفات مذهبی، و وظایف روحانیان، درمجازات آنجهانی به‌خاطر معاصی، دربارهٔ نجوم)، نسك نوزدهم («وندیداد»، که صحیحتر آن ویدوداته‌است به‌معنی «قانون ضد دیوان»، دربارهٔ ناپاك شدن و تشریفات ازالهٔ نجاست) نسك بیستم (در پرهیزگاری، در سرنوشت روح پس‌ازمرگ)، نسك بیست و یکم (در ستایش اهورامزدا وامشاسپنت)[1] بدین‌قرار درآن‌زمان اوستا تنها مجموعه‌ای ازدعاها نبوده بلکه قواعد اخلاقی‌راکه‌عرف وعادت مقدس می‌شمرد وهمچنین مقررات‌زندگی‌معنوی ورسوم وتشریفات‌مذهبی‌راشامل

۱. امشاسپنتها (که معنی تحت‌اللفظی آن «مقدسان جاویدان» است) ـ مظاهر مجسم معانی‌گوناگون فلسفی و اخلاقی زرتشتیگری می‌باشند.

می‌گشته. و در عین حال مطالب افسانه‌واری‌که جنبهٔ حماسی داشته و اطلاعات هیئتی و نجومی و سخنانی دربارهٔ ساختمان عالم و دستورات پزشکی و غیره‌را حاوی بوده‌است.

از این متنهای فراوان اندکی محفوظ مانده‌که آن‌هم ـ تقریباً ـ فقط مربوط به نیازمندیهای روزانهٔ دینی و برگزاری تشریفات دینی می‌باشد. بخش اصلی اوستا درآتش فتوحات عرب ـ به‌هنگام ترویج اجباری اسلام سوخته و نابودگشت.

بقایای اوستاکه در محافل روحانیان زرتشتی محفوظ مانده بود پس از مهاجرت پارسیان به‌هندوستان بارها استنساخ شد و به‌صورت دست نبشته‌هائی‌که تاریخ آن بالنسبه تازه است به‌دست ما رسیده.[۱] به‌عقیدهٔ کارشناسان هیچیك از نسخ مزبور مربوط به‌ماقبل قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی (هفتم و هشتم هجری) نمی‌باشد. وآن بخش ناچیز اوستا که به‌ما رسیده ـ به‌صورت قطعات و متنهای بریده بریده در نسخ خطی مختلف پراکنده است. و هیچ نسخه‌ای متن‌کامل بخشهای محفوظ اوستا را شامل نیست. متن اوستائی‌که دانشمندان در اختیار دارند مجموعه‌ای است از قطعات مزبورکه از نسخ گوناگون استخراج شده.

متن مزبور به‌چند بخش تقسیم می‌شود. به‌قرار زیر:

۱. یسنه
۲. ویسپرد (ویسپرت)
۳. وندیداد (ویدودات)
۴. یشتها
۵. بخشهای جزئی گوناگون، بعضی ادعیه و یا قطعه‌هایی از ادعیه.

ویدودات تنها کتاب کاملی است که از اوستای باستانی محفوظ و باقی مانده (مطابق با نسك نوزدهم است). باقی همه قطعات بریده بریده‌ای است از کتابهای مختلف. سه‌بخش نخستین (یسنه و ویسپرد و ویدودات) که از لحاظ برگزاری تشریفات دینی زرتشتیان از دیگر قسمتها مهمتر است، در برخی نسخ به صورت بخشی مستقل و در بعضی دیگر به‌شکل واحدی کامل دیده می‌شوند. درمورد اول، هر یك از بخشهای مزبور معمولاً باترجمه به‌پارسی میانه همراه است. و در مورد دوم فاقد ترجمه می‌باشد[۲] و پاره‌ای از فصلهای هرسه بخش به‌ترتیب تواتری که در جریان برگزاری مراسم دینی وجود داشته قرار گرفته، نظم آنها برهم خورده است. شکل ملفق فصول مزبور که به

۱. ولی به‌طوری‌که ازمطالعه ومقایسه نسخ خطی محفوظ مانده اوستا معلوم‌گشته ـ همهٔ نسخ مزبور ازیك نسخهٔ قدیمی‌استنساخ شده‌اند. وبرخی‌محذوفات واشتباهاتی‌که درتمام نسخ‌مشترك می‌باشند، این‌استنتاج مهم را تأیید می‌کنند. رجوع‌شود به H. S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran*, Leipzig, 1938, S 13—14; G. Morgenstierne. *Orthography and Sound-system of the Avesta* (NTS, Bd XII, 1940), p. 32—33, note 5.

۲. این اختلاف‌ناشی ازآن است‌که بعضی‌از نسخ (فاقد ترجمه)فقط مختص‌کسانی بوده‌که دعاها را (بدون فهم‌معنی درست آن) ازبر کرده تکرار می‌کردند و بالعکس نسخ دیگر برای اشخاصی بوده که علاقهٔ بیشتری به‌فهم متن اوستا داشتند و به‌این سبب باترجمهٔ پارسی میانه منضم بوده (وبعدها ترجمهٔ سنسکریت و گجراتی نیز بدان ضمیمه شده).

ترتیب فوق تنظیم شده وفاقد ترجمه به‌پارسی میانه می‌باشند وندیداد ساده- یعنی‌وندیداد خالص (وندیداد بدون ترجمه وتفسیر) نامیده می‌شود.[1]

غالباً، در نسخ خطی، یشتها به‌همراه ادعیهٔ کوچك گوناگون نقل شده. مجموع این متون خرده اوستا نامیده می‌شود.[2] اکثر متنهای مزبور فاقد ترجمه به‌پارسی میانه است.

مضمون بخشهای باقی‌ماندهٔ اوستا به‌اختصار ذیلاً شرح داده می‌شود:

۱. یسنه (از یز- *yaz* اوستائی. به‌معنی«بزرگداشتن» و «تعظیم»)که معنی صحیح آن «دعا» و «تعظیم» بوده، بخش اصلی تشریفات مذهبی اوستا را تشکیل می‌دهد و از ۷۲ فصل (*hā, hāiti*) مرکب می‌باشد - اینها متونی هستند که روحانیان به‌هنگام برگزاری مراسم دینی و تشریفات گوناگون مذهبی ونثار قربانی می‌خوانند.

فصلهای ۳۴-۲۸ و ۴۶ - ۴۳ و ۵۰ - ۴۷ و ۵۱ و ۵۳ (جمعاً ۱۷ فصل) دارای اهمیت خاص می‌باشند و به‌صورت سرودهای منظوم تنظیم شده‌اند.[3] این سرودها گاثه‌ها (گثه‌ها) خوانده می‌شوند (یعنی «سرود خوانی») و به زرتشت افسانه‌ای منتسب می‌باشند. گاثه‌ها مواعظ والهامات زرتشت است خطاب به‌انسان. وی‌مخاطب را دعوت می‌کند از جهان شر وبدی وتاریکی پیوند بگسلد و جهان نیکی وروشنائی را برگزیند. زبان گاثه‌ها تاحدی با زبان دیگر بخشهای اوستا تفاوت دارد. و جنبهٔ عاطفی مفرط این سرودها وپریشانی و بریدگی اندیشه‌ها و فقدان رابطهٔ منطقی بین مصرعهای مترادف- تجزیه وتحلیل وتعبیر آن را سخت دشوار می‌سازد.

فصلهای ۴۲-۳۵ گروه ویژه‌ای را تشکیل می‌دهندکه به‌اصطلاح یسنهٔ هفت فصل *yasna haptaŋhāiti* نامیده می‌شود. فصول مزبور (به‌استثنای فصل چهلم) به‌نثر است وشامل ادعیهٔ گوناگون - خطاب به‌اهورامزدا و ارواح راستکاران و آتش وآب و خاك می‌باشد.

۲. ویسپرد (به‌اوستایی *vīspē ratavō*،که به‌معنی«جملهٔداوران» و«جملهٔ‌خدایان» است) مشتمل بر۲۴ فصل است (تعداد فصول درنسخ مختلف تغییر می‌کند) به‌نام(کرده *Karde*) وادعیه‌ای‌است خطاب به‌خدایان گوناگون(ایزدان) وبزرگداشت‌وتعظیم ایشان. این بخش از لحاظ مضمون وشکل و زبان به‌یسنه نزدیك است و به‌هنگام ادای تشریفات مذهبی برخی از قسمتهای ویسپرد ویسنه توأم می‌شوند.

۱. نسخ خطی یسنه ساده و ویسپرد ساده نیز وجود دارد.

۲. خرده اوستا در واقع ادعیه‌ای است‌که زرتشتی مؤمن‌در زندگی روزمره خویش بدانها نیازمند است و ازمتون اوستااستخراج شده. گذشته از بعضی یشتها پنج (نیایش) نیز دراین مجموعه گنجانده شده- درستایش‌خورشید ومیترا وماه وآبها وآتش وپنج دعا (گاه gah) که در مواقع مربوط به‌روز وشب خوانده می‌شود sīh,Ocak (سی‌روز)- تقویم دعاگونه‌ای‌که نامها وخواص سی‌تن از خدایان (یزتان) راکه هریك از ایشان با یکی از روزها مربوط است- برمی‌شمارد، وچند دعای دیگر. تحریرخرده اوستا را به‌آذربدمهراسپند که‌درعهدشاپور دوم (۳۷۹-۳۱۰ بعد از میلاد) می‌زیسته نسبت می‌دهند.

۳. این هفده فصل به‌پنج‌گروه تقسیم می‌شود ومبنای این تقسیمبندی بحورهجایی مختلفی است‌که سرودها در آن بحورگفته شده است.

۳. ویدودات(اوستایی = ویدواداتا *vīdaēva*[1] به‌معنی«قانون ضددیوان»). نام این بخش را غالباً تحریف کرده به صورت وندیداد آورده‌اند. ویدودات از ۲۲ فصل (فرگرد *fragard*) مرکب است که از لحاظ سبك انشاء و مضمون و منشأ بسیار متفاوتند. و بسیاری از آنها مربوط به‌دوران بالنسبه متأخری می‌باشند.

فرگرداول‌که شامل‌افسانهٔ آفرینش سرزمینهای مسکون توسط اهورامزدامی‌باشد، بیش از فرگردهای دیگر اهمیت دارد. فرگرد دوم نیز از توسیع خاك به‌دست «ائیما»ـی (جمشید) پادشاه وعصر طلائی وهجوم سرماهای سخت همه چیز نابودکن و اقداماتی‌که برای نجات زنـدگان از آن باید به‌عمل آید صحبت می‌دارد و فرگرد سوم که بیشتر در ستایش‌کشاورزی می‌باشد جالب توجه هستند. فرگرد چهارم جنبهٔ حقوقی دارد وازنقض تعهدات پیمانی واهانتها وتجاوزها و مجازاتهایی‌که برای فلان وبهمان جرم بایدبه‌عمل آیدـ سخن می‌گوید.

دیگـر فرگردها بیشتر به‌جزئیات قواعدی که شخص مؤمن باید در اعمال خویش مرعی دارد می‌پردازند. مثلاً از فرگرد پنجم تادوازدهم دربارهٔ ناپاك شدن افراد واشیا براثرتماس بالاشهٔ مرده وقواعد ازالهٔ ناپاکی وفرگرد سیزدهم دربارهٔ رفتار با سگان(در این فرگرد از سگ ستایش شده است) و فرگرد هفدهم در بارهٔ گرفتن ناخن وازالهٔ مو و فرگرد بیستم تا بیست‌ودوم در بیماریها وهنر پزشکی وغیره سخن می‌گوید.دربرگزاری مراسم مذهبی برخی‌از بخشهای ویدودات باگاثه‌ها تواماً خوانده می‌شوند.

اکنون قطعه‌ای از فرگرد دوم ویدودات راکه حاوی یکی از باستانی‌ترین اساطیر آریائی (هندو ایرانی)ـ یا افسانهٔ توسیع خاك توسط «ائیما» (جمشید) برای خیروصلاح انسانهاست نقل می‌کنیم.[1] «زراتوشترا ازاهورامزدا پرسید، ای اهورامزدا، روح‌مقدس، آفرینندهٔ جهان جسمانی، راستین! ای اهورامزدا، توپیش ازمنـ‌که زراتوشترا باشمـ با چه‌کسی صحبت می‌داشتی؟ دین خداوند وزراتوشترا را نخست به چه کسی آموختی؟» واهورامزدا گفت: «باائیمـای زیبـا و دارای‌گله‌هـای بسیار، ای زراتوشترای راستکارـ من‌نخست‌ازمیان‌انسانهاباوـپیش‌ازتوـ‌که‌زراتوشتراباشیـ صحبت می‌داشتم ودین خداوند وزراتوشترارا به‌او اعلام داشتم. و به او، ای زراتـوشترا، گفتم من، کـه اهورامزدا باشم: «آماده باش، ای ائیمای زیبا، پسر ویواخوانت، تادین را بررسی‌کنی وحفظ‌کنی». و آن ائیمای زیبا ای زراتوشترا، به من چنین پاسخ‌گفت: «من برای بررسی و حفظ دین آفریده نشده وتعلیم‌نیافته‌ام». وبه‌او، ای زراتوشترا، من‌که اهورامزداباشم، گفتم: «اگر، ای ائیمای زیبا، توبه‌خاطر من آماده نیستی تا دین را بررسی‌کنی وحفظ‌کنی پس‌بازگرد و جهان مرا بزرگ‌ساز. ومدافع وحافظ وناظر جهان من باش». و پاسخ داد مرا چنین، آن ائیمای زیبا، ای‌زراتوشترا: «من جهان‌را بزرگ خواهم ساخت، من مدافع وحافظ وناظر جهان توخواهم‌بود. بگذاردرقلمرو وزیر فرمان من نه‌بادسرد باشد ونه‌گرما ونه‌بیماریها ونه‌مرگ». ودادم من، که‌اهورامزدا باشم، به‌اوآلتهائی: تیری اززر وتازیانه‌ای‌آراسته‌به

۱. داستان همانندی در اساطیر باستانی هند نیز وجود دارد.

زر»...وسیصدسال‌ازپادشاهی ائیماگذشت. وزمین‌اوپراز دامهای‌کوچك وبزرگ وآدمیان وسگان وپرندگان وآتشهای سرخ‌فروزان شد. جابرای دامهای‌کوچك وبزرگ و آدمیان نبود. ومن به ائیما چنین اعلام داشتم: «ای ائیمای زیبا، پسر ویواخوانت! زمین از دامهای‌کوچك وبزرگ وآدمیان وسگان و پرندگان وآتشهای سرخ فروزان پرشد و جا برای آنها نیست» وائیما به سوی روشنایی، به‌سوی نیمروز، بر ضد راه خورشید به‌راه افتاد. او خاك را باتیر زرین‌کند وبا تازیانهٔ آراسته به‌زر بدان‌نواخت درحالی که چنین می‌گفت:«ای‌آراماتی[= خاك- زمین]گرامی ومقدس! حرکت‌کن- جابده، ای‌آغوشی‌که دامهای‌کوچك وبزرگ وآدمیان! [رامی‌پذیرد] وائیما زمین رابه‌پیش حرکت داد وزمین به‌قدر یك سوم بزرگتر (شد) از پیش. دامهای کوچك و بزرگ وآدمیان به‌میل و ارادهٔ خویش هرطور خواستند درآن به‌حرکت‌درآمدند وششصد سال از پادشاهی ائیما گذشت». (وبازهم زمین بیش از اندازه پرشد وائیما به‌همان منوال به‌قدر یك‌سوم بزرگش‌کرد)... «ونهصد سال از پادشاهی ائیما گذشت...» و باز هم ائیما زمین را به‌قدر یك ثلث دیگر بزرگ کرد والخ».[۱]

۴. یشتها (بزرگداشت). یشتها از لحاظ مضمون قدیمیترین بخش اوستاست. و از ۲۲ دعا وسرودکه بیشترمربوط به‌نیروهای‌گوناگون طبیعت واجرام آسمانی- خورشیدو ماه‌وباد وغیره‌است‌مرکب‌می‌باشد. شیوهٔ‌زندگی وجهان‌بینی وتصورات‌مذهبی‌صحرانشینان دامدار باستانی آسیای میانه در یشتها به‌کاملترین وجه ممکن منعکس شده وبیشترسیماها وموضوعهای اساطیری‌که باسیماها وموضوعهای همانند وداها مشابهت وگاهی مطابقت دارند- درآن اثر محفوظ مانده.

اصلاحات مذهبی زراتوشترا برضدخدایان باستانی آریائی- یعنی نیروهای طبیعی، ظاهراً نتوانسته بود، تصورات پیشین وبزرگداشت خدایان مزبور را از مخیلهٔ توده‌های مردم، طردکند. وبدین سبب روحانیان کیش رسمی زرتشتی بالاجبار بسیاری از سرودها وافسانه‌های باستانی را که معتقدات قبل از زرتشتیگری درآنها منعکس بوده در قوانین مقدس اوستایی وارد ساختند.

۵. اما بخشهای بریده بریده. قطعاتی از فصول اوستای عهد ساسانی- که به‌دست مارسیده، به‌صورت مستخرجاتی در تألیفات‌گوناگون زرتشتی محفوظ مانده است. مثلاً دردو نسخهٔ خطی متأخر قطعاتی از نسك هفدهم به‌نام اهرپتستان *ĒhrPatastān*(قوانین مربوط به روحانیان‌که حاوی اطلاعاتی دربارهٔ سازمان روحانی آن عصر نیز می‌باشد) و نیرنگستان (قوانین مربوط به‌تشریفات‌مذهبی) محفوظ مانده است. قطعاتی ازنسك بیستم که در سرنوشت روح پس از مرگ، باقی مانده. بعضی لغات وجملات اوستایی وتفسیر آنها به زبان پارسی میانه در «لغتنامهٔ اوستائی- پارسی میانه» به‌نام «فرهنگ اوایم‌اواك» (یالغتنامه‌ای که‌باکلمهٔ‌اوستایی‌اوایم *oīm* معادل‌اواك *ēvak* پارسی‌میانه، آغاز *oīm ēvak* می‌گردد)محفوظ مانده است. ۲۹ مستخرج‌اوستایی از رسالهٔ اوگه‌مدائچا *Aogəmadāēčā*

۱. ترجمه به‌روسی از T.T. فریمان.

که به زبان پارسی میانه است بیرون کشیده شده است. این رساله به‌نام نخستین کلمهٔ اوستایی که در آن دیده می‌شود خوانده شده است.

اسلوبهای اصلی احیای متن اوستا

دانشمندان تحقیقاتی را که در پایان قرن هجدهم وآغاز قرن نوزدهم شروع شده بود عمیقتر تعقیب کرده، در دهه‌های اخیر کامیابیهای مهمی درتعبیرمتن اوستا ومطالعهٔ خط وزبان اوستا به‌دست آورده‌اند. ولی تاکنون دشواری عمده- یعنی فقدان متن اصلی- برطرف نشده است. یکی از پیچ درپیچترین وظایف فقه‌اللغهٔ ایرانی عبارت است ازاینکه متن اصلی اوستا معلوم شود وازتمام اضافات وملحقات وتحریفاتی که بعداً در آن به‌عمل آمده تصفیه گردد و زبان واقعی آن (که بخشهائـی از اوستا به آن زبان بوده) احیا شود.

انجام این وظیفهٔ پرمسئولیت فقط در صورتی مقدور خواهد بودکه تمام‌اسلوبهای موجود انتقـاد فقه‌اللغوی و زبانشناسی تطبیقی و تاریخی به کار بسته شود. مهمترین اسلوبهائی که در تشخیص وتعیین متن اصلی اوستا مورد استفاده قرارگرفته به‌قرار زیر است:

الف/ انتقاد متن ازنظرفقه‌اللغه. این اسلوب مبتنی اسـت بربررسی نسخی که به‌ما رسیده ومقایسهٔ آنها باقطعات اوستا- به‌منظور تعیین باستانی‌ترین متن وقرائت‌آن.

در تشخیص معنی قطعات نامفهوم متن اوستا- ویا قطعاتی‌که فهم آن‌دشوار است- در برخی موارد، ترجمهٔ پارسی‌میانه و تفسیر قطعات مربوطه مارا تاحدی یاری می‌کند. مع‌هذا باید درنظر داشت‌که روحانیان زمان ساسانیان- مترجمان و مفسران اوستا- خود نیز گاهی معنی متن اصلی اوستا را نمی‌فهمیدند ودر ترجمه‌هاوتفسیرهای خویش مرتکب اشتباهاتی می‌شدند. گذشته ازاین جنبهٔ فوق‌العاده آشفته وقشری بیان و پیچ درپیچی خط پهلوی فهم ترجمهٔ پارسی میانه وتفسیر را بحدی دشوار می‌سازدکه استفاده از آن برای احیای متن اصلی اوستا در بسیاری از موارد نتیجهٔ مثبت نمی‌دهد.

ب/ تحقیق درزبان اوستا در پرتو دستور تاریخی وتطبیقی زبانهای‌ایرانی وهندو-ایرانی و (به‌مقیاس وسیعتر) هندواروپائی. مقایسهٔ زبان اوستا بازبانهای خویشاوندیگر ایرانی وهندی وهندواروپائی اجازه می‌دهد تا در بسیاری‌از موارد معنی‌لغات نامفهومی راکه در متن مزبور وجود دارد تعیین‌کنیم وطرز قرائت آن را بدانیم وساختمان‌دستوری زبان را احیا نمائیم.

ج/ تجزیه و تحلیل اوزان وبحور متن. از آنجایی‌که بعضی از بخشهای اوستا به نظم هجایی گفته شده (وهرمصرع آن تعداد معینی هجا دارد)- به‌کار بستن این اسلوب‌در موارد بسیار اصوات بدوی مصرع را مشخص می‌سازد و اجازه می‌دهد تا یك هجا و یا قطعه‌ای‌راکه درآن بحردرست درنمی‌آید وبا وزن منطبق نیست - وبدین‌طریق‌منشأمتأخر آن‌کشف‌می‌شود- حذف‌کنیم. این‌اسلوب بویژه در تصفیهٔ متن‌ازاضافات وملحقات متأخر

اهمیت بسزائی دارد.

در تجزیه وتحلیل متن از لحاظ خط شناسی. که مبنی برمطالعهٔ شیوهٔ خط‌نویسی است اجازه مـی‌دهد تحریر بدوی برخی از جاهای متن را ـ که براثر استنساخهای متواتر واختلاط طرز نوشتن حروف وغیره تحریف شده احیا کنیم.

اوستا منبع تاریخی

اوستا نیز همچون دیگر آثار همانند خود شیوهٔ زندگی ومعتقدات پدیدآورندگان خویش را منعکس می‌کند. با در نظرگرفتن اینکه قدیمیترین بخشهای اوستا ازهزارهٔ دوم قبل از میلاد به‌بعد در سرزمین آسیای میانه پدید آمده و تا قرنهای اخیر پیش از میلاد هیچ اثـر مکتوب دیگری کـه تاریخ آن سامان را روشن کنـد دردست نیست ـ اهمیت فوق‌العادهٔ تاریخی اوستا معلوم مـی‌گردد. استفاده از اوستا برای اطلاع از چگونگی تمدن آسیای میانه و ایـران (به‌معنی وسیع این‌کلمه) در دهه‌های نخستین قرن نوزدهم آغاز شد. ازمیان‌آثاری‌که دراین زمینه درقرن‌گذشته تألیف شده اثر و. گیگرتحت‌عنوان فرهنگ مشرق ایران در عهد باستان از همه‌کاملتر است.[1]

هدف تألیف گیگر تشریح ویژگیهای فرهنگ «مردم اوستائی» است ـ یعنی مردمی که اوستا را به‌وجود آورده‌اند وبه‌عقیدهٔ وی قبل‌از تأسیس‌شاهنشاهی‌هخامنشیان‌درمنطقهٔ سیردریا (سیحون) وآمودریا(جیحون) می‌زیسته‌اند. نقص‌تألیف و. گیگر وهمچنین‌آثاری که پیش‌ازآن دراین موضوع نوشته شده ـ عدم توجه کافی آنها به‌یك‌نکته و حقیقت مهم است‌که اوستا را نمی‌توان تألیفی یکدست ومجموعی‌کامل شمرد. بخشهای مختلف اوستا اعصار تاریخی متفاوت را منعکس‌می‌کنند ودر محیطهای تاریخی گوناگون وسرزمینهای مختلف به‌وجود آمده‌اند.

چنانچه این نکته را بادقت ملحوظ نظرقرار دهیم ـ می‌توان از اوستا مطالب‌بسیار ارزنده‌ای دربارهٔ تاریخ وزندگی فرهنگی ومدنی مردم آسیای میانه و کشورهای مجاور آن و منطقهٔ انتشار آنان واشتغالات وسازمان اجتماعی ومعتقدات واساطیر ایشان‌وغیره به‌دست آورد.

بیشترمطالب عمده را در بارهٔ انتشار قبایل و اقوام ایرانی زبان درعهد باستان و نواحی‌آسیای میانه وفلات ایران‌که به‌مصنفان اوستا معلوم بوده نقل‌کردیم. ومدارکی‌را که اشتراك‌زبان ومعتقدات دینی واساطیر مصنفان اوستا رابا قبایل هندی زبان (که وداها را به‌وجود آورده‌اند) از متن اوستا بیرون‌کشیده، آوردیم.

مجموع مطالب یاد شده به طور قطع استنتاجی را که از لحاظ علمی اهمیت دارد ـ به‌این معنی‌که آسیای میانه قدیمی‌ترین میهن معلوم قبایل ایرانی زبان می‌باشد ـ تأیید نمود.

1. W. Geiger, *Ostiranische Kultur im altertum,* Erlangen, 1882.

اساطیر اوستائی ومقامی راکه دامداری درآن دارد وپهلوانانی که «دارای گله‌های فراوان و زیبایند» باوضوح تمام گواه نقش مهمی می‌باشدکه دامپروری در زندگی پدید آورندگان اساطیر مزبور- یعنی مردم صحرانشین و دامپرور قدیمی وایرانی زبان آسیای میانه و سرزمینهای مجاور ـ ایفا می‌نموده است.

یك دورهٔ تاریخی دیگر زندگی اقوام ایرانی زبان آسیای میانه- یعنی دورهٔ انتقال ایشان به شیوه‌های مترقی‌تر و مولدتر اقتصادی- یا عصر کشاورزی و زندگی پابرجا [1] نیزدر اوستا منعکس شده است. مظهر این پیشرفت‌اجتماعی واقتصادی درزمینهٔ‌معتقدات، هماناتعالیم دینی زراتوشترا می‌باشدکه پیروان خویش‌را علناً به‌زندگی- ثابت و پابرجا- اشتغال به‌زراعت دعوت می‌کرد: «آن‌کس که‌گندم می‌افشاند، تخم راستکاری می‌افشاند» (ویدوداد، *III*) وعمل او ازهزار تعظیم و قربانی خداپسندانه‌تراست. به‌طوری‌که ب. آ. تورایف اشاره کرده «در نظر پیروان اوستا و سرایندگان گاثه‌ها زراعت نه تنها شغل محترمی است بلکه یك نوع ورع و پرهیزگاری شمرده می‌شود که بدون آن پیروی از «تعالیم دین ارزشی ندارد». متنهای اوستائی (ویدوداد) حاکی از آن است‌که مردم زراعت پیشهٔ آسیای میانه درعهد باستان باشیوه‌های آبیاری مضنوعی آشنا بوده‌اند. در متنهای مزبور کلمات ویژه‌ای در تعریف مجرای آبیاری (*vaiδi* یزغولمی *waδ* و *vāδ* به وخنی و ساریکولی (سریقلی) و *wōδ* به برتنگی ارشری و *wēδ* به‌شوغنانی و *wēδ* به‌روشنی و*wela* به‌مونجانی)وبعضی‌آلات وابزارکار زراعتی‌دیده‌می‌شود.دامپروری در شرایط زندگی پابرجا نیزدرحیات قبایلی‌که گاثه‌ها درمیان ایشان به‌وجود آمد، نقش بزرگی را ایفا می‌نموده. اینکه در گاثه‌هاتوجه وافری به تیمار و تربیت و حفظ دامها معطوف‌گشته واینکه مطالب برخی از قسمتهای‌گاثه‌ها تقریباً بالتمام به‌ستایش‌دامها«که منبع نعمت وآبادانی هستند» مصروف شده تصادف محض‌نیست.

بااین‌حال همهٔ قبایل آسیای میانه درزمان واحد به‌زندگی پابرجا نگراییدند. ودر آسیای میانه نیز ـ مانند دیگر نواحی مشرق زمین، هم ازآغاز تاریخ برخی از اهالی اسکان یافته و پابرجا شده و بعضی دیگر کماکان زندگی صحرانشینی را تعقیب می‌کردند.

مردم واحه‌ها وساکنان دره‌های رودها (خوارزم وسغد وباختر (باکتریا) ومرغیان وغیره)که به‌شیوهٔ‌زندگی پابرجا گراییده زراعت پیشه‌کرده‌بودند می‌بایست دائماً درمقابل مهاجمات‌ودستبردهای قبایل صحراگرد دشتها وبیابان (شمالی)آسیای میانه مبارزه‌کنند.[2] این پیکار در اوستا نیك مشاهده می‌گردد و پدیدآورندگان آن کتاب قبایل صحرانشین شمالی‌را «ربایندگان‌اسبان» خوانده درشمارنیروهای‌انگره‌مئین‌یوه (اهریمن)- خدای‌بدی

۱. زندگی پابرجا به‌معنی Sedentaire درمقابل زندگی صحرانشینی وچادرنشینی آمده است (مترجم).
۲. اینها همان قبایلی بودندکه در کتیبه‌های پارسی باستانی به‌نام «سکاپان» خوانده شده‌اند، ظاهراً سیر دریا (سیحون) از قدیمیترین ازمنهٔ مرزی میان سرزمینهای کشاورزی از یك‌سو وقلمرو قبایل صحرانشین‌وجنگجو از دیگرسو بود. اراتوسفن (به‌نقل استرابون XI،۸،۸) سیر دریا (سیحون) را مرز میان سغدیان و سکاپان شمرده است.

وشر- می‌شمردند.

کشاورزان ودامپروران صلحجوی نواحی مزبور دائماً با بیم خطر «تهاجم لشکریان هزار اسب به‌دهکده‌های پیروان مزدیسنا و قتل مردان و ربودن و بردن دامها» می‌زیستند (ویدوداث ۱۸/۱۲). بدین سبب هم از آغاز زرتشتیگری اندیشهٔ حکومت نیرومندی (خشترا- *xšaθra*) که از کار مسالمت‌آمیز واقتصاد ثابت وپابرجای کشاورزان و دامپروران دفاع کند وقبایل دشمن را، که دهکده‌ها را غارت‌کرده دامها را می‌بردند، دفع نماید بسیار سخن گفته شده است. اطلاعاتی دربارهٔ ساختمان اجتماعی مردم باستانی آسیای میانه نیزدر اوستا محفوظ مانده است. دانشمندان شوروی به‌اتکای مطالب مزبور معتقد شده‌اند که در زمان تصنیف بخشهای قدیمی اوستا جماعت کشاورزی یا «ویس» *VīS* اوستائی و «ویش» *Viš* سنسکریت و «ویث» *viθ*- پارسی باستانی و «وس» اسلاوی باستانی به‌معنی «دهکده» و «ویکوس» *vicus* لاتینی به‌معنی «دهکده» (که درآغاز به‌معنی «خاندان بزرگ» ، «عشیره» و «جماعت» بوده) پایه و اساس جامعه را تشکیل می‌داده است. در رأس جماعت مزبور ویسپاتیش *Vispaitiš* «رئیس جماعت» قرارداشت. اوستا از قبیله یا «زنتو» *Zantu* و واحد ارضی یا «دهیو» (*dahyu*) که در آغاز تابع قدرت پیشوا وبعدها پادشاه یا «کاوی» (-*kavi*) بوده، نیز سخن می‌گوید . در اوستا از پول و اقتصاد پولی خبری نیست و از تولیدات پیشه‌وری نیزکم یاد شده است.

ازمطالب اوستا مورخان شوروی چنین استنتاج کرده‌اند: «گمان می‌رودکه دراین مورد باسازمان متکامل دموکراسی نظامی سرکارداریم که بعدهادوران برده‌داری درچارچوب آن پدید آمده.»[۱]

اوستا منبعی است برای مطالعهٔ دین قبایل واقوام ایرانی زبان درعهد باستان

اوستا که به‌طورکلی مجموعه‌ای از متون مقدس زرتشتیگری است از لحاظ مطالعهٔ معتقدات دینی ساکنان آسیای میانه وایران مطالب ارزنده‌ای به‌دست می‌دهد. معتقدات دینی که منعکس‌کنندهٔ سازمان اجتماعی واقتصادی وشیوهٔ زندگی آن مردم بوده ـ همگام با تغییر شرایط زندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه ـ دستخوش دگرگونی گشته. اوستا به‌ما اجازه می‌دهد تا تکامل تدریجی معتقدات مزبور را ـ ازتصورات دینی بدوی باستانی و بزرگداشت اجرام سماوی و نیروهای طبیعی‌گرفته تا اعتقاد به ثنویت زرتشتیگری و سلسله مراتب دقیقی که آن کیش برای نیروهای خداوندی قائل است ـ تعقیب و مشاهده کنیم.

قدیمترین معتقدات دینی قبایل ایرانی زبان دریشتها یافت می‌شود. یشتها حاوی

۱. به‌اثر ب. گ. غفوراف تحت عنوان تاریخ مردم تاجیک مجلد اول- چاپ سوم ـ مسکو ۱۹۵۵ ص۳۶، رجوع شود.

سرودها ودعاهایی است خطاب به ایزدان طبیعی، خورشید وماه وستارهٔ تشتریا وباد وغیره. یشتها مشتمل براکثر موضوعها واسامی خاص خدایان وپهلوانانی می‌باشدکه قبایل ایرانی زبان از عصر آریائی به‌ارث برده و به‌نحوی از انحا در وداها نیز دیده می‌شود (میترا، وراترا گنا و غیره). باستانی‌ترین نظرهای دینی درتعظیم نیروهای سرکش طبیعت ـ چون خاك و آتش و آب و باد یا هوا ـ در مراسم تدفین نیز منعکس شده وملوث ساختن آن چهار عنصرمقدس بالاشهٔ مرده منع شده است. بدین سبب مردگان را به‌خاك نمی‌سپردند و در آتش نمی‌سوزاندند و به آبشان نمی‌افکندند بلکه بر صخره می‌نهادند و فقط پس از آنکه پرندگان و ددان استخوان ایشان را از آنچه فساد پذیرد برهنه می‌کردند و باران می‌شستشان و باد بر آنان می‌وزید و آفتاب خشکشان می‌کرد و ناپاکی از ایشان زایل می‌شد، آنها را می‌توانستند به‌ستودان یا استخوان دان بسپارند.

مرحلهٔ بسیارمهم دیگری اززندگی تاریخی مردم‌باستانی‌آسیای میانه نیز درگاثه‌ها منعکس شده است. گاثه‌ها بنابه‌روایت مشهورـ مواعظ خود زراتوشترا می‌باشد ومجملی از اصلاحات دینی‌را، که براثرانتقال‌بخشی‌از قبایل ایرانی‌زبان به‌امرزراعت ودامپروری وگرایش به‌زندگی‌پابرجا به‌عمل آمده بود درنظرما مجسم می‌کند. جای خدایان باستانی طبیعی را اصل ثنویت‌که به‌نام زرتشتیگری مشهور است می‌گیرد. مبنای معتقدات اخیرالذکر این است‌که همهٔ موجودات اعم از طبیعت زنده و جامد، به‌دوعالم متناقض ـیعنی عالم نیکی وروشنی ازیك‌سو وعالم شر و بدی و تاریکی ازدیگرسوـ تعلق دارد. این دوعالم از ازل موجود ودائماً با یکدیگر در پیکارند. دررأس‌دوعالم مزبور دو برادر (دوقلو) ـ پسران زروان اکران (زمان بیکران ـ جاویدان): یکی اهورامزدا (به‌معنی «خداوند خردمند») و دیگری انگره‌مئین‌یوه ـ اهریمن (روح خبث ودشمنی) قراردارند.

اهورامزدا در پیکار دائم با انگره‌مئین‌یوه (اهریمن) و عالم شرو تاریکی از یاری نیروهای آسمانی ـکه امشاسپنتان («مقدسان جاویدان») نقش اصلی را درمیان آنان ایفا می‌کنند ـ برخوردار است.

امشاسپنتان (که شمار آنان شش است) مظهر و تجسم مجرداتی هستند که به‌پایهٔ ایزدی ارتقا یافته‌اند. بدین‌قرار:

وهومنه *Vohu manah* «اندیشهٔ نیك» (که شخص مؤمن را با خداوند مربوط می‌سازد)

اشه وهیشته *aša vahišta* «بهترین راستکاری» (نظم الهی‌که جهان را فرا گرفته)

خشتره ویریه *xšaϑra Vairya* «پادشاهی نیك (مطلوب)» (پادشاهی نیکی و روشنایی‌که پس‌از نابودی مخالفان اهورامزدا در زمین حکمفرما خواهدگشت).

سپنتا آرمائیتی *spəntā armaiti* «آرامش مقدس» (صلح و آشتی‌که درمیان آدمیان حکمفرما باشد).

هائوروتات ـ «تندرستی» (روحی و جسمی) «رهایش ـ نجات».

امرتات *amə rtāt* «جاودانی ـ بیمرگی» (همیشه با تندرستی توأم است).[۱]
سرەئوشه *sraoša* که به‌معنی «اطاعت» است (روح نیکی که خواست ایزدان را به‌آدمی می‌رساند و وی را از بدی به‌دورمی‌دارد).
وفره‌وشی *fravašay* ـ یا ارواح لایزال و نیروهائی که تمام موجودات را حفظ می‌کنند.[۲]
و بسیاری «یزته»های (ایزدهای) دیگر جزو نیروهای آسمانی می‌باشند.[۳]
در مقابل این خدایان نیکی، انگره‌مئین‌یوه‌نیز لشکری ازارواح خبیثه داردکه هر یك از افراد آن معارض و دشمن ایزدی از محفل اهورامزدا می‌باشد. تمام موجودات واز (آنجمله) آدمی درپیکار این دوعالم شرکت می‌کنند. آدمی، طبق تعالیم زراتوشترا، بوسیلهٔ اندیشه‌های نیك خویش (هومته *humata*) وگفتارهای نیك خویش (هوخته *Hūxta*) وکردار نیك خویش (هەورشته *hvaršta*) پیروزی نیروهای نیکی را بر نیرو-های بدی و همچنین حکمفرمائی عدالت را نزدیك می‌کند. و بالعکس آدمی با اعمال بد خویش به‌نیروهای بدی یاری می‌کند.
بنا برآنچه دربارهٔ مبنای اجتماعی زرتشتیگری گفته شد ـ کیش مزبور مهمترین محاسن و پرهیزگاری مرد مؤمن را کشاورزی و مبارزه برضد حیوانات موذی و ددان وهمچنین مبارزه علیه قربانی تعدادکثیری دام‌می‌داند وباکیش میخوارگی وافراط وعیاشی که با قربانی تعدادکثیری دام توأم بوده و ثروت مردم را به‌باد می‌داده و عملی لغو بوده مبارزه می‌کرده ـ چنانکه این موضوع به‌وضوح در گاثه‌ها منعکس است ـ مثلاً در«گات‌گاونر» (یسنه ۲۹) که «روح‌گاو نر» ازخداوندان استدعا می‌کند وی را درمقابل کشتار دفاع‌کنند.
آئین زرتشتی تعالیمی را شامل است در زندگی آن‌جهانی و پاداش پس از مرگ آدم راستکار («اشوان» *ašavan*) و مجازات آدمی‌که به‌عالم دروغ و بدی تعلق دارد (درغونت *drəgvant*).
معتقدات زرتشتیگری جانشین معتقدات باستانی‌که مبتنی بر بزرگداشت نیروهای طبیعت بودگشت. بالطبع پیروزی دین نوین مستلزم دشمنی با خدایان پیشین (دیوان یا *Daēva* ـی اوستا) «شرك» بود و خدایان مزبور زان پس در شمار ارباب انواع خبیث و ابلیسانی‌که با آفریدهٔ اورمزد یعنی عالم نیکی و روشنایی دشمنی می‌ورزیدند ـ در آمدند.[۴] مبارزه با بزرگداشت این خدایان مشرکان یکی از هدفهای عمدهٔ مبلغان دین

۱. یشت دوم در تجلیل امشاسپنت‌است.
۲. یشت ۱۳ در تجلیل فره‌وشی‌هاست. نام‌نخستین ماه خورشیدی ایرانیان یا «فروردین» ازاین‌کلمه (که مکسر آن به‌فارسی فرود *fārvār* است) مشتق می‌باشد.
۳. یزته ـی اوستائی - **yazata** (به‌فارسی جدید: ایزدکه جمع آن یزدان است) به‌معنی «شایستهٔ بزرگداشت» یا «خداوند». برخی از یزته ـ های مذکور در اوستا حافظ و حامی اجرام سماوی و باد و خاك و آتش وآب و بعضی ایزمظهر تجسم مجردات (پیروزی، حقیقت و غیره) می‌باشند.
۴. در اوستا کلمهٔ دیو (Daeva) فقط به‌این معنی دیده می‌شود. ولی در سنسکریت‌کلمهٔ دیو(**Devah**) معنی قدیمتر یعنی «خدا» را حفظ کرده‌است

نوین بود. مع‌هذا ظاهراً معتقدات قدیمی و پرستش نیروهای طبیعی به‌آسانی ازافکارمردم زایل نمی‌گشت وبزرگداشت محترمترین ارباب انواع طبیعی کماکان به‌نحوی ازانحا در میان مردم رواج داشت . در بسیاری موارد از ورای لفافهٔ نازك مجردات زرتشتیگری خطوط نمایان چهرهٔ خدایان طبیعی و ارباب انواع‌که برای توده‌های مردم مفهومتر و به‌ایشان نزدیکتر بودند به‌چشم می‌خورد. مثلاً ازوراء سپنتا آرمائیتی *spəntā armaiti* (آرامش مقدس) تصویر الههٔ خاك و مادر و مربی و غذا دهندهٔ آدمیان نمایان می‌گردد. رب‌النوع دوستی و پیمان و نظارت بر اجرای پیمان یا میترا جز تجرد خورشید ـ یعنی رب‌النوع باستانی‌که برهمه چیزناظر است چیز دیگری نمی‌باشد (بیهوده نیست‌که برای وی هزارگوش و دههاهزار چشم قائلند).۱

بانیان معابد زرتشتی ومحرران اوستا، ظاهراً، ناگزیربودند سخت‌جانی‌این‌معتقدات باستانی را در نظرگیرند و برخی از آنها را وارد اوستا سازند. و می‌بینیم‌که نه‌تنها در یشتها، بلکه در یسنه‌ـ که‌کتاب اصلی دینی زرتشتیان است ـ نیز خدایان خاك و آب و آتش و باد و هئومه خدای دیرین هند وایرانی‌که در وجود نوشابه‌ای مذهبی ـ به‌همان نام (هئومه) ـ‌که از شیرهٔ‌گیاهی گرفته می‌شود ـ تجسم یافته و امثال اینها، در ردیف اهورامزدا وامشاسپنتان مورد ستایش قرارگرفته‌اند. پرستش میترا(*miϑra*) و وراتراگنا (*vərəϑraγna*)و دیگر خدایان باستانی‌که در میان عامهٔ خلق رواج وشیوع داشته نیز در اوستا جائی یافته است. وحتی بعضی ازروزها و ماههای گاهنامهٔ خورشیدی اوستائی به‌نام خدایان مزبور خوانده شده‌اند (مثلاً ماه هفتم سال خورشیدی وروز شانزدهم‌ماه به‌نام میترا (مهر) و روز بیستم ماه به‌نام وراتراگنا والخ).

بنابراین اوستا، به‌صورتی‌که به‌دست‌ما رسیده، محصول سازشی‌است میان معتقدات قدیمی طبیعی از یك‌سو و نظرهای دینی و فلسفی بالنسبه متأخرتر زرتشتیگری، از دیگرسو.

مطالب اوستا از لحاظ تعبیر تعالیم دینی متأخرتری‌که درایران وآسیای میانه و سرزمینهای مجاور درهزارهٔاول‌بعدازمیلاد رواج‌پیداکرده‌نیز واجد اهمیت شایان‌می‌باشد. مثلاً می‌دانیم‌که ثنویت زرتشتیگری درمانویت چه‌تأثیرعمیقی داشته است. پرستش میترا خدای خورشیدکه ازطریق اوستا بدان‌آشنا شده‌ایم، درمانویت نقش مهمی را ایفا کرده. مانویت نیزمانند زرتشتیگری به‌وجود ازلی‌دو مبدأ خیر وشرـ‌که یکی نیکی و روشنائی ودیگری بدی وتاریکی باشد ـ معتقداست.۲ بعضی از رسوم و معتقداتی‌که دراوستا ذکر شده، با وجود اینکه اکنون بیش از هزار سال از سلطهٔ اسلام درایران می‌گذرد هنوزهم در میان مردم محفوظ مانده و اخیراً مردمشناسان نیز به‌موارد مزبور توجه‌کرده‌اند.

۱ در امشاسپنتهای فوق *haurvatāt* و *amərtāt* نیز چهرهٔ خدایان طبیعی یا رب‌النوعان پیشین دیده می‌شود: به‌این معنی‌که اولی نمایندهٔ الههٔ حامی و حافظ آبها و دومی نیز الههٔ حامی و حافظ روئیدنیهای مفید می‌باشد.

۲ . از جمله رجوع شود به A.V.W. Jackson, Zoraastrian Stududies new - 8rvk, 1928/p. 211. در این تألیف به‌تألیفات دیگر نیز اشاره شده است

کتب مهم بسیار برمبنای مطالعات متون اوستائی ـ در معتقدات مذهبی مردم باستانی ایران و آسیای میانه تألیف شده است.[۱]

اوستا قدیمی‌ترین اثر ادبی اقوام ایرانی‌زبان است

اوستا درتاریخ ادب فارسی مقام ارجمندی دارد در اوستا اساطیر وافسانه‌ها وداستانهای مربوط به‌ایزدان و پهلوانان ـ بقایای آثار شفاهی مردم باستانی ایرانی زبان ـ محفوظ مانده است.

بویژه تذکر این نکته مهم است که افسانه‌ها و داستانهای مزبور نخست در طی قرنهای متمادی در میان خلق زنده بوده و از سینه به‌سینه و از نسل به‌نسل منتقل می‌شده تا سرانجام در عهد عتیق در اوستا ثبت و مدون گشت.

اساطیر و تمثیلها و تصویرها و نامهای پهلوانان حماسی که اوستا از ایشان یاد کرده و تجلیلشان نموده... فردوسی ودیگر مؤلفان خراسان و آسیای میانه که درآستانهٔ هزارهٔ اول و دوم میلادی ـ یعنی دست‌کم بیست الی بیست و پنج قرن بعد از پیدایش اساطیر مزبور می‌زیسته‌اند با آنهـا آشنا بوده‌اند. دریشتها وویدوداات نسخه‌های اصلـی پهلوانان باستانی شاهنامهٔ فردوسی ـ ازقبیل هوشنگ («هه‌ئوشیه نغ» اوستا) وطهمورث[۲] (طهه روپا‌ـی اوستا) وجمشید (یه‌مه‌خشه تیه‌ـی‌اوستا) وکیومرث(«گه‌یومرتان»اوستا)و فریدون (فرئته‌ئونه‌ـ ی اوستا) و ضحاك («آژی ـ دهاك» اوستا ـ و اژدها و اژدرها فارسی‌کنونی) برمی‌خوریم. دلیریهای این پهلوانان و روابط میان ایشان و اوضاع و احوال‌ومحیط عملشان، دراثرحماسی مشهورفردوسی، انعکاسی‌ازموضوعهای اوستا است و در بسیاری‌از مواردکاملاً با مطالب آن مطابقت دارد.[۳] در اینکه موضوعها وتمثیلها و تصویرهای ادبی اساطیر اوستائی در روایات شفاهی اقوام آسیای میانه وایران محفوظ مانده بوده شکی‌نیست ومنابع تاریخی وحفریات باستانشناسی این نظر را تأیید می‌کنند. بویژه نقشهای سغدی‌که باستانشناسان شوروی درویرانه‌های پنجی‌کنت باستانی (درکنار پنجی‌کنت‌کنونی‌که مرکز ناحیهٔ لنین‌آباد تاجیکستان است و در کرانهٔ چپ رود زرافشان و ۶۸کیلومتری سمرقند به‌طرف بخش علیای رود واقع‌است) کشف‌کرده‌اند از این لحاظ بسیار جالب وگیراست. بر دیوارهای یکی از ابنیهٔ پنجی‌کنت باستانی که به‌ظن غالب مربوط به‌قرن هفتم بعـد از میلاد است نقوشی‌کشف شده‌کـه برخی از محققان آن‌را

۱. به‌فهرست‌کتب رجوع شود.

۲. به‌رسم‌الخط عربی‌طهمورث نوشته‌می‌شود. البته ث در رسم‌الخط با ف سه‌نقطه‌ـ که دربرخی زبانهای ایرانی(مثلا خوارزمی) مصمت لبی β است ـ مخلوط شده. *taxmarupa*>tixtmuraB پارسی باستانی به‌رسم‌الخط عربی طهمورف (باف‌سه‌نقطه)نوشته می‌شد و به‌علت یاد شده به‌طهمورث مبدل‌گشت.

۳. تا حدی توجیه این مقال را در روایات مکتوب می‌توان یافت. مثلا مـی‌دانیم‌که فردوسی در شاهنامه از مطالب نیمه‌افسانه‌ای تاریخ خوتای نامك *xᵛabāy-nāmaγ* و شاید هم از منابع مکتوب دیگر استفاده می‌کرده.

صحنه‌ای از سوك سیاوش می‌دانند.[۱] افسانهٔ کهن اوستائی دربارهٔ سوك سیاوش در بخارای قرون وسطی نیز بسیار شایع و مورد توجه بوده و نرشخی مورخ قرن دهم (میلادی) درکتاب مشهور تاریخ بخارا به‌این نکته اشاره می‌کند. افسانهٔ سیاوش درحماسهٔ شاهنامهٔ فردوسی نیز آمده است. به‌گفتهٔ اوستا (یشت نهم) سیاوش (سیاورشان اوستا) بدست افراسیاب تورانی (فرانگ راسیان اوستا)کشته شد. خسرو پسرسیاوش به‌کینخواهی خون پدر برخاست. و در این امر ایزد هئومه وی را یاری کرد و دعای ویژه‌ای خطاب به اهورامزدا خواند. فردوسی ونرشخی نیزباحفظ نامهای پهلوانان درروابط بین‌آنان همین واقعه را با اندك تغییر و ذکر جزئیاتی نقل‌کرده‌اند. و نرشخی می گوید کـه‌گویا بخارا مدفن سیاوش است‌و درآنجا مراسم خاصی توأم با سرود وسوك در عزای سیاوش برگزار می‌شود (رجوع شود به‌نقوش پنجی‌کنت). وقایع مشروح در شاهنامه ــ وقایعی کـه با نامهای سیاوش و جمشید و ضحاك ودیگر پهلوانان اساطیراوستائی مربوط می‌باشد ــ نیز حاکی از آن است‌که روایات حماسی باستانی مزبور همچنان ازسینه به‌سینه منتقل می‌شده و هرگز قطع نگشته است تا به زمان فردوسی رسیده .بعضی از این‌افسانه‌ها حتی مربوط به دوران زندگی مشترك هندوایرانی می‌باشد. آکادمیسین و. و. بارتولد معتقد بود که حفظ وتوسیع وتنقیح روایات حماسی مزبور را در درجهٔاول مردم‌آسیای میانه وخراسان و سیستان به‌عهده داشته‌اند.

در متن اوستا بخشهای منظومی مکشوف گردیده که غالباً دربحور یازده هجائی و یا هشت هجائی سروده شده واین خود از لحاظ تاریخ ادب‌فارسی حایزاهمیت خاص است. در اوستا بخشهای منظوم دیگری نیز وجود دارد کـه در هر مصرع آن تعداد متساوئی هجاهای تکیه‌ای دیده می‌شود (نظم شعر طبق اصل تکیه‌ای)[۲] این حقایق‌گواه برآن‌است که مردم (ایران زمین) وآسیای میانه ازعهد باستان باکلام منظوم‌آشنا بوده‌اند واین‌خود واجد اهمیت ویژه‌ای می‌باشد، زیرا که‌حتی درگذشتهٔ نزدیك هم‌نظر شایع این بود که تا فتوحات عرب اقوام ایرانی وآسیای میانه از خود کلام موزون ومنظوم نداشته بودند. به‌گفتهٔ اینان عروض فارسی فقط براثر نفوذ عروض عربی در قرن نهم پدید آمد. ولی وجود کلام موزون در اوستا و دیگر آثار زبانهای ایرانی پیش از هجوم اعراب ــ نشان می‌دهدکه اقوام ایرانی زبان درباستانی‌ترین‌دوران نیز شعرمی گفتند وواجدکلام موزون بودند واین رسم هرگز در میان ایشان موقوف ومقطوع نگشته بوده. اکنون در زیرمتن اصلی وترجمهٔ قطعه‌ای‌از اوستا (یسنه ــ IX، ۵)در وصف‌عصرطلائی‌پادشاهی یمه (ائیما) (جمشید) نقل می‌شودکه به‌شعر هشت هجائی گفته شده‌است:

۱. مثلا می‌توانید به‌مقالهٔ آ. م. بلنی‌تسکی تحت عنوان «مسائل مربوط به‌معتقدات وکیش سغد از روی مدارك معابد پنجی‌کنت» درکتاب نقوش پنجی‌کنت‌باستانی چاپ مسکو سال ۱۹۵۴ ــ از ص ۷۶ به‌بعد رجوع‌کنید. استاد آ. آ. سمیونوف در تقریظی‌که به‌کتاب مزبور نوشته نظر دیگری اظهار داشته است «کارهای انستیتوی تاریخ و باستانشناسی و مردمشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان» مجلهٔ XLII . استالین آباد ــ سال ۱۹۵۶، ص ۴۴-۲۴۲ و(o.maenchen-Helfn Central Asiatic Journal .II 1957: NB4, p 306

2. Tonique

yimahe xšaϑre aurvahe	در پادشاهی الیمای والا
nōiṯ aotəm ắŋha nōiṯ garəməm	نبود نه سرما و نه گرما
nōiṯ zaurva ắŋha nōiṯ mərəϑyuš	نه پیری و نه مرگ
nōiṯ araskō daēvōdātō	نه بیماری که دیوان آفریدند
pančadasa fračarōiϑe	(گوئی) پانزده ساله میخرامیدند
pita puϑrasča raoδaēšva kata-rasčiṯ	(هم) پدر و پسر و هریك (ازآنها)
yavata xšayōiṯ hvãϑwō	تا زمانی که پادشاهی داشت دارندهٔ چراگاههای خوب
yimō vīvaŋuhatō puϑrō	الیما پسر ویوه‌ونت

زبان اوستا

زبان کتابهای مقدس اوستا باستانی‌ترین زبان ایرانی است که به‌نظر دانشمندان رسیده. این زبان از لحاظ قواعد دستوری بسیارکهنه و مهجور است واز این رهگذرکم‌و کاستی ازسنسکریت ودائی ندارد. جنبهٔ تصریفی زبان اوستا بسیارنمایان‌است‌وافعال‌واسامی وضمایرآن صرف می‌شود وانواع گوناگون پایه‌های اسمی وفعلی دارد والخ. چنانکه‌پیش گفته شد، بخشهای گوناگون اوستا درازمنهٔ متفاوت و سرزمینهای مختلف بوجود آمده. وبنابراین بدیهی است که زبان آن یکدست نیست. در اوستا دولهجهٔ اصلی و مشخص به چشم‌می‌خورد: یکی‌لهجهٔ گاثه‌ها[۱] ولهجهٔ بخش دیگر اوستاکه علی‌الرسم لهجهٔ خرده‌اوستا خوانده می‌شود.[۲] ضمناً نباید از نظر دور داشت که پاره‌ای تفاوتهای موجود میان زبان

۱. یسنهٔ هفت فصل و بعضی قطعات دیگر (مثلا یسنه‌ی ۱۲) از لحاظ زبان به‌گروه گاثه‌ها پیوسته‌اند.
2. Jungavestisch

گاثه‌ها و زبان دیگر بخشهای اوستا را ممکن‌است بیشتر نتیجهٔ شرایط متفاوت انتقال و استنساخ متن اوستا دانست. و یحتمل اینکه زبان گاثه‌ها تاحدی مهجور به‌نظر می‌رسد، بدان سبب باشدکه به‌هنگام نقل وتحریر متنهای مزبور (گاثه‌ها) که به‌شخص زراتوشترا منتسب بوده، دقت خاصی در نقل هرکلمه به‌کار برده ومرعی داشته‌اند.

چون روایات پارسیان آغازکار زراتوشترا را با سرزمین باختر (باکتریای) باستانی مربوط می‌داند ـ غالباً در قرن نوزدهم زبان اوستا را «باکتریائی باستانی» خوانده‌اند. این اصطلاح مناسب نیست زیرا نمی‌توان ثابت‌کردکه تمام اوستا یابخش مشخصی ازآن درباختر یاباکتریا تدوین شده. ونیزاینکه زبان مزبوررا «زندی» خوانده‌اندـ سوءتفاهمی بیش‌نیست: زند (*zand* به‌پارسی میانه) فقط تفسیری‌است به‌اوستا، که درزمان‌ساسانیان به‌زبان پارسی میانه نوشته شده.

اکنون در مورد زبان کتابهای مقدس مزبوراصطلاح «زبان اوستائی»(*aβ astā γ* پارسی میانه) به‌کار برده می‌شود.

دربارهٔ زمان‌ومکان تدوین اوستا

موضوع تعیین زمان ومکان پیدایش اوستا و یا بخشهای اصلی آن بامسئله زادگاه وتاریخ ظهور زرتشتیگری و معتقدات وتصورات دینی قبایل واقوام ایرانی زبان،ماقبل آن، پیوستگی نزدیك دارد. روایات متناقض پارسیان ومنابع تاریخی ویکدست نبودن‌متن اوستائی‌که به‌دست مارسیده و وضع بدآن موجب گشت که دانشمندان در موضوع مکان پیدایش اوستا نظرهای‌گوناگون اظهارکنند. ولی‌اخیراً این‌نظرکه‌اثرمهم مزبور درمشرق ایران و آسیای میانه و خراسان‌پدید آمده بیش‌از پیش قوت‌گرفته و راسخ‌ترگشته است.

علی‌الرسم دلایل زیر به‌سود این فرضیه اقامه می‌شود:

۱) مطالب جغرافیائی اوستا

۲) رابطهٔ مضامین حماسی اوستا باروایات حماسی مشرق ایران

۳) روایات پارسیان‌که ظهور زرتشت را ازسرزمین باکتریا (باختر ـ بلخ) می‌دانند وبیشتر اماکن مقدس زرتشتیان را در نواحی شرقی ایران قرارمی‌دهند.

۴) برخی ویژگیهای زبان اوستا (لهجهٔ گاثه‌ها) که آن‌را بازبانهای باستانی‌آسیای میانه ـ یعنی سغدی وخوارزمی ـ مربوط می‌سازد.

درکتیبه‌های شاهان هخامنشی‌که‌ستایشگران اهورامزدابودند هرگز نام‌زراتوشترا ذکر نشده و این خود به‌طـور غیر مستقیم به سود نظر بالا گواهی می‌دهد. در تألیفات نویسندگان یونان‌باستان‌نیز (هرودوت،کزنفون، استرابون) که باکیش ومعتقدات مغرب ایران‌نیك آشنا بودند نامی از وی‌نیست.

موضوع زمان حیات زراتوشترا ـ پیامبر افسانه‌ای ـ که روایات زرتشتی‌گاثه‌هارا از وی می‌دانند درمیان دانشمندان مباحثات فراوان برانگیخته. برخی از دانشمندان(مثلاً ا. میر مورخ معروف در اروپای غربی) ظهور زرتشت را درآغاز هزارهٔ دوم قبل‌ازمیلاد

دانسته و بعضی دیگر زمان حیات وی را در قرنهای هفتم و ششم قبل از میلاد می‌دانند.

مبنای نظر اخیر گفتهٔ ابوریحان بیرونی است که ظهور زرتشت و گرویدن ویشتاسپ شاه باختر (باکتریا) را به‌دین او در سال ۲۵۸ قبل‌از مبدأ تاریخ سلوکیه یعنی ۵۷۰ قبل از میلاد مسیح می‌شمارد. مؤلفان روم شرقی و غربی در نخستین قرنهای بعداز میلاد با نام شاه ویشتاسپ افسانه‌ای حامی زراتوشترا که در اوستا ذکر شده آشنا بوده‌اندو وی‌را با ویشتاسپا پدر داریوش اول که در قرن ششم قبل از میلاد می‌زیسته و نامش در تاریخ مذکور است- یکی می‌دانند.[۱] بسیاری ازکارشناسان معاصر نیزبا این‌نظرموافق می‌باشند. فقط نقطهٔ آسیب‌پذیر این فرضیه مطلبی است که پیشتر گفته شد، به‌این معنی که نه‌داریوش اول پادشاه مقتدر و فرزند ویشتاسپا ونه خشایارشا نوهٔ وی ونه دیگر شاهان هخامنشی، هیچیك نامی‌از زراتوشترا ذکر نمی‌کنند، همچنانکه درهیچ جای اوستا نیز سخنی ازشاهان هخامنشی و زادگاه‌ایشان - یعنی پارس- نرفته است. تذکر این نکته اساسی نیز ضروری است که میان اصطلاحات دینی اوستا وکتیبه‌های پارسی باستانی اختلاف وجود دارد واز جانب دیگر دستور اوستا در طرز تدفین مردگان باشیوهٔ به‌خاك سپردن شاهان هخامنشی تفاوت بسیار دارد.[۲]

اخیرآدانشمندان‌شوروی به‌منظور حل مسئلهٔ معضلهٔ زمان پیدایش اوستا ازمدارك باستانشناسی استفاده‌کرده‌اند.

باستانشناسان شوروی در اراضی سغد باستانی (ویرانهٔ افراسیاب - نزدیك سمرقند کنونی) ومرغیان(ویرانهٔ‌گبر قلعه«گورکاله» نزدیك مروکنونی) وباکتریا (ویرانهٔ‌قبادیان نزدیك میکویان آباد بررودکافرنگان) تمدنهای متکامل کشاورزی کشف‌کرده‌اندکه طبق مدارك باستانشناسی مربوط به‌ربع دوم هزارهٔ اول قبل از میلاد می‌باشد و به‌اتکای اسناد مزبور می‌توان‌گفت‌که درآن‌دوران در واحه‌های آسیای میانه وشمال افغانستان[۳] تولیدات کالائی ومقدمات زندگی شهری وپیشه‌ها (کوزه‌گری و پارچه‌بافی) وبالنتیجه دادوستد و بازرگانی وجود داشته. جامعه‌هائی‌که چنین تمدن و فرهنگی پدید آورده بودند، استوار وپایدار در زندگی‌غیرسیارپابرجاگام نهاده (خانه‌هایی‌باپی‌آجربنا می‌کردند) به‌ساختن‌آلات آهنی آشنا ومراکز مسکونی شهرگونه‌ای ایجادکرده بودند (مانند مرو وبلخ وسمرقند). و چون جامعه‌ای که وصف آن در اوستا آمده (حتی در بخشهای متأخر اوستا) از نقاط مسکونی‌شهرگونه خبری نداشته وفاقد پیشه‌های متکامل بوده وبه‌احتمال قوی‌ازساختن

۱. ظاهرآ نخستین‌کسی‌که درنوشته‌های خویش این دوکس را یکی دانسته آمیان مارسلین (قرن چهارم‌میلادی) بوده است

۲. دراوستا (وبه‌هر تقدیر در خرده اوستا) خدا «یزتا yazata» و مرد روحانی «اذروان-āϑravan» خوانده شده. ولی در کتیبه‌های میخی شاهان هخامنشی خدا «بگا- بغا baga» وروحانی «مغی magu» نامیده شده. پیروان‌تعالیم زرتشت‌نباید خاك‌رابه‌لاشهٔ مرده‌آلوده ونجس‌کنند. ولی هخامنشیان پدران خودرادرآرامگاههای مجلل به‌خاك می‌سپردند (البته نه‌درخاك بلکه برصخره‌ها).

۳. براثرحفریات باستانشناسی‌که در بلخ به‌عمل آمده فرهنگ‌ ومدنیتی کشف شده‌که با مدنیتهای مذکورآسیای میانه‌همانند وهمزمان بوده است.

آلات آهنی نیز بی اطلاع بوده.. می‌توان حدس زدکه تدوین بخش اصلی اوستا مربوط به‌دورانی قدیمتر از ربع دوم هزارهٔ اول ق.م. بوده وبه‌هر تقدیر وبی‌شك پیش از نیمهٔ دوم قرن ششم ق.م. مدون گشته.

این استنتاج را قضیهٔ زیر نیز تأیید می‌کند: در اوستا کوچکترین ذکری از پول و اصول مالیاتی وجاده‌های پستی وساتراپ‌نشینها و دیگر مؤسسات پادشاهی هخامنشیان به‌عمل نیامده. وحال آنکه در نیمهٔ دوم قرن ششم میلادی- چنانکه می‌دانیم - حکومت هخامنشیان درایران وآسیای میانه برقرار شده و قبایل واقوام‌گوناگون ایرانی زبان در آن عهد بامؤسسات مذکور سروکار داشته نیك از آن مطلع بودند. گذشته از این، طی جنگهای کشورگشایانه‌ای که‌هخامنشیان در قرنهای ششم وپنجم‌قبل ازمیلاد درسرزمینهای میان دورود (بین‌النهرین) وسوریه وآسیای صغیر ومصرویونان کردند، نمایندگان‌قبایل‌و اقوام مختلف ایران وآسیای میانه، در صفوف لشکریان هخامنشی (در سرزمینهای یاد شده) خدمت می‌کردند وبا ساکنان آن مناطق‌وشیوهٔ زندگی ودیگر ویژگیهای ایشان‌آشنا شده بودند. ای.م. دیاکونوف درتاریخ ماد (ص۴۸) اشاره می‌کندکه «اگر اوستا به‌طور کلی شرایط زمان هخامنشیان را منعکس می‌نمود محال بودکه مراتب فوق درآن‌انعکاس نیابد». این نظر دیاکونوف‌کاملاً صحیح است.

مطالبی‌که دربارهٔ تاریخ و زمان پیدایش اوستا (بابخشهای اصلی و باستانی‌تر آن) دربالا ذکر شد دلیل دیگری است براینکه اثر مزبور در مشرق ایران و آسیای میانه و خراسان پدید آمده. اگر قبول‌کنیم‌که قدیمی‌ترین بخشهای اوستا قبل از نخستین‌قرنهای هزارهٔ اول پیش‌ازمیلاد مدون‌گشته - پس محال بودکه درغرب ایران (پارس وماد) به وجود آمده باشد: زیرا درآغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد هنوز درآن مناطق مردم ایرانی زبان ساکن نبوده‌اند (یاتقریباً وجود نداشتند).

بعضی از دانشمندان نیزبه‌اتکای تجزیه وتحلیل متون اوستائی وبخصوص گاثه‌ها- به‌حق- اشاره‌می‌کنندکه‌اثراخیرالذکرمشحون ازاندیشه‌های‌تناقض ومبارزه‌ای‌است‌که میان قبایل‌اسکان یافته وپابرجا باصحرانشینان جریان داشته. چنین‌افکاری ممکن‌بود فقطدرمرز مدنیت مردم پابرجا و اسکان یافته و قبایل صحرانشین وجنگجو پیدا شود.

بااین استدلال و نظر نمی‌توان دمساز نبود. چنانکه پیش‌گفتیم از زمانهای کهن آسیای میانه وسرزمین مجاور سیردریا (سیحون) میدان این مصادمات بود. ضمن‌حفریاتی که در خوارزم باستانی به‌عمل آمده ویرانهٔ شهرکی‌کشف شده است که‌مردم زراعت‌پیشه مناطق‌کشاورزی ودامهای ایشان درمقابل هجوم ودستبرد صحرانشینان- به‌درون حصار قطور آن پناه می‌بردند و بدین نحو کشفیات باستانشناسی نیز نظر فوق را صریحاً تأیید می‌کند.[۱]

۱. محققان این‌نقاط مسکونویا دهکده‌های مستحکم رابا «چهاردیواری» که دراوستا شرح آن آمده وقلعه‌ای بودکه ائیما پادشاه اساطیری مردمان و دامها را هنگام خطردرآن جای می‌داد - مربوط می‌دانند (ویدیوداد،۲) و این نظر ایشان بی‌پایه نیست.

سبعترین دشمنان زرتشتیان اسکان یافته و پابرجا ـ که دراوستا به‌نام قبیلهٔ تورا *tura* ذکرشده (همان «تورانی» که در روایات حماسی اقوام ایرانی زبان آمده) محتملاً همان سکایان (اسکیتهای) آسیای میانه بوده‌اند ـ کـه به‌گفتهٔ داریوش اول نیز اهـورامزدا را ستایش نمی‌کردند (*B.V, 31 - 32*). اگـر این مطلب صحیح باشد ـ خـود دلیل دیگـری است که منشأ و زادگـاه زرتشتیگری آسیای میانه بـوده و بخشهای قدیمی اوستاکه ادوار متقدم تکامل آن‌کیش را منعکس می‌کنند درآن سرزمین مدون گشته.

چاپهای اصلی اوستا
کتب درسی اصلی وترجمه‌های آن

متون اوستائی‌که در اواسط قرن نوزدهم منتشر شده بودند اکنون کهنه شده‌اند. از چاپهای موجود اوستا چاپ ك. ف گلدنر که‌در پایان قرن‌گذشته منتشرشد ازهمه‌کاملتر است.[۱]

در طی دهه‌های اخیر کتابخانه دانشگاه‌کپنهاگ که بزرگترین مجموعهٔ نسخ خطی اوستا را در اختیار دارد[۲] به‌طبع سلسله انتشاراتی تحت عنوان قوانین اوستائی و پهلوی کتابخانهٔ دانشگاه‌کپنهاگ[۳] همت‌گماشته است وهمهٔ نسخ خطی پارسی باستانی راکه ازلحاظ تنقیح متن اوستا اهمیت داشته ودرکتابخانهٔ مزبور موجود بوده منتشر کرده است. این سلسله انتشارات از ۱۲ مجلد مرکب است(آخرین مجلد آن‌در ۱۹۴۴ منتشر شد) وتحت نظر آ. کریستن‌سن منتشر شده.

مهمتریـن‌کتابی‌کـه در قواعد دستوری زبان اوستا نوشته شده به قلـم کریستیان بارتولومه تحت عنوان زبان اوستا و پارسی باستانی مـی‌باشد که جزئی از مجموعهٔ ـ مشهورفقه‌اللغه‌ایرانی زیرعنوان ـ (*Chr.* Bartholomae, ***awestasprache und alt - persisch***) «***grundriss der iranischen Philologie***» (Bd I, Strassburg, 1895—1901). به‌شمار می‌رود. کتاب جکسون کـه قواعد و ساختمان دستوری زبان اوستا راشرح می‌دهد وبا قواعد دستور سنسکریت مقایسه می‌کند نیز سودمند است.

(A. V. W. Jackson, *An Avesta Grammar in Comparison wilh Sanskrit*, Part I Phonology, Inflection, Word-Formation with an Introduction on the Avesta, Stuttgart, 1892).

لغتنامه ایرانی باستانی «Altiranisches Wörterbuch» که در سال ۱۹۰۴ توسط کر. بارتولومه منتشر شـده و اندکی بعـد تکمله‌ای برآن نوشته ـ (Zum Altiranischen Wörterbuch) Strassburg, 1906. ضمیمهٔ مجلد نوزدهم‌مجلهٔ «Indogermanische»

1. K.F. Geldner, Avesta, die heiligen Bucher der Parsen, Bd. I-III, Stuttgart, 1886-1895.

۲. این مجموعه را (راسك) زبانشناس مشهور دانمارکی ـ که هنگام سفر خویش به ایران و هندوستان مجموعهٔ نفیسی از نسخ خطی اوستا بدست‌آورد ـ پایه‌گذاری کرد. (۱۸۱۹ـ۱۸۲۲ م.)

3. Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafniensis.

«Forschungen» برای مطالعهٔ اوستا کتاب بی‌نظیری است. مهمترین اطلاعات مربوط به اوستا و کتبی که در بارهٔ آن نوشته شده دررسالهٔ گلدنر تحت عنوان Awestaliteratur (GIPh,II) مندرج است. دررسالهٔ مزبور تاریخ مطالعات اوستائی و اطلاعات مشروح کتابشناسی مربوط به‌آن گرد آمده است.

برای تعلیم وتدریس هنوز هم کتاب درسی زبان اوستایی و. گیگر مورد استفاده می‌باشد و همچنین کتاب هـ. ریخلت به‌نام گراماتیکا (W. Geiger, *Handbuch der Awestasprache, Grammatik, Chrestomathie und Glossar Erlangen* 1879). (*H. Reichelt; Awestisches Elementarbuch, Heidelberg* 1909) که بعد ازکتاب گیگر نوشته شده و کرستوماتی یامنتخب اوستای (*Awesta Reader* Strassburg, *1911*) وی قابل استفاده است. درکتاب اخیرالذکرمتون به‌خط متداول نقل و نوشته شده است.

در بارهٔ ترجمهٔ اوستا بـه زبانهای اروپایی که توسط آنکتیل دوپرون به‌عمل آمده (۱۷۷۱ میلادی) قبلا سخن گفته شد. در حدود ۱۸۵۰ الی ۱۸۶۰ فر. اشپیگل اوستا را بـه زبان آلمانی ترجمه کرد. (*Fr. Spiegel Avesta der Parsen*, Bd I–III, Leipzig, *1852 - 1863*) مطالب این کتاب مدتی است کهنه شده و گذشته از این نسخ آن ندرتاً به‌دست می‌آید. ترجمه‌هایی در حدود سالهای ۱۸۸۰ – ۱۸۹۰ توسط ج. دار مستتر به زبانهای انگلیسی و فرانسه به‌عمل آمده است. در آغاز قرن بیستم کر. بارتولومه گاثه‌ها (*Die Gütha's des Awesta*, Strassburg, 1905) وفردریك‌ولف شاگرد وی باقی بخشهای متون اوستائی راترجمه کرد.

(Fr.Wolf, *Awesta, die heiligen Bücher der Parsen,* Strassburg, 1910)
این ترجمه که از روی چاپ گلدنر به‌عمل آمده از دیگر ترجمه‌های موجود کاملتر و دقیقتر است.

درحدودسال ۱۸۶۰ نخست ك. آ. کاسویچ استاد دانشگاه پطرزبورگ (چهارمقاله از زند اوستا *Cn5*. سال ۱۸۶۱) و سپس آکادمیسین ك. گ زالمان قطعاتی از اوستا را ترجمه کردند (تاریخ مختصر ادبیات پارسی یا ایرانی باستانی جزو کتاب تاریخ عمومی ادبیات... تحت نظـر و. ف. کورش، (شمارهٔ *1*، *Cnδ*، سال ۱۸۸۰). در سال ۱۹۲۴ ترجمهٔ چند قطعه توسط ا. ا. برتلس منتشر شد (مجلهٔ واستوك شمارهٔ ۴)، و در سال ۱۹۳۵ آ. آ. فریمان (یشت *X*) را در کتاب واستوك (مشرق) مجموعهٔ ۲، چاپ «آکادمیا»، مسکو- لنینگرادسال ۱۹۳۵ - ص ۳۲ منتشرساخت.

فصل سوم

آثار مکتوب عصر زبان باستانی ایران (بقیه)
کتیبه‌های پارسی باستانی به‌خط میخی
داستان کشف و قرائت آن

ویرانه‌های پرسپولیس (یا استخر) تختگاه باستانی پادشاهان هخامنشی که نزدیك شهر شیرازکنونی قرار دارد از دیرباز توجه جهانگردان را جلب می‌نموده. آنجا، بر باقی‌ماندهٔ دیوارهای کاخها و ستونها و بر صخره‌های مجاورکتیبه‌هایی محفوظ مانده‌که به‌خطی ناشناس وزبانی مجهول نقر شده بود. نخستین‌کسی‌که وصف‌کم وبیش مشروحی از ویرانه‌های استخرکرده پیترودلاواله[1] جهانگرد و هنگامه‌جوی ایتالیائی بود. هم او در سال ۱۶۲۱ چند حرف مکتوب‌را رونویس‌کرد وبه‌اروپا آورد. حروف مزبور نخستین علامات میخی بودکه به‌نظر اروپاییان رسید به‌شکل زیر:

𐎠 𐎣 𐎼 𐏐 𐎢

این حروف را نظر به‌شکل ظاهرشان خط میخی خواندند.

در قرن هجدهم چندین نوشتهٔ میخی منتشر شد و از آنجمله بود رونوشت کامل یکی ازکتیبه‌های استخرکه توسط شاردن جهانگرد مشهور درسال ۱۷۱۱ میلادی برداشته شد ودیگر نوشتهٔ ظرفی از سنگ مرمرکه‌کنت دکایلوس[2] در سال ۱۷۶۲ از ایران آورد. ن. ای. و ینیکلمان مؤلف کتاب تاریخ هنر باستانی نیز (در سال ۱۷۶۴) از چند قطعه سنگ و سفالینه‌که خطوط میخی برآنها منقور و در مجموعه‌های خصوصی محفوظ بود اطلاع داشت، وی متوجه شدکه علامات منقوربرآن قطعه سنگها «با علامات ویرانه‌های پرسپولیس (استخر) مشابهت دارند».

رونوشتهایی‌که‌کارستن‌نیبور[3] جهانگرد دانمارکی درسال ۱۷۶۵ ازکتیبه‌های استخر برداشت و درسال ۱۷۷۸ منتشرکرد مهمتر ازدیگر رونوشتها بود. واز سوادهای مزبور درکشف راز قرائت خط میخی پارسی باستانی استفاده شد. در گذشته «پیترو دلاواله» با توجه به‌اینکه تیزی میخهای افقی به‌طرف راست متوجه است حدس زده بود که خط میخی را باید ازچپ به‌راست خواند. ك. نیبور یك حقیقت مهم دیگر را ثابت‌کردکه در کتیبه‌های مزبور سه شیوه خط به‌کار رفته است. اندکی بعد (درسال ۱۷۹۸ میلادی) ا.

1. Pietro della Valle, 1586–1652 2. Caylus 3. Carsten niebuhr

تیخسن[1] معلوم ساخت که میخ موربی که منظماً ـ در شیوهٔ اول ـ پس از چند علامت تکرار می‌شود ظاهراً باید برای جدا کردن کلمات از یکدیگر باشد. مع‌هذا کوششی که وی برای خواندن کتیبه‌ها به‌عمل آورد به جائی نرسید، فردریك میونتر دانشمند دانمارکی[2] متوجه نکتهٔ مهمی شد. وی به‌نقوش برجستهٔ استخر وتصویر پادشاه و ردیف خراجگزاران که هدایائی تقدیم وی می‌دارند توجه نمود و دیدکه لباس وسلاح پادشاهی که برتخت جلوس کرده با وصفی که مؤلفان باستانی یونان از البسه و اسلحهٔ ایرانیان باستان کرده‌اند مطابقت دارد، «میونتر» از شکل ظاهر خراجگزاران دانست که نمایندگان اقوام افریقا ـ یعنی مصریان و نوبیان ـ می‌باشند واز آنجائی که مصر ودیگر سرزمینهـای افریقایـی فقط در عهد هخامنشیان جزو پادشاهی پارس (ایران) بـوده‌اند، وی چنین نتیجه‌گرفت که تصاویر و نوشته‌های مزبور مربوط به‌قرن ششم تا چهارم قبل از میلاد می‌باشد. درسال ۱۸۰۲ میلادی گ. گروتفند[3] به‌کشف رازکتیبه‌ها همت‌گماشت و موفق به‌یافتن کلید قرائت خطوط میخی گشت. وظیفه‌ای بس دشوار بود: در آغاز قرن نوزدهم هیچ‌یك ازخطوط میخی خوانده نشده بود و اصوات مربوط به‌آن حروف معلوم نبود و زبانی که کتیبه‌ها باآن نوشته شده بود مجهول بود.

«گروتفند» تحقیق خویش را به‌این فرض مبتنی کردکه کتیبه‌ها (چنانکه میونترمعلوم کرده) مربوط به‌دوران هخامنشیان بوده و ظاهراً حاوی القاب و اسامی خـاص شاهان هخامنشی می‌باشد. وی ضمناً حدس زدکـه القاب هخامنشیان با القاب شاهان بعدی ایران یعنی ساسانیان مشابهت داشته است. واما القاب ساسانیان درآن زمان که گروتفند سرگرم پژوهش بوده . معلـوم بود به‌قـرار زیر:

«A[4] شاه‌بزرگ، شاه شاهان، شاه ایران وانیران، پسرB[4]، شاه بزرگ»

گروتفند ازمیان کتیبه‌هائی که نیبور منتشرکرده بود دونوشته راکه بیشتر بایکدیگر مشابهت داشتند انتخاب‌کرده به‌کشف راز قرائت آنها همت‌گماشت.

کتیبهٔ نخستین داریوش (*Dar. Pers. a*)

1 2 3

4 5

6 7

8 9

10

1. O.G. Tychsen 2. Fr. Munter 3. G.F. Grotefend

۴. A و B ـ به‌جای نام شاهان‌گذاشته شده، و ـ حرفی (و یا دسته‌ای از حروف) است که بعد از نام آمده. کشف القاب‌کتیبه‌های ساسانی در سال ۱۷۹۳ توسط سیلوستر دساسی (S. de sacy) صورت‌گرفت.

کتیبهٔ دوم (*Xerxs*, Pers., *e*) خشایارشا

1 𐎧𐏁𐎹𐎠𐎼𐏁𐎠 𐏐 2 𐎧𐏁𐎠𐎹𐎰𐎡𐎹 𐏐

3 𐎺𐏀𐎼𐎣 𐏐 4 𐎧𐏁𐎠𐎹𐎰𐎡𐎹 𐏐 5 𐎧

𐏁𐎠𐎹𐎰𐎡𐎹𐎠𐎴𐎠𐎶 𐏐 6 𐎭𐎠𐎼𐎹𐎺

𐏃𐎢𐏁 𐏐 7 𐎧𐏁𐎠𐎹𐎰𐎡𐎹𐏃𐎹𐎠 𐏐

8 𐎱𐎢𐏂 𐏐 9 𐏃𐎧𐎠𐎶𐎴𐎡𐏁𐎡𐎹 𐏐

وی نخست متوجه شدکه گروههای کاملی از حروف مزبور منظماً در هر دو کتیبه تکرار شده است. (مثلاً توجه شود که گروه ۳-۲ و ۵-۴ درکتیبهٔ اول باگروههای مربوط کتیبهٔ دوم متشابه است. همچنین گروههای ۱۰-۹ کتیبهٔاول باگروه ۹-۸ کتیبهٔ دوم شبیه است). ولی‌درعین‌حال دیگر گروههای‌حروف‌متفاوت بود (مثلاً گروه۱ درکتیبهٔاول ودوم).

گروتفند حدس زدکه این‌کتیبه‌ها متعلق به‌دو پادشاه بوده، گروههای حروف مکرر درهردوکتیبه ـ کلماتی هستندکه جزو القاب می‌باشند (که درمورد هردوپادشاه متشابهند) و حروفی‌که با یکدیگر متفاوتند اسامی خاص آن دو پادشاه هستند. گذشته از این، معلوم شدکه بعضی ازگروههای حروف غالباً بالتمام دریك‌کتیبه تکرارشده (مثلاً گروه‌های ۲ و ۴ و ۶کتیبهٔ اول و ۲ و۴کتیبه دوم) وگاهی هم چند حرف دیگر به‌پایان گروه‌های مزبور افزوده شده است. (مثلاً گروه ۵کتیبهٔ اول با گروههای ۵ و ۷ کتیبهٔ دوم مقایسه‌شود). گروتفند- نیزمانند میونترـ معتقد شد آن گروهی که بیش‌ازدیگران تکرارمی‌شود معرف‌کلمهٔ «شاه» است. و درآن موردکه به‌همین‌گروه چند حرف دیگرافزوده شده، باز هم «شاه» است منتهی با برخی پسوندهای دستوری نامعلوم. محقق مزبور به‌اتکای این مقدمات هردوکتیبه را تجزیه‌کرد. ما هم تجزیهٔ مزبور را تکرار می‌کنیم وکلماتی را که جزو القاب است با حروف *a.b.c,d*, و اسامی خاص را با حروف *x.y.z* و پسوند‌های دستوری را با حروف یونانی آلفا α و بتا β مشخص می‌سازیم.

کتیبهٔ اول

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
x	شاه	α	شاه	شاه + α	شاه	*b*	*y* + β	*c*	*d*

کتیبهٔ دوم

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
z	شاه	*a*	شاه	شاه + α	*x*	شاه + β	*c*	*d*

به‌طوری‌که مشاهده می‌شود، چنانچه‌اسامی خاص و کلمات ۷و۶ کتیبهٔ اول راکه درکتیبهٔ دوم‌نظیری ندارند مستثنی‌کنیم- دوکتیبه تقریباًهمانند می‌باشند وچنانکه القاب ساسانیان را اساس داوری خویش قرار دهیم این کلمات باید به‌معانی زیرباشند:

α - «بزرگ»

α - پیشوند حالت اضافه جمع (شاه + a - شاهان) به‌حالت مضاف

β - پیشوند حالت اضافه مفرد (شاه + β- «شاه» به‌حالت مضاف)

c - «پسر»

d - نام دودمان «هخامنشی»که در منابع باستانی یونانی آمده وقبلاً معلوم بود. چنانچه‌کلمات را به ترتیب فوق به‌جای حروف قرار دهیم وگروههای ۷-۶ کتیبهٔ اول را مسکوت‌گذاریم به‌نتیجهٔ زیر می‌رسیم:

x شاه بزرگ، شاه شاهان، x شاه راپسر، هخامنشی...

این تجزیه هنوز کلید کشف رمز خط میخی را به‌دست نداده بود ومعلوم نبودکه این کلمات در زبان پارسی باستانی چگونه تلفظ می‌شده‌اند وبالنتیجه معنی صوتی حتی یك حرف میخی نیزمکشوف نگشته بود. تنها راه چاره این بود کـه معلوم شود کتیبه‌ها به‌کدام یك از پادشاهان تعلق دارد و به‌جای اسامی‌خاص‌کتیبه‌ها نام شاهان هخامنشی - که درمنابع یونانی محفوظ بوده‌گذاشته شود.

گروتفند دوکتیبه رابا یکدیگرمقابله‌کرد ومکشوف ساخت. نامی‌که‌کتیبهٔ اول باآن آغاز می‌گردد (x) درکتیبهٔ دوم به‌جای نام پدر شاه z قرارگرفته. واز اینجا چنین نتیجه گرفت‌که این‌دوکتیبه به پدر (x) وپسر (z) تعلق دارند. و ضمناً متوجه شدکه در کتیبهٔ دوم بعد از نام پدرکلمهٔ «شاه» قرار دارد «x شاه را پسر»، ولی درکتیبهٔ اول پس از نام پدر این‌کلمه دیده نمی‌شود (وفقط «y را پسر» نوشته شده). از اینجا گروتفند استنتاجی به‌عمل آوردکه از لحاظ کشف رمزخطوط میخی قطعی بود: به‌این معنی که شاه x پدر شاه بـود ولـی پسر شاه نبود. فقط لازم بود روشن شودکه کدام یك از شاهان سلالهٔ هخامنشی خودشاه بوده و پدرش شاه نبوده است.

در منابع یونانی دوشاخه ازشجرهٔ شاهان مزبور را نشان می‌دادندکه این وصف‌در حق ایشان صدق می‌کرد.

«کمبوجیه» (جد - شاه نبـود) - کورش (پدر- شاه بود) - کمبوجیه (پسر - شاه بود) و

هیستاسپ (جد- شاه نبود)- داریوش اول (پدرشاه بود)-

«خشایارشا»ی اول (پسر، شاه بود)

بالنتیجه‌کتیبه‌های مزبور ممکن بود به‌اشخاص زیر تعلق داشته باشند:

۱. به‌کورش و(کمبوجیه) ویا

۲. به‌داریوش اول وخشایارشای اول

فرض اول برکنار شد. زیراکه نام‌کورش وکمبوجیه بایك حرف مشترك (ك) آغاز

می‌گردد.[۱] وحال آنکه اسامی شاهان، در دوکتیبهٔ مذکور، باحرفهای متفاوت آغاز می‌گردید. وگذشته از این نام شاه‌کتیبهٔ اول از هفت حرف ترکیب شده بود وبنابراین کمتر گمان می‌رفت که مربوط به‌نام‌کورش باشد.[۲] بنابراین گروتفند از حدس اول صرف نظر کرد وبه روایت دوم پرداخت وپس از وضع نامها وکلمات به‌ترتیب دیگر عبارت زیر را به‌دست آورد:

کتیبهٔ اول (ازچپ به‌راست خوانده شود)

۱	۲	۳	۴	۵	۶
داریوش	شاه	بزرگ	شاه	شاهان	شاه
۷	۸	۹	۱۰		
....	هیستاسپ را	پسر	هخامنشی...		

کتیبهٔ دوم (ازچپ به‌راست)

۱	۲	۳	۴	۵
خشایارشا	شاه	بزرگ	شاه	شاهان
۶	۷	۸	۹	
داریوش	شاه‌را	پسر	هخامنشی	

بدین منوال چون به نامهای خاص مزبور آشنا بودند توانستند اصوات مربوطهٔ برخی از حروف میخی را مشخص سازند. حرف اول‌کتیبهٔ اولی «د *d*» وحرف دوم «آ *a*» و حرف سوم «ر *r*» والـخ. ولی منابع یونانی تلفظ دقیق و صحیح این‌کلمات را منعکس نمی‌کرد. گروتفند متون اوستا را نیز به‌یاری طلبید ولی در بعضی موارد از این استمداد نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد. بدین سبب‌بعد معلوم شدکه ازتمام حروف‌الفبای پارسی باستانی که وی تشخیص داده فقط ده‌حرف درست بوده. مع‌هذا کلیدی برای قرائت خطی میخی کشف شده بود. وبراثرکشفیات بعدی و بویژه‌کشف وانتشار (سال ۱۸۴۷)کتیبهٔ بیستون که حاوی تعداد زیادی اسامی خاص اشخاص و اماکن بود- امرکشف رمز خطوط میخی به‌سرعت پیشرفت کرد. در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم تقریباً تمام حروف خط میخی پارسی باستانی کشف گردیـد و دانشمندان بالنسبه به‌آسانی به‌قرائت کتیبه‌های جدید موفق می‌شدند. براثر کاوشهای باستانشناسی درقرن بیستم شمارکتیبه‌های میخی افزایش یافت

۱. بعدها معلوم شدکه این نظر نقصی داشته زیرا نام کورش (*kūruš* - پارسی باستانی) باحرف (کو ku 𐎤) شروع می‌شودو نام‌کامبیز (کمبوجیه پارسی‌باستانی) باحرف (ک 𐎣).

۲. یک علت دیگر برکنارکردن حدس اول این بودکه دراین شاخه جد ونوه هردو یک‌نام (کمبوجیه-یا کامبیز) داشتند ولی درکتیبه‌ها نامهای جد (y) ونوه (z) مختلف بود.

واکنون به‌صد بالغ گشته. ذیلاً بازدیدی ازمهمترین کتیبه‌ها به‌عمل می‌آید.

اهمیت گشودن راز خط میخی پارسی باستانی در تاریخ شرق قدیم وزبانشناسی ایرانی وهند واروپائی

کشف گروتفند نمونهٔ درخشانی از «انتظام تعقل و تفکر منطقی» بود[۱] و واقعاً از لحاظ تاریخ مشرق باستانی وزبانشناسی ایرانی و هندو اروپائی عصر جدیدی را آغاز کرد. تا آن زمان مورخان منابع اصیلی برای مطالعه درتاریخ ایران وکشورهای مجاور آن‌در اواسط هزارهٔ اول قبل از میلاد نداشتند و گشودن راز خط میخی پارسی باستانی این نقیصه را رفع کرد. زبانشناسان باستانی‌ترین آثار اصیل زبانهای ایرانی را (مربوط به قرنهای‌ششم تاچهارم قبل از میلاد) که‌از هرگونه تحریفی مصون مانده بوده‌اند(برعکس اوستا) وهیچ‌گونه اضافه والحاق و«اصلاحی» درآن به‌عمل نیامده بوده به‌دست آوردند. تا زمانی که اسناد هیتی کشف نشده بود، کتیبه‌های میخی پارسی باستانی را دانشمندان قدیمیترین متون هندواروپائی قابل ملاحظه می‌شمردند.

مع‌هذا اهمیت کشف راز خطوط میخی به این‌قدر محدود نبود. زیراکه بسیاری از کتیبه‌های پارسی باستانی همراه متون دیگری (ترجمهٔ کتیبه‌های مزبور به‌زبانهای عیلامی وبابلی) بودند.وچون‌براثر قرائت متن پارسی‌باستانی‌مضمون‌ومحتوی‌ترجمه‌های مزبور نیز معلوم گردید، دانشمندان توانستند شیوهٔ خط میخی بابلی و سپس عیلامی‌را هم‌کشف کنند. و بدین طریق به‌بایگانی عظیم اسناد تاریخی بابلی و آشوری که برتاریخ سرزمینهای آسیای مقدم- در هزاره‌های سوم ودوم واول قبل از میلاد پرتو می‌افکندند دست یافتند. وکشف اسرار خطوط میخی آشوری و بابلی به‌نوبهٔ خویش به‌گشودن راز بایگانی کذایی بغازکوی (درآسیای صغیر و۱۵۰ کیلومتری آنکارا) کمك‌کرد. براثرکوششی که ب. گروزنی دانشمند چك برای کشف راز بایگانی مزبور به عمل آورد- اکنون دانشمندان اسناد اصلی به‌زبان هندواروپائی هیتی-که مربوط به‌اواسط هزارهٔ دوم قبل‌از میلاد است دردست دارند. وبدین منوال کشف نبوغ‌آمیز گروتفند پایهٔ سلسلهٔ درازی از پیروزیهاوموفقیتها بود وبه‌دانشمندان اجازه داد تا تاریخ تقریباً سه‌هزارسالهٔ آسیای‌مقدم را روشن‌کنند. واین‌عمل‌عالم علم‌را با باستانی‌ترین‌آثاراصیل- به‌زبانهای ایرانی وهندو- اروپائی غنی ساخت.

خط میخی پارسی باستانی ومنشا آن

مبنا و اصول خط میخی پارسی باستانی هجائی است. برخی از حروف این‌خط گویای صداهای مصوت هستند (مثل a 𐎠، i 𐎡) و یا تلفیقی از مصمت رابا مصوت معرفی می‌کنند (مثل d^a 𐎭، r^a 𐎼، m^a 𐎶، k^u 𐎤، d^i 𐎮) و یا مصمت بدون

۱. سخنان آکادمیسین و.و. استرووه.

مصوت را (s، m و غیره).

الفبای پارسی باستانی

حروف مصوت

a i u

حروف مصمت + a

k^a x^a g^a h^a $\check{c}^a$ $\check{j}^a$ y^a

t^a ϑ^a d^a n^a ϑ^{ra} r^a s^a

$\check{s}^a$ z^a p^a f^a b^a m^a v^a

حروف مصمت + u

k^u g^u t^u d^u n^u r^u m^u

حروف مصمت + i

$\check{j}^i$ d^i m^i v^i

حروف فاصلهٔ کلمات

اندیشه نگاریها ــ هزوارشها

xšāyaϑiya (XŠ)- شاه

būmi (BU)- بوم ــ بومی

baga (BG)- خدا

a^huramazdā (AM)- اهورهمزداه

dahyu (DH)- دهیو ــ کشور

اعداد

1 2 5 8 9 10

12 20 23 u.m.d.

این علامت که در جدول بالا وارد نشده فقط در چهار کلمه
که منشا خارجی دارند دیده شد (نام اشخاص واماکن)

در خط میخی پارسی باستانی ۳۶ حرف از این گونه وجود دارد و از آن جمله است: سه حرف برای مصوتها، ۲۲ حرف برای مصمتها + *a* آ، هفت حرف برای مصمتها + *u* او، چهار حرف برای مصمتها + *i* «ای». گذشته از اینها چند حرف اندیشه‌نگاری (هزوارش) نیز وجود دارد ـ یعنی حروفی که برای مفهومی وضع شده‌اند. ودوحرف هم برای تفکیك کلمات از یکدیگر وحروفی نیز برای اعداد وشمارش

بااینکه نواحی میان دورود (بین‌النهرین) نخست ازطرف‌مادها وسپس توسط پارسیان مسخر گردیده بوده مع‌هذا تمدن‌باستانی‌نواحی مزبور (بین‌النهرین) تأثیر بسیار درفرهنگ ومدنیت فاتحان داشته است. و علائم این تأثیر در آثار فرهنگ ومدنیت مادی و نقوش صخره‌ها وگاهنامه وغیرهٔ‌ایشان دیده می‌شود. ریشهٔ الفبای پارسی باستانی ـ که مبنای آن خط میخی آشور و بابل است ـ نیز به‌بین‌النهرین منتهی می‌شود. در خط میخی پارسی باستانی‌هم همان علاماتی وجود داردکه درالفبای‌آشور وبابل می‌بینیم (میخ‌عمودی‌ومیخ افقی) ولی هیچیك ازحروف میخی‌بلاواسطه به‌الفبای آشوری وبابلی مربوط نمی‌شود.[۱]

نمی‌توان به‌یقین گفت که خط میخی در چه‌زمان وچگونه برای نوشتن زبان‌پارسی باستانی اختیار شد. بیشتر کتیبه‌های میخی به‌نام داریوش اول (از۵۲۲ تا۴۸۶ ق.م.) و خشایارشای اول (۴۸۶ تا۴۶۵ ق.م) نقر شده‌است، ولی نوشته‌های متقدمتری نیزبه‌نام کورش‌کبیر (۵۵۹ تا ۵۲۹ ق.م) ونیاکان داریوش اول ـ از آن‌جمله جد او آرشام وجد اعلایش آریارمنه (پایان قرن هفتم وآغاز قرن ششم قبل از میلاد) وجود دارد.[۲]

تحریر اصوات خط متون پارسی باستانی به‌خط بین‌المللی‌صوتی و نوشتن آن به‌حروف متداول لاتین

بدیهی است که خط میخی هجایی نمی‌توانست صداهای زبان پارسی باستانی را دقیقاً اداکند و بدین سبب قرائت متن میخی همواره تا حدی مشروط به‌قیدو شرط است. مثلا در خط میخی پارسی باستانی فقط سه حرف مصوت وجود دارد آ 𐎠 *a* ، 𐎡 ای *i*، 𐎢 او *u*. که در عین حال هم *ā* و *ī* و *ū* ممدود و هم *ă,ĭ,ŭ* کوتاه را ادا می‌کنند: گاهی تفاوت میان *ā* و *ă* باعلامتی بیان می‌شود.[۳]

۱. اخیراً اظهار عقیده شده است که خط میخی پارسی باستانی به‌خط مادی که هنوز درجائی دیده نشده مربوط می‌گردد وخط مادی مزبور ممکن است «یکی از محتمل‌ترین حلقه‌هائی» باشدکه خط میخی آسیای مقدم‌را به خط پارسی باستانی‌مربوط می‌کرده (رجوع شود به‌مقالهٔ و.و. استرووه تحت عنوان‌**اصلاح‌خط درعهد داریوش اول**، BAN، سال۱۹۵۱، شمارهٔ ۳، ازص۱۸۶ به‌بعد . وای. م. دیاکونوف تاریخ ماد ـ مسکو و لنینگراد، سال ۱۹۵۶. ص ۲۶۶).

۲. اصالت دوکتیبهٔ اخیر مشکوك است. بعضی از دانشمندان معتقدند که کتیبه‌های مزبور مربوط به‌قرنهای پنجم و چهارم قبل از میلاد می‌باشند (رجوع شود به R. G. Kent, *Old Persian*, 2-nd ed., 1953, p. 12, note 2).

۳. درمیان‌کلمه a باعلامت 𐎠 معرفی می‌شود. a دروسط‌کلمه‌علامت مخصوصی ندارد. درآغاز وپایان‌کلمه 𐎠 ممکن است هم a ـ ی قدیم وهم a‌ـی قدیم را اداکنند . هرجاکه ما در آخرکلمه a آورده‌ایم مقصود بیان تلفظ 𐎠، بوده است. (رجوع شود به J. Kuryłowicz, *L'accentuation des langues indo-européennes*, 1952, p. 438).

ولی تفاوت *i* و *i* و *u* و *u* تقریباً درخط ظاهر نمی‌شود. ودربسیاری ازمواردمعلوم نیست که فلان‌حرف مصوت‌تلفیقی(دیفتونگ) *ai* رامی‌رساند یامصوت ساده(مونوفتونگ) *i* را. ویامصوت تلفیقی *au* و یا مصوت ساده *u* را. مثلاً حروف زیررا. 𐎫𐎡𐎹 می‌توان هم *-tiy* وهم *taiy* خـواند وتلفیق زیر 𐎱𐎢𐏂 هـم $pu\vartheta^{r}a$ وهم $pau\vartheta^{r}a$ خوانده می‌شود. به‌همین‌گونه صوت *r* وهجای *ra* درخط تفاوتی ندارد: مثلاً حروف‌زیر 𐎺𐏀𐎼𐎣 راهم می‌توان *vazraka* خواندوهم *vazrka*- به‌معنی«بزرگ» پارسـی‌کنونی. دربسیاری‌موارد مصمتهای *h* و *n* وغیره‌نیزحرف معرف‌مشخصی‌ندارند.

بدین سبب نوشتن اصـوات کلمهٔ میخی فقط با استفاده از مقایسهٔ لغات زبانهای ایرانی و هندوایرانی ممکن است (از قبیل اوستا و سنسکریت و اشکال متأخرتر کلمهٔ منظور در زبانهای ایرانی والخ).

نمونه‌ای برای قرائت متن‌خط میخی پارسی باستانی

(کتیبهٔ بیستون، *I*، ۳-۱)

a d^a m^a d^a a r^a y^a v^a u $\check{s}^a$ x^a $\check{s}^a$

𐏐 𐎠 𐎭 𐎶 𐏐 𐎭 𐎠 𐎼 𐎹 𐎺 𐎢 𐏁 𐏐 𐎧 𐏁

a y^a ϑ^a i y^a v^a z^a r^a k^a x^a $\check{s}^a$ a y^a ϑ^a

𐎠 𐎹 𐎰 𐎡 𐎹 𐏐 𐎺 𐏀 𐎼 𐎣 𐏐 𐎧 𐏁 𐎠 𐎹 𐎰

i y^a x^a $\check{s}^a$ a y^a ϑ^a i y^a a n^a a m^a

𐎡 𐎹 𐎧 𐏁 𐎠 𐎹 𐎰 𐎡 𐎹 𐎠 𐎴 𐎠 𐎶

x^a $\check{s}^a$ a y^a ϑ^a i y^a p^a a r^a s^a i y^a

𐏐 𐎧 𐏁 𐎠 𐎹 𐎰 𐎡 𐎹 𐏐 𐎱 𐎠 𐎼 𐎿 𐎡 𐎹

x^a $\check{s}^a$ a y^a ϑ^a i y^a d^a h^a y^a u n^a a

𐏐 𐎧 𐏁 𐎠 𐎹 𐎰 𐎡 𐎹 𐏐 𐎭 𐏃 𐎹 𐎢 𐎴 𐎠

m^a v^i $\check{s}^a$ t^a a s^a p^a h^a y^a a p^a u ϑ^{ra}

𐎶 𐏐 𐎻 𐏁 𐎫 𐎠 𐎿 𐎱 𐏃 𐎹 𐎠 𐏐 𐎱 𐎢 𐏂

a r^a $\check{s}^a$ a m^a h^a y^a a n^a p^a a h^a

𐏐 𐎠 𐎼 𐏁 𐎠 𐎶 𐏃 𐎹 𐎠 𐏐 𐎴 𐎱 𐎠 𐏐 𐏃

x^a a m^a n^a i $\check{s}^a$ i y^a

𐎧 𐎠 𐎶 𐎴 𐎡 𐏁 𐎡 𐎹

تبصره: در متن اصلی کتیبهٔ بیستون علامت تفکیک کلمات زاویه‌ای است به‌طرف چپ و نه‌میخی مورب.

نخستین قدمی که باید بـرای قرائت متن برداشت برگرداندن آن است به‌حروفی که باآن آشنا هستیم ویا به‌اصطلاح علمی ترانس‌لیتراسیون[۱] وتبدیل صوت هریك‌ازحروف میخی به‌خط آشنا (درنمونهٔ فوق الفبای لاتین را به‌کار می‌بریم و صدای هرحرف میخی به‌حروف لاتینی در بالای آن حرف نوشته شده). مرحلهٔ بعدی قرائت متن است:

1) *adam* 2) *dārayavaʰuš* 3) *xšāyaϑiya* 4) *vaẓṛka xšāyaϑi[ya* 5) *xšāya[ϑiyānām xšāyaϑiya* 6) *pārsaiy xšāyaϑiya* 7) *dah[yūnām]* 8) *vištāspahyā* 9) *puϑʳa* 10) *aršāmahyā* 11) *napā* 12) *haxāmaniš[iya]*.

تفسیر

۱. *adam*ـ ضمیر شخصی اول شخص مفرد. حالت فاعلی («من»). قرائت آن از روی قیاس با *azəm* اوستا معین شده (اسلاوی باستانی *azъ*). سنسکریت: *aham*.

۲. *dārayavaʰuš* ـ اسم خاص «داریوش». حالت فاعلی با حرف پایانی *s* (ش، بعد از- *u*) .*h* (قبل از *u*) کـه خط فاقد آن بودـ از روی ریشهٔ کلمه اخذ واضافه شد: *dārayavahuš* از ریشهٔ *dār* «داشتن»، «نگه داشتن» (مقایسه شود با«در-ژات»روسی و«دار» فارسی) + *Vahu* «مال» (*vohu*.ی اوستائی و *vāsu*ـی سنسکریت). معنی تحت‌اللفظی: «دارای مال». احیای *h* را حالت اضافی این‌اسم *dārayavahauš* تأیید می‌کند- که درآن *h* درجلوی *a* درمتن حذف می‌شود (به‌کلمهٔ ششم کتیبهٔ خشایارشاکه‌دربالاتجزیه شده‌رجوع کنید).

۳. *xšāyaϑiya* ـ به معنی «شاه». حالت فاعلی. مفرد مذکر. از ریشهٔ *Xšay* «دارا بودن» «حکومت‌کردن» (*Xšāy*-ـ اوستا و *Kṣáy* سنسکریت).

۴. *Vazrka*ـ صفت «بزرگ». حالت فاعلی. مفرد مذکر. از لحاظ جنس و عدد و حالت باکلمهٔ ماقبل مطابقت می‌کند ومسند آن است.

۵. *xsāyaϑiyānām* ـ اسم. حالت اضافه. جمع با *ānām* ـ (با *ānām* ـ سنسکریت قیاس شود). از *xšāyaϑiya* منسوب به‌کلمهٔ پیش.

۶. *pārsaiy* . اسم مکان به‌معنی «در پارس» (پایان *aiy* ـ مطابق با *e* ـ اوستا و *e*ـ سنسکریت) مفرد مذکر از *Pārsa*.

۷. *dahyūnām* ـاسم عام.حالت‌اضافه، جمع (پایهٔ‌آن با -*u*) ـمشتق از-*dahvu* «سرزمین ـشور» «ناحیه» منسوب به‌کلمهٔ پیشین. با ـ *dahyu* ـ ی اوستائی و دیه و

۱. ترانس‌لیتراسیون (از کلمهٔ لاتینی «ترانس» که به‌معنی «از طریق» است و«لیترا»که به‌معنی «حرف» است) عبارت است از ادای حروف یك خط به‌وسیلهٔ حروف خطی دیگر ـ مثلاً چون‌کلمهٔ فارسی «میز» را با خط لاتین «miz» نویسیم.

ده فارسی کنونی مقایسه شود.

۸. *vištāspahyā* ـ اسم خاص. حالت اضافه (پایان *ahyā* ـ) مفرد مذکر از *vištāspa* «هیستاسپ» (پدر داریوش اول). منسوب به‌کلمهٔ بعدی. بخش دوم کلمه پارسی باستانی *asPa* به‌معنی «اسب» است ولی ریشهٔ بخش اول مورد بحث می‌باشد.

۹. *puϑ^r^a* ـ اسم. حالت فاعلی، مفرد مذکر. به‌معنی «پسر» با *puϑra* ـ ی اوستائی و *putra* ـ ی سنسکریت و *pus* پارسی میانه و «پسر» *pesär* پارسی کنونی، مطابق است.

۱۰. *aršāmahyā* ـ اسم‌خاص. حالت‌اضافه. مفرد مذکر. از ـ *aršāma* (شاید هم از ـ *ṛšāma*) «آرشاما» ازریشهٔ ـ *arša* (ـ *ṛša*) به‌معنی «نرینه»، «مرد»، «پهلوان» منسوب به‌کلمهٔ بعد.

۱۱. *napā* ـ اسم. حالت فاعلی. مفرد مذکر. به‌معنی «نوه». مقایسه شود با *napāt* اوستائی و *nepōs* لاتینی و *nābire* (نبیره) فارسی کنونی و *nabûs* روشنی.

۱۲. *haxāmanišiya* ـ نام سلاله‌ای. حالت فاعلی. مفرد مذکر. «هخامنشی». *haxā* ->*haxāmanišiya*) ـ ی اوستائی و *sákhā* ـ ی سنسکریت) به‌معنی «دوست» + *maniš*(مقایسه شود با *manah* اوستائی و *mánas* سنسکریت) به‌معنی «پندار ـ فکر». پسوند صفتی *iya* ـ معنی تحت‌اللفظی «دارای پندار دوستانه».

ترجمه

من، داریوش، شاه‌بزرگ، شاه شاهان، شاه درپارس، شاه‌کشورها، پسرهیستاسپ، نوهٔ آرشاما، هخامنشی.

بازدید مختصری ازکتیبه‌های میخی پارسی باستانی

متن پارسی باستانی کتیبهٔ آریارمنه و آرشامه (اولی ۱۰ سطر و دومی ۱۴ سطر ناقص) برصفحه‌های طلا که در همدان کشف شده نقر شده است. اگر نوشته‌های مزبور ساختگی نباشد و واقعاً ازآن‌کسانی باشدکه به‌نام ایشان نقر شده (پایان قرن هفتم و آغاز قرن ششم ق.م.)ـ می‌توان گفت‌که قدیمیترین کتیبه‌هائی هستندکه‌تاکنون به‌پارسی‌باستانی کشف شده. در زیر تلفظ‌کلمات وترجمهٔ‌کتیبهٔ آرشامه نقل می‌شود (در اینجا و بعدازآن ارقام هندسی سطرکتیبه را معین می‌کنند).

صفحهٔ طلا به‌خط پارسی باستانی که از طرف آریارمنه نقر شده

1. *aršāma xšāyaϑiya vazŗka x*
2. *šāyaϑiya xšāyaϑiyānām x*
3. *šāyaϑiya pārsa ariyāramna xš*
4. *āyaϑiyahyā puϑ^ra haxāmani-šiya*
5. *ϑātiy aršāma xšāyaϑiya a^hu*
6. *ramazdā baga vazŗka hya maϑiš*
7. *ta bagūnām mām xšāyaϑiya*
8. *m akunauš hauv dahyāum p*
9. *ārsam manā frābara tya ^hukāram*

۱-۴. آرشامه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه (در) پارس آریارمنه‌شاه را پسر، هخامنش.
۵-۱۰. میگوید آرشامه‌شاه: اهوره‌مزداه، خدای بزرگ، که بزرگترین خدایان است، مرا شاه کرد، این سرزمین پارس را، که (دارد) خوب مردمی، خوب اسبانی، بمن سپرد.

10. *^huvaspam vašnā a^huramaz-dāha im*
11. *ām dahyāum dārayāmiy mām*
12. *a^huramazdā pātuv utāmaiy v*
13. *iϑam utā imām dahyāum [tya]*
14. *adam dārayāmiy hauv pāt [uv]*

۱۱-۱۰. بخواست اهوره‌مزداه (من) دارای این سرزمینم.
۱۱-۱۴. بگذار اهوره‌مزداه از من حمایت کند واز خاندان من و این‌کشور (که) من دارم حمایت‌کند.

کتیبهٔ‌آریارمنه پسر چیش پیش («تئی‌سپس» یونانی)، نوهٔ سرسلسلهٔ هخامنشی («آخه‌من» یونانی)که نام آن سلاله از اوست از لحاظ شکل و مضمون مانند کتیبهٔ بالاست.

کتیبهٔ کورش کبیر

سه‌کتیبه به‌نام‌کورش مشهوراست ومانعی برای انتساب‌آنها به‌کورش‌کبیر[۱] (۵۵۸-۵۲۹ ق.م.) وجود ندارد، بخصوص‌که همهٔ آن آثار در پاسارگاد یافت شده (پاسارگاد تختگاه قدیمی‌کورش‌کبیراست‌که ویرانه‌های آن اکنون درنزدیکی شیرازکنونی دیده می‌شود). همهٔ‌کتیبه‌ها سه زبانی هستند (پارسی باستانی و عیلامی و بابلی) و در چند نسخه نوشته شده‌اند (به‌هرحال بعضی ازآنها). از لحاظ حجم‌کوچک‌اند وفقط حاوی نام ولقب شاه می‌باشند. فقط یکی ازکتیبه‌ها ـ که فقط تکه‌هایی از آن باقی مانده ـ مفصلتر بوده است. در زیر متن پارسی باستانی و ترجمهٔ یکی ازکتیبه‌های‌کورش را نقل می‌کنیم:

1. *adam Kūruš xšāya*

۱، ۲. من،کورش، شاه، هخامنشی

2. *ϑiya haxāmanišiya*

۱. یک فرضیه نیز وجود دارد که‌کتیبه‌های مزبور به‌کورش‌کهتر تعلق دارد،که در نیمهٔ دوم قرن پنجم قبل از میلاد می‌زیسته و درسال ۴۰۱ ق.م. درطی مبارزه ـ بخاطر تاج وتخت ـ با برادر خویش اردشیردوم‌کشته‌شده.

کتیبه‌های داریوش

کتیبه‌های داریوش اول (۵۲۲-۴۸۶ ق.م.) از همهٔ نوشته‌های پارسی باستانی، از لحاظ حجم بزرگتر و از جهت مضمون مهمتر است. و بزرگتر از همهٔ آنها کتیبهٔ بیستون است. صخرهٔ عظیمی که کتیبهٔ مزبور برآن نقر شده بر سر راه باستانی کاروان‌روی که بغداد را به‌رغه (ری) متصل می‌کرده - میان کرمانشاه و همدان - برپاست و اکنون «بیستون» نامیده می‌شود و این تحریفی است که عوام در کلمهٔ باستانی بغه‌ستانه *Baga - stāna* (جای خدایان) به‌مرور زمان به‌وجودآورده‌اند (جغرافیون عرب درقرون وسطی این صخره‌را بهیستون خوانده‌اند). تقریباً درارتفاع ۷۰ متری از جاده، سطح صخره را کتیبه‌ای به‌سه زبان (پارسی باستانی و عیلامی و بابلی) و نقوشی چند اشغال‌کرده. متن پارسی باستانی مرکب از ۴۱۴ سطر است که به‌پنج ستون تقسیم شده (به‌ترتیب ۹۶ و۹۸ و۹۲ و۹۲و۳۶ سطردرستونها). درکنار متن پارسی باستانی متنهای عیلامی وبابلی قرار دارندکه ترجمهٔ متن پارسی می‌باشند (مربوط به‌چهار ستون نخستین آن).[۱] درکتیبه ازوقایع تاریخی مربوط به‌آغازسلطنت داریوش اول سخن گفته شده است: وازلشکرکشی‌سلف اوکمبوجیه (۵۲۹-۵۲۲ ق.م.) به‌مصر ومرگ (خودکشی)کمبوجیه وبه‌دست‌گرفتن حکومت توسط غاصبی به‌نام گئوماتای مغ وپیروزی داریوش برگئوماتا و اقداماتی‌که پس ازجلوس به‌تخت سلطنت به‌عمل آورده وعصیانهای بسیاری‌که درنقاط مختلف شاهنشاهی، درسال‌اول سلطنت داریوش‌بروزکرده، حکایت می‌کند. نقش برجسته‌ای که در بالای‌کتیبه است در واقع متن را مصور می‌سازد و داریوش را نشان می‌دهدکه پای چپ را به‌روی گئوماتای مغ غاصب -که به‌خاك افتاده- نهاده است. پشت سر داریوش دوتن سلاحداران وی دیده می‌شوند ودر برابر اونه اسیر- یاسران شورشهایی که وی فرونشانده - ایستاده‌اند. گردنهای اسیران به‌یك‌طناب بسته شده و دستهایشان از پشت مقید است. برسرداریوش اهورامزدا سایه افکنده - اهورامزدائی که «به‌خواست وی» داریوش به‌شاهی‌رسیده و در پیکار با دشمنان خویش‌کامیاب‌گشته.

درکنار تصاویری‌که در این نقش نقر شده ۱۱ نوشتهٔ‌کوچك دیده می‌شودکه در واقع این صحنه را شرح می‌دهند ونام آن اشخاص را معلوم می‌دارند. از کتیبهٔ بیستون نخستین‌بارگ. راولینسون رونوشت برداشت (۱۸۳۶) ودرسال ۱۸۴۷ آن‌را منتشر کرد. سپس در سال ۱۹۰۳ و. جکسون[۲] و درسال ۱۹۰۴-۱۹۰۷ ل. کینگ[۳] و ر. تومپسون[۴] و درسال ۱۹۴۸ گ. کامرون[۵] از آن رونوشتی تهیه‌کردند. قطعاتی ازکتیبهٔ بیستون برای نخستین‌بار به‌زبان روسی توسط ك. گ. زالمان‌ترجمه شد (تاریخ مختصر ادبیات پارسی یا ایرانی باستانی) و درکتاب تاریخ عمومی ادبیات ... تحت نظر و. ف. کورش

۱. درچهارستون اول متن پارسی باستانی ازوقایع‌نخستین سال پادشاهی داریوش اول(۵۲۲-۵۲۱ ق.م) سخن‌گفته شده. ستون پنجم و آخری‌که وقایع سالهای دوم و سوم پادشاهی داریوش اول را نقل می‌کنند چند سال بعد از آنکه بخش اصلی‌کتیبه و ترجمهٔ عیلامی و بابلی آن خاتمه پذیرفته بود - نقر شده.

2. A.V.W. Jackson 3. L.W. King 4. R.C. Thompson 5. G.G. Cameron

(شمارهٔ اول *Cn5*، ۱۸۸۰) منتشر شد. متن کامل کتیبهٔ بیستون توسط آ.آ. فریمان (مجلهٔ داستولد ـ مشرق، سال ۱۹۲۵، شمارهٔ ۵) و و. ای. آبایف (در کتاب منتخبی از متون مربوط به تاریخ جهان باستان مجلد اول، مشرق باستانی، مسکو، سال ۱۹۵۰ ـ از ص ۲۵۵-۲۶۵. یک چاپ هم در سال ۱۹۳۶ به‌عمل آمده) ترجمه شده است.

قطعاتی از کتیبهٔ بیستون

(۱) *I* ۲۶-۴۸

(کشتن کمبوجیه برادر خود را. لشکرکشی کمبوجیه به‌مصر. مرگ کمبوجیه و غصب حکومت توسط گئوماتای مغ)

26.. . . . . ϑā
27. *tiy dārayava^{h}uš xšāyaϑiya ima tya manā kṛtam pasāva yaϑā xš*
28. *āyaϑiya abavam ka^{m}būǰiya nāma kūrauš puϑ^{r}a a^{h}māxam tau^{h}māy*

۲۶ـ۲۸. میگوید داریوش شاه: اینست آنچه توسط من کرده شده پس از آنکه من شاه شدم.

29. *ā hauvam idā xšāyaϑiya āha avahyā ka^{m}būǰiyahyā brā*
30. *t[ā bṛdi]ya nāma āha hamātā hamapitā ka^{m}būǰiyahyā pasāva ka^m*
31. *b[ūǰiya a]vam bṛdiyam avāǰa^n yaϑā ka^{m}būǰiya bṛdiyam avāǰa^n kārahy*
32. *[ā naiy] azdā abava tya bṛdiya avaǰata pasāva ka^{m}būǰiya mudrāyam*
33. *[ašiya]va yaϑā ka^{m}būǰiya mudrāyam ašiyava pasāva kāra a^{h}rika abava*

۲۸ـ۳۳. کمبوجیه (۲) نام، پسر کورش، از خاندان ما ـ او بود اینجا شاه. آن کمبوجیه را بود برادری بنام بردیه (۳)، از یك مادر، از یك پدر با کمبوجیه. پس کمبوجیه آن بردیه‌را کشت. چون کمبوجیه بردیه را کشت، بمردم بود نامعلوم که بردیه کشته شده.

34. *[pasāva] drauga dahyauvā vasaiy abava utā pārsaiy utā mādaiy ut*
35. *[ā an]iyā^{h}uvā dahyušuvā ϑātiy dārayava^{h}uš xšāyaϑiya pa*
36. *[sāva] I martiya maguš āha gaumāta nāma hauv udapatatā hačā paiši*
37. *[yā]^{h}uvādāyā arakadriš nāma kaufa hačā avadaša viyaxnahya māh*

۳۵ـ۴۳. گوید داریوش شاه. پس بود یکی مرد مغ بنام گئوماته ـ او برخاست (عاصی شد) از پای‌شیائوواداء، کوهی بنام آراکادریش ـ از آنجا چون چهارده روز از ماه ویه‌خنا گذشت (۵). او شورش کرد. مردم را او چنین فریب میداد: منم بردیه که پسر کورش است، برادر کمبوجیه. پس همهٔ مردم شدند (او را) همدست (شورش کردند) و از کمبوجیه بسوی او رفتند و پارس و ماد و دیگر ایالتها. او پادشاهی را غصب کرد. سپس کمبوجیه بمرگ خود مرد. (۶)

38. [yā] XIV raučabiš ϑakatā āhaⁿ yadiy udapatatā hauv kārahyā avaϑā
39. [a]durujiya adam brdiya aʰmiy hya kūrauš puϑʳa kaᵐ-būjiyahyā br
40. [ā]tā pasāva kāra haruva hamiϑʳiya abava hačā kaᵐbū-jiyā abiy avam
41. [a]šiyava utā pārsa utā māda utā aniyā dahyāva xšaϑʳam hauv
42. agrbāyatā garmapadahya māhyā IX raučabiš ϑakatā āhaⁿ avaϑā xša
43. ϑʳam agrbāyatā pasāva kaᵐ-būjiya ʰuvāmršiyuš amariyatā ϑātiy
44. dārayavaʰuš xšāyaϑiya aita xšaϑʳam tya gaumāta hya maguš adīn
45. ā kaᵐbūjiyam aita xšaϑʳam hačā paruviyata aʰmāxam tauʰmāyā ā
46. ha pasāva gaumāta hya maguš adīnā kaᵐbūjiyam utā pārsam utā
47. mādam utā aniyā dahyāva hauv āyasatā ʰuvāipašiyam akutā hau
48. v xšāyaϑiya abava...

۴۸ـ۴۳. گوید داریوش شاه: این پادشاهی که گئوماتهی مغ گرفت از کمبوجیه ازقدیم تعلق داشت بخاندان ما. پس گئوماتهی مغ آنرا ازکمبوجیه گرفت. هم پارس وهم ماد وهم دیگر ایالتها راغصب‌کرد وازآن خود ساخت. او شد شاه....

مبارزه با فرورتیش.

64. ϑātiy dārayavaʰuš xšāyaϑi-ya pasāva adam nižāyam ha-čā
65. bābairauš ašiyavam mādam yaϑa mādam parārasam kuⁿ-duruš nāma
66. vrdanam mādaiy avadā hauv fravartiš hya mādaiy xšāyaϑiya a
67. gaubatā āiš had[ā] kārā pa-tiš mām hamaranam čarta-naiy pasāva hamarana

۷۵ـ۶۴. گوید داریوش شاه. پس من حرکت کردم از بابل و رفتم به‌ماد. چون به‌ماد رسیدم ـ کوندوروش نام شهری در ماد ـ آنجا که فرورتیش، که (خود را) در ماد شاه میخواند ـ حرکت کرد با لشگریان برضدمن جنگ کند. پس‌ما پیکار کردیم. اهورهمزداه مرا یاری کرد. بخواست اهورهمزداه لشگریان فرورتیش را من شکستم سخت.

از ماه آدوکانایشا (۷) ۲۵ روز گذشته بود که ما جنگ کردیم.

۷۵-۷۸. گوید داریوش شاه: پس آن فرورتیش با اندکی سواران گریخت — رغه (ری) نام ناحیه‌ایست در ماد — به‌آنجا (او) گریخت. پس من فرستادم در پی (بدنبال او) لشگریان، فرورتیش گرفته شد و آورده شد نزد من. من او را هم بینی و هم (هردو) گوش و زبان بریدم و او را یك چشم درآوردم. در دروازهٔ من او در قید نگهداشته میشد. همهٔ مردم او را دیدند. پس در اکباتانا او را بر نیزه نشاندم و مردانی راکه اورا نخستین‌پیروان بودند دراکباتانا — در دژ — بدار آویختم.

68. *m akumā a^{h}uramazdāmaiy upastām abara vašnā a^{h}uramazdāha kāram*
69. *tyam fravartaiš adam aǰanam vasaiy aduka[na]išahya māhyā XXV ra*
70. *učabiš θakatā āha^{n} avaθā hamaranam akumā θātiy dārayava^{h}uš x*
71. *šāyaθiya pasāva hauv fravartiš hadā kamnaibiš asabāraibiš amuθa ra*
72. *gā nāmā dahyāuš mādaiy avaparā ašiyava pasāva adam kāram f*
73. *rāišayam nipadiy fravartiš āgṛbi[ta] anayatā abiy mām ada*
74. *mšai[y] utā nāham utā gaušā utā hazānam frāǰanam utāša*
75. *iy[I čaš]^{m}am avaǰam dvarayāmaiy basta adariya haruvašim k*
76. *āra avaina pasāvašim ha^{m}gmatānaiy uzmayāpatiy akunavam*
77. *utā ma[r]tiyā tyaišaiy fratamā anušiyā āha^{n}tā avaiy ha^{m}*
78. *gmatā[naiy a^{n}ta]r didām frāha^{n}ǰam*

۱. اعداد رومی ستونهای‌کتیبه و اعداد هندسی عربی سطر را نشان می‌دهد.

۲. کامبیز (به‌یونانی) یاکمبوجیه، دومین شاه از سلالهٔ هخامنشیان (۵۲۲-۵۲۹ ق.م).

۳. منابع یونانی نام اورا اسمردیس گفته‌اند.

۴. لشکرکشی‌کمبوجیه (کامبیز) به‌مصر در سال ۵۲۵ ق.م. وقوع یافت

۵. مطابق فوریه-مارس سال ۵۲۲ ق.م.

۶. شاید منظور حادثه سوئی باشد که هرودوت بدان اشاره می‌کند. (۶۴-۶۶، III) شاید هم مقصود خودکشی کمبوجیه باشد (رجوع شود به‌هرتسفلد BSOS مجلهٔ VIII ص ۵۸۹-۵۹۷).

۷. مارس - آوریل ۵۲۱ م.

از کتیبه‌های کوچکی که صحنهٔ نقوش برجستهٔ صخرهٔ بیستون را توضیح می‌دهند، کتیبهٔ دوزبانی «α» (۱۸ سطر متن پارسی باستانی وده سطر عیلامی) مربوط است به‌خود داریوش و مطابق است با سطرهای ۱۱-۱ ستون اول کتیبهٔ بزرگ، بدین‌قرار:

1. *adam dārayava^{h}uš xšāyaϑiya vazṛka xšāya*
2. *ϑiya xšāyaϑiyānām xšāyaϑi-ya pārsaiy xš*
3. *āyaϑiya dahyūnām vištāspa-hyā puϑ^{r}a*
4. *aršāmahyā napā haxāmani-šiya ϑātiy dāra*
5. *yava^{h}uš xšāyaϑiya manā pi-tā vištāspa vi*
6. *štāspahyā pitā aršāma aršā-mahyā pi*
7. *tā ariyāramna ariyāramna-hyā pitā*
8. *čišpiš čišpaiš[18]pitā haxāma-niš*
9. *ϑātiy dārayava^{h}uš xšāyaϑiya avahya*
10. *rādiy vayam haxāmanišiyā ϑahyā*
11. *mahiy hačā paruviyata āmā-tā*
12. *a^{h}mahiy hačā paruviyata hyā a^{h}mā*
13. *xam tau^{h}mā xšāyaϑiyā āha ϑā*
14. *tiy dārayava^{h}uš xšāyaϑiya VIII ma*
15. *nā tau^{h}māyā tyaiy paruva*
16. *m xšāyaϑiyā āha^{n} adam na*
17. *vama IX duvitāparanam va-yam x*
18. *šāyaϑiyā a^{h}mahiy*

۴-۱. من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان. شاه در پارس. شاه کشورها، پسر ویشتاسپه (هیستاسپ) نوهٔ آرشامه، هخامنشی.

۸-۴. گوید داریوش شاه: پدر من — ویشتاسپه، پدر ویشتاسپه — آرشامه — پدر آرشامه — آریارمنه، پدر آریارمنه — چیش‌پیش، پدر چیش‌پیش — هخامنش — بود.

۱۳-۹. گوید داریوش شاه: بدین سبب ما هخامنشیان نامیده میشویم. از قدیم (ما) هستیم متشخصان (تحت‌اللفظی «شایستگان»، «سزاواران») از قدیم خاندان ما شاهی بود.

۱۸-۱۳. گوید داریوش شاه. ۸ (مرد) از خاندان من (بود) که پیشتر شاهان بودند. من نهمی هستم. نه (مرد) ما در دو شاخه شاهان هستیم. (۴)

نه‌نوشتهٔ کوچك بعدی: (*b*, *c*, *d*, *e*, *f*, *g*, *h*, *i*, *j*) به‌سه‌زبان (پارسی باستانی، عیلامی، و بابلی) است. وآخرین (یازدهمین) نوشتهٔ کوچك («*K*») فقط به‌پارسی باستانی وعیلامی است. همهٔ نوشته‌های کوچك در واقع توضیحاتی هستند دربارهٔ تصاویر اسیران و دشمنان داریوش حاکی از جرمهای ایشان. نوشتهٔ («*b*») مربوط است به دشمن اصلی داریوش یعنی گئوماتای غاصب.

1. *iyam gaumā*
2. *ta hya maguš a*
3. *duruǰiya*
4. *avaϑā aϑaha adam b*
5. *ṛdiya a^{h}miy hya k*
6. *ūrauš puϑ^{r}a adam xš*
7. *āyaϑiya a^{h}miy*

۷ـ۱ گئوماتامی مغ است. (او) دروغ گفت، چنین گفت: من (هستم) بردیه ـ که پسر کورش است، من (هستم) شاه.

دیگر سنگ نبشته‌ها مربوط به‌تصاویر سران قبایل می‌باشند. به‌این ترتیب: آسرینا (پیشوای شورش عیلام)، نادین تابایرا (پیشوای شورش بابل)، فرورتیش (پیشوای شورش ماد)، مارتیا (پیشوای شورش عیلام)، چیس‌ران تاخما (پیشوای شورش ساگارتی)، واخیازداتا (پیشوای شورش پارس)، آرخا (پیشوای شورش بابل)، فرادا (پیشوای شورش مرغیانه)، سکونخا (پیشوای سکایان). همهٔ نبشته‌های مزبور (بجز «K») یکنواخت می‌باشند. بر سبیل نمونه نوشتهٔ «e» مربوط به‌فرورتیش ـ که قطعه‌ای دربارهٔ مبارزهٔ با وی دربالا ذکر شد ـ نقل می‌شود:

1. *iyam fra*
2. *vartiš*
3. *aduru*
4. *ǰiya ava*
5. *ϑā aϑaha adam*
6. *xšaϑrita a^h miy*
7. *^{h}uvaxštrahya*
8. *tau^{h}māyā adam*
9. *xšāyaϑiya a^{h}miy*
10. *mā*
11. *daiy*

۱۱ـ۱. این فره ورتیش است. (او) دروغ گفت. چنین گفت: من (هستم) خشتیریته از خاندان هووخشتره*، من (هستم) شاه ماد. کیاکسار ـ بزبان یونانی ـ شاه ماد که کورش برانداختش.

۱. ممکن است ča^{h}išpiš یا ča^{h}išpaiš باشد ـ که به‌یونانی تئی سپس می‌گفتند.

۲. منظور شاخهٔ ارشد خاندان هخامنشیان (کورش اول، کمبوجیهٔ اول، کورش دوم (کبیر)، کمبوجیه) و شاخهٔ اصغر است (آریارامنه، آرشامه، ویشتاسپه وداریوش اول). نیای هردوشاخه چیش پیش پسرهخامن (آخمن به‌یونانی) بوده است. داریوش فقط نیاکان مستقیم خویش را ذکر می‌کند و نمایندگان هردو شاخه را در شمار هشت پادشاهی که قبل از او سلطنت کرده بودند ـ می‌آورد. ۱. هخامن، ۲. چیش پیش (تئی سپس)، ۳. کورش اول، ۴. کمبوجیهٔ اول، ۵. کورش دوم (کبیر)، ۶. کمبوجیهٔ دوم، ۷. آریارامنه، ۸. آرشاما. ویشتاسپا (هیستاسپ) پدر داریوش شاه نبود.

نبشتهٔ («K») تا حدی از دیگران جداست:
۲-۱. این سکونخای سکائی است.

1. *iyam skuⁿ*
2. *xa hya saka*

نبشتهٔ اخیر مربوط به‌اسیر آخری است که کلاهی بلند و تیز برسر دارد ـ وپیشوای قبیلهٔ سکاتیگره خئود[1] (سکایان تیزخود) است. داریوش دربارهٔ لشکرکشی علیه قبیلهٔ سکائی مزبور در آخرین سطور ستون پنجم کتیبهٔ بیستون که آسیب دیده و اندکی بعداز بخش اصلی کتیبه نقرشده سخن می‌گوید. در آن زمان تصویر سکونخای سکائی و نبشتهٔ کوچك مربوط بدان نقر شد.

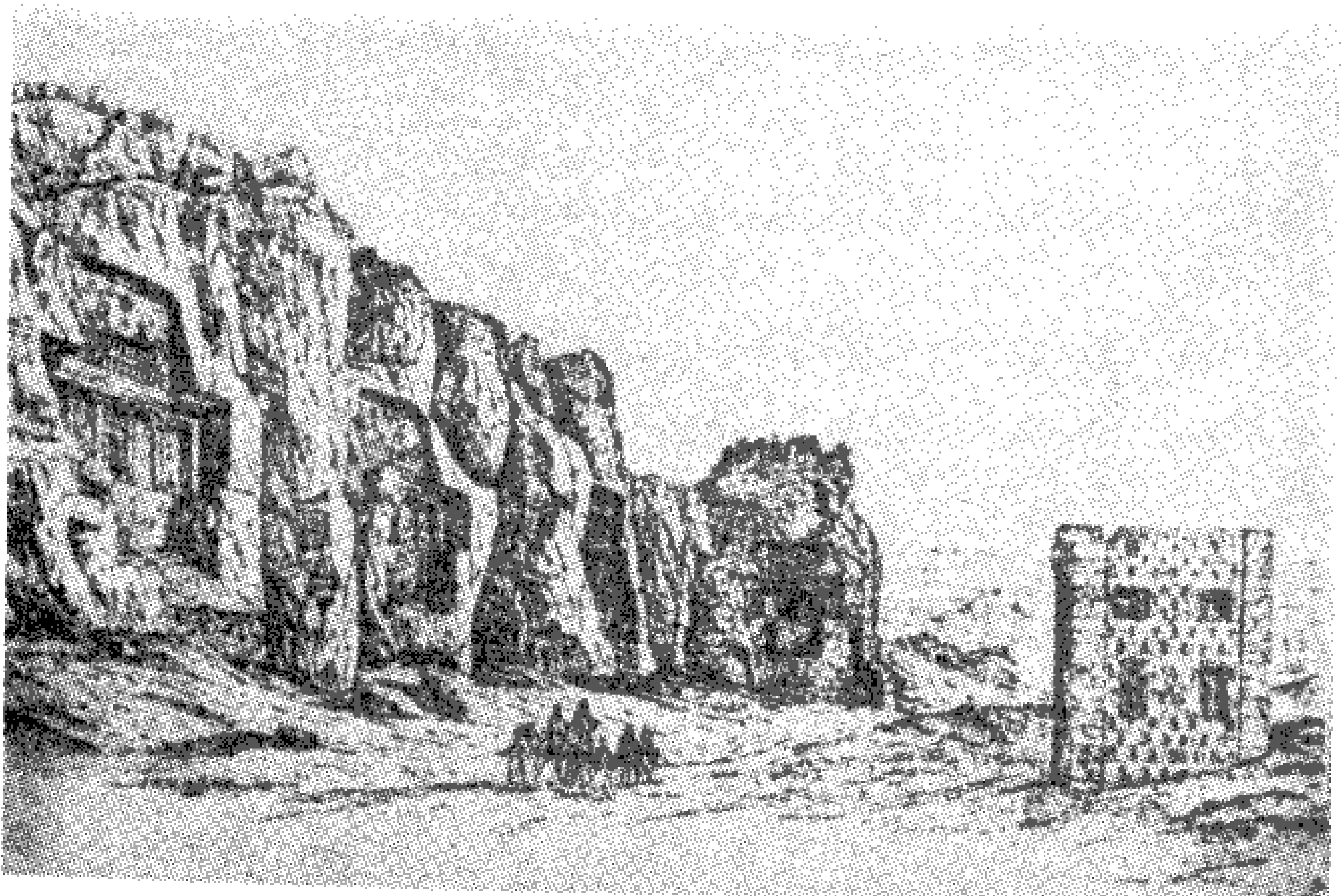
از دیگرکتیبه‌های داریوش اول کتیبهٔ استخر و نقش رستم و شوش و ترعهٔ سوئز واجد اهمیت بیشتر است.

کتیبه‌های استخر بر دیوارها و ستونها و قرنیس پنجره‌ها ودیگر قسمتهای کاخهای ویران کنونی نقر شده‌اند، گاهی یك نبشته چند بار تکرار می‌شود و در هر مورد همراه تصویر و سلاحداران وی نقر شده است. سنگ نبشته‌های کاخ استخر ازلحاظ حجم بزرگ نیستند. بزرگترین نبشته‌ها (کتیبهٔ «d» و «e») بردیوار اتکائی جنوبی کاخ نقرشده. نوشتهٔ مهمی بر دوصفحهٔ طلا و دو صفحهٔ نقره ($Dar_{\text{،}}\ Pers\text{،}\ h$) که حاوی اطلاعاتی دربارهٔ مرزهای پادشاهی داریوش می‌باشد و اکنون در تهران حفظ می‌شود از همان مکان به‌دست آمده. بعضی از کتیبه‌های داریوش در استخر ($e_{\text{،}}\ h_{\text{،}}\ i,\ a_{\text{،}}\ b,$) سه زبانی است (پارسی باستانی و عیلامی و بابلی)، و برخی دیگر ($d_{\text{،}}\ c$) فقط حاوی متن پارسی باستانی می‌باشد و بالاخره گروه سوم (f ,g) فقط به‌عیلامی ویا بابلی نوشته شده است.

در چند کیلومتری شمال ویرانهٔ استخرـ در محلی که به‌نقش رستم مشهور است ـ چهار رف بزرگ در صخره‌های کوه کنده شده که مدخل مدفن شاهان هخامنشی بوده‌اند. دردرون یکی از آنها (دومی از سمت مشرق) مدفن داریوش اول قراردارد. برفراز مدخل مقبره نقش برجسته‌ای باتصویرداریوش اول دیده می‌شودکه برپله‌های تخت ایستاده و روی به‌آتشکاه کرده و برفراز آتشگاه اهورامزدا قراردارد، صفحهٔ تختگاه را دوصف از نمایندگان اقوام مغلوب‌برسر گرفته‌اند. تصویر سلاحداران شاه نیزدرآنجا دیده می‌شود. پشت‌سر داریوش کتیبه‌ای به‌سه زبان نقر شده (نقش رستم «a») مرکب از ۶۰ سطر متن پارسی باستانی و۴۸ سطر عیلامی و۳۶سطر بابلی. درمرکز رف، از دوطرف مدخل‌مقبره کتیبهٔ بزرگ دوم قراردارد (نقش رستم «b») مشتمل بـرمتن پارسی باستانی (۶۰ سطر، سمت چپ مدخل) و عیلامی (۴۳ سطر، سمت راست مدخل) و بابلی (۳۹ سطر سمت

1. sakā Tigraxaudā

راست متن عیلامی)[1].



نقش رستم. صخره ومقابر شاهان هخامنشی وتصاویر وسنگ‌نبشته‌های داریوش اول
سمت راست آتشکده(؟)

دو نوشتهٔ کوچك سه‌زبانی(Dar.NRd و Dar. NRc)که مربوط به‌نیزه‌دار و کماندار داریوش اول است وسی نوشتهٔ کوچك (سه‌زبانی) مربوط به اشخاصی که تخت را بر سر گرفته‌اند- به‌نقش مزبور متصل است.

شوش یکی از اقامتگاههای داریوش اول بوده و بسیاری از نوشته‌های وی از آنجا به‌دست آمده است. اکثر نوشته‌های مزبور برصفحه‌های گلین و یامرمر و یا پایهٔ

۱. زیرمتن عیلامی نوشته‌ای (۲۵ سطر) به‌خط آرامی نقر شده بود که اکنون فقط چندکلمه از آن باقی مانده. و بقایای آن توسط ا.هـ.رتسفلد کشف و منتشرشد.(Altpersische Inschriften, Berlin,1938,S.12). بعضی از دانشمندان (مثلا کنت Old Persian, Second edition, New Haven,) این کتیبه را ترجمهٔ آرامی کتیبهٔ داریوش (نقش رستم le) می‌دانند. برخی دیگرمعتقدندکه نوشتهٔ مزبور به‌زبان‌پارسی باستانی است و قدیمیترین نمونه‌ای می‌باشد (قرنهای پنجم وچهارم ق.م به‌ص ۱۳۲ فصل رجوع شود)که در آن خط آرامی برای تحریرمتن ایرانی به‌کار رفته. رجوع شود به‌ا‌ی.م. دیاکونوف وم.م. دیاکونوف و و.آ. لیوشیتس اسنادی از نسای باستانی (MЮTAKЭ شمارهٔ ۲ چاپ فرهنگستان علوم ا.ج.ش.س.مسکو- لنینگراد سال ۱۹۵۱ ص ۷۶ و۵۳) و گیرشمن ایران از دوران باستان تا فتوحات اسلامی ۱۹۵۴ ص۱۶۴. موضوع تاریخ و تفسیر بقایای کتیبهٔ مزبور از لحاظ تاریخ خط پارسی متوسط واجد اهمیت خاص است واخیراً مباحثاتی درکتب و مجلات علمی برسرآن درگیرشده (مثلا رجوع‌شود به« ر. فرای» درموضوع سقوط پادشاهی پارت، BAN-، ۱۹۵۶- شمارهٔ ۴ ص۱۱۶) و هنوزنمی‌توان آن را حل شده شمرد.

ستونهای شکسته و غیره نقر شده. وباستثنای دونوشته («e» و«f») باقی از حیث حجم کوچك می‌باشد (از ۲ تا ۱۱ سطرمتن پارسی باستانی) وبسیاری ازآنها قطعه‌قطعه وناقص می‌باشند. در بسیاری از موارد متن پارسی باستانی با ترجمهٔ عیلامی وبابلی و گاهی با ترجمه‌ای به‌یکی ازاین دو زبان همراه می‌باشد. متن پارسی باستانی (e) (۵۲ سطر) به یاری‌قطعات بسیار وبا استفاده ازمقابله باترجمهٔ بابلی‌آن‌ـ‌که تقریباً بالتمام محفوظ‌مانده‌ـ بازسازی شده است. این‌کتیبه گذشته از سخنان خطاب به اهورامزدا والقاب شاه‌و نامهای کشورهای مغلوب حاوی مطالبی دربارهٔ اقدامات داریوش اول به خاطر تحکیم مبانی قدرت وحکومت خویش می‌باشد.

کتیبهٔ سه‌زبانی «f» (۵۸ سطر متن پارسی باستانی) از روی قطعات چند رونوشت که برصفحات گلین و مرمرین وسفالهای حاشیهٔ تالارکاخ نقرشده احیا گشته است‌وبسیار جالب توجه می‌باشد. رونوشتی که برصفحات گلین پخته نقر شده و احیای متن مزبور بیشتراز روی آن صورت گرفته محفوظ‌تر مانده است. این‌کتیبه حاوی داستان بنای‌کاخ شوش است. و. ای.آبایف کتیبهٔ یاد شده را ترجمه وتفسیرکرده است.۱

در ۳۳کیلومتری شهر سوئز نزدیك ترعهٔ سوئز قطعه‌ای سنگ خاراکشف شده‌که ۳ نبشتهٔ کوچك از داریوش اول (۱ و ۶ و ۱۲ سطر متن پارسی باستانی) برآن منقور شده. نبشتهٔ سوم از حفر ترعه میان نیل ودریای سرخ سخن می‌گوید وترجمه‌ای به‌زبان عیلامی (۷سطر) منضم به‌آن است. متنی‌که در زیر متن عیلامی قرار داشته ظاهراً بابلی بوده واکنون بالکل محو شده‌است. درطرف دیگر قطعه سنگ‌مزبور نیز نبشتهٔ‌هیروگلیف مصری نقر شده و حدس می‌زنندکه آن نیز مربوط به‌حفر ترعه بوده است. آ.آ. فریمان وآبایف‌نبشتهٔ مربوط به‌احداث ترعه را به‌زبان روسی ترجمه‌کرده‌اند(مجلهٔ واستوك(مشرق) سال ۱۹۲۵، شمارهٔ ۵).۲

نوشتهٔ سه‌زبانی دیگری از داریوش اول‌که درکوه الوند نقر شده (جنوب غربی همدان) و ایضاً نوشتهٔ سه‌زبانی برصفحات طلا ونقره از همدان ونوشتهٔ سه‌زبانی برچهار هرم سنگی که به‌جای سنگ توزین استعمال می‌شده (که یکی از آنها در موزهٔ ارمیتاژ محفوظ است) وهمچنین نوشته نگین‌ها معروف است.۳

کتیبه‌های خشایارشای اول

از خشایارشای‌اول (۴۶۵-۴۸۶ ق.م.)، فرزند و وارث تاج وتخت داریوش‌اول

۱. در کتاب منتخباتی از تاریخ جهان باستان مجلد اول تحت عنوان مشرق باستانی (چاپ ۱۹۳۶ و۱۹۵۰) و در مجموعهٔ زبانهای‌ایرانی I، مسکو- لنینگراد سال ۱۹۴۵ ص۱۳۳-۱۲۷ چاپ شده‌است.

۲. رجوع شود به منتخباتی از تاریخ جهان باستان (چاپ ۱۹۵۰).

۳. به‌احتمال قوی‌کتیبهٔ پارسی باستانی‌که قطعهٔ بسیارمعیوبی ازآن اخیراً در رومانی‌کشف شده نیز به‌نام داریوش اول نقر شده بوده. رجوع شود به:

J. Harmatta, *A recently discovered Old Persian inscription*, Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae, t. II, fasc. 1—2, Budapest, 1954, p. 1—16

کتیبه داریوش اول دربارهٔ بنای کاخ شوش (Dar. Susa. f)
متن پارسی باستانی
ازسطر ۲۲ تا ۵۸.

نیز کتیبه‌های فراوان باقی مانده. کتیبه‌هایی که به‌نام او منقور شده دراستخر وشوش‌وکوه الوند ودریاچهٔ وان یافت شده است. بیشتر کتیبه‌های مزبور سه‌زبانی است ولی‌نوشته‌های دوزبانی (پارسی باستانی و بابلی و یا پارسی باستانی و عیلامی) نیز در میان آنها دیده می‌شود: برخی‌کتیبه‌ها نیز فقط حاوی متن پارسی باستانی می‌باشند. جالبترین نبشته‌های او به‌عنوان «ضددیو» و «کتیبهٔ حرم» معروفند.

کتیبهٔ «ضد دیو» درسال ۱۹۳۵ درجریان حفریات باستانشناسی دراستخر کشف شد. کتیبهٔ مزبور برصفحات سنگی نقر شده و دو صفحه‌حاوی متن پارسی باستانی است (یکی کاملاً ــ ۶۰ سطر ودیگر فقط تاسطر پنجاه ویکم)ـ یکی همراه ترجمهٔ عیلامی (۵۰ سطر که چندان محفوظ نمانده) ودیگری‌بابلی (۵۰سطر). این کتیبه دربارهٔ مبارزه علیه‌پرستش دیوان است وبدین سبب «ضد دیو» نامیده شده. و.ای. آبایف آن‌را به‌زبان روسی‌ترجمه کرده.[۱] کتیبهٔ دوم نیز چند سال پیش ازآن دراستخر کشف شده وبرصفحه‌ای ازسنگ آهکی نقر شده واز ۴۸سطرپارسی‌باستانی و۳۸سطر متن‌بابلی مرکب‌است. این کتیبه راعلی‌الرسم «کتیبهٔ حرم» می‌خوانند- زیرا که در ویرانه‌های کاخ جنوب شرقی استخر-که به عقیدهٔ محققان حرم داریوش و خشایارشا بوده- پیدا شده است.

کتیبهٔ «حرم» خشایارشای اول مکشوف در استخر (*Xexxes Pers. f.*)

نقل لغات و ترجمه

1. *baga vazŗka a^h^uramazdā hya imā*
2. *m būmim adā hya avam asm*
3. *ānam adā hya martiyam adā*
4. *hya šiyātim adā martiyahy*
5. *ā hya xšayāršām xšāyaϑiyam*
6. *akunauš aivam parūnām xš*
7. *āyaϑiyam aivam parūnām fram*

۱-۸. خدای بزرگ اهوره‌مزداه، که خاك را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که آدمی را آفرید، که آسایش (شادی) رابرای آدمی آفرید، که خشایارشا را شاه کرد، او یکی را از میان همه‌شاه کرد، و او یکی را از میان بسیاری فرمانروا کرد(۱)

8. *ātāram adam xšayāršā xšā*
9. *yaϑiya vazŗka xšāyaϑiya xšā*
10. *yaϑiyānām xšāyaϑiya dahyū*
11. *nām paruv zanānām[۲] xšāyaϑ*
12. *iya ahyāyā būmiya vazŗk*
13. *āyā dūraiy apiy dārayavaha*
14. *uš xšāyaϑiyahyā puϑ^r^a haxā*
15. *manišiya ϑātiy xšayāršā*
16. *xšāyaϑiya manā pitā dāraya*
17. *va^h^uš dārayavahauš pitā viš*
18. *tāspa nāma āha vištāspahy*

۸-۱۵. من خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای قبایل بسیار، شاه این خاك بزرگ،که خیلی دور(بسط یافته) فرزند داریوش شاه، هخامنشی.

۱۵-۱۹. گوید شاه خشایارشا: پدر من داریوش بود، پدرداریوش ویشتاسپه نام داشت ــ پدر ویشتاسپه آرشامه نام داشت.

(۱) ممکن است چنین خواند: «یکی بر بسیاری شاه، یکی بر بسیاری فرمانروا»
(۲) اغلب

۱. مجموعهٔ زبانهای ایرانی،I مسکو- لنینگراد، سال ۱۹۴۵، ص ۱۴۰-۱۳۴.

19. *ā pitā aršāma nāma āha u*
20. *tā vištāspa utā aršāma*
21. *ubā a jīvatam āčiy a^{h}uramaz*
22. *dām avaθā kāma āha dāra-yava*
23. *^{h}um hya manā pitā avam xš*
24. *āyaθiyam akunauš ahyāyā*
25. *būmiyā yaθā dārayavaha-uš*[28] *xš*
26. *āyaθiya abava vasaiy tya fraθara*
27. *m akunauš θātiy xšayāršā*
28. *xšāyaθiya dārayava^{h}uš*[28] *puθ^{r}ā*
29. *aniyaičiy $^{\text{ˇ}}$āha^{n}tā a^{h}uramaz-dām*
30. *avaθa*[29] *kāma āha dāraya-va^{h}uš hya*
31. *manā pitā pasā tanūm mām*
32. *maθištam akunauš yaθāmaiy*
33. *pitā dārayava^{h}uš gāθavā a*
34. *šiyava vašnā a^{h}uramazda-hā*[30] *ada*
35. *m xšāyaθiya abavam piθ^{r}a gā*
36. *θavā yaθā adam xšāyaθiya a*
37. *bavam vasaiy tya fraθaram aku*
38. *navam tyamaiy piθ^{r}a kṛtam āha*
39. *ava adam apayaiy utā ani*
40. *ya kṛtam abijāvayam tya-pati*
41. *y adam akunavam utamaiy tya*
42. *pitā akunauš ava visam*
43. *vašnā a^{h}uramazdahā*[30] *aku-mā θ*
44. *ātiy xšayāršā xšāyaθiya*

۱۹—۲۵. ویشتاسپه، و آرشامه هردو (هنوز) زنده بودند (ولی) اهورمزداه را خواست چنین بود — (که) داریوش پدر من، را شاه کند در این سرزمین.

۲۵—۲۷. چون داریوش شاه شد، بسیار (هست) که (او) عالی کرد (ساخت).

۲۷—۳۲. گوید شاه خشایارشا. داریوش را دیگر پسران بودند — (ولی) چنین بود خواست اهوره‌مزداه — داریوش‌که پدر من است — پس از خود مرابزرگتر ساخت.

۳۲—۳۶. چون پدرم داریوش از تخت گرانه گرفت (۱) بخواست اهوره‌مزداه من شدم شاه بر تخت پدر.

۳۶—۴۰. چون من شاه شدم، بسیار (هست) آنچه من کارهای عالی کردم (ساختم). آنچه کرده شده بود (ساخته شده بود) توسط پدرم من حفظ کردم و دیگر کردهها (ساختمانها) (من) افزودم.

۴۰—۴۳. آنچه من اضافه برآن کردم و آنچه پدرم کرد — همهٔ اینها رابخواست اهوره‌مزداه کردیم.

۴۳—۴۸. گویدشاه‌خشایارشا: اهوره‌مزداه

(۱) ظاهراً اشتباه است. در سطر ۲۵ می‌بایست darayavahus (حالت اسمی) و درسطر ۲۸ darayavahus (حالت مضاف‌الیه) باشد.

(۲) علی‌الرسم avava . (۳) علی‌الرسم اهوره‌مزداه... ha (۴) یعنی «مرد»

45. *mām a^h^uramazdā pātuv utama*
46. *iy xšaϑ^r^am utā tya manā kṛ*
47. *tam utā tyamaiy piϑ^r^a kṛ-tam*
48. *avaščiy a^h^uramazdā pātuv*

من‌و پادشاهی مرا حفظ کناد و آن‌چه من کردم (ساختم) و آنچه پدرم کرد (همه را) اهورەمزداه حفظ کناد!

کتیبه‌های سایر شاهان هخامنشی

کتیبه‌های شاهان هخامنشی که بعد ازخشایارشای اول حکومت کردند اندك‌اند واز لحاظ حجم نیز بزرگ نیستند. دوکتیبـه ازاردشیر اول (۴۲۵- ۴۶۵ ق.م.) که یکی از آن‌دو (۲۴ سطر) از روی قطعات‌پراکنده احیا شده، از استخر به‌دست آمده وحاوی‌متن پارسی باستانی وبابلی می‌باشد. نوشتهٔ دیگر روی چهار دیس نقره‌کنده شده و برهرچهار دیس سطری همانند به‌پارسی باستانی نوشته شده. محل کشف دیسها معلوم نیست. چند نوشتهٔ منقور به‌نام داریوش دوم (۴۰۵-۴۲۴ ق.م) و اردشیر دوم (۳۵۹-۴۰۵ ق.م) واردشیر سوم (۳۳۸- ۳۵۹ ق.م.) محفوظ مانده است. کتیبه‌های داریوش دوم واردشیر دوم در ضمن حفریات بـاستان‌شناسی شوش کشف شده است. سه‌کتیبه نیز از اردشیر دوم (دوکتیبه برپایهٔ ستونها ویکی برصفحهٔ طلا) از همدان به‌دست آمده. بعضی ازکتیبه‌های یاد شده سه‌زبانی است (پارسی‌باستانی، بابلی وعیلامی) وبرخی دوزبانی (پارسی باستانی و بابلی) و متونی به‌پارسی‌باستانی تنها نیز وجود دارد.

کتیبه‌های اردشیرسوم بردیوارها وپله‌های کاخ وی در استخر نقر شده. نوشته‌های مختصر بـرمهرها[۱] و ظروف[۲] نیـز به‌پارسی باستانی در دست است (یکی از مهرها در مسکومحفوظ می‌باشد) نوشتهٔ‌برظروف‌گذشته ازمتون مرسوم به‌پارسی باستانی وعیلامی وبابلی حاوی هیروگلیف مصری نیز می‌باشد.

اهمیت تاریخی کتیبه‌های پارسی باستانی

اهمیت تاریخی‌کتیبه‌های میخی به‌پارسی‌باستانی بیرون ازحد است. کتیبه‌های‌مزبور اسناد اصیل ومورخی است‌که برزندگی تاریخی ایران وسرزمینهای مجاور آن دراواسط هزارهٔ اول قبل از میلاد، پرتو می‌افکنند وبا وقایعی‌که نقل می‌کنند همعصر می‌باشند و به‌همان صورتی‌که دوهزارو پانصد سال پیش نقر شده به‌دست مارسیده‌اند ودستخوش‌هیچ گونه دستکاری و«تصحیح» نگشته‌اند. این‌کتیبه‌ها تاریخچهٔ تأسیس امپراطوری هخامنشیان واصل وتبار سلالهٔ زمامدار[۳] و مبارزه بخاطر تاج وتخت وغیره می‌باشند.[۴] اطلاعاتی که

۱. برصفحه‌هایی‌که‌از «گنج‌خانه» استخر به‌دست آمده (به‌ص ۱۳۰ اصل رجوع شود).
۲. به‌نام خشایارشا واردشیر.
۳. فی‌المثل رجوع شود به‌کتیبهٔ کوچك «a» فوق‌الذکر که مربوط به‌نقوش بیستون وبا سطرهای۱۱-۱ستون‌اول کتیبهٔ مزبور است.
۴. رجوع شود به‌قطعه‌ای ازکتیبهٔ بیستون‌که از مبارزهٔ داریوش اول باگئوماتای مغ سخن می‌گوید.

کتیبه‌ها دربارهٔ کشورها و نواحی جزو و تابع پادشاهی هخامنشی و حدود آن می‌دهند مهمتر است. مثلاً داریوش اول در یکی از کتیبه‌های خویش که در استخر نقر شده چنین می‌گوید:

(سطرهای ۸-۳)

ϑātiy dārayavaʰuš XŠ ima xšāϑʳam tya adam dārayāmiy hačā sakaibištyaiy para sugdam amata yātā ā kūšā hačā hiⁿdauv amata yātā ā spardā...

«گوید شاه داریوش: این پادشاهی، که من دارم، از سکایان که آن‌سوی سغدند، تا حبشه، از هند تا سارد...»[۱]

کشورهای بسیار که مسکن قبایل و اقوام گوناگون بودند جزو شاهنشاهی هخامنشی شمرده می‌شدند. و نام آنها در سطرهای ۲۰-۱۲ ستون اول کتیبهٔ بیستون و همچنین در بسیاری از دیگر کتیبه‌های داریوش اول و جانشینان وی منقول است:

«گوید داریوش شاه: این کشورها که مرا (تحت حکومت) درآمدند به‌خواست اهورامزدا من شاه آنها هستم: پارس، شوش (سوزیانا)، بابل، آشور، عربستان، مصر (ایالت) کنار دریا، ساردها، یونیه، ماد، ارمنستان، کاپادوکیه، پارت، درانگیانا، هره‌یه، خوارزم، باکتریا (باختر)، سغد، گاندارا، اسکیتی، ساتاگیدیه، آراخوزیه، مکران. بر روی هم ۲۳ کشور. گوید داریوش شاه: این کشورها که (تحت حکومت) من درآمدند به‌خواست اهورامزدا فرمانبردار من هستند. برای من خراج می‌آوردند، هرچه از طرف من به‌ایشان گفته می‌شد، چه‌شب و چه روز همان توسط ایشان مجری می‌گشت...»

مکان ۲۳ ایالت شاهنشاهی هخامنشی ذیلاً شرح داده می‌شود:

پارس (*Pārsa*)- بخش جنوب غربی فلات ایران، در کنار خلیج فارس، زادگاه سلاله و مرکز سیاسی پادشاهی هخامنشیان. نظر به‌اهمیت سیاسی این ناحیه، یونانیان نام آن‌را (پرسید) به‌تمام کشور دادند. و دیگر اقوام اروپا نام مزبور را (پرسید- پرسیا) از یونانیان اخذ کردند.

سوزیانا (شوش) (پارسی میانه *uvᵃǰᵃ, ʰūža- huž*) سرزمین واقع در جنوب شرقی قسمت پست میان دورود که به‌فلات ایران متصل می‌شود، در مسیر رودهای کارون و کرخه. نام این سرزمین از شهر سوزا (شوش) که یکی از بزرگترین مراکز مشرق باستانی و پایتخت عیلام بوده مأخوذ است. عیلام از هزارهٔ سوم قبل از میلاد به‌بعد در زندگی سیاسی و فرهنگی شرق باستان نقش مهمی بازی می‌کرد. در زمان پادشاهی هخامنشیان نیز سوزیانا و شهر سوز (شوش) که شهر عمدهٔ آن سرزمین بود مقام مهم سیاسی و فرهنگی خویش را حفظ کرد. نام باستانی «سوز» تا زمان حاضر هم در اسم نقطه‌ای مسکون به‌نام شوش (السوس جغرافیون عرب قرن دهم میلادی) محفوظ مانده است. در قرون وسطی

۱. در کتیبهٔ داریوش اول- از همدان- و دیگر کتیبه‌ها نیز چنین است.

این ناحیه را خوزستان می‌نامیدند.

بابل- (*bābiruš* - به‌سامی *bāb-ilu* یعنی «دروازهٔ خدا») بزرگترین مرکزسیاسی واقتصادی وفرهنگی شرق باستانی وشهر عمدهٔ بین‌النهرین- برساحل رود فرات بود. از پایان هزارهٔ سوم قبل از میلاد به‌بعد بابل مرکز دولتی بودکه در بین‌النهرین جنوبی به وجود آمده و گاهی سلطهٔ خویش را به سرزمینهای وسیعی بسط می‌داده بابل در سال ۵۳۸ ق.م. به‌تصرف کورش درآمد.

آشور.(*aθurā*)- کشوری که در منطقهٔ مسیر علیای رود دجله قرار داشته. در هزارهٔ دوم واول قبل از میلاد دولت برده‌دار نیرومندی در سرزمین آشور وجود داشت که درحدود قرنهای هشتم وهفتم قبل‌از میلادبخش مهمی از شرق باستانی را تحت‌سلطهٔ خویش درآورده بود. درسال ۶۱۲ ق.م. نینوا پایتخت پادشاهی آشور (بررود دجله- در ناحیـهٔ موصل کنونی) توسـط نیروهای متحد ماد و بابل ویـران شد و در سال ۶۰۵ ق.م.آشور بالکل قلع وقمع گشته و به‌تابعیت کشور ماد درآمد وسپس تابع دولت پارس (ایران)گشت.

عربستان- (*arabāya*) شبه جزیرهٔ عربستان (محتملاً بخش شمالی وشمال شرقی آن)

مصر- (*mudrāya*) درهٔ رود نیل.

(ایالات) کنار دریا (*tyaiy drayahyā*) . تحت‌اللفظی «آنان‌که لب دریاهستند» یا «آنان که روی دریا هستند» (حالت مکانی).

ساردها - (*Sparda*) ناحیه‌ای درشمال غربی‌آسیای صغیرکه لیدی‌نامیده می‌شده- وبه‌نام شهر عمدهٔ(آن سرزمین) ساردخوانده شده است.

یونیه- (*yauna*- یونان) «شهر- دولتهای» یونانی برکرانهٔ دریای اژه در آسیای صغیر. بعدها این نام را درمشرق به‌سراسر یونان بسط دادند.

ماد (*māda*) سرزمینی‌در جنوب وجنوب غربی دریای‌کاسپی (خزر). به‌بالارجوع شود.

ارمنستان(*armina*) سرزمین واقع در فـلات ارمنستـان و منطقهٔ دریاچـه‌های وان‌وسوان.

کاپادوکیه (*katpatuka*)- ناحیه‌ای در بخش مرکزی آسیای صغیر درمسیر رود هالیس (قزل ایرماق‌کنونی).

پارت (*parθava*)- ناحیه‌ای درجنوب شرقی دریای کاسپی (خزر)- شمال‌خراسان وبخش جنوب غربی آسیای میانه.

درانگیانا (*zraⁿka*) ناحیهٔ‌کرانهٔ دریاچه هامون؛ درقرن دوم قبل از میلادقبایل صحرانشین سکایان ناحیهٔ مزبور را اشغال‌کردند. وبه‌نام ایشان سکستان (سرزمین‌سکایان) خوانده شد و در منابع قرون وسطی به‌سجستان و سیستـان مسمی گردیده. نام باستانی ناحیهٔ مزبور در اسم شهر «زرنج» زرند،که در قرون وسطی شهر عمدهٔ این ناحیه بوده باقی ومحفوظ است.

هرِیوه- آرِیا (به‌اوستائی *haraiva, harōiva*)- ناحیه‌ای درمسیر هریرود. نام هرات ازآن مأخوذاست.

خوارزم- (به‌اوستایی *ʰuvārazmiš, xᵛarizəm*) ناحیه‌ای درمسیرسفلای آمو-دریا (جیحون).

باکتریا- (به‌اوستایی *bāxtriš, baxδī* باختی وباختریش)- ناحیه‌ای درمسیرعلیا ووسطای آمو دریا (جیحون)- دردو کرانهٔ آن رود-که از سمت جنوب به‌جبال هندوکش و از شمال به‌کوههای حصار محدود می‌باشد. نام شهر بلخ (در شمال افغانستان) از این کلمه مأخوذ است

سغدیانا - سغد - (به اوستائی *suγδa, suguda*) ناحیه‌ای در مسیر رود زرافشان.

گندرا (*gaⁿdara*)- ناحیهٔ واقع میان هندوکش وجبال سلیمان. باناحیهٔ کابل قابل تطبیق است.

اسکیتی- (به‌هندی باستانی *Śaka ،saka*)- نواحی شمالی‌آسیای میانه‌که مسکن قبایل صحرانشین سکایان بوده. منابع یونانی قبایل مزبور را اسکیت می‌نامند.

ساتاگیدیه(*θataguš* - ساتاگیته) بخش‌مرکزی افغانستان‌کنونی...

آراخوزیا - *haraxᵛaiti*,به‌اوستائی آراخوداتیش *haraʰuvatiš* هرخوایتی، به سنسکریت *śárasvatī* سرسواتی- به‌معنی «پرآب») ناحیهٔ واقع در مسیر رود هیلمند- با بخش جنوبی افغانستان‌کنونی قابل تطبیق است.

مکران (*maka* ،«گدروزیا» -ی منابع یونانی) - ناحیهٔ واقع درکرانه‌خلیج عمان -اقصی ناحیهٔ جنوب شرقی ایران‌کنونی.

اراضی وسیعی‌که در تحت حکومت مرکزی شاهان هخامنشی در آمده بود نه از لحاظ اقتصادی و نه از نظرگاه فرهنگ و زبان یك واحدکامل ویکدست را تشکیل نمی-داد. و قبایل و اقوام بسیاری‌که جزو شاهنشاهی مزبور بودند هریك زندگی اقتصادی خاص خویشتن را تعقیب کرده و ازخود سنن فرهنگی دیرین داشته به‌زبان خویش سخن می‌گفتند.

مورخان به‌اخبار و اطلاعات مربوط به‌مبارزهٔ قبایل و اقوام مزبور- مبارزه‌ای‌که به‌خاطر آزادی واستقلال خویش می‌کردند - توجه عمیق مبذول می‌دارند. مردم آسیای میانه و قفقاز ودیگرسرزمینهای مفتوح - علیه خراج سنگین وشرکت اجباری درلشکر-کشیها بارها شورش‌کردند. شاهان هخامنشی درکتیبه‌های خویش از شورشهای اقوام مزبور و اقداماتی‌که ایشان‌برای‌اطفای نایرهٔ شورش به‌عمل‌آوردند سخن‌می‌گویند. مثلاً به‌شهادت کتیبهٔ بیستون - فقط در سال اول سلطنت داریوش اول (از پائیز سال ۵۲۲ تا پائیز سال ۵۲۱ ق.م) شورشهای عیلام و بابل وماد وآشور ومصر وپارت ومرغیانه و قبایل سکائی و دیگر بخشهای شاهنشاهی و حتی خود پارس (پرسید) فرونشانده شد. کتیبهٔ مزبوراز۱۹ پیکار داریوش اول خبر می‌دهدکه فقط درطی یك‌سال علیه مردم عیلام

و بابل و ماد و مرغیانه و ساگارتی و پارت وهیرکانیه و دیگرسرزمینها صورت‌گرفت.[۱] دیگرکتیبه‌های باستانی پارسی واز آنجمله‌کتیبهٔ نقش رستم‌که به‌نام داریوش اول نقرشده («a» سطور ۳۰-۴۰) وکتیبهٔ «ضد دیوان» خشایارشای اول(سطور ۲۸-۳۵) و غیره از شورشهای اقوام تابع سخن می‌گویند.

کتیبه‌ای هخامنشی حاوی بسیاری اصطلاحات جغرافیائی و قومی و نام قبایل می‌باشد و این خود در روشن کردن ترکیب قومی مردم سرزمین وسیعی‌که در منطقهٔ نفوذ شاهنشاهی هخامنشیان سکونت داشتند‌کمك می‌کند. برکتیبهٔ آرامگاه داریوش در نقش رستم «a» از نام سی‌کشور یاد شده است (سطور ۱۸ و ۲۲-۳۰) به‌شرح زیر:

پارسا *Pārsa* ـ پارس
مادا *māda* ـ ماد
هوزا ^{h}*ūža* ـ عیلام (سوزیانا) ـ خوزستان
پارتاوا *parθava* ـ پارت
هاریوا *Haraiva* ـ هرویه (ناحیهٔ هرات)
باختریش *Bāxtriš* ـ باکتریا (بلخ)
سوگادا *Sugada* ـ سغدیانا ـ سغد
خووارازمیش ^{h}*uvārazmiš* ـ خوارزم
زرانکا *Zra^{n}ka* ـ درانگیانا (سیستان‌کنونی)
خاراخوواتیش *hara^{h}uvatiš* ـ آراخوزیا (بخش جنوبی افغانستان)
تاتاگوش *θataguš* «ساتاگیدیا» (بخش مرکزی افغانستان)
گاندارا *ga^{n}dara* ـ گاندارا (قندهار)
هندوش *hi^{n}duš* ـ هندوستان
سکاخئومورگا *sakā haumavargā* ـ سکایان خئومورگا
سکاتیگرا خئودا *sakā tigraxaudā* ـ سکایان تیز خود
بابیروش *Bābiruš* ـ بابل
آتسورا *aθurā* ـ آشور
عربایه *arabāya* ـ عربستان
مودرایه *mudrāya* ـ مصر
ارمینه *armina* ـ ارمنستان
کت‌پتوکه *katpatuka* ـ کاپادوکیه
سپرده ـ *sparda* ـ سارد
یئونا ـ *yauna* ـ یونیه ـ یونان (شهرهای یونانی آسیای صغیر)
سکاتیری پره دریه ـ سکایان آن‌سوی دریا[۲]

۱. به‌قطعه‌ای‌که قبلاً نقل شد و دربارهٔ مبارزهٔ داریوش اول علیه شورش ماد در آن سخن رفته رجوع شود.
۲. دربارهٔ مکان‌قبایل سکائی به‌مطالب ماقبل رجوع شود.

سکودره - *Skudra* - محتملاً: فراکیه و مقدونیه.
یئونا تکه‌برا *yaunā takabarā* - یئونیان سپردار (؟)
پوتایا *Putāyā* - لی‌بیان
کوشی‌یا *kūšiyā* - حبشیان
مچی‌یا[1] *mačiyā* - مکرانیان
کرکا *Karkā* - کاری‌ئیان (؟)[2]

نمایندگان قبایل و اقوام ساکن سرزمینهای پیش‌گفته در تصاویر کتیبهٔ مزبور به لباسهای ملی خویش ملبس و خطوط رخسارشان نیز از «ملیت» آنان حکایت می‌کند. سی نوشتهٔ کوچك سه زبانی در زیر نقوش منقور و دربارهٔ آنها توضیح می‌دهند. (متأسفانه فقط هشت نوشته را می‌توان خواند) *iyam pārsa* «این پارسی است»، *iyam māda* «این مادی است» *iyam parϑava* «این پارتی است» والخ. بدین سبب یکی ازمحققان نقوش نقش رستم را «نوعی موزهٔ مردمشناسی» نامیده است.

ازکتیبهٔ «*a*» نقش رستم و دیگرکتیبه‌های پارسی باستانی نیك پیداست که ناحیهٔ پارس و قبایل پارسی که سلالهٔ زمامدار از میان ایشان برخاسته بود وضع خاص و ممتازی داشته‌اند:

adam dārayavaʰuš xšāyaϑiya vazṛka xšāyaϑiya xšāyaϑiyānām xšāyaϑiya dahyūnām vispazanānām xšāiyaϑiya ahyāyā būmiyā vazṛkāyā dūraiapiy vištāspahyā puϑʳa haxāmanišiya pārsa pārsahyā puϑʳa ariya ariyačiϑʳa

«من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه‌کشورهای مختلف‌القبایل،[3] شاه این کشوربزرگ، که (تانقاط) دورگسترده‌است، پسرویشتاسپا، هخامنشی، پارسی، پسرپارسی، آریائی، از اصل آریائی (*DAS.NRa* سطور ۱۵-۸).

و پائین‌تر:

vašnā aʰuramazdāhā im[ā] dahyāva tyā adam agṛbāya[m] apataram hačā pārsā adam šā[m] patiyaxšayaiy manā bāǰim aba[ra]haⁿ tyašām hačāma aϑahya ava [a]kunavaⁿ dātam tya manā avadi[š adāraiya...

«بخواست اهورامزدا، این کشورهائیست که من تسخیرکردم‌دور (از) پارس. من بر آنها فرمانروائی کردم، مرا (آنها) خراج می‌آوردند، آنچه من به‌ایشان می‌گفتم (توسط من به‌ایشان گفته می‌شد)، آنها به‌کار می‌بستند، قانون من، ایشان را منع می‌کرد (نگاه می‌داشت) (سطور ۲۲-۱۶)، سپس اسامی کشورهائی که داریوش اول مطیع خویش ساخت ذکرشده).

۱. mačiya مأخوذ از maka «مکران».
۲. کریا ناحیهٔ قدیمی در جنوب غربی آسیای صغیر.
۳. تحت‌اللفظی «همهٔ قبایل» یعنی مسکن همهٔ قبایل و اقوام.

yadipatiy maniy[āhaiy t]ya čiyakaram [āhaⁿ] avā dahyāva tyā dāraya[va]ʰuš xšāyaϑiya adāraya patikarā didiy tyai[y] gāϑum baraⁿtiy a[va]dā xšnāsāhiy adataiy azdā bavā[t]iy pār[sa]h[y'ā] marti yahyā dūraiy aršt[i]š parāgmatā adataiy azdā bavātiy pārsa martiya dūrayapiy [hač]ā pārsā partaram patiyaǰatā

اگر (تو) بیندیشی: چقدربسیار (بودند) آن‌کشورهایی‌که، شاه داریوش درتصرف داشت، بنگر به‌نقشهایی‌که می‌برند (برسر گرفته‌اند) تخت را،[۱] آنگاه بدانی (تو)، آنگاه با خبر خواهی شد، (که) نیزهٔ مرد پارسی دور نفوذکرد، آنگاه با خبر خواهی شد (که) مرد پارسی دور از پارس دشمن را شکست (سطرهای ۴۷-۳۸).[۲]

اطلاعات‌مربوط به‌ترکیب‌قومی ساکنان سرزمینهای مزبورنیزازکتیبه‌های داریوش اول (چه در بیستون[۳] و چه نقاط دیگر و چه‌کتیبهٔ «ضد دیوان» خشایارشای اول ـ که دو نام جدید قبیله، یعنی **Dahā** داها و *akaufačiyā* اکئوفچیه بدست می‌دهد) نیزبدست می‌آید. ظاهراً اصطلاح نخستین مربوط به‌قبیلهٔ اسکیتی است‌که استرابون (مؤلف یونانی قرن اول میلادی) به‌نام Δάαι «داهها» می‌خواند و مکان آن در مشرق دریای خزر (بخش جنوبی ترکمنستان شوروی کنونی) بوده. اصطلاح دوم ـ یعنی اکئوفچیه *akaufačiyā* ازکلمهٔ ایرانی باستانی‌کئوفه *kaufa* «کـوه» مشتق است و معنی آن «کوهستانیان»می‌باشد. شاید قبایل‌اکئوفچیه *akaufačiyā* که درکرمان جنوبی وبلوچستان ساکن‌بوده‌اند نیاکان‌کوفچیان یا اقوامی باشندکه جغرافیون قرون وسطی وجود ایشان‌را در سرزمینهای مزبور تصدیق‌کرده‌اند (قفص به‌عربی و کوفج به‌فارسی) قوم مزبور به زبان خاصی که حدس زده می‌شود ـ از ریشهٔ دراویدی بوده سخن می‌گفته است. می‌دانیم‌گروه کوچکی‌که‌به زبان دراویدی (براکوئی) تکلم‌می‌کند تا روزگار ماهم درنواحی مزبور بسر می‌برد. فهرست نامهای قبایل و اقوام ساکن شاهنشاهی هخامنشی در یکی از نقوش برجستهٔ استخر کـه به‌اردشیر دوم و یا سوم تعلق داشته نیز محفـوظ مانده است.

بسیاری ازکتیبه‌های پارسی باستانی دربارهٔ هدیه‌ها یا خراجی کـه از اقوام مطیع گردآوری می‌شده سخن‌گفته‌اند. نقوش برجستهٔ همراه‌کتیبه‌ها یعنی تصویر خراج‌گزاران یا هدیه دهندگان (باکتریان شتر هدیه می‌کردند و مردم کیلیك گوسفند و غیره) به‌ما اجازه می‌دهند تا دربارهٔ انواع خراج مأخوذ از اقوام مختلف داوری کنیم. مطالبی‌که دربارهٔ وقایع سیاسی داخلی[۴] واصلاحات واقدامات به‌منظورتحکیم قدرت دولت وامتیازات

۱. یعنی برنقش برجسته‌ای‌که همراه‌کتیبه است.

۲. ممکن است «جنگ‌کرد» باشد.

۳. ص ۱۲۰ اصل رجوع شود.

۴. مثلا به‌کتیبهٔ «حرم» خشایارشای اول‌که دربالانقل شده توجه شود.

برخی از خاندانهای پارسی ـ یعنی بازماندگان همراهان داریوش اول وغیره درکتیبه‌ها ذکرشده بسیار جالب توجه است. مثلاً به‌سطورکتیبهٔ بیستون (*I*، ۶۸-۶۱) ـ آن‌جایی که داریوش اول دربارهٔ اقدامات خویش از نظر سیاست داخلی سخن می‌گوید توجه کنید:

θātiy dārayavaʰuš xšāyaθiya xšaθ'am tya hačā aʰmāxam tauʰ-māyā parābṛtam āha ava adam patipadam akunavam adam-šim gāθavā avāstāyam yaθā paruvamčiy avaθā adam akunavam āyadānā tyā gaumāta hya maguš viyakaⁿ adam niyaθ'rārayam kārahyā abičariš gaiθāmčā māniyamčā viθbiščā tyādiš gaumā-ta h[ya] maguš adīnā adam kāram gāθavā avāstāyam pārsam-[č]ā mādam[č]ā utā aniyā dahyāva yaθā paruvamčiy avaθā adam tya parābṛ[ta]m patiyābaram

«گوید داریوش شاه: پادشاهیی‌راکه ازخاندان ما منتزع شده بود،آن‌را من احیا کردم، آن‌را من به‌جایش‌نهادم. آنچنانکه پیشتر (بود) همان‌گونه کردم (ساختم ـ درست کردم) معابد را، که‌گئوماتای مغ ویران‌کرد. من احیا کردم (بازگرداندم) مراتعی‌را که (متعلق) به‌مردم بود ومال و مسکن و... راکه‌گئوماتای ـ مغ‌گرفت.[۱] من مردم را به جایشان‌گذاشتم (نشاندم) در پارس و در ماد و دیگرکشورها. همچنانکه پیشتر (بود) آنچه راگرفته شده‌بود بازگرداندم».

دیگرکتیبه‌های داریوش اول نیز حاوی مطالب فراوان دربارهٔ اصول حکومت می‌باشد («*b*» نقش رستم و «*e*» سوئز و غیره).»

کتیبه‌های ساختمانی شاهان هخامنشی از منابع مهم تاریخی شمرده می‌شود. در کتیبه‌های مزبور از ساختمان‌کاخهای عظیم و ترعه‌های بزرگ و از آنجمله ساختمان ترعه‌ای‌که نیل را به‌دریای سرخ متصل می‌کرد سخن‌گفته شده است:

۱. ترجمهٔ جدید این قطعه مهم‌که توسط و. ا. تیورین به عمل آمده و مضمون روایت عیلامی و همچنین قطعات آرامی‌کتیبهٔ بیستون در آن ملحوظ‌گشته به‌شرح زیر است:

«من به‌مردم وسایل زندگیشان را (abicaris) حیاط‌هایشان را(*gaiθāmča*) ونیروی کار در حیاط‌هایش را(*māniyamča*) و همچنین اموال جماعت را (*viθbišča*) ـ (همهٔ آنچه را) که گئوماتای مغ ازایشان گرفته بود ـ بازگرداندم (کارهای انستیتوی زبان فرهنگستان‌علوم شوروی مجلد VI مسکو، ۱۹۵۶ ـ ص ۵۲۴). به‌ترجمهٔ جدید ای.م. دیاکونوف نیزرجوع شود (تاریخ ماد ص ۴۲۷) و همچنین انتقاد ترجمهٔ مزبور (BAN، ۱۹۵۸ ـ شمارهٔ ۳، ص ۱۷۴).

۱-۴. (خدای) بزرگ اهوره‌مزداه که آن آسمان راآفرید، که این خاك راآفرید، که آسایش و رفاه را برای آدمی آفرید، که داریوش را شاه‌کرد، که شاه داریوش را پادشاهی داد بزرگ (دارای) ــ اسبان‌خوب ومردان خوب.

1. [baga] vazŗka a^{h}uramazdā hya avam asmānam adā hya imām būm
2. im adā hya [mar]tiyam adā h[ya š]iyātim adā martiyahy
3. ā hya dārayava^{h}um XŠyam akunauš hya d[ā]rayavahauš XŠyahyā xšaϑ^{r}a

۴-۷. من داریوش، شاه بزرگ، شاه‌شاهان، شاه کشورهــای مختلف‌القبایل ــ شاه در این سرزمین بزرگ، کــه (تا نقاط) دور گسترده است، پسر ویشتاسپه، هخامنشی.

4. m frābara tya vazŗkam tya [^{h}uvaspam ^{h}u]mar[ti]yam adam dārayava^{h}uš
5. XŠ vazŗka XŠ XŠyānām XŠ dahyunām v[ispazan]ānām [XŠ a]hyāy
6. ā būmiyā vazŗkāyā dūraiy apiy vištās[pahyā p]uϑ^{r}a ha
7. xāmanišiya ϑātiy dāra[ya]va^{h}uš XŠ ada[m p]ārsa a^{h}mi[y

۷-۸. گوید داریوش‌شاه: من (هستم)پارسی، ازپارس، من مصر را فتح کردم.

hač]ā pā
8. rsā mudrāyam agŗbāyam adam ni[yaš]tāyam imām [yauviyā]

۸-۱۹. من فرمودم این (ترعه) را (۱) از رودی‌که پیراوا نام دارد و درمصرجاریست (۲) به‌دریائی که از پارس می‌آیند بکنند. (۳) سپس‌این ترعه (حفر شد) آن(چنانکه) من فرموده بودم و(کشتیها) ازمصرازطریق این ترعه‌به‌ایران (پارس) رفتنــد همچنانکه خواست من بود.

9. m ka^{n}tanaiy hačā pirāva nāma rauta tya mudrāyaiy danu [vatiy ab]
10. iy draya tya hačā pārsā aitiy pa[sāva] iyam yauviyā [akaniya]
11. ava[ϑā yaϑā] adam niyaštāyam ut[ā nāva] ayā^{n}tā hačā [mudrā]
12. yā ta[ra imā]m yauviyām abiy pār[sam avaϑ]ā yaϑā mā[m kāma āha]

۱ــ سخن از ترعه‌ایست‌که نیل را بدریای سرخ متصل‌مینموده. این‌ترعه درزمان‌فراعنه مصر وجود داشته ولی بعد ویران شده بود و بفرمان داریوش اول احیا شد.
۲ــ رود نیل
۳ــ دریای سرخ

درمیان‌کتیبه‌های ساختمانی‌کتیبــه‌ای‌که ازداریوش اول دربارهٔ ساختمان‌کاخ شوش، باقی‌مانده مقام‌خاصی‌دارد وحاوی‌اطلاعات مهمی دربارهٔ فن‌ساختمان درآن‌زمان ومصالحی که دربنای‌کاخ به‌کار رفته می‌باشد. وازکشورهائی‌که (فلسطین، گاندارا، کرمان، لیدی، بلــخ، سغد، خوارزم، مصــر، یونیه، حبشه، هند، آراخوزیه، عیلام) مصالح ساختمانی

از آنجا آورده شده و از افراد اقوام گوناگونی (آشوریان، یونیان، مادیها، مصریان، بابلیان) که در ساختمان وتزئین کاخ شرکت‌جسته‌اند صحبت شده است. کتیبهٔ مزبور نشان می‌دهدکه دربنای آثار زیبای معماری‌که درعهد هخامنشیان پدیدآمده گذشته ازپارسیان دیگر اقوام نیز شریك بوده‌اند.

کتیبه‌های پارسی‌باستانی‌که به‌خط میخی در دست است برای داوری دربارهٔدین‌و مبارزات مذهبی ایران باستان‌ومناسبات دین ایران زمان هخامنشیان بازرتشتیگری‌وغیره مدارکی به‌دست می‌دهند.

شاهان‌هخامنشی درتمام‌کتیبه‌های خویش‌ـ حفظ خاندان خود ویاری درامور را از اهورامزدا ـ یعنی خدائی که در اوستا نیزبالاتر از دیگر خدایان است ـ طلب می‌کنند. شاهان هخامنشی می‌گویند که همهٔ موجوداتـ از زمین و آسمان‌گرفته تا آدمی به‌توسط اهورامزدا آفریده شده‌اند.[۱] هخامنشیان آنچه می‌کنند «به‌خواست اهورامزداست» و«به‌خواست اهورامزدا» برکشورها واقوام بسیار حکمفرما هستند.

در کتیبه‌های متأخر هخامنشی از دیگر خدایان و بخصوص (میترا) که یکی از خدایان هندوایرانی استـ نیزنام برده شده است:

ϑātiy artaxšaϑʳā xšāyaϑiya mām aʰuramazdā utā miϑʳa baga pātuv utā imām DHyaum utā tya mām kṛtā

«گوید اردشیر شاه: مرا حمایت کناد اهورامزدا و ایـزد میترا و این کشور را و آنچه را من‌کردم (ساختم) (اردشیر سوم، استخر، *a* سطور ۲۵-۲۳).

درکتیبه‌های اردشیر دوم نام خدای دیگری ـ یعنی آناهیتاـ نیز درکنار اهورامزدا ومیترادیده می‌شود:

AM anahita [u]tā mitra mām pātuv hačā vispā gastā utamaiy kṛtam

«اهورامزدا، آناهیتا ومیترا مرا در برابر هربدی حمایت‌کنند، وآنچه را من‌کردم (ساختم) (اردشیر دوم، شوش، *d*، سطور ۴-۳).

کتیبهٔ معروف (ضد دیوان) خشایارشای اول که در استخر به‌دست آمده و در آن از پیکار شاه علیه پـرستش دیوانـ یعنی خدایان طبیعی عتیقـ که پرستش‌آنها دریکی از ممالك مفتوحه‌محفوظ مانده ومتداول بودهـ سخن می‌گوید، یکی ازمهمترین منابع تاریخ دین درایران عهد هخامنشیان است. خشایارشای اول پس‌از تخریب معبد دیوان[۲] پرستش اهورامزدا و آرتا[۳] را که در اوستا نیز نامش آمده در آن کشور معمول و متداول‌کرد.

۱. مثلاً رجوع شود به‌کتیبهٔ داریوش اول دربارهٔ ساختمان ترعه.

۲. درروایت بابلی اسم جمع «معابد» آمده.

۳. arta -ی پارسی باستانی asa- ی اوستائی و rta- ی ودائی، بمعنی «خوشی آسمانی»، «نظم الهی»، «حقیقت».

به‌رغم وجوه مشترکی که میان‌دین اوستا ودین ایران زمان‌هخامنشیان وجود دارد ـمع‌هذا نمی‌توان‌با اعتماد کامل گفت که کیش‌اخیر همان زرتشتیگری‌بوده است. محققان از دیرباز توجه کرده‌اند که در کتیبه‌های پارسی باستانی به خط میخی حتی یك بار هم نام زراتوشترای پیامبر نیامده است. از دیگـر سو متوجه اختلاف اصطلاحات دینی موجود میان‌کتیبه‌های‌هخامنشی واوستا گشتند. شاهان‌هخامنشی درکتیبه‌های خویش غالباًـ گذشته ازاهورا مزدا ومیترا، به‌دیگر خدایان نیز خطاب کرده متوسل می‌شوند.

دریکی ازکتیبه‌های داریوش دراستخر (d)ـ نام اهورامزدا همچون بزرگترین‌خدا[۱] آمده است ولی در همان‌جا از دیگر خدایان نیزـکه حامیان (حافظان) خاندان‌اندـ یاری خواسته شده است:

θātiy dārayavaʰuš xšāyaθiya marā aʰuramazdā upastām baratuv hadā viθaibiš bagaibiš utā imām dahyāum aʰuramazdā pātuv hačā hainā yā hačā dušiyārā hačā draugā abiy imām dahyāum mā āǰamiyā mā ha[i]nā mā dušiyāram mā drauga aita adam yānam ǰadiyāmiy aʰuramazdām hadā viθaibiš bagaibiš ai[tamaiy] y[ānam aʰu]ramazdā dadātu[v hadā viθai]biš bagaibiš

«گوید داریوش شاه: بگذاراهورامزدا به‌همراه ایزدان حامی خاندان‌مرا یاری کند.[۲] و این‌کشور را حفظ کند، اهورامزدا، از سپاه (دشمن)، از قحطی (خشکسالی)[۳] ازدروغ (شورش)! وبگذارنیایدبه‌این‌کشورنه‌سپاه (دشمن)، نه‌قحطی نه‌دروغ! (شورش واغتشاش) من از اهورامزدا وخدایان حامی خاندان این لطف را استغاثه می‌کنم. بگذار اهورامزدا به‌همراه خدایان حامی خاندان، این‌لطف را به‌من بکنند» (سطور ۲۴-۱۲) ازاین‌خدایان که ظاهراً ازآن خاندان سلطنتی بوده‌اند درکتیبه‌های دیگر نیزیاد شده است.

کتیبه‌های پارسی باستانی اجازه می‌دهندکه دربارهٔ برخی دیگر از جوانب فرهنگ مادی ومعتقدات عهد هخامنشی نیز داوری‌کنیم. مثلاً تاریخ دقیق نبردهایی‌که‌سردارهای داریوش اول‌کرده‌اند ودرکتیبهٔ بیستون‌منقول استـ به‌محققان اجازه داده است‌تاگاهنامهٔ پارسی باستانی راکشف واحیا کنند.

تذکر این نکته نیز مهم است که‌کتیبه‌های هخامنشی قدیمیترین منابع اصیل کتبی تاریخ ارمنستان وسغد وخوارزم وباکتریا و مرغیانه وسرزمین سکایان وغیره می‌باشند.

زبان وسبك انشای کتیبه‌های میخی پارسی باستانی. کتیبه‌های پارسی باستانی ـ قدیم‌ترین آثار زبان فارسی می‌باشند.

زبان‌کتیبه‌های میخی‌پارسی‌باستانی ازلحاظ ساختمان دستوری‌به‌زبان اوستا فوق‌العاده نزدیك‌است. جنبهٔ تصریفی زبان‌کتیبه‌ها نیزمانند زبان اوستا بسیار بارز است، نامها سه

۱. اهورامزدای بزرگ بزرگترین خدا میان خدایان (سطر ۲ ـ ۱).

۲. ترجمهٔ تحت‌اللفظی «به‌اتفاق خدایان خاندانی» *hadā viθaibiš bagaibiš*

۳. *hačā dušiyārā* به‌معنی از «بدسالی».

جنس‌دارند (مذکرو مؤنث و میانه) واز روی پایانهای تصریفی مشخص مـی‌گردند. همهٔ اسامی هشت حالت دارند (حالت فاعلی، حالت اضافه، حالت مفعول الیهی، حالت مفعول بهی،حالت وسیلتی، حالت مکانی، حالت تعویقی وحالت ندائی)که هریك باپس‌وند خاصی مشخص می‌گردند. اسامی از لحاظ عدد نیز تغییر می‌کنند (مفرد و جمع و ندرتاً تثنیه). اشکال مکمل یا «سوپله‌تیو» درضمایر بسیاردیده می‌شود (مثلاً ضمیمهٔ شخص اول شخص مفرد حالت فاعلی: *adam*. حالت اضافهٔ مفرد آن: *manā* جمع حالت فاعلی‌آن: *vayam* جمع حالت اضافهٔ آن*a*ⁿ*māxam* والخ). اشکال فعل نیز متنوع است و از انواع ریشه‌های فعلی تشکیل می‌شود و هریك پسوند خاص خود دارندکه شخص و عدد و زمان وصرف وحالت‌آنها را مشخص می‌سازند. ساختمان دستوری زبان‌کتیبه‌ها موضوع مطالعهٔ بسیاری از دانشمندان سرشناس قرارگرفته و اکنون کاملاً در آن تحقیق به‌عمل آمده است. تعداد لغات‌کتیبه‌ها چندان زیاد نیست و البته نمی‌توان از روی آن دربارهٔ لغات زبان پارسی باستانی داوری‌کامل‌کرد.

کتیبه‌ها حاوی تعدادی لغات ـ که از زبانهای سامی و دیگرالسنهٔ غیرهندواروپائی آسیای مقدم به‌وام‌گرفته شده ـ می‌باشد وچنانچه نقشی راکه اقوام مختلف‌اللسان تابع هخامنشیان در زندگی اقتصادی وفرهنگی دولت ایشان ایفا کرده‌اند درنظرگیریم توجیه این وضع آسان است.

ویژگیهای صوتی‌تعدادی ازکلمات نشان می‌دهدکه‌اززبان مادی به‌وام‌گرفته شده‌اند و آن زبان به‌ظن قوی در زبان کتیبه‌های هخامنشی ـ و بخصوص در بخش اصطلاحات رسمی و دولتی ـ تأثیر فـراوان داشته است. و از خصوصیات قابل ذکـر این است‌کـه ویژگیهای صوتی زبان مادی بیشتر (البته صرف‌نظر از اسامی خاص و نامهای امکنه) درکلمات رسمی ظاهر مـی‌شود. مثل خشایاتیا *xšāyaϑiya* «شاه»، وزرکـه *vazṛka* «بزرگ»، ویسپازنا *vispa-zana* «کثیرالقبایل» (دراصطلاح «شاه‌کشورهای‌کثیرالقبایل»)

هوواسپا ʰ*uvaspa* «دارای اسبان خـوب» (همچنین در عبارت متداول: «پادشاهـی... بزرگ‌که دارای اسبان خوب و مردان خوب است») والخ.

زبان‌کتیبه‌ها ساده و عاری از تصنع و هنرنمائی است. اصطلاحات والقاب و موارد خطاب به‌خدایان و غیره به‌طورکلی یکنواخت است. ازانشای‌کتیبه‌ها نیك معلوم است که آن زبان فاقد سنن ادبی استوار و دیرین بوده است.[۱] در بعضی ویژگیهای نحـوی آن تأثیر زبان آرامی ـ که در زندگی اداری واقتصادی شاهنشاهی هخامنشی نقش مهمی داشته ـ مشهود است.

بعضی از محققان معاصر (ژ. فریدریخ، و. کنیگ، م معین)[۲]، حدس زده‌اندکه در

۱. ترجمهٔ روسی‌آن درکتاب منتخبات تاریخ جهان باستان مجلد اول مشرق‌باستانی چاپ مسکو. سال ۱۹۵۰.ص ۲۱۱ مندرج است.

۲. روایات‌عیلامی‌کتیبه‌های هخامنشی متأخرترین آثار مکتوب زبان عیلامی می‌باشند. گرچه ممکن است زبان مزبور دیرزمانی در محاوره به‌کار می‌رفته. استخری ازیك زبان «خوزی» که «نه عبری و نه سریانی و نه پارسی» بوه و در زمان او درخوزستان (یعنی سرزمین عیلام قدیم) وجود داشته سخن می‌گوید.

کتیبه‌ها قطعات کلام موزون و مقفی وجود دارد. مثلاً در آغاز کتیبهٔ ترعهٔ سوئز ـ که پیشتر نقل شد ـ هجای *da* تکرار می‌شود وتصوری از قافیه در ذهن به‌وجود می‌آورد.

baga vazṛka aʰuramazdā	(۱۰ـ۹ هجا)
hya avam asmānam adā	(۸ هجا)
hya imām būmim adā	(۷ هجا)
hya martiyam adā	(۶ هجا)
hya šiyātim adā	(۶ هجا)

ولی این حدس نکته سنجانه هنوز به‌طور قطع ثابت نشده است.

زبان این کتیبه‌ها را علی‌الرسم پارسی باستانی می‌خوانند. این تسمیه ازلحاظ علمی موجه است زیرا بیشترکتیبه‌ها در پارس‌کشف شده وزبان آنها زبان قبایل باستانی پارسی است. ولی باید درنظر داشته باشیم‌که زبان این‌کتیبه‌ها پایهٔ زبان فارسی‌کنونی وتاجیکی کنونی است. وبنابراین‌کتیبه‌های میخی پارسی باستانی قدیمترین آثارمکتوب زبان فارسی و تاجیکی است.

دربارهٔ خط شاهنشاهی‌هخامنشی و زبانهائی‌که در آن‌کشور دارای خط بودند

پیشترنام قبایل واقوام متعددی راکه در سرزمین‌های هخامنشیان ساکن بودند برشمردیم وگفتیم‌که آن دولت بدین سبب دستگاه اداری و نظامی ناپایداری بود. بالطبع قبایل واقوام مزبور به‌زبانهای خود ـ زبانهایی‌که ازقدیم تکوین شده بودند ـ تکلم می‌کردند. شاهنشاهی هخامنشی‌که از لحاظ نژادی ساکنان آن‌گوناگون و رنگارنگ بود زبان واحدی برای سراسر شاهنشاهی نداشت.

آثار مکتوب مانده از آن عصر بهترین مؤید این نظر است. زبان قبایل پارسی‌که در دستگاه دولت مزبور مقام اولویت داشت ـ قادر نبود زبانها و لهجه‌های محلی را ـ درکشورهایی‌که پارسیان‌گشوده بودند ـ برکنارکند. و حتی در خود پارس (پرسید)، در مرکز دولت پارس باستانی و در تختگاههای شاهان هخامنشی، در عهد هخامنشیان هم، زبان‌مردم اصلی‌محلی‌ـ یعنی عیلامی‌ـ محفوظ‌مانده بوده. در زمان‌داریوش اول محاسبات اقتصادی ومالی دربارشاهی‌دراستخربه‌زبان عیلامی تحریرمی‌شد وشاهد این‌مدعی(چندین هزار صفحهٔ‌گلین) بایگانی عظیم اسناد اقتصادی به‌زبان عیلامی است‌که در حدود سال ۱۹۳۰ در ضمن حفریات استخرکشف شده وبه‌طورکلی مربوط به‌قرن پنجم قبل ازمیلاد می‌باشد. مطالعهٔ بایگانی مزبور نه‌تنها از لحاظ تاریخ و عیلامشناسی بلکه از نظرگاه ایرانشناسی و بخصوص تاریخ زبانهای ایرانی بسیار جالب و نافع است ـ زیراکه در صفحات عیلامی مزبور تعداد بالنسبه معتنابهی‌کلمات‌که از پارسی باستانی به‌وام‌گرفته شده وجود دارد. و بسیاری از این‌کلمات درکتیبه‌های پارسی باستانی دیده نشده. و این خود ارج آنها را می‌افزاید.

نیاکان کورش کبیر ـ شاهان کشور پارس، آریارمنه و آرشامه ـ درکتیبه‌های خویش فقط به‌زبان پارسی باستانی سخن گفته‌اند، ولی کورش و جانشینان وی، پس از آنکه بر شاهنشاهی بزرگی سلطنت یافتند و «شاه کشورها» شدند خواهی نخواهی ناگزیر گشتند که با مردم کشورهای مزبور به‌زبان خود ایشان سخن گویند. تنها سند مهم (از لحاظ حجم) که از دوران حکمرانی کورش کبیر باقی مانده «بیانیه»ای است دربارهٔ فتح بابل به‌دست پارسیان که ازطرف او، اندکی پس از سال ۵۳۸ ق.م. تحریر گشته ـ واین بیانیه کتیبه‌ای است به زبان بابلی.[۱] سنت نوشتن کتیبه به‌سه زبان مورد تاسی داریوش اول و اخلاف وی نیز قرارگرفت. تمام کتیبه‌های پارسی باستانی (جز در موارد نادر) با متونی (ترجمه‌هائی) به‌زبانهای مهم شاهنشاهی ـ یعنی عیلامی و بابلی همراه می‌باشند. درکتیبهٔ مربوط به حفر ترعهٔ سوئز ونوشته‌های ظروف، خط هیروگلف مصری نیز به‌آنها افزوده شده است.

زبـان و خط آرامی در شاهنشاهی هخامنشـی وضع خاصی داشت. زبان آرامی لسان یکی ازگروههای قبایل سامی بودکه‌ازنیمهٔ دوم هزارهٔ دوم ق. م. درآسیای مقدم سکونت داشت. در قرن هشتم ق.م. زبان آرامی درکشورهایی که تحت سلطهٔ آشورمتحد شده بودند به‌صورت لسان بین‌المللی درآمد. ولی در دولت هخامنشی اهمیت بیشتری حایزگشت زیرا در مکاتبات دولتی وروابطمیان حکومت مرکزی ودفترخانه‌های‌ساتراپها ـیاحکام ایالات پادشاهی‌پارس ـ مورد استفاده قرار می‌گرفت. کتیبه‌های پارسی باستانی نیز به‌زبان آرامی ترجمه می‌شد و ازآن جمله بود بیانیهٔ معروف داریوش اول ـ یعنی کتیبهٔ بیستون. در جریان حفریاتی که درجزیرهٔ الفانتین (بررود نیل) به عمل آمد تکه‌های سفالینهٔ مکتوب[۲] وپاپیروسهایی متعلق به‌یکی از نقاط مسکونی سپاهیان ـ مربوط به‌زمان هخامنشیان ـ در مصریافتند. و در بین پاپیروسهای مزبور (که به‌قرن پنجم قبل از میلاد مربوط بود) قطعاتی از ترجمهٔ کتیبهٔ بیستون به زبان آرامی کشف شد. این کشف توجه دانشمندان را به‌سطور ۹۲-۸۸ ستون۴ متن پارسی باستانی کتیبهٔ بیستون جلب کرد. زیرا داریوش اول درآنجا می‌گویدکه رونوشتهایی ازکتیبهٔ مزبور به‌ایالات فرستاده شده‌است. متأسفانه‌سطورمزبور ـ ازمتن پارسی باستانی ـ ازمرورزمان زیان فراوان‌دیده وترجمهٔ‌متن مزبور نیزبه‌زبان بابلی وجود ندارد. وبدین سبب تعبیر آن‌سطور بیشتر به‌روایت‌عیلامی

۱. توجه شود به‌تغییراتی‌که در املای کتیبه‌ها در طی تاریخ پدید آمده (رجوع شود به‌تاریخ ماد اثر ای.م. دیاکونوف ـ چاپ مسکو لنینگراد، ۱۹۵۶ ـ ص ۳۶۹).

2. ostrac

مبتنی است. ذیلاً ترجمه وتعبیر قطعهٔ مهم مزبور راـ که ازطرف ر.گ.کنت[۱] پیشنهاد شده، نقل می‌کنیم: *ϑātiy dārayava^{h}uš xšāyaϑiya vašnā a^{h}ura[ma]zdā*
āha i(ya)m dipimai[y tyām] adam akunavam patišam ariyā āha utā pavastāy[ā] utā čarmā gra[ϑitā āha pat]išamaiy [patika]ram akunavam pa[t]iša[m u]vadā[m akunavam] utā niyapi[ϑ]i[yu u]tā pa tiyafraϑiyā paišiyā mā[m] pasā[va] i(mā)m dipi[m a]dam f[r]āstāyam vi[s]padā atar dahyā[va] kāra hamā[ta]xšatā

«گوید داریوش شاه: بخواست اهورامزدا این نوشته‌ای است (که) [من] کردم (ساختم)، گذشته از آن (چه) بود به‌آریایی[۲]، و روی چرم[۳] وروی چرم (دباغی شده) (چرم آماده برای نوشتن)[۴] تنظیم شده. *گذشته ازآن تصویر[۵] مرا (من) کردم (ساختم)،* گذشته ازآن شجرةالنسب (خود را)من (ساختم-کردم). وبود (این) نوشته وبودخوانده شده برای من.[۶] سپس من این کتیبه را به هرجا فرستادم به[۷] ایالات. مردم (لشکریان) کوشیدند (به‌اتفاق من اقدام‌کردند).

این سطور تأیید می‌کنندکه‌کتیبهٔ بیستون نه‌تنها برای تخلید اعمال شاه بوده (که بدین منظور برسنگ منقور شده بود)، بلکه برای آشنا شدن مردم کشورهای مفتوح با مضمون آن تنظیم شده بوده است. وبدین منظور کتیبهٔ مزبور (و یا قطعاتی از آن) به زبانهای دیگر ترجمه و برچرم ویا صفحات گلین ثبت شده بـه‌اطراف واکناف خاك شاهنشاهی ارسال می‌شده.[۸] گذشته از قطعات ترجمهٔ آرامی‌کتیبهٔ بیستون که درالفانتین کشف شده سنگ «دلریتی» بابل نیز حاوی ترجمهٔ بعضی از قطعات‌کتیبهٔ مزبور به زبان بابلی می‌باشد (یعنی قطعاتی از روایت بابلی‌کتیبهٔ بیستون).

اسناد آرامی به‌خط آرامی خاصی‌که ازالفبای سامی فنیقی ریشه می‌گرفت ـنوشته می‌شده. محتملاً در عصر هخامنشیان خط آرامی مزبور برای تحریر متون به‌زبانهای ایرانی و بخصوص پارسی باستانی به‌کار می‌رفته. بسیاری از دانشمندان سرشناس به‌این

1. (Old Persian, 1953, P130)

۲. در روایت عیلامی پس از این‌کلمه نوشته شده: «آنچه پیشتر نبود».

۳. در متن *pavastāya* نوشته شده‌ـ حالت مکانی، مفرد مؤنث از *pavastā* (با پارسی متوسط Postوپارسی کنونی پوست مقایسه شود). به‌عقیدهٔ ا. بنونیست زبانشناس وایرانشناس مشهور فرانسوی دراین مورد سخن از لفافهٔ‌گلین صفحات در میان است (تطبیق می‌کند باکلمهٔ halat «آجر خام» ترجمهٔ عیلامی) رجوع شود مجله BSL۴۷، بخش اول، ۱۹۵۱، ص۴۹ـ۴۰.

۴. درمتن *čarmā* (به‌فارسی «چرم»).

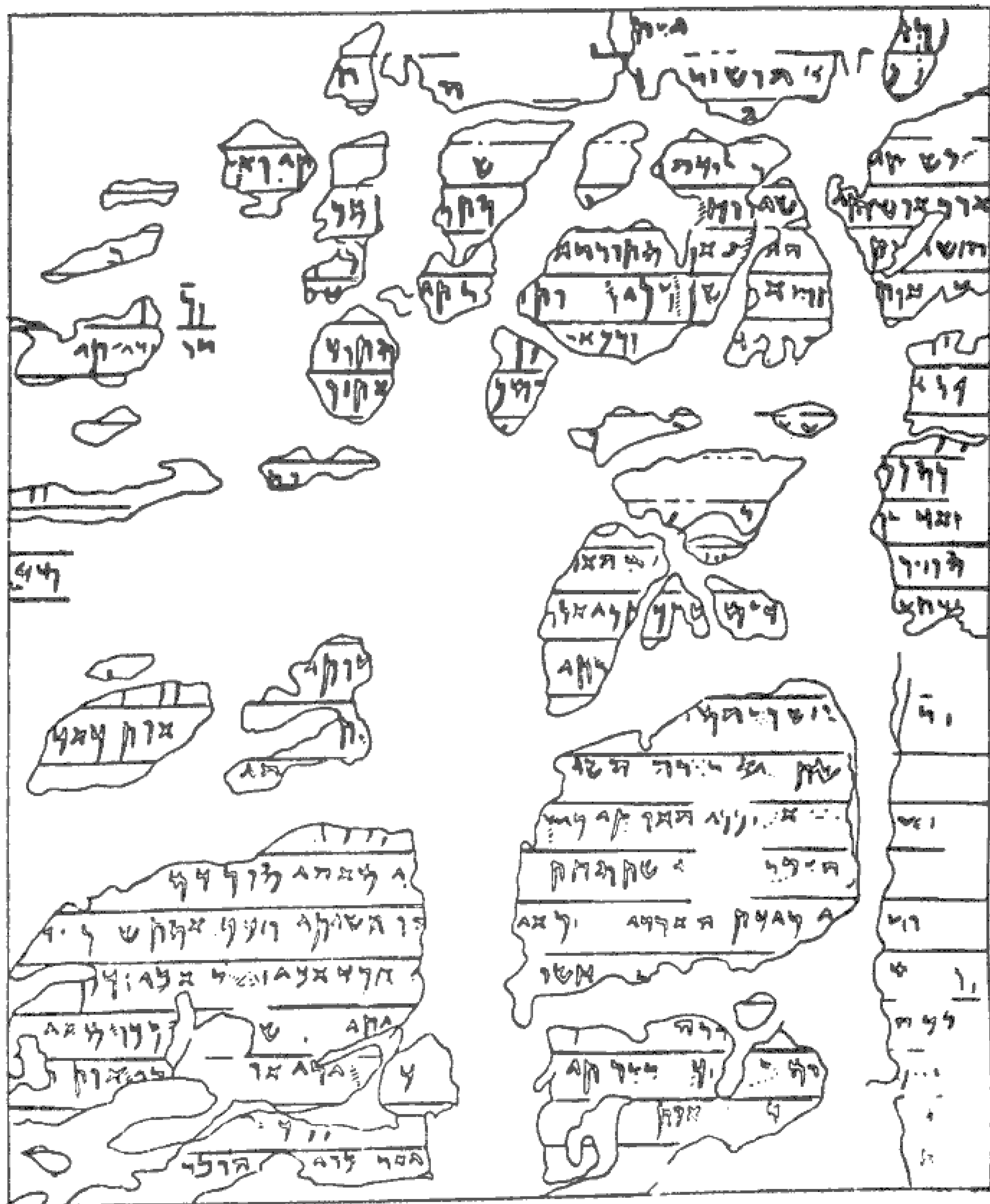
۵. مقصود نقش برجسته‌ای‌که بالای‌کتیبه است.

۶. درمتن Paisiya mam که به‌معنی «دربرابر من» است ـ آمده.

۷. در متن علی‌الرسم atar آمده. باید *a^{n}tar* خواند. به‌پارسی باستانی *antar* > پارسی‌میانه *andar* > فارسی کنونی درواندر.

۸. بسیاری از دانشمندان صاحب نظر این سطور را دلیلی می‌دانند بدان‌که داریوش اول اصلاحی در خط به‌عمل آورده به‌این معنی‌که الفبـای آرامی را برای تحریـرات آریایی (در این مورد پارسی باستانی) معمول داشته است. (رجوع شود به‌نوشتهٔ پارسی باستانی به‌خط آرامی ازنقش رستم).

عقیده هستند و مبنای آن به‌طور کلی بقایای کتیبه‌ای است که به‌الفبای آرامی منقور ودر نقش رستم کشف شده است. این نوشته بسیار زیان دیده و محکوک است ولی هرتسفلد



نوشته نقش رستم بخط آرامی

عکسی از آن تهیه‌کرده[۱] که در سطر بیستم آن گوئی این حروف *RTHSS* [و]- یعنی ارتخشتره *artaxšaθ'a* خوانده می‌شود وبنابراین نوشتهٔ مزبور مربوط به‌قرنهای پنجم

۱. به‌صفحه ۱۱۲ اصل حاشیه ۱ اصل رجوع شود.

و چهارم قبل از میلاد می‌باشد.

نوشتهٔ مزبور نخستین موردی است که خط آرامی برای تحریر متون ایرانی (و به‌طور عموم غیر سامی) به‌کار رفته و دانشمندان از آن اطلاع دارند. بعدها این رسم شیوع یافت والفباهای بسیاری برمبنای خط آرامی پدید آمد ودر ایران وآسیای میانه ـ حتی تازمان فتوحات اعراب نیز ـ مورد استفاده قرار گرفت.

چاپهای اصلی کتیبه‌های میخی پارسی باستانی. کتب درسی اصلی و ترجمه‌ها

نخستین چاپهای کتیبه‌های میخی پارسی باستانی مربوط در اواسط ونیمهٔ دوم قرن نوزدهم مانند چاپ گ. رائولینسون (۱۸۴۷) وت. بن‌فی (۱۸۴۷) وژ. اپرت (۱۸۵۱) وفر. اشپیگل (چاپ اول ۱۸۶۲، چاپ دوم ۱۸۸۱) و ك. کوسوویچ (۱۸۷۲) و غیره اکنون فقط اهمیت تاریخی دارند. در قرن بیستم تعداد کثیری کتیبه‌های جدید کشف شده و از کتیبه‌هایی که قبل از آن شناخته شده بوده رونوشتهای دقیقتر برداشته شده‌و در نتیجه چاپهای جدیدی پدید آمده. دراین زمینه سفر هیئت‌کینگ وتومپسون (۱۹۰۴) ـ که در نتیجهٔ آن دقیقترین رونوشت کتیبهٔ بیستون (دقیقتر برای آن تاریخ) منتشر شد نقش مهمی ایفا نموده.[1] نتایج کار هیئت مزبور درتألیفات تولمان وویسباخ ـ که‌هنوزهم اهمیت خود را از دست نداده‌اند ـ مورد استفاده قرارگرفته است.

تألیفات تولمان[2] حاوی متون اصلی تمام‌کتیبه‌های پارسی باستانی، که درآن زمان شناخته شده بود، باتلفظ وبه‌حروف معمولی وترجمهٔ آنها به‌زبان انگلیسی و لغت‌نامه بوده است. وضمناً اطلاعات مختصری دربارهٔ اصوات حروف وتغییر آن به‌مرور زمان و اجزای‌کلمات زبان‌پارسی باستانی داده شده بود. درتألیف‌ویسباخ[3] هرسه روایت‌کتیبه‌های خط میخی هخامنشی (به‌حروف لاتین) نقل شده است (روایت پارسی باستانی وعیلامی‌و بابلی) وترجمه ولغت‌نامهٔ اسامی خاص نیز بدان منضم است. و فهرست کاملی از کتب مربوطه (وکامل برای آن زمان) داده شده است.

کتیبه‌ای‌که‌هنگام‌حفریات باستانشناسی‌ازسال۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰درایران به‌دست‌آمده، توسط و. شیل وا. هرتسفلد[4] منتشر شده است.

1. L. W. King, R. C. Thompson, *The sculptures and inscriptions of Darius the Great on the rock of Behistun in Persia*, London, 1907.
2. H. C. Tolman, *Ancient Persian lexicon and text*, Nashville, 1908; H. C. Tolman *Cuneiform supplement*, Nashville, 1910.
3. F. H. Weissbach, *Keilinschriften der Achämeniden*, Leipzig, 1911.
4. V. Scheil, *Inscriptions des Achéménides à Suse* («Mémoires de la Mission Archéologique de Perse», t. XXI, Paris, 1929; t. XXIV, 1933, p. 105—129); E. Herzfeld, *Altpersische Inschriften*, Berlin, 1938.

فهرست کامل تمام کتیبه‌های پارسی باستانی منضم به‌شرح مختصری دربارهٔ هریك ازآنها وکتب مهمی که درموضوع منتشرشده، دربخش دوم تألیف ر. گ. کنت‌تحت‌عنوان زبان پارسی‌باستانی[۱] مندرج است. در این تألیف متن کامل کتیبه‌های پارسی باستانی با تفسیرات وترجمه نقل شده است (ولی متأسفانه فقط به‌حروف‌کنونی).[۲]

ساختمان دستوری زبان پارسی باستانی از لحاظ تغییراتی که به‌مرور زمان در آن پیدا شده در تألیفات جونسون[۳] و میه- بنونیست[۴] و کتاب یاد شده کنت آمده است.

لغتنامه‌هایی- حاوی لغات‌مستخرج ازکتیبه‌های پارسی‌باستانی ضمیمهٔ تألیفات‌بالای تولمان وکنت می‌باشد. به‌لغتنامهٔ ایرانی باستانی‌کریستیان بارتولومه نیز[۵] لغات پارسی باستانی منضم است. لغت‌نامهٔ و. هینتس[۶] مخصوص‌لغات پارسی‌باستانی‌است. گ. کامرون[۷] فهرستی از لغات پارسی باستانی اسناد بایگانی اقتصادی استخراج ومنتشر کرده. مهمترین کتیبه‌های پارسی باستانی را (کتیبهٔ بیستون، کتیبهٔ مربوط به‌حفر ترعه، و ساختمان کاخ شوش، کتیبهٔ «ضددیوان» خشایارشای اول) ك. گ. زالمان وآ. آ. فریمان و و. ای. آبایف به‌زبان روسی ترجمه‌کرده‌اند. (اسامی‌کتب مربوطه را در شرح مختصرکتیبه‌ها- که‌قبلاً داده شده -خواهید یافت) تعبیرتاریخی بعضی‌ازکتیبه‌ها، یابخشی ازآنها- درکتب‌مورخان روسی از قبیل ب. آ. تورایف و و. و. استرووه و و. ای. آودی‌یف و غیره آمده‌است.

1. R. G. Kent, *Old Persian. Grammar, text, lexicon*, ed. 2, 1953.

۲. هنگام استفاده از این تألیف باید تقریظ ا. بنونیست را در نظرگرفت (به‌فهرست‌کتب رجوع شود).

3. E. L. Johnson, *Historical grammar of the Ancient Persian language*, New York, 1917.

4. A. Meillet, *Grammaire du vieux perse*, Paris, 1915.

چاپ دوم این‌کتاب به‌شرکت ا. بنونیست درسال ۱۹۳۱ در پاریس منتشر شده.

5. Chr. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg, 1904

(این‌کتاب از لحاظ مطالعهٔ لغات پارسی باستانی‌کهنه شده است)

6. W. Hinz, *Altpersischer Wortschatz*, Leipzig, 1942.

7. G. G. Kameron, *Persepolis treasury tablets*, Chicago, 1948.

فصل چهارم

روابط میان لهجه‌ها در عصر زبان پارسی باستانی

مقدمات تاریخی تطور زبان اصلی ایرانی‌باستانی

قدیمیترین آثار زبانهای ایرانی (اوستا وکتیبه‌های میخی) خود دلیلی است که در عصر زبان ایرانی باستانی در میان لهجه‌های‌ایرانی اختلافاتی وجود داشته است. پیدایش این اختلافات نتیجهٔ طبیعی تقسیم قبایل ایرانی زبان عهد باستان به گروههای جداگانه و پراکنده شدن ایشان در پهنه‌های آسیای میانه وایران وسرزمینهای مجاور بوده‌است. بدین طریق تطور زبان اصلی ایرانی باستانی و پیدایش و تشدید اختلاف میان لهجه‌های برخی قبایل (یاگروههای قبایل) معلول شرایط زندگی قبایل مذکور بوده است. چون جامعه به اجزاء جداگانه منقسم شد، شرایطی‌که وجود زبان واحد مشترك را ضروری ساخته بود مفقودگشت. و سستی روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان قبایل (ویا گروههایی از قبایل)-که‌در سرزمینی‌پهناور پراکنده بودند- عواملی‌نبودندکه به‌حفظ زبان واحد مشترك‌کمك کنند.

از دیگرسو، شرایط متفاوت تاریخی وفرهنگی ومحیط نژادی و زبانی بیگانه‌ای‌که در اطراف مقر جدید برخی از قبایل ایرانی زبان وجود داشته- به تشدید تفاوتهای لهجه‌ای بدوی‌کمك‌کردند.

تألیفاتی در اوضاع زندگی وزبانهای بومیان امریکای‌شمالی وجود دارد ،که‌شرایط سابق الذکر- یعنی اوضاع واحوالی که باعث تقسیم زبانی واحد به‌لهجه‌های گوناگون می‌گردد - درآن شرح داده شده است. در اواسط قرن نوزدهم بومیان امریکای شمالی هنوز درشرایط عشیرتی وقبیله‌ای می‌زیسته‌اند . به‌دیگر سخن‌تقریباً از لحاظ رشداجتماعی در همان پله‌ای بودندکه بسیاری از قبایل باستانی اروپا وآسیا دیربازی پیش از میلاد مسیح درآن شرایط قرار داشته‌اند.[۱]

بدین سبب مطالعهٔ سازمان عشیرتی بومیان شمال امریکا خودکلیدی‌است برای‌فهم

۱. اسناد مربوط به‌سازمان اجتماعی ووضع زندگی‌بومیان امریکای شمالی را لوئیس مورگان دانشمندامریکائی گردآورده در دسترس دانشمندان قرار داد (۱۸۸۱- ۱۸۱۸) به‌کتاب جامعهٔ باستانی او رجوع شود.

وکشف تاریخ قبایل باستانی. میان تقسیم و تجزیهٔ قبایل وتطور زبان واحد بدوی رابطهٔ مستقیم وجود دارد. یکی ازمحققان می‌گوید: «تشکیل‌قبایل جدید وپیدایش‌لهجه‌هاازطریق تجزیه‌وتقسیم درامریکا درگذشتهٔ نزدیك‌جریان داشته وگمان‌نمی‌رود جریان مزبورتاکنون قطع شده باشد» وی سپس چنین می‌نویسد: «بومیان امریکای شمالی قبیلهٔ واحدی بودند که‌به‌تدریج درقارهٔ پهناوری پراکنده شدند وقبیله‌هایی از آن مجزی وجدا شدند وبه‌اقوام وگروههای قبایل مبدل‌گشتند وزبانهای ایشان نیز تغییرکرد. به‌حدی‌که نه‌تنها یك‌قبیله زبان قبیلهٔ دیگر را نمی‌فهمید بلکه‌کوچکترین اثری ازوحدت بدوی زبانها درالسنهٔایشان باقی نماند. اما بدیهی‌است تصویری‌که ازتطور زبانها وتجزیه آن به‌لهجه‌های گوناگون دربالا رسم شده تنها در مورد بومیان شمال امریکا صدق نمی‌کند بلکه به‌طور کلی از ویژگیهای جامعهٔ عشیرتی است. دانشمندی ملخص کتاب لوئیس مورگان امریکائی را چنین‌می‌گوید: «گرایش دایم به‌تقسیم و تجزیه خود در سازمان عشیرتی مکنون بود. وگرایش به‌تطور زبان آن را شدیدتر می‌ساخت. و گرایش به تطور زبان‌ـ‌به‌سبب وضع اجتماعی واراضی وسیعی‌که آنها (یعنی‌قبایل وحشی) اشغال‌کرده بودندـ غیر قابل‌اجتناب بود. گرچه زبان محاوره از لحاظ ترکیب لغوی بسیار استوار و از لحاظ قواعددستوری حتی استوارتر است، ولی بااین حال لایتغیر نیست. تجزیهٔ مکانی به مرور زمان منجربه پیدایش اختلاف وتجزیه در زبان‌گشت.»

جریانات متشابهی در هزاره‌های دوم واول قبل از میلاد میان قبایل ایرانی زبان بروزکرد. قبایل‌مادی و پارسی و دیگرقبایل ایرانی‌زبان‌که در اوایل هزارهٔ اول قبل از میلاد به‌نواحی غربی فلات ایران کوچ کرده بودند ازهم‌عشیره‌های آسیای میانهٔ خویش جداماندند ومیان‌قبایل ایرانی زبان آسیای میانه‌ومغرب‌ایران پهنه‌های لم‌یزرع و یانیمه بیابان و از آن جمله شوره زارهای صعب‌العبوردشت‌کویر ودشت لوت قرار داشت. قبایل اسکیت اروپای جنوبی نیز ازتودهٔ اصلی قبایل ایرانی زبان جدا ماندند. سرنوشت‌تاریخی هریك‌ازاین‌گروهها به‌شکلی‌متفاوت‌بود وبنابراین‌اختلاف زبان‌نیز میان‌ایشان‌تشدیدیافت.

این تصور که لهجه‌های (<زبانهای) متعدد ایرانی باستانی درزمان واحد‌اززبان اصلی‌منشعب شدند ، غلط است. تجزیهٔ قبایلی که متکلم‌به‌سخن ایرانی بودند وجداشدن آنها ازگروه اصلی وتشکیل وتلاشی اتحادیه‌های نوین قبیله‌ای در طی قرنهای متمادی صورت‌گرفت، نه در یك زمان واحد و واضح است‌که‌تطور وتجزیهٔ زبان اصلی ایرانی‌نیز در زمان واحد وقوع نیافت وچنین نبودکه زبان واحد بناگاه به‌چند لهجه تقسیم‌وتجزیه شود. لهجه‌های گوناگون‌قبیله‌ای درازمنهٔ مختلفه از زبان‌اصلی مشترك‌ایرانی ودر درجات مختلف تکامل زبان اصلی مزبور منشعب‌گشتند.

طبقه‌بندی زبانهای باستانی ایرانی
از لحاظ لهجه‌شناسی برچه مبنائی قرارگرفته؟

نتیجهٔ این جریان اختلافاتی بودکه ازقدیم میان لهجه‌های قبایل ایرانی زبان (یا

گروههای قبایل) پدید آمد. این اختلافات مبنای تقسیم لهجه‌های ایرانی است به دو گروه اصلی: یکی گروه الف/ گروه لهجه‌های غربی ایرانی و دیگر ب/ گروه لهجه‌های شرقی ایرانی. دشت کویر را می‌توان به‌طور مشروط و قراردادی مرز مناطق این دو گروه قرارداد: به‌این معنی که لهجه‌های متداول در مشرق بیابان مزبور گروه شرقی و لهجه‌های سمت مغرب کویر گروه غربی را تشکیل می‌داده‌اند.

درآن عصر لهجه‌های متداول در آسیای میانه و نواحی مجاور آن (خوارزم، سغد، باختر، مرغیانه) جزو گروه زبانهای ایرانی شرقی بودند. لهجه‌های قبایل سکایان (اسکیتها) و از آنجمله اسکیتهایی که به‌نقاط دور از آسیای میانه، به‌سمت مغرب، کوچ کرده بودند نیز جزو همین گروه بود. بعضی از ویژگیهای لهجه‌های شرقی ایرانی درگاثه‌های اوستا دیده می‌شود.

اما از میان لهجه‌های غربی ایرانی دو گروه مشخص می‌گردد:

الف/ گروه لهجه‌های شمال غربی (مادی) که در شمال غربی فلات ایران رواج داشته‌و

ب/ گروه لهجه‌های جنوب غربی (پارسی) که در جنوب غربی فلات مزبور در کرانهٔ خلیج فارس (ناحیهٔ پارس) متداول بوده. زبان کتیبه‌های میخی پارسی باستانی جزو لهجه‌های اخیر است.

این تصویر اجمالی تقسیمات لهجه‌های ایرانی درعصر باستانی تاریخ زبانهای ایرانی مبنای لهجه‌شناسی تاریخی ایرانی را تشکیل می‌دهد: به‌این‌معنی که‌تمام زبانها و لهجه‌های (و از آنجمله زبانها و لهجه‌های کنونی) مشتق از لهجه‌های باستانی شرقی ایرانی جزو السنهٔ شرقی ایران شمرده می‌شوند- گرچه درحال حاضر درسرزمین دیگری متداول باشند. و همین‌گونه، تمام زبانها و لهجه‌هائی که‌از لهجه‌های باستانی جنوب غربی مشتق گردیده‌اند جزو گروه زبانهای ایرانی جنوب غربی محسوب می‌گردند- ودر این مورد هم مثل مورد پیشین -ناحیهٔ کنونی رواج آن زبانها دراین‌تقسیم‌بندی دخالتی نخواهد داشت.

علی‌رغم وسعت اراضیی که در اواسط هزارهٔ اول قبل‌ازمیلاد مسکن قبایل ایرانی زبان بوده، لهجه‌های قبایل مزبور (ویا گروههای قبایل) هنوز درآن عصر وجوه مشترك بسیاری راکه از زبان اصلی باستانی ایرانی به‌ارث برده محفوظ داشته بودند. زبان کتیبه‌های میخی پارسی باستانی چنان به‌زبان اوستا نزدیك است که آن دورا می‌توان لهجه‌های یك‌زبان- یعنی زبان‌اصلی باستانی‌ایرانی‌شمرد. این‌نظردرمورد زبانهای اسکیتی و مادی نیز- تا حدی که از روی آثار لغوی ناچیز باقیه از آنها می‌توان داوری کرد- صادق است. می‌توان حدس زدکه تفاوت میان زبانهای (لهجه‌های) مزبور، درآن عصر چنان ناچیز بوده‌که متکلمان به‌آن السنه قادر به‌فهم سخن یکدیگر بودند.

استرابون (که به‌تقریب از ۶۵ ق. م. تا ۲۱ بعد از میلاد می‌زیسته) گواهی یك مؤلف دیگریونانی- اراتوسفن (قریب ۱۹۴-۲۷۶ ق.م.)- را بدین شرح نقل می‌کند که ساکنان پارس و ماد و باختر وسغد «باجزئی تفاوتی همزبان هستند» یعنی «در واقع یك

زبان دارند».[۱] اطلاعات چژان تسیان سیاستمدار و جهانگرد مشهور چین که درسال ۱۲۸-۱۲۹ ق. م. به‌آسیای میانه سفر کرده مربوط به زمانی دیرتر است (قرن دوم ق.م.). چژان تسیان می‌گوید که «از دوانه (فرغانه) در مغرب تا کشور آنسی (پارت)، گرچه اختلاف بزرگی در لهجه‌ها وجود دارد ولی زبان آنها خیلی نزدیك به‌یکدیگر است و در محاوره سخن یکدیگر را می‌فهمند».[۲]

گواهیهای یاد شده به‌استنتاجی که از مقایسهٔ زبانهای باستانی ایرانی در تأیید قرابت آنها به‌یکدیگر، به‌دست می‌آید کمك می‌کند:

	زبان مادی	زبان اسکیتی	پارسی باستانی	زبان اوستا
آریائی	ariya	arii	ariya-	airya-
اسب	aspa	aspa	asa-	aspa-
برادر		brātā	brātar-	brātar-
ریشهٔ فعل «داشتن» و نگهداشتن		dār-	dār-	dār-
مادر		mada	mātar-	mātar-
پدر		pit, pid	pitā	pitā
پسر		puϑra	puϑ^{r}a-	puϑra-
سگ	spaka			span-
من			adam	azəm
دست			dasta-	zasta-
طلا			daraniya-	zaranya-
پا		pāda	pāda-	pāδa-
بزرگتر از همه			maϑišta-	masišta-
خانه، عشیره، خاندان سلطنت			viϑ	vīs
سنگ			aϑanga-	asənga-
سال			ϑard-	sarəd-
دریا			drayah-	zrayah-
او دعا میکند			yadataiy	yazaite
اصل — تبار — منشاء			čiϑ^{r}a-	čiϑra-
سوم			ϑ^{r}itīya-	ϑritīya-
مرد — آدمی — شوی			martiya-	martiya-
تیری — تیر	tigri-		tigra-	tiγri-
دست — بازو		arma		arma-
پادشاهی — قدرت	xšaϑrita[۱]	xšaϑra-	xšaϑ^{r}a-	xšaϑra-

(۱) اسم خاص

۱. استرابون. جغرافیا (XI, ۲، ۸). گفته‌های اراتوسفن که در تألیف خود از اطلاعات گردآوردهٔ همراهان اسکندر مقدونی - هنگام لشکرکشی وی به‌مشرق - استفاده کرده بسیار ارزنده است. جغرافیای اراتوسفن به‌دست ما نرسیده ولی قطعاتی از آن در تألیف استرابون نقل شده و محفوظ مانده است.

۲. رجوع شود به‌کتاب ن. یا. بیچورین مجموع اطلاعات مربوط به‌اقوام ساکن آسیای میانه در زمان باستان - چاپ مسکو - لنینگراد سال ۱۹۵۰ - مجلد ۲ - ص ۱۸۸ - ۱۶۱.

اما دربارهٔ قرابت قواعد دستوری زبان اوستا با پارسی باستانی ـ می‌توان ازروی جدول صرف فعل مضارع که پیشترنقل شده داوری کرد. به‌رغم محدودیت تعداد نمونه‌ها، نظم وترتیبی هم در اختلافات صوتی که دو لهجه را از یکدیگر متمایز می گرداند دیده‌می‌شود. مثلاً S پارسی باستانی با SP اوستائی و اسکیتی و مادی مطابقت دارد و θr پارسی‌باستانی با θr (|| tr سنسکریت) اوستایی واسکیتی و d پارسی باستانی با Z (|| h، j سنسکریت) اوستایی والخ. (به‌جدول رجوع کنید). از مطالب فوق چنین برمی‌آید که تفاوت لهجه‌های جنوب غربی (پارسی) با زبان اصلی باستانی ایرانی بیش ازدیگرلهجه‌هاست. و تا حدی بدان‌سبب بوده‌که قبایل پارسی در اقصی نقاط جنوب غربی جهان ایرانی‌زبانان متمکن‌گشته واز دیگران جدا شده بودند و تا حدی نیز تأثیر زبان مردمی که به‌زبان دیگر (عیلامی) سخن می‌گفتند (و بومی سرزمین اشغال شده توسط قبایل پارسی بودند) موجب تشدید اختلاف لهجه گردیده.

درلغات لهجه‌های‌ایرانی باستانی نیز برخی‌اختلافات دیده می‌شود: مثلاً *martiya* ـی اوستائی و پارسی باستانی که به‌معنی «آدمی» و «شوی» و «مرد» است و همچنین ـ *Zāsta* ـی اوستائی || ـ *dasta* ـی پارسی باستانی به‌معنی «دست» درلغات اسکیتی که معلوم و در دسترس است دیده نشده. از دیگرسوکلمهٔ اوستائی و اسکیتی *arma* به‌معنی «دست» در متون شناخته شدهٔ پارسی باستانی مشاهده نگشته است.

با این‌حال، چنانکه گفته شد، این تفاوتها از حدود اختلافات لهجه‌ای تجاوز نمی‌کرده و امکان تفاهم را از متکلمان لهجه‌های ایرانی باستانی سلب نمی‌نموده است.

جریان انتقال زبانهای ایرانی از حالت باستانی به‌حالت زبان میانی ایرانی

ویژگی تمام زبانهای باستانی ایرانی همانا تصریف و انعطاف پذیری تمام اشکال دستوری آنها (یا «فلکسیون») بوده است. صرف اسامی و ضمایر و غیره که قواعد دستوری زبانهای باستانی ایرانی برآن مبتنی است در اوستا و کتیبه‌های پارسی باستانی داریوش اول و خشایارشای اول کاملاً نمایان است. ولی هم در عصر باستانی‌زبانهای ایرانی به‌تدریج تصریف و انعطاف اسامی و ضمایر (فلکسیون) ضعیف شد. پسوندهای دستوری (که معرف حالت ویا جنس وغیره بودند) آخرکلمات رفته رفته‌خفیف شده زایل گشتند و این خود به‌تدریج موجب زوال وگسیختگی قواعد باستانی صرف و انعطاف کلمات گشت. زوال وگسیختگی اساس مزبور با قوانین تکیهٔ ضربی‌کلمات زبان ایرانی باستان رابطهٔ‌نزدیک دارد. واین قوانین بیشترازمدارک‌تاریخ زبان پارسی شناخته شده‌اند.[۱] طبق قوانین مزبور تکیه بـه‌روی هجای دوم از آخرکلمه ـ در صورتی‌که هجای مزبور ممدود می‌بود ـ به‌عمل می‌آمد. ولی اگر هجای دوم از آخرکلمه مقصور می‌بود ـ تکیه به‌روی هجای سوم ـ از آخر کلمه ـ می‌افتاد. مثلاً در کلمات پارسی باستانی بند کانام

۱. عمل قاعدهٔ تکیه در زبانهای شرقی ایرانی کمتر مورد مطالعه قرار گرفته.

Bandakā́nām (حالت اضافه، جمع بندکه *bandaka* به‌معنی «بنده») و آسمانم *asmā́nam* (حالت مفعول بهی، مفرد از آسمانا *asmāna* به‌معنی «آسمان») و پارسائی *pā́rsaiy* (حالت وسیلتی مفرد از *Pārsa* «پارس») و پارساهیا *pārsahyā* (حالت اضافهٔ مفرد از پارسی *Pārsa* «پارس») وکمنه‌ئی بیش *kámnaibiš* (حالت وسیلتی جمع از کمنه *Kamna* «کوچك وکم») و *Vísati* ویستی به‌معنی «بیست» والخ. هجاهای بعد از تکیه که بالطبع بانیروی کمتری از هجاهای تکیه‌دار تلفظ می‌شدند رفته‌رفته ضعیف وخفیف‌شده حذف گشتند. و چون عناصر اصلی تصریف وانعطاف کلمات در پایان کلمه‌متمرکز بودند (پسوندهای حالت وجنس‌و غیره)، «سترده شدن» پایان کلمات سرانجام منجر به‌نابودی دستگاه انعطاف وتصریف‌یافلکسیون گشت: به‌پارسی‌باستانی *bandakānām* > درپارسی میانه *bandaγā́n* شد. و پارسی باستانی *visati* > در پارسی میانه *Vīst* شد و پارسی باستانی *asmā́nam* > در پارسی‌میانه *asmā́n* شد و پارسی باستانی *pārsaiy* > در پارسی‌میانه *Pā́rs* شد و پارسی‌باستانی *Pā́rsahyā* > در پارسی‌میانه «*ē*» *Pā́rs* شد و پارسی‌باستانی *Kámnaibiš* > در پارسی‌میانه *Kam* شد والخ. به‌موازات گسیختگی و نابودی دستگاه انعطاف وتصریف، اختلاف میان حالات کلمه، میان مذکر ومؤنث وخنثی ومفرد وتثنیه وغیره نیزازمیان‌رفت. در جدول زیر من‌باب‌مثل جریان‌نابودی‌حالات کلمهٔ پارسی باستانی *martiya*(«مرد»، «شوی» «آدمی») را نشان می‌دهیم:

	پارسی باستانی	پارسی میانه
حالت فاعلی	*mártiya* >	*marδ*
حالت اضافه	*martíyahyā* >	*marδ(ē)>marδ*
حالت مفعول‌الیهی		
حالت مفعول‌بهی	*mártiyam* >	*marδ*
حالت ندا	*mártiyā* >	*marδ*

نابودی انعطاف وتصریف منجربه‌تقویت نقش ادات تحلیلی (ازقبیل اضافات‌منفصل ماقبل ومابعدکلمات واشکال پیچ درپیچ فعلی وغیره) گشت.

در ضمن نابودی تدریجی اساس انعطاف و تصریف و تقویت نقش اشکال تحلیلی (اضافات منفصل قبل و بعد ازکلمه)، زبان ایرانی ازصورت باستانی به‌حالت میانه‌درآمد و عصر ایرانی باستانی به‌عصر زبان ایرانی میانه انتقال یافت.[۱] آغاز این جریان را

۱. این جریان، یعنی گسیختگی تدریجی اجزاء کلمه ونابودی اساس تصریف و انعطاف کلمات و تقویت اشکال تحلیلی، از ویژگیهای تاریخ تکامل گروه (خانوادهٔ) زبانهای ایرانی می‌باشد. بدیهی است که شدت این جریان در تمام زبانهای ایرانی به‌یك صورت و یکنواخت نبوده. مثلا در زبان پارسی میانه حالات تصریفی و جنس و عدد خیلی زود نابود شدند (قبل از قرن سوم میلادی) ولی در زبان سغدی تاپایان عصر زبان میانهٔ ایرانی محفوظ ماندند ودربعضی‌زبانهای‌ایرانی (مثلاً افغانی وکردی ووخنی) هنوزهم وجوددارند. شاید این‌تفاوت مربوط بدان‌باشدکه درطی‌تاریخ‌خصوصیت تکیه کلمات‌درزبانهای غربی‌وشرقی‌ایرانی‌متفاوت‌بوده‌است.

می‌توان درکتیبه‌های میخی پارسی‌باستانی پایان قرن پنجم تاچهارم قبل از میلاد مشاهده کرد. دراین‌کتیبه‌های بالنسبه متأخرهخامنشی برعکس‌کتیبه‌های داریوش اول‌وخشایارشای اول- که انعطاف و تصریف کلمات در آنها مراعات شده- تخفیف وسستی در انعطافها و تصریفها دیده می‌شود. مثلاً ازویژگیهای‌کتیبه‌های اخیرالذکر عدم مراعات جنس مذکر ومؤنث‌کلمات ومخلوط‌کردن آنها وتفاوت‌نگذاشتن میان حالات واشکال مختلف‌پسوندها و دیگر (خطاهای) دستوری می‌باشد که ازنظرگاه ساختمان زبان‌کتیبه‌های‌متقدم‌تر بالکل ناپسند بوده. موارد نقض موازین دستوری زبان کتیبه‌های داریوش اول و خشایارشای اول ممکن است نتیجهٔ تغییراتی باشد که در کلمات زبان- بر اثر خفی شدن پس‌وندهای تصریفی- پدید آمده بوده.[۱]

دراصوات پارسی‌میانه‌نیزنسبت به‌اصوات‌پارسی باستانی‌تغییراتی پیداشده‌بود. مثلاً دریکی ازنوشته‌های ظروف‌اردشیربه‌جای ارتخشتره‌ی مرسوم اردخشتره (*artaxšaθ'a* به‌جای*ardaxšaθ'a*)نوشته شده‌که ممکن‌است نمودارتبدیل *rt > rd* باشد واین خود از ویژگیهای‌عصرمیانهٔزبان‌ایرانی‌بوده. تغییرات صوتی متشابهی درلغات اسکیتی نیزمشاهده می‌گردد: کلمهٔ «*Pit*» اسکیتی‌به‌معنی(پدر)(مثلاً در πιτφαρνάκης («دارای‌فرپدری») و *pia* و *fid* به‌همان معنی (مثلاً در πιδος, πιδεις, φιδας وغیره).

اگر شکل *Pit* از لحاظ صوتی‌به‌صورت‌کلمات دورهٔ ایرانی باستانی‌است ولی‌اشکال *fid* و *Pid* کـه تـکامل بعدی آن را نشان مـی‌دهند (*Pit> pid> fid*) دارای ویژگیهایی صوتی می‌باشندکه این‌کلمه را بااشکال متأخرتر آن (باآسی- آستی- دیگوری کنونی *fidä* «پدر»- مقایسه‌کنید)نزدیك می کند. اشکال *aspa* (مثلاً درکلمات‌پایسرآسپوس و «اسپاخوس». Ασπαχος , βαίσρασπος. به‌معنی «بسیار اسب» «دارای‌اسبان بسیار» و *asfa* و *afsa* (مثلا درکلمه «اپساخوس»، و«اسفاروپوس» Ασφώρουγος و 'Αψαχος)[۲] درنظرگیریم. اولی‌باکلمهٔپارسی‌باستانی (-*aspa*-ی اوستائی به‌معنی «اسب»(قابل‌تطبیق است ودومی شاهد تغییری‌است‌که دراولی داده شده وصورت تازه‌تری دارد (مقایسه‌کنید باکلمهٔ‌آسی- دیگوری *äfsä* به‌معنی«مادیان»). به‌تغییرصوتی -*k* >- *g* نیزکه‌به‌صورتهای مختلف درلغات اسکیتی مشاهده شده توجه شودکه -*K* ایرانی باستانی بعد ازمصوت‌به‌*g* مبدل‌شده. (*navakos* ناواکش و*navagos* ناواگش‌به‌معنی(نو)- باکلمهٔ آسی کنونی‌نوگ *näwäg* مقایسه شود).

تبدیل *ry > l(i)* که درنام‌قبایل‌اسکیت- نامی که خودخویشتن‌را بدان‌می‌خواندند- جالـب توجه و قابل تـذکر است. مقایسه کنید *ăryană , ărya* به‌معنی «آریائی» را (*ării* نـام یکی ازقبایل اسکیت- سرمت است وآریامانتس Αριαντάς نام پادشاه‌اسکیت

۱. این «غلطها» ممکن است تاحدی فراوانی نتیجهٔ آن باشد که کتیبه‌های متأخر را بیگانگانی‌که زبان پارسی باستانی زبان مادری ایشان نبوده انشاء ونقر کرده باشند.

۲. در یونانی باستانی حرف φ از لحاظ صوتی معادل ph بود. ولی در کلماتی‌که از زبانهای ایرانی مأخوذ شده بود صدای f به‌توسط حرف مزبور ادا می‌شد.

بوده) باآلانی Ἀλανοι «آلانوی» «آلانها» (نام قبیلهٔ اسکیت و سرمت- قیاس شود با *allon*[1] آسی‌کنونی- که درفرهنگ عوام آسیان خویشتن را به‌این‌نام می‌خوانند.) بااینکه مدارك به‌زبان اسکیتی بسیارمحدودداست مع‌هذا می‌توان نمونه‌های دیگری‌نیزآوردکه‌زبان مزبورگرایشی به‌دور شدن از زبان باستانی ایرانی داشته.

مدارك زبان ایرانی، مربوط به‌آخرین‌قرنهای قبل و نخستین قرنهای بعد ازمیلاد، که به‌دست‌مارسیده بسیارناچیزاست- بااین حال‌به‌دلایلی می‌توان حدس زدکه درطی‌قرون مزبور (آخرین قرنهای قبل ونخستین قرنهای بعد از میلاد) چند تغییر مهم درساختمان کلمات واصوات زبانهای‌ایرانی پدید آمدکه‌خود مقدمهٔ انتقال به‌مرحلهٔ جدیدی ازتکامل تاریخی زبان- یعنی عصر زبان ایرانی میانه بوده است.

۱. در دوران متأخر زبان آسی a (پیش از خیشومی) > o.

بخش سوم

عصر زبان ایرانی میانه

(از قرن چهارم وسوم قبل از میلاد تاقرن ۸-۹ بعد از میلاد)

در تاریخ زبانهای ایرانی «عصر زبان ایرانی میانه در واقع مرحله‌های انتقالی‌و حلقه‌ای واسط است‌که‌زبانهای ایرانی باستانی و کنونی را به‌یکدیگر متصل می‌کند.دراین مرحله زبانهای ایرانی از حالت باستانی واشتراك وهمانندی بدوی خویش بیش‌ازپیش‌دور شدند.

در آغاز این دوره اختلاف زبانهای ایرانی آنچنان فراوان نبودکه تفاهم میان متکلمان‌اقوام‌گوناگون ایرانی‌زبان (وازآن جمله میان متکلمان به‌زبانهای غربی‌وشرقی) را بالکل‌غیر مقدورسازد[1] ولی درپایان دورهٔ مزبور وضع به‌کلی دگرگونه بود. مقایسهٔ آثار زبانهای غربی‌ایرانی (مثلا آثار پارسی‌میانه درقرن ششم میلادی) باآثار معاصرآن (قرن‌ششم)که به‌زبانهای‌شرقی‌ایرانی (مثلاً سغدی) وجود داشته، نشان‌می‌دهدکه درپایان عصر زبان ایرانی میانه دایرهٔ‌اختلاف تاچه حد وسیع شده بوده. فردسغدی ویا خوارزمی که در قرن ششم میلادی می‌زیسته و به‌زبان مادری خود سخن می‌گفته نمی‌توانست به ساکنان فلات ایران‌که به‌پارسی یاپارتی سخن می‌گفتند ادای مقصودکند.

در زمینهٔ تغییر اجزای‌کلمات زبانهای ایرانی نیز آنچه درپایان عصر باستانی‌زبان ایرانی‌آغازشده‌بود همچنان جریان داشت (ساده شدن وزوال‌انعطاف وتصریف-فلکسیون- ایرانی باستانی ودرمقابل تقویت‌نقش شکلهای‌تحلیلی دستوری). برخی تغییرات‌صوتی‌که در همهٔ زبانهای ایرانی آن عصر مشترك بود- نیز دراین عهد پدید آمد (مثلاً یك‌صدایی شدن[2] مصوتهای تلفیقی[3] باستانی $ai > e$, $au > o$)

۱. به‌گواهی وگفته‌های اراتوسفن واسترابون وچژان‌تسیان‌که قبلا نقل شد رجوع شود.

۲. monophtongiv'sation

۳. diphtong- مصوت دوتائی

فصل اول

وقایع اصلی تاریخی. منابع اصلی

عصر زبان میانهٔ ایرانی تقریباً با دو واقعهٔ تاریخی مهم که در زندگی اقوام ایران وآسیای میانه، رخ داد مصادف بود: آغاز آن عصر بالشکرکشی اسکندر مقدونی به‌سوی مشرق وانقراض شاهنشاهی هخامنشی وپایان آن با فتح ایران و آسیای میانه به دست تازیان ودخول آن سرزمینها درقلمرو اسلام مقارن گشت.

در این دوران که بیش از هزار سال به‌درازاکشید درسرزمینهای پهناور اقوام ایرانی زبان وقایع مهمهٔ تاریخی بسیار روی داد.

فتوحات اسکندر مقدونی وانقراض دولت هخامنشیان
زوال امپراطوری اسکندر مقدونی

امپراطوری اسکندر مقدونی که برویرانه‌های کشور هخامنشیان پدید آمد، مانند آن، دستگاه نظامی و اداری موقتی و نااستواری بود. قبایل و اقوام متعددی که اسیر لشکریان اسکندر مقدونی بودند- نه‌از لحاظ اقتصادی واحد متحد وثابتی را تشکیل‌می‌دادند و نه از جهت قومی و فرهنگی. پس از مرگ اسکندر، بیدرنگ (سال ۳۲۳ق.م.) امپراطوری عظیم‌وی متلاشی وبه‌چند بخش تقسیم گردید وسرداران‌نامی یونانی‌ومقدونی دررأس آن بخش‌ها قرارگرفتند. بخش‌شرقی امپراطوری مزبور وازآن جمله اراضی ایران وآسیای میانه جزوامپراطوری سلوکیه درآمد-که در ۳۱۲ ق.م. توسط سلوکوس یکی از سرداران اسکندرمقدونی تأسیس یافت.

تأسیس‌پادشاهیهای یونانی - باکتریائی وپارتی

ولی سلوکیه قادر نبودند حکومت پایداری در آن اراضی پهناور برقرار سازند و باقی بمانند. در حدود سال ۲۵۰ قبل‌ازمیلاد، تقریباً در یک زمان دوایالت بزرگ باکتریا «باختر» وپارت ازقلمرو سلوکیه جدا شدند. به‌جای ساتراپ‌نشین قدیمی باکتریا (باختر)

یك‌پادشاهی مستقل «یونانی- باکتریائی» تأسیس گشت که به‌تفاریق ایام برخی از نواحی آسیای میانه (سغد ومرغیانه) وافغانستان کنونی (آره‌یه وآراخوزیه ودرانگیانا وغیره) و هندوستان شمال غربی جزو آن بودند.

ولی پادشاهی پارت که در نتیجهٔ قیام قبایل داهها در آسیای میانه به‌وجود آمد در تاریخ ایران و آسیای میانه نقش مهمتری ایفا نمود. آرشاك (اشك) که یکی از سران قیام بود سلسلهٔ ارشاکیان یااشکانیان راکه درحدود پنج قرن دررأس پادشاهی پارت قرار داشت تأسیس کرد. شاهان پارت (اشکانی) باموفقیت تمام‌علیا سلوکیه وپادشاهی «یونان- باکتریا» جنگهایی کرده در آغاز قرن اول بعدازمیلاد حکومت خویش را درسراسرایران و بخش مهمی‌ازبین‌النهرین بسط دادند. وپایتخت پادشاهی پارت که درآغاز نزدیك‌عشق‌آباد (اشك‌آباد)کنونی قرار داشت- رفته رفته براثر موفقیتهای نظامی- به‌سوی مغرب منتقل می‌شد. ونخست، به‌محلی درناحیهٔ جنوب‌شرقی دریای خزر (نزدیك شهرکنونی دامغان) و سپس به اکباتانه و سرانجام، در اواسط قرن دوم میلادی، در کرانهٔ چپ رود دجله اردوگاهی نظامی‌ایجادکردندکه بعدها به‌پایتخت جدید تبدیل شد (طیسفون یا کتسی‌فون در ناحیهٔ بغدادکنونی). در همان زمان پادشاهی پارت به‌امپراطوری مقتدری مبدل شده بودکه باموفقیت تمام درآسیا باامپراطوری روم چه از لحاظ اقتصادی وچه سیاسی‌ونظامی رقابت می‌کرد.

پارت درآن روزگاران برمهمترین طرق تجارت جهانی که‌کرانه‌های مدیترانه را به‌هندوستان وچین مربوط می‌ساخت تسلط داشت واین خود واجد اهمیت بسیار بود.

دولت ساسانیان

در آغاز قرن سوم بعداز میلاد سلطنت پارت به دست سلالهٔ ساسانیان که از فارس برخاسته سراسر سرزمین‌ایران ونواحی مجاور آن را تحت حکومت خویش درآورده‌متحد ساخت ـ منقرض شد. دولت مقتدر ساسانی بیش از چهار قرن برپا بود و در دوران رونق وشکفتگی خویش (مثلاً در اواسط قرن ششم بعداز میلاد) سرزمینی راکه از آسیای‌میانه ـدرشمال شرقی- تامصر وعربستان- درجنوب غربی- ممتد بود درتصرف داشت وتقریباً به‌مرزهائی که در زمان هخامنشیان وجود داشت رسیده بود. شاهان ساسانی و روحانیان زرتشتی که متحد ایشان‌بودند، کوشش بسیار برای‌تمرکز قدرت دولت ومتحدساختن‌سراسر ایران وکشورهای مفتوح در زیر لوای دولت مرکزی واحد به‌عمل آوردند. این تمایل در القاب شاهان ساسانی که خویشتن را «شاه اران اوت آنران»- شاه ایران وغیر ایران- می‌نامیدندنیز منعکس گشته بود. دولت ساسانی‌در روابط بین‌المللی آن عصر نقش‌نمایانی ایفا می‌نمود و بارها درپیکارعلیه امپراطوری نیرومند روم وررومیة‌الصغری (روم‌شرقی) پیروز گردید.

مردم مغرب زمین آن‌روز یعنی جهان یونان ورروم‌کشور پادشاهی ساسانی رانمونهٔ آبادانی و عمران ودولت منتظم و استوار می‌شمردند. ولی این‌تصویر تاحدی غلو آمیز

بود... وشاهداین مدعی نهضتهای مکرر عامهٔ مردم‌آن زمان علیه طبقات زمامداردوران ساسانی، علیه روحانیان زرتشتی (نهضتِ مانویان ومزدکیان) می‌باشد. وسرانجام‌دولت ساسانی‌که از مساعدت مردم محروم وبر اثر جنگهای پی‌درپی ضعیف شده بود نتوانست در مقابل حمله فاتحان عرب مقاومت‌کند ودر سال ۶۵۱ میـلادی به‌دست ایشان از پای درآمد.

حرکت قبایل سکائی وطخاری وهیاتله.
نقش خوارزم.

در اراضی آسیای میانه درآن روزگاران وقایع تاریخی جریان دیگری را سیرمی‌ـ نمود. حرکت قبایل صحرانشین آسیای مرکزی‌که درقرن دوم قبل از میلاد آغاز شده‌بود به قبایل ایرانی زبان سکائی و طخاری نیز سرایت کرد. قبایل سکائی و طخاری در تحت فشار هونها در جهت جنوب غربی به‌حرکت درآمده در اواسط قرن دوم قبل از میلاددر مسیرعلیا و وسطای آمودریا (جیحون) سکونت گزیدند و در قلع وقمع پادشاهی«یونانی‌ـ باکتریائی» شرکت کردند (قریب ۱۳۰ سال قبل‌ازمیلاد) وباکتریای باستانی به‌نام ایشان طخارستان‌خوانده‌شد. برخی‌ازگروههای‌قبایل‌سکایان به‌نقاط جنوبی‌تر، به‌سوی‌منطقهٔ‌مسیر رودهیلمندودریاچهٔ هامون‌کوچ کردند. واین‌ناحیه‌که‌درعهدباستان «درانگیانه»نامیده‌می‌شد به‌نام ایشان سیستان (سکستان،سجستان، سیستان*Sakastān*>*seJestān* >*Seistān*) موسوم گردید وتاکنون نیزنام‌سکایان را محفوظ داشته است. از میان‌قبایل طخاری وسکائی چندین سلالهٔ محلی و ازآن جمله سلالهٔ مشهورکوشانیان‌که در رأس پادشاهی‌کوشانیان کبیرقرارگرفتندـ برخاستند. درقرن اول ودوم‌میلادی پادشاهی‌مزبورشامل اراضی‌آسیای میانه وافغانستان کنونی و کشمیر و شمال غربی هندوستان می‌گردید.

در دوران مزبورخوارزم‌که‌در قرن سوم میلادی بالقطع از پادشاهی‌کوشانیان‌جدا شده و در قرون مـابعد نیز استقلال خویش را حفظ کرده بودـ در زندگی سیاسی آسیای میانه نقش مهمی را ایفا، می‌نمود. در طی قرنهای چهارم و پنجم بعد از میلاد پادشاهی کوشانیان درتحت فشارساسانیانـ ازطرف مغربـ وقبایل هیاتله هیونیتـ (هپتالیان) از مشرقـ روبه انقراض نهاد. در اواسطقرن پنجم‌میلادی قبایل اخیرالذکرطخارستان‌وسغد ودرهٔکابل راکه هنوز در آن اوان تحت سلطهٔکوشانیان قرار داشتند تابع خویش ساختند. هیاتله در آسیای میانه مستقرگشته باموفقیت علیه ایران ساسانیان مبارزه می‌کردندواین مبارزه درپایان قرن پنجم به‌پیروزی هیاتله (هپتالیان) پایان یافت.

قبایل صحرانشین ترک‌زبان در آسیای میانه.

سلطهٔ سیاسی هیاتله (هپتالیان ـ هیونیتها) در آسیای میانه اندکی بیش از یك قرن برقرار بود. درسالهای ۵۶۷-۵۶۳ میلادی دولت‌هیاتله توسط قبایل صحرانشین‌ترك‌زبان که دراراضی سیبری جنوبی ومغولستان وآسیای مرکزی اتحادیهٔ سیاسی عظیمی را به‌نام

خاقانات ترك تشکیل داده بودند تارومار شد.

در آن زمان سغد در زندگی اقتصادی و فرهنگی آسیای میانه نقش رهبر را بازی می‌کرد. مهمترین راههای تجاری به‌هندوستان (از طریق بلخ) و چین (ازطریق ترکستان شرقی)[۱] از سغد می‌گذشت. «جادهٔ بزرگ ابریشم» که چین را به‌کرانه‌های دریای‌متوسط (مدیترانه) وامپراطوری رومیة‌الکبری و رومیة‌الصغری مربوط مـی‌ساخت واجد اهمیت خاص بود. سغدیان‌کاروانهای تجاری بین‌المللی تشکیل داده در بازرگانیی‌که از این راه صورت می‌گرفت فعالانه شرکت می‌جستند و کلنیها و شهرکهای بازرگانی خویش را در سراسر جادهٔ مزبور مستقر می‌ساختند. این‌کلنیها وشهرکها در نقاط دور از خاك سغد، در هفت آب (از قرن سوم میلادی) و ترکستان شرقی تأسیس شده بود. در حدود قرن هفتم بعداز میلاد درنواحی مجاورتیان‌شان ودره‌های رود «چو» ورود «تلس» شهرکهای متعدد سغدی وجودداشت. نفوذسغدیان به‌حدی عظیم بودکه سیوآن تسزیان زایرچینی که‌درسال ۶۳۰ به‌نواحی مزبور سفرکرده‌ـ تمام سرزمینی راکه آن سوی‌سویاب (شهری‌باستانی‌در درهٔ رود «چو») قرارداشته «سو‌ـلی»‌ـ یعنی سغد‌ـ می‌خواند. در قرنهای هفتم وهشتم‌بعد از میلادکلنیهای سغدی درترکستان چین تاناحیهٔ دریاچهٔ «لوب‌ـنور» رسیده بودند.ویکی ازکلنیهای مزبور (درلوئو‌ـلان) توسط یکی‌ازاهالی سمرقند تأسیس‌گشته بود و وی‌شخصاً آن‌را اداره می‌کرد.

باانیکه درآن عهدقدرت سیاسی درآسیای میانه‌نخست به‌دست‌هیاتله وسپس به‌دست خاقانات ترك بود سغدیان‌کماکان درزندگی اقتصادی وفرهنگی مؤثر بوده نقش خویش‌را ایفا می‌کردند. مثلاً دانسته است‌که در رأس سفارتی (۵۶۹-۵۶۸ میلادی) که ازطرف خاقانات ترك به‌دربار ژوستی‌نین دوم امپراطور رومیة‌الصغری اعزام‌گشت مردی سغدی به‌نام مناخ قرارداشت. فعالیت بازرگانی سغدیان درپیشرفت وتکامل فرهنگی‌ـ نه‌تنهاملل آسیای میانه بلکه‌ـ اقوام ترکستان شرقی و چین نیز تأثیر فراوان داشت. اسبان مشهور درهٔ فرغانه از آسیای میانه به‌چین صادر می‌شد وچینیان نتایج پیشرفتهای فرهنگ مادی مردم آسیای میانه را از ایشان (سغدیان) اخذکرده به‌کار بستند: مانندکشت یونجه‌وتاك وتولید شراب‌انگور وشایدحتی‌کشت پنبه را.[۲] ازدیگر سو روابط نزدیك بازرگانی‌باچین، خودبه‌پیشرفت‌نوغانداری وصنعت‌ابریشم واسلحه‌سازی و‌ـ بعدها‌ـ کاغذ سازی درآسیای میانه‌کمك‌کرد. حفریات‌باستانشناسی دانشمندان شوروی دراراضی سغد وباکتریا وخوارزم وپارت باستانی‌آثار یك فرهنگ بسیار عالی‌ـ عالی برای آن زمان‌ـ مردم آسیای میانه‌را قبل‌از فتح اعراب‌ـ نشان می‌دهد.

۱. راههای اصلیی‌که به‌ترکستان شرقی (چین) ممتد بود ازهفت آب وفرغانه می‌گذشت. ازطریق پامیر هم‌راهی وجود داشت.

۲. دربارهٔ نقش زبان وخط سغدی به‌بعد رجوع شود.

تسخیر ایران و آسیای میانه توسط اعراب

دولت دینیی که در آغاز قرن هفتم میلادی در شبه جزیرهٔ عربستان پدید آمده بود در نخستین دهه‌های عمر خویش به‌چند جنگ به منظور کشورگشائی دست زد که سرانجام منجر به‌تشکیل امپراطوری بزرگ اسلامی یا خلافت عربی گردید.

در پایان قرن هفتم میلادی، فاتحان عرب پس از استقرار سلطهٔ خویش بر ایران ساسانی (۶۵۱ میلادی) تهاجم علیه ماوراءالنهر را آغاز کردند.[۱]

سغدیان درطی دهها سال با استفاده از کمك دیگر اقوام آسیای میانه مبارزهٔ سرسختانه‌ای علیه غاصبان مهاجم به‌عمل آوردند. وفقط برتری بارز نیروهای نظامی اعراب و پاشیدگی وافتراق سیاسی آسیای میانه به‌لشکریان خلافت اجازه داد به‌فتح آن کشور موفق گردند. خلفای عرب در مبارزه به‌خاطر آسیای میانه با امپراطوران چین برخورد کردند. پیکار قطعی درسال ۷۵۱ میلادی ـ دردرهٔ رود تلس (نزدیك شهر کنونی «جمبول») وقوع یافت و به‌پیروزی اعراب پایان پذیرفت. آسیای میانه جزو قلمرو خلافت عربی گشت و مردم آن دیار در زندگی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی خلافت مزبور نقش نمایانی ایفا کردند. کیش فاتحان یعنی اسلام به‌تدریج در سرزمین آسیای میانه نیز ـ همچنان که پیشتر در ایران رواج یافته بود ـ جانشین دین پیشین گشت.

قبایل ایرانی زبان روسیهٔ جنوبی و قفقاز شمالی

در عصر مورد نظر سرنوشت تاریخی مردم ایرانی زبان نواحی کرانهٔ شمالی دریای سیاه و شمال قفقاز بالکل دیگرگونه بود. دراواسط هزارهٔ اول قبل از میلاد قبایل ایرانی زبان اسکیت که اراضی مزبور را اشغال کرده و در واقع از دیگر گروههای جهان ایرانی زبان ـ یعنی فلات ایران و آسیای میانه ـ جدا مانده بودند. در نخستین قرنهای بعد از میلاد قبایل اسکیت ـ سرمت روسیهٔ جنوبی و قفقاز شمالی در مرکز وقایع تاریخی پیچ در پیچ ـ آنچه اصطلاحاً حرکت و کوچ بزرگ اقوام خوانده می‌شود ـ قرار گرفتند. برخی از گروههای قبایل اسکیت و سرمت ـ که در منابع تاریخی آن زمان به‌نام آلانها خوانده شده‌اند[۲] ـ در جریان کوچها و حرکتهای متعدد و عظیم نژادی و قبیله‌ای از ارمنستان و ماد (در قرنهای اول و دوم میلادی) و کریمه (از قرن سوم به‌بعد) و نواحی مجاور دانوب (از قرن چهارم به‌بعد) سردرآوردند و در قرن پنجم حتی به‌سرزمینهای گل و اسپانیا و افریقای شمالی (به اتفاق واندالها) رسیدند. ظاهراً گروههای اسکیت مذکور به‌زودی زبان ایرانی را ازدست

۱. نواحی آسیای میانه که درآن سوی ـ شمال ـ آمودریا (جیحون) قرار داشته.

۲. مؤلفان رومی قرن چهارم میلادی، مثلا آمیان مارتسلین (تاریخ روم، XXXI، ۲) گروه قبایل صحرانشین راکه در شرق رود تانائیس (یعنی دن) می‌زیستند «آلانها» می‌خواندند. یوسف فلاوی مورخ یهودی که مؤلفات خود را به زبان یونانی می‌نوشته ودرقرن اول میلادی می‌زیسته (جنگ یهود VII ، ۷، ۴) آلانها را اسکیت می‌خواند. دیگر منابع باستانی نیز به‌رابطهٔ میان آلانها وقبایل باستانی اسکیت وسرمت اشاره می‌کنند.

داده دراقوام مجاور مستحیل گشتند.

ولی از اینجا نباید استنتاج کرد که پس از نخستین قرنهای بعد از میلاد در جلگهٔ جنوب روسیه (سمت مشرق دن) وشمال قفقاز مردم ایرانی زبان وجود نداشته‌اند. به‌استناد گواهی منابع متعدد می‌توان بااعتماد تمام گفت که قبایل آلانی باقی‌مانده در آن نواحی کماکان به‌لهجه‌های ایرانی (اسکیتی) سخن می‌گفته‌اند. قبایل آلانی مزبور در طی قرنهای متمادی نقش نمایانی درسرنوشت تاریخی اروپای شرقی بازی کرده ومؤلفان رومیة الصغری وگرجی وارمنی وعربی ومنابع روسی از وجود ایشان اطلاع داشته‌اند. وضمناً دربرخی از منابع (گرجی و روسی وغیره) آلانها را «آس» و «یاس» و«اس» وغیره (یعنی آستی) می‌خواندند.

آلانهای قرون وسطی همان آستها (آسهای) کنونی هستند و کشف این موضوع را عالم علم مرهون علمای شوروی می‌باشد (آکادمیسین و. ف. میللر ودیگران). اکنون این نظر را مدارك لسانی نیز ثابت کرده است. ومدلل شده که زبان آستی (آسی) قفقاز خلف بلافصل زبان آلانهای قرون وسطی- یعنی اسکیتهای جهان باستان است.

منابع اصلی مکتوب (بازدیدی کوتاه)

زندگی تاریخی وفرهنگی قبایل واقوام ایرانی زبان آن عصر را (گذشته ازآثاری که به‌زبانهای ایرانی در دست است)، منابع مکتوب السنهٔ دیگر، یعنی یونانی ولاتینی‌و ارمنی وسریانی وچینی وهندی باستانی وترکی باستانی وعربی نیزروشن می‌کند وپرتوئی برآن می‌افکند.

منابع یونانی ولاتینی

اطلاعاتی که همراهان اسکندر مقدونی، در طی لشکرکشی وی به‌سوی مشرق، در بارهٔ ایران وآسیا گرد آورده بودند. اکنون نیز از لحاظ علمی واجد اهمیت شایان‌است.

این گونه اخبار واطلاعات در خاطرات روزانهٔ سفر مورخان درباری اسکندر و یادداشتهای برخی‌از سرداران وی(آریستوبول، بطلمیوس لاگ، نه‌آرك فرمانده‌جهازات) دیده می‌شود. هیچ‌یك از تألیفات مذکور تمام و کمال به‌دست مانرسیده. ولی اطلاعات گردآمده در آن عهد بالکل نابود نگشتند ومؤلفان باستانی متأخرتر قطعاتی از آنهارادر آثار خویش نقل کرده‌اند. از این‌رهگذر مورخان بیشتر به‌تألیف آریان مورخ یونانی‌تحت عنوان آناباسیس اسکندر (قرن دوم میلادی)-که مؤلف آن از یادداشتهای آریستوبول وبطلمیوس لاگ درآن استفاده کرده وهمچنین به‌نوشته‌های دیودور سیسیلی (قرن اول ق. م.) وکوینت کورتس روف نویسندهٔ رومی(قرن اول‌میلادی) وپلوتارك(۱۲۰-۴۶میلادی) و ژوستین (قرن دوم میلادی)- توجه داشته‌اند. دربارهٔ اهمیت تألیف اراتوسفن (۲۷۶-۱۹۴ ق.م.) که کتابدار اسکندریه بوده (تقریباً ۱۹۶- ۲۳۴ ق.م.) واز اطلاعات همراهان اسکندر استفادهٔ کافی نموده، قبلاً سخن گفته شد. درتألیفات مؤلفان مزبور اطلاعات ارزندهٔ

بسیاری مربوط به‌دوران سلطهٔ سلوکیه‌وپادشاهیهای «یونانی- باکتریا» وپارتی نیزمحفوظ مانده است. از میان دیگر مؤلفان باستانی‌که اطلاعاتی در بارهٔ عهد اخیرالذکر به دست می‌دهندباید نام آپولودور (قرن‌دوم ق.م.)وپمپی‌تروک (قرن اول ق.م.)که‌مستخرجاتی از آثار ایشان در جغرافیای استرابون (از تقریباً ۶۵ ق.م تا۲۱ میلادی) وژوستین وارد شده ذکرکنیم. دوران سلطنت‌کوشانیان در منابع باستانی کمتر منعکس شده است.

وقایع آسیای میانه و ایران از قرن چهارم تا هفتم میلادی در نوشته‌های آمیان مارتسلین (قرن چهارم) مورخ رومی ومورخان رومیة‌الصغری (از قرن ششم تا هشتم میلادی) مانند پروکوپی‌قیصرانی‌وتئوفان‌بیزانتی وآگافی ومناندر پروتکتوروتئوفیلاکت سیموکات کما بیش مشروحاً، نقل شده است.

منابع یونانی ولاتینی نه‌تنها از لحاظ تاریخ اقوام ایرانی زبان سرزمین ایران و آسیای میانه‌اهمیت دارد بلکه برتاریخ قبایل ایرانی زبان اروپای جنوبی- یعنی‌اسکیتها- نیز پرتو می‌افکند. تمام قطعاتی که در بارهٔ محل سکونت اسکیتهای اروپایی در منابع باستانی وجود دارد توسط و.و. لاتیشف دانشمند روسی استخراج وبه‌روسی ترجمه شده‌و تحت عنوان اخبار نویسندگان باستان دربارهٔ اسکیتها وقفقاز منتشر شده است.

منابع ارمنی

ارمنستان درزمان‌سلطهٔ‌اشکانیان(وسپس ساسانیان)مرکزمبارزه‌ای‌بودکه درطی‌قرون متمادی میان‌ایران وامپراطوری روم (وبعدهاایران وروميةالصغری) به‌خاطرفرمانروایی برخاور نزدیك جریان داشت. درجریان این مبارزه برخی از بخشهای ارمنستان گاهی‌در قلمرو سلاله‌های ایرانی قرار می‌گرفتند.

میان ارمنستان وایران درطی قرنهای متمادی روابط سیاسی واقتصادی وفرهنگی نزدیك وجود داشت. رجال‌فرهنگی وعلمی ارمنستان نیك از اوضاع زندگی دولت‌ساسانی مطلع بودند وتألیفات ارزنده وبسیار دربارهٔایران وحتی آسیای میانه- قبل از فتح‌اعراب -ازایشان باقی مانده. تألیفات موسیس خورناتسی (موسی خورنی) مورخ بزرگ‌ارمنی که درقرن پنجم واوایل قرن ششم بعداز میلاد می‌زیسته، از این رهگذر واجد ارزش خاص می‌باشد. اخبار و اطلاعات پربهایی‌نیز ازتألیفات پاوستوس بوزاند (فاوست‌بوزاند -قرن پنجم‌میلادی) ویگیشه (قرن پنجم میلادی) ولازارپاربتسی (لازارپاربی قرنهای‌پنجم وششم میلادی) وسبئوس (قرن هفتم میلادی) و جغرافیای ارمنی موسی‌خورنی دروغین (قرن هشتم میلادی) به‌دست می‌توان آورد.

منابع سریانی

پیدایش منابع سریانی‌که برتاریخ سرزمین ایران وآسیای میانه درقرون ماقبل‌فتح اعراب پرتومی‌افکند، مربوط به‌فعالیت مسیحیان‌سوری نستوری مذهب‌می‌باشد. بسیاری از نستوریان به‌قصدگریز از تعقیبات و تضیقات روحانیون اورتودوکس رومیةالصغری، به نواحی زیر فرمان دولت ساسانی- بین‌النهرین و ایران- پناهنده شدند وسپس مذهب

نستوری از آنجا به‌سمت مشـرق‌ـ آسیای میانه وترکستان چین وچین و هندوستان‌ـ بسط یافت. نه‌تنها سوریان بـه‌زبان سریانی می‌نوشتند بلکه افراد برخی اقوام دیگر نیزکه به کیش مسیح درآمده بودند (مثلاً ایرانیان‌مسیحی) به‌آن زبان تألیفاتی داشته‌اند. مؤلفان مزبور بااوضاع فرهنگی‌وتاریخی ایران وآسیای میانه نیک‌آشنا بودند ودر تألیفات‌خویش اطلاعات ارزندهٔ بسیاری دربارهٔ آن دوران نقل‌کرده‌اند. اخبار و تألیفات دیگر بسیار به زبان سریانی وجود داردکه بخصوص از لحاظ مطالعهٔ تاریخ زندگی شهری وتاریخ‌ادیان درایران وغیره حایز اهمیت می‌باشد.

منابع چینی

منابع‌چینی‌ازقرن‌دوم قبل‌ازمیلاد به‌بعد ـ دارای اهمیت فراوان‌می‌باشند. بخصوص که‌در آن عهد (یعنی پس‌ازسقوط پادشاهی یونان‌ـ باکتریا) اطلاعات مؤلفان باستانی در بارهٔ ایران وآسیای میانه بسیار ناچیز است. «کشف» «سرزمین آسیای‌غربی» (یعنی میانه و سرزمینهای واقع در غـرب آن) توسط چینیان،بانام چژان‌تسیان سیاستمدار و جهانگرد عالیقدر چینی که درسال ۱۳۸ ق.م. به‌مأموریتی سیاسی ازچین به‌نزد قبایل یوئه‌ـ چژی رفت[۱] مربوط می‌باشد. وی پس از سالها سرگردانی واسیری درسال ۱۲۸- ۱۲۹ق.م. به آسیای میانه رسید ودرسال ۱۲۶ ق.م. به‌میهن‌خویش بازگشت ونخستین اطلاعات‌مربوط به‌کشورهای‌آسیای میانه وطرق وصول به‌آنها را به‌چین برد. چیزی از آن تاریخ‌نگذشت که درطرق مکشوف توسط چژان‌تسیان‌کاروانهای بازرگانان به‌سیر و حرکت درآمدند و تجارت پررونقی میان چین وآسیای میانه آغازگشت وکالاهای چین از آن سرزمین‌به‌نقاط غربی‌ترـ به‌ایران وبین‌النهرین وکرانه‌های‌دریای متوسط (مدیترانه)ـحمل می‌شد.

بدین طریق از آغاز قرن دوم قبل‌از میلاد میان چین وممالك ایران وآسیای‌میانه، روابط مستقیـم سیاسـی و اقتصادی و فرهنگی برقرار شد وبراثر آن در منابع چینی نیز اطلاعاتی در بـارهٔ قبایل و اقوام ایرانی زبان‌ـ اطلاعاتی که مورد علاقهٔ ما است‌ـ پدید آمد.

اطلاعاتی‌که چژان‌تسیان گردآورده دریادداشتهای‌تاریخی سیم‌تسیان مورخ‌مشهور چین باستانی (۸۸-۱۵۵ ق.م.) و تاریخ سلالهٔ خان ارشد (تسیان خانشو) که درقرن‌اول میلادی نوشته شده ، محفوظ است. مطالب فراوان دیگری نیز راجع به‌ممالك «غربی» درتواریخ سلاله‌های بعدی مندرج است.

تألیفات‌زائران بودایی چینی‌که‌در سفرهای زیارتی خویش بارها نواحی آسیای‌میانه وافغانستان‌کنونی رادر نوردیده‌بودند نیزاز لحاظ وفور اطلاعات‌منابع ارزنده‌ای به‌شمار می‌روند. در تألیفات زائران بودایی از قبیل فاسیان (قریب ۴۰۰ میلادی) و سون‌یون (۵۱۸ میلادی) ووی‌تسـزه (۶۰۵ میلادی) و دیگران اطلاعاتی دربارهٔ نواحی مزبور

۱. یوئه‌ـ چژی، نام‌چینی یکی ازگروههای قبایل سکائی‌ـ (احتمالا طخارها) می‌باشد.

وجود دارد. بااین همه آنچه درنظرما اهمیت دارد تألیفات سیوآن تسزیان است که درسال ۶۳۰ میلادی سراسر آسیای میانه وافغانستان شمالی را درنوردیده ودیگر خوی‌چائو که تقریباً درهمان مسیر- یك قرن بعد (۷۲۸ میلادی)-سفر کرده است.

اطلاعات مربوط به‌گذشتهٔ دور آسیای میانه را ن. یا. بیچورین چین‌شناس روسی در تألیفی به نام مجموعهٔ اطلاعات مربوط به‌اقوام ساکن آسیای میانه در عهود باستانی (مجلدات *III* — *I*، چاپ مسکو-لنینگراد-سال۵۳-۱۹۵۰-نخستین چاپ این تألیف درسال ۱۸۵۱ منتشرشد) ازمنابع چینی استخراج کرده ودردسترس خوانندگان روسی‌زبان نهاده‌است.

منابع هندی

ازمنابع هندی تألیفی به‌نام‌میلینداپن‌خا[1] معروف‌است که‌مربوط به‌قرن دوم قبل‌از میلاد می‌باشد و بیشتر از لحاظ مطالعهٔ تاریخ پادشاهی یونانی - باکتریائی اهمیت‌دارد.

منابع ترکی

قدیمیترین‌آثار زبانهای‌ترکی- یاکتیبه‌های رونی ارخونو-ینی‌سئی (از قرن پنجم‌تا هشتم میلادی) که درهفت آب[2] وسیبری ومغولستان کشف شده حاوی اطلاعات تاریخی ارزنده‌ای - نه‌تنها در بارهٔ تاریخ قبایل ترك‌زبان بلکه - از لحاظ تاریخ همسایگان غربی ایشان - یعنی قبایل واقوام ایرانی زبان آسیای میانه - نیز می‌باشند.

منابع عربی

پس‌از فتوحات اعراب- بی‌درنگ- تألیفاتی به‌زبان عربی‌پدید آمده‌که جنبهٔ‌تاریخی وجغرافیایی داشتند ومهمترین منابع تاریخ‌خلافت عربی رادر نخستین قرنهای موجودیت آن تشکیل می‌دهد.

منابع مزبور مشروحاً جریان فتوحات عرب را درایران وآسیای میانه و مبارزات اقوام ایرانی زبان را علیه فاتحان بیگانه‌بیان می‌کنند وحاوی مطالب فراوانی‌هستندکه اوضاع‌تاریخی‌وفرهنگی‌زمان رادرنظرمامجسم‌کرده، تاحدی ترسیم‌نقشهٔ لسانی‌سرزمینهای مورد نظرما را در قرنهای هفتم تا نهم میلادی- یعنی دوران انتقال زبان ایرانی میانه به‌زبان ایرانی‌کنونی- مقدورمی‌سازد. ولی‌اهمیت منابع‌عربی به‌این‌حد محدود نمی‌گردد. مؤلفان مزبور دربسیاری ازموارد (به‌طورمستقیم یا بواسطه) از مطالب روایات ایرانی پیش‌ازاسلام (پارسی‌میانه) استفاده‌کرده‌اند. تألیفات مورخانی چون‌طبری (۳۱۱-۲۲۴ه/ ۹۲۳-۸۳۸م) وابن خردادبه (۳۰۰- ۲۰۵ه/ ۹۱۲- ۸۲۰م.) ومسعودی (قرن دهم‌م.) وابن حوقل (قرن دهم‌م.) ومقدسی (قرن دهم) وعدهٔ دیگر مهمترین آثار از این نوع تألیفات می‌باشند. ترجمهٔ برخی (ترجمهٔ کامل یاقطعاتی ازآنها) از تألیفات پارسی‌میانه- که اصل آنها از دست رفته- محفوظ مانده است. ترجمه‌های ابن مقفع (۷۵۷- ۷۲۱) ایرانی‌که به‌زبان عربی می‌نوشته از این لحاظ اهمیت خاصی دارد.

1. Milinda Panxa

۲. هفت‌آب (جتی سو) — ناحیه‌ای است درجنوب شرقی‌قزاخستان‌کنونی شوروی، میان دریاچهٔ بالخاش وجبال جونگارآلاتائو وشمال تیان‌شان. این نام به‌مناسبت هفت رودی است‌که درآن ناحیه جاری می‌باشد، به‌شرح ذیل: ایلی، قره‌تال، بیین، آقسو، بسقان ،سرکند، لپسا.

فصل دوم

آثار مکتوب عصر زبان میانهٔ ایرانی
۱. خط

خطوطی که آثـار عصر میانهٔ زبان ایرانی بدان نوشته شده گوناگون می‌باشند و می‌توان به‌سه گروه اصلی تقسیمشان کرد: ۱) خطوطی که ریشهٔ آرامی دارند. ۲) خطوطی که ریشهٔ هندی دارند. ۳) خطوطی که ریشهٔ یونانی دارند.

الفباهایی که ریشهٔ آرامی دارند

اکثر آثار ایـن دوره به الفباهائی که منشأ آرامی دارند نوشته شده. چنانکه پیشتر گفته شدزبان وخط‌آرامی در دفترخانه‌های شاهنشاهی هخامنشی بسیارمتداول بوده‌است. نخستین موارد استعمـال خط آرامی درتحریر متون السنهٔ ایرانی[۱]ـ که دانشمندان ازآن اطلاع دارندـ مربوط به‌زمان هخامنشیان است. پس‌از انقراض شاهنشاهی هخامنشی‌خط میخی‌بالکل متروك گردید والفباهائی که برمبنای خط‌آرامی بود، تقریباً درسراسرسرزمینی که جزومنطقهٔ‌نفوذ شاهنشاهی‌مزبوربود ، رواج کامل‌یافت ودرایران وآسیای‌میانه‌وباکتریا ـباختر‌ـوشمال غربی‌هندوستان وقفقاز(ارمنستان وگرجستان) وآسیای‌صغیر(کاپادوکیه) و مصرمتداول گشت. ودربسیاری‌ازکشورهاـ وازآن‌جمله ایرانـ برای تحریرزبانهای‌محلی (پارتی، سغدی،خوارزمی، ارمنی‌باستانی،گرجی باستانی،پراکریتی شمال غربی‌هندوستان وغیـره) به‌کار می‌رفت. این الفباها ،که مبنای مشترك آرامی داشتند ـ ولی در نواحی گوناگون ومحیطهای فرهنگی وتاریخی متفاوت متداول بودندـ در شیوهٔ ترسیم حروف با یکدیگر اختلافاتی داشتند و این تفاوتها در جدول ضمیمه نشان داده شده است. ضمناً

۱. به‌صفحه ۱۱۲ حاشیه ۱ وصفحه ۱۲۱ رجوع شود

باید تذکر دهیم که این تفاوتها بیشتر مربوط به مصالحی است که به‌کار برده شده. مثلاً

	پاپیروسهای الفانتین قرن ۵ ق.م	نقش رستم، قرن پنجم ق.م	سکه‌های ایرانی قرن سوم قبل از میلاد	متون نسا قرن اول ق.م	چرم نوشته اورامان قرن اول ق.م	سکه‌های ایرانی قرن اول و دوم قبل از میلاد	سکه‌های اشکانی قرن اول میلادی	سکه‌های اشکانی قرن دوم میلادی	اسناد سغدی ق. ۴ میلادی	روایات پهلوی کتیبه‌های ساسانی قرن سوم میلادی
'										
B										
C										
D								?		
H			CM TAKHE Ḥ			CM TAKHE Ḥ				
W								?		
Z										
Ḥ										
Ṭ										
J								?		
K										
L										
M										
N								?		
S										
'										
P										
Ṣ		?		?						
Ḳ										
R										
Š										
T										

جدول الفباهای باستانی ایران وآسیای میانه که مبنای آرامی داشته‌اند.

حرف واحد ـ چون برصخره نقر شود و یا برسکه‌ای نقش بندد و یا برظرفی فلزی کنده

شود ویا باقلم موئی برچرم یاظرف سفالین‌رسم گردد- اشکال مختلف پیدا می کند. همچنین صورت ظاهرحروف بنابه خصوصیات اسناد تغییرمی کند. مثلاً حروفی که برای تخلید نام پادشاهی با دقت تمام برصخره‌ای نقر شده با کلماتی که برسبیل یاد داشت بر پاره چرمی قلمی گردیده فرق بسیار دارد. بخصـوص در تندنویسی که حروف مخلوط شده و متصل می گردند تغییرات مشهودی درآنها پیدامی‌شود. مثلاً حرف a درکتیبه‌های پارسی‌متوسط که برصخره‌ها نقرگردیده به‌این شکل‌است: ꟷ ولی دردست نبشته‌ها به‌این شکل ـ ، یاحرف g درسنگ‌نبشته‌ها به‌شکل ـ ودردست نبشته‌ها د می‌باشد والخ(ظاهراً در دست نبشته‌ها گوشه‌های حروف مدور شده وخطوط‌آن ملایمتر بوده وعلی‌الرسم به‌یکدیگر متصل می‌شوند).

در دوران سلطهٔ سیاسی پارت،خطی که منشأ آرامی داشت،درپارس[1] و بخش شمال غربی ایران[2] و خراسان متداول بوده است.[3] تااواسط قرن اول میلادی سکه‌های پارتی به‌خط وزبان یونانی بوده‌ولی از آغاز سلطنت ولگز (ولخش) اول (۷۷-۵۱ میلادی) به جای زبان و حروف یونانی الفبائی که منشأ آرامی داشت مورد استفاده قرار می گرفت. محتملاً این امر واکنشی بود محلی،درمقابل نفوذ یونانیان وسلوکیه در زندگی سیاسی‌و فرهنگی‌کشور پـارت. علاقهٔ مفرطی‌که شاهان اشکانی (پارتی) به‌سنن «ملی» ایران ابراز می‌داشتند واستنساخ وتحریر اوستا خود یکی از مظاهرآن بود، نیزحاکی ازهمین جریان می‌باشد. این نخستین متن اوستاکه تحریر شده وتاریخ به‌یاد دارد به‌دست مانرسیده ولی می‌توان گفت‌که به‌یکی از انواع الفباهای آرامی نوشته شده بوده. مبنای الفبای‌پارسی میانه‌که در ایران عهد ساسانیان رواج وافر یافت نیزآرامی بوده است. (بنگرید به‌جدول ص۱۵۸)اصل این خط در روایات پارسی (پارسی میانه) سنگ نبشته‌های عصر ساسانی و

۱. مطلب سکه‌های فرتدرها که امیران محلی‌پارس بوده‌اند (قرن سوم تا اول ق. م.) به‌یکی از انواع خط‌آرامی ولی به‌زبان پارسی نوشته می‌شد.

۲. اسناد اقتصادی قرن اول قبل از میلاد به‌زبان پارتی‌که در اورامان‌کردستان‌کشف شده دلیل این مدعی است (به‌بعد رجوع شود).

۳. در حفرياتی‌که در نسا- پایتخت باستانی پادشاهی پارتها (ویرانه آن در ۱۸کیلومتری عشق‌آباد است)توسط دانشمندان شوروی به‌عمل آمده- چندی پیش بایگانی عظیم اسناد اقتصادی مربوط به‌قرن اول قبل‌ازمیلاد که به‌الفبای آرامی نوشته شده‌کشف‌گردیده است. به‌بعد رجوع شود.

نبشتهٔ سکه‌ها ومهرها وظروف و دست نبشته‌های آثار ادبی پارسی‌میانه دیده شده است.[۱] روحانیان زرتشتی که تألیفات دینی بالنسبه زیادی از ایشان باقی مانده نیز از این الفبا استفاده می‌کرده‌اند وبرای تحریر اوستا تغییراتی درآن دادند.

الفبای پارسی میانه

	سنگ نبشته	دست نبشته	صوت		سنگ نبشته	دست نبشته	صوت
1	[illegible]	[illegible]	ā, a	12	—	[illegible]	Y
2	[illegible]	[illegible]	b	13	[illegible]	[illegible]	l, r
3	[illegible]	[illegible]	g	14	[illegible]	[illegible]	m
4	[illegible]	[illegible]	d	15	[illegible]	[illegible]	n
5	[illegible]	[illegible]	h	16	[illegible]	[illegible]	s
6	2	[illegible]	v	17	2	[illegible]	ε (ʿain)
7	[illegible]	[illegible]	z	18	[illegible]	[illegible]	p, f
8	[illegible]	[illegible]	x, h	19	[illegible]	[illegible]	č
9	[illegible]	—	t	20	2	[illegible]	r, l
10	[illegible]	[illegible]	i, y	21	22	[illegible]	š
11	[illegible]	[illegible]	k	22	[illegible]	[illegible]	t

حروف ۵ و۹ و۱۷ فقط دراندیشه‌نگاریها (هزوارش) دیده‌میشود.

۱. مؤلفان شرقی (و به‌متابعت ایشان بعضی از مؤلفان اروپای غربی نیز) خط وزبان پارسی میانه را علی‌الرسم «خط پهلوی» و «زبان پهلوی» می‌خوانند واین‌تسمیه نادرست‌است زیرا معنی صحیح‌کلمهٔ پهلوی«پارتی»←

روحانیان ورجال دیگرادیانی که درآن عهد درایران رایج بوده (مانویان‌ومسیحیان نستوری مذهب) در کتابت نوع دیگری از خط آرامی را به‌کار می‌بردند (خط سریانی یاسریانی شرقی).۱

به‌تدریج الفباهای آرامی‌الاصل در نواحی مسیر آمودریا (جیحون) وزرافشان‌نیز رواج یافت. قدیمی‌ترین نمونه‌های خطوط مزبور در سرزمینهای اخیرالذکر نوشته‌ای‌است مرکب از یك کلمه‌که برکوزهٔ شکسته‌ای از خوارزم رسم شده و به‌عقیدهٔ باستان شناسان مربوط به‌قرن چهارم و یا سوم قبل از میلاد است و نوشتهٔ دیگر یك کلمه‌ای (RHSN «رسکانا» اسم‌خاص) برانگشتری طلا از«گنجینهٔ آمودریا» که به‌تقریب ازقرن‌سوم قبل‌از میلاد می‌باشد.۲

خطوط خوارزمی وسغدی۳ که قبل از فتوحات اعراب درسرزمین خوارزم و سغد متداول بوده نیز برمبنای‌کتابت آرامی قرار داشت.

⟵ است(پارسی باستانی:*parϑava*«پارت»و«پارتی» > پارسی میانه *pahlav* واز این کلمه صفت‌نسبی: پارسی میانه*pahlav-īk*> *pahlaviγ* > *pahlavī* > وفارسی‌کنونی Pahlaui)، محتملاً درآغاز ازکلمه«پهلوی» Pahlaui زبان‌وخط‌پارتی‌استنباط می‌شد. ولی بعدها به‌سبب رواج زبان وخط پارسی میانه‌در سرزمین‌ایران زبان وخط مزبور نیز بدین نام خوانده شد. دردوران فتوحات عرب معنی بدوی‌کلمهٔ«پهلوی» بالکل فراموش شده بود وبه‌زبان و خط پارسی میانه قبل از اسلام ـ در مقابل «پارسی جدید» ـ پارسی یا فارسی ـ (یعنی همان زبان پیشین‌که به‌خط عربی نوشته می‌شد) اطلاق‌گشت. بدین سبب مؤلفان متقدم (مثلا فردوسی) این‌کلمه‌را اندکی به‌معنی دیگری به‌کار برده‌اند ـ یعنی به‌معنی «پیشین، پیش از اسلام، ایرانی» در مقابل «عربی ـ اسلامی» و محتملا «ترکی» هم.

تذکراین نکته لازم‌است‌که پس ازفتح اعراب، مؤلفان عرب وپارسی زبان برای‌اصطلاح پهلوی‌تعبیرات گوناگون و متناقض قائل بوده‌اند. مثلاً برای استخری و ابن‌حوقل «پهلوی» زبان و خط ادبیات باستانی ایران (قبل از اسلام) است‌ولی ابن‌مقفع و بعضی مؤلفان دیگر، زبان‌مردم ری و اصفهان و همدان ونهاوند و آذربایجان را پهلوی می‌نامند. (با درنظرگرفتن کهنگی و مهجوری زبان این نواحی و یابرخی ویژگیهای دیگر آن).

به‌این‌نکته نیزاشاره‌کنیم‌که درنواحی اخیرالذکر (نواحی مرکزی وشمال‌غربی ایران) لهجه‌های‌بی‌خط و کتابت ایرانی که سخت با زبان فارسی فرق داشتند مدتها باقی بوده و حتی هنوز هم از میان نرفته‌اند. فرهنگهای فارسی قرون وسطی نیز برای‌کلمهٔ «پهلوی» معانی بسیارگوناگونی قائلند.

۱. در آغاز قرون وسطی به‌تقریب همهٔ مردم بی‌سواد بودند وخط وسواد بیشتر تیول روحانیان بود و ایشان از کتابت برای اشاعه وتحکیم تعلیمات دینی استفاده می‌کردند وبدین سبب است‌که بخش مهم آثار عصر پارسی میانه‌جنبهٔ مذهبی دارد. رواج فلان‌یا بهمان خط علی‌الرسم درعهد باستان‌باانتشار فلان یا بهمان دین همعنان بوده است. مثلاً خط پهلوی به طور کلی درمحیط زرتشتیان رواج داشته وخط مانوی میان مانویان و خط نستوری میان عیسویان والخ.

۲. رجوع شود به اسناد نسای باستانی از ای. م. دیاکونوف وم.م دیاکونوف وو.آ. لیوشیتس. (مدارك Jotako شمارهٔ ۲ـ چاپ مسکوـ لنینگراد سال ۱۹۵۱. ص ۲۶). گنجینهٔ آمودریامجموعهٔ بزرگی از مصنوعات‌ظریفه (از قرن چهارم‌تادوم ق. م.) (که بیشتر از طلا ونقره هستند) وسکه‌ها که معتقدند از نواحی گوناگون‌آسیای میانه به‌دست آمده در پایان قرن پیش (۱۸۷۷) مجموعه مزبورـ در ناحیهٔ قبادیان از اهالی محل ابتیاع‌شد (میکویان‌آبادکنونی- درمسیر سفلای‌کافرنگانـ جنوب تاجیکستان).

۳. جدول خط سغدی راکه بعد خواهد آمد بنگرید.

نظر به‌نقش مهمی‌که سغدیان در زندگی اقتصادی وفرهنگی آسیای میانه ایفا کرده وفعالیتی‌که در طرق بازرگانی جهانی‌آن زمانی‌ابراز می‌داشتند زبان ایشان (زبان‌سغدی) ـ درسراسر بخش شرقی «جادهٔ بزرگ‌ابریشم» (آسیای میانه، هفت آب، ترکستان چین)ـ اهمیت بین‌المللی پیداکرده بود.[۱] اسناد ومدارك سغدی نه‌تنها در سرزمین سغد بلکه در مرو و ترکستان چین وحتی مغولستان نیزکشف شده است. نتیجهٔ رواج وافر خط سغدی این شد که اویغورها ـ قوم ترك زبانی که در ترکستان چین متمکن بودند ـ شیوهٔ کتابت ایشان‌را پذیرفتند. الفبای مزبور از ترکستان چین به‌مشرق نفوذ کرد و نخست مغولان وسپس منچوریان سمت تحریرآن‌را تغییرداده ـ به‌کارش‌بستند.[۲] بدین طریق خطوط آرامی الاصل درنتیجهٔ شرکت فعالانهٔ اقوام‌ایرانی زبان ایران وآسیای میانه، کرانه‌های دریای متوسط (مدیترانه) وسراسرقارهٔ آسیارا فراگرفته تقریباً به‌کرانه‌های‌اقیانوس‌آرام رسیدند.

خطوط مختلفی‌که برپایهٔ الفبای آرامی‌پدید آمده ودرکتابت متون ایرانی(پهلوی، مانوی، سغدی، ودیگر خطوط) به‌کار رفتند. خصوصیاتی را واجد بودندکه تنها به‌شیوهٔ ترسیم حروف محدود نمی‌شد. مهمترین ویژگیهای مزبور به‌تدریج در طی تعریف آثار مربوطه ذکر خواهد شد.

الفبای هندی‌الاصل

از خطوط هندی‌الاصل فقط الفبای برهمائی در زبانهای ایرانی به‌کار رفته است. متون سکائی که در ختن ودیگر واحه‌های ترکستان چین بدست آمده و مربوط به‌آخرین قرنهای هزارهٔ اول میلادی است به‌این خط‌کتابت شده. نفوذ خط‌هندی درترکستان چین بارواج‌کیش بودائی مربوط بوده است.

الفبای یونانی‌الاصل

پس از لشکرکشی اسکندر مقدونی، در سرزمینهای شاهنشاهی پیشین هخامنشی شرایطی برای انتشار فرهنگ وخط یونانی فراهم آمد. نخستین شاهان اشکانی (تااواسط قرن اول میلادی) برسکه‌های خویش عبارات‌یونانی ضرب‌می‌کردند وخویشتن را«فیل‌هلن» یا «دوست یونان» می‌خواندند. دراورامان‌کردستان ودوراـ اوروپوس (برفرات)اسنادی تجاری به‌زبان یونانی پیدا شده‌که مربوط به‌سرزمین پادشاهی پارت ودوران ایشان بوده است. ارتابان سوم (اردوان سوم) شاه اشکانی نامه‌ای به‌شهر شوش به‌زبان یونانی‌نوشته که تاریخ آن‌مطابق سال ۲۱ میلادی می‌باشد. حتی درقرن سوم میلادی شاهان ساسانی

1. Lingua Franca

۲. خطوط آرامی الاصل به‌طور عموم واز آن جمله خط سغدی از راست به‌چپ و به‌طور افقی نوشته می‌شود ولی درکتابت مغولی ومنچوری به‌طور عمودی واز بالا به‌پائین است.

بعضی کتیبه‌های خویش را به‌یونانی ترجمه می‌کردند.

خط یونانی درقلمروپادشاهی «یونانی- باکتریائی» که درسرزمین باکتریا تأسیس‌شده بود، نیز رواج داشت (از اواسط قرن سوم ق. م. تااواسط قرن دوم ق. م.). عدهٔافراد پادگان یونانی باکتریا اندك بود وزبان یونانی تقریباً هیچ تأثیری در مردم ایرانی‌زبان پیرامون نکرد[1] ولی سنت استفاده ازخط یونانی حتی بعد از سقوط پادشاهی «یونانی- باکتریایی» نیزمحفوظ ماند و پادشاهی کوشانیان بزرگ و سپس دولت هیاتله - هیونیت (هپتالیان) از آن پیروی کردند. مقداری سکه‌های شاهان کوشان وهیاتله که الفبای یونانی در آنها به‌کار رفته ازباکتریا وسیستان وشمال غربی‌هندوستان بدست‌آمده است. نوشته‌ای یونانی نیز برمهر دواشتیچ، شاه سغدی اوایل قرن هشتم میلادی- مهری که به یکی از اسناد بایگانی وی آویخته- معروف است. این‌سند نامه‌ای‌است به‌زبان سغدی که‌به«پادشاه سغد دواشتیچ سلطان سمرقند» از طرف صاحب ختلان[2] ارسال شده است وبه‌مهر شخصی او ممهور است واین کلمات به‌حروف یونانی برآن نوشته شده:

[*yu*] *dag šētak Xatlān* «یوداگ، اپخشید (صاحب) ختلان»

درسالهای اخیر در تاجیکستان جنوبی زنگوله‌ای مفرغی وظرفی سفالین که برآنها نوشتهٔ یونانی دیده شودکشف شده است. چندکتیبهٔ منقور به الفبای یونانی و مربوط به نخستین‌قرنهای بعداز میلاد نیز در اراضی افغانستان مکشوف‌گردیده. از مطالعهٔ حروف سکه‌های سلاطین‌کوشانی وهیاتله تکامل‌تدریجی‌کتابت مزبور-که نوعی از خطوط یونانی شمرده می‌شود- به‌سوی خط دست نبشته (شکسته) مشهود می‌گردد.[3] شیوهٔ اخیرالذکر درسکه‌های متأخرهیاتله وخط شکسته‌ای ازلوئو-لان (چین)-که از آن سخن‌گفته خواهد شد به‌کار بسته شده.

سیوآن‌تسزیان زائر چینی‌که درنیمهٔ اول قرن هفتم در نواحی مسیرعلیای آمودریا (جیحون) سفرکرده‌نقل می‌کندکه خط‌تو-خ-لو (طخارستان)باخط سو-لی (سغد)فرق‌فاحش دارد ودارای ۲۵ حرف‌است وجهت‌کتابت خط مزبور افقی واز چپ به‌راست است. شرحی که سیوآن تسزیان در بارهٔ‌کتابت طخاری نوشته حاکی از آن است که حتی در قرن هفتم میلادی نیز خط یونانی الاصلی‌در طخارستان معمول بوده وبرای ادای اصوات زبانهای محلی ایرانی حرف ϸ نمایندهٔ صدای - ش-، راکه الفبای یونانی فاقد آن بود- بدان افزودند (۲۴ حرف الفبای یونانی با۲۵ حرف طخاری‌که سیوآن تسزیان شرح‌داده مقایسه شود)، اینکه الفبای طخاری از چپ به‌راست نوشته می‌شده نیز خود حاکی از یونانی‌الاصل بودن آن است. جهت‌کتابت خط سغدی آرامی‌الاصل برعکس آن(از راست به‌چپ) بوده وحروف آن نیز شکل دیگری‌داشته وبه‌احتمال قوی منظور زائر دقیق‌چینی

۱. اگر چندکلمهٔ معدود یونانی راکه به‌وام‌گرفتند درنظر نگیریم.

۲. ختالیان- ختلان- سرزمینی تاریخی و متصرفه‌ای فئودالی در جنوب تاجیکستان‌کنونی. تقریباً ناحیهٔ کلیاب کنونی.

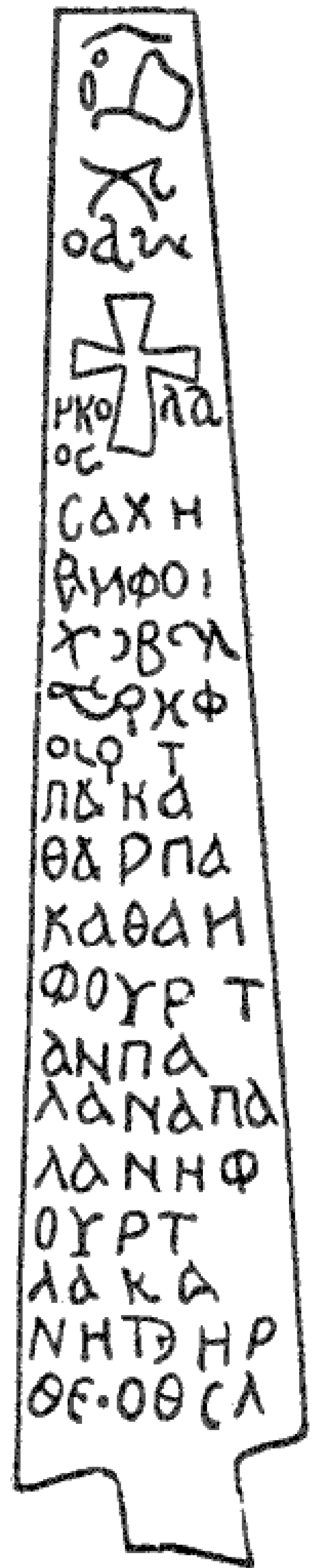
۳. جدول تکامل این خط درکتاب ر. گریشمان به‌نام *Les Chionites-Hephtalites* قاهره، سال ۱۹۴۸ ص ۶۴ منقول است. براثر کشفیات اخیر تکمیل وتصحیح آن‌ضروری است.

از اختلاف فاحش خطهای سغدی وطخاری همین بوده.

تاحدی که ازآثاریادشده واطلاعات سیوآن تسزیان‌چینی برمی‌آید خط طخاری‌مزبورمحتملاً تاقرن‌هشتم میلادی‌درسرزمین باکتریا_که ختلان ودرهٔحصار وپامیرغربی (شوغنان وغیره)وناحیهٔ بامیان (افغانستان شمالی) و غیره را، تا حدود سیستان، شامل‌بوده رواج‌داشته‌است.[۱] درشمال منطقهٔ رواج خط طخاری (ماوراء جبال حصار وسغد) سغدی رایج بوده ودرمغرب (درسرزمین کنونی ایران) به‌انواع شیوه‌های خط پهلوی و درمشرق به‌خط‌کروشتی وسپس (ازآغازقرن‌پنجم میلادی) به‌خط برهمائی‌می‌نوشتند. تصورمی‌رود اینکه‌سمعانی‌نویسندهٔ عربی‌زبان (قرن دوازدهم) می‌گویدکه هنگام‌تهاجم‌اعراب درنواحی‌وشگرد (فیض‌آبادکنونی) وقبادیان (میکویان‌آبادکنونی در بخش سفلای مسیر رود کافرنگان _ جنوب تاجیکستان) الفبای خاصی وجودداشته‌که «بدان کتابت می‌کردند» _ مقصودش همان خط‌طخاری بوده است.

شرایط _ فرهنگی‌وتاریخی‌دیگری موجب رواج الفبای یونانی درانتهای دیگرجهان‌ایرانی زبان، یعنی‌روسیه‌جنوبی‌وشمال‌قفقاز، گشته‌بود.[۲] ازقرن‌پنجم به‌بعد آئین‌مسیح‌همعنان خط‌یونانی، از بیزانس به‌گرجستان و از آنجا میان آلانان نفوذکرد.

یك گواهی مستقیم تاریخی از ویلهلم روبروك_جهانگردارو‌پای‌غربی‌درقرن‌سیزدهم م. محفوظ مانده است که وجود خط یونانی را در کتابت آلانها تأیید می‌کند. وی‌می‌گوید:«آلانها که درآنجا آآس (یعنی آسها «یا«آستها») نامیده



1 ~Σ
2 X~Σ
3 ΟΛ...Σ
4 ΝΙΚΟ ΛΛ
5 ΟΣ
6 ΣΑΧΗ
7 ΡΗΦΟΥ [ΡΤ]
8 Χ......
9 ...ΡΗΦ
10 ΟΥΡΤ
11 ΠΑΚΑ
12 ΘΑΡΠΑ
13 ΚΑΘΑΗ
14 ΦΟΥΡΤ
15 ΑΝΠΑ
16 ΛΑΝΑΠΑ
17 ΛΑΝΗΦ
18 ΟΥΡΤ
19 ΛΑΚΑ
20 ΝΗΤΖΗΡ
21 ΘΕ· ΟΘΣΑ

نوشته زلنچوك _ بزبان آسی باستانی (آلانی)

۱. اسناد ومدارکی‌که به‌این خط نوشته شده ودر تورفان‌کشف‌گردیده ودست نبشتهٔ مکشوف درلوئو_لان (چین)و همچنین نوشته‌هائی‌که در افغانستان مرکزی یافت شده_ مدارکی هستند که درمطالعهٔ رواج خط مزبور در جهت جنوب ومشرق ماراکمك می‌کنند.

۲. مصنف همه‌جا شمال قفقاز را «ماوراء قفقاز» یا «قفقاز مقدم» می‌نامد واین‌اصطلاح ازنظرمردم روسیه‌درست است، ولی خوانندهٔ ایرانی را بحق دچار تردید می‌کند. این است که همه‌جا شمال قفقاز آورده‌ایم.(مترجم).

می‌شوند»«مسیحی‌هستند ومذهب‌مسیحیان یونانی‌را دارند، خطشان‌یونانی وروحانیانشان نیز یونانی می‌باشند. »نوشتهٔ زلنچوك عجالتاً تنها اثر مکشوف زبان آلانی‌است و واجد اهمیت بیشتری می‌باشد. اثر مزبور در سال ۱۸۸۸ در کرانهٔ راست رود زلنچوك- ناحیهٔ کوبان- یعنی درسرزمین باستانی آلان کشف شده وسنگ قبری است منقور به‌خط یونانی. نوشتهٔ مزبور مشتمل بر ۲۱ سطر است. کلمهٔ فوئیرت φουρτ «پسر» چهاربار در آن تکرار شده (مقایسه شود «فوئیرتاس» φ υρτας, اسکیتی با آسی- دیگوری کنونی *furt*) و گذشته از این بعضی اسامی خاص در آن وجود دارد که شکی در آلانی‌بودن آن باقی نمی‌گذارد.

و. ف میللر نوشتهٔ معروف به‌زلنچوك‌رامربوط به‌قرن ۱۲-۱۱م. می‌داند ولی‌طبق پژوهشهای اخیر (رجوع شود به‌مقالهٔ گ.ف. تورچانیکوف. اطلاعات فرهنگستان‌علوم ا. ج. ش. س. -بخش ادبیات‌وزبان- مجلد هفتم- شمارهٔ اول ۱۹۴۸) درحدود سال ۹۳۱ م. تحریر شده است.

گواهی روبروك ونوشتهٔ زلنچوك مربوط به‌زمانی است‌که تا حدی از حدود عصر میانهٔ زبان ایرانی خارج می‌باشد. مع‌هذا حدس زده می‌شودکه نظایر نوشتهٔ مزبور بسیار بوده است. درهمان ناحیه تعداد زیادی سنگ قبرهای مسیحیان که نوشته‌هائی به‌حروف یونانی برآنها نقر شده مکشوف‌گردیده است: عجالتاً سنگ‌قبرهای مزبور- به‌سبب آنکه سخت‌ازگذشت زمان زیان دیده‌اند- خوانده نشده ولی محقق است‌که بسیاری از آنها به زبان غیر یونانی هستند.

بادرنظر گرفتن برخی مدارك‌تاریخی وفرهنگی‌ونظر به‌مشابهتی‌که میان آنهاو نوشتهٔ زلنچوك وجوددارد- می‌توان‌حدس زدکه درمیان نوشته‌های ناخوانده- سنگ‌قبرهای‌آلانی نیز وجود دارد.

۲. آثار زبان پارسی‌میانه

چنانکه نام «زبان پارسی میانه» نشان می‌دهد، این زبان در تکامل لسان فارسی- زبان پارس باستانی- پلهٔ وسط است. وضع عتیق‌ترین دوران این زبان از روی کتیبه‌های میخی عصرهخامنشی معلوم می‌گردد (ازقرن ششم‌تاچهارم قبل از میلاد). اگر از القاب واسامی خاص معدودی‌که برسکه‌های ایرانی محکوك است صرف نظرکنیم، دیگر هیچ مدرکی که تکامل‌این زبان را از اواسط قرن چهارم قبل از میلاد تااواسط قرن سوم بعداز میلاد منعکس‌کند در دست نداریم.

بنابراین به تقریب شش قـرن از تاریخ تکامل زبان فارسی فعلاً غیر مستند است. وفقط اززمان استقرارسلطنت پارسی ساسانی (۲۲۴ میلادی) کمابیش آثاری به‌زبان پارسی میانه‌پدید آمد. درقلمرو شاهنشاهی ساسانی زبان پارسی‌میانه‌لسان رسمی دولتی وروحانیان کیش‌زرتشتی ـ دین‌غالب‌سکنهٔ‌ایران‌ـ بود. درآن دوره‌ادبیات‌وکتب فراوان دینی(زرتشتی) وغیر دینی به‌زبان پارسی‌میانه به‌وجود آمد. جماعتهای مانوی نیز اززبان مزبوراستفاده می‌کردند. شمار آثار زبـان پارسی میانه بالنسبه زیاد است. و آثار مزبور را می‌توان به‌گروههای اصلی زیرتقسیم کرد: ۱/ سنگ نبشته‌ها یاصخره نبشته‌ها. ۲/ نوشته‌های سکه‌ها وگوهرهاوظروف‌ومهرها ۳/ تألیفات‌دینی (زرتشتی) وغیردینی زبان‌پارسی‌میانه که‌زرتشتیان آن را محفوظ داشته‌اند. ۴/ متون مانوی. ۵/ پاپیروسها.

سنگ نبشته‌ها یاصخره نبشته‌های عهد ساسانی

سنگ نبشته‌های این دوران به‌نام نخستین شاهان سلالهٔ ساسان نقر شده و بیشتر مربوط به‌قرن‌های سوم وچهارم میلادی می‌باشد.

کتیبه‌های اردشیر اول (۲۴۱ - ۲۲۴ میلادی) وشاپور اول (۲۷۲. ۲۴۱م.) در نقش‌رستم ونقش رجب وحاجی‌آبادوکتیبهٔ نرسی (۳۰۲-۲۹۳م.) ازپیکولی (به‌بعدرجوع شود) وشاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹م.) وشاپور سوم (۳۸۸-۳۸۳م.) درطاق بستان معروف است.

کتیبه‌های یاد شده غالباً مختصرند و زیان فراوان دیده‌اند و علـی‌الرسم حاوی نام و لقب (وگاهی سلسلةالنسب) شاهان ساسانی می‌باشند که به‌دوگونه حروف و دو زبان‌ـپارسی میانه (روایت پارسیك *Pārsīk*) و پارتـی (روایت پهلـویك *Pahlevīk*) نوشته شده‌اند. درکتیبه‌های نخستین شاهان ساسانی (اردشیر اول و شاپور اول) به‌دو روایت سابق‌الذکر روایت سومـی ـ یعنی یونانی ـ نیز افـزوده شده است. علی‌الرسم نقوشی در تجلیل عظمت پادشاه و پیروزیهای وی و تأیید جنبهٔ الهی قدرت سلطنت نیز همراه‌کتیبه‌ها می‌باشد. چند فقره از این‌گـونه نقوش با تصویر اردشیر اول در جنوب شیراز ، ناحیهٔ فیروزآباد ـ که پایتخت باستانی مؤسس دودمان ساسانی بوده ـ کشف شده است. نقش برجسته‌ای‌که اردشیر اول را براسب نشان می‌دهد وارتوان (اردوان) پنجم آخرین پادشاه اشکانی، که مغلوب وی‌گشته بود ـ در زیر سم مـرکب او افتاده ـ بسیار مشهور است. درکناری تصویر اهورامزدا منقور است‌که این پیروزی را تقدیس می‌کند. کتیبه‌ای به‌سه زبان (پارسی میانه وپارتی ویونانی) همراه این نقش است. نقش برجسته وکتیبهٔ مزبور در نقش رستم نقرشده و مقبره‌های هخامنشیان وتصاویر ایشان وکتیبه‌های مربوطه نیز در همانجاست.

در همان صخره‌ها ـ پائین‌تر از مقبرهٔ داریوش اول ـ نقش برجستهٔ مشهوری که اسیر شدن والریان امپراطور روم را به‌دست شاپور اول (۲۶۰ میلادی) نشان می‌دهد نقر شده است. این نقش در واقع کتیبهٔ مفصل شاپور اول را ـ که مربوط به‌فتوحات وی علیه رومیان است ـ مصور می‌کند. کتیبه درحدود سال ۱۹۳۰ بر دیوارهای بنای مربعی (آتشکده؟) که روبروی نقوش نقش رستم قرار دارد و معروف به «کعبهٔ زرتشت» می‌باشد کشف شده و مرکب است از سه متن پارسی‌میانه و پارتی و یونانی که به‌ترتیب بر دیوار شرقی و غربی و جنوبی بنای مزبور منقور و حاوی مطالب تاریخی بسیار ارزنده‌ای می‌باشد. بدین شرح: القاب و سلسلةالنسب شاپور اول و نام نواحیی که جزو امپراطوری وی بوده، شرح سه لشکرکشی علیه رومیان که با پیروزی وی پایان یافت، اطلاعاتی دربارهٔ اسیرشدن والریان و شهرهای مسخرشده و مطالب دینی و غیره. پس از کشف این کتیبه، در طی سالهای اخیر، تألیفات بسیار در بارهٔ آن منتشر شد که در آنها مطالب تاریخی وفرهنگی ولسانی آنها تجزیه وتحلیل شده‌است (به‌فهرست‌کتب رجوع شود).

از میان دیگر نقوش برجسته وکتیبه‌های شاپور اول می‌توان تصاویر سپاهیان شاپور اول وآوردن خراج وهدایا را به‌نزد وی وکتیبهٔ سه‌زبانی معروف زیر نقش شاپور اول را در نقش رجب وکتیبهٔ دوزبانی (روایات پارسیك و پهلویك) حاجی‌آباد که در آن دربارهٔ تیراندازی شاه در حضور بزرگان سخن گفته شده ، یادکرد.

تصاویر شاپور دوم و شاپور سوم و نوشته‌های مربوط بدان در نقوش برجستهٔ معروف طاق‌بستان (نزدیك کرمانشاه ـ دردنبالهٔ کوهی که کتیبهٔ بیستون برآن منقور است) وجود دارد. در طاق بستان صحنه‌هایی از شکار و شکارگاه شاه نیز دیده می‌شود.

کتیبهٔ پیکولی که در خاك عراق ـ بین شهر مرزی قصرشیرین (ایران) و شهر سلیمانیه (عراق) ـ نزدیك دهکدهٔ کردنشین بان ـ خیلان (درنقشه‌های کنونی بانه ـ خلان‌ـ خان نوشته شده) واجد اهمیت تاریخی عظیمی است. بنائی که کتیبه برآن نوشته شده بود فروریخته وصفحات سنگ منقور شکسته شده درپای آن بنا پراکنده گشته‌بود. کشف بنا وکتیبهٔ پیکولی توسط گ. راولینسون صورت گرفت و وی در سال ۱۸۳۶ خبر کشف خویش و در سال ۱۸۶۸ مندرجات برخی از قطعات‌کتیبه را منتشرکرد. ولی کتیبه چنان زیان دیده بودکه حتی پس از سفرهیئت ا. هرتسفلد (۱۳-۱۹۱۱) بدان‌جا به‌رغم کوششی که وی برای احیای آن‌کرد نیزبرخی ازجاها خوانده نمی‌شود ویا مورد اختلاف وبحث است. این کتیبه به‌دو زبان تنظیم شده (پارسی میانه و پارتی) و ازلحاظ تاریخی‌بسیارمهم است، زیرا وقایعی که در آستانه دو قرن سوم و چهارم میلادی رخ داده در آن شرح

داده شده و از پارسیها و پارتها و امیران و سلاطین آسیای میانــه ـ خوارزمشاهان و

نمونه خط پارسی میانه. کتیبهٔ شاپور اول در بیشاپور ـ روایت پارسیک

سکایان و غیره در آن یاد شده است.[۱]

از کتیبه‌های شاهی که بگذریم، نوشته‌های دیگری از عصر ساسانی به‌نام کردیر (*Kardīr*) موبد بزرگ زرتشتی دردوران نخستین شاهان ساسانی (درسرمشهد ـ جنوب ایران، نزدیك امامزاده ـ و نقش رستم[۲] و نقش رجب) محفوظ مانده است. وی در این کتیبه‌ها از زندگی خویش‌که بازهد و تقوی آمیخته بوده و از زحماتی‌که برای کشورش کشیده سخن می‌گوید.

اما در سرزمین ایران فقط یك‌کتیبهٔ مربوط به‌قرن پنجم میلادی تاکنون به‌زبان پارسی میانه‌کشف شده است. و آن‌هم در ناحیهٔ فیروزآباد ـ در ویرانهٔ پلـی یافت شده نوشتهٔ مزبور حاکی از آن است‌که پل به‌فرمان مهر ـ نرسه نخست وزیر (وزرگ فرمتار (*vuzurgframatār*) ورجل بزرگ دولتی‌که در نیمهٔ اول قرن پنجم میلادی درخدمت شاهان ساسانی بوده ـ ساخته شده است. چند کتیبهٔ پارسی میانه مربوط به‌قرنهای پنجم و ششم میلادی در (دربند) نیز یافت شده است.

نخستین رونوشتها ازکتیبه‌های شاهان ساسانی توسط جهانگردانی که از نیمهٔ دوم قرن هفدهم میلادی تـا نیمهٔ اول قرن نوزدهم به‌آن صفحات سفرکرده بودندبرداشته‌ـ شد، به‌شرح‌زیر: فلاٌوور[۳] کـه در ۱۶۶۷ سفری‌کرد و شرح آن در ۱۶۹۳ منتشر شد.

۱. کتیبهٔ پیکولی (Paikouli) توسط ا. هرتسفلد منتشر شده (۱۹۲۴) و از لحاظ تفسیر و تأویل آن تألیف و.ب. هنینگ‌که اخیراً انتشار یافته بسیار مهم است (W.B. Henning, *a Farewell to the Khagan of the Aq-Aqatārān* BSOAS. vol. XIV, part 3, p 501 _ 522)

۲. در دیوار شرقی «کعبهٔ زردشت» وزیر کتیبهٔ سابق‌الذکر شاپور اول.

3. Flower

شاردن[1](سفرنامه‌اش در ۱۷۱۱ منتشر شد). نیبور[2] (سال انتشار سفرنامه ۱۷۷۸). کرـ پورتر، (سفر در ۱۸۲۰-۱۸۱۷، انتشار شرح سفر ۱۸۲۲-۱۸۲۱). فلاندن وکوست[3] (در ۱۸۴۱-۱۸۴۰ سفرکرد و شرح سفر در ۱۸۵۱ منتشر شد).

دراواخرقرن هجدهم کتیبه‌های پارسی میانه با استفاده از رونوشت کتیبه‌های اردشیر اول بابکان و شاپوراول (از نقش رستم ونقش رجب) خوانده شد. افتخار این خدمت به سیلوسترـدـ ساسی[4] شرقشناس فرانسوی تعلق دارد. وی برای کشف راه قرائت کتیبه‌های سه‌زبانی مزبور از روایت یونانی آن استفاده کرد.

در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم اطلاعاتی که براثر مطالعهٔ دست نوشته‌های زرتشتی به‌دست آمده بود درقرائت کتیبه‌های مزبور مورد استفاده قرارگرفت.

کتیبه‌های ساسانی که در حدود سال ۱۹۲۰ مکشوف ومعلوم شده بود با عکسهای مربوط توسط ا. هرتسفلد منتشر شد.[5] در این ایام نوشته‌های پارسی میانه به‌تدریج جزو مجموعهٔ کامل کتیبه‌های ایرانی (Corpus Inscriptionum Iranicarum) کـه به‌همت ایرانشناسان کشورهای مختلف انتشار می‌یابد چاپ می‌شود.[6]

نوشته‌هایی که برسکه‌ها وگوهرها و مهرها و ظرفها در دست است

قرائت کتیبه‌های پارسی میانه اجازه داد تا نوشتهٔ سکه‌های فراوان عهد ساسانیان که درمجموعه‌های مختلف موجود است خوانده شود. تحقیق درنوشته‌های مهرها توسط ا. هرتسفلد به‌عمل آمد ودر تألیف سابق‌الذکر وی گنجانده شده است. مجموعهٔ بسیار غنی از مصنوعات نقره (ظروف و ساغر وغیره) مربوط به‌زمان ساسانیان ـ مجموعه‌ای که شهرت جهانی‌دارد ـ درموزهٔ دولتی ارمیتاژ لنینگراد محفوظ است. مصنوعات مزبور در اراضی شوروی ـ در نواحی کی‌روف (گنجه) و پرم و قفقاز (مثلاً پیاله‌ای نقره طی حفریات آرمازی ـ گرجستان ـ کشف شده)ـپیدا شده است. اینها در ضمن مبادلهٔ کالا به کالا ـکـه در طرق باستانی تجاری صورت می‌گرفته ـ به‌آن نواحـی راه یافته بوده‌اند. بسیاری از این مصنوعات با تصاویر بسیار بدیع مزین می‌باشند و نوشته‌هایی ـ مرکب ازیك یاچندکلمه ـ برآنهاکنده شده. صفحه‌ای مسین بانوشته‌ای پهلوی از هندوستان به دست آمده‌که احتمالاً به‌قرن نهم مربوط می‌باشد. چهار نوشته (نزدیك بمبئی) کشف گردیده‌که نام پارسیان در آنها دیده می‌شود. ولی در این آثار جز نامهای خاص مطلبی

1. Chardin 2. niebuhr 3. Flandin et Coste
4. S. de Sasy, *Mémoires sur diverses antiquités de la Perse*, Paris, 1793.
5. E. Herzfeld, *Paikuli. Monument and inscription of the early history of the Sasanian empire*, Bd I—II, Berlin, 1924.

۶. در نظر است‌که این مجموعه‌کامل به‌صورت چهار بخش زیر منتشرگردد: کتیبه‌های پارسی باستانی
۲. کتیبه‌های عصر سلوکیه و پارت و همچنین کتیبه‌های شرق ایران وآسیای میانه. ۳. کتیبه‌های پهلوی.
۴. کتیبه‌های پارسی تا آغاز زمان‌صفویه.

دیگر مشاهده نمی‌گردد. چند قطعه سفالینه و استخوان با نوشته‌های پهلوی (که تاکنون خوانده نشده) ضمن حفریات باستانشناسی که در یکی از شهرکهای مرو باستانی صورت گرفته کشف شد (حفریات ر. پامپللی، ۱۹۰۴ و آ.آ. ماروشچنکو ۱۹۳۷). حروفی که بر این سکه‌ها و گوهرها و ظرفها نقر شده، معرف اشکال مختلف تکامل وتطور الفبای پارسی میانه (درکتیبه‌های ساسانی) یا «پارسیك» بود. و تنها تفاوتی که با سنگ نبشته‌ها دارند از لحاظ گرایشی است که به‌سوی شیوهٔ کتابت شکسته در آن دیده می‌شود.

مدارك لسانی این نوشته‌ها نیز مانند اسنادی که درکتیبه‌های ابنیه وصخره‌های زمان ساسانی وجود دارد چندان غنی نیستند.

ادبیات پارسی میانه («پهلوی ـ کتابی»)

آثار ادبی پارسی میانی (پهلوی ـ کتابی) را از لحاظ مضمون و مفاد به‌دو گروه اصلی می‌توان تقسیم کرد: ۱) آثارادبی دینی (که تقریباً بالتمام زرتشتی است). ۲) آثار ادبی غیر دینی.

آثار مزبور به‌طور کلی به‌یکی از انواع خط آرامی ـ که اصطلاحاً «پهلوی کتابی» نامیده می‌شود و ثمره تکامل الفبای پارسیك *Pārsīk* است ـ نوشته شده.

بخش اصلی این ادبیات در زمان دولت ساسانی پدید آمده (از قرن سوم تا هفتم میلادی)، گرچه بعضی تألیفهای مهم آن به‌زمان بعد (قرن هشتم تادهم میلادی) مربوط است.

از تألیفات ادبی فراوانی که در آن عصر به‌وجود آمده بود فقط بخش ناچیزی به‌دست ما رسیده وآن‌هم براثر کوشش جماعات زرتشتی (پارسی) هندوستان وایران بوده است. نسخ خطی باستانی را جماعات مزبور استنساخ کرده از نسلی به‌نسلی دیگر منتقل می‌کردند. هیچیك از نسخ خطی که محفوظ مانده به‌ماقبل قرن چهاردهم میلادی مربوط نمی‌باشد.

ادبیات دینی (باستثنای کتب مانوی)

در فصل مربوط به‌اوستا راجع به‌کوشش فراوانی که در تدوین و تنظیم و تحریر متن ثابت اوستا در عهد ساسانی به‌عمل آمد، سخن گفته شد. در همان زمان اوستا به زبان پارسی میانه برگردانده شده و تفسیراتی به‌لسان اخیرالذکر برآن تحریر گشت که «زند» نامیده می‌شود. این ترجمه‌ها و تفسیرات بخش اعظم ادبیات دینی زبان پارسی میانه را تشکیل می‌دهند. در این زمینه ادبیات مذهبی وسیعی که مسائل گوناگون دینی و فلسفی در آن طرح شده است، پدید آمد. مشهورترین آثار ادبی مزبور عبارتند از: ارداویراز نامك *Arδāvirāz-nāmaγ* کتاب در بارهٔ ارداویراز، دینکرت *Dēnkarδ* «عمل دینی») بوندهشن (*Bundahišn*) «پایه‌سازی»، «آفرینش اولیه») پند نامك زرتشت (*Pand-nāmay-i Zaratušt*) «پندنامهٔ زرتشت») مینوك خرت (*Mēnok-i xraδ*

«روح خرد») و غیره.

نخستین کتاب یاد شده (کتاب ارداویراز) حاوی افسانه‌ای‌است در بارهٔ امحای نسخ قدیمی اوستا در زمان اسکندر مقدونی و پیدایش اختلافات میان پیروان بی‌کتاب ماندهٔ زرتشت. بنابه‌افسانهٔ مزبور مرد مقدسی به‌نام ارداویراز به‌منظورکشف حقیقت و احیای وحدت زرتشتی «سفری» به‌دنیای بعد ازمرگ ـ دنیای آخرت ـ کرد. سپس (در ترجمهٔ تألیف مزبور به‌پارسی میانه) گفته شده است که اردشیر اول چهل هزارتن از موبدان و دستوران زرتشتی را احضارنموده فرمود تا اوستارا گرد آورده به‌رشتهٔ تحریر درآورند، و منقح سازند، این اثر برروی‌هم می‌رساند که روحانیون زرتشتی و مقام سلطنت کوشش بسیار برای تدوین متن اوستا به‌عمل آوردند تا وحدت دین ودولت را تأمین کرده استوار سازند. موضوع سفر به‌دنیای‌بعدازمرگ با مواضیع متشابهی‌که بعدها درادبیات اروپای غربی نیز پدید آمد همانندی جالبی دارد (مثلاً با کمدی الهی دانته).

بوندهشن ـ یاکتاب آفرینش جهان ـ حاوی اطلاعاتی در هیئت و علوم طبیعی و آخرت‌شناسی[1] وغیره می‌باشد. بعضی از افسانه‌های باستانی‌که دربخشهای موجود اوستا وجود ندارد در این اثر محفوظ مانده است.

دینکرت یک‌گونه دائرةالمعارف دینی زرتشتیان است.

اهمیت این آثار از لحاظ زبانشناسی‌دراین است‌که حاوی مدارک لغوی و دستوری فراوان زبان‌پارسی میانه می‌باشند. هر مورخی به‌طور اعم، و مورخ فرهنگ بالاخص، اطلاعاتی دربارهٔ معتقدات و جهان‌بینی مذهبی و طبیعی و علمی آن‌زمان، از این آثار ـ به‌دست می‌آورد، وبه‌طورکلی ادبیات مزبور (بویژه ترجمه‌های اوستا و تفسیر آن) ما را یاری می‌کنند تا دربارهٔ متن اصلی اوستا داوری‌کنیم وپایه و مایه‌ای هستندکه دراحیای متن مزبور به‌کار می‌آیند.

به‌ظن نزدیک به‌یقین تنها اثر ادبی دینی غیر زرتشتی‌که به‌زبان پارسی میانه وخط پهلوی‌نوشته شده ودردست است ترجمهٔ قطعات مزامیر می‌باشدکه درتورفان‌کشف شده.[2]

ادبیات غیر دینی به‌زبان پارسی میانه

در محافل زرتشتیان، گذشته از آثار دینی، دست نبشته‌های برخی از تألیفات غیر دینی‌که در عصر پادشاهی ساسانیان و نخستین قرون پس ازغلبهٔ عرب به‌وجود آمده نیز ـ محفوظ مانده است، از نوشته‌های مؤلفان ارمنی وبیزانتی و عرب وترجمهٔ برخی قطعات پارسی میانه به‌زبان عربی‌که در دست است، چنین برمی‌آیدکه تألیفات محفوظ مانده فقط بخش‌کوچکی ازکتب غیردینی عظیمی راکه قبل ازفتوحات اعراب درایران وجود داشته

1. Escathologie

۲. رجوع شود به F.C. Andreas - K. Barr, *Bruchstücken einer Pehlevi-Übersetzung der* ***Psalmen*** (SPAW, 1933 Phil. - hist. kl, nr. I, S. 91 - 152)

این قطعات‌گواه برآنندکه مسیحیان ایرانی زبان هم تا حدی ازخط پهلوی استفاده می‌کرده‌اند.

تشکیل می‌دهد.

به‌عقیدهٔ ت. نولدکه[1] کتاب یادگار زریران *Yāδgār-i Zarērān* قدیمترین اثری است که محفوظ مانده (تقریباً مربوط به‌سال ۵۰۰ میلادی است)، مضمون این اثر افسانه‌ای است دربارهٔ جنگ میان ارجاسپ شاه هیونیتها و ویشتاسپ پادشاه ایران و سبب جنگ روی بر نتافتن ویشتاسپ ازکیش زرتشتی بوده، از آنجا که در یادگار زریران برخی عناصر لغوی خاص زبان پارتی کشف گردیده، اکثر محققان معاصر معتقدندکه متن اثر از آغاز (شاید در عهد اشکانیان) به‌زبان پارتی تنظیم گشته و فقط بعدها به‌زبان پارسی (پارسی میانه) برگردانده شده است.

یك اثر جالب توجه دیگر زبان پارسی میانه یعنی کارنامك ارتخشیر پاپکان (*Kār-nāmaγ-i Arδaxšēr-i Pāβaγān*) ـ کارنامهٔ اردشیر بابکان ـ مربوط به اواخر قرن ششم می‌باشد. این داستانی است تاریخی که ازوقایع مربوط به‌انقراض سلالهٔ پارتی اشکانیان و جلوس اردشیر بابکان (۲۴۱-۲۲۴ میلادی) مؤسس شاهنشاهی ساسانی سخن می‌گوید. در این اثر هستهٔ حقیقت تاریخی با لفافی از روایات و افسانه‌های آن دوران پوشیده شده است.

ظاهراً ایجاد این گونه آثارنقلی- تاریخی به‌موازات ثبت وقایع جاری که در دربار ساسانی متداول بوده-و درکتابخانهٔ پادشاهی نگه داشته می‌شده ـ صورت می‌گرفته است. آگافی مورخ رومیةالصغری (قرن ششم میلادی) از وجود این گونه وقایع نگاریها و سالنامه‌ها درکتابخانهٔ ساسانیان خبرمی‌دهد. این تواریخ ویا سالنامه‌ها درواقع مدحنامه‌ای بوده است رسمی که تاریخ مروی فرمانروایان ایران را از عهد کیومرث افسانه‌ای («گیومرتن»اوستا یانخستین «آدم ـ شاه») شرح می‌دهد. چون تاریخ واقعی ایران درعهد هخامنشیان و سلاله‌های بعدی آن درآن‌زمان تقریباً به‌کلی فراموش شده ومجهول بوده در مدحنامهٔ مزبور به‌جای آنان دوسلسلهٔ افسانه‌ای ـ پیشدادیان و کیان ـ گذاشته شده. حتی در روایات تاریخی تقریباً هیچ اطلاع درستی دربارهٔ دوران سلطنت سلالهٔ پارتی ارشاکیان محفوظ نمانده وتنها نام تحریف شدهٔ آن سلاله (به‌صورت اشکانیان) باقی مانده است. مدحنامهٔ رسمی مزبور فقط در بخش مربوط به‌دوران ساسانیان حاوی مطالبی می‌باشدکه ازلحاظ تاریخی موثق است (نظم تواتر سلاطین وتاریخهای سال و ماه وغیره). طبق روایت محفوظ در مقدمهٔ شاهنامهٔ[2] بایسنقری تحریر و تدوین نهائی سالنامه‌های مزبور درزمان سلطنت یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی (۶۵۱-۶۳۳/۶۳۲ میلادی) پایان گرفت. شکل کامل این تاریخ یا سالنامه که به‌زبان پارسی میانه تنظیم شده بود «خوتای نامك» *Xᵛaδāy-nāmaγ* » (شاهنامه) خوانده می‌شد و در اواسط قرن هشتم میلادی توسط ابن مقفع رجل فرهنگی مشهور آن زمان که اصلاً ایرانی بود (۷۲۱-۷۵۷ م.) به‌زبان عربی ترجمه شد. ولی نه اصل پارسی آن باقی مانده و نه ترجمهٔ

1. Th. nÖldke

۲. در سال ۱۴۲۶/۱۴۲۵ م به‌امر بایسنقر- نوهٔ تیمور ـ نوشته شده شد.

عربی وفقط قطعاتی از ترجمهٔ عربی آن درتألیفات عربی زمانهای متأخرتر محفوظ مانده و دردست است. مع‌هذا حتی درقرن دهم ویازدهم نیزبرخی محافل واشخاص ازمضمون تاریخ مزبور و تألیفات تاریخی و نقلی مربوط بدان مطلع بودند. مطالب مزبور یکی ازمنابع شاهنامهٔ مشهور فردوسی بوده ومضمون کارنامك و یادگار زریران تقریباً بلاتغییر در شاهنامه مورد استفاده قرار گرفته‌است.

منظومهٔ درخت اسوریك او بز *«Draxt-i asūrīγ u buz»* (درخت آشوری ـ نخل ـ و بز) نیز بسیار جالب توجه است. دراین منظومه بحثی هزل‌آمیز میان بزونخل در می‌گیردکـه‌کدام یك از آن دو برای آدمی سودمندتر است. این منظومه از لحاظ مضمون به‌اشعار عامهٔ خلق نزدیك است وزندگی مردم در آن منعکس شده واز بسیاری لوازم مورد احتیاج عامه ـ ازقبیل جاروب و هاون‌گندم خردکنی وکفش چوبی وچوبی که بدان بز را می‌زنند و طنابی که با آن دست وپایش را می‌بندند (اینها را نخل به‌رسم سخریه‌برمی‌شمارد) وشیروپنیرولور ومایهٔ پنیر ومشك‌که‌آب‌را خنك‌نگاه می‌دارد(مشك‌را بز ذکرمی‌کند) و غیره ـ نام برده شده است. منظومهٔ درخت آشور و بزنیز مانندیادگار زریران نخست به‌زبان پارتی بوده و بعدها در دوران ساسانیان و تحریرآن از لحاظ زبان در آن تجدید نظری به‌عمل آمد و تغییراتی داده شد و توسط محرران پـارسی زبان‌ـکه می‌کوشیدند زبان آن‌را به‌پارسی میانه نزدیك‌کنند ـ «پارسی» شد.

دیگر آثار ادبی پارسی میانه که به‌دست ما رسیده عبارتند از: ماتیکان چترنگ (داستان ویاکتاب شطرنج)*Mādiγān-i čatrang*، خسرو کوادان اوت ریدکی (داستان خسرو قبادان و غلام او) *Xusrav-i Kavādān uδ rēδaγ-e* و متن مختصری تحت عنوان اپدیخ اوت سخیکیح سکستان *Aβdīh uδ sahīγīh-i sakastān* (عجـایب و دیدنیهای سرزمین سکایان‌ـ سیستان) و غیره. یك متن مختصر دیگر نیز حـاوی نمونهٔ پیمان نامه زناشوئی در دست است‌که با مطالعهٔ آن دربارهٔ وضع زن درآن زمان می‌توان داوری کرد و دیگر نمونهٔ مراسلات است به‌زبان پارسی میانـه. کتب تعلیمی از نـوع پندنامك‌ها واندرزنامك‌هابسیاررواج داشته. برخی ازکتب مزبور به‌شاهان ساسانی (مثلاً خسرو اول) ویا مشاوران ایشان منتسب می‌باشند. این‌تألیفات از اسلوبهای‌کشورداری و خصال حکام و سلاطین خوب و غیره سخن می‌گویند ومطالب ارزنده‌ای دربارهٔ نظرها و عقاید محافل زمامدار عهد ساسانی در مسائل مزبور می‌باشند. دیگر تألیفاتی کـه از این نوع بوده خویشکاریه ریتکان *«Xᵛēškārīh-i rēδaγān»* (وظایف جوانان) و اندرزکوتکان *Andarz-i kōδaγān* (اندرز کودکان) است که مخصوص آموزش‌قواعد رفتار شخص با دیگران است وغیره.

مسعودی جغرافیدان اسلامی از وجود «آئین‌نامه» ای مربوط به‌عهد ساسانیان خبر می‌دهدکه ـ به‌گفتهٔ وی ـ مرکب ازچند هزار برگ بوده ومحتملاً در قرن دهم میلادی هنوز در دست بوده است. این تألیف نیز مانند دیگر تألیفات حقوقی و نظامـی و سیاسی پارسی میانه فقط به‌صورت قطعاتی ازترجمهٔ عربی‌ـکه ابن مقفع سابق‌الذکر درقرن هشتم میلادی به‌عمـل آورده بود ـ به‌دست ما رسیده. مهمترین تـألیف این نوع (کـه اصل

پارسی میانهٔآن باقی مانده) همانا مجموعهٔ قوانین عهد ساسانی به‌نام ماتیکان هزارداتستان *Mātiγān-i hazār dāδastān* (کتاب هزار دستور) است. دراین‌کتاب مسائل مربوط به‌بازرگانی و برده‌داری و زناشویی و آئین دادرسی و غیره مورد مطالعه قرار گرفته است. تاریخ تدوین نهائی این مجموعه درست روشن نیست ولی در اینکه بخش اعظم آن موازین حقوقی عهد ساسانیان را منعکس می‌کند شکی وجود ندارد.

در آن دوران ترجمه‌هایی از افسانه‌های باستانی هندی نیز به‌عمل آمده بود. و از آن‌جمله ترجمهٔ مجموعهٔ داستانهایی است از قول حیوانات که بعدها به‌نام کلیله و دمنه در سراسر جهان اسلام و اروپا نامی گشت. و ترجمهٔ مزبور-که در سال ۵۵۰ میلادی به‌پارسی میانه به‌عمل آمد - مبنای روایت عربی آن قرار گرفت و بعدها ترجمهٔ عربی مزبور واسطهٔ ورود کلیله و دمنه درادبیات جهانی گردید.[۱] در همان زمان (عهد ساسانی) طوطی‌نامه نیز به‌پارسی میانه ترجمه شد. و ادب عرب با بسیاری از افسانه‌های هندی بمیانجی تألیفات و ترجمه‌های پارسی میانه آشنا گشت. و سپس درکشورهای دیگر از طریق ترجمه‌های عربی از آنها خبر یافتند.

آثار ادبی پارسی میانه حاوی مدارك زبانی فراوان می‌باشدکه مبنای اطلاعات ما را دربارهٔ لغات و دستور زبان مزبور تشکیل می‌دهد. و از لحاظ تاریخ ادب فارسی نیز اهمیت فراوان دارد، زیرا - چنانکه نشان داده شد - ادبیات عصر فردوسی در موارد بسیار ازآثار زبان‌پارسی میانه ریشه می‌گیرد. بدین مناسبت تذکر یك نکتهٔ مهم ضروری به‌نظر می‌رسد: برخی از آثار پارسی میانه - مثلا منظومهٔ درخت آسوری و بز که پیشتر ذکرآن رفت - به‌شکل‌موزون نوشته شده بوده‌اند وحتی دربعضی‌موارد مصرعهای مقفی داشتند. مثلاً مدحنامهٔ شاه بهرام‌که تمام سی مصرع آن قافیه آن *av* - دارد.

آثارادبی پارسی میانه ازلحاظ تحقیق درفرهنگ‌آن عصرنیز حایز اهمیت فوق‌العاده می‌باشد. حتی درقرن‌گذشته، دانشمندان ازتألیفات اصیل پارسی باستانی ویا مستخرجاتی که در ترجمه‌های عربی باقی مانده بود - استفاده‌کرده، وضع زندگی وفرهنگی وتاریخی ایران عهد ساسانیان را به‌یاری آن منابع معلوم می‌ساختند. از این نظرگاه نامهٔ تنسر به‌پادشاه طبرستان‌که از موضوعهای تاریخی وسیاسی واخلاقی بحث می‌کند بسیارجالب توجه‌است متن‌ترجمهٔاین‌اثرکه به‌دوران ما رسیده درپایان قرن‌گذشته توسط دارمستتر[۲]

۱. تاریخ‌ترجمه‌ها وانتشار داستانهای کلیله و دمنه درادبیات جهانی در تألیف آکادمیسین کراچکوسکی تحت عنوان کلیله‌و دمنه (آثارمنتخبه) مجلد دوم، چاپ مسکو- لنینگراد، ۱۹۵۶ ص ۴۴۲-۴۲۳) مفصلا آمده. لازم است متذکر شویم که مترجم کلیله و دمنه به‌زبان عربی نیزهمان ابن مقفع مترجم خداینامه و آئین‌نامه بوده است. ابن‌مقفع بزرگترین مترجم آثار پارسی میانه به‌زبان عربی بوده (ولی البته تنها او نبوده است). درنخستین قرنهای بعدازغلبهٔ اعراب‌بسیاری دیگربه‌کارترجمه دست زدند و براثرکوشش ایشان روایات وسنن ادبی ایران پیش از اسلام برای نسلهای بعد محفوظ ماند.

2. M. [J] Darmesteter, *Lettre de Tansar au roi de Taburistan* (JA, 9- me série, III, 1894, p. 185—250).

شرقشناس فرانسوی منتشر شد و باری دیگر (در ۱۹۳۲) مجتبی مینوی دانشمند ایرانی به‌انتشار آن همت گماشت. مجموعهٔ قوانین عهد ساسانی به‌نام ماتیکان هزار داتستان *Mātiγān-i hazār dātastān* (کتاب هزار دستور) که ذکر آن رفت وهمچنین دیگر تألیفات برای تحقیق دروضع تاریخی وفرهنگی مورد استفادهٔ شایان قرار گرفت (کارهای کریستیان بارتولومه و دیگر دانشمندان). بسیاری از تألیفات ک.آ. ایناسترانتسف دانشمند روسی که تحت عنوان کلی مطالعات ساسانی (CПб.,*1909*) منتشر شد، از زندگی تاریخی و فرهنگی ایران عهد ساسانی بحث می‌کند (روایات ادبی، اصول حرب، عیدها و رسوم وآداب وغیره)... تألیفات مزبور برپایهٔ آثارآن دوران مقطعات ومستخرجاتی که مصنفان عرب نقل کرده‌اند ـ مبتنی می‌باشد. متونی از قبیل داستان خسرو قبادان و غلام او نیز تصویرنیکی اززندگی محافل فئودالی ایران عهد ساسانی درنظر خواننده مجسم می‌سازند.

متن پارسی میانه به‌نام شهرستانهای ایرانشهر *Šahrastānīhā-yi Erānšahr* شهرهای ایران ـ برای تحقیق درتاریخ و جغرافیای تاریخی ایران باستان بسیارمهم است. درمتن مزبور شهرهای‌ایران برشمرده شده است واطلاعاتی دربارهٔ بنیانگذاری آنهاوجود دارد.

مهمترین بازدیدهائی که از ادبیات پارسی میانه به‌عمل آمده نخست از «وست»[۱] و ـدرزمان اخیرـ از تاوادیا می‌باشد.[۲]

خصوصیات کتابت پارسی میانه («پهلوی ـ کتابی»)

آثار پارسی میانه ـ اعم از دینی و غیر دینی ـ که برشمردیم به‌خط ویژه‌ای که «پهلوی ـ کتابی» یا فقط «پهلوی» نامیده می‌شود نوشته شده است. این خط یکی ازانواع خط «پارسیك» *Pārsīk* است و تفاوت آن با خط روایت پارسی میانه کتیبه‌های ساسانی و حروف سکه‌های آن‌دوران این است که خط مورد نظر جنبهٔ دست‌نبشته و شکسته دارد و قرائت و تفسیر آثاری که به‌این خط نوشته شده بسیار دشوار می‌باشد.

نخست لازم است تذکر دهیم که تعداد حروف الفبای پهلوی (۲۲) کمتر از تعداد اصوات زبان پارسی است. بدین سبب بعضی ازحروف هم ازآغاز معرف دوصوت گشتند. مثلاً ‍ ب پ و ف و ‍ خ و ه بوده است والخ. اما مصوتها، علی‌الرسم در خطوط سامی‌الاصل مصرفی ندارند ویا به‌وجهی بسیار ناقص ونامستمر معرفی می‌شوند. درخط

1. E. W. West, *Pahlavi literature* (GIPh, Bd II).
2. J. C. Tavadia, *Die Mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier*, Leipzig, 1956.

پهلوی مصوتهای مقصور یاکوتاه ŭ، ĭ، ă به‌طورکلی معرفی نمی‌شوند و مصوتهای ممدود یعنی ū، ō، ē، ī، ā به‌کمك حروف v، y که درعین حال مصمتها را ادا می‌کنند معرفی می‌گردند. ضمناً گاهی ازهمین حروف‌برای معرفی‌مصوتهای‌کوتاه‌استفاده‌می‌شود.[۱] بدین‌قرار علامت ۶ درعین‌حال ممکن است v، ū، ō، ŭ و د ĭ، ē، ī، y را معرفی کند و قس‌علی‌هذا.

گذشته از این در تندنویسی ترقیم بسیاری حروف به‌یك شکل در مـی‌آمد و در نتیجه مثلاً علامت د d، g، y و ۶ حرف l، r، n، v را نیزمعرفی می‌کرد والخ. و از آنجاکه بعضی از این حروف ـ بدون این تداخل نیزـمعرف چند صدا بـوده‌اند در نتیجه گاهی علامتی واحد ممکن بود در عین‌حـال مبین چهار تا هفت صدا باشد (مثلا علامت ۶ ممکن بود صداهای l، r، n، ŭ، o، v، ū را معرفی‌کند وعلامت ـد معرف x، h، ă، ā و علامت د معرف g، d، ē، ĭ، ī، y باشد والخ).[۲] این‌را هم بگوئیم‌کـه گـاهی در حین تحریر درنتیجهٔ اتصال دو حرف چیزی شبیه به‌یك حرف دیگر پدید می‌آید و این خود قرائت کلمه را با دشواریهای بیشتری روبرو مـی‌کند. (مثلاً تلفیق دو حرف د ـ y و ـد «الف» در تحریر با حرف ـهـ š (ش) شبیه مـی‌شود و تلفیق ک Z و ۶ ـ d در تندنویسی به‌صورت ـد در می‌آید و بـا حرف «الف» کـه معرف h، x، ā، است‌متشابه است والخ).

باید در نظرگرفت‌که املای دست‌نبشته‌های پهلوی تاریخی است (قدیمـی است). و بدین سبب حالت صوتی واقعی زبان پارسی را در عصر ایجاد آثار مزبور نمی‌رساند، بلکه وضع صوتی زبان پارسی پیش از دوران ساسانیان را منعکس می‌کند. مثلاً از لغاتی که زبان ارمنی ودیگر زبانها از پارسی میانه به‌وام‌گرفته‌اند (و همچنین از دیگرمدارك) معلوم شده است‌که پس از قرن پنجم میلادی (و شاید هم پیشتر)ت t ـ ی باستانی پس از مصوتها وحروف n، r مانند ð تلفظ می‌شده. ولی با این‌حال در تألیفات پارسی میانه کـه مدتها بعد تحریر شده در حالات مذکور، به‌رسم قدیم، t نوشته می‌شده.[۳] از دیگرسو چون یك متن چندین‌بار استنساخ می‌شده ـ نساخان، تحت‌تأثیرتلفظ خویش قرار گرفته، شیوهٔ تحریربدوی متن‌راغالباً تحریف می‌نمودندوآن‌را به‌وضع صوتی زبان پارسی

۱. به‌اصطلاح scriptio Plena «تحریرکامل».

۲. فقط در برخی نسخ خطی متأخرتر حروفی‌که درتحریر متشابه‌اند به‌کمك اعراب و اشکالی‌که ظاهراً ازالفبای عربی به‌وام‌گرفته شده ـ مثلا d ، g ، و y ـ از یکدیگر جدا و مشخص می‌گردند.

۳. اختلاف میان الفبای قدیم و تلفظ زمان در زبانهای دیگر نیز ـ از جمله انگلیسی و فرانسه و رومی وجود دارد.

زمان ـ زمانی که استنساخ صورت گرفته بوده، نزدیك می‌کردند.[۱] مجموع این عوامل تعیین اصوات زبان پارسی آن زمان را بسیار دشوار می‌سازد.

ولی با این‌حال در قرائت متون پهلوی آنچه از همهٔ دشواریها بالاتر است همانا وجود تعدادکثیری‌اندیشه نگاری یامفهوم‌نگاری می‌باشد. اندیشه‌نگاری[۲] یا ایده‌ئوگرام یا هزوارش علامتی است شرطی برای معرفی فلان یا بهمان مفهوم یا اندیشه. علامت اندیشه‌نگاری معنی کلمه را ادا می‌کند نه اصوات آن‌را. ممکن است علامات شرطی گوناگونی در اندیشه‌نگاری به‌کار روند.[۳] در خط پهلوی نیز علامات اندیشه‌نگاری برای تحریرکلمات آرامی به‌کار می‌رفت. این کلمات ظاهراً ازعهدی‌که زبان وخط آرامی به‌عنوان زبان رسمی اداری متداول بوده ـ درزبان پارسی محفوظ مانده بود. مثلاً برای ادای حرف اضافهٔ پارسی «از *az*»، اضافهٔ آرامی «من» ـ به‌این صورت *min* و به همان معنی ـ مورد استفاده قرار می‌گرفت. وبرای ادای نه *ne* پارسی میانه‌که‌کلمهٔ نفی بود نفی آرامی *Lā* به‌کار می‌رفت و برای ادای *nām* «نام» و «شب» šaβ ازکلمات‌آرامی *ŠM* (شام) و «لیله» *Lylyh* استفاده می‌شده، الخ. وجود این کلمات سامی (آرامی) در متنی‌که به‌زبان ایرانی، (در این‌مورد پارسی میانه) نوشته شده ـ در بادی نظر ـ این اندیشه را درذهن پدید می‌آورد که متن مزبوربه‌زبان مختلطی که برخی از عناصر آن ایرانی و بعضی سامی می‌باشد نوشته شده است. نخستین موارد این اختلاط در سکه‌های قرن سوم (چهارم؟) قبل از میلاد دیده می‌شود.

شمار لغات سامی (آرامی) در متون پهلوی بسیار است. و علی‌الرسم اضافات و حروف ربط و ضمایر وافعال کثیرالاستعمال و قیود و بسیاری از اسامی عام به‌آرامی ادا می‌شده‌است. وبدین سبب بسیاری ازدانشمندان غربی عقیده‌داشتندکه متون پهلوی‌به‌یك زبان مخلوط ایرانی و سامی نوشته شده. کشف سیمای واقعی خط پهلوی خدمتی است‌که دانش روسی به‌عالم علم‌کرده است. در سال ۱۸۸۰ آکادمیسین ک. گ زالمان چنین نوشته بود: «... متون پهلوی که به‌پارسی خالص بوده بیشترباکلمات یك لهجهٔ سامی‌که در این مورد نقش اندیشه‌نگاری‌را ایفا می‌کرد، نوشته می‌شده‌است. مخترعین این شیوه‌به‌سامی

---

۱. این‌گونه اشتباهات «صوتی» نساخان گاهی در تعیین تلفظ حقیقی‌کلمه در عصر مربوط به‌محققان‌کمك می‌کند.

2 . ideogramme

۳. مثلا در خط چینی علامت 人 معرف مفهوم «آدمی» و 心 مفهوم «قلب» است والخ. در خطوط صوتی نیز ممکن است بعضی علامات اندیشه‌نگاری وارد شود. مثلا علامت «4» مفهوم معینی را می‌رساندکه در زبانهای مختلف به‌اسمهای متفاوت تلفظ می‌شود. (به‌زبان فارسی «چهار»، به‌روسی «چتیره»، به‌آلمانی «Vier» و به‌فرانسه «*quatre*».

می‌نوشتند و به‌پارسی می‌خواندند».[۱] در سال ۱۸۸۶ ک. گ. زالمان کوشید تا بخش سامی متون پهلوی را به‌ایرانـی درآورد یعنی به‌جای کلمات سامی (آرامی) معادلهای ایرانی آنهارا بگذارد.

وی در بسیاری از نوشته‌های خویش عقیدهٔ مختلط بودن زبان متون پهلوی را رد می‌کند ودلایل وزینی دراثبات اینکه کلمات سامی متون مزبور فقط نقش علامات شرطی را ایفا می‌کردند —وهرگز تلفظ نمی‌شده‌اند ـ اقامه کرده است. دلایلی که به‌سود این عقیده می‌باشد به‌قرار زیر است:

۱. ساختمان دستوری زبان متون پهلـوی پارسی خـالص است. و حتی به‌کلمات آرامی پسوندهای پارسی افزوده شده. مثلاً به‌کلمهٔ آرامی malkā «ملکا» (شاه) پسوند پارسی جمـع ān ـ «آن» و به‌ریشه‌های افعال آرامـی «ـکردن ـ» و «بردن» پسوندهای پارسی شخصی: اول شخص مفرد یعنی «am ـ ام» و دوم شخص مفرد «، ، ēh ـ e، ay,- ای، یاه ه و سوم شخص مفرد eδ ـ اد» واول شخص جمع « ēm ام» و دوم شخص جمـع « ēδ ـ اد» و سوم شخص جمـع « » and ـ ēnd ـ «اند» و «آند» اضافه می‌شود. به‌این‌گونه ریشه‌های افعـال، برای بیان حالت مصدری پسوند « dan ـ و tan ـ تن و دن» ملحق می‌شودوالخ. ریشه‌های آرامی با پسوند پارسی malkā-ān, ملکا آن و غیره کـه به‌نظر غریب می‌آید ـ به‌نحوی کاملاً طبیعی با گذاشتن هـموزن پارسی آن ملکان خـوانده نشده بلکـه شاهان Šāh ـ-ān خوانده می‌شود والخ.

۲. درنسخ خطی کلمهٔ واحدی گاه‌به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری و گاه‌باکلمهٔ پارسی مربوطه ادا مـی‌شود. مثلاً مقایسه کنید « kar-δ ـکرد» راکـه اندیشه‌نگارئی است با پسوند پارسی حالت مفعولی (= سوم شخص مفرد ماضی) karδ «کرد» که همان کلمه است ولی به‌پارسی نوشته شده (به‌صورت صوتی). وهمچنین « būδan بـودن» (انـدیشه‌نگـاری با پسوند پارسی مصدر tan ـ و dan ـ تن و دن) و «būδan ـ» که همان کلمه است منتهی به‌صورت صوتی. حرف اضافه «az از» که با اندیشه‌نگاری ادا شده و که نوشتهٔ همان حرف اضافه است به‌پارسی والخ.

۳. اگر واقعاً این همه لغات آرامـی کـه در متون پهلوی دیده می‌شود در زبان

۱. ک. گ. زالمان تاریخ مختصر ادبیات پارسی بـاستانی یا ایرانی (تاریخ عمومی ادبیات تحت نظر و. ف. کـورش شمارهٔ ۱ ـ ۱۸۸۵). ص ۱۸۷. ـ وجود اندیشه‌نگـاری را در متـون پهلـوی وسترگـارد (N.L. Westergaard) و نلدکه (Nöldeke) و دیگران قبل از زالمان متذکر شدند. ولی این نظر فقط درتألیفات ک. گ. زالمان کـه شیوهٔ ترانس لیتراسیون (انتقال به‌خط لاتین) و ترانسکریپسیون (ادای اصوات به‌وسیلهٔ حروف لاتین و غیره) متون پهلوی را تدوین کرد ـ به‌طورکامل به‌کرسی نشست.

پارسی میانه وجود می‌داشت (و از آن‌جمله کلماتی که جزو ذخیرهٔ اصلی لغوی زبان هستند از قبیل ضمایر و اضافات و حروف ربط وافعال مهم) لااقل اثری ازآنها درخلف و وارث زبان پارسی میانه ـ یعنی پارسی نو می‌بایست باقی مانده باشد. و حال آنکه در پارسی‌کنونی ودیگرزبانهای ایرانی عناصرآرامی وجود ندارد (بجزآن‌کلمات معدودی که شاید بعدها بعضاً به‌واسطهٔ زبان عربی به‌وام‌گرفته شده. مثل خرج وکنز وغیره).

۴. زرتشتیانی‌که از خط پهلوی استفاده می‌کردند فرهنگهای ویژه‌ای برای تفسیر اندیشه‌نگاریها داشتند. که هراندیشه‌نگاری‌ـیاهزوارش ـبه‌زبان پارسی میانه «ترجمه» (توضیح) می‌شد.

تذکر این نکته مهم است‌که برخی از لغات پارسی میانه که در فرهنگهای مزبور محفوظ مانده در متون پهلوی به‌صورت صوتی دیده نمی‌شود. به‌جای آنها علی‌الرسم اندیشه‌نگاریهای سامی قرار دارد. و حال آنکه لغات مزبور در زبان زنده و محاوره حتماً وجود داشته‌اند (مثلاً ضمایر و حروف ربط وغیره) و فرهنگهای مزبور شاهد این مدعی می‌باشند. یکی از مشهورترین فرهنگهای یاد شده به‌نام فرهنگ پهلویك مورد مطالعه وتحقیق عده‌ای از دانشمندان قرارگرفته. آخرین طبع آن توسط یونکر[1] صورت گرفته و برای تحقیق و مطالعهٔ متون پهلوی (رجوع به‌فهرست‌کتب شود) کتاب بی‌نظیری است. پارسیان گاهی به‌منظورتسهیل‌تفهم متون پهلوی به‌استنساخ وبرگرداندن متون مزبور مبادرت ورزیده وبه‌یاری فرهنگهای مذکورـ درضمن تحریرـ برای اندیشه‌نگاریها معادلهای پارسی آنها را قرار می‌دادند. ودر این امر (استنساخ و برگرداندن) ازخط اوستائی (یا بعدها) الفبای عربی استفاده می‌کردند. متون پهلوئی‌که به‌این شیوه استنساخ شده اگر به‌خط اوستائی تبدیل شده باشند پازند (*Pazand*) واگر به‌حروف عربی نوشته شده پارسی نامیده می‌شوند. بعضی از آثار زبان پارسی میانه فقط به‌این صورت به‌دست ما رسیده است.

۵. مؤلفان متقدم عربی‌زبان با این شیوهٔ قرائت متون پهلوی آشنا بوده‌اند. ابن‌مقفع (قرن هشتم) می‌گویدکه: «آنان (یعنی پارسیان) خط خاصی دارند که زوارش *Zavāriš*[2] نامیده می‌شود: مثلاً اگرکسی بخواهد «گوشت» *gōšt* بنویسد، بسره[3] می‌نویسد وگوشت تلفظ می‌کند، یا اگر بخواهد «نان» *nān* بنویسد «لحمه»[4] می‌نویسد و نان می‌خواند...»[4]

1. H. F. J. Junker

۲. در پارسی متوسط uzvārišn «اوزواریشن» (هزوارش) یعنی «توضیح» و«تعبیر».

۳. بسره = به‌آرامی ـ گوشت

۴. لحمه = به‌آرامی نان

قطعه‌ای از متن پهلوی با تبدیل آن به‌حروف، لاتین بین‌المللی و همچنین حروف صوتی (ترانس لیتراسیون و ترانس‌کریپسیون) و ترجمه و تفسیر آن‌که طبق اصول سابق‌الذکر به‌عمل آمده ـ در زیر نقل می‌شود:

تبدیل کلمات به‌حروف بین‌المللی (۱)

```
  l   l            l
'  g r ' t      ' g         r g
h l d n h n    l h d        n d
1) x r y v x v  2) r x y  3) k v y č k l
```

(۱) در تبدیل کلمات به‌حروف‌بین‌المللی (ترانس‌لیتراسیون) اشکال مختلف ممکن قرائت حروف بطورعمودی قرارگرفته وزیر اندیشه‌نگاریها خط کشیده شده. ⁖ علامت پایان جمله است.

```
             l                    l
  ' č ' g  r g
  h f h d  n d                    n
4) x p x y š v y k      5)  b v t      6) —      7) —

       l                 l          l
  ' č ' r g              r g      ' r         ' č     g
  h f h n d              n d      h n         h f l   d    l
8) x p x v y k   9) k v y č k x v     10) x p r m y k t r

   l
   r         g  '  g                  g '            l
   n         d l h d      l           d h            r
11) v   12) y r x m y k t r    13) y x š t     14) v  n

                                 l l
                               ' g r g r
                               h d n d n           f l
15) —    16) —    17) x y v y v k       18) p r s t š n

         l
   '   g n '                                       l
   h l d r h                                       r g
19) x r y v x n    20) — t    21) —    22) k v y č k  n d

   l
   r                  '
   n                  h
23) k v t     24) — x t  ·.··    25) — l      26) —

                                  l
   '    '    g                    r  g '
   h l  h    d l                  n l d h
27) x r t x š y r   28) —   29) s t v r y x s   30) — st

     l       l  l              l        l l
     r       n  n              r        r r ' č g
     n       r y r l           n      l n n h f d
31)  v  32) t v b v r  33) z t  34) v  35) s r v t v x p y k

   l    l              l
   r  ' r    g '       r              '  g       g g
   n  h n l  d h       n       h l  h  d l       d d
36) v 37) x v r m y x  38) k v t  39) x r t x š y r  40) y y t
```

l l l l
r r g ' č ' r r r
n f n d ḥ f h n n n
41) v 42) p t š 43) v y x p x v 44) b v ; 45) v

' ' l l
g r r
h l ḥ d l n n
46) — 47) — 48) — 49) — 50) x r t x š y r 51) m t v v

l l l l l l
r g r g ' r g r ' r r
n d n d h n d n h l n n
52) v 53) y v s t y x 54) v 55) y v š x r m 56) — t v v

l
r ' '
f n h h
57) p t v s t ∴ 58) x m x y 59) — 60) — 61) —

l l
' g r ' r ' '
h l d n h n h h
62) x r y v x v 63) — 64) — tk 65) b x x t 66) — 67) — t

l l l
r g r g ' ' r
n d n d h h n
68) — 69) k v y č k 70) — 71) v y x x v 72) —

l
r g g g ' g ' ' g
n d d d h d h l h d l
73) v z y y k y x 74) y 75) x r t x š y r 76) — t

l l
r : g ' ' '
n n d h h l h l
77) v 78) — 79) v z y 80) b x m 81) — 82) x r t x š y

83) b v t (l, r, n) 84) v (l, r, n) 85) -- 86) -- 87) — 88) p y š (g, f, d)

89) x r y v x \ (h, ʼ; l, l; g, d; r, n; h, ʼ; l, r, n) 90) — t ∵

تبدیل بحروف بین‌المللی صوتی (۱)

1) *arδaβān* 2) *rāy* 3) *kanēzaγ - ē(v)* 4) *aβāyišnīγ* 5) *būδ* 6) *kē* 7) *az* 8) *aβārīγ* 9) *kanēzaγān* 10) *āzarmīγtar* 11) *uδ* 12) *grāmīγtar* 13) *dāšt* 14) *uδ* 15) *paδ* 16) *har* 17) *ēvēnaγ* 18) *parastišn[-i]* 19) *arδaβān* 20) *būδ* 21) *ān* 22) *kanēzaγ* 23) *karδ* 24) *ēstāδ* ∴ 25) *roz-ē(v)* 26) *ka* 27) *arδaxšēr* 28) *paδ* 29) *stōrgāh* 30) *nišast* 31) *uδ* 32) *tanbūr* 33) *zaδ* 34) *uδ* 35) *srūδvāzīh* 36) *uδ* 37) *xurramīh* 38) *karδ* [*ō*] 39) *arδaxšēr* 40) *dīδ* 41) *uδ* 42) *paδ-aš* 43) *niyāzān* 44) *būδ* 45) *uδ* 46) *pas* 47) *az* 48) *ān* 49) *aβāz* 50) *arδaxšēr* 51) *mihr* 52) *uδ* 53) *dōstīh* 54) *uδ* 55) *dōšārām* 56) *karδan* 57) *paδvast* ∴ 58) *hamē(v)* 59) *paδ* 60) *šaβ* 61) *ka* 62) *arδaβān[-i]* 63) *bē* 64) *šuδaγ* 65) *baxt* 66) *bē* 67) *xvaft* 68) *ān* 69) *kanēzaγ* 70) *paδ* 71) *nihān* 72) *ō* 73) *nazdīγīh* 74) *-i* 75) *arδaxšēr* 76) *šuδ* 77) *uδ* 78) *tāγ* 79) *nazd[-i]* 80) *bām* 81) *aβāγ* 82) *arδaxšēr* 83) *būδ* 84) *uδ* 85) *pas* 86) *aβāz* 87) *ō* 88) *pēš[-i]* 89) *arδaβān* 90) *šūδ*

تفسیر

۱. *arδaβān* «ارتبان»، «اردوان»، «اردبان» نام آخـرین شاه سلالـهٔ ارشاکیان (اشکانیان) ارتبان پنجم. *arδaβān* < *arta - pāna* ـی پارسی باستانی، به‌معنی «نگهبان و مدافع آرته». تحریر این کلمه به‌صورت *rdvʼn* (با *d* و *v*) تلفظ نساخ متأخر را منعکس می‌کند.

۲. *ray* ـ اضافهٔ منفصل بعد از کلمه، که دراین‌مورد به‌معنی تعلق وگرایش است. *ray*<*radi* ـی پارسی باستانی: به‌معنی «به‌خاطر»، «برای»، «به‌سبب» (درزبان روسی هم «رادی» به‌همین معنی است). را *ra*ـی‌کنونی فارسی. *arδaβān ray* یعنی «اردوان را». نظیر «پادشاه را سه دختر بود» فارسی، که در افسانه‌ها گفته می‌شود.

۳. *kanēzaγ*، کنیزك به‌معنی «خدمتگار زن» و«دختر جوان». این کلمه درپارسی متوسط به‌شکل *kanīγ* «کنیك» نیز دیده شده. *Kanya*ـی هندی باستانی، *kaʼne*ـی اوستائی، «کنیز» و «کنیزك» فارسی، *Kindza*ـی آسی (دیگوری) به‌معنی «عروس»،

Kani و *Keni*-ی کردی، *Kina*-ی طالشی به‌معنی «دختر»، *keina*-ی به‌لهجهٔ زازا به‌معنی «عروس»، «تازه عروس»، *kiṅtikå* و *Kiṅkikå*-ی مونجانی به‌معنی «دختر جوان» وغیره. این کلمه با *Kin* و $k^{ə}nik$ ارمنی به‌معنی «زوجه» و«زن» نیز قابل‌قیاس است. (شاید از پارسی میانه وارد زبان ارمنی شده؟).

تحریر این کلمه به‌شکل *knyčk* (با *Č* و *K* در آخـر آن) تلفظ عصری متقدم‌تر از زمان تألیف متن را منعکس می‌کند و نمونه‌ای از املای تاریخی و قدیم است. *e(v)* - پسوند نکره و نامشخص - *ē-(v)* <از پارسی باستانی *aiva* به‌معنی «یك» - مطابق با «یای وحدت» فارسی‌کنـونـی. این پسوند در متن با علامت «*I*» ــــ ادا شده است. کنیزکی *kanēzaγ-ē(v)* به‌معنی «یك دخترجوان» یا «دختر جوان‌نامعلومی». باحروف تعریف نامعین زبانهای اروپایی مقایسه شود (*ein* درآلمان و *un* در فرانسه و غیره) که از عدد «یك» مأخوذند.

۴. *aβāyišnīγ* «شایسته»، «سزاوار». مسندکـلمهٔ ماقبل. علامت اضافـه ادا نشده، زیراکه پس‌ازپسوند اضافی نکره علی‌الرسم ادا نمی‌شود. *-īγ* پسوند صفات نسبی، مطابق با *-í* فارسی‌کنونی (در دولت-ی، فارس-ی وغیره). *-išn* پس‌وند اسم‌مصدرکه به‌پایهٔ زمان حال ملحق می‌شود. *éš* - فارسی‌کنونی و *íš* تاجیکی‌کنونی (مقایسه شود با «خوانش» تاجیکی به‌معنی «قرائت» و روش*rav-iš*فارسی و غیره).

- *aβāy* - پایهٔ زمان حـال فعل *aβāyistan* - اباپستن - به‌معنـی «شایستگـی داشتن»، «قابل بودن برای‌کاری»، «لازم بـودن». *aβāy* < از ایرانـی باستانی *upa* (اضافه‌ای که گسترش درمکان را می‌رساند) + - *ay* - ریشهٔ فعل «آمدن». ازلحاظ تشکیل فعل باکلمهٔ هم معنی روسی آن *под-ходить* (به‌معنی شایستگـی کاری را داشتن) و *con-venir* فرانسه، همانند است والخ. تحریر این کلمه به‌شکل*p'yšnyk*(با *p* و *-k*-ی ما بعد مصوت) نتیجهٔ املای تاریخی و قدیم است. در زبان فارسی‌کنونی و تاجیکی کنونی اشکال سوم شخص مفرد زمان حـال این فعل (باید و ب یذ *Båyäd* و *Boyad* به‌طور نامشخص استعمال می‌شوند - به‌معنی «لازم است»، «ضروری است».

۵. *būδ* - پایهٔ زمان‌گذشته (= سوم شخص مفرد زمان‌گـذشته) از فعل بـودن *būδan*. *būδ* <از پارسی باستانی *būta* (مفعول ازریشه - *bū*). با«بیت» *быть* روسی مقایسه شود. تحریراین‌کلمه به‌صورت *bvt* (با *t*-ی مابعد مصوت) نتیجهٔ املای تاریخی و قدیم است.

۶. *Kē*- ضمیر نسبی. مطابق «که» فارسی و *Ki* تاجیکی امروزی. این‌کلمه در متن به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شده.

۷. *az* «از» فارسی‌کنونی، به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری بیان شده (در متن حروف MN)که‌معرف اضافت سامی است و به‌معنی «از» است نوشته شده. با «من» *min* عـربی مقایسه شود.

۸. *aβārīγ* به‌معنی «دیگر». *aβārīγ* <ازایرانی باستانی *apara* (*apara*-ی اوستائی به‌معنی «خلفی - بعدی»، «دیرتر») + پسوند صفتی *-īγ*. (به‌بالا رجوع شود).

دربارهٔ تحریر این کلمه به‌صورت *'pỳyk* (با *p* و *k* مابعد مصوت) به‌تفسیر شماره ۴ رجوع شود.

۰۹. *kanēzaγān* ـ جمع *kanēzaγ* (شمارهٔ ۳) که به‌کمك پسوند *ān* ـ معادل *ān* ـ فارسی کنونی و *on* ـ تاجیکی تشکیل شده (مثل مردان *mardan*. فارسی و *mardón* تاجیکی وغیره).

۰۱۰. *āzarmīγtar* «محترم‌تر». صفت تفضیلی از صفت نسبی *āzarmīγ* که خود مرکب است از اسم عام *āzarm* «آبرو» «شرف» «احترام». *tar* ـ «تر» پسوند تفضیلی (با «تر» فارسی و تاجیکی درکلمات بزرگتر و کلانتر مقایسه شود). *īγ* ـ پسوند صفت نسبی (به‌بالا رجوع شود). دربارهٔ املای قدیم این کلمه وکلماتی که بعد می‌آید به‌بالا رجوع شود.

۰۱۱. *uδ* حرف ربط. *o* ـ ا ـی فارسی و *u* ـی «او»ـ تاجیکی (مثل *kitob-u*.. *padar u modar* و *daftar*) > *uδ* از پارسی باستانی *útā*.

۰۱۲. *grāmīγtar* «گرامیترـ ارزنده‌تر». حالت تفضیلی از صفت نسبی *grāmīγ* به‌معنی «عزیزـ و ارزنده» (باکلمهٔ «گرامی» فارسی مقایسه شود).

۰۱۳. *dašt*. «اوداشت» یا «اودردست داشت» (= سوم شخص مفرد زمان گذشته) از ریشهٔ ـ *dār* «داشتن» و «دردست داشتن» همان «داشت» فارسی کنونی.

۰۱۴. *uδ* (به‌بالا شمارهٔ ۱۱ رجوع شود).

۰۱۵. *paδ* ـ اضافه به‌معنی «درـ درون». *paδ* > ازپارسی باستانی *Pati*. فارسی کنونی «به». در متن به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شده.

۰۱۶. *har*. ضمیر نامعین. «هر». *har* > از پارسی باستانی *haruva* همان «هر» فارسی کنونی. در متن با اندیشه‌نگاری ادا شده.

۰۱۷. *ēvēnaγ* (*aδvēnaγ*) به‌معنی «رسم» «قاعده» «شیوه» «طرز». ازلحاظ اشتقاق با فارسی کنونی «آئین» مربوط است و همان معنی را دارد.

۰۱۸. *Parastišn* «خدمت ـ پرستش». اسم مصدر که به‌کمك پسوند *išn* ـ (به بالا رجوع شود) وفعل پرستیدن *parastiδan* تشکیل شده: ـ *Parast*. همان پرستش فارسی کنونی. [*-i*] اضافه. (به‌معنی «پرستاری»؟ـ مترجم).

۰۱۹. *arδaβān*. (به‌شمارهٔ ۱ رجوع شود).

۰۲۰. *būδ*. (به‌بالا ـ شمارهٔ ۵ ـ رجوع شود) ریشهٔ فعلی -*bū* به‌کمك اندیشه‌نگاری ادا شده ولـی علامت دستوری پایهٔ زمان گذشته (یعنی *t* ـ) به‌شیوهٔ صوتی (با حرف *t*) بیان شده است. این نکته پرمعنی است که در عبارتی واحد این فعل هم به‌صورت صوتی و هم به‌شکل اندیشه‌نگـاری نوشته شده است: *arδaβān būδ* جملـه‌ای است معترضه و نسبی برای کلمهٔ *parastišn*. و به‌وسیلهٔ اضافه‌ای کـه در متن ادا نشده (به شمارهٔ ۱۸ رجوع شود) از لحاظ دستوری بدان مربوط می‌شود.

۲۱ـ *ān* ـ ضمیر اشاره. همان «آن» پارسی کنونی. در متن به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شده است.

۲۲. *kanēzaγ* (به‌شمارهٔ ۳ رجوع شود).

۲۳ و ۲۴. *karδ ēstāδ* ـ فعل مرکب. سوم شخص مفرد ماضی از فعل کردن *karδan* که به کمك فعل معین «ایستادن» *ēstāδan* تشکیل شده، مبین عملی است که در گذشته چندبار ویا در مدت مدیدی وقوع یافته. (در تاجیکی کنونی «ایستادن» به‌شکل معین فعل و تقریباً به‌همین معنی استعمال می‌شود ـ مترجم) ریشه فعل معین یعنی ـ *est* به وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شده، ولی علامت دستوری پایهٔ زمان ماضی (-*āδ*) به‌شیوهٔ صوتی (با حرف *t*) نوشته شده است.

۲۵. *rōz - ē (V)* ـ به‌معنی «زمانی» «روزی». *rōz* «روز» < ازپارسی باستانی *rauča*، همان «روز» فارسی کنونی. به‌شیوهٔ اندیشه‌نگاری تحریر شده (حروف *yvm* ـ یوم ـ ریشهٔ سامی این کلمه راکه به‌معنی روز است منعکس می‌کنند. با «یوم» عربی مقایسه شود). اما در بارهٔ *ē* ـ علامت نکره یا وحدت به‌بالا رجوع شود (شمارهٔ ۱۳).

۲۶. *Ka* ـ حرف ربط زمانی به‌معنی «چه وقت» و «کی» و «زمانی که». همان «که» پارسی کنونی و «کی» تاجیکی. در متن به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شده.

۲۷. *arδaxšēr* ـ (اردخشیر ـ اردشیر) . نام مؤسس سلسلهٔ ساسانی (از ۲۲۴ تا ۲۴۱ میلادی سلطنت کرد). *arδaxser* < ازپارسی باستانی *arta-xšaθriya* آرته‌خشتریه، به‌معنی «دارندهٔ پادشاهی آرته» (با نام چندین تن از شاهان هخامنشی مقایسه شود با *artaxšaθra* «وآرتاکرزسس» یونانیان).

۲۹. *Stōrgāh* «ستورگاه» به‌معنی «طویله» «اصطبل». کلمه‌ای است مرکب از *stōr* که به‌معنی «دام بزرگ» است. با *Staora* ـی اوستائی و «ستور» فارسی کنونی که «حیوان سواری ویا باربر» باشد قابل تطبیق است (اسب، شتر وغیره) + *gāh* به‌معنی محل و مکان (همان *gāh* فارسی کنونی).

۳۰. *nišast* . سوم شخص مفرد ماضی فعل *nišastan* «نشستن». *nišast* «نشست» < -*ni* (زائدهٔ فعلی که جهت پائین رامی‌رساند) + -*Sad* ریشهٔ فعل «نشستن» (با *сидеть* روسی و *Sedēre* لاتینی که هر دو به‌همین معنی است مقایسه شود) + -*ta* پسوند زمان ماضی. طبق قواعد صوتی زبانهای باستانی ایرانی، *S* (اگر بعد از *i* واقع شود) *S* «ش»، *d* (قبل از *t*) < *S* می‌شود. «نشست» فارسی کنونی. «نیشست» تاجیکی. پایهٔ فعل به‌صورت اندیشه‌نگاری ادا شده است.

۳۲. *tanbūr* «تنبور» (آلت موسیقی سیمی) همان «تنبور» فارسی کنونی.

۳۳. *zaδ* ـ سوم شخص مفرد زمان ماضی از فعل زدن *zaδan* (در این‌مورد به معنی نواختن آلت موسیقی است).

۳۵. *srūδvāzīh* «سرایش». کلمهٔ مرکب: از *srūδ* (سرود) + *vāz* به‌معنی «آواز و صدا». با «آواز» در فارسی کنونی مقایسه شود. (< *ā - vāz*) «صدا»، به‌لاتینی *Vox*، *Vocis* والخ. *īh* - پسوند اسم معنی (*ī* ـ فارسی کنونی).

۳۷. *xurramīh*. همان «خرمی ـ شادی» فارسی کنونی.

۳۸. *karδ* ـ سوم شخص مفرد ماضی از فعل *karδan* (کردن).

۴۰. *dīδ* ـ سوم شخص مفرد ماضی فعل *dīδan* (دیدن). همان دیدن فارسی .
۴۲. *as* ـ *paδ* ـ اضافهٔ *paδ* به‌معنی «در واندر» (به‌شمارهٔ ۱۵ که اضافهٔ مزبور در آنجا به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شده رجوع شود) + ضمیر متصل سوم شخص مفرد. (*as* کنونی فارسی).
۴۳. *niyāzān* ـ نیازان اسم فاعل از پایهٔ نیاز ـ *niyāz* «نیاز» «ضرورت».
۴۶. *Pas* «پس» < ازپارسی متوسط *Pasāva* (< *Pasa - ava* ـ به‌معنی «پس از آن») به‌معنی «پس» فارسی. به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شده.
۴۹. *aβāz* ـ دراین‌مورد اضافهٔ «با» (علی‌الرسم *aβāγ* ـ به‌بعد شمارهٔ ۸۱ رجوع شود).
۵۱. *mihr* («مهر») به‌معنی «دوستی» «عشق» «توافق» (< از ایرانی باستانی‌ـ *miθra* ‖ هندی باستانی *mitrá*) فارسی‌کنونی «مهر». تحریر تاریخی این‌کلمه با *tr* ـ *rθ* ایرانی باستانی را منعکس می‌کند. *r*θ < *hr* نشان می‌دهدکه این‌کلمه ازلهجه‌های شمال غربی (پارتی) وارد پارسی میانه شده است.(در تاریخ زبان پارسی *s* < θ*r* < θ*r* . مثلاً θ*ri* < θ*ri* < *se* که به‌معنی «سه» است. معنی *v* آخر که در تحریر این‌کلمه و دیگرکلمات به‌کار رفته چندان روشن نیست (شاید این حرف معرف یك مصوت خفیف باشد).
۵۳. *Dōstīh* ـ اسم. «دوستی». به‌کمك پسوند *īh* . (به‌بالا رجوع‌شود) تشکیل شده. *Dōst* «دوست» < ازپارسی‌باستانی ـ *Dauštar* (ازپارسی باستانی *Dauš* ‖ *zaoš* اوستائی «مایل بودن» «خوش آمدن»). در فارسی‌کنونی نیزگفته می‌شود.
۵۵. *dōšārām* . اسم. «آسایش شیرین». کلمه‌ای است مرکب از: *dōš* (به‌تبصرهٔ کلمهٔ پیش رجوع‌شود) + *ārām* «آرامش» (همان «آرام» در فارسی‌کنونی).
۵۷. *paδvast* ـ سوم شخص مفرد ماضی ازفعل *paδvastan* به‌معنی «پیوستن ـ متصل‌کردن ـ مربوط ساختن» (ازپارسی باستانی ـ *Pati - basta* ـ «پیوستن» فارسی کنونی).
۵۸. (*v*) *hamē* به‌معنی «همیشه» «دائم» (< از پارسی پاستانی *ham - aiva* به معنی «یك به‌یك با هم» «بارها»).
۶۰. *Šaβ* «شب» (< از پارسی باستانی *xšapa* خشپه) ـ همان «شب» فارسی کنونی. این‌کلمه در متن به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شده ـ به‌این شکل *LyLyH*. با «لیل» عربی مقایسه شود.
۶۳ و ۶۴ و ۶۵. *bē-šuδaγ - baxt* ـ صفت. به‌معنی «بدبخت» (معنی تحت‌اللفظی «بشده بخت» یا «بخت ازدست رفته»). مسندکلمهٔ *arδaβān* . *bē* اضافه‌ای است بر سر فعل‌که ختام‌کامل عمل‌را می‌رساند(مانند «ب»کنونی فارسی در بشد و بکرد وبزد وغیره). *šuδan* ـ «شده» ـ که ازپایهٔ ماضی فعل «شدن» و به‌کمك‌پسوند اسمی *ak* ـ < *aγ* ـ تشکیل شده. *baxt* «بخت». اضافهٔ *be* وریشهٔ فعلی ـ *šu*. به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شده‌اند.
۶۶ و ۶۷. *be* اضافهٔ فعلی (به‌بالا رجوع شود). *xvaft* سوم شخص مفرد ماضی

از فعل *xvaftan* خوفتن «خفتن». به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شده.

۷۰ و ۷۱. *paδ-nihān* ـ «پنهان». *paδ* (اضافه به‌معنی «به» «در») + *nihān* «نهان» (درفارسی کنونی نیز«نهان» است) مقایسه شود با «پنهان» فارسی کنونی به‌همین معنی.

۷۲ و ۷۳ و ۷۴. *O* ـ حرف اضافه به‌معنی «نزد ـ به‌سوی» (< *ava-saiy* اوستائی *avahē*). *nazdīγīh* ـ اسم به‌معنی «نزدیکی». متشکل از *nazd* و دو پسوند اسمی: *īγ* ـ و *īh* ـ (فارسی کنونی ـ همان «نزدیک‌ی»). *i* ـ اضافه. در این‌مورد *ō nazdīγīh-i* به‌معنی «در نزدیکی». اضافهٔ «*O*» به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری نوشته شده است.

۷۶. *šuδ* ـ سوم شخص مفرد ماضی از «شدن» (این فعل به‌معنی قدیمی آن در ادبیات کلاسیك فارسی نیز دیده می‌شود). ریشهٔ این فعل یعنی -*šu* «شو» به‌صورت اندیشه‌نگاری نوشته‌شده ولی علامت دستوری مفعولی‌ماضی (= سوم شخص مفرد ماضی) δ به‌شیوهٔ صوتی تحریر گشته (به‌شکل تاریخی و قدیمی *t*).

۷۸. *tāγ* ـ اضافه «تا» ـ به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شد.

۷۹. به‌شمارهٔ ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ رجوع شود.

۸۰. *bām* «بام» به‌معنی «سپیده‌دم» «صبح» ـ همان‌بامداد و«بام»درفارسی کنونی.

۸۱. *aβāγ* ـ اضافه. به‌معنی «با» (<ایرانی باستانی *upāka*). درادبیات‌کلاسیك فارسی کنونی «ابا» آمده ودر زبان‌کنونی فارسی «با». این کلمه هم به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری اداگردیده.

۸۶. *aβāz*.قید. به‌معنی«ازنو»«باز» «به‌عقب» (<ایرانی‌باستانی *apā - čа* ‖ *apā - ka*). همان فارسی‌کنونی «باز». این کلمه هم به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاری ادا شده.

۸۸. *Pēš* ـ «پیش» (<از پارسی باستانی *Paišiyā*). در این‌مورد *Ōpēš[-i]* به معنی «به‌پیش»می‌باشد.

ترجمه

«۱-۱۳ اردوان راکنیزك شایسته‌ای بودکه ازدیگرکنیزگان محترمتر وگرامیترش می‌داشت.

۱۴-۲۴ و هرگونه خدمتی اردوان را بود آن‌کنیزك انجام می‌داد.

۲۴-۲۵ روزی‌که اردشیر در اصطبل نشسته و تنبور می‌زد و سرود می‌خواند و خرمی و شادی می‌کرد، او (آن‌کنیزك) اردشیر را دید و خاطرخواه او شد.

۴۵-۵۷ و پس از آن با اردشیر [پیوند] مهر و دوستی وآرامش دل بست

۵۸-۹۰ همه شب که اردوان بشده بخت (بدبخت) بخفتی آن‌کنیزك پنهان به نزدیك اردشیر شدی و تا نزدیك بامداد با اردشیر بودی و پس از آن به‌پیش اردوان باز رفتی...»

این قطعه خودگواه پیچیدگی و دشواری تعیین ترکیب صوتی زبان پارسی میانه ـ آنچنانکه در متون پهلوی منقول است ـ می‌باشد. گذشته از «خطاهای» مرسوم، ۳۳ کلمه از ۵۰ کلمهٔ قطعهٔ کوچك مزبور به‌وسیلهٔ اندیشه‌نگاریهای سامی (آرامی) ادا شده است.

آشنائی به‌اصول خط اندیشه‌نگاری ضرورت دارد ،بخصوص‌که شیوهٔ مزبور نه‌تنها در زبان پارسی میانه بلکه دردیگر زبانهای ایرانی میانه ـ که ازانواع خط آرامی الاصل استفاده می‌کردند ـ نیز متداول بوده.

این‌که‌کلمات سامی متون پهلوی اندیشه‌نگاری است و لاغیرـو همواره به‌پارسی میانه خوانده می‌شدند ـ پس ازکشف و مطالعهٔ متون مانوی‌کاملاً ثابت گردید.

متون مانوی

درآغاز قرن بیستم توجه محافل علمی جهان به‌سوی‌کشفیات باستان‌شناسی‌که در ترکستان چین به‌عمل آمده بود ـ و مجموعه‌های پربهایی از آثار هنری عهد باستان و خطوط به‌زبانهای‌گوناگون‌را دردسترس دانشمندان قرارداد ـ معطوف‌گردید. دربسیاری ازکشورهاکمیته‌های ویژه‌ای تأسیس‌گشت‌که هیئتهای علمی چندی تشکیل داده[۱] به‌ترکستان چین (سین تسزیان) اعزام‌کردند.[۱] هیئتهای مزبور اسناد و مدارك دینی و فلسفی بسیار مربوط به‌سه‌کیش ـ بودایی و مانوی ومسیحی‌ـکشف‌کردند. بخش مهمی ازاسناد مزبور به‌زبانهای ایرانی نوشته شده بوده.

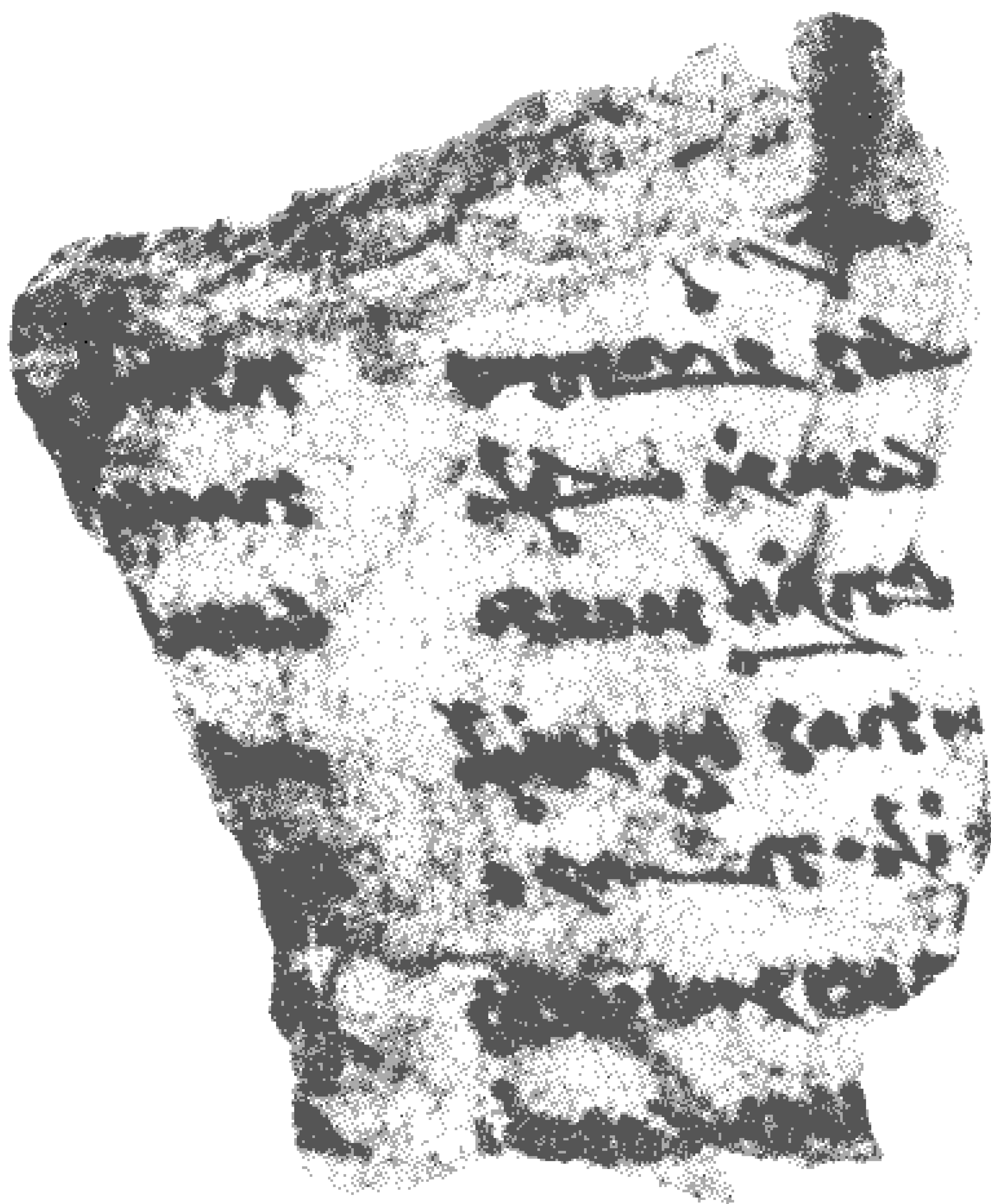
قسمت اعظم‌آنچه در ترکستان شرقی به‌زبانهای ایرانی‌کشف شده عبارت است از اوراق و یا تکه‌هایی ازاوراق دست نبشته‌های‌گوناگون. اکثراین مدارك مربوط به‌عهد سلطنت سلالهٔ تان (۶۱۸-۹۰۷ م.) در چین می‌باشد.گرچه تاریخ برخی از اسناد مزبور از آن‌زمان نیز تجاوز می‌کند.[۲]

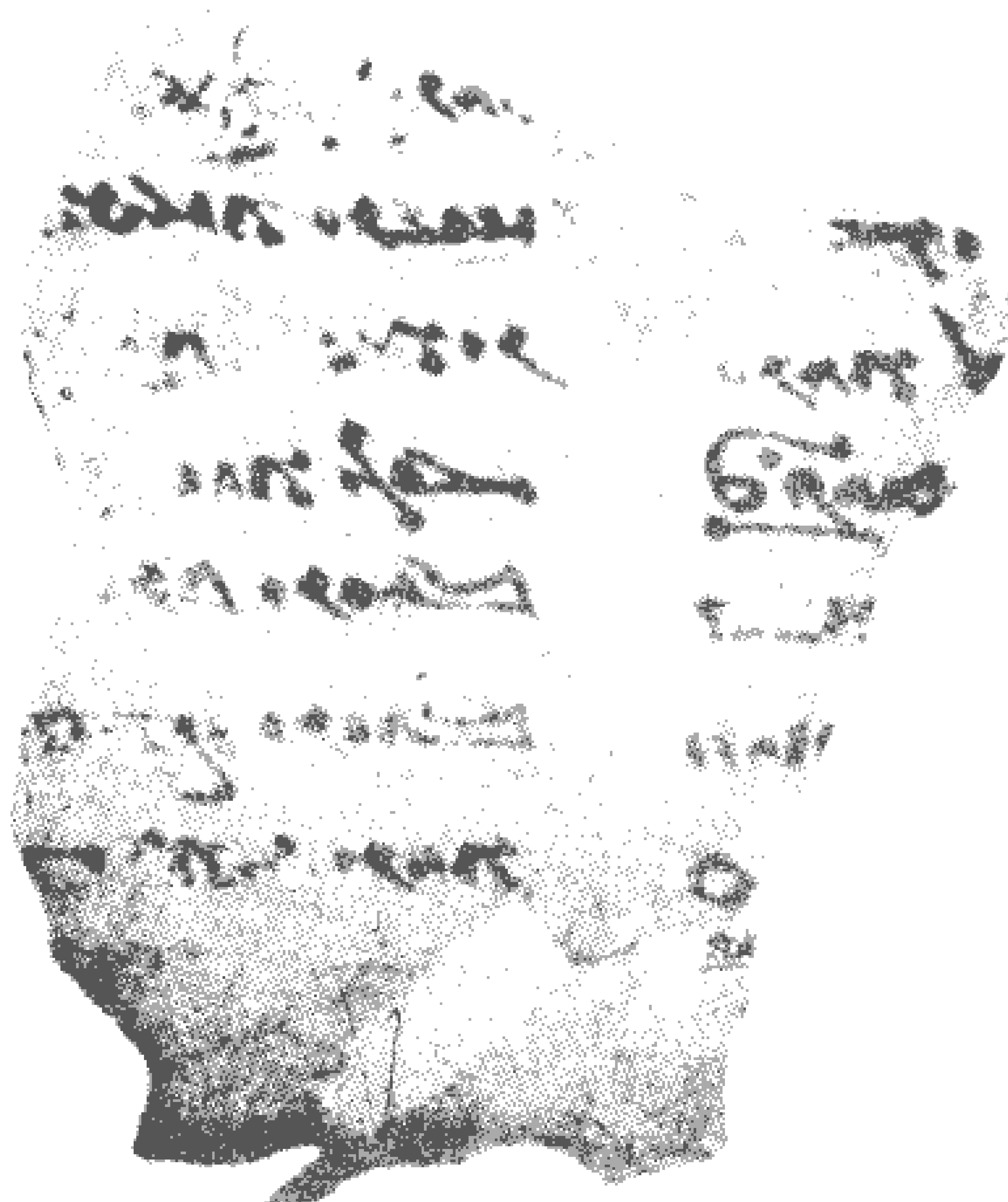
۱. مهمترین هیئتهای اعزامی: هیئت انگلیسی آ. اشتین (A. Stein)، در ۱۹۰۰-۱۹۰۱ و ۱۹۰۶-۱۹۰۸ هیئت آلمانی گریونودل (A. grunwedel) وفن‌لکوك (A. Vonlecoq) ۱۹۰۲-۱۹۰۳، ۱۹۰۴، ۱۹۰۵-۱۹۰۶، ۳-۱۴ ۱۹. هیئت فرانسوی پلیو (P. Pelliot) ۱۹۰۶-۱۹۰۹. فرهنگستان علوم روسیه در آن‌دوره دو هیئت به‌رهبری‌آکادمیسین س.ف. اولدنبورگ به‌ترکستان چین اعزام داشت (۱۹۰۹-۱۹۱۰ و ۱۹۱۴-۱۹۱۵) که نتایج علمی مهم‌کسب‌کردند.

۲. اطلاعات مشروحتری دربارهٔ مدارك ترکستان شرقی به‌زبانهای ایرانی درفصول مربوطه منقول است. اطلاعات عمومی دربارهٔ دست‌نبشته‌های زبان ایرانی در ترکستان شرقی و وضع مدارك مزبور و پیشرفتی‌که درمطالعهٔ آنها به‌عمل آمده از تألیفات ذیل به‌دست می‌آید:

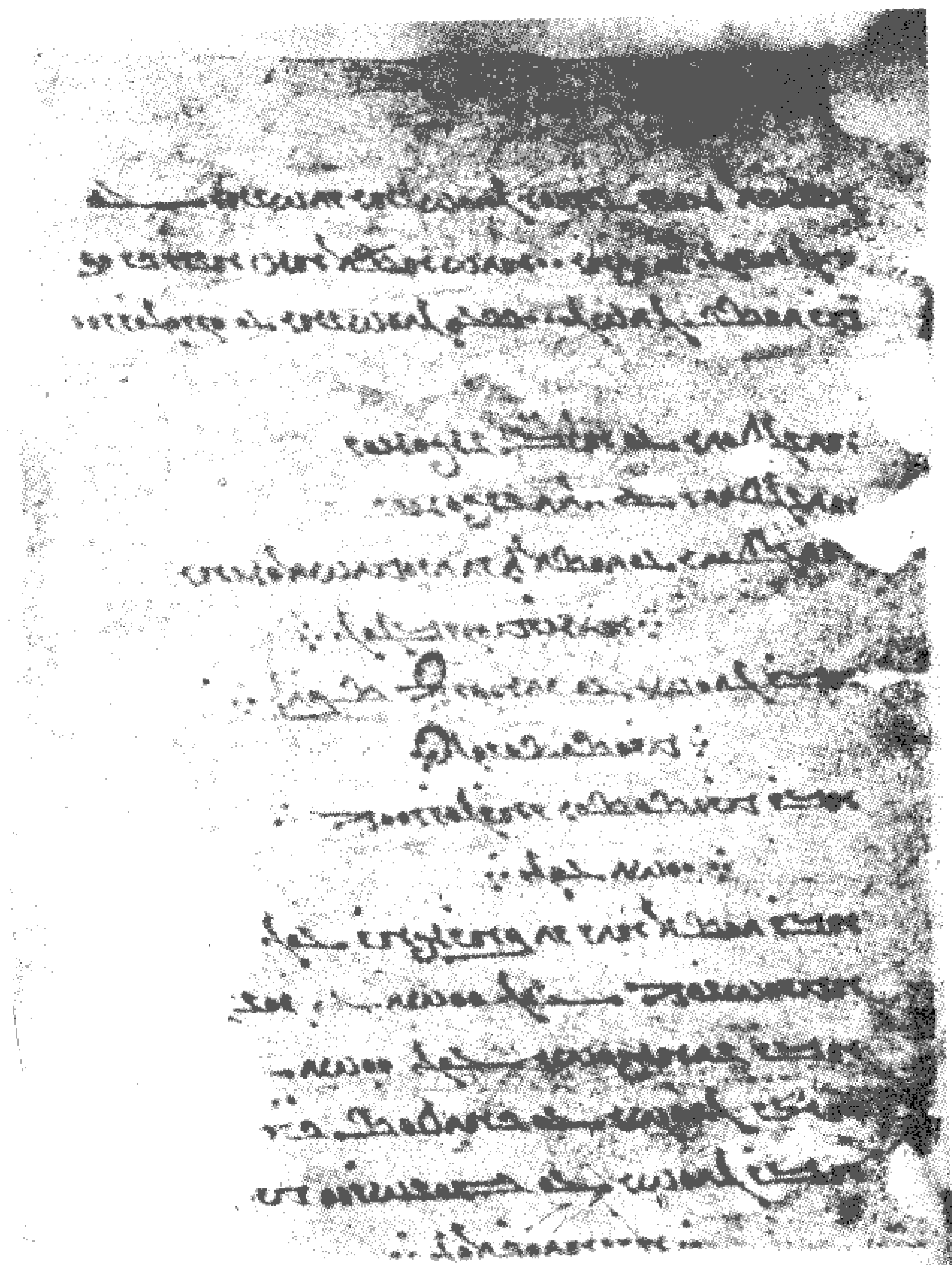
H.Lüders, *Über die literarischen* funde von *Ostturkistan* (SPAW, 1914, VI, S. 85-108). W.Lentz, *Fünfzig* Jahre arbeit an der *iranischen Handschriften* Turfan-*Sammlung* (ZDMG, Bd 106. H. 2. 1956 2. 3-22 حاوی اطلاعات‌کتابشناسی بسیار مفید است).

M. Boyce. *Some remarks on the present state of the Iranian Manichaean MSS from Turfan*... («Mitteilungen des Instituts für Orientforschung», Bd IV, H. 2., Berlin, 1956, S. 314—322).





قطعه دست نبشته مانوی بزبان پارسی‌میانه (از مجموعهٔ موزهٔ آسیائی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی)



قطعه دست نبشته مانوی بزبان پارسی‌میانه (از مجموعهٔ موزهٔ آسیائی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی)

یکی از نتایج مهم حفریاتی‌که در واحهٔ تورفان (در شمال بیابان تکله ـ مکان) به‌عمل آمد هماناکشف متون مانوی به‌زبان پارسی میانه بود.[۱]

کشف متون مانوی درترکستان شرقی تصادف محض نبود. پیروان مانی (در۲۱۶ و یا ۲۱۷-۲۷۶ میلادی) پیامبرکه در ایران عهد ساسانیان مورد تعقیب قرار گرفته بودند هم از قرن سوم و چهارم میلادی عرصهٔ فعالیت خویش را به‌سوی مشرق ـ به خراسان و آسیای میانه و ترکستان چین-منتقل‌کردند. در آن ناحیه جماعات کثیرالعدهٔ مانوی وجود داشتند و در میان ایشان عده‌ای از افراد اقوام ایرانی زبان نیز دیده می‌شدند. کثرت متون مانوی‌که به‌پارسی میانه تحریر شده‌گواه برآن است‌که زبان مزبور درکیش مانوی و تبلیغات آن نقش مهمی را ایفا می‌کرده. متون مانوی مکشوف‌که به زبان پارسی میانه بوده به‌حروف مانوی ویژه- یکی از انواع خطوط آرامی ـ سریانی تحریرشده بوده. تاریخ دست نبشته‌های مانوی تورفان، به‌زبان پارسی میانه، به‌تقریب پایان قرن هشتم وآغاز قرن نهم میلادی می‌باشد؛ ولی متون مزبور حاوی قطعاتی از تألیفات ادوار متقدم‌تر می‌باشد. و از آن‌جمله قطعاتی از تألیفات شخصی مانی نیزضمن آنها محفوظ مانده است. مطالعهٔ متون مانوی تورفان در تحقیقات زبانشناسی ایرانی و زبان پارسی میانه و تاریخ زبان پارسی نقش بسیار مهمی بازی‌کرده. زیرا خط مانویان (که ایجاد آن به‌شخص مانی نسبت داده می‌شود) به‌مراتب بهتر و دقیقتر از خط پهلوی ترکیب صوتی وساختمان دستوری زبان پارسی میانه را منعکس می‌کند، املاء خط مانوی برعکس‌کتابت پهلوی اسیر سنت قدیم نیست. گذشته از این در متون مانوی به‌هیچ وجه اندیشه‌نگاری (هزوارش) دیده نمی‌شود. بنابراین خصوصیات خط پهلوی ـ خصوصیاتی که اصوات زبان پارسی میانه را ازمحققان پنهان می‌دارد ـ در متون مانوی بالکل ـ یا تقریباً بالکل ـ وجود ندارد. نخستین چاپ متون مانوی به‌زبان پارسی میانه (توسط ف. و. ك. میوللر. سال ۱۹۰۴) نشان داد که زبان متون مزبور همان زبان تألیفات و ادبیات وسیع مذهبی (زرتشتی) و غیر مذهبی پهلوی است.[۲] بدین‌قرار ثابت شدکه عناصر سامی (آرامی) که بخش مهمی از لغات متون پهلوی را تشکیل می‌دهند ـ جز اندیشه‌نگاری نبودند و هرگز تلفظ نمی‌گشتند و هنگام قرائت هموزنهای پارسی میانهٔ آنها خوانده می‌شده.

متون مانوی تورفان از لحاظ تاریخ ادبیات فارسی نیز واجد اهمیت فوق‌العاده

۱. حفریات ترکستان چین نه‌تنها متون پارسی میانه بلکه دست نبشته‌هائی به‌زبانهای پارتی و سغدی و سکائی ختنی و طخاری (یا هیاتلی) و فارسی نو در دسترس ایرانشناسان گذاشت. متونی که در آنجا به‌زبانهای ایرانی‌کشف‌گردیده به‌خطوط زیر به‌دست ما رسیده است: خط مانوی(متون سغدی وپارتی میانه و فارسی نو)، خط سغدی (متون سغدی)، خط برهمائی (متون سکائی ـ ختنی)، خط سریانی ـ استوری (متون سغدی وفارسی نو)، خط «پهلوی» (متون پارسی میانه)، خط طخاری (متون طخاری یا هیاتلی)، بعضی متون به‌زبانهای ایرانی در لفافهٔ خطوط چینی و رونی ترکی نیز محفوظ مانده است.

۲. البته فقط‌بااین‌تفاوت‌که به‌علل یاد شده، زبان‌متون مانوی مانند زبان ادبیات پهلوی‌حاوی آنهمه عناصرمهجور وکهنه نیست.

می‌باشد. آکادمیسین ک. گ. زالمان موفق شد در نبشته‌های مانوی (۱۹۰۸ م.) قطعات منظوم وموزون چندی کشف کند. قطعات موزون مزبور نمونه‌هایی‌ازاشعار هجائی هستند که از عهد عتیق در میان اقوام ایرانی زبان متداول بوده است. در زیر نمونه‌ای از اشعار تغزلی متون مانوی نقل می‌شود:

xvarxšēδ-i rōšan *uδ purmāh-i brāzāg*
rōčēnd uδ brāzēnd *az tanvār-i ōy draxt*
murvān bāmēvān *ōy nāzēnd šāδthā*
nāzēnd kaβōtar *frašēmurv-i visp- [rang]...*

خورشید روشن و بدر درخشان
نور می‌پاشند و می‌درخشند از پس تنهٔ آن درخت
مرغان بامدادان شادمان می‌سرایند
می‌سرایندکبوتر و طاوس رنگا[رنگ]...

پاپیروسهای پهلوی

پاپیروسهای پهلوی‌که در پایان قرن نوزدهم در ناحیهٔ فایوم مصر کشف شده‌گروه ویژه‌ای از آثار زبان پارسی میانه را تشکیل می‌دهند. پاپیروسهای مزبور مربوط به‌قرن هشتم میلادی است و بنابراین قدیمی‌ترین دست‌نبشته‌های‌خط پهلوی شمرده می‌شودکه محفوظ مانده (قدیمترین دست نبشتهٔ معلوم ادب پهلوی مربوط به‌قرن چهاردهم میلادی است) پاپیروسهای مزبور به خط مکاتبه و شکسته نوشته شده وظاهراً اسناد تجاری و اقتصادی می‌باشد. امر قرائت این پاپیروسها به‌کندی پیشرفت می‌کند. پاپیروسهای پهلوی در موزه‌های مسکو و برلن و وین و استراسبورك و پاریس و آکسفورد و فیلادلفی و چند مرکز دیگر محفوظ می‌باشند.

۳. آثار زبان پارتی

در متون مانوی مربوط به‌مغرب ایران (از لحاظ زبان) که در تورفان‌کشف شده وجود دو لهجهٔ مختلف مشهودگردیده. برخی از متون مانوی به‌زبان پارسی میانه نوشته شده بود ولی بعضی دیگربه‌یك لهجهٔ نامعلوم ایرانی میانه تحریر شده بود ـ که به‌پارسی میانه نزدیك، ولی با این‌حال واجد ویژگیهائی از خود بوده است. و معلوم شدکه‌لهجهٔ دوم همان است‌که روایت دوم متون صخره نبشته‌های ساسانی(روایت پهلویك) بدان نوشته شده. بدین طریق معلوم گشت‌که روایت ثانی صخره نبشته‌های عهد ساسانی و مدارك مانوی به‌دوزبان خویشاوند ـ یعنی پارسی میانه و پارتی نوشته شده است. زبان اخیرالذکر دردوران باستان و میانه زبان ایرانی دربخش جنوب غربی آسیای میانه (بخش جنوبی ترکمنستان) وهمچنین خراسان رواج داشت. زبان پارتی را از روی صخره

نبشته‌های عهد ساسانی وسکه‌ها ومتون مانوی تورفان واسنادی که دراورامان (کردستان) درایران یافت شده و لغات فراوانی که ازپارتی وارد زبان ارمنی گشته ـ می‌شناسیم. در برخی از تألیفات ادبی پهلوی نیز اثر پارتی دیده می‌شود. در سالهای اخیر دانشمندان شوروی در نسا ـ پایتخت قدیمی پادشاهی پارت (در ناحیهٔ شهر عشق‌آباد ـ اشك‌آباد)ـ حفریاتی به‌عمل آورده وبایگانی اسنادی راکشف کردندکه خود موجب غنای علم ایران‌ـ شناسی گردیده است.

نمونهٔ خط پارتی کتیبه‌های ساسانی. روایت پهلـویك (روایت «پارسیك» این متن ص ۱۶۶)

کتیبه‌های خط پارتی

چنانکه گفته شد صخره‌نبشته‌های شاهان ساسانی علی‌الرسم دارای دو متن متوازی بوده (روایت پارسیك *Pārsīk* و روایت پهلویك *Pahlavīk*). پس ازکشف اسناد مانوی تورفان معلوم شدکه تفاوت تنها در خط دو متن نبوده بلکه زبان آنها نیز متفاوت‌است. متن اول کتیبه‌های ساسانی به‌زبان پارسی میانه‌ـ(یعنی زبان مردم پارس مهمترین ایالت جنوب غربی شاهنشاهی ساسانی)ـ منقور شده بوده و متن دوم به‌زبان پارتی کـه زبان سرزمین باستانی پارت ـ یا ایالت مهم دیگر شاهنشاهی مزبور بوده است. مدارك لسانی روایات پارتی کتیبه‌های ساسانی اندك است. وگذشته از این بخش اعظم لغات (اکثرافعال و ضمایر و اضافات و بسیاری اسامی عام) در زیر پردهٔ اندیشه‌نگاریها مستور می‌باشد.

مدارك لسانی کتیبه‌های پارتی که اخیراً در شوش (یکی از آنهـا به‌نام «اردوان ـ ارتبان» پنجم نقر شده) و ناحیهٔ بیرجند (جنوب خراسان) کشف گردیده نیز ناچیز است.

ضرب سکهٔ شاهان پارت به‌حروف پهلوی در زمان ولخش اول (۷۷-۵۱ م.) آغاز گردید و آنها هم از لحاظ مطالعهٔ زبان پارتی مدارك مهمی به‌دست نمی‌دهند.

متون مانوی به‌زبان پارتی

منبع اصلی مطالعهٔ زبان پارتی متونی است که در حفریات تورفان کشف گردیده. تحقیق در اسناد مزبور خصوصیات اصلی لغات و ساختمان دستوری زبان پارتی و تفاوت آن‌را با پارسی میانه معلوم ساخته.

بخشی از متون مانوی مزبور که به‌زبان پارتی نوشته شده ترجمه‌هائی است از پارسی میانه‌که به‌همت جماعات مانوی خراسان وترکستان چین‌به‌عمل آمده است.وچون این متون ترجمه است نه‌اصل و جماعات مانوی نیز از لحاظ زبان مختلط بوده‌اند، بالطبع متون مزبور از لحاظ لغوی و نحوی از عوامل مذکور متأثر گردیده‌اند.

چرم نبشته‌های اورامان

در سال ۱۹۱۳ موزهٔ بریتانیا سه قطعه چرم نبشته راکه اندکی پیش ازآن‌تاریخ در کردستان ایران ـ نزدیك قریهٔ اورامان ـ کشف شده بود ابتیاع نمود. دو چرم نبشته به زبان یونانی وسومی ـ چنانکه براثر تحقیق معلوم شد ـ به‌حروف پهلوی وبه‌زبان پارتی بوده است . در حاشیهٔ سند اولی نیزمطلبی به‌زبان پارتی نوشته شده. اسناد مزبور قبالهٔ خرید و فروش قطعه زمین و تاکستانی می‌باشد وظاهراً درقرن اول میلادی تنظیم شده. سند پارتی از لحاظ لغات فقیر است و بر روی هم حاوی ۲۳ لغت ایرانی است‌که ازاین شمار ۱۵ اسم خاص است

بایگانی اسناد نسای باستانی
موضوع زبان اسناد مزبور.

در سال ۱۹۴۹-۱۹۴۸ ضمن عملیات باستانشناسی کـه از طـرف هیئت مختلط باستانشناسی‌ترکمنستان جنوبی *you - Ta - ké* تحت ریاست ورهبری‌استاد م.ا. ماسون درخرابه‌های نسای کهنه ونو (نزدیك‌عشق‌آباد ـ اشك‌آباد) چند تکه سفالینه‌که مطالبی برآن‌نوشته شده‌بودکشف‌شد. این‌قطعات شکسته‌سفالینه‌هائی بوده (که اصطلاحاً ***ostrak*** «استراك» نامیده می‌شود)[۱] که درعهد قدیم غالباًبرای نوشتن و به‌جای‌کاغذازآن‌استفاده می‌شده. در سالهای بعد تعداد این‌کشفیات افزوده شدو تاسال ۱۹۵۴ بیش‌از ۱۲۰۰ قطعه سفالینهٔ مکتوب‌کشف شده بود.[۲]

اسناد مزبوربه‌یکی ازانواع خط‌آرامی نوشته شده‌که‌به‌خط چرم‌نبشته‌های اورامان نزدیك است ولی از شیوهٔ شکسته و مسامحه‌آمیز به‌دور می‌باشد و این تفاوت بارزی است میان خط اخیرالذکر و شیوهٔ‌کتابت نوشته‌های اورامانی (به‌عکس بنگرید). این خط

۱. «استراك» شکسته‌های سفالینه یا صدف و غیره ـ‌که در عهد باستان مردم‌آتن به‌وسیلهٔ آن رأی به‌نفی بلد اشخاص می‌دادند و بدین سبب نفی بلد را استراکیزم‌گویند (مترجم).

۲. اکنون (سال ۱۹۶۰) به‌بیش از ۲۰۰۰ رسیده است.

از لحاظ شیوهٔ ترسیم حروف با خطی‌که در مکاتبات اداری هخامنشیان به‌کار می‌رفته ـ وپاپیروسهای مکشوف درالفانتین‌مصر نمونه‌ای ازآن است ـ نزدیک می‌باشد.



تکه سفالینهٔ II ــ از نسای قدیم

برسرموضوع زبان مدارك مزبوربحثی میان دانشمندان درگرفت ومطالب فراوان در پیرامون آن نوشته شد (به‌فهرست کتب رجوع شود). کشف این اسناد در نسای باستانی ـ پایتخت شاهان پارتی ـ و اینکه تاریخ تقریبی آنها قرن اول میلادی تخمین زده شده ، این حدس را تقویت می‌کردکه زبان اسناد ـ پس ازکشف و قرائت ـ پارتی باشد. ولی معلوم شدکه تعدادکلمات ایرانی (پارتی) متن ناچیز است. و لغات آن بیشتر سامی(آرامی) بوده‌اند. بالنتیجه‌محققان به‌این موضوع برخوردندکه: آیا اسناد موردنظر به‌زبان آرامی نوشته شده‌اند (در این‌صورت‌کلمات پارتی متن را زبان آرامی از پارتی به‌وام‌گرفته است) ویا اینکه اسناد به‌پارتی نوشته شده وکلمات‌آرامی جنبهٔ اندیشه‌نگاری (هزوارش) دارند و در حین قرائت باید به‌جای آنهاکلمات پارتی گذاشت. **این موضوع تاکنون به‌طور قطع حل نشده است.**

نمونه‌های اسناد نسای قدیم. سند شماره ۷۴—۱ و ۴۴—۱.

تکه‌های سفالینهٔ نسا از لحاظ مضمون اسناد اقتصادی و بازرگانی، مربوط به وصول مالیات جنسی (به‌شراب و سرکه) از چند تاکستان می‌باشند. کشف راز قرائت بایگانی مزبور از نظرمطالعهٔ تاریخ وتاریخ فرهنگ آسیای میانه در دوران سلطهٔ سیاسی سلالهٔ پارتی ارشاکیان (اشکانیان) واجد اهمیت عظیمی است. این اسناد ازلحاظ فقه‌اللغهٔ ایرانی نیز بسیار اهمیت دارد زیرا عجالةً قدیمترین متون مربوط واصیلی هستند که از سرزمین‌آسیای میانه‌به‌دست‌آمده. گذشته ازاین تحقیق‌دربایگانی مزبورمطالبی‌برای‌داوری در سیر تکامل خطوط آرامی‌الاصل در ایران وآسیای میانه ومطالعهٔ زبان پارتی به‌دست می‌دهد.

۴. آثار زبان سغدی

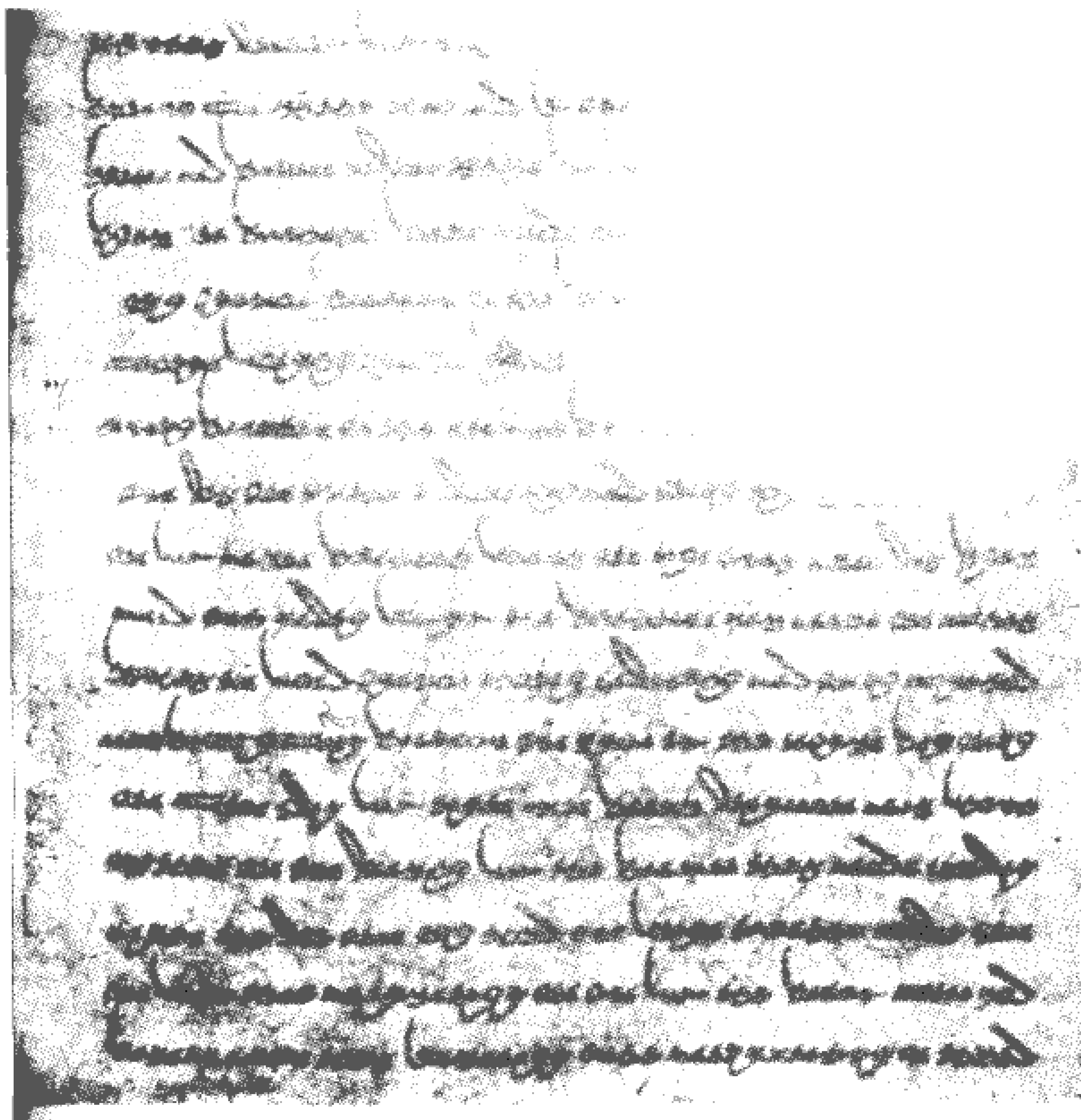
نخستین اسناد سغدی‌که‌کشف شد.

در میان دست‌نبشته‌های فراوانی‌که در آغاز قرن بیستم درترکستان چین‌کشف شد اسناد چندی به‌زبانی مجهول وجود داشت. همهٔ این اسنادکه به‌طورکلی مربوط به‌قرنهای هشتم و نهم بودند با حروف گوناگون آرامی‌الاصل از قبیل سریانی و مانوی (با همان حروفی‌که اسناد مانوی پارسی و پارتی تورفان نوشته شده بود) و به‌خط دیگری‌که در میان اسناد اویغوری (که قبلاً کشف شده)-مشاهده گشته ـ نوشته شده بوده. علت اختلاف بین خطوط مزبور این بودکه ازجماعتهای مختلف وابسته به‌فرهنگهای متفاوت ـ ریشه می‌گرفتند. مثلاً متون مسیحی به‌خط سریانی و مانوی به‌خط مانوی و بالاخره متونی که بیشترمضمون‌بودایی داشتند به‌خط ثالثی‌نوشته می‌شدند (که بعدها به‌نام «سغدی» ویا «خط سغدی» خوانده شد).

باری معلوم شدکه زبان همهٔ اسناد مزبور یکی است وبه‌خانوادهٔ زبانهای ایرانی تعلق دارد.[۱]

۱. اختلافات چندی‌که در سبك و اجزاء‌کلمات و نحو متون ولغات مانوی و بودائی و مسیحی دیده می‌شود بیشتر مربوط به‌تفاوت میان محیطهای فرهنگی و تاریخی بوده است‌که متون مزبور در آن تدوین و ترجمه و استنساخ شده بودند. بیشترمتون بودائی‌که درصومعه‌های بودائی‌آسیای میانه مدون‌گشته ازچینی وسنسکریت ترجمه شده بود و خصوصیات متون مزبور بیشتر نتیجهٔ نفوذ متنی که از آن ترجمه شد و گاهی نتیجهٔ عدم تفهم متن اصلی از طرف مترجم بوده. ویژگیهای متون مسیحی (انجیل و غیره) که‌کلمه به‌کلمه از سریانی ترجمه شده نیز نتیجهٔ تأثیر اصل سریانی بوده. علت اینکه درمتون مانوی تعداد زیادی لغات پارسی وپارتی دیده می‌شود این است‌که متون مزبور در جماعتهای مانوی متشکل از ایرانی‌زبانان مختلف بوجود آمده بود و در جماعتهای مزبور ظاهراً مراسم دینی به‌زبانهای پارسی میانه و پارتی برگزار می‌شده.

باید املای قدیمی و تاریخی (ومحتملاً برخی خصوصیات دستوری) آثاری راکه «به‌زبان سغدی خاص» نوشته شده درنظرگرفت. شاید زبان آثار مزبور برای مردم قرن هشتم تا دهم میلادی ـ بیشتر زبانی قدیم (و به‌عقیدهٔ برخی محققان «مرده») بوده است: برعکس املای متونی‌که به‌حروف مانوی و سریانی نوشته شده تلفظ زندهٔ سغدیان آن زمان را بهتر منعکس می‌کند. بدیهی است‌که رجال روحانی مانوی و مسیحی‌که در میان مردم آسیای میانه در نیمهٔ دوم هزارهٔ اول بعداز میلاد فعالانه تبلیغ می‌کردند ـ ناچار می‌بایستی به زبان زندهٔ سغدیان با ایشان سخن‌گویند. و واقعاً زبان متون مانوی و بخصوص مسیحی، ظاهراً به‌زبان زندهٔ سغدی در قرن هشتم و نهم و دهم نزدیك است. از میان تألیفات اخیری‌که در این‌موضوع منتشر شده رجوع شود به‌بعضی مسائل تاریخ زبان سغدی. اثر ك. و. کائوفمان. (کارهای I.ya. Z.) VI 1956 صفحه۴۵۹).



سندی بزبان سغدی و مضمون بودائی (قطعه‌ای از افسانه‌ای) که در درون خوآن بدست آمده (از مجموعهٔ موزهٔ آسیائی ـ انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی، هیئت س.ف. اولدنبورگ ۱۹۱۵ ـ ۱۹۱۴)

درمتون مانوی برخی اصطلاحات مربوط به گاهنامه وجود داشت که با اصطلاحات نجومی خوارزمیان و سغدیان ـ که در آثار دانشمند بزرگ خوارزمی‌الاصل قرن دهم و یازدهم، ابوریحان بیرونی محفوظ مانده ـ مقابله شد و مقایسه نشان داد که اصطلاحات گاهنامهٔ متون مانوی با آنچه بیرونی دراثرخود آورده ـ وازآن سغدیان می‌داند ـ مطابق است. بنابراین در سال ۱۹۰۴ زبان همهٔ متون مزبور را «سغدی» خواندند و این نام برای آن لسان مسجل گشت.

«خطوط قدیمی سغدی»

هیئت آ. استین[1] (در سال ۱۹۰۸-۱۹۰۶) در ویرانهٔ برج نگهبانیی در مغرب «دوخوآن» اسناد دیگری یافت که به‌یکی از انواع خط اندیشه‌نگاری آرامی تحریر شده بوده. براثر تحقیقات ر. گوتیو[2] ایرانشناس فرانسوی معلوم شد که اسناد مزبور نیز به زبان سغدی بوده و مکاتبه‌ای خصوصی را تشکیل می‌دهند. تاریخ آنها قرن چهارم میلادی تخمین زده شده (و. هنینگ) و در تألیفات علمی به‌عنوان «نامه‌های قدیمی سغدی» معروف‌اند. تفاوت «نامه‌های قدیمی» با متون مذهبی در این است که «نامه‌ها» به‌سبك سادهٔ نامه‌نویسی و به‌زبان متداول محاوره‌ای نوشته شده است و حاوی تعدادکثیری لغات است که در زندگی روزمره به‌کار می‌رفته و در متون دینی دیده نمی‌شود.

نامه‌ها نشان می‌دهند که میان کلنی و شهرك مزبور وخاك اصلی سغد (و بخصوص سمرقند) رابطهٔ بسیار نزدیکی وجود داشته. بعضی از نامه‌ها را نویسندگان برای ارسال به‌خاك سغد که محل سکونت خانواده‌های ایشان بوده، نوشته بودند و برخی دیگر بر عکس از سغد (که ساکنان کلنی مزبور برای انجام کارهای خویش به‌آنجا می‌آمدند) به ترکستان چین (که محل سکونت نویسندگان نامه‌ها بود) فرستاده شده بوده.

نوشتهٔ کارابالگاسون (قربلگسون)

مدتی پیشتر ازتاریخ فوق (سال ۱۸۸۹) ن. م. یادرینتسف محقق روسی درکرانهٔ چپ‌روداورخون ـ درویرانه‌های کارابالگاسون پایتخت باستانی اویغورها (مغولستان‌شمالی) بقایای یك‌کتیبهٔ سه‌زبانی قدیمی راکشف‌کرده بود. دوروایت اول این‌کتیبه ـ یعنی ترکی باستانی (که فقط تکه‌هایی از آن باقی مانده بود) و چینی ـ را، درپایان قرن نوزدهم، دو دانشمند معروف روسی ـ و.و. رادلوف ترکشناس و و.پ. واسیلف چین‌شناس ـ چاپ و منتشرکردند. روایت سوم را در آغاز امر به‌غلط اویغوری دانستند و فقط در سال ۱۹۰۹، پس‌ازآنکه اسناد سغدی درترکستان چین کشف شد، ف.و.ك. میوللر[3] شرقشناس آلمانی معلوم ساخت که روایت مزبور به‌زبان سغدی و به‌حروفی که با خط دست‌نبشته‌های سغدی ـ بودائی مشابهت دارد، نقر شده است. کتیبه به‌افتخار خاقان اویغورکه از ۸۰۸ تا ۸۲۱ م. فرمانروایی داشت کنده شده. ولی معلوم نیست که در زمان حیات خاقان منقورگشته یا بعداز وفات او.

همهٔ آثار زبان سغدی که برشمرده شد درنقاطی که از حدود سرزمین سغد دوربوده کشف شده است. این آثارگواه رواج زبان سغدی در سراسر طرق بازرگانی جهانی آن زمان ـ حتی تا چین و مغولستان ـ بوده و می‌رساند که سغدیان در طرق مزبور چه نقش مهمی ایفا می‌کرده‌اند.

1. a. Stein 2. R. gauthio
3. F.W.K. muller

بایگانی سغدی کوه مغ

با این‌حال تا حدود سال ۱۹۳۰ حتی یك اثرزبان سغدی در آن سرزمین (یعنی درهٔ زرافشان) کشف نشده بود. هیئت اعزامی پایگاه فرهنگستان علوم شوروی در تاجیکستان تحت رهبری استاد آ.آ. فریمان عضو وابستهٔ فرهنگستان مزبوردرسال ۱۹۳۳ حفریاتی در محل قلعه‌ای که برکوه مغ قرارداشت به‌عمل‌آورد وکشف آثار مزبور مربوط بدان حفریات است. ویرانهٔ قلعه‌ای‌که اسناد در آن‌کشف شده در مسیر علیای رود زرافشان و ملتقای آن رود و رودکوم (نزدیك دهکدهٔ خیرآباد ـ ناحیهٔ زحمت‌آباد تاجیکستان) ـ تقریباً در ۱۲۰ کیلومتری مشرق سمرقند ـ قرار دارد. نخست یکی از شبانان محلی به نام جورعلی محمدعلی در بهار سال ۱۹۳۲ نخستین دست‌نبشته را درکوه مغ پیداکرد و سپس چیزهای دیگری در آن محل‌کشف شد و سرانجام هیئتی ویژه در اکتبر سال ۱۹۳۳ از طرف پایگاه فرهنگستان علوم شوروی در تاجیکستان به‌منظور پژوهش تشکیل شد. در نتیجهٔ‌کشفیاتی‌که درکوه مغ به‌عمل آمد بایگانی بسیار ارزنده‌ای حاوی قریب ۹۰ سند اصیل مربوط به‌ربع اول قرن هشتم میلادی بدست آورد.[۱] اسناد مزبور برچرم و کاغذ چینی و (چوبدستی) نوشته شده است.

اکثر اسناد با نام «دواشتیچ شاه سغد و سلطان سمرقند» مربوط است. وی یکی از سازمان دهندگان برجستهٔ نهضت مقاومت سغدیان در مقابل فاتحان عرب بود و نام وی در منابع عربی نیز آمده (طبری).

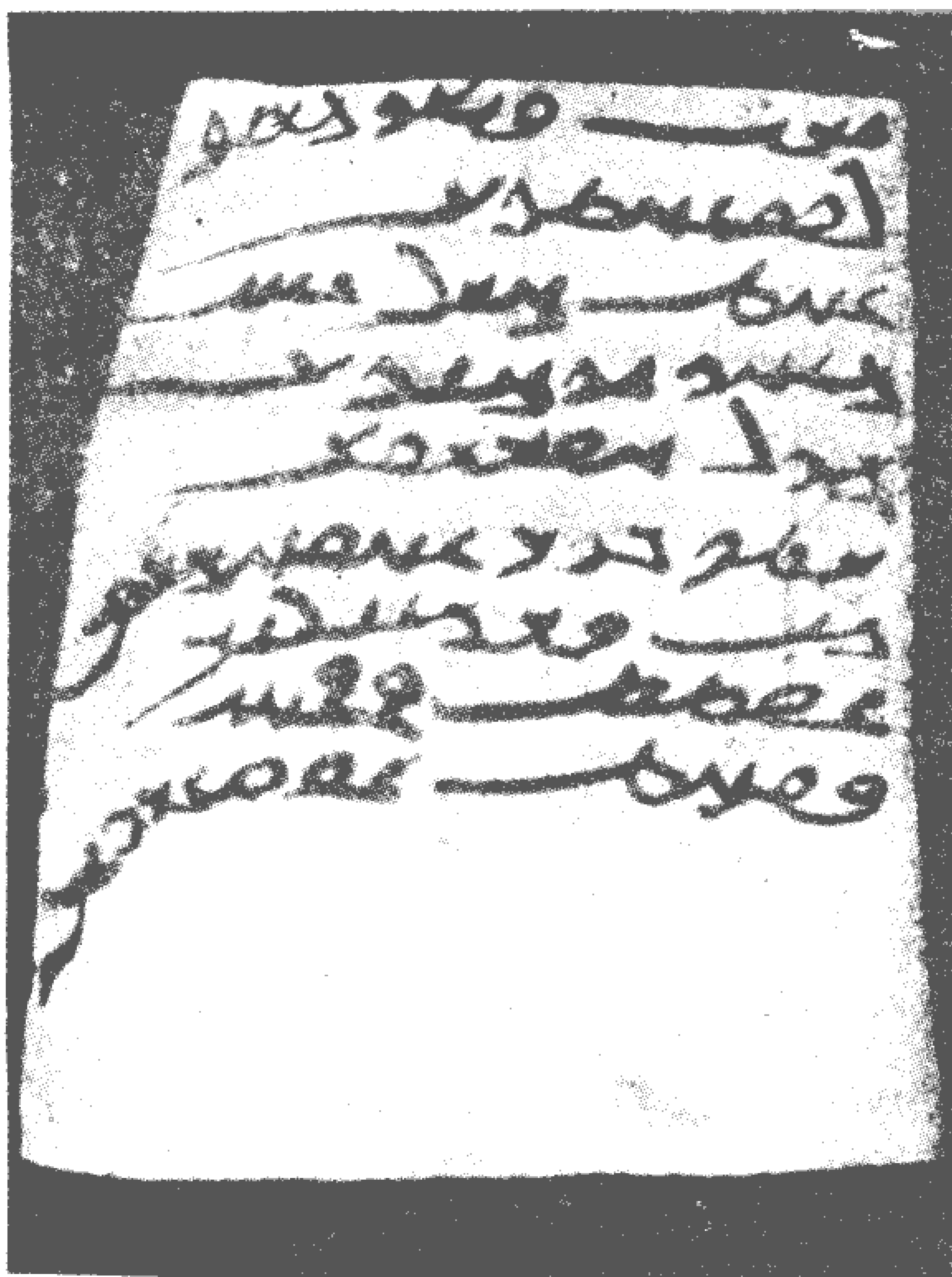
تمامی اسناد مزبور ـ بجز یك سند عربی و سه سند چینی ـ به‌زبان سغدی و به همان حروف اسناد سغدی ـ بودائی مکشوف در ترکستان چین، نوشته شده وزبان اسناد این بایگانی با زبان متون ترکستان چین یکی است. بدین منوال به‌طور قطع ثابت شد که اسناد اخیر نیز به‌زبان سغدی بوده است.

کشف ومطالعهٔ دست‌نبشته‌های بایگانی‌کوه مغ ـ یعنی نخستین اسناد سغدی‌که در سرزمین سغد پیدا شده ـ در تحقیقات مربوط به‌تاریخ و فرهنگ آسیای میانه و زبان و خط سغدی و زبانشناسی ایرانی-به‌طور عموم ـ نقش برجسته‌ای ایفا کرده ومی‌کند. در این بایگانی نامه‌هائی خطاب به‌دواشتیچ و نامه‌هایی از طرف دواشتیچ به‌عنوان کسان دیگر و یادداشتهای تجاری و اقتصادی و فرمانها وگاهنامهٔ سغدی و غیره دیده می‌شود. سند عربی این مجموعه نیز بسیار جالب توجه است زیرا قدیمترین اثر زبان و خط عربی می‌باشدکه در آسیای میانه‌کشف گردیده.

در صفحهٔ‌بعد عکس،قرائت وترجمهٔ سند سغدی چرم‌نبشتهٔ *30.A8* بایگانی‌کوه مغ نقل می‌شود.[۲]

۱. درکوه مغ مصنوعات قدیمی مهم آثار فرهنگ مادی نیز به‌دست آمد.

۲. منقول از کتاب کارهای انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم XVII، چاپ مسکو ـ لنینگراد. سال ۱۹۳۶- ص ۱۴۱-۱۴۰.



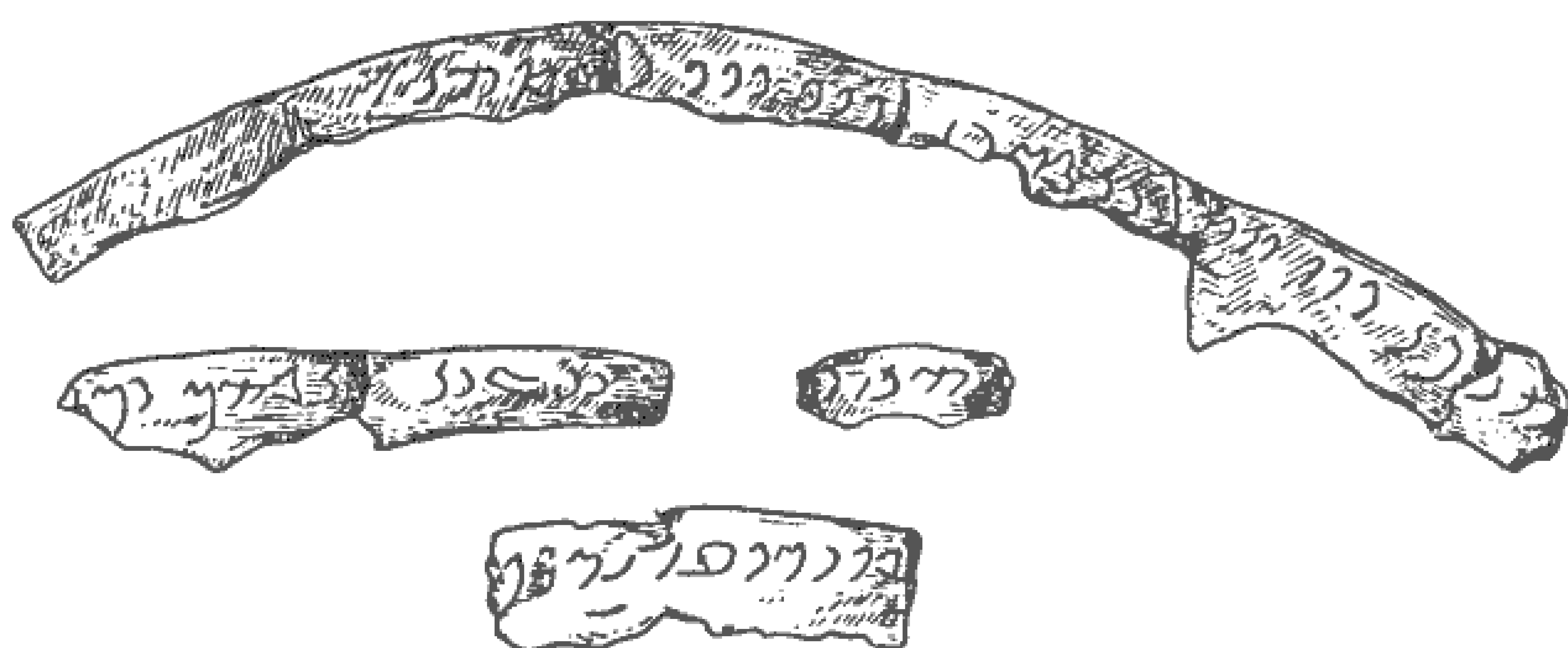
سند سغدی ۳۵ .8 از مجموعهٔ کوه مغ

ZKn pnčy MR'Y	از آقای پانچیا
δyw'štyč	دواشتیج
'št srδ''γ	هشت سال است
m'γy nysnyč	ماه نی‌سانیج
myδ γwrrwč	روز خواروچ
rty βyr 'γwšmryk	و دریافت داشت «آلت حساب» (حسابداری)
MN prm'nδ'r	از رئیس
'wtt 20—20—3	اراضی انحصاری(؟) ۲۰ـ۲۰ـ۳ (یعنی ۴۳)
'wst čw w'ry'k	چرم ممتاز

سکه‌های سغدی. نوشته‌های سغدی برظروف و غیره

در ضمن حفریات‌کوه مغ چند سکهٔ سغدی نیز کشف شد. در نتیجهٔ عملیات اخیر باستانشناسی و حفریاتی که در ناحیهٔ سمرقند به‌عمل آمد و بخصوص براثر کارهایی‌که هیئت باستانشناسی سغدی ـ تاجیکی درتحت نظر استاد آ.یو. یاکوبوسکی عضو وابستهٔ فرهنگستان علوم‌شوروی درشهرك باستانی پنجی‌کنت صورت‌گرفت، تعداد سکه‌های سغدی مکشوف به‌مراتب افزایش یافت و این خود انگیزه‌ای بود برای پیشرفت‌کار و مطالعه در زمینهٔ سکه‌شناسی سغدی.

اکنون ثابت شده که نوشته‌های بسیاری از سکه‌های قدیمی که از واحهٔ بخارا به دست آمده و از دیرباز توجه دانشمندان را جلب می‌کرده، از لحاظ خصوصیات زبان و خط، سغدی می‌باشند. براین سکه‌هاکلمات زیر نوشته شده: *puxārxvaβ kān(ā)* یعنی «سلطان بخارا (از خاندان)کان». تاریخ سکه‌های بخاری‌که نوشتهٔ سغدی دارد و تاکنون‌کشف‌گردیده از اواسط قرن پنجم تا آغاز قرن نهم میلادی می‌باشد. برسکه‌های قدیمتر این‌گروه نوشتهٔ سغدی و پهلوی درکنار یکدیگر قرارگرفته‌اند و نوشتهٔ پهلوی تقلیدی است از سکه‌های پهلوی. درسکه‌های متأخرگروه مزبور (از ربع آخر قرن هشتم به‌بعد) عربی جانشین پهلوی شده است.



2

نمونه‌های خط سغدی بر ظروف و غیره

۱ــ نوشته سغدی برپاره سفالینه. مکشوف درپنجی‌کنت(مجموعهٔ انستیتوی تاریخ وباستانشناسی ومردمشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان)

۲ــ نوشته‌ای برتکه‌های ظرف نقره مکشوف درمونچاق تپه.

تعداد نوشته‌های سغدی بر ظروف و غیره، مکشوف در آسیای میانه، به‌تدریج افزایش می‌یابد. هنگام حفریاتی‌که در شهرك پنجی‌کنت باستانی به‌عمل آمد مجموعهٔ کوچکی از این‌گونه نوشته‌ها فراهم‌گردید. پاره سفالینه‌هایی با مطالبی به‌خط سغدی در شهرك مرو قدیم به‌دست آمده و معروف است. بنابه‌گفتهٔ مؤلفان عرب در آن شهر جماعتی ازسغدیان مقیم‌بوده‌اند. درنتیجهٔ حفریات تل‌برزو(شهرك قدیمی درشش‌کیلومتری جنوب سمرقند) و همچنین در قرقیزستان نیز پاره سفالینه‌های منقوش به‌خط سغدی پیدا شده. مصنوعات قلم‌زده با نوشتهٔ سغدی در سراسر جاده‌های بازرگانی عهد باستان ونقاط دور از سرزمین سغد مکشوف می‌گردد. نوشته‌های چندین ظرف (یا قطعات ظروف) که در اورال و ناحیهٔ پرم ومنطقهٔ مرکز برق آبی فرهاد ـ بر سیردریا (شهرك مونچاك تپه) کشف‌گردیده و در موزهٔ دولتی ارمیتاژ لنینگراد محفوظ است ـ سغدی شناخته شده. در لاداکخ (در مرز کشمیر و تبت) ـ دور از حدود آسیای میانه ـ نوشتهٔ منقوری از یك سیاح سغدی‌که از سمرقند به‌هندوستان سفر می‌کرده‌کشف‌گردیده است.

موضوعهای ادبی آثاری‌که به‌سغدی نوشته شده.

انتشار آثاری‌که به‌خط سغدی‌نوشته شده‌می‌رساندکه سغدیان درپروراندن و تکامل موضوعهایی‌که بعدها واردگنجینهٔ ادب فارسی‌گشت نقش بزرگی ایفا نموده‌اند ـ و هر روزکه بگذرد این نقش نمایان‌تر می‌گردد. در یکی ازقطعات سغدی موضوع جنگ رستم پهلوان نامی حماسی با دیوان ـ به‌شرح زیر محفوظ مانده است:

«... رستم، همچنان، ایشان را تا دروازهٔ شهر دنبال‌کرد. بسیاری ازپای درآمدند و پایمال او گشتند. هزاران تن [ناگزیر پای به‌گریز نهادند]. و چون به‌شهر درآمدند دروازه‌ها را بستند. رستم با فرو جلال بازگشت. او به‌مرغزار خرمی رسید و توقف‌کرد و زین و لگام از اسب برداشت [و] برای چرا رهایش‌کرد. از خویشتن سلاح برگرفت، خورد وسیر شد وسلاح مرتب‌کرد وآرمید وبه‌خواب رفت. دیوان به‌گروه(؟) رفتند... [و] به‌یکدیگر گفتند: «چه‌بلای بزرگ ورسوایی بزرگ به‌ما روی‌آورده، که‌سواری‌یکتنه ما را درشهرمحاصره‌کرده. چه‌کارکنیم؟ یا همه می‌میریم [و] درمی‌گذریم ویاکین شاهان می‌گیریم». دیوان‌خویشتن‌راآماده‌می‌ساختندوکسانی‌گذشته ازآن(؟)... بودند. تدارکهای بزرگ‌وسنگین. به‌زوروباضربه‌های‌سخت دروازه‌های‌شهررا گشودند. دیوان بسیاربودند... بسیاری برعرابه‌ها سوار شدند، بسیاری بر فیلان، بسیاری بر... بسیاری بر خوکان، بسیاری بر روباهان، بسیاری برسگان، بسیاری برماران [و] سوسماران، بسیاری پیاده، بسیاری پرواز می‌کردند چون شاهینان وهمچنین (؟) بسیاری سرنگون وپابه‌هوا... می‌رفتند... مدتی دراز. آنان باران، برف [و] تگرگ سخت برانگیختند. آنان زوزه می‌کشیدند. آتش وشعله ودود برون می‌دادند. آنان‌برای جستن رستم دلیر راهی شدند...

	متون نسا قرن دوم ق. م	خط سغدی بخارا	نوشته سغدی مونچاق تپه	اسناد سغدی قرن ۴ م	خط سغدی قرنهای ۷-۹ م
’	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
B	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
C				[illegible]	[illegible]
H	[illegible]				
W	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
Z	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
X(Ḥ)	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
J	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
K	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
D(L)	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
M	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
N	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
S		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
P	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
Č(Ṣ)				[illegible]	[illegible]
R	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
Š	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
T	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
h			[illegible]	[illegible]	[illegible]

حروف آثار سغدی و مقایسه آن‌باحروف
اسناد مکشوف در نسای باستانی .

رخش‌آتش دم(؟) آمد [و] رستم را بیدار کرد. رستم بیدار شد (؟)، بشتاب دوباره‌پلنگینه برتن‌کرد، تیردان خود آویخت (؟)، بر رخش جست، [و] روی به دیوان آورد. چون رستم ازدور لشکر دیوان دید، به‌رخش‌گفت: «... اندك بترس»... خواجه‌ام، اگر دیوان درکنارمرغزارند... رخش رضاداد. آنگاه رستم‌بازگشت. چون دیوان [اورا] دیدند، اسبان جنگی خویش را تاختند. در آن حال‌سپاهیان پیاده به‌یکدیگر گفتند: «اکنون دلیری سردار [رستم]شکسته شد. دیگر نمی‌تواند باماپیکار کند. هرگز مگذارید بگریزد و اورا نخورید ولی زنده بگیرید تا سخت سیاستش کنیم». دیوان یکدیگر را سخت دلیر می‌کردند (؟) و یکجا زوزه‌کشیدند [و] به‌تعاقب رستم رفتند. آنگاه رستم برگشت. به‌دیوان حمله کرد، چون شیر ژیان به‌طعمه، چون... دلیر به‌گله، چون باز به...»[1]

جماعتهای مانوی در نقل موضوعهای ادبی نقش مهمی را ایفا می‌کردند و به خصوص درتبلیغات خویش ازافسانه‌های کلیله‌ودمنه استفاده می‌نمودند. برخی ازافسانه‌های مزبور («بازرگان ومزدوری‌که مروارید می‌سفت» و «سه ماهی» و«روباه ومیمون» و غیره) به‌زبان سغدی باقی و محفوظ مانده‌اند.

متون ناف ـ نامك *nāf - nāmak* («فهرست اقوام») (قرنهای هشتم و نهم میلادی) واجداهمیت فرهنگی وتاریخی عظیمی می‌باشد. این‌متون درشماراسناد سغدی ـ مانوی بودند.

در این متون نامهای قبایل و اقوامی‌که سغدیان آنها را می‌شناختند ذکر شده است (بر روی‌هم ۲۱ نام). درمیان نامهای مزبور به‌نام‌پارسیان (*Pʾrsyk*)، مردم بخارا (*pwxʾr*)، طخاریان (*ʾtγwʾrk*)، سغدیان (*Swtʾyk*)، مردم چاچ[2] (*čʾčnʾy*)، چغانیان[3] (*čγʾny*) و غیره دیده می‌شود.

مهمترین چاپهای متون سغدی
و مهمترین‌کتب سودمند برای آشنائی با زبان سغدی

مجموعهٔ بزرگ متون سغدی و بودائی‌که هیئت فرانسوی پلیو[4] به‌دست آورده بطورکلی توسط ر. گوتیو[5] و ا. بنونیست[6] چاپ و منتشر شده است.

۱. ترجمهٔ ای.س. براگینسکی از روی متن و ترجمهٔ فرانسه ا. بنونیست (رجوع شود به: ای.س. براگینسکی. از تاریخ اشعار ملی تاجیك مسکو، ۱۹۵۶ ص ۱۳۰-۱۲۹ ـ متن با حروف صوتی در همان کتاب ص ۴۱۴-۴۱۳).

آ.م. بلنی‌تیسکی حدس می‌زندکه این موضوع مضمون‌تصویر زیبای دیوارئی راکه درتابستان سال ۱۹۵۷ هنگام‌حفریات پنجی‌کنت‌کشف‌گردیده ـ تشکیل می‌دهد. و این نظر او بی‌پایه نیست (گزارش وی در جلسهٔ شعبهٔ‌علوم اجتماعی فرهنگستان علوم تاجیکستان ـ دراکتبر سال ۱۹۵۷).

۲. واحهٔ تاشکند.

۳. چغانیان ـ متصرفهٔ قدیمی فئودالی در درهٔ رود سرخان دریا.

4. p.Pelliot

5. R. Gauthiot, *Une version sogdienne du Vessantara Jātaka* (JA, 1912-mai — juin).

6. E. Benveniste. *Textes sogdiens*, édités, traduits et commentés, Paris' 1940. *Vessantara Jātaka...*, Paris, 1946.

متون سغدی ـ مسیحی مجموعه‌های برلن توسط ف.و.ك. میوللر[1] (1913) و و. لنتس[2] (1934) و ا. هانسن[3] (۱۹۵۴-۱۹۴۱) منتشر شده است. قطعاتی ازمتون‌سغدی ـ مسیحی را که دانشمند اخیرالذکر چاپ و منتشر کـرده بود (از زندگی سن ژرژ و دیگران) بعدها مجدداً توسط ا. بنونیست به‌زبان‌فرانسه‌ترجمه‌شده وتعلیقات وتفسیراتی نیز به‌آن افزوده شد (۱۹۵۵-۱۹۴۳. به‌فهرست‌کتب رجوع شود).

انتشار متون اصلی سغدی ـ مانوی به‌همت و.ب. هنینگ[4] صورت گرفت. (به فهرست‌کتب رجوع شود).

ه. ریخلت مجموعهٔ موزهٔ بریتانیا را ـ که اسناد مکشوف توسط هیئتهای آ. استین اساس آن‌را تشکیل می‌دهد ـ منتشر کرد.[5] قطعات متون سغدی ـ بودائی که توسط هیئت س.ف. اولدنبورگ در۱۹۱۵-۱۹۱۴ کشف شد درلنینگراد محفوظاست وف. روزنبرگ[6] دانشمند روسی به‌انتشار آنها همت‌گماشت.

کشف و وصف و همچنین نشر بخشی از مجموعهٔ‌کوه مغ توسط دانشمندان روسی صورت‌گرفت.[7]

شالودهٔ دستور زبان سغدی نیز توسط یکی از دانشمندان روسی (ك.گ. زالمان) ریخته شد.[8]

بعداز «زالمان» ر. گوتیو دانشمند فرانسوی و متعاقب وی ا. بنونیست تألیفی تحت‌عنوان آزمایشی برای تدوین دستور زبان سغدی[9] منتشر کردند. اخیراً ای. گرشویچ دستور جدیدی برای زبان سغدی تألیف ومنتشرکرده‌که مبنای آن متون سغدی ـ مانوی می‌باشد.[10]

آثار زبان سکائی (ختنی) و لهجه‌های سکائی طخاری

تا آغاز قرن بیستم دانشمندان تقریباً هیچ اطلاعی از زبان قبایل طخاری وسکائی

1. F.W.K. muller 2. Lentis 3. O. Hausen 4. W. B. Henning

5. H. Reichelt, *Die soghdischen Handschriftenreste des Britischen Museums*.I. *Die buddhistischen Texte*, Heidelberg, 1928; II. *Die nichtbuddhistischen texte*, 1931.

6. Fr. Rosenberg, *Deux fragments sogdien-bouddhiques du Ts'ien-fo-tong de Touen-houang..I.Fragment d un conte*..(NPAI, T. XII: 1918), II *Fragment d'un sūtra* (NPAH, 1920)

۷. رجوع شود به «مجموعهٔ سغدی» تحت نظر ای. یو. کراچکوسکی و آ.آ. فریمان. لنینگراد. سال ۱۹۳۴ و همچنین تشریحهائی‌که متون اصلی کوه مغ را مشتمل می‌باشند و در فهرست‌کتب نام آنها مذکور است.

8. C. Salemann, *Manichaica*, II, 1907 V, *Beiträge zur christlich-soghdischen grammatik*, 1-6 «سری ۴. مجلد ۷، ۱۹۱۳، ص ۱۲۵ «چاپ فرهنگستان علوم امپراطوری»

9. R. gauthiot, *Essai de grammain sogdienne*, 1-e Partie (phonétique), Paris, 1914 - 1923. E. Benveniste, *Essai de grammaire sogdienne* 2-e Partie (morphologie, syntaxe et glossaire) Paris 1929.

10. I. Gershevitch, *A grammar of Manichean Sogdian*, Oxford, 1954.

که درقرن دوم میلادی، نواحی مسیر علیای آمودریا (جیحون) ـ یعنی باکتریا (باختر) و درانگیانه وآراخوزیه ـ را تصرف‌کرده سلطهٔ خویش را به‌شمال غربی هندوستان بسط دادند، نداشتند.

زبان هیونیتهای ـ هیاتلی (هپتالی) ـ یعنی گروه دیگری ازقبایل‌که چهارپنج قرن بعد[۱]، مانند قبایل سابق‌الذکر، ازترکستان چین به‌سرزمین آسیای میانه وباکتریا (باختر) نفوذکردند نیزبرعالم علم مجهول بود. تنها منبع‌کسب اطلاع دربارهٔ زبان قبایل مزبور نوشتهٔ سکه‌هائی بودکه از سران سلاله‌های طخاری وسکائی و هیونی (هپاتلی ـ هپتالی) باقی مانده و اکثراً به‌شاهان‌کوشانی و هیاتله تعلق داشت. به‌طوری که پیشتر گفته شد کوشانیان و هیاتله نوشتهٔ سکه‌های خویش را به‌الفبای یونانی‌الاصلی ضرب می‌کردند. در سکه‌نبشته‌ها القاب *šāunānušā*[۲] (شاهنشاه) و*Sah* (شاه) و*x^vatāy* خوتای (سلطان) وغیره به‌کار رفته واین خود می‌رساندکه قبایل هیونی ایرانی زبان بوده‌اند[۳] هیئتهائی‌که در آغازقرن بیستم اعزام شده بودند (بخصوص هیئت آ. استین) در ختن (جنوب بیابان تکله مکان) و دیگر واحه‌های ترکستان چین، اسنادی بودائی که به‌خط برهمایی هندی نوشته شده بودکشف‌کردند. متون مکشوف در آن ناحیه را مربوط به‌قرنهای هفتم تا دهم میلادی حدس می‌زنند و اکثراً ترجمه ازسنسکریت می‌باشند. زبان متون مزبور با زبان سکه‌نبشته‌های سلاله‌های سکائی یکی است و بدین سبب سکائی نامیده شده. گاهی هم آن زبان را «هندواسکیتی» و یا به‌نام مکان‌کشف مدارك مزبور «سکائی ـ ختنی» و یا فقط«ختنی» می‌خوانند[۴] میان متون سکائی (ختنی)اسنادی رسمی، نظامی، تجاری، شرح مسالك و منازل و مکاتبات خصوصی، اشعار بودائی ـکه به‌عقیدهٔ محققان از نمونه‌های هندی مأخوذ است ـ دیده می‌شود. گذشته از اسناد ختنی مدارك دیگری به‌لهجهٔ سکائی که جنبهٔ خصوصی دارد از واحهٔ مرال باشی (ترکستان چین ـ بر سر راه یارکند وکاشغر به‌آق‌سو) به‌دست آمده است.

برسر این‌که‌کدام زبان را باید طخاری نامید بحثهای فراوان میان دانشمندان در۔گرفته. اکنون عقیده‌ای‌که در سال ۱۹۰۸ از طرف یکی از دانشمندان روسی اظهار شده پیروزگشته است. به‌این معنی‌که زبان طخاری (*toxri*) یکی از زبانهای ایرانی است‌که

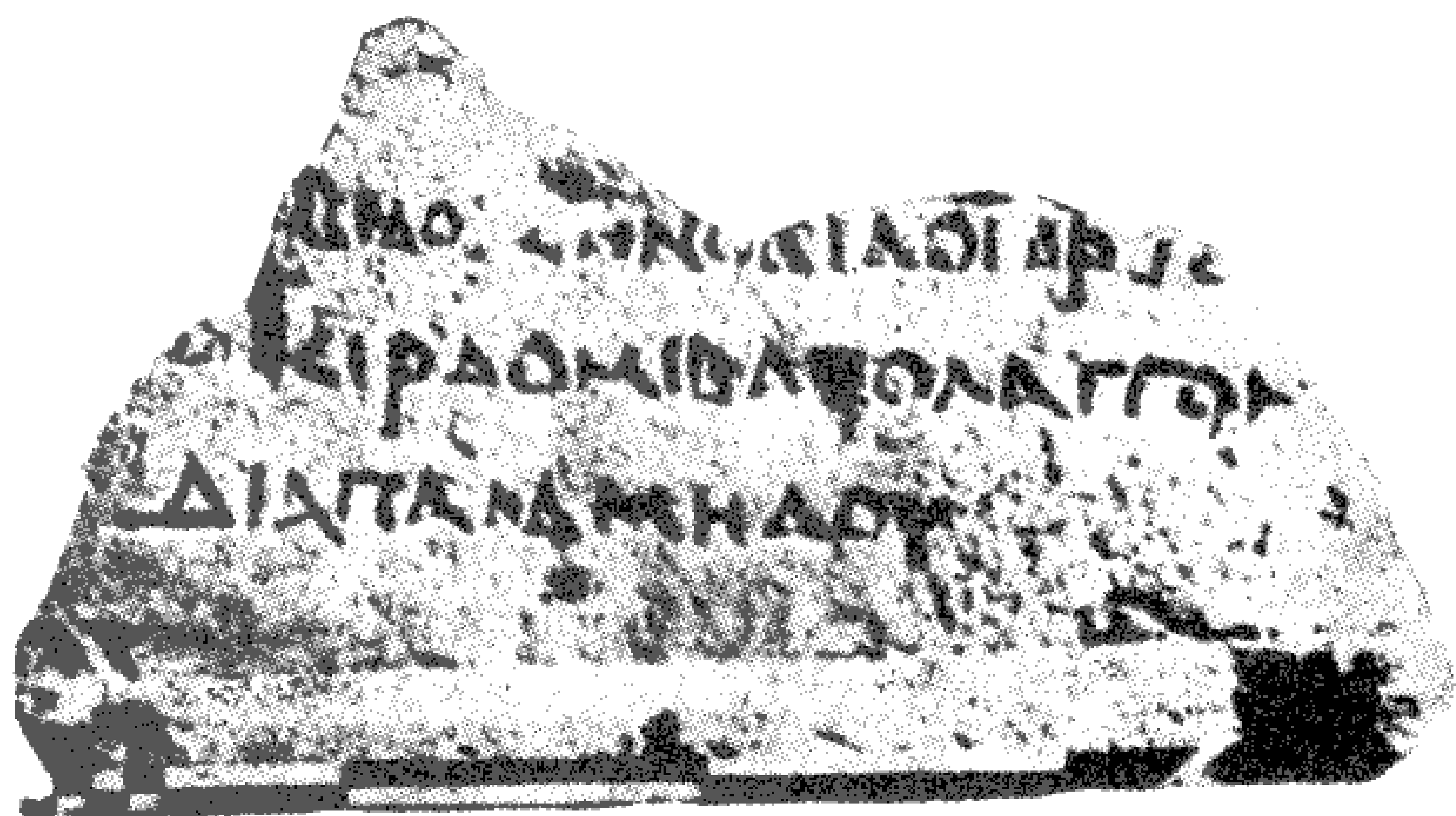
۱. در زمان سلطنت شاپور دوم شاه ساسانی (یعنی تا ۳۷۹ م.) هیونتها سراسر باکتریا را تصرف‌کرده با ایران زمان ساسانی در حالت جنگ بودند. نام قبیله‌ای هیونتها (*xyōn*) در ادبیات پارسی میانه آمده و در یادگارزریران وبوندهشن نیزدیده‌می‌شود. دراوستاهم این‌نام‌ذکرشده(*hyaona* ـ f 930, yt، f 1967. yt) و در بهمن یشت هم از ایشان یاد شده. (منتهی جزو ترکها). هیاتله فقط نام سلالهٔ سلطنتی است (؟) که از هیونتها برخاسته بودند. چنانکه در عهد عتیق این شیوه درموارد دیگر دیده می‌شده. اقوام مجاور، قبایل‌هیون را به‌نام خاندان سلطنتی ایشان «هیاتله» می‌خواندند.

۲. در اصل Ϸao Ϸaonano نوشته و علامت Ϸ (San) جانشین صدای S «ش» است‌که زبان یونانی فاقد آن می‌باشد (به‌صفحه ۱۶۱ اصل رجوع‌شود).

۳. با aryāsp نام پادشاه هیاتله‌که در یادگار زریران آمده مقایسه شود(*x^vatāy* Xyōnān aryāsp).

۴. نام اخیر دقیقتر است زیرا «سکایان» و«سکائی» مفهومهایی وسیع می‌باشند وزمان و مکان مفهومهای مزبور به‌قدرکفایت معلوم نیست. این زبان در خود مدارك مزبور *hvamna* , ـ hvatana و غیره نام برده شده یعنی «ختنی».

در قرن هشتم ونهم میلادی در اراضی ترکستان چین رواج داشته وبا زبان اسناد سکائی ختن ومرال‌باشی خویشاوندی نزدیك دارد (اگرخود همان زبان نباشد).۱ قبایل طخاری و سکائی و هیونی که از قرن دوم قبل از میلاد تا قرنهای چهارم و پنجم بعد از میلاد به‌اراضی آسیای میانه وافغانستان‌کنونی نفوذکردند، ظاهراًفقط بخشی از ایرانی‌زبانانی را ـ که دردوران باستان واحه‌های ترکستان چین‌را اشغال‌کرده‌بودند ـ تشکیل می‌داده‌اند. بخش دیگر اینان که در حرکت قبایل ایرانی‌زبان به‌سوی غرب و جنوب غربی شرکت نجستند در درهٔ رود تاروم باقی‌ماندند. متون بودائی‌که در ختن و مرال‌باشی‌کشف شده آثارزبان مردم اخیرالذکرمی‌باشد. و گواه برآن است‌که حتی درپایان هزارهٔ اول میلادی در واحه‌های ترکستان چین هنوز مردمی می‌زیستندکه به‌یکی از زبانهای شرقی ایرانی متکلم بوده‌اند.



نوشته طخاری(؟) که درحفریات سرخ کتل (افغانستان شمالی) بدست آمده.

این‌که قبایل سکائی و طخاری و هیونی ـ که از آغاز قرن دوم میلادی به‌آسیای میانه وافغانستان‌کنونی نفوذکرده بودند ـ زبانشان ایرانی بود، براثرکشف آثار تازه‌ای که در ظرف دهه‌های اخیر به‌دست آمده تأیید شده است. آثار مزبور به‌یکی از انواع خطوط یونانی ـ که اکنون نام طخاری برآن نهاده‌اند (ودربارهٔ انتشار آن پیشتر درصفحهٔ ۱۶۱ اصل سخن‌گفته شده) نوشته شده.

آثار خط طخاری مزبور به‌اندازه‌های کوچك می‌باشند و سخت زیان دیده‌اند و گاهی درست خوانده نمی‌شوند و عجالة از لحاظ مطالعهٔ زبان قبایل سکائی ـ طخاری و

1. A. Staël-Holstein, *Tocharisch und die Sprache II*
(اخبار فرهنگستان علوم‌امپراطوری روسیه ۱۹۰۸ ص۷۲ ـ ۱۳۶۷)

هیونی مدارك ناچیزی به‌دست می‌دهند.

مدارك مزبور عبارتند از:

۱) نوشته‌های سکه‌ها و مهرهای شاهان‌هیاتله.[۱]

۲) قطعه‌ای از یك دست‌نبشته که آ. استین درسال ۱۹۱۶ در لوئولان (چین) کشف کرده و ف.و. توماس منتشر کرده است.[۲]

۳) سه نوشتهٔ مختصر که توسط هیئت باستانشناسی فرانسوی در ۱۹۵۳ - ۱۹۵۲ هنگام‌حفریات معبدباستانی‌درسرخ کتل(افغانستان شمالی، باکتریا-باختر باستان) کشف شده و ظاهراً مربوط به‌دوران‌کوشانیان[۳] است (به‌عکس صفحهٔ ۲۰۷ اصل بنگرید).

۴) تکه‌هائی از نبشتهٔ «هیاتلی» مکشوف در واحهٔ تورفان (ترکستان چین) که توسط هیئت باستانشناسی‌آلمانی به‌دست آمده و ا. هانسن منتشر کرده.[۴]

۵) دو نبشته که در سال ۱۹۵۳ در ناحیهٔ شهر «اوروزگان» (افغانستان مرکزی، شمال غربی قندهار) کشف‌گردیده و بیوار[۵] آن‌را منتشر کرده - تاریخ هردو نوشته در حدود ۵۰۰ میلادی است.

۶) نوشتهٔ مهری‌که به‌یکی از اسناد (*5. B4*) بایگانی دواشتیچ سغدی آغازقرن هشتم میلادی‌آویخته بوده.[۶]

۷) نوشته‌ای برپاره‌خم زیرخاکی مربوط به‌قرن اول و دوم میلادی‌که در سال ۱۹۵۱ دردوشنبه‌کشف شده.[۷]

تاکنون به‌قرائت‌بعضی‌ازکلمات‌منفردیاگروه‌کلمات‌آن‌آثارموفق شده‌اند. وشکی‌نیست که همهٔ آثار مزبور به‌یکی از لهجه‌های شرقی ایرانی (سکائی ـ طخاری) ـ دوران میانهٔ زبانهای ایرانی-نوشته شده‌اند.

نوشتهٔ زنگ شتری‌که اخیراً دردشت جوم ـ ناحیهٔ‌کلیاب تاجیکستان ـکشف شده (به‌عکس بنگرید)که هنوزکشف وخوانده نشده به‌خط مزبور تحریر شده است. تاریخ این

۱. آخرین تألیفی‌که سکه‌نبشته‌های مزبور مشروحاً در آن مورد مطالعه قرارگرفته به ر. گریشمان تعلق دارد: *Les Chionites—Hephtalites, Le Caire*, 1948)

2. F. W. Thomas, *A Tokhari (?) MS* (JAOS, 64, 1944, p. 1—3).

۳. نوشته‌هائی‌که در تألیف R. Curiel تحت عنوان *Inscriptions de Surkh - Kotal* JA, t. CCXLII, fasc. 2, 1954, p. 189 - 205

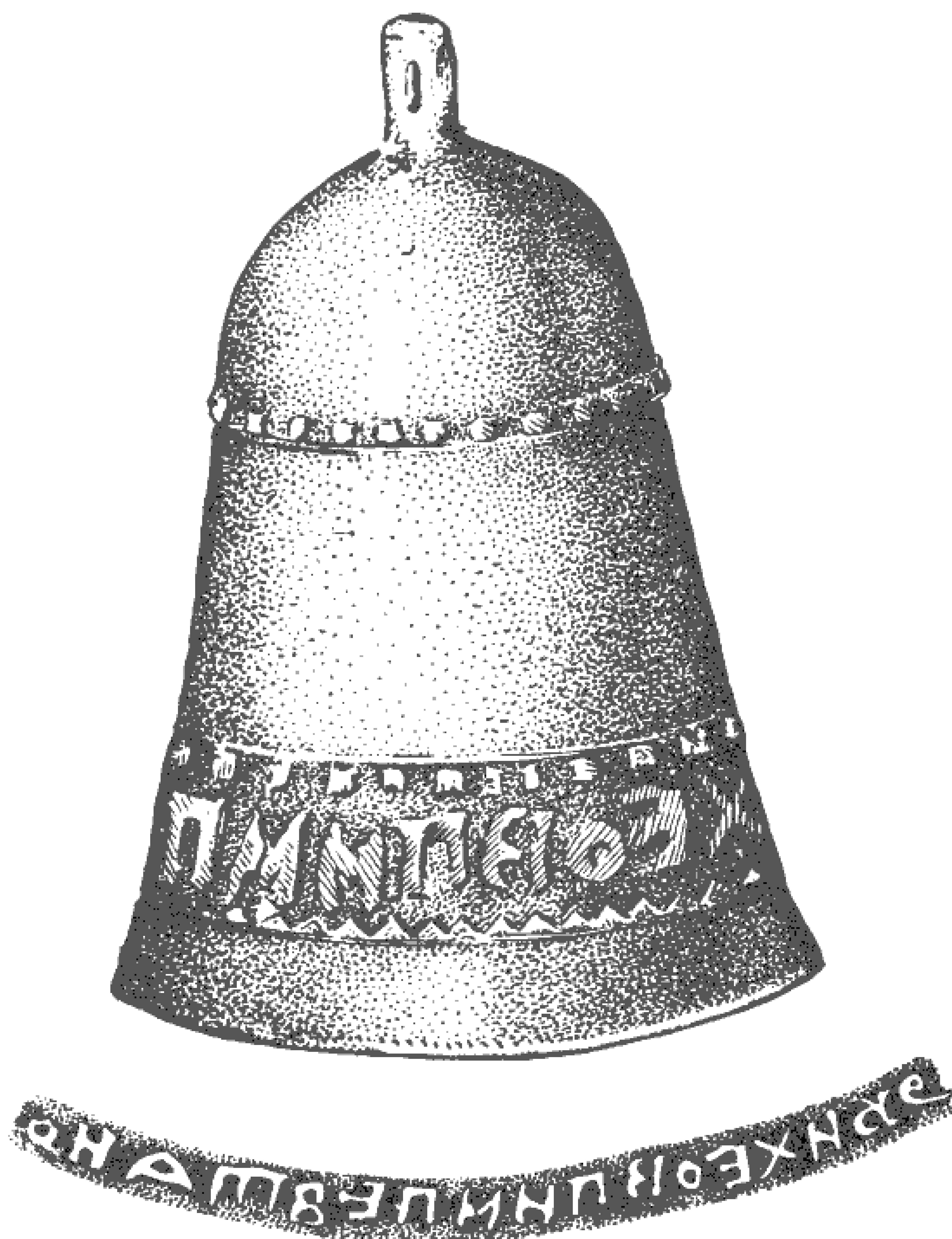
4. O. Hansen, *Die Berliner Hephtaliten-Fragmente* («La Nouvelle Clio» III, Bruxelles 1951, p. 41- 69); «La Parola del Passato», XX, [Napoli], 1951, p. 361—366.

5. A. D. H. Bivar, *The inscriptions of Uruzgan* (JRAS; 1954, parts 3-4 p. 112 - 118

۶. آ.آ. فریمان. فهرست اسناد دست‌نبشته... (مجموعهٔ سغدی. لنینگراد. ۱۹۳۴) ص ۳۵-۲۴ وتصویروجدول VII-۴ و I. R. Ghirshman, *Les Chionites- Hephtalites*, p. 58-60

۷. و.آ. لیوشیتس. نبشتهٔ طخاری بر روی خم (AAH تاجیکستان شمارهٔ VII ۱۹۵۳ ص ۲۸-۲۳).

زنگ شتر تخمیناً قرن اول و دوم میلادی تعیین شده است.[1]
کتب اصلیی که برای مطالعهٔ زبان سکائی (ختنی) وجود دارد همانا تألیفات استن ـ کونو[2] می‌باشد. دیگر تألیفات و نشریات مهم در فهرست کتب مذکور است.



زنگوله مفرغی مکشوف در تاجیکستان جنوبی (مجموعه انستیتوی تاریخ وباستانشناسی ومردمشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان)

۱. ب.آ. لیت وینسکی ـ مدارک جدید باستانشناسی تاجیکستان (KCИИМК ـ شمارهٔ ۵. ۱۹۵۴) ص ۱۴۴ تصویر شماره ۵ (۲، ۲). حروفی که س ك.کابانوف ذکر کرده چندان روشن نیستند (اخبار فرهنگستان علوم ازبکستان، ۱۴۹۸، شمارهٔ ۵ ص ۸۷۰-۷۷) حروف مزبور که «کوشانی» شمرده می‌شوند (ك. و. ترور چنین عقیده دارد) هنوز خوانده نشده‌اند و برظرفی که در محل مرکز برق آبی فرهاد (ازبکستان) یافت شده نوشته شده است. تاریخ ظرف مزبور قرن اول ودوم تخمین زده شده.

2. S. Sten - Kanow, *Saka Studies*, Oslo، 1932, S. Sten - Konow *Primer of Khotanese Saka. Grammatical sketch, chrestomathy, vocabulary, bibliography*(NTS, Bd. XV Oslo, 1949).)

۶. آثار زبان خوارزمی

درمنابع مکتوب قرون وسطی ازوجود زبان ویژهٔ خوارزمی سخن گفته شده است. ابوریحان بیرونی دانشمند خوارزمی‌الاصل مشهور (۱۰۴۸ - ۹۷۳) یکی از فصول کتاب آثارالباقیه عن القرون الخالیهٔ خویش را به‌شرح جشنها وگاهنامهٔ خوارزمیان اختصاص داده است. درفصل مزبور نامهای خوارزمی روزهای هفته وماهها و صورفلکی وجشنها ذکر شده است. برخی ازکلمات خوارزمی ـ بخصوص اسامی خاص ـ در تألیفات تاریخی و جغرافیائی مؤلفان عربی‌زبان از قبیل ابن‌فضلان (آغاز قرن دهم) و استخری (قرن دهم) ویاقوت (قریب ۱۲۲۹-۱۱۷۹) ودیگران ـ نقل شده است. چند اصطلاح حقوقی به‌زبان خوارزمی (بدون ترجمه) درکتاب فقه عربی نیمهٔ اول قرن دوازدهم وقریب ۴۰ کلمهٔ خوارزمی (۱۳ جمله) در لغت‌نامهٔ عربی ـ فارسی موسوم به مقدمة الادب که در قرن دوازدهم توسط زمخشری خوارزمی تألیف شده دیده می‌شود. آنچه دانشمندان در حدود سال ۱۸۳۰ دربارهٔ زبان خوارزمی می‌دانستند به‌همین قدرمحدودبوده. بدیهی‌است که ممکن‌نبود ازاین مدارك‌اندك تصویر کاملی‌اززبان خوارزمی درذهن مجسم‌ساخت.

در سال ۱۹۳۶ فرهنگستان علوم شوروی نسخهٔ خطی تألیف قزمینی فقیه خوارزمی قرن سیزدهم را که عنوان کنیةالمؤنیه دارد ابتیاع کرد. کتاب مزبور به زبان عربی نوشته شده و حاوی فصولی در ازدواج وطلاق وآزادکردن بندگان وسوگند و منهیات وطرزرفتار می‌باشد. نسخهٔ خطی مزبور درقرن‌چهاردهم نوشته شده ودرنتیجهٔ تحقیق معلوم شدکه تعدادکثیری لغات منفرد و جملات و حتی مکالمات خوارزمی ـ که مانند متن به‌حروف‌عربی نوشته شده ـ به‌اثر مزبور راه یافته‌است. بیشتر لغات خوارزمی با حرکات و اعراب است و این خود تلفظ دقیق آنها را آسان می‌کند.[۱] دفتری به‌این نسخهٔ خطی ملصق است‌که حاوی لغت‌نامه‌ای ازتمام‌لغات خوارزمی‌کتاب می‌باشد. این لغت‌نامه در قرن چهاردهم تنظیم و تمام اصطلاحات و جملات خوارزمی (مربوط به ازدواج و طلاق و سوگند و غیره) کتاب به‌عربی و یا فارسی ترجمه شده... این اثر و لغت‌نامهٔ ضمیمهٔ آن عجالةً بزرگترین (و در واقع تنها) منبع اطلاعات ما دربارهٔ زبان خوارزمی به‌شمار می‌رود. آ.آ. فریمان درمدارك لسان خوارزمی این اثرمطالعه به‌عمل آورد (قریب ۳،۰۰۰ لغت‌که بخشی از آنها مکرر است) و توانست ویژگیهای اصلی صوتی و ساختمان دستوری و لغات زبان مزبور راکشف و احیا کند و رابطهٔ خوارزمی را با دیگر زبانهای ایرانی مشخص سازد.

ازحدود سال ۱۹۳۰ تاکنون حفریات باستانشناسی پردامنه‌ای تحت نظراستاد س. پ. تالستوف عضو وابستهٔ فرهنگستان علوم شوروی درسرزمین خوارزم باستانی به‌عمل می‌آید. عملیات مزبور فرهنگ پر ارج و مستقل مردم خوارزم قدیم را در عهد عتیق

۱. درکتابت عربی مصوتهای مقصود علی‌الرسم نوشته نمی‌شوند و فقط در بعضی موارد برای قرائت دقیق‌کلمه زیر و زبر و پیش‌گذاشته می‌شود.

مکشوف ساخت. درنتیجهٔ این حفریات نه‌تنها آثارعدیده‌ای‌ازفرهنگ مادی وهنر(مجسمه‌ها و نقاشی بر دیوار) به‌دست آمد، بلکه کشفیات مهمی در زمینهٔ کتابت خوارزمی صورت گرفت. از آن‌جمله مجموعه‌های ارزنده‌ای از سکه‌های شاهان خوارزم باستان و ظروف (و یا قطعات شکستهٔ ظروف) نوشته به‌دست‌آمد. نوشتهٔ سکه‌ها وسفالینه‌ها به‌خط آرامی‌ـ الاصل ـکـه بـارها در شرح آثـار قرون وسطائی زبان ایرانـی از آن سخن‌گفته شد ـ می‌باشد. یکی‌ازاین‌نوشته‌ها برخمی است‌که در ضمن حفریات «کوی ـکریل ـگان ـکلا» (در جمهوری خودمختار قره قلپاق)کشف شده و س.پ. تالستوف آن را چنین خوانده *SPBR(D?)K* که شاید اسم خاصی باشد مانند *aspabarak* «برده شده توسط اسب»، «سوار» یا*Aspabadak*«نشسته براسب» (به‌ظن اقوی اولی درست است. مقایسه شود با پارسی باستانی *asa - bāra* > پارسی‌کنونی سوار). از آنجایی‌که خم مزبور در حین خاکبرداری از اطراف بنائی‌که ـ از نظر باستانشناسی تاریخ آن قرن چهارم و سوم قبل از میلاد تخمین زده شده ـ مکشوف‌گردیده و ترسیم بعضی از حروف به‌شیوهٔ بسیارقدیم و مهجور است ـ س.پ. تالستوف تاریخ نوشته را نیز قرن چهارم و سوم قبل از میلاد می‌داند. اگراین تواریخ تأیید شود نوشتهٔمزبور قدیمترین اثرمکتوب مکشوف دراراضی آسیای‌میانه خواهدبود. بااین‌حال‌مسلماً‌بایگانی‌اسنادخوارزمی‌که هیئت‌باستانشناسی‌خوارزم درضمن حفریات توپراق قلعه به‌دست‌آورده اهمیت بیشتری خواهد داشت. اسناد بایگانی مزبورکه تاریخ آن عجالةً قرن سوم میلادی تخمین زده شده به‌خط آرامی‌الاصلی نوشته شده است و قرائت و انتشار آنها مدارك تازه و فراوانی دربارهٔ تاریخ خط آسیای میانه وزبان خوارزمی و زبانشناسی ایرانی در اختیار دانشمندان خواهدگذاشت. لازم نیست از اهمیتی‌که اسناد بایگانی مزبور برای مطالعهٔ تاریخ و فرهنگ آسیای میانه دارد سخن گوئیم. آثار خط وکتابت خوارزم باستانی که تاکنون کشف گردیده نشان می‌دهد که در خوارزم نیزـ چون دیگر نواحی ایران و آسیای میانه ـ قبل از غلبهٔ عرب، الفبائی آرامی‌الاصل متداول بوده است. بعد از غلبهٔ اعراب و رواج اسلام در نوشتن زبان خوارزمی از الفبای عربی استفاده شد (ظاهراً از آغاز قرن دهم) و جملات خوارزمـی تألیفات عربی سابق‌الذکر درقرنهای یازدهم،دوازدهم و سیزدهم نیزبدان خط نوشته شده است (نسخ خطی قرن چهاردهم میلادی). الفبای عربی را با افزودن چند حرف مصمت که در زبان خوارزمی وجود داشته وخط عربی فاقد آنها بوده برای ادای اصوات زبان خوارزمی کامل کردند.[1]

آ.آ. فریمان مطالعات‌اساسیی راکه درزمینهٔ زبان خوارزمی به‌عمل آمده درکتابی تحت عنوان زبان خوارزمی، مدارك و تحقیقات گرد آورده و منتشر کرده است. (*I* ـ چاپ مسکو ـ لنینگراد ـ سال۱۹۵۱).

[1] جدول الفبای عربی در ص ۲۴۷ نقل شده. حروف اضافی‌که در نوشتن زبان خوارزمی به‌کار می‌رفته در ص ۲۴۷ اصل آمده است.

فصل سوم

لهجه شناسی و روابط میان لهجه‌ها در عصر زبانهای میانهٔ ایرانی

در قرن بیستم سه زبان ایرانی که پیشتر کسی از آنها خبر نداشت مکشوف گردید و در دسترس دانشمندان گذارده شد. این سه زبان عبارت بودند از: سغدی وسکائی (ختنی) و خوارزمی. درسالهای تألیف «گروندریس» (سنین فاصل بین قرنهای نوزدهم و بیستم) دانشمندان دربارهٔ هیچیك از زبانهای ایرانی میانهٔ آسیای میانه و افغانستان و ترکستان چین اطلاعی در دست نداشتند ولی اکنون علم ایرانشناسی مدارك اصلی به سه زبان باستانی ایرانی که درعهد زبان میانهٔ ایرانی درسرزمینهای مذکور متداول بوده دراختیار دارد. و شاخهٔ پرباری از زبانهای ایرانی و بخش مهمی از تاریخ السنهٔ مزبور ـ که در گذشته هیچ اطلاعی ازآن در دست نبود، براثر این کشفیات در دسترس علما قرارگرفت.

در قرن بیستم علم ایرانشناسی مدارك مهمی دربارهٔ زبانهای پارسی میانه و پارتی بدست آورد و غنی‌تر شد و در نتیجه اطلاعات ما در بارهٔ زبانهای یاد شده کاملتر گشت و اشتباهات سابق رفع شد ونظر ما در بارهٔ السنهٔ مذکور و تاریخ وروابط متقابل آنها دقت و صحت بیشتری یافت.

تحقیق در زمینهٔ زبانهای ایرانی میانه براثرکشف اسناد و مدارك فراوان برپایهٔ استواری قرارگرفت و تا حدی خلائی راکه میان زبانهای ایرانی باستانی و جدید وجود داشت پرکرد و تاریخ گروه (خانوادهٔ) زبانهای ایرانی را به‌طورکلی روشن‌ترساخت.

در زمینهٔ لهجه شناسی تاریخی نیز پیشرفت مهمی حاصل شد. براثر مطالعاتی که در این زمینه صورت گرفت معلوم شد که اختلاف میان برخی از لهجه‌های ایرانی ـ اختلافاتی که در عصرباستانی زبان مزبور ناچیزبوده ـ بعدها در عصر زبان میانهٔایرانی صورت عمیقتر و شدیدتری پیداکرد. اختلافات جدیدی به‌موازات تفاوتهای قدیم پدید آمد. و فرق میان دوگروه اصلی زبانهای ایرانی ـ یعنی گروه غربی و گروه شرقی ـ ژرفتر شد.

نه تنها تفاوتهای صوتی ولغوی عمیقترگشت بلکه اختلاف در ساختمان دستوری (در ساختمان اجزاء کلمات و نحو زبان) زبانهای شرقی و غربی ایرانی شدیدتر گردید. ناهم‌آهنگی سرعت‌تکامل زبانها باعث‌گشت‌که ساختمان تصریفی وانعطافی زبانهای‌غربی به‌مراتب سریعتر از زبانهای شرقی دچار انهدام‌گردد. مثلاً در آثار زبان پارسی میانه ـ

در پایان عصر زبانهای ایرانی میانه ـ حتی اثری هم از جنس اسامی و یا تعریف نامها و ضمایر وجود ندارد ولی درآثار سغدی مربوط به‌همان زمان (آثار سغدی ـ بودائی) و باآثار سکائی (ختنی) اسامی مذکر و مؤنث و خنثی و تصریف اسم و حالات مختلف آن کاملاً محفوظ مانده. تشدید اختلاف در ساختمان‌کلمات منجر به‌تشدید اختلافات نحوی (شیوهٔ رابطهٔ مضاف و مضاف‌الیه و غیره) گـردید. اختلاف در زبانهای داخل دوگروه اصلی مزبور (شرقی و غربی) نیز به‌شکل نمایان‌تری ظاهرشد.

۱. زبانهای ایرانی غربی

زبانهای ایرانی غربی عصر موردنظر دنبالهٔ لهجه‌هایی (ایرانی) هستند که قبایل ایرانی‌زبان باستانی(پارسیان و مادها) به‌مغرب دشت‌کویرآوردند. تحقیق از متون‌مانوی به‌این نتیجه رسیدکه دو لهجهٔ مختلف (عهد متوسط زبانهای ایرانی) درمتون مزبوردیده می‌شود. یکی از این لهجه‌ها کـه همان زبان ادبـی پارسی میـانه و یا روایت پارسیك *Parsik* کتیبه‌های ساسانی است به‌نام «جنوب غربی» خوانده شد. وجه نام‌گذاری این است‌که لهجهٔ اخیرالذکر (پارسی میانه) دنبالهٔ نوعی‌از لهجه‌های ایرانی (پارسی‌باستانی) است‌که کتیبه‌های میخی هخامنشیان‌معرف‌آن می‌باشد. لهجهٔ دوم‌متون مانوی با روایت پهلویك *Pahlavik*کتیبه‌های ساسانی ودیگرآثارپارتی‌یکی‌است وبه‌نام‌شمال غربی‌خوانده شد. و وجه تسمیه دراین مورد آنست‌که لهجه‌های شمال غربی (پارتی) دورهٔ میانهٔزبان ایرانی واجد همان خصوصیاتی هستندکه ویژهٔ لهجه‌های باستانی شمال غـربی (مادی) بوده است.

روابط زبانهای ایرانی شمال غرب از لحاظ لهجه شناسی

آکادمیسین ك. گ. زالمان در تألیفی‌که به‌سال ۱۹۰۸[۱] منتشرشد به‌وجود دو لهجه در متون مانوی تورفان اشاره‌کرد وسپس ا. مان[۲] بعضی اختلافات صوتی مهم را کـه میان لهجه‌های جنوب غربی (پارسی میانـه) و شمال غربی (پارتی) ـ وجود دارد روشن و بیان نمود.

کاملتریـن تحقیقی‌که دربارهٔ اختلافات لهجه‌های جنوب غربی و شمال غربی، از

۱. یادداشتهای‌فرهنگستان علوم امپراطوری شعبهٔ (تاریخ و فلسفه) مجلهٔ VIII. شمارهٔ CПб۱۰، ۱۹۰۸ ـ ص ۱۴۹. C. Salemann, *Manichaeische Studien*

۲. O. Mann, *Kurdisch-persische Forschungen, Abt. I, Die Tâjik-Mundarten der Provinz Fârs*, Berlin, 1909, S. XV. ا. مان در این اثر بیشتر به‌تألیف استاد خویش (ف. آندرآس F. Ondrnos) تکیه‌کرده است.

لحاظ لهجه شناسی به‌عمل آمده به پ. تدسکو تعلق دارد.[1]

تحقیقات مذکور اختلاف صوتی و دستوری و لغوی میان پارسی میانه و پارتی را کشف و معین کرد.

در زمینهٔ صوت شناسی (فونتیک) دو زبان پارسی متوسط و پارتی هریك صوتهای (فونم ـ های) ایرانی باستانی‌را به‌نوعی منعکس می‌کنند وچگونگی‌ادای اصوات یادشده در دو زبان مزبور آموزنده است.

عصر باستانی زبان ایرانی	عصر میانهٔ زبان ایرانی	
زبانهای اوستائی و پارسی باستانی	پارسی‌میانه	پارتی
θr اوستائی. و θʳ پارسی باستانی	*S*	*hr*
puθra اوستائی و *puθʳa* پارسی باستانی	*pus*	*puhr*
θ*ri* اوستائی و θʳ*i* پارسی باستانی	*sē*	*hrē*
Z اوستائی و *d* پارسی باستانی	*d*	*Z*
Zān اوستائی و *dān* پارسی‌باستانی ـ ریشهٔ«دانستن»	*dān*	*Zān*
Zardaya اوستائی و به‌معنی «قلب ـ دل»	*dil*	*Zird*
ǰ اوستائی و *ǰ* پارسی باستانی	*Z*	*Ž*
ǰan اوستائی *ǰan* پارسی باستانی ـ ریشهٔ «زدن»	*Zan*	*Žan*
ǰiv اوستائی و *ǰiv* پارسی باستانی ـ ریشهٔ زندگی کردن	*Zindayān*	*Živandag* زندگی کننده

در ضمایر اشارهٔ پارسی میانه و پارتـی و همچنین پسوندهایی‌که در ساختن واژه‌ها به‌کار می‌رود و اضافات منفصل قبل و بعد کلمه و حروف ربط و علامات دستوری کـه رابطهٔ مسند و مسندالیه را بیان می‌کند و در لغات دو زبان هم اختلافاتی وجود دارد:

1. P. Tedesko. *Dialektologie der westiranisohen Turfantexte* (mo, XV, 1921)

۲. rd ایرانی باستانی > l- پارسی‌میانه‌مثل‌سردار sar-das > پارسی میانه سالار > فارسی‌کنونی «سالار».

مثلا

پارسی میانه	پارتی	
ēn	*im*[۱]	این
(h)ān	*hō*	آن
-īh	*-ēft*	پسوند اسم معنی[۲]
-ī	*-čē*	اضافه ـ (علامت رابطهٔ مسند و مسندالیه)
kun-	*kar-*	پایهٔ زمان حال فعل «کردن»
gōβ-	*vāž-*	پایهٔ زمان حال فعل «گفتن»

مطالعهٔ اختلافات قدیمی که میان زبانهای ایرانی جنوب غربی و شمال غربی وجود داشته واجد اهمیت شایان است ـ بویژه‌که اختلافات موجود بین زبانهای کنونی ایرانی (که در واقع دنبالهٔ خصوصیات لهجه‌های باستانی است‌که منشأ تکامل زبانهای اخیر بوده‌اند) از بسیاری جهات معلول اختلافات مزبور هستند.

تعیین دقیق مرزهای عرصهٔ رواج و انتشار این دو زبان دشوار است. حدس زده می‌شود که در آغاز دوران زبان ایرانی میانه، مردم بخش جنوب غربی فلات ایران، یعنی ناحیهٔ پارسا (*pārsa*) ـ که در عهد باستان قبایل پارسی درآن متمکن‌گشته بودند ـ به‌لهجه‌های پارسی (پارسی میانه) سخن می‌گفتند.

اصطلاح «زبان پارتی» مفهوم نامشخص‌تری دارد. از مدارك تاریخی‌چنین‌برمی‌آید که زبان پارتی در آغاز دوران زبان ایرانی میانه در جنوب غربی آسیای میانه رایج بوده. این را هم می‌دانیم که در نخستین مرحلهٔ انتشار مانویت در خراسان (قرنهای سوم و چهارم میلادی) مانویان در تبلیغات خویش نه تنها از زبان پارسی میانه بلکه از پارتی نیز استفاده می‌کرده‌اند و این خود می‌رساند که بخش مهمی از مردم خراسان در آن زمان پارتی زبان‌بوده‌اند. فتوحات شاهان پارتی (ارشاکیان ـ اشکانیان) و دخول سراسر شمال و شمال غربی ایران در قلمرو پادشاهی پارت سبب شدکه نام «زبان پارتی» شامل‌تمام‌لهجه‌های‌نواحی مزبورگردد. زبان‌متن چرم نبشته اورامان (اورامان *III*)که پیشتر ازآن یاد شد و درکردستان ایران کشف گردیده ـ پارتی شمرده می‌شود. لغات فراوانی راکه زبان ارمنی باستانی در آخرین قرون قبل از میلاد و نخستین قرون بعداز میلاد از لهجه‌های ایرانی به‌وام گرفته و وارد آن زبان (ارمنی باستانی) شده پارتی

۱. *im* (< به‌پارسی باستانی ima) در پارسی میانه نیز دیده شده است.

۲. مثلا، *sardār-īh* در پارسی میانه (به‌معنی سرداری) و *pādixšāh-īh* و Šahrdār-ēft پارتی به‌معنی «سالاری» و vigāh - ēft به‌معنی «گواهی». هردو پسوند (ih ـ پارسی میانه و eft - پارتی) از لحاظ تاریخی دو نوع تغییر و تکامل پسوند واحد ایرانی باستانی na-yua را تشکیل می‌دهند.

می‌دانند.

بنابراین مفهوم «زبان پارتی» ظاهراً شامل تعدادکثیری ازلهجه‌های ایرانی میانه می‌گردد که در سرزمین خراسان (و بخش جنوب غربی آسیای میانه) و شمال و شمال غربی ایران متداول بوده.

تأثیر متقابل میان گویشهای جنوب غربی (پارسی) و شمال غربی (پارتی) همواره وجود داشته. ولی به‌احتمال قوی از آغاز سلطهٔ سیاسی سامانیان نتیجهٔ این تأثیرمتقابل به‌تدریج به‌سود لهجه‌های پارسی بوده است.

در جریان قرون متمادی که لهجه‌های شمال غربی (پارتی) با لهجه‌های جنوب غربی تلاقی واختلاط یافت پارتی به‌تدریج عقب‌نشینی می‌کرد و جای خود را به‌پارسی می‌داد. مردمی‌که پیشتر به‌پارتی تکلم می‌کردند متدرجاً به‌پارسی (پارسی میانه) سخن گفتن آغازکردند. حدس زده می‌شودکه یکی از علل اصلی این جریان همانا نقش مهمی بوده‌که زبان پارسی میانه در زندگی سیاسی واقتصادی و فرهنگی (و بخصوص مذهبی) کشور ساسانی ایفا می‌نموده. و بدیهی است این تبدیل زبان براثر نزدیکی و مشابهت ساختمان دولسان برای مردم آسان بود، البته شدت جریان در همه‌جا یکسان نبود. و چنانکه عادتاً درمورد اختلاط زبانها دیده می‌شود زبان‌غالب (در این مورد پارسی‌میانه) نخست در شهرها و مراکز بزرگ اقتصادی و اداری و فرهنگی و در امتداد جاده‌های عمده رواج یافت. و لهجه‌های پارتی در نقاط روستائی دور دست و نواحی کوهستانی شمال غربی (پارتی) ـ که از شاهراهها دور بوده ـ مدت بیشتری مقاومت‌کردند. به‌هر تقدیر در هنگام غلبهٔ اعراب (قرن هفتم ـ هشتم میلادی) زبان پارسی در سراسر خاك خراسان رایج بود.

ظاهراً جغرافیدانان و مورخان عربی زبان‌قرنهای نهم‌و دهم میلادی‌که ازاوضاع خراسان وآسیای میانه مشروحاً در آثار خویش سخن‌گفته‌اند نه از پارتها اطلاعی‌داشتند و نه از زبان پارتی. مؤلفان فهرست اقوام که پیشتر ازآن ذکری رفت، و به‌زبان سغدی نوشته شده و (چنانکه معتقدند) مربوط به‌قرن هشتم یا نهم میلادی می‌باشد، نیز از پارتها اطلاعی نداشته‌اند.

بنا براین می‌توان گفت‌که‌هنگام غلبهٔ اعراب اختلاط لهجه‌های‌شمال غربی(پارتی) و جنوب غربی (پارسی) در سرزمین خراسان به‌شکست لهجه‌های پارتی و پیروزی و رواج لهجه‌های پارسی منجر شده و این جریان پایان یافته بود. در جریان این تأثیر متقابل و اختلاط، زبان پارسی (پارسی میانه) اساس خویش ـ یعنی ساختمان دستوری و ذخیرهٔ اصلی لغوی خود ـ را حفظ کرده و در عین حال لغات زبان محتضر پارتی را

پذیرفت. مردم پارتی زبانی‌که به‌زبان پارسی متکلم گردیدند بخشی از لغات قدیمی خود را (و شاید برخی خصوصیات لسانی دیگر خویش را هم) وارد زبان پارسی‌کردند. زبان پارسی میانه لغات فراوانی ازلهجه‌های شمال غربی (پارتی) به‌وام‌گرفته است. وبسیاری از لغات مزبور تاکنون نیز در زبان فارسی و تاجیکی وجود داشته و باقی مانده‌اند.

مثلاً واژه‌های زیر را درنظر گیرید ومقایسه‌کنید:

šahr پارسی میانه (<از ایرانی باستانی *xšaθra* به‌معنی «پادشاهی» و «کشور و دولت») و *šahr* «شهر» فارسی‌کنونی، دیگر«مهر» *mihr* پارسی میانه به‌معنی«عشق» و «دوستی» (< از ایرانی باستانی *miθra*) و فارسی‌کنونی «مهر». و دیگرپارسی میانهٔ چهر *čihr* (<از ایرانی باستانی *čiθra* به‌معنی«اصل» «چهره») و فارسی‌کنونی «چهره»، و دیگر پارسی میانهٔ *puhr* «پسر» (از ایرانی باستانی *puθra*) والخ.[۱]

۲. زبانهای شرقی ایرانی. خصوصیات اصلی و مقایسهٔ آنها با زبانهای غربی ایرانی

نمایندهٔ زبانهای شرقی ایرانی (مربوط به‌دوران زبانهای ایرانی میانه) آثاری هستندکه به‌سغدی و خوارزمی و سکائی (ختنی)در دست است.

این زبانهاکه بالنسبه به‌یکدیگر نزدیك‌اند وتا حدی وحدتی میان‌آنها وجود دارد با زبانهای غربی ایرانی معاصر خود (پارسی میانه و پارتی) اختلاف فاحش دارند.

از لحاظ صوت شناسی (فونتیك) زبانهای شرقی ایرانی عصر منظور نظر، از زبانهای غربی ایرانی ـ به‌سبب یك‌سلسله تفاوتهای مهم ـ جداهستند. من‌باب مثال می‌توان موارد زیر را ذکرکرد.

الف) اصوات «شدیدالتلفظ آوائی» اول (*b*, *d*, *g*) ایرانی باستانی درزبانهای غربی ایرانی نیز محفوظ مانده ولی در زبانهای شرقی ایران به‌شکل اصوات حلقی آوائی (β,δ,γ) در می‌آید.

۱. اصل پارتی (شمال غربی) کلمات مزبور ازاینجا معلوم‌است‌که *θr* پارسی باستانی به‌صورت *hr* منعکس‌شده. در لهجه‌های جنوب غربی (پارسی) *θr* پارسی باستانی < به S مبدل می‌شود (رجوع شود به‌ص۲۱۴).

درآثارادبی‌کلاسیك‌فارسی«پور»(به‌معنی «پسر») که از پارتی به‌وام‌گرفته‌شده دیده می‌شود(< puhr) دو کلمهٔ اصلی پارسی یعنی «پسر» هردو به‌کار رفته. همچنین‌کلمهٔ «دانا» و «فرزانه» راکه به‌همان معنی است درنظرگیرید. ریشهٔ پارتی‌کلمهٔ دوم (فرزانه) انعکاسی ازشکل Zān ایرانی باستانی می‌باشد.

دوران باستانی زبان ایرانی	دوران میانهٔ زبان ایرانی	
	زبانهای غربی ایرانی	زبانهای شرقی ایرانی
b-	b-	β-
band- پایهٔ زمان‌حال فعل «بستن»	پارسی میانه band-	سغدی: βnt، خوارزمی = βāncīn، (من) بستم
bar - پایهٔ زمان حال فعل «بردن»	پارسی میانه bar-	سغدی = βyr، خوارزمی = βārīn،(من)«دریافت کردم»؟
baxš- پایهٔ زمان حال «بخشیدن»	پارسی میانه: baxš	خوارزمی: βāxxin (من) بخشیدم
d-	d-	δ-
dār- پایهٔ‌زمان حال«داشتن» در دست «داشتن»	پارسی میانه: - dār	سغدی:δ'r، خوارزمیδārin (من - مؤنث) داشتم.
daiva «دیو»، «روح‌خبیث»	پارسی میانه: dēv	سغدی: δyw
g-	g-	γ-
gauša «گوش»	پارسی میانه: gōš	سغدی: γwš
grab - پایهٔ فعل گرفتن «برداشتن، فهمیدن»	پارسی میانه: grift (او) گرفت	سغدی: -γrβ
		خوارزمی: γāβyin، (من) فهمیدم

ب) h ایرانی‌باستانی درزبانهای غربی ایرانی محفوظ مانده ولی در زبانهای‌شرقی ساقط می‌شود (اما در خوارزمی نه همیشه).

کلمهٔ ایرانی باستانی (اوستائی) hafta «هفت» مقایسه شود با «haft» پارسی میانه و βt' سغدی و aβd خوارزمی وغیره.

ج) xt- و- ft- ایرانی باستانی‌در زبانهای غربی محفوظ مانده ولی در زبانهای شرقی به‌صورت - γd - βd - منعکس می گردد.

مقایسه‌کنید کلمهٔ ایرانی باستانی (اوستائی)[۱] *θaxta* به‌معنی «سخت» و پارسی میانه *saxt* «سخت» و خوارزمی *θaγd* (ثغد) و یا ایرانی باستانی *duxta* به‌معنی «دختر» را با پارسی میانه *duxt* و خوارزمی *δuyd* (ذغد).

مثال تبدیل *βd* - > *-ft-* در بالا آمده است (*hafta*- ایرانی باستانی > *aβd* خوارزمی و *β't*[۲] سغدی و غیره).

علامت ویژهٔ زبانهای شرقی ایرانی وجود مصمت تلفیقی *C* (تس) است[۳] که هرگز در زبانهای غربی ایرانی دیده نمی‌شود.

مقایسهٔ ساختمان اجزاء کلمات زبانهای شرقی و غربی ایرانی نشان می‌دهد که اصل انعطاف و تصریف کلمات در زبانهای شرقی استوارتر بوده است. مثلاً بعضی از زبانهای غربی ایرانی (بخصوص پارسی) براثر زوال تصریف و انعطاف (فلکسیون)، جنس و صرف اسامی و ضمایر را در مرحلهٔ متقدم تکامل خویش ازدست دادند (محتملاً درآغاز دوران میانهٔ زبان ایرانی) ولی وضع زبانهای گروه شرقی دیگر بود. جنس کلمات (مذکر و مؤنث و خنثی) با کمال وضوح در زبان سکائی (ختنی) دیده می‌شود. در زبانهای سغدی و خوارزمی نیز جنس کلمات وجود دارد و با حروف تعریف خاصی نشان داده می‌شود. در هرسه زبان شرقی- که تاکنون کشف گردیده- اصل انعطاف و تصریف (فلکسیون) که مخففی از شیوهٔ زبان ایرانی باستانی است دیده می‌شود. مثلا در زبانهای سغدی و خوارزمی حالت اضافهٔ مفرد را که به *-ī* منتهی می‌شود مقایسه‌کنید (> *ahya*- ایرانی باستانی) حالت مفعول بهی مفرد مختوم به *-ū* (> ایرانی باستانی *am* -) و غیره.

پسوندجمع *t* - ایرانی شرقی (مقایسه شود *βr'trt* به‌معنی «برادران»، *Pr''mnt* به‌معنی «برهمنان»، *pryštyt* «فرشتگان» وکلمهٔ خوارزمی *aβrūc*[۴] «ابروان» وغیره) مطابق است با *hā* - ی[۵] ایرانی غربی (پارسی میانه).

تمام اشکال زمان گذشته در زبانهای پارسی میانه و پارتی از حالت مفعولی ماضی باستانی که به *tá* - ختم می‌شده سرچشمه می‌گرفته (پارسی باستانی *Kṛtá* > پارسی میانه *Karδ* «(او) کرد». پارسی باستانی *bṛtá* > پارسی میانه *burδ* «(او) برد». پارسی باستانی *šutá* > پارسی میانه *šuδ* «(او) رفت»). ایرانی باستانی *gmatá* > پارتی *gaδ* «(او) رفت» والخ). در زبانهای ایرانی شرقی - برخلاف زبانهای ایرانی غربی دوران مورد نظر- اشکال زمان ماضی از پایهٔ زمان حال با اضافهٔ *an* - و یا تمدید مصوت هجای

۱. ولی‌کاثی‌نیست. لهجهٔ گاثی اوستا در ویژگی یاد شده با زبانهای شرقی سهیم است.
۲. t اینجا (پس از حرف آوائی) آوائی انسدادی d را ادا می‌کند.
۳. زبان سغدی از این‌حیث مستثنی است.
۴. در خوارزمی c > t
۵. هردو پسوند مذکور از پسوند ایرانی باستانی اسم جمع va - ریشه می‌گیرند. در زبان پارسی hā - > *θvā*- (توجه‌کنید به *čaθvāra* اوستائی‌به‌معنی «چهار» و Čahār پارسی میانه > و Čehār فارسی کنونی، در زبانهای شرقی ایرانی (سغدی و خوارزمی) - *-θv-* > *--tv-* > tf - > t - . (*čaθvara* اوستائی با *čtβ'r* «چهار» سغدی مقایسه شود).

اول تشکیل می‌شود. مثلاً در زبان خوارزمی: پایهٔ زمان حال ـ *ikk* است (*ikkam* «(من) می‌کنم»). ولی پایـهٔ زمان ماضی ـ *mikk* است (*mikkin* «(من) کردم»). در زبان سغدی *'ns''čt* «(او) وصل می‌کند» (زمان حال)، ولی *mns'č'nd* «(آنها) وصل کردند» (زمان ماضی).

چند مثل در بارهٔ تمدید مصوت هجای اول در زبان خوارزمی: *yavārī* «(تـو) می‌دانی» (دوم‌شخص مفردزمان‌حال). ولی *yāvārīx* «(تو) دانستی» (دوم شخص مفرد ماضی). *βāncin* «(من) بستم» (اول شخص مفرد ماضی از پایهٔ زمان حال ـ *βant*. با *βnt* سغدی مقایسه شود). *βāxxin* «(من) بخشیدم» (اول شخص مفرد ماضی ـ از پایهٔ زمان حال *βqxx*. با ایرانی باستانی ـ *baxš* مقایسه شود). در سغدی: پایهٔ زمان حال فعل «دادن» ‎-θβr‎، ولی پایهٔ زمان‌ماضی *θ'βr* است. پایهٔ زمان حال فعل «گذاشتن و رهاکردن» ـ *pryc* ولی پایه زمان ماضی *p'ryc* است والخ.[۱]

در زبانهای غربی ایرانـی، دوران مورد نظر، رابطهٔ میان مضاف و مضاف‌الیه به‌طور کلی به‌وسیلهٔ اضافه است: مضاف ـ اضافه ـ مضاف‌الیـه. مثلاً در پارسی میانه: *Pus - i - arδāβan* «پسر اردوان»، *Kunišn - i xᵛēš* «کنش، عمل‌خویش» و غیره.
در زبانهای شرقی ایرانی برعکس است و مضاف‌الیه مقدم برمضاف می‌باشد. مثلاً در زبان خوارزمی *xub - am δuγd* «دختر خوب من» ودر سغدی *pruh m'th* «مادر عزیز» و غیره.

روابط زبانهای شرقی ایرانی
از لحاظ لهجه‌شناسی

در زمینهٔ روابط متقابل زبانهای شرقی از لحاظ لهجه‌شناسی در تألیفات مربوطه به‌بستگی بسیار نزدیکی که میان سغدی و خوارزمی وجود دارد توجه شده است. به‌رغم اختلافاتی که در اصوات (بعضی از این اختلافاف به‌طور ضمنی در شرح فوق تذکر داده شد) و اجـزای کلمات دو زبان مذکور وجود دارد مع‌هذا ترکیب صوتی و ساختمان دستوری این دولسان‌قدیمی آسیای میانه ازجهات اساسی قابل تطبیق می‌باشند (مثالهای فوق همانندی دو زبان خوارزمی و سغدی را در موارد زیـر می‌رسانند: تکامل و تطور حروف *b-, d-, g-, xt-, ft* و غیره ایرانی باستانی، شیوهٔ ساختن زمان ماضی (شیوه‌ای

۱. تمدید حرف مصوت‌هجای اول برای ساختن زمان‌ماضی به‌وسیلهٔ زائده برسرآن‌هجا توجیه می‌شود. این‌اضافه درزبانهای ایرانی‌باستانی‌برای‌ساختن زمان ماضی‌ازپایهٔ زمان‌حال به‌کارمی‌رفته. مثلاً درپارسی‌باستانی: پایهٔ زمان‌حال‌فعل«بردن» bar بوده، سوم‌شخص زمان‌حال: $bara^{n}tu$، سوم‌شخص‌جمع‌زمان‌ماضی: $a\text{-}bara^{n}t\bar{a}$.
اگر اضافه‌ای به‌اول فعل‌ملحق‌می‌شد ـ a ـ ی زائده دراشکال ماضی‌میان‌آن اضافه وپایهٔ فعل قرارمی‌گرفت؛ مثل *fra-a-bara* > *frā-bara* «(او)آورد»، «داد». از اینجا ā ـ ی هجای اول پایهٔ زمان ماضی در زبانهای ایرانی شرقی (سغدی و خوارزمی) به‌افعال بدون اضافهٔ اول فعل هم بسط یافت.

که در دو زبان مشترك است)، جمع، وجود جنس و حالات مختلف اسم و ضمیر و غیره و صرف‌آن، وجود حرف تعریف، شیوهٔ ساختن زمان آینده[۱] و وجه تمنی در فعل[۲]، ماضی کامل تحلیلی و غیره).

درارزیابی اختلافات زبانهای سغدی وخوارزمی باید به‌این نکته‌توجه نمودکه مدارك خوارزمی (در دسترس) تقریباً پانصد سال از مدارك سغدی موجود تازه‌تر می‌باشد. و حدس زده می‌شود که بعضی از اختلافات مزبور براثر تکامل زبان خوارزمی در آن فاصلهٔ زمانی‌پدیدآمده. بالطبع انتظار می‌رودکه انتشار مدارك خوارزمی سابق‌الذکر ـ که درنتیجهٔ حفریات استاد س. پ. تالستوف عضو وابستهٔ فرهنگستان علوم شوروی به‌دست آمده ـ قرابت بیشتر دو زبان خوارزمی و سغدی را ثابت‌کند.

زبانهای سغدی و خوارزمی از جهت برخی خصوصیات صوتی و اجزاء کلمات با شاخهٔ سکائی زبانهای ایرانی، یعنی زبان سکائی و بازماندگان آن نزدیك می‌باشند. در بارهٔ لهجه‌های سکائی عهد باستان که‌در بخش شمالی کرانهٔ دریای سیاه و قفقاز رواج‌داشته پیشتر سخن‌گفته شد (به ص ۶۵ اصل رجوع شود). پس از قرنهای سوم و چهارم در منابع موجود دیگر به‌اصطلاحات «اسکیتها» (سکایان) و«سرمت‌ها» برنمی‌خوریم. ولی فقدان نام اسکیتها در منابع مزبور حاکی از آن نیست‌که پس از آن زمان در نواحی‌یاد شده، مردم ایرانی زبان وجود نداشته‌اند. لهجه‌های ایرانی (اسکیتی ـ سکائی) در قرون وسطی نماینده‌ای داشتند که همانا زبان آلانی بود ـ یعنی زبان قبایلی به‌همین نام[۳] که اکثراً در جلگهٔ جنوب روسیه وقفقاز شمالی می‌زیسته‌اند (در بخش شرقی جلگهٔ مزبور ـ مشرق رود دن).

در بارهٔ زبان آلانی مدارك بسیار ناچیزی در دسترس دانشمندان قرار دارد. یکی از آن مدارك نوشتهٔ زلنچوك است‌که قبلا دربارهٔ آن سخن‌گفته شد و دیگر برخی اسامی خاص و نامهای امکنه‌که درمنابع مختلف ذکرشده و یا در اسامی اماکن روسیه وقفقاز شمالی به‌جا مانده است. چند جملهٔ آلانی‌که یوآن تستس مؤلف بیزانتی درقرن‌دوازدهم یادداشت‌کرده و چند کلمه که از قرن پنجم تا چهاردهم میلادی وارد زبانهای قبایل و اقوام مجاور با آلانیان (مجارها و غیره) شده نیز معلوم و در دسترس است. مع‌هذا همین مدارك ناچیز برای اثبات تعلق زبان آلانی به‌گروه زبانهای ایرانی (و بخصوص شاخهٔ سکائی آن‌گروه) کافی می‌باشد.

کلمات آلانی در اسامی اماکن قفقاز شمالی بسیار دیده می‌شود. از مطالعهٔ دقیق اصطلاحات مزبور چنین برمی‌آیدکه آفرینندگان آن‌کلمات به‌یکی از زبانهای ایرانی ـ که سلف‌آسی بوده ـ سخن می‌گفته‌اند.

به مثلهای زیر توجه شود: *dan* به‌آلانی به‌معنی «رود» (آسی‌کنونی: *don*)،

۱. به‌کمك فعل معین ـ Kām به‌معنی «میل داشتن».

۲. به‌کمك فعل‌معین ـ dār «داشتن».

۳. دربارهٔ منشأ آلانها به‌صفحه ۶۲ رجوع شود.

Kam «شکاف‌کوه ـ درهٔ‌کوچك» (آسی‌کنونی: *kom*)، *surx* «سرخ» (آسی‌کنونی: *surx*) والخ. کلمهٔ *Apδaβδa* (درقرن پنجم) نام باستانی آلانی فئودوسیای کنونی (درکریمه) بوده است و در نتیجـهٔ تجزیه آن *arta - hafta* ـی ایرانی باستانی به‌دست می‌آید. به‌معنی «هفت سوگنـد» (با آسی‌کنونی آرد *ard* «سوگند» و آود *avd* «هفت» مقایسه کنید). به‌نـام درهٔ معروف «دریال» که جز *dar - i alān* «دروازهٔ آلان» چیزی نیست توجه شود. («باب الالان» عربی‌که به‌همان معنی است). برخی لغات آلانی را که وارد زبان مجـاری شده از قبیل *Kard* «کارد» و زلد *zöld* «زرد» و *aladar* «سردار» «رئیس صده» ـ به‌آسانی می‌توان‌باکلمات آسی *Kard* به‌همان معنی«کارد» و «چاقو» (درپارسی کنونی نیز «کارد» می‌گویند) و *zäldä* «علف تازه» (پارسی‌کنونی «زرد») و *äldar* به معنی «رئیس»، «مالك» (*arma - dār*< به معنی تحت‌اللفظی «دست دار» و غیره)[۱] تطبیق نمود.

از علامات نزدیکی شاخهٔ سکائی با زبانهای خوارزمی و سغدی پدیده‌های صوتی زیراست: آوائی شدن *ft* ـ و *xt* ـ ایرانی باستانی (توجه شود به‌آود، *avd* آلانی ـ آسی و *βt'* سغدی و *aβd* خوارزمی به‌معنی «هفت»). نااستواری *h* (به‌مثل بالا رجوع شود). علامت مشترك جمع *t* ـ (مثلاً نامهـای قبایل سکائی «سورامات» و«مساگت» و غیره) و برخی لغـات مشترك میان لهجه‌های شاخهٔ اسکیتی و خوارزمی روابط بسیار نزدیك وجود دارد. فقط در زبانهای مذکور *t* (در جاو *i*)< به *c* مبدل می‌شود و این پدیده را مثلاً در اشکال فعل سوم شخص مفرد وجمع می‌توان مشاهده‌کرد: *ic*خوارزمی به‌معنی «او می‌آید» (*ay-ti*<)، *akic* «او می‌کند»، آسی *känənc* «آنها می‌کنند» (*Kun - a - nti*<) و غیره.

وجوه مشابهتی کـه میان لهجه‌های شاخهٔ اسکیتی از یك سو وزبانهای سغدی و خوارزمی از سوی دیگر وجود دارد ـ اجازه می‌دهدکه مجموع زبانهای مزبور راجزو گروه فرعی واحدی بدانیم. و آن را گاهی گروه فرعی سکائی و یا شمالی زبانهای‌ایرانی و گاهی هم (دقیقتر) شمال شرقی می‌خوانند.

لهجه‌های سکائی (ختنی وطخاری)که گروه فرعی (جنوب شرقی) زبانهای شرقی ایران را تشکیل می‌دهند اندکی برکنارتر هستند.

۱. در عهد باستان زبان مجاری در منطقهٔ اورال جنوبی رواج داشته. مهاجرت قبایل مجار به‌اروپا درقرنهای ششم تا هشتم صورت‌گرفت. این قبایل در طی طریق و عبور از جلگهٔ جنوب روسیه مدتی با آلانها تماس داشته‌اند ودر نتیجه تعدادی‌کلمات آلانی وارد زبان مجاری شد. در زبان مجاری‌کنونی تقریباً تا ۳۰ کلمهٔ آلانی دیده می‌شود.

بخش چهارم

دورهٔ نو زبان ایرانی

(از قرن نهم ـ دهم میلادی)

اصطلاح «دورهٔ نو زبان ایرانی» مفهومی شرطی دارد. عصری از تاریخ‌زبانهای ایرانی راکه آثار مکتوب السنهٔ مزبور بیشتر به‌خط عربی نوشته‌شده چنین می‌خوانند. بنابراین، این دوره ازقرن نهم‌ـ دهم میلادی آغاز می‌شود. بالطبع زبانهای‌کنونی‌ایرانی (فارسی‌کنونی و تاجیکی‌کنونی و افغانی و آسی وغیره) ـ صرف نظر از خطی‌که امروزه متکلمان بدان زبانها از آن استفاده‌کنند ـ نیزمشمول مفهوم همین دوره می گردند.

فصل اول

وقایع اصلی تاریخ این دوره
منابع و مآخذ اصلی
تأسیس دولتهای مستقل در خراسان و سیستان و ماوراءالنهر

حکومت خلافت عرب در سرزمین ایران (بویژه مشرق ایران) وماوراءالنهر هرگز محکم و استوار نبوده. مردم زحمتکش ایران و آسیای میانه که از مالیاتها و تحمیلات متعدد و سنگین به‌ستوه آمده بودند بارها سلاح به‌کف علیه حکومت اعراب قیام کردند. در قرن هشتم و نهـم میلادی نهضتهای پردامنهٔ ملی با شرکت مردم سغد و ختلان و طخارستان و فرغانه و خراسان و دیگر سرزمینها وقوع یافت. قبایل ترکی زبان آسیای میانه نیز درکنار سغدیان و دیگر اقوام ایرانی زبان در نهضتهای مزبور شرکت جستند. اشراف زمین‌دار محلی که در صدد کسب استقلال سیاسی بودند از مبارزهٔ عامهٔ مردم علیه غاصبان عرب استفاده کردند. عده‌ای از بزرگان محلی که ازطرف خلفای عرب در امـر ادارهٔ سرزمینهای شرقی خلافت (خراسان وماوراءالنهر) شرکت داشتند، به‌تدریج استقلال روزافزونی کسب کردند.

حتی دراوایل قرن نهم م. بعضی ازسلاله‌های محلی تاحدی سیاستاً درمقابل خلافت عربی مستقل شده بودند. مثلاً در ۸۷۳ -- ۸۲۱ بعداز میلاد در سرزمین خراسان و نواحی مجاور آن سلسلهٔ مستقل طاهریان حکومت می‌کرد و سلالهٔ صفاریان (۹۰۳--۸۷۳) اراضی وسیعتری را (سیستان ـ خراسان ـ کرمان ـ فارس ـ وچند ناحیهٔ ماوراءالنهر) در تحت حکومت خویش متحد ساخته بود. ولی در تاریخ خراسان و آسیای میانهٔ آن دوره ـ دولت مقتدر و مستقل سامانیان کـه مرکز آن بخارا بوده و در پایان قرن نهم میلادی در ماوراءالنهر تأسیس گشته بود بیش از همه اهمیت داشت. قدرت دولت مزبور در قرن دهم میلادی نه‌تنها در ماوراءالنهر بلکه به‌خراسان و بسیاری دیگر از نواحی ایران و افغانستان کنونی بسط یافته بود.

آرامش نسبی و عدم وقوع تهاجمات خارجی موجب رشد وترقی اقتصادی و رونق اقتصاد و فرهنگ سرزمینهای مزبور گشت. حکومت سامانیان (که خود پارسی ـ دری‌ـ زبان بودند) موجب قوام و استواری وضع همزبانان ایشان گشت...

انتشار قبایل ترکی زبان در اراضی آسیای میانه و ایران

دولت سامانیان تا پایان قرن دهم پائید و آنگاه در زیر ضربات مشترك محمود غزنوی[۱] امیرغزنه وخراسان ـ که خود درگذشته دست نشاندهٔ ایشان بود و قبایل‌صحرا- نشین‌ترك‌که زیرلوای قراخانیان‌گردآمده بودند منقرض شد. سرزمینهای واقع درجنوب آمو دریا (رود جیحون) از آن محمود غزنوی شد و نواحی ماوراءالنهر به‌قراخانیان رسید.

افزایش عدهٔ مردم ترکی زبان درآسیای میانه مربوط بدان عهد است. نفوذ قبایل ترکی زبان در آسیای میانه ـ که در نخستین قرنهای بعداز میلاد آغاز شده بود ـ درعهد سلطنت خاقانات ترك (قرنهای ششم وهفتم) به‌مراتب شدیدتر شد و بعد از آن‌باسرعت روز افزونی جریان یافت. هجوم قراخانیان و سپس (در حدود اواسط قرن یازدهم) قبایل ترکی‌زبان سلجوقی به‌تدریج تناسب عددی مردم ایرانی زبان و ترکی زبان آسیای میانه را به‌نفع عناصر اخیرالذکر تغییر داد.

در سال ۱۰۵۵ م. سلاطین‌سلجوقی سراسر سرزمین ایران و عراق‌کنونی وپایتخت خلافت عربی ـ بغداد ـ رابه‌تصرف خویش درآوردند. درپایان قرن یازدهم قلمرو دولت سلجوقیان ـ که در مرو تختگاه داشت ـ از سواحل دریای متوسط (مدیترانه) در مغرب تا مرزهای چین درمشرق بسط یافت. درآن عهد توده‌های مهم مردم ترکی زبان نه‌تنها در زمینهای آسیای میانه بلکـه در آذربایجان و دیگر نواحی نیز ساکن گشتند. هجوم مغولان چنگیزخانی، از لحاظ قومی و زبانی موجب تغییرات بزرگتری در آسیای میانه و ایران‌گشت (قرن سیزدهم).

از قرن سیزدهم تـا پانزدهم میلادی اراضی مسکونی اقـوام ایرانی زبان جزو قلمرو دولتهائی بود کـه توسط خوانین مغول ـ چنگیزخان و بازماندگان وی و سپس تیمور و وارثان او (تیموریان) ـ اداره می‌شد. در تمام این مدت ایران و آسیای میانه صحنهٔ خونریزی و مبـارزات بیرحمانهٔ سلاله‌های گونـاگون بود. در طی این مبارزات نیروهـای تولیدی به‌شکل وحشیانه‌ای نابود و مردم زحمت‌کش از مال و هستی ساقط می‌شدند.

درآغاز قرن شانزدهم میلادی سرزمین ماوراءالنهر را قبایل صحرانشین و ترکی- زبان (ازبك)ـ که در تحت لوای قدرت سلالهٔ شیبانیان متحد شده بودند ـ مسخرکردند.

درآن زمان سلطهٔ سلالهٔ صفویه در سرزمین ایران برقرار شد و در سراسر قرن شانزدهم جنگهای بی‌پایان مذهبی[۲] میان زمامداران‌ایران از یك طرف و خوانین‌آسیای

۱. محمود غزنوی (از ۹۹۸ تا ۱۰۳۰ م. سلطنت‌کرد.) فرزند و جانشین سبکتکین ـ مؤسس دولت مقتدرقرون وسطائی‌که مرکزآن در غزنه (درافغانستان کنونی) بود. قلمرو دولت غزنویان درعهد محمود توسعهٔ بسیار یافت وآن سلسله به‌حد اعلای اقتدار خود رسید.

۲. سلاله‌هائی‌که در آن زمان در ایران و ماوراءالنهر سلطنت می‌کردند به‌دو مذهب مخالف و متخاصم شیعه و سنی تعلق داشتند. صفویه باکمال تعصب از تشیع و شیبانیان از تسنن دفاع می‌کردند.

میانه از طرف دیگر جریان داشت و روابط بازرگانی و اقتصادی و فرهنگی میان‌آسیای میانه و ایران بسیار سست و ضعیف شد. و در نتیجهٔ یك سلسله علل مربوط به‌تاریخ و فرهنگ اقوام آسیای میانه و ایران ـ جریان مزبور در قرنهای بعد هم دوام یافت.

انتشار قبایل افغانی و تأسیس دولت افغانستان

درپایان قرن هفدهم وآغازقرن هجدهم دولت صفویه درایران‌دچاربحران‌اقتصادی وسیاسی شدیدی‌گشت. قیام قبایل افغانی و سپس (در حدود سال ۱۷۲۰) هجوم ایشان به ایران، نه‌تنها به‌سلطنت صفویان در افغانستان بلکه در ایران نیز پایان داد. یکی از فئودالهای افغانی به‌نام احمدخان (که بعدها به‌احمد شاه درانی ملقب شد) درطی‌مبارزه با شاه ایران چند قبیلهٔ افغانی را درگرد خویش متحد کرد و به تسخیر اراضی وسیعی در افغانستان و پنجاب موفق شده خویشتن را شاه افغانستان نامید (۱۷۴۷ م.). این سال تاریخ تأسیس دولت مستقل افغانستان شمرده می‌شود.

نام افغانان، نخستین‌بار در تألیفهای پایان قرن دهم ونیمهٔ اول قرن یازدهم ـ در جغرافیای مجهول‌المؤلف حدودالعالم (۹۷۲/۹۸۳ م.) که ازگوزگانان به‌دست آمده و تاریخ یمینی (۱۰۲۱/۱۰۲۲) که به قلم عتبی دبیر محمود غزنوی می‌باشد و آثار ابوریحان بیرونی دانشمند مشهور خوارزمی که عالم به‌معارف عهد خویش بود ـ (۱۰۴۸ ـ ۹۷۳ م.) دیده می‌شود. در تاریخ ابوالفضل بیهقی تألیف مورخ نامی عهد غزنویان نیز اطلاعاتی در بارهٔ افغانان وجود دارد. بیرونی در تألیف مشهور تحقیق ماللهند خود (قریب ۱۰۳۰ م.) می‌گوید که درزمان وی قبایل مختلف افغانی در ناحیهٔ کوهستانی مجاور درهٔ سند (یعنی‌منطقهٔ جبال سلیمان‌که طبق تحقیق دانشمندان‌قدیمترین زادگاه افغانان بوده) مسکن داشته‌اند.

به‌گفتهٔ عتبی حتی سبکتکین مؤسس دولت غزنویان (پایان قرن دهم) وفرزند و جانشین او محمود غزنوی ازافغانان بمنزلهٔ نیروی جنگی استفاده می‌کردند و آنان را در زمرهٔ لشکریان خویش درآورده بودند. اندکی بعد(در پایان قرن دوازدهم) نام قبایل مختلف افغانی در تاریخ لشکرکشیهای سلاطین[1] غور به‌هندوستان، ذکرشده است.

اصطلاح «افغانستان» نخستین‌بار درقرن چهاردهم م. دیده شده. ولی این‌اصطلاح به‌معنی‌کنونی «دولت و کشور افغانان» و یا «کشوری که تحت سلطنت سلاطین افغان متحد شده باشد» فقط از اواسط قرن هجدهم ـ یعنی هنگامی‌که یك دولت بزرگ افغانی تأسیس یافت ـ مصطلح گشت. در اوایل قرون وسطی اصطلاح «افغانستان» به‌نواحی

۱. درقرون وسطی سرزمین‌کوهستانی بخش علیای مسیرهریرود را غور می‌خواندند. دراواسط قرن دوازدهم م. در آن سرزمین دولت فئودالی غوریان نیروگرفت و با غزنویان با موفقیت مبارزه می‌کرد و در پایان‌قرن ۱۲ اراضی وسیعی را در تصرف آورد.

اطلاق می‌شد که در منطقهٔ جبال سلیمان واقع بوده و قبایل افغانی در آن سکونت داشتند. در آن زمان افغانان سرزمینی را که در جنوب رود کورام (شاخهٔ راست رود سند) در مشرق غزنه و نواحی مجاور قرار داشت اشغال کرده بودند.[۱]

بسط قلمرو سکونت قبایل افغانی در جهت شمال غربی و شمال و شمال شرقی و نواحی مسکونی اقوام فارسی زبان (در شمال) و هندی زبان (در شرق) و تصرف مناطق غزنه و قندهار و دره‌های توچی و گومالا و کابل و کورام و سوات و پنجکر و اراضی واقع بین جبال سلیمان و رود سند، از قرن چهاردهم تا قرن هجدهم صورت گرفت. بسط خطهٔ سکونت افغانان به‌طرف شمال هندوکش و نواحی زراعی ترکستان جنوبی (که افغانستان در پایان قرن نوزدهم به‌طور نهائی مسخر کرد) در دوران بعد صورت گرفت.

ایران در اواخر قرون وسطی و عصر جدید

پس از سقوط سلسلهٔ صفویه مبارزه‌ای سخت و دراز توأم با جنگ و خونریزی که در جریان آن گاه این و گاه آن گروه فئودالی قدرت به‌دست می‌آورد درگیر شد. تا سرانجام از پایان قرن هجدهم حکومت سلالهٔ قاجار در ایران استقرار یافت.

سالهای آخر قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم میلادی ابتدای تاریخ نوین ایران شمرده می‌شود.

در قرن نوزدهم مرزهای اصلی سیاسی ایران کنونی مشخص گردید، به‌این معنی که مرز شمالی با روسیه در سال ۱۸۲۸ و مرز غربی با ترکیه در ۱۸۴۷ و مرز شرقی با افغانستان و بلوچستان (بخش جنوب غربی پاکستان کنونی) در سال ۱۸۷۲ معین شد.

تقریباً همزمان با آن دوران (پایان قرن نوزدهم) کلمهٔ «ایران» به‌صورت اصطلاحی سیاسی، برای تشخیص دولت و کشوری که در بخش غربی فلات ایران وجود داشت (در منابع غربی. م.) به‌کار رفت. ولی به‌طور رسمی فقط در سال ۱۹۳۵ ـ پس از آنکه دولت ایران به‌وسیلهٔ تصویب‌نامهٔ ویژه‌ای نام «پرس» را در مکاتبات سیاسی رسمی لغو و نام «ایران» را جایگزین آن ساخت ـ وارد شد.[۲]

آسیای میانه در اواخر قرون وسطی. الحاق قفقاز و آسیای میانه به‌روسیه.[۳]

از هم پاشیدگی امور و جنگهای داخلی و بی‌سروسامانی شدید که به‌هنگام دوران

۱. باید تذکر دهیم که ادریسی مورخ عربی زبان (پایان قرن ۱۱ آغاز قرن ۱۲) در شرحی که راجع به‌کابل و قندهار داده، نامی از افغانان نمی‌برد. نخستین اطلاعات مربوط به‌وجود افغانان در ناحیهٔ کابل، در قرن چهاردهم م. درمنابع مضبوط است (ابن‌بطوطه، مورخ عربی زبان که درسال ۱۳۱۳ ازطریق کابل به هند سفر کرده از افغانان سخن می‌گوید). نخستین نقاط مسکونی افغانان در ناحیهٔ هرات ـــ در قرن شانزدهم، پدید آمده.
۲. دربارهٔ منشأ کلمهٔ «ایران» به بخش اول و فصل دوم این‌کتاب رجوع شود.
۳. بعضی از بخشهای این قسمت خلاصه شده است (مترجم).

خانخانی است و بحران سخت اقتصادی ... اینها از ویژگیهای تاریخ آسیای میانه در قرنهای هفدهم وهجدهم و بیشتر سالهای قرن نوزدهم می‌باشد. در آن‌دوران درآسیای میانه گذشته از امارت بخارا خان‌نشین مستقل خیوه که در اورگنج و سپس در خیوه (در مسیر سفلای آمو دریا ـ جیحون ـ) مستقر بود و خان‌نشین مستقل خوقند که مرکزآن نیز در خوقند (درهٔ فرغانه) قرار داشت وجود داشتند. صرف‌نظر از اینها گاه و بیگاه خوانینی مدعی استقلال شده امارتهایی موقتی که دیری نمی‌پائید تأسیس می‌کردند.

از آغاز قرن هجدهم و دوران سلطنت پطر اول سیاست روسیه در خاور نزدیك به‌فعالیت خود افزود. براثر توسعهٔ حدود امپراطوری روسیه در قرنهای هجدهم و نوزدهم برخی از نواحی قفقاز که بعضاً مسکن اقوام ایرانی زبان بوده (آسیها، کردان، طالشها و تاتها) جزو امپراطوری مزبور گردید.

در دههٔ هفتم قرن نوزدهم م. لشکریان روس حمله‌ای قطعی علیه خان‌نشین‌های آسیای میانه به‌عمل آوردند و سرانجام در حدود سالهای ۱۸۸۰ - ۱۸۹۰ م آسیای‌میانه را به‌روسیه ملحق کردند.

صرف نظر از عللی که دولت تزاری و طبقات زمامدار جامعهٔ روسیه آن‌روزی را به‌تسخیر سرزمینهای آسیای میانه و غیره واداشت الحاق نواحی مزبور به‌روسیه... به جنگهای خانگی و بی‌سروسامانی و دورهٔ خانخانی که مانع رشد و ترقی نیروهای‌تولیدی بود پایان بخشید. و اقتصاد وفرهنگ آن نواحی رونقی یافت... وصنایع محلی پدیدآمد و مردم آن نواحی با فرهنگ و ادبیات روسی آشنا شدند.... و در قرن بیستم آنان‌نیز با ملت روس علیه (حکومت‌تزاری) «به‌خاطر زندگی نوین وکسب حقوق اولیهٔ انسانی و دموکراسی» هم‌آواز شدند.

اطلاعات مختصری دربارهٔ منابع کتبی‌اصلی که برتاریخ و فرهنگ اقوام ایرانی‌زبان درقرون وسطی پرتو می‌افکند. (از قرن هشتم و نهم به‌بعد)

در این دوره زندگی تاریخی و فرهنگی سرزمینهائی که اقوام ایرانی زبان در آن سکونت داشتند ـ به مراتب بهتر از ادوار پیش ـ درمنابع موجود روشن شده است. در قرون وسطی در ایران و آسیای میانه وکشورهای مجاور تألیفات تاریخی و جغرافیائی بسیار دربارهٔ‌کشورهای مزبوربه‌زبان فارسی پدید آمد. کتب تاریخی و جغرافیائی‌متعددی نیز توسط مؤلفان عربی زبان (که بیشتر اصلاً از مردم آسیای میانه و ایران بوده با اوضاع آن ممالك نیك آشنائی‌داشتند، و درآثار خویش مفصلا بهشرح آن پرداخته‌اند) تألیف شده است. بویژه منابع عربی زبان مربوط به‌قرن هشتم تا چهاردهم ـ از لحاظ مطالعهٔ زندگی تاریخ و فرهنگ سرزمینهای مزبور ـ واجد اهمیت بسیار است.

اکثر منابع فارسی و عربی در دسترس دانشمندان است و مورخان و ادب شناسان و دیگر متخصصانی که گذشتهٔ ایران و افغانستان و آسیای میانه و قفقاز و سرزمینهای

مجاور آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهند از منابع مزبور استفادهٔ شایان می‌نمایند. در تألیف آکادمیسین و. و. بار تولد تحت عنوان ایران. بازدید تاریخی مفصلاً از منابع تاریخی مذکور و اهمیت هریك ازآنها سخن گفته شده است. (فصل کتب تاریخی به‌زبان فارسی بخصوص ۶۹ - ۶۱).

در تألیفات دانشمندان روسی بارها از اهمیت منابع عربی نیز سخن رفته است[1] آکادمیسین و. و. بارتولد[2] و بعداز اوه. آ. ر. گیب[3] دانشمند انگلیسی بازدیدمشروحی از منابع عربی راکه دربارهٔ تاریخ آسیای میانه بحث‌کرده‌اند، به‌عمل آورده‌اند. فهرست مفصل منابع عربی را هم ل. کائتانی[4] منتشرکرده است.

منابع ترکی بالنسبة اندك است ولی فاقد اهمیت نمی‌باشد...

فهرست بالنسبه کاملی از منابع موجود درکتاب تاریخ ازبکستان شوروی (مجلد اول ـ کتاب اول، چاپ تاشکند، ۱۹۵۵. ص ۵۱۶ - ۵۰۷ و کتاب دوم چاپ تاشکند ۱۹۵۶. ص ۴۷۵ - ۴۶۸) و درکتاب ب. گ. غفور اف تحت عنوان تاریخ قوم تاجیك (مجلد اول ـ چاپ سوم. مسکو. ۱۹۵۵ ص. ۵۳۳ - ۵۲۷) داده شده است. در این کتاب اطلاعاتی دربارهٔ چاپهای اصلی وترجمه‌هائی‌که به‌زبانهای روسی و اروپای غربی شده ـ دیده می‌شود. بازدیدی ازمنابع تاریخ افغانان وافغانستان درکتاب ای. م. ریسنر به‌نام تکامل فئودالیزم و تأسیس دولت افغانان (مسکو، سال ۱۹۵۴ ص ۲۴ - ۷)به‌عمل آمده است.

درکتابخانه‌ها و مؤسسات علمی شوروی وکشورهای خارجی مجموعه‌های‌پربهائی از نسخ خطی تألیفات جغرافیایی و تاریخی به‌زبانهای اقوام خاور نزدیك محفوظاست. اطلاعات راجع به‌نسخ مزبور که حاوی مطالب مهم تاریخی می‌باشند ـ در فهرستهای منتشر شده مضبوط است.

تألیفی که به‌زبانهای اروپائی نوشته شده بالنسبه متأخرتر می‌باشند. نخستین اروپاییانی که بلا واسطه با سرزمین و مردم ایرانی زبان تماس و آشنائی پیداکردند رسولان پاپ رم و فرستادگان‌شاهان‌اروپائی مقیم دربارخانان مغول بودند: ازقبیل‌یوآن د ـ پلانـو کارپینی (قرن سیزدهم م.)، آس تسلین (قرن سیزدهم)، ویلهلم روبروك (یا روئیسبروك، قرن سیزدهم)، ریوی گونزالس د ـ کلاویخو (آغاز قرن‌پانزدهم) ودیگران. خاطرات روزانه و سفرنامه‌هایی‌که از اینان باقی مانده در واقع گواهیهای ارزنده‌ای‌است و مشهودات معاصران زمان و شهود عینی را دربارهٔ ایران و آسیای میانه و مردم آن سامان در دسترس ما می‌گذارد، کتاب مارکوپولو (وفات در سال ۱۳۲۵ م.) دربارهٔ سفر

۱. مثلاً رجوع شود به‌تألیفات ای. یو. کراچکوسکی دربارهٔ تهیهٔ فهرست منابع عربی برای‌تاریخ اروپای شرقی وقفقاز و آسیای میانه (iv ,AN ,I ،۱۹۳۲). جغرافیون و سیاحان عرب (VGO .17V، ۱۹۳۷، شمارهٔ ۵) وغیره.

۲. و.و. بارتولد: ترکستان در زمان تهاجم مغول II، enB، ۱۹۰۰.

H. A. R. Gibb, *The Arab conquests in Central Asia*, London, 1923.

L. Caetani, *Chronographia islamica*, Paris, 1912—1923.

وی به‌ایران و بلخ و پامیر و ترکستان شرقی و چین واجد اهمیت بیشتری است. تألیف بازرگانان و جهانگردان اروپایی که بعد از اشخاص سابق‌الذکر به‌کشورهای شرق مقدم و آسیای میانه سفر کرده‌اند نیز تا حدی شایان توجه است.

از آغاز قرن پانزدهم در منابع روسی نیز اطلاعاتی در بارهٔ ایران و آسیای‌میانه پدید آمده. یکی ازقدیمیترین تألیفها دراین زمینه متعلق به «آفانا سیانیکی‌تین» بازرگان اهل «تور» است که به‌ایران و هندوستان سفر کرده کتابی تحت عنوان سفر به‌آن‌سوی سه دریا نوشته.

از اواسط قرن شانزدهم در منابع روسی اطلاعاتی کـه از طرف سفارتهای روس در ایران و خان‌نشینهای آسیای میانه جمع‌آوری و گزارش شده دیده می‌شود.[۱]

۱. دربارهٔ جریان آشنائی روسیه واروپا باکشورهای مزبوربه‌کتاب و.و. بارتولد تاریخ مطالعات شرقی دراروپا وروسیه چاپ دوم. لنینگراد. سال۱۹۲۵ـ رجوع شود. فهرست منابع‌عمده به‌زبانهای روسی واروپای‌غربی ـ با ذکر چاپهای اصلی و ترجمـه‌ها در کتاب ب.گ. غفوراف تحت عنوان تاریخ قوم تاجیک ص ۵۲۴ ـ ۵۲۱ منقول است.

فصل دوم

تغییراتی که در نقشهٔ آسیای میانه و ایران از لحاظ لسانی پدید آمده.

در نتیجهٔ وقایع پیچ در پیچ تاریخی که در سرزمینهای ایـران و آسیای میانه ـ در آخرین قرنهای دوران زبان ایرانی میانه و نخستین قرنهای دوران جدید زبان ایرانی ـ رخ داد نقشهٔ آسیای میانه و ایران از لحاظ زبانهای رایج درآن سرزمینها، تغییر کـرد. هجوم قبایل صحرانشین ترك و اینکه برخی از آنها زندگی پا برجا را پیشه‌کرده، اسکان یافته و با مردم ایرانی زبان محلی‌آمیختند وهمچنین غلبهٔ اعراب و مغول و ورودآسیای میانه و ایران در تشکیلات عظیم دولتی آنان‌که با تقویت روابط اقتصادی فرهنگی‌میان اقوام مختلف همگام بود... مجموع این عوامل موجب شدکـه تأثیر متقابل زبانهای گوناگون دریکدیگر شدیدترشود و زبانهای مزبورغنی‌ترگردند. به‌موازات این پدیده و درنتیجهٔ برخورد زبانها در طی قرون‌متمادی برخی ازآنها برحسب شرایط تاریخی‌معینی پیروزگشته، قلمرو انتشارشان به‌زیان السنهٔ مغلوب توسعه می‌یافت. و زبانهای دیگر برعکس قلمرو پیشین انتشار خویش را در بعضی مـوارد بعضاً و گاهی هم‌کلاً از دست می‌دادند.

جـریان برخورد و اختلاط بالا را (که در عهد منظور نظر سرانجام به تغییرات اساسی در نقشهٔ لسانی آسیا و ایران منجر شد) بهتر است از لحـاظ تسهیل بیان مطلب به‌دو گروه تقسیم‌کنیم:

۱) جریانات برخورد و اختلاط میان زبانهای ایرانی.

۲) جریانات بـرخورد و اختلاط زبانهای ایرانی با زبانهای بیگانه و بخصوص ترکـی.

۱. جریان برخورد و اختلاط میان زبانهای ایرانی

لهجه‌های جنوب غربی (پارسی) در جریان برخورد و اختلاط بـا زبانهای پارتی

(و شاید با برخی لهجه‌های دیگر ایرانی) قبل از زمان غلبهٔ اعراب در سراسر خراسان[۱] انتشار یافتند.

از گفتهٔ ابن مقفع (۷۵۷ - ۷۲۱) و مقدسی (قرن دهم) چنین برمی‌آیدکه در نیمهٔ اول قرن‌هشتم میلادی زبان فارسی (*Pārsī, fārsī*)[۲] دربلخ متداول‌بوده است. طبری مورخ بزرگ ایرانی‌که تألیفات خویش را به‌زبان عربی نوشته (۹۲۳ - ۸۳۸) در ذیل عنوان وقایع سال ۷۲۷/۷۲۸ و ۷۳۷ م. حتی متن ترانهٔ هزل‌آمیزی[۳] را به‌زبان‌پارسی، که مردم بلخ ساخته ولشکرکشی و ناکامی اسدبن عبدالله حاکم عرب را علیه‌کوهستانیان عاصی ختلان به‌سخریه‌گرفته بودند به‌شرح زیرنقل می‌کند:

از خطلان آمذیه
بروتباه آمذیه
ابار با آمذیه
خشنگ نزارآمذیه

این خبر و مضمون و شکل ترانه شکی باقی نمی‌گذاردکه تصنیف مزبور ساختهٔ مردم است ودر میان اهالی بلخ بسیار شایع بوده. بدین قرار معلوم می‌شودکه در آغاز قرن هشتم م. زبان محاوره و زندهٔ مردم (یا بخشی از مردم) بلخ همان زبان‌پارسی بوده است. کشف نوشته‌های پارسی (پارسی میانه) در مرو نیز این حدس را تقویت می‌کندکه در آن زمان در ناحیهٔ مزبور نیز زبان پارسی متداول بوده.

زبان پارسی از مرو و بلخ و دیگر مراکز اقتصادی و فرهنگی مشرق خراسان به سرزمین ماوراءالنهرانتشار یافت و درطی قرنهای متمادی با زبانهای ایرانی‌محلی‌آسیای میانه ـ لهجه‌های سغدی و طخاری ـ برخورد و اختلاط داشت. دانشمندان از جزئیات این جریان‌ـو اینکه در چه شرایط عملی و تاریخی وقوع یافتـه اطلاع درستی ندارند. شاید زبـان پارسی چندین قرن پیش از غلبهٔ اعراب باکیش مانی در آسیای میانه نفوذ کرده بوده. این را می‌دانیم‌که در مراکز بزرگ آسیای میانه (مثلاً سمرقند) درقرنهای ششم وهفتم جماعات مهم مانوی وجود داشته‌اند.[۴] ودلایلی در دست است‌که‌درجماعات مزبور نیز مانند جماعات مانوی شرقی (چینی) ترکستان‌از زبان پارسی استفاده می‌شده.

۱. در آن‌زمان لفظ خراسان ناحیهٔ وسیعی راکه اراضی مرو و هرات وبلخ و نواحی شمال شرق ایران (نیشابور و طوس و غیره وبعدها مشهد) را شامل می‌گشت می‌رسانده.

۲. این زبان تا قرن نوزدهم در منابع قرون وسطی چنین نامیده می‌شده. و مردم ایران و افغانستان و آسیای میانه نیز آن را چنین می‌نامیدند. در این نام ناحیهٔ منشأ زبان مزبور منعکس است (Pārsa ـ پارس). زبان مزبورکه بعدها نه تنها در خراسان بلکه ماوراءالنهر نیزانتشار یافت، در کتب علمی «پارسی» و یاـ چون بخواهند به‌مرحلهٔ جدید تکامل‌آن اشاره‌کنند ـ «پارسی نو» (برای تمیز از پارسی باستانی ومیانه) می‌خوانند. کلمه «فارسی» معرب «پارسی» است (زیرا صدای «پ» در زبان عربی وجود ندارد).

۳. طبری، II، ۱۶۰۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۲.

۴. در سال ۶۰۰ م. مجمع روحانیان مانوی در سمرقند تشکیل شده.

وقایعی که براثر غلبهٔ اعراب روی داد و دخول ماوراءالنهر در قلمرو خلافت و توسعهٔ روابط اقتصادی و فرهنگی ماوراءالنهر با دیگر نواحی خلافت و رواج دین اسلام، در انتشار زبان پارسی درآن سرزمین نقش مهمتری ایفا کرد.

نخست این نکته را تذکرمی‌دهیم‌که در میان لشکریان خلافت‌که ماوراءالنهر را تصرف کردند عدهٔ‌کثیری افراد غیر عرب وجود داشت. اینان به‌اصطلاح موالی نامیده می‌شدند. یعنی افراد اقوامی که به اطاعت اعراب درآمده اسلام پذیرفته بودند و تحت حمایت فلان یا بهمان قبیلهٔ عرب قرار داشتند. می‌دانیم‌که در جزو لشکریان حکام‌عرب خراسان کـه تسخیر ماوراءالنهر به‌هدایت ایشان صورت گرفت عدهٔ موالی ـ که بیشتر خراسانی‌بودند ـ بالنسبه زیاد بوده.موالی ایرانی زبان‌که اسلام‌پذیرفته بودند وتحصیل غنایم‌کلان مشوقشان بود در تسخیر ماوراءالنهر ونشر اسلام در نواحی مسخره فعآلانه شرکت جستند.

احادیث موجودگواه‌است‌که زبان پارسی درآن زمان (وحتی بعدها) یکی ازوسایل مهم‌تبلیغات‌اسلامی به‌شمارمی‌رفت.[۱] نرشخی صاحب تاریخ‌بخارا (قرن دهم م.) می‌گوید که در مسجد بخاراکه‌در سال ۷۱۳ ساخته شده بود قرآن به‌زبان پارسی خوانده می‌شد. دانسته است‌که یکی از مبلغان اسلام به‌نام ابوسعید (در سال ۷۲۸ م.) از تبلیـغ اسلام در سمرقند امتناع‌کرد و دلیل وی این بودکه «به‌زبان فارسی مسلط نیست».

بالطبع علـل و اسباب اقتصادی نیز در نشر اسلام و زبان پارسی وظیفهٔ مهمی را ایفا می‌نمود. پذیرفتن اسلام نـو مسلمانان را از پرداخت برخی مالیاتهای مخصوص معاف می‌کرد[۲] و توسعهٔ روابط سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ماوراءالنهر با خراسان و دیگر نواحی ایـران مردم پیشه‌ور و بازرگان بلاد سغد را به‌فراگـرفتن زبان پارسی تشویق می‌نمود.

البته تکلم مردم‌سغدی زبان ماوراءالنهر به‌زبان پارسی جریانی‌بس طولانی‌داشت. طبق یادداشتهای سیوآن تسزیان زائرچینی،که درسال ۶۳۰ میلادی ازآسیای میانه‌عبور کرده، لفظ سولی (سغد) به‌سراسر سرزمینی‌که از سویاب (درهٔ رودچو) تاکش (شهر سبز کنونـی ـ در جنوب سمرقند) ممتد بوده و همچنین به‌زبان و مردم آنجا اطلاق می‌شده است. چنین معلوم است که در آغاز قرن هفتم زبان سغدی نه‌تنهـا در خاك اصلی سغد (درهٔ زرافشان ونواحی مجاوز آن وواحه کشك دره و غیره) بلکه در هفت آب ـ که عدهٔ کثیری از سغدیان در آنجـا متمکن گشته و شهرکهای تجاری تأسیس کرده بودنـد ـ متداول بوده.

بایگانی «دواشتیچ‌شاه سغد وسلطان سمرقند»که پیشتر ازآن یادکردیم‌به‌درخشانترین وجهی ثابت می‌کندکه در ربع اول قرن هشتم م. مردم درهٔ زرافشان هنوز به‌زبان‌سغدی

۱. و. و. بارتولد چنین می‌گویـد : «در این نواحی دور از عربستان کیش نوهم از آغاز به‌زبان مردم محل انتشارمی‌یافت (اسلام ـ پطروگراد. سال۱۹۱۸ـص ۷۷).

۲. ولی این قاعده همیشه مجری نبود.

سخن می‌گفتند. از مطالعهٔ بایگانی مزبور چنین برمی‌آید کـه مکاتبات داخلی دواشتیچ بالکل به‌زبان سغدی صورت می‌گرفته. نامه‌هایی که از طرف او نوشته شده به‌آن زبان است وکسانی کـه طرف مکاتبهٔ وی بودند نیز به‌سغدی نامه می‌نوشتند. نرشخی واقعهٔ جالب توجهی را کـه مربوط به‌دوران فتوحات عـرب است نقل می‌کند. فاتحان مردم بخارا را مجبور می‌کردندکه برای نماز به‌مسجدی که در سال ۷۱۳ م. ساخته شده بود بروند. ولی چون اهل بخارا (یا بخشی از مردم بخارا) درآن زمان نه‌عربی می‌دانستند و نه فارسی ـ شخصی در پشت سر نمازگزاران می‌ایستاد و به‌زبان سغدی بانگ می‌زد که به‌زانو درآیند و یا دیگر تشریفات نماز را مجری سازند.

ظاهراً فقط در حدود قرن نهم و دهم‌بخش اصلی مردم شهرهای بزرگ‌ماوراءالنهر (سمرقند و بخارا) به‌زبان فارسی متکلم گشت.

زبان سغـدی در دهات و نواحی کوهستانی ـ دور از شهرهای بزرگ و جاده‌های اصلی ـ مدتی بیشترپائید. بنـا به‌گواهی مقدسی جغرافیدان عربی زبان، حتی در پایان قرن دهم م. در رستاق بخارا به‌زبان سغدی سخن می‌گفتند. وی چنین می‌گوید: «... سغدیان زبان خویش دارند. زبانهای رستاق بخارا با آن مشابهت دارد. زبانهای مزبور بسیارگوناگون‌اند. درآنجا آن زبانها را می‌فهمند. من‌امام جلیل محمدبن فضل را دیدم که به‌آن زبانها آشنا بود».[1]

بالاخره باید تذکر دهیم‌که درتمام مدت قرون وسطی لهجه‌های سغدی دربخشهای علیای زرافشان و شاخه‌های بالائی رود مزبور باقی بوده و حتی یکی ازآن لهجه‌ها تا زمان ما در درهٔ یغناب (شاخهٔ چپ زرافشان) محفوظ مانده است. مردمی‌که زبان یغنابی (سغدی جدید) را حفظ‌کرده‌اند (قریب ۲۰۰۰ نفر) کاملاً دو زبانی هستند و زبان‌تاجیکی (فارسی) و یغنابی ـ هردو ـ را می‌دانند. عرصهٔ انتشار زبان یغنابی دائماً تنگترمی‌شود و به‌تدریج زبان تاجیکی جانشین آن می‌گردد. و بدین طریق در شرایط تاریخی مشهود و ملموس آخرین مرحلهٔ جریانی کـه بیش از هزار سال پیش آغاز گشته در شرف انجام است.[2]

مردم‌سغدی زبان چون به‌فارسی گرائیدند برخی ازعناصرزبان سغدی را ـ بخصوص لغات آن‌را ـ واردآن‌زبان (فارسی)کردند. بدین طریق ـ چنانکه همیشه درجریان‌برخورد و اختلاط زبانها پیش می‌آید ـ زبان فاتح ترکیب لغوی خویش را با قبول بخشی‌ازلغات

۱. ترجمهٔ و. و. بارتولد.

۲. هربارکه‌گروهی یغنابی زبان ازتودهٔ اصلی یغنابی زبانان جدا می‌ماند و در محیط زبان دیگرقرارمی‌گرفت این جریان بالطبع شدیدتر بوده؛ مثلا وضع یغنابیانی‌که به‌دامنهٔ شمالی جبال ترکستان مهاجرت کردند ـ چنین بود. حتی درسال۱۹۳۴ ساکنان دهکده‌های‌کالاچ، پشوت، کجراووت، آختاخون، نوآباد ـ درآن‌ناحیه ـ خویشتن‌را یغنابی می‌خواندند (iaγnobi). ساکنان قشلاقهای مجاور دالیمان ویغنابیان درهٔ رود یغناب که روابط خویش را با ایشان محفوظ داشته بودند نیز ـ آنان را یغنابی می‌شمردند. و حال‌آنکه ساکنان دهکده‌های مزبور بالکل زبان یغنابی را فراموش‌کرده ـ به‌تاجیکی تکلم می‌کردند.

زبان مغلوب ـ غنی‌ساخت.[۱]

زبان‌پارسی به‌همین طریق لهجه‌های‌محلی‌نواحی‌کوهستانی طخارستان رانیز مغلوب وواداربه‌عقب‌نشینی‌کرد. مدارکی دردست است‌که چند قرن پیش‌گویشهای ایرانی‌شرقی در«درواز» محفوظ بوده. در درهٔ ونج (نخستین‌درهٔ شمالی درهٔ پامیر) حتی درقرن گذشته یك لهجهٔ محلی‌شرقی ایرانی وجود داشت‌که‌اکنون‌کاملاً مغلوب زبان فارسی(تاجیکی) شده است. در ربع اول قرن بیستم در ناحیهٔ مزبـور هنوز سالخوردگانی دیده می‌شدند که اندکی از زبان قدیم خویش را به‌یاد داشتند. استاد ای. ای. زاروبین درسال ۱۹۱۵ لغاتی از لهجهٔ مزبور یادداشت‌کرده و از الفاظ مزبور چنین برمی‌آیدکه‌آن زبان‌باستانی و نجی به‌گروهی از زبانهای شرقی ایرانی‌که زبانهای کنونی پامیری ـ مانند شوغنانی و روشنی ویزغولمی و غیره (که تاکنون هم در دره‌های مرتفع پامیرغربی ـ در سراسر رود پنج‌و شاخه‌های آن ـ متداول است) را شامل‌بوده ـ تعلق داشته‌است. عدهٔ‌مردمی که به‌این زبانها سخن می‌گویند بالنسبه کم است و تقریباً همهٔ ایشان دو زبانی هستند و به‌موازات زبان محلی خویش به‌زبان تاجیکی (پارسی) نیز تکلم می‌کنند.

بدین قرار معلوم می‌شودکـه در نتیجهٔ جریان برخورد و اختلاط زبان پارسی با زبانها و لهجه‌های بـاستانی شرقی ایرانی ماوراءالنهر ـ جریانی‌کـه بیش از هزار سال طول‌کشید ـ مردمی‌که به‌لهجه‌های‌سغدی وسکائی ـ طخاری سخن می‌گفتند، به‌تدریج‌به زبان فارسی (تاجیکی) کـه برای آنان تازگی داشت‌ـو مربوط به‌لهجه‌های جنوب غربی ایرانی است ـ تکلم‌کردند.

تذکر این نکته ضروری است‌که در لهجه‌های محلی تاجیکی که اکنون در مناطق زبانهای باستانـی مغلوب ـ یعنی زبانهای شرقی ایرانی ـ متداول است مقداری لغات السنهٔ اخیرالذکر وجود دارد.

نامهای سغدی در اسامی امکنهٔ آسیای میانه بسیار دیده می‌شود. مثل: کشتوت و اورمتان (بررود زرافشان)، اورتپه (در فرغانه)، او را ـ توبه (تاجیکستان شمالی) و غیره. بویژه، نامهای جغرافیائی‌که‌کلمات سغدی نیزجزوآنهاست بسیار شایع می‌باشد. مثل: کند *knδh* (*Kand*) به‌معنی «شهر» (سمرکند، سمرقند، پنجی‌کنت، و بکنت و غیره)[۲]. کت *kt*، *kt'k* (*Kat, katak*) به‌معنی «خانه، دهکده» (پشی‌کت، سرخ‌کت و غیره)[۳]، رائوت *rwt*، (*raut*) به‌معنی «رود» (راس رائوت و غیره).

۱. مثلاً کلمهٔ «آغاز» فارسی *åγåz* را مقایسه کنید با (< سغدی-'γ'z'') و لغز *naγz* پارسی با (< سغدی *nγz*) و *čuγd*، Čuyz «جغد» (< سغدی *čγwt*) و *palonč*، *palonj* به‌معنی «هبو» (< سغدی *pn'nč*) وغیره. رجوع شود به‌تألیف و. آ. لیوشیتس تحت‌عنوان **لغات سغدی در زبان‌تاجیکی I** (اطلاعات فرهنگستان علوم تاجیکستان، OOH ـ شمارهٔ ۱۲، سال ۱۹۵۷) از ص ۳۱ به‌بعد.

۲. برخی از این نامها در اسناد سغدی دیده شده، مانند: *sm'rknδh* «سمرقند» و *pnčyknδh* «پنجی کنت» و *kwštwth* «کشتوت».

۳. به‌کلمهٔ تاجیکی‌کنونی Kat «کت» به‌معنی «محل خواب» «تخت خواب» و *katak* «کتك» به‌معنی «لانه، آشیانه، خانك» توجه شود.

بسیاری از کلمات جالب‌توجه‌که در دیگر گویشهای تاجیکی ملاحظه نشده ـ ولی در زبانهای پامیری وجود دارد ـ در لهجهٔ و نجی زبان تاجیکی مشاهده می‌گردد (مثلاً به‌زبان ونجی کوپ *Kup* به‌معنی «سنگ» و یزغولمی کپ *kəp* . در ونجی فی «*fi*» به‌معنی«پارو ـ بیل» وشوغنانی *faị* فی. ونجی‌مگ *mak* به‌معنی«گلو» «حنجره»، روشنی *māk* به‌معنی «گردن» والخ).

لهجه‌های دروازی وکلیابی زبان تاجیکی و اسامی اماکن جنوب تاجیکستان دارای بسیاری ویژگیهای لغوی می‌باشند. بیشترویژگیهای مزبور مربوط به‌سوبسترات (زیرین قشر) محلی و شرقی ایرانی (سکائی ـ طخاری) لهجه‌های مزبور است.[۱]

۲. جریان برخورد و اختلاط میان زبانهای ایرانی‌و غیرایرانی

نخستین شواهد تاریخی اصیلی (کتیبه‌های هخامنشی و تألیفات مورخان یونانی) که دربارهٔ مردم آسیای میانه و ایران در دست است مربوط به‌هزارهٔ اول قبل از میلاد می‌باشد. شواهد مزبور را مندرجات اوستا و دستور تطبیقی و تاریخی زبانهای ایرانی و هند و ایرانی تأیید می‌کنند و با مطالعهٔ مجموع‌آنها به‌این نتیجه می‌رسیم‌که اکثریت قاطع ساکنان سرزمینهای مذکور در هزارهٔ اول قبل از میلاد به‌زبانهای ایرانی سخن می‌گفته‌اند.

مدتی پس از تاریخ فوق متکلمان به‌زبانهای ترکی درآن نواحی پدید آمدند. در حدود مبدأ تاریخ میلادی از اعماق آسیای مرکزی و مرزهای چین حرکت توده‌های عظیم قبایل صحرانشین‌آغازگشت وگاهی خفیف و زمانی شدید می‌شد و درطی چندقرن دوام داشت. یکی از نتایج این نقل وانتقالها همانا نفوذ تدریجی توده‌های مهمی‌ازمردم ترکی زبان درآسیای میانه و سپس ایران بود.

قبایل ترکی‌زبان صحرانشین در طی حرکت و نقل مکان خویش به‌سوی مغرب در نخستین قرنهای بعداز میلاد سرزمین ترکستان شرقی (ترکستان چین) را اشغال کردند. ناحیهٔ مزبور از آن زمان به‌نام ایشان خوانده شد. در واحه‌های ترکستان شرقی، درآن عهد، قبایل ایرانی زبان سکائی ـ طخاری‌که به‌لهجه‌های گوناگون ایرانی شرقی سخن می‌گفتند زندگی‌می‌کرده‌اند. بخشی از قبایل ایرانی زبان سکائی‌ـ طخاری‌مزبور در قرن دوم قبل از میلاد به‌نواحی باکتریای (باختر) باستانی و درنگیانه کوچ کرد و بخش دیگرکه به‌نام هیونیهای هیاطله (هپتالی)ـمعروف است در قرنهای چهارم و پنجم بعداز میلاد اراضی بین دو رود آسیای میانه و طخارستان را تصرف کرد. با این حال عده‌ای از مردم‌ایرانی زبان‌که ظاهراً زندگی‌پا برجا داشتندکماکان در واحه‌های‌ترکستان شرقی باقی ماندند. این مردم متونی دینی (بودائی) به‌زبان مادری خویش داشتند و دلیل این مدعی آثاری است که در ختن و دیگر واحه‌های ترکستان شرقی به‌دست آمده است و مربوط به آن دوره می‌باشد. پس از آن زمان دیگر اثری از زبانهای ایرانی در

۱. سوبسترات (به‌معنی «زیرین قشر» یا «رگهٔ زیرین») در زبانشناسی قشری از زبان راگویندکه توسط مردم محلی‌که پیشتر به‌زبان دیگری سخن می‌گفته‌اند ـ وارد زبانی شده.

سرزمین مزبور مشاهده نگشته و در نتیجهٔ برخورد و اختلاط با زبانهای ترکی از پای درآمده بودند.

در دوران سیادت خاقانات ترك (در حدود سالهای ۵۷۰ - ۵۶۰ م.) و بویـژه در زمان هجوم قبایل ترکی زبان که تحت حکومت قراخانیان متحد شده بودند (پایان قرن دهم و نیمهٔ اول قرن یازدهم میلادی) و سلجوقیان (از اواسط قرن یازدهم) عدهٔ مردم ترکی زبان میان دو رودآسیای میانه به‌مراتب افزایش یافت. بخشی از این صحرانشینان زندگی پابرجا وغیرسیار برگزیدند و به زراعت مشغول شدند وبامردم ایرانی‌زبان محلی آمیختند. زبانها و لهجه‌های شرقی ایرانی درجریان برخورد و اختلاط با زبانهای ترکی در بسیاری از نواحی آسیای میانه مغلوب شدند. سغدیان در شهرکهای هفت‌آب وسغد و نواحی مجاورآن به‌تدریج به‌زبان ترکی متکلم گشتند. این‌جریان درطی‌قرنهای متمادی درفرغانه وشاش (چاچ) وبعدها ـعلی‌الظاهرـ در دره‌های زرافشان وکشکه ـ دریـا ادامه داشت. و بالطبع در هفت آب شدت بیشتری داشت. زیرا شهرکهای زراعی و بازرگانی وپیشه‌وری‌ناحیهٔ‌مزبور درواقع مانند جزایرکوچکی بودند میان دریائی‌ازقبایل‌صحرانشین ترکی‌زبان.

به طوری که همیشـه وعلی‌الرسم هنگـام برخورد واختلاط دوزبان روی می‌دهد سغدیان نیـز نخست دوزبانی شـدند به این معنی‌که به‌همراه زبان مادری خویش زبان ترکی رانیز فراگرفتند می‌دانستند و بعـد کاملاً به‌زبان‌اخیر تکلم‌کردند. گواهی مؤلفی به‌نام محمود کاشغری‌که اصلاً ترك بوده ولی تألیفات وی به‌زبان عربی می‌باشد (نیمهٔ دوم‌قرن‌یازدهم‌م.) دردست‌است‌که خصوصیات جریان‌اخیرالذکررا تاحدی بیان می‌سازد. به‌گفتهٔ وی دربلاساغون(هفت‌آب) قومی («اولوسی»)ازسغدیان(«سغداك») می‌زیست‌که ازسغدـ کشوری «بین‌بخارا وسمرقند» ـ بودند. «آنان لباس ورسوم ترکان را پذیرفتند». ضمناً می‌نویسدکه ساکنان‌بلاسالاغون «به‌ترکی وسغدی سخن‌می‌گویند» وزبان مردم‌تمام شهرها از بلاساغون تااسپجاب (درناحیه چمکنت‌کنونی) مختلط است. علی‌الظاهرمحمود کاشغری‌شاهد آخرین مرحلهٔ عقب‌نشینی سخن سغدی درنواحی مزبور بوده است.

در دیگر نواحی آسیای‌میانه نیز جریان تبدیل زبان اهالی به‌ترکی به‌همین‌منوال بوده. بنا به‌گواهی ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ خوارزمی الاصل زبان خوارزمی برای وی«طبیعی» بوده . می‌دانیم‌که عبارات وجملات وحتی مکالماتی به‌خوارزمی‌حتی در تألیفات قرنهای دوازدهم وسیزدهم نیز دیده می‌شود. ودر همان تألیفات به‌کلمات و مستخرجات ترکی برمی‌خوریم و این خود می‌رساندکه‌در قرن سیزدهم درخوارزم‌عده‌ای (و محتملاً عدهٔ معتنابهی) مردم‌ترکی زبان زندگی می‌کردند. ابن استنتاج‌را گواهیهای معاصران آن زمان نیز تأیید می‌کند. مثلاً از آن جمله پلانو کارپینی که در حدود سال ۱۲۴۰ میلادی به‌خوارزم سفرکرده می‌گوید که در خوارزم به«کومانی» (یعنی به‌یکی از لهجه‌های‌ترکی) سخن می‌گویند. حدس زده‌می‌شودکه درآن تاریخ مردم بومی‌خوارزم اکثراً دوزبانی‌بوده‌اند(یعنی به‌خوارزمی وترکی‌هردو سخن می‌گفتند)وترکی برخوارزمی برتری یافته بوده. ظهور مردم ترکی‌زبان در خوارزم مربوط به‌انتشار قبایل صحرانشین

ترکی‌زبان‌غز وقپچاق درنواحی مسیرسفلای‌آمودریا(جیحون) وانتقال ایشان- درخوارزم ونواحی مجاور آن- به‌زندگی پابرجا بوده است. پس‌ازقرن سیزدهم دیگر خبری اززبان خوارزمی نداریم. ظاهراً آن زبان پس از آن‌تاریخ براثر اختلاط بازبانهای ترکی‌بالکل محو شد وساکنان خوارزم‌کاملاً به‌زبان ترکی‌متکلم‌گشتند. گویشهای ترکی (ازبکی و ترکمنی) که برسوبسترات(قشر زیرین) خوارزمی پدید آمدند تعدادی ازکلمات‌خوارزمی را پذیرفتند. سخن باستانی ایرانی در بسیاری از نامهای اماکن ناحیهٔ مزبور باقی مانده است (مانند هزار اسپ وغیره.)

پس ازانتشار زبان فارسی در ماوراءالنهر نیز فشارزبانهای ترکی برزبانهای‌ایرانی همچنان دوام داشت‌وقطع نشد. می‌دانیم‌که درقرون وسطی زبان پارسی(تاجیکی)بمراتب بیش از زبان کنونی در آسیای میانه متداول بوده است. این نکته در مورد فرغانه ودرهٔ رود چیرچیك (ناحیهٔ تاشکند) و دره‌های زرافشان وکشکه- دریا وسرخان دریا و بسیاری دیگر نواحی آسیای میانه نیز صادق است.

استاد آ.آ. سمیونوف مطلب جالبی‌که حاکی ازرواج زبان فارسی درقرن دوازدهم بوده نقل می‌کند. تمام احکام و فرمانهای خوارزمشاه تکش (۱۲۰۰- ۱۱۷۲) و از آن جمله فرمانهائی‌کـه به‌نام مردم شهرهای مسیر سفلای سیر دریا (سیحون) صادر شده به فارسی می‌باشد. و چون مفاد این فرمانها و احکام در میدانها به‌وسیلهٔ جارچیان به سمع عامه می‌رسیده- شکی نیست‌که‌درقرن دوازدهم قسمتی از مردم ناحیهٔ مزبور فارسی‌زبان بوده‌اند. زبان پارسی در قرن پانزدهم در مرغلان وتا پایان قرن هجدهم درمرو وتاآغاز قرن بیستم دربخارا حایز برتری بود.

اهالی نواحی یاد شده به‌تدریج زبان ترکی (ازبکی) را فراگرفته دوزبانی شدندو سپس‌کاملاً به‌زبان ازبکی‌گرویدند.

این جریان در بسیاری از نواحی ازبکستان فقط در قرنهای اخیر انجام پذیرفت. به‌شهادت استادای. زاروبین- جریان‌گرایش تدریجی به‌زبان ازبکی را مردم نواحی یاد شده نیز تأیید می‌کنند. مثلاً ساکنان دهکدهٔ اورگوت (در جنوب سمرقند چنین می‌گفتند: «ماتاجیکیم ولی فرزندان ماازبك خواهندبود.»

در زمان سلجوقیان (قرن یازدهم‌ودوازدهم) قبایل ترکی‌زبان درنواحی شمال‌غربی فلات ایران وآذربایجان نیز پدید آمدند. وجریان برخورد واختلاط زبانهای ترکی بـا لهجه‌های محلی آذربایجان جنوبی آغاز گشت. شمار ساکنان ترکی زبان آذربایجان به تدریج افزوده شد این‌افزایش‌تاحدی به‌سبب‌ورود قبایل جدید ترکی زبان (که‌بخصوص در عهد هجوم مغول شدید بود) وقسمتی نیز به سبب انتقال مردم بومی به‌زبان ترکی وقوع یافت. قسمت اخیرالذکر به‌تدریج دوزبانی شد. وبخش مهمی ازآن درقرنهای بعد بالکل ترکی زبان گشـت (آذربایجانی). واقلیتی نیز بااینکه سخن ترکی را پذیرفته و فراگرفته تاکنون هم در عین حال لهجه‌های قدیم ایرانی خویش را حفظ‌کرده‌اند (تاتها و طالشها). جریان‌گرایش تدریجی به‌زبان ترکی‌اخیراًدرمیان قبایل‌کرد خراسان نیزمشاهده می‌گردد.

بنابراین ملاحظه می‌شود که درظرف مدت‌قریب یك هزاروپانصدسال درسرزمینهای وسیع آسیای میانه وفلات ایران،زبانهای ایرانی به‌شدت در مقابل السنهٔ ترکی درتحت فشار قرارگرفته عقب‌نشینی کرده‌اند. درنتیجهٔ این جریانات بخش مهمی از مردم ایرانی زبان قدیمی ممالك مزبور (خوارزمیان وسغدیان ومردم ایرانی زبان آذربایجان) کلاً ویا بعضاً به‌زبان ترکی متکلم گشته،جزوملتهایی که درآن سرزمینهاتشکیل شده در آمده‌اند. بنابراین در منشأ نژادی ساکنان ترکی زبان (بیشتر ازبکی زبان) خوارزم و فرغانه ودره‌های زرافشان وکشکه‌ دریا وشهرهای بخارا وسمرقند ومرغلان وشهر سبز و غیره،اقوام باستانی ایرانی زبان (خوارزمیان و سغدیان) وسپس پارسی زبانان تاجیك نقش مهمی را ایفا کرده‌اند.

عقب نشینی‌زبانهای ایرانی در مقابل السنهٔ ترکی درروستا،بسیار سریعتراز‌شهرها بوده است،زیرا قبایل ترکی‌زبان نخست در دهکده‌ها متمکن‌گشتند. واین جریان‌درشهرها کندتر بود و در نتیجه‌ مراکز شهری ونقاط بزرگ مسکونی غالباً به‌صورت جزیره‌های پارسی زبان درآمدندکه در پیرامون آنها‌ در نقاط روستائی‌-به‌تقریب همهٔ مردم‌به‌زبان ازبکی‌تکلم می‌کنند. مثلاً تاآغاز قرن بیستم (وتاحدی اکنون نیز) وضع بخارا وسمرقند ولنین‌آباد وکان‌بادام واوراتیوبه وچوست‌وپاپ وغیره چنین بوده است.

اکنون بخش اعظم مردم آسیای میانه وآذربایجان به‌زبانهای ترکی سخن‌می‌گویند (کازاخی، قرقیزی، ازبکی، قراقلپاقی، ترکمنی، آذربایجانی وغیره). اهالی ایرانی زبان قفقاز (تاتها وطالشها)نیزکاملاً (ویا به‌تقریب‌کاملاً)دوزبانی هستند وبه‌زبان آذربایجانی نیزمانند تاتی ویا طالشی تکلم می‌کنند. بخش مهمی از تاجیکان آسیای میانه نیزدوزبانه است وبه‌زبان‌ازبکی‌وتاجیکی‌ هردو‌ سخن می‌گویند (بخصوص درفرغانه وناحیهٔ‌تاشکند ولنین‌آباد وبخش وسطی وسفلای درهٔ زرافشان وغیره).

مع‌هذا نباید پنداشت‌که درجریان برخورد واختلاط زبانهای ایرانی باالسنهٔ ترکی، زبانهای ایرانی همیشه عقب نشسته و ترکی جای آنها را گرفته است. نتایج برخورد و اختلاط مربوط به‌شرایط واوضاع واحوال تاریخی بوده است. وهربارکه شرایط مزبوربه سود زبانهای ایرانی بوده زبانهای ترکی‌درمقابل‌آنها عقب نشسته ومردم ترکی‌زبان به‌زبانهای ایرانی متکلم‌گشته‌اند. مثلاً در سال ۱۹۲۴ ، هنگامی‌که مرزهای ملی‌آسیای میانه معین می‌شد،در دره‌های سرخان دریا وشیرآباد دریا و کافرنگان وقزل سو وبرخی نواحی دیگر دیده شدکه‌گروههای معتنابهی از ساکنان آن نقاط فقط به‌پارسی (تاجیکی) سخن می‌گویند ولی آثار زندگی عشیرتی ازبکی راکاملاً حفظ‌کرده‌اند (نامهای‌قبیله‌ای‌و غیره). چندی پیش هنگامی‌که درناحیهٔ‌کایاب تحقیقاتی از لحاظ قوم شناسی به‌عمل‌می‌آمد، گروههایی ازمردم آنجاکه فقط‌به‌زبان تاجیکی سخن می گفتندخود را «ترك» (یا«تاجیکانی ازقبیلهٔ ترکان») می‌نامیدند. از این‌گونه‌گروهها در درهٔ حصار نیز دیده می‌شود. مراتب مذکور حاکی از آن است‌که‌گروههای‌یاد شده درگذشتهٔ نزدیك ترکی‌زبان بوده وسپس‌در

شرایط تاریخی معینی به‌زبان تاجیکی (پارسی) سخن گفته‌اند.[۱]

پدیدهٔ مشابهی در غرب وجنوب غربی ایران نیز مشاهده شده است. در آنجا نیز برخی ازقبایل‌که اکنون ایرانی زبان می‌باشند خویشتن را به‌عادت قدیم ترک می‌خوانند.

مواردی از غلبهٔ زبانهای پارسی برترکی ومغولی در افغانستان کنونی نیز مشهود افتاد. قبایل نیمه صحرانشین چاراویماق که در بخش شمال غربی افغانستان ساکن می‌باشند و بخش مهمی از ایشان پیشتر به زبان‌های ترکی- مغولی سخن می‌گفتند، اکنون به‌زبان فارسی (تاجیکی) تکلم می‌کنند. وضع قزلباشان هرات و کابل که در گذشته ترکی زبان بوده و در قرن هجدهم از شمال ایران به‌نقاط مسکونی کنونی خویش کوچانده شده‌اند، و همچنین اخلاف فاتحان مغول که افغانستان را مسخرساخته بودند - یعنی افراد ایل‌هزاره - که درناحیهٔ کوهستانی هزاره‌جات (بین کابل وهرات) سکونت دارند، چنین است. آنان نیز فارسی زبان (تاجیکی زبان) شده‌اند. در آغاز قرن نوزدهم بعضی ازگروههای ایل‌هزاره به‌لهجه‌های مغولی سخن می‌گفته‌اند. ولی اکنون هزاره‌ها کاملاً تاجیکی زبان می‌باشند. بعضی گروههای قلیل‌العدهٔ اعراب- که بازماندگان فاتحان ایران وآسیای میانه بوده‌اند- نیز به‌زبان پارسی تکلم می‌کنند. برخی از این گروهها دوزبانی هستند وتاکنون هم (مثلاً در آسیای میانه) به‌زبان تاجیکی (یا ازبکی) ولهجهٔ عربی خویش- هردو- سخن می‌گویند. لازم است به‌این مناسبت خاطرنشان شود که علی‌رغم سیادت سیاسی متمادی خلافت عرب در سرزمینهای ایران و آسیای میانه و علی‌رغم کوششهائی که فاتحان عرب برای ترویج زبان مقدس قرآن درمیان مردم محلی به‌عمل‌آوردند، زبانهای ایرانی حتی یك وجب از قلمرو خود را تسلیم زبان عربی نکردند.

تعداد زیادی لغات و اصطلاحات عربی بافاتحان عرب وکیش به‌تعصب آمیختهٔ ایشان واشکال نوین دولتداری وبازرگانی وزندگی وغیره وارد کشورهای ایرانی زبان گشت. بخش عظیمی از آنهاکه به‌هزاران لغت بالغ می‌گرددتاامروز هم درزبانهای ایرانی باقی مانده‌اند (مانند «علم» و «اسلام» و«معلم» و «کتاب» و «لباس» و«درس»و«مکتب» و «احترام» وغیره و غیره). ولی ساختمان دستوری و ذخیرهٔ اصلی لغوی زبانهای ایرانی استوار وپایدار مانده وپایهٔ زبانهای مزبور- آنچه «ماهیت ویژگی آنها» را تشکیل می‌دهد - به‌طورکلی باقی ومحفوظ است. وزبانهای مزبور- برحسب قوانین داخلی خویش- کماکان تکامل یافتند. بااینکه زبان عربی دردوران معینی زبان رسمی ودولتی آسیای میانه وایران بوده ودر ادبیات وکتب علمی نفوذکرده ودر زمینهٔ امور دینی سلطهٔ مطلق داشته، هرگز

۱. طبق محاسبه‌ای، ماگیدوبیچ در حدود سال ۱۹۲۰ قریب ۲۳ درصد مردم روستانشین تاجیك متصرفات سابق امیر بخارا «خود را به‌فلان و یا بهمان قبیله‌که ایرانی‌الاصل نبوده منتسب می‌دانستند» (رجوع شود به تقسیم بندی آسیای میانه کتاب I، بخش I، بخارا - تاشکند، ۱۹۲۶- ازص۲۳۱ به‌بعد). آ. ك. پیسارچیك و ب. خ. کارمیشف‌که در بارهٔ «ترکان» ناحیهٔ کلیاب از لحاظ نژادی تحقیقاتی به‌عمل آورده‌اند معتقدند که درطی دوسه نسل (در مورد «ترکان» بالجوآنی) یا سه چهار نسل (در مورد «ترکان» مؤمن‌آباد) اخیر زبان تاجیکی بر ترکی غالب آمده و جای آنرا گرفته است (رجوع شود به: آ. ك. پیسارچیك و ب. خ. کارمیشف آزمایشی در بارهٔ تحقیقات کامل قومی در ناحیهٔ کلیاب اطلاعات فرهنگستان علوم تاجیکستان OOH شمارهٔ ۳. استالین‌آباد. سال ۱۹۵۳. ص ۸۱ - ۷۹).

عامهٔ مردم روستائی وشهری کشورهای مزبوربه‌آن زبان متکلم‌نبودند. فقط سران‌اشراف که حتی درتحت سلطهٔ اعراب نیز می‌کوشیدند برتری وفرمانروائی خویش را حفظ‌کنندو باغاصبان‌تازی نزدیك شوند،تاحدی زبان فاتحان را پذیرفتند. زبان عربی در میان آنان دردورهٔ معینی-(بخصوص درقرنهان هشتم ونهم)- به‌صورت زبان ادبی درآمده بود.

ولی عدهٔ اینان بسیار معدود ومنحصر به‌قشری از اجتماع بودکه از مردم بالکل قطع علاقه‌کرده بودند. بدیهی است‌که رواج زبان عربی درمیان آنان‌ممکن نبودموجب قبول آن زبان از طرف عامهٔ مردم روستا و شهرهای ایران و آسیای میانه شود. مردم کماکان به‌زبان مادری خویش سخن می‌گفتند وزبان‌گرامی خویش را در طی قرنها سلطهٔ بیگانه ازتعرض مصون داشته تاروزگارما نیز حفظ‌کرده‌اند.

تأثیر زبان عربی در فارسی به‌زمینهٔ ادبیات محدود بود. توجیه این مقال آن است که تأثیر زبان عربی در فارسی تقریباً به‌ادبیات محدود بود. تفاوت اصلی تأثیر متقابـل زبانهای ایرانی وعربی از یك‌سو و تأثیر متقابل زبانهای مزبور والسنهٔ ترکی از سوی دیگر در همین است. تأثیر اخیر براثر معاشرت عامهٔ متکلمان به‌دو زبان صورت گرفته بود و بدین سبب، چنانکـه مشهود است، منجربه تغییر کلی در نقشهٔ لسانی و نژادی سرزمینهای وسیع گردید (وحال آنکه عربی فقط در قشر کوچکی از طبقات عالیه نفوذ کرده‌بود)دیگرزبانهای‌ایرانی‌مثلاافغانی- نیزدرطی‌قرون‌متمادی وبارهابازبانهاولهجه‌های دیگرگروههای لسانی برخورد واختلاط داشتند.

مواردی مشاهده‌گردیده‌که زبان افغانی درطی این‌گونه تأثیرهای متقابل سرانجام غالب شده. مثلاً می‌دانیم‌که یکی ازبزرگترین قبایل افغانی‌به‌نام غلزائی درقرن دهم م. ترکی زبان بود. و در قرن شانزدهم غلزائیان ،براثر برخورد و اختلاط،زبان پشتورا پذیرفتند وزبان پیشین خویش‌را ازیاد برده‌کاملاً باافغانیان توأم شدند.

جریانات مشابهی حتی تا این اواخر هم در برخی‌گروههای‌قبایل واقوام‌هندی‌زبان که بومی‌کرانهٔ راست رودسند بوده‌اند نیز رخ می‌داده و بخشی از آنان معدوم و بخشی دیگر سربه‌اطاعت قبایل افغانی نهادند. برخی از قسمتهای آوانهای پشاور و گوجاران دیر وسوات وباجوآر وجته‌های بلوچستان‌که درگذشتهٔ نزدیك هندی زبان بوده‌اندپشتو زبـان شـده و زبانهای قدیمی خود را از یاد برده‌اند و به تدریج در پاتانها مستحیل می‌گردند.

به‌همین گونه زبان پشائی که هندو آریائی است و درگذشته در بخش علیای دره کابل رواج داشتـه،بعدها بر اثر هجوم افغانان و انتشار زبان پشتو مغلوب و متروك گشت.[۱]

جریان مشابهی در سرزمین بلوچستان نیز وجود داشته (ودارد). ودر طی‌قرنهای متمادی قبایل دراویدی زبان براهوئی در قبایل بلوچ ایرانی زبـان و افغانان مستحیل

۱. مردمی که به‌زبان پشائی سخن می‌گویند،اکنون فقط در دره‌های جناحی نیجرائو و گالو در شمال شرقی کابل و دره‌های علی شنگ وعلینگر و بخش سفلای درهٔکنار و شاخهٔ راست‌آن به‌نام درهٔ نورباقی‌مانده‌اند.

شده‌اند (ومی‌شوند).

چنانکه دیدیم جریان برخورد و اختلاط در تاریخ تکامل گروههای (خانواده‌های) السنهٔ ایرانی وتغییر نقشهٔ قومی ولسانی ایران وآسیای میانه و سرزمینهای مجاور آنها درگذشته وحال نقش مهمی را ایفا کرد، و می‌کند. زبانهای ایرانی بایکدیگر برخورد و اختلاط داشته وبا زبانهای دیگر گروهها از قبیل ترکی و هندی و سامی ودراویدی نیز تصادم واختلاط داشته‌اند. وبر حسب شرایط تاریخی واوضاع واحوال وزمان، جریانات مزبورگاهی منجر به‌انتشار فلان یابهمان زبان ایرانی به‌زیان زبان (یا زبانهای) دیگر ایرانی یاغیرایرانی می‌گشت. وگاهی برعکس خطهٔ رواج بعضی اززبانهای‌ایرانی به‌تدریج تنگتر شده، یا (مانند خوارزمی) بالکل متروك می‌گشت و یا در سرزمین محدودی باقی می‌ماند (مانند یغنابی‌که بازماندهٔ زبان سغدی می‌باشد). شرایط اجتماعی و اقتصادی و جغرافیائی وطبیعی‌کشورهای خاورمیانه (فقدان جاده و وجود کوههای غیر قابل عبور) موجب شده‌که تاگذشتهٔ نزدیك نیز برخی از دره‌های کوهستانی تقریباً از جهان خارج جدا مانده بودند. مـردم این دره‌های مرتفع (پامیر غربی، یغناب، هندوکش)،زبانهائی راکه اززبانهای مغلوب ـ مغلوب براثر برخورد واختلاط بادیگرالسنه ـ باقی مانده بودند حفظ می‌کردند. بدین سبب اکنون به‌زبانهایی برمی‌خوریم‌که قرنها پیش مغلوب شده و در بخش اعظم قلمرو پیشین خویش متروك گشتـه بودند. مثلاً زبان یغنابی ـ بازماندهٔ سغدی ـ که تاروزگار مادردرهٔ زرافشان علیا محفوظ مانده،ازآن‌جمله‌است‌وزبانهای‌پامیری ومونجانی (در افغانستان) وبرخی السنهٔ دیگر نیز ازآن شمارند.

بدیهی است‌که مطالعهٔ زبانهای اخیرالذکر ازلحاظ زبانشناسی ایرانی واجداهمیت بسیار است و در احیای تاریخ گـذشتهٔ سرزمینهای مزبور از لحاظ رواج زبانها وروشن کردن ویژگیهـای برخورد واختـلاط السنهٔ مزبور و پدیدهٔ دوزبانی و غیره مارا یاری میکند.

فصل سوم

خط و ادب مکتوب
اقوام ایرانی زبان وعصر جدید زبان ایرانی
(در این فصل بیشتر دربارهٔ ادبیات قرنهای نهم تاپانزدهم سخن‌گفته شده)

در میان زبانهای‌کنونی ایرانی («زبانهای زنده») السنه‌ای وجود داردکه تاریخ مکتوب دوهزار و پانصد ساله دارند. زبان پارسی از آنجمله است. برخی دیگر چون افغانی(پشتو) فقط ازقرن‌پانزدهم به‌این‌طرف دارای آثار مکتوب می‌باشند. گروه دیگری مانند آسی (آستی) در ایام اخیر صاحب خط وکتابت شدند (تقریباً از پایان قرن‌هجدهم) و بالاخره‌گروه چهارم (مثل زبان مونجانی در افغانستان و لهجه‌های لری و بختیاری در ایران و غیره) هرگز واجد خط وکتابت نبوده و فقط در یادداشتهای محققان اثر مکتوبی از آنها دیده می‌شود.

بنابراین بالطبع منابع و مآخذ مطالعهٔزبانهای نو ایرانی و تألیفاتی‌که به‌زبانهای مزبور پدید آمده به‌دوگروه اصلی تقسیم می‌شود:

۱) آثار مکتوب اصیل: نسخ‌خطی قرون وسطائی حاوی آثار ادبی منظوم ومنثور و تألیفات تاریخی و علمی و خاطرات و غیره و-در عهد جدید و زمان اخیر - چاپهای سنگی و چاپ سربی و مطبوعات.

۲) یادداشتهای محققان (مربوط به زبان و فرهنگ عامه و قوم‌شناسی و غیره) که در عهد جدید نوشته شده و هدفهای خاص علمی داشته‌اند.

بنابراین صلاح در این دیدیم که در تنظیم مطالب و مدارك، عهد جدید زبان ایرانی را نیز به‌دو بخش تقسیم‌کنیم. دراین فصل به‌شرح مطالبی‌که مربوط به‌آثارقرون وسطی می‌باشد می‌پردازیم (بیشتر آثارکلاسیك ادبی فارسی از قرن نهم تا شانزدهم). و فصل بعد (چهارم) به‌زبانهای‌کنونی ایرانی اختصاص داده خواهد شد.

۱. خط
الفبای عربی و ویژگیهای آن

بیشتر تألیفات دوران جدید زبان ایرانی به‌خط عربی نوشته شده. رواج این خط در ایران و آسیای میانه و افغانستان و سرزمینهای مجاور باانتشار اسلام ومسلمان‌شدن

اغلب مردم ایرانی زبان مربوط بوده است.

خط عربی‌نیز مانند آرامی به‌واسطه از خط فنیقی مأخوذاست. الفبای عربی‌مرکب است از۲۸ حرف‌مصمت. درالفبای عربی‌نیزحرفهای مصوت- مانند دیگر الفباهای‌سامی- علی‌الرسم نوشته نمی‌شود. مصوتهای ممدود باحروف مصمت ادا می‌شوند[۱] و مصوتهای مقصور عادتاً بـالکل مشخص نمی‌گردند و یا بـا حرکات فتحه- وکسره - وضمه - نشان داده می‌شوند. از این حرکات فقط در مواقع مخصوص استفاده می‌شود، (مثلاً در لغت- نامه‌ها، اگر بخواهند تلفظ کلمه‌ای را دقیقاً معین‌کنند ویا در قرآن به‌منظور اجتناب از تحریف در تلفظ‌کلام مجید). خط عربی از راست به‌چپ نوشته می‌شود و حروف آن به یکدیگر متصل می‌گردد واین عمل شکل بدوی حرف را تغییر می‌دهد. حروف، برحسب موقع (برحسب اینکه دراول، وسط ویا آخرکلمه قرار گرفته باشند) دارای چهار شکل می‌باشند (برخی فقط دوشکل دارند- به‌جدول الفبای عربی رجوع شود).

حروف‌الفبای عرب‌برای‌ادای‌اصوات‌زبانهای‌ایرانی‌چندان‌مناسب‌نبود. مثلاً «مرد» *mrd* را ممکن بود *marid* و *mirid* و *marad* و *mird* والخ خواند. و ممکن بود *mard* را «مُرد» و«مرد» و «مُرِد» (به‌معنی بگذار بمیرد) نیز خواند و هرسه وجه‌قرائت درست می‌بود.

الفبای عربی در مقابل صداهای *o* و *e* نیز حرفی نداشت. و اصوات مزبـور در کتابت با («یا» و «واو») نوشته می‌شدند.

الفبای عربی

(اشکال حروف: ۱ - تنها، ۲- متصل بحرف ماقبل، ۳- متصل بحرف ماقبل و مابعد، ۴- در آغاز کلمه.)

نام حروف	اشکال حروف 1	2	3	4
الف	ا	ـا	—	—
با	ب	ـب	ـبـ	بـ
تا	ت	ـت	ـتـ	تـ
ثا	ث	ـث	ـثـ	ثـ
جیم	ج	ـج	ـجـ	جـ
حا	ح	ـح	ـحـ	حـ

۱. مثلاً u در وسط کلمه با حرف «و» و i در وسط‌کلمه باحرف «ی» ادا می‌شود والخ.

نام حروف	اشکال حروف			
	1	2	3	4
خا	خ	ـخ	ـخـ	خـ
دال	د	ـد	—	—
ذال	ذ	ـذ	—	—
را	ر	ـر	—	—
زا	ز	ـز	—	—
سین	س	ـس	ـسـ	سـ
شین	ش	ـش	ـشـ	شـ
صاد	ص	ـص	ـصـ	صـ
ضاد	ض	ـض	ـضـ	ضـ
طا	ط	ـط	ـطـ	طـ
ظا	ظ	ـظ	ـظـ	ظـ
عین	ع	ـع	ـعـ	عـ
غین	غ	ـغ	ـغـ	غـ
فا	ف	ـف	ـفـ	فـ
قاف	ق	ـق	ـقـ	قـ
کاف	ک,ك	ـک,ـك	ـکـ	کـ
لام	ل	ـل	ـلـ	لـ
میم	م	ـم	ـمـ	مـ
نون	ن	ـن	ـنـ	نـ
ها	ه,ة	ـه	ـهـ,ـهـ	هـ
واو	و	ـو	—	—
یا	ی	ـي	ـیـ	یـ

مثلاً «شیر» را می‌توان هم *šer* (به‌تلفظ تاجیکی) به‌معنی «شیر ـ حیوان درنده» خواند و هم «شیر» و «سیر» و «سیر» را هم *ser* (ضدگرسنه) و هم «سیر» (گیاه) خواند والخ.[۱]

اما راجع به‌مصمتها ، در الفبای عربی چند حرف وجود داشت‌که هیچیك‌ازاصوات زبانهای ایرانی را ادا نمی‌کرد. مثل: «ح» و «ع» و غیره. زبانهای ایرانی فاقداصواتی که به‌وسیلهٔ این حروف ادا شوند بودند.

لغات بسیاری‌که زبانهای ایرانی از عربی به‌وام گرفته‌اند ، طبق موازین صوتی هریك از زبانهای مزبور تلفظ می‌شود ولی علی‌الرسم درکتابت املای مرسوم عربی را در موردآن‌لغات مراعات می‌کنند. بالنتیجه در الفباهایی‌که برپایهٔ‌خط عربی برای‌زبانهای مختلف ایرانی تنظیم شده، صوت واحد در موارد مختلف با حروف متفاوت نوشته می‌شود. مثل:

ت و ط ـ *t*

«ص» و «س» و «ث» ـ *s*

«ظ» و «ض» و «ز» و «ذ» ـ *z*

«ح» و «ه» ـ *h*

تطبیق الفبای عربی برای ادای اصوات زبانهای ایرانی

الفبای عربی فاقد چند حرف مصمت زبانهای ایرانی بوده است. مثلاً حروف پ و چ و گ و ژ *p, c, g, z* نداشته، برای ادای مصمتهای مزبور شکل برخی حروف عربی را تغییر داده حروف تازه‌ای ساختند. برای زبان پارسی چهارحرف به‌الفبای‌عربی افزودند:

پ (برپایهٔ حرف «ب» عربی) *p*

چ (» «ج» » ») *č*

گ(» «ك» » ») *g*

ژ (» «ز» » ») *ž*

الفبای خوارزمی نیز با همین حروف تکمیل شد (باستثنای «ژ»). گذشته از این برای ادای برخی اصوات خوارزمی‌که در زبان عربی و فارسی وجود نداشته حروف‌زیر به‌الفبای مزبور اضافه شد: β ڤ (از ف *f* عربی ـ فارسی) و ݗ *c* (از ج *ǰ* و چ *č* عربی ـ فارسی).

برای ادای اصوات دیگر زبانهای ایرانی ـ مانند افغانی وکردی و غیره‌ـ نیز

۱. یکسان نوشتن‌کلماتی‌که در تلفظ و معنی یکسان نیستند لغزشها ومضمون‌گوئیهای مختلف را برانگیخت از آن جمله مولانا جلال‌الدین بلخی (۱۲۰۷-۱۲۷۲) می‌گوید.

کار مردان را قیاس از خود مگیر   گرچه باشد در نوشتن شیر شیر.

تغییراتی در حروف عربی داده شد.

برای کتابت زبان افغانی (پشتو) از الفبای عربی با اضافاتی که برای الفاظ فارسی معمول است و افزودن چند حرف برای ادای اصوات خاص افغانی ـ استفاده می‌شود:

 څ *c*، ځ *dz* (از ج *J*، چ *č* عربی ـ فارسی)

ز *ẓ* (از ز *z*، ژ *ž* عربی ـ فارسی)

س *ṣ* (از س *s*، ش *š* عربی ـ فارسی)

ټ *ṭ*، ډ *ḍ*، ړ *ṛ*، ڼ *ṇ* (از ت *t*، د *d*، ر *r*، ن *n* عربی ـ فارسی)

ی (در پایان کلمه، ے) ـ *e* (از ی *y* عربی ـ فارسی)

ی (فقط در پایان کلمه) *ay*- (از ی *y* عربی ـ فارسی)

برای ادای مصوت مخفف حرکت خاصی ـ که «زورکی» نامیده می‌شود ـ به‌کار می‌رود.

در الفبای کردی (گذشته ازحروف اضافی که در الفبای فارسی معمول است) حروف زیر برای اصوات خاص کردی افزوده شده است:

ڤ β (از ف *f* عربی ـ فارسی)

ڕ *ṛ* (از ر *r* عربی ـ فارسی)

ڵ *ł* (از ل *l* عربی ـ فارسی)

کوششهایی برای کتابت زبان آسی و دیگر السنهٔ ایرانی به‌وسیلهٔ الفبای عربی به‌عمل آمده است.

اینکه در زبانهای مختلف ایرانی حروف اضافی متشابه و واحدی (مثلاً «پ» در فارسی و خوارزمی و افغانی و «ځ *c*» در خوارزمی و افغانی و غیره) به‌کار رفته وجود سنت مشترکی را در میان اقوام ایرانی زبان ایران و آسیای میانه و افغانستان ونواحی مجاور ، می‌رساند. خطی که برپایهٔ الفبای عربی می‌باشد در حدود هزار سال است که در اراضی مزبور متداول است. تا حدود سال ۱۹۲۰ در آسیای میانه نیزخط مزبور معمول بوده و در ایران و افغانستان تاکنون نیز ازآن کتابت استفاده می‌شود.

الفبای عبری

از خط عربی که بگذریم، در کتابت بعضی از زبانهای ایرانی الفبای عبری نیز به‌کار رفته. و مانند دیگر موارد استعمال کتابت مزبور با دین کاتبان مربوط بوده‌است. از زمان هخامنشیان مردم یهودی مذهبی که در ایران زندگی می‌کردند از الفبای عبری استفاده می‌نمودند. گروهی چند از ایشان که به‌زبان پارسی متکلم گشته بودند بعدها از طریق خراسان در افغانستان و آسیای میانه پخش شدند، عده‌ای نیز از راه ایالات کرانهٔ خزر به‌قفقاز رفتند و درآنجاهنوزهم گروهی به‌نام یهودیان کوهستانی که به‌یکی اززبانهای ایرانی (تاتی) سخن می‌گویند وجود دارد. یهودیان ایران و آسیای میانه نیز به‌زبان فارسی تکلم می‌کنند. در ازمنهٔ قدیمه، این مردم ایرانی زبان ویهودی مذهب در کتابت

متون ایرانی، خط قدیمی عبری خویش را به‌کار می‌بردند. آثاری از زبانهای فارسی و تاتی که به‌خط عبری نوشته شده محفوظ مانده است. قدیمیترین اثری که از این نوع آثار در دست است نامه‌ای است خصوصی به‌زبان فارسی که به‌عقیدهٔ محققان قبل از قرن هشتم نوشته شده و هیئت آ. استین آن را درنزدیکی ختن‌کشف‌کرده است. یك گواهی امضا به‌زبان فارسی‌وبه‌حروف عبری (*hmgwn mn N.N. pdyš gwhwm* «من ن. ن. نیز بدین گواهم») برصفحه‌های مسین کنده شده و حاوی وقفنامه‌ایست (به‌زبان تمیلی) به‌سودکلیسای مسیحی در مالابار (کرانهٔ غربی هندوستان).۱ تاریخ سند اخیر تازه‌تراست (آغاز قرن نهم). یك سند قضائی به‌زبان فارسی‌که از خرمشیر (اهواز کنونی) خوزستان به‌دست آمده و مربوط به‌سال ۱۰۲۰ می‌باشد نیز معروف است.

متون پارسی بالنسبه متعددی که واجد جنبهٔ ادبی بوده و به‌حروف عبری نوشته شده‌اند وجود داردکه دانشمندان آنها را «متون پارسی ـ عبری» می‌خوانند. نخستین تألیف از این نوع (به‌احتمال قوی)، ترجمهٔ پنج کتاب و دیگرکتب عهدعتیق تورات بوده است. قدیمیترین ترجمه‌ای که‌دردست‌است به‌سال ۱۳۱۹م. مورخ‌می‌باشد. تفسیرات «فارسی ـ عبری» متون تورات (مثلاً تفسیرکتاب حزقیال نبی وکتاب پادشاهان) وهمچنین چند متن مستقل و از آنجمله متون منظوم در دست است.

مطالعهٔ متون «عبری ـ فارسی» از لحاظ فقه‌اللغهٔ ایرانی و بخصوص تاریخ زبان پارسی حایز اهمیت فوق‌العاده می‌باشد. زیرا زبان متون مزبور بسیاری از اشکال و اصطلاحات مهجور را که‌گاهی با اشکال و اصطلاحات مربوطهٔ زبان پارسی میانه منطبق می‌باشد ـ حفظ‌کرده است. در برخی موارد نیز متون مزبور ویژگیهای لهجه‌ای را که در منابع دیگر دیده نمی‌شود منعکس می‌کند.

الفباهایی‌که برپایهٔ حروف لاتین می‌باشند

در حدود سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ برای بسیاری از زبانهای‌ایرانی رایج‌درسرزمین اتحاد شوروی (آسی، تاجیکی، شوغنانی، طالشی، تاتی) الفباهایی برپایهٔ لاتینی‌معمول گشت. بدیهی است‌که الفباهای مزبورکه براساس صوتی مبتنی بوده، بهتر از خط عربی اصوات و خصوصیات‌کلمات زبانهای ایرانی را منعکس می‌کرد.

۱. این نوشته‌ها به‌خط صوتی تحریر و تحلیل شده و در تألیف س. زالمان C. Salemann تحت عنوان: «*Judaeo - Persica nach st-Petersburger Handschriften, I, Chudâidât. Einjüdisch - bucharisches Gedicht*.(Mém. de l'Acad. Impériale des sciences de St-Pétersbourg, VII série, t. XLII, № 14, SPb., 1897) *P. II,* تعلیقات

الفباهایی‌که برپایهٔ حروف و خط روسی می‌باشد.

ولی عملاً در جریان اقدامات فرهنگی معلوم شدکه در نقاط دور افتاده و عقب ماندهٔ امپراطوری پیشین روسیه استعمال الفبای لاتین مناسب نیست. و در پایان دههٔ سوم قرن بیستم به‌جای الفبای‌مزبور ـ تقریباً در تمام نقاط شوروی‌ـالفباهایی که‌بر اساس خط روسی بوده برقرارگشت.[۱]

براثراقدام اخیر فراگرفتن زبان امی وروسی هردو برای افراد اقوام مزبورآسانتر شده وکلمات فراوانی که السنهٔ مزبور از روسی به‌وام می‌گیرند (واژه‌های علمی و فنی و سیاسی) از لحاظ صوتی به‌شکل صحیح وارد آن زبانها می‌شوند. و بدیهی است که مرابطات فرهنگی میان اقوام ساکن شوروی را هم سهلتر و مبانی دوستی میان آنان را استوارتر‌می‌سازد.

۲. منابع و مآخذ برای مطالعهٔ زبانهای ایرانی و ادبیات اقوام ایرانی زبان درقرون وسطی

منابع تاریخ زبان و تاریخ ادبیات.

هر اثر مکتوبی‌که به‌فلان یا بهمان دوران مربوط باشد ـ اعم از تألیفات ادبی، تاریخی و یا علمی و یا خاطرات اشخاص و یا اسناد اقتصادی و بازرگانی ویا نامهٔ‌رسمی و یا شخصی و غیره ـ می‌تواند برای مطالعهٔ عهدی‌که‌بدان منسوب است مأخذو منبعی باشد. وچون‌آثار زبان ادبی فارسی‌که درقرنهای مختلف عصرنوی زبان ایرانی به‌وجود آمده از قرن نهم ودهم میلادی تاکنون در دست است، دانشمندان می‌توانند درتاریخ زبان پارسی غور و تحقیق‌کنند. مثلاً با مقایسهٔ زبان آثار مکتوبی‌که در فاصلهٔ قرنهای دهم و سیزدهم به‌فارسی به‌وجود آمده با تألیفات قرون بعد، می‌توانیم معلوم کنیم که ساختمان‌دستوری ولغات و شیوهٔ جمله‌بندی و غیره درآن زبان چگونه به‌تدریج‌دستخوش دگرگونی‌گردیده و به‌دیگر سخن می‌توانیم‌کوششی برای تدوین تاریخ زبان ادبی مزبور به‌عمل آوریم.

بدیهی است که از لحاظ مطالعهٔ تاریخ ادبیات، در درجهٔ اول متون اصیل ادبی منظوم ومنثور به‌کار می‌آیند.

تألیفات گوناگون تاریخی و جغرافیایی و سفرنامه‌ها و خاطرات و غیره نیزبسیار سودمندند. غالباً در این‌گونه آثار اطلاعات مهمی در بارهٔ انتشار فلان و یا بهمان زبان و ویژگیهای لسانی مردم نواحی گوناگون و زندگی و آثار مؤلفان و اوضاع مراکز فرهنگی و ادبی یافت می‌شود و اسامی مؤلفان فراموش شده‌ای که علما از ایشان بی‌خبرند و عناوین تألیفاتی‌که به‌دست مانرسیده وگاهی هم مستخرجات وحتی قسمتهای

۱. دربارهٔ الفباهای کنونی در فصل مربوط به‌زبانهای زندهٔ ایرانی مشروحتر سخن‌گفته شده است.

کاملی-از آثار اخیرالذکر ـ از آنها به‌دست می‌آید.[۱]

تذکره‌ها

ازلحاظ مطالعهٔ تاریخ ادبیات فارسی تذکره‌های‌قرون وسطی حایز اهمیت‌فوق‌العاده می‌باشند. تذکره‌ها یك نوع منتخبات بدیع هستند. و گذشته از اطلاعات مهمی‌که‌دربارهٔ نویسندگان و شاعران ادوار مختلف به‌دست می‌دهند،حاوی برخی آثار آن مؤلفان و یا قطعاتـی از آن آثار می‌باشند. تألیفات بسیاری مؤلفان قرون وسطی به‌وسیلهٔ این‌گونه تذکره‌ها به‌دست ما رسیده[۲] و در جای دیگر اثری از آنها نیست.

فرهنگها

فرهنگهای لغات قرون وسطی نیز برای زبان شناس و ادب شناس واجد اهمیت بسیار است.[۳]فرهنگها برای تسهیل خواندن‌آثار مؤلفان قدیم تدوین شده و حاوی‌تفسیر لغات‌کهنه و مهجور یاکلماتی‌که به‌سببی درآن‌زمان ویا مکان استعمال نمی‌شده بوده‌اند. علی‌الرسم معنی وتفسیرلغات باشاهد مثلهایی ازآثار مؤلفان مختلف همراه بوده. وگاهی این شاهد مثلها تنها نمونه‌ای است کـه از فلان یا بهمان مؤلف پارسی زبان باقی‌مانده. بدیهی است کـه این منابع از لحاظ لغت‌شناسی و لهجه شناسی تاریخی بسیار ارزنـده می‌باشند.

تحقیق در متون. نسخ خطی.
چاپهای انتقادی

از آنچه‌گفته شد به‌وضوح معلوم است‌که ضروری‌ترین و مهمترین مرحلهٔ تحقیق در زمینهٔ تـاریخ زبان و ادبیات مطالعهٔ دقیق متون آثار مکتوب پیشینیان و گذشته

۱. این‌گونه اطلاعات و مطالب را می‌توان نه‌تنها از منابـع ایرانی زبان بلکه از مآخذ زبانهای دیگر نیز به‌دست آورد. بویژه تألیفات مورخان و جغرافیون عرب (یادقیقتر بگوئیم آنهاکه به‌عربی نوشته‌اند) در قرون وسطی از این لحاظ بسیار مهم است.

۲. فهرست تذکره‌های مهم و تألیفاتی که در بارهٔ آنهـا نوشته شده درکتاب ای. س. براگینسکی تحت عنوان از تاریخ شعرملی تاجیکی مسکو ـ سال ۱۹۵۶ ص ۴۳۵-۴۲۴- آمده است.

۳. از میان تألیفات اخیری کـه در این باره منتشر شده؛ و. آ. کاپرانوف در تاریخ لغتنامه‌های تاجیکی («اطلاعات فرهنگستان علوم تاجیکستان OoH» شمارهٔ ۹، سال ۱۹۵۶) ص ۱۰۳ ـ ۸۵. در همان تألیف فهرستی از تألیفات قبلی مندرج است. دیگر، دربارهٔ نفوذ لغت‌فرس اسدی طوسی در تکامل لغت‌نامه‌های فارسی «اطلاعات فرهنگستان علوم تاجیکستان OoH» شمارهٔ ۱، ۱۹۵۸)ص ۹۲ ـ ۸۵. فهرست‌فرهنگهای فارسی را (از آنجمله فرهنگهای معاصر را) به‌تألیف ایران‌کنونی ـ چاپ مسکو. سال ۱۹۵۷. ص ۶۶۲- ۶۶۳ بنگرید.

است. ولی شخص محقق در این طریق به‌مشکلات بسیار برمی‌خورد. و دشواری اصلی عبارت است از اینکه تألیفات نویسندگان وشاعران ومورخان ودانشمندان وجهانگردان شرقی در قرون وسطی اکثراً نه به‌خط مؤلفان بلکه به‌صورت نسخی‌که غالباً صدها سال پس از درگذشت مؤلفان استنساخ شده به‌دست مارسیده است. ضمناً باید درنظر داشت‌که نسخ خطی‌کـه در دست است غالباً ازروی متن اصلی رونویسی نشده بلکه از رونوشت دیگری‌استنساخ‌گشته وآن رونوشت‌هم‌ممکن‌است رونوشت رونوشت دیگری بوده والخ. بنابراین میان متن‌اصلی تألیف ومتنی‌که دردست محقق است ممکن‌است سلسلهٔ طویلی از «مراحل فاصل» وجود داشته باشد. وچون ازمتن اصلی درطی چندین قرن بارهااستنساخ شده‌ـ وجود اشتباه‌وتحریف در نسخ موجود اجتناب ناپذیر است. گاهی‌این تحریفات‌نتیجهٔ اشتباه بی‌ارادهٔ وسهو نساخان بود[۱] ولی‌گاهی هم براثرمداخلهٔ آگاهانه و«خلاقیت»ایشان است (و نتیجهٔ مورد اخیـر به‌مراتب بدتر است). نساخان غالباً درحین استنساخ متـن کلمات یاجملات‌کاملی راکه‌کهنه شده (وبدین سبب برای‌ایشان نامفهوم بوده ویادرست معنی آنها را درك نمی‌کـردند) حذف می‌کردند و یا به‌جای آنهاکلمات وجملات دیگری می‌نوشتند وزبان وسبك انشای تألیف رابا موازین دستوری وانشائی زمان خویش‌سازش می‌دادند و«معاصرش می‌کردند» وآنچه را نمی‌فهمیدند ویا به‌عقیدهٔ خویش نامناسب‌می‌ـ شمردند «تصحیح می‌نمودند» وبعضی مطالب را حذف می‌کردند و مطالبی از خود می‌ـ افزودند وقس علی‌هذا. حتی دربعضی موارد برای اینکه تألیفی‌را بامنافع محافل‌اجتماعی معینی منطبق سازند جعل متن می‌کردند. در نتیجه این «خلاقیت» نساخان و«محرران» که درطی چندین قرن معمول می‌بود، بسیاری از متون اصیل قرون وسطی بـا علفهای هرزهٔ تحریف وحذف واضافه پوشیده شده‌وبه‌صورت تحریف شده‌ای به‌دست مارسیده.

بنابراین قبل از آنکه دربارهٔ تألیفی از لحاظ زبانشناسی وادب شناسی تحقیق کنیم باید بدانیم که نسخهٔ خطی (و یـا نسخ خطی) مربوطه‌تا چه حد مورد اعتماد است. این عمل یعنی تعیین وتشخیص متن اصلی آثار مکتوب یکی از رشته‌های علم فقه‌اللغه راـ‌که متن شناسی یاانتقاد فقه‌اللغوی نامیده می‌شودـ تشکیل می‌دهد. اسلوب اصلی‌که مورد استفادهٔ‌متن‌شناسان می‌باشدعبارت‌است ازمقابله وتجزیه وتحلیل چندنسخهٔ خطی ازتألیف واحد مورد نظر به‌وسیلهٔ مقایسه‌وتعیین نسخهٔ خطی قدیمیتری‌که به‌اصل نزدیك‌ترباشد. درنتیجهٔ تجزیه و تحلیـل چند نسخهٔ خطی (از لحاظ متن‌شناسی) که مکمل و یا مصحح یکدیگر می‌باشند،متن‌انتقادی اثر منظورنظر به‌دست می‌آید.یعنی نسخه‌ای‌که بیشترمورد اعتماداست معلوم می‌شود واختلافاتی‌که دیگرنسخ باآن دارندحتی‌الامکان‌نقل‌می‌شود.

این‌گونه چاپهـای انتقادی آثار مکتوب گذشته،مهمترین وموثقترین منابع برای مطالعهٔ تاریخ زبان وادبیات است.

بنابراین نخستین مرحلهٔ اساسی تحقیق عبارت است از تنظیم متن انتقادی تألیف. ولی این‌گونه چاپهای انتقادی آثارقرون وسطائی زبانهای ایرانی،تاکنون معدود بوده و

۱: این‌گونه اشتباهات غالباً معلول خصوصیات الفبای عربی است.

تعدادکثیری از آثار ادبی (منظوم‌ومنثور) وتاریخی وعلمی ودیگر تألیفات‌که درطی‌هزارهٔ اخیر به‌وجود آمده،هنوز منتظر تحقیق محققان وطبع ونشر می‌باشند.

نسخ خطی آثار مزبور در کتابخانه‌ها ومخازن مخصوص و مجموعه‌های شخصی محفوظاست. کتابخانه‌ها وبنگاههای‌تحقیقی وعلمی ودانشگاههای اتحاد شوروی- به‌شرح ذیل- دارای‌غنی‌ترین مجموعه‌های نسخ‌خطی زبانهای ایرانی بخصوص فارسی می‌باشند: انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان‌علوم شوروی (شعبهٔ لنینگراد)[۱]، کتابخانهٔ عمومی‌دولتی به‌نام م. ا. سالتیکوف شچدرین(لنینگراد)، دانشگاه دولتی‌لنینگراد، انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان تاشکند [۲] و شعبهٔ شرقشناسی فرهنگستان علوم تاجیکستان (دوشنبه). مجموعه‌های پربهائی درباکو ودیگر مراکز فرهنگی وعلمی قفقاز نیز وجود دارد. گذشته ازاین درلندن وآکسفورد وپاریس وبرلین وگوتا ووین وطهران و کلکته و استانبول وچند شهر دیگر هم مجموعه‌های بسیار ارزنده‌ای گرد آمده است.

فهارس مجموعه‌های نسخ خطی

فهارس نسخ خطی معرف مضمون، تاریخ، وضع حفاظت ونسخ خطی دیگرتألیف، مکان‌آنها وغیره می‌باشد ومهمترین- ودر واقع تنها- راههایی هستندکه شخص‌محقق‌را درجستجو ویافتن نسخهٔ خطی مابه‌الاحتیاج وی و ارزیابی اهمیت علمی‌آن‌کمك می‌کنند. تنظیم فهارس مجموعه‌های بزرگ نسخ خطی‌کاری بس پیچ‌درپیچ وپرزحمت است‌ومعمولا عدهٔکثیری از محققان واجد تخصص باید سالها برسرآن‌کارکنند تاتوفیق یابند وفهرستی قابل استفاده تهیه‌کنند. قریب یك‌صد وپنجاه‌سال است‌که این‌کار مهم درکشورهای‌مختلف جریان دارد. مثلا فهرست‌کامل نسخ خطی فارسی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان‌علوم شوروی برای طبع آماده می‌شود. هم‌اکنون کتاب اول فهرست مزبور در شرح نسخ خطی جغرافیا و هیئت از طبع خارج شده است.[۳] فهرست مجموعهٔ کتابخانه دولتی به‌نام سالتیکوف شچدرین را در اواسط قرن‌گذشته آکادمیسین ب.آ. درن تهیه‌کرد.[۴] وفهرست مجموعهٔ‌دانشگاه دولتی لنینگراد درپایان قرن‌نوزدهم توسطك.گ. زالمان و و.ر.روزن

۱. فهرست‌کتب و مقالاتی‌که دربارهٔ انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان‌علوم شوروی - و از آنجمله تألیفات‌مربوط به‌تکمیل مجموعهٔ مزبور- نوشته شده درکتاب ا. ا. لیوتوف‌به‌نام کتب تألیفات‌عمده دربارهٔ موزهٔ آسیائی- انستیتوی شرقشناسی‌فرهنگستان علوم شوروی (۱۹۵۴-۱۷۷۶)، (تاریخ مختصرشرقشناسی در روسیه مجموعهٔ ۲. مسکو. ۱۹۵۶) ص ۴۹۲- ۴۶۹.

۲. ذخیرهٔ نسخ خطی این بنگاه یکی از بزرگترین خزاین شوروی است (قریب ۱۵ هزار مجلد که حاوی ۸۰ هزار تألیف به‌زبانهای آسیای میانه و خاور نزدیك - بیشتر به‌زبان فارسی و عربی). دربارهٔ تکمیل این ذخیره وتحقیق دربارهٔآن ا. کال کتابی دارد به‌عنوان نسخ خطی فارسی و عربی وترکی‌کتابخانه عمومی ترکستان. تاشکند. چاپ ۱۸۸۹ و دیگر کتابی به‌نام نسخ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان و مطالعهٔ آنها. تألیف عظیم جان‌اف کارهای انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان (شمارهٔ دوم. III. تاشکند، ۱۹۵۴) ص ۱۵۴-۱۴۷.

۳. ن. د. میکلو خو - ماکلای؛ شرح نسخ‌خطی فارسی وتاجیکی‌انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم۱۹۵۵.

4. B. Dorn, *Catalogue des Manuscrits et Xylographes Orientaux de la Bibliothèque Impériale Publique de St. Pétersbourg*, SPb., 1852.

وسپس آ.آ. راماسکویچ آمـاده گردید.۱ از مجموعه‌های نسخ خطی شرقی اتحاد شوروی آنچه کاملتر و بهتر فهرست برداری شده مجموعهٔ انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان می‌باشد.۲. این مهم تحت نظر آ.آ. سمیونوف انجام یافت. وی شرح نسخ و فهرست خطی دانشگاه دولتی آسیای میانه۳ وکتابخانهٔ مرکزی بخارا را نیزتهیه نمود.۴ از میان فهـارس مجموعه‌های دیگـر کشورها فهرست مجموعهٔ موزهٔ بریتانیا۵ وکتابخانهٔ بودلیان اکسفورد۶ وکتابخانهٔ ملی‌پاریس۷ وکتابخانهٔ وین۸ وبرلین۹ وگوتا۱۰ وهندوستان۱۱ واجد اهمیت می‌باشد. (در چند دههٔ اخیر فهرستهای دقیقی در ایران مدون ومنتشرشده. مترجم)

۳. خط وکتابت و ادبیات مکتوب به‌زبان فارسی در قرون وسطی

(بیشتر مطالب این فصل مربوط به‌قرنهای نهم تاپانزدهم است)

خط وکتابت به‌زبان‌های ایرانی در نخستین قرنهای پس از غلبهٔ اعراب

دوران جدید زبانهای ایرانی، بارونق وشکفتگی درخشان ادبیات وتألیفات‌علمی‌به زبان فارسی آغازگردید. شکی نیست کـه آثار فارسی این دوران در میان آثار دیگر، از لحاظ حجم و اهمیت تـاریخی وفرهنگی مقام اول را حایز می‌باشد. و در نیمهٔ اول دورهٔ

۱. ک. زالمان و و. روزن: فهرست نسخ خطی فارسی وترکی- تاتاری و عربی‌کتابخانهٔدانشگاه امپراطوری سانکت - پطرز بورغ. (3BOPAO, II, 1888. III, ۱۸۸۹).

۲. مجموعهٔ نسخه خطی شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان تحت نظر و با شرکت استاد آ. آ. سمیونوف تهیه شده. مجلد I-IV، تاشکند - ۱۹۵۷-۱۹۵۲ (چاپ این فهرست‌ادامه دارد).

۳. آ. آ. سمیونوف؛ شرح نسخ خطی فارسی و عربی و ترکی کتابخانهٔ اصلی دانشگاه دولتی آسیای‌میانه تاشکند. ۱۹۳۵.

۴. آ. آ. سمیونوف: فهرست نسخ خطی شعبهٔ تاریخ‌کتابخانهٔ مرکزی بخارا، تاشکند، ۱۹۲۵.

5. Ch. Rieu, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British museum*, I-III, London, 1879—1883; *Supplement to the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, London, 1896.

6. E. Sachau und H. Ethé, *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodleian library*, p.I-II, The Persian Manuscripts, Oxford, 1889—1930, p. III, *Additional Persian Manuscripts* (by A. Bee ston), Oxford, 1954.

7. E. Blochet, *Catalogue des Manuscrits Persans de la Bibliothèque Nationale,*

8. G. Flügel, *Die arabischen, persischen und türkischen Handschriften der kaiserlich - Koniglichen Hofbibliothek zu Wien*, I—III, Wien, 1865—1867.

9. W. Pertsch, *Verzeichniss der persischen Handschriften. Die Handschriftenverzeichnisse der Königlichen Bibliothek zu Berlin*, Bd. IV, Berlin, 1888.

0. W. Pertsch. *Die orientalischen Handschriften des herzoglichen Bibliothek zu Gotha, t. I, Die persischen Handschriften*, Wien, 1859.

1. W. Ivanow, *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal*, Calcutta, 1924; *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Curzon Collection Asiatic Society of Bengal*, Calcutta, 1926.

مزبور به‌طورکلی جز آثار فارسی اثری به‌زبانهای ایرانی به‌وجود نیامده[۱].

در فصول پیش، از انتشار این زبان(که درمنابع قرون وسطی فارسی یاپارسی‌نامیده شده *Pārsī*, *fārsī*) در سرزمینهای پهناور خراسان وماوراءالنهر سخن گفته شد. ولی زبان فارسی به‌صورت زبان زندهٔ محاوره‌ای در میان مردم آن مناطق رواج یافت و این گونه انتشار آن‌را نباید با رواج آن زبان به‌صورت زبان‌کتابت وادبیات مکتوب وزبان رسمی ادارات دولتی اشتباه کرد. زیرا که دایرهٔ رواج زبان فارسی به صورت اخیرالذکر بسیار وسیعتر بوده واز حدود سرزمینهای مسکونی فارسی زبانان تجاوزکرد. مثلاً پس‌از قرن هشتم ونهم میلادی،فارسی زبان محاوره‌ای زندهٔ مردم بسیاری از نواحی جنوب غربی ایران وخراسان وماوراءالنهربوده ولی به‌صورت زبان ادبی نه‌تنها درسرزمینهای اخیرالذکر بلکه- بسی دورتر ازآن مناطق ـ در آذربایجان و کردستان و آسیای صغیر و هندوستان وترکستان‌چین نیز رایج‌بود.وآن زمان نه‌تنها ایرانیان (پارسی زبان)وتاجیکان بلکه‌کردان وافغانان و هندیان وآذربایجانیان وجمعی اقوام ترک‌زبان نیز به‌زبان فارسی می‌نوشتند. ودر طی قرنهای متمادی زبان فارسی به‌طورکلی زبان‌کتابت وادب و علم و لسان رسمی اداری ودولتی بسیاری ازکشورهای خاور نزدیك ومیانه بوده، در زندگی تاریخی وفرهنگی اقوام مزبور نقش مهمی را ایفا می‌نموده است

بدیهی است‌که زبان فارسی چنین مقام مهمی را درکتابت اقوام مختلف‌اللسان ماوراءالنهروخراسان وغرب‌ایران‌وآسیای‌صغیر وآذربایجان وافغانستان وشمال‌هندوستان به‌ناگهان احراز نکرد. در دوران غلبهٔ اعراب ونخستین قرنهای رواج اسلام حتی‌جریان معکوسی مشهود بوده وکتابت وادبیات فارسی تاحدی دچار سقوط وانحطاط‌گشت (یعنی نسبت به‌دوران قبل‌از غلبهٔ عرب)، راست‌است‌که هنوز درقرن هشتم ونهم میلادی‌بعضی کتب‌دینی(زرتشتی‌ومانوی‌ومسیحی)کماکان به‌زبان‌پارسی‌تألیف‌وترجمه‌واستنساخ‌می‌شده ولی‌چون‌مردم به‌تدریج اسلام‌پذیرفتند، امکان وجود ورونق این‌گونه تألیفات روزبروز کمتر شد.[۲] این‌آثارفقط درمیان جماعات‌معدودزرتشتی ومسیحی‌ومانوی ممکن بودمحفوظ بماند. ولی تعداد جماعات مزبور نیز به‌تدریج تقلیل‌می‌یافت زیرابیشتراهالی‌اسلام‌اختیار کرده‌بودند وکسانی‌هم‌که‌به‌دین‌باستانی‌زرتشتیگری‌وفادارمانده‌بودند به‌هندوستان‌مهاجرت کردند. آثار مزبور به‌خط «پهلوی» ومانوی نوشته شده‌بود. وحتی وجود خطوط‌مزبور هم در ذهن مردم خاطرات زمان‌باستان- خاطرات تعالیم دینی مخالف اسلام- رابر می‌انگیخت وبدین سبب همان شکل ظاهر الفباهای یاد شده‌کافی بودکه موجب دشمنی و نفرت مسلمانان شود وبیرحمانه آن آثار را نابودکنند. و در نتیجه نه تنها تألیفات دینی بلکه آثار ارزندهٔ غیر دینی اقوام ایران و آسیای میانه نیز بدین‌صورت از میان رفت.

۱. تاحدی‌کردی را باید مستثنی دانست. زیرا از نیمهٔ دوم قرن دوازدهم ادبیاتی به‌آن زبان پدیدآمد (ملای جزیری). نخستین اثرمکتوب افغانی (پشتو) مربوط به‌قرن پانزدهم - شانزدهم است. در بارهٔ تشبثاتی که برای‌ایجاد ادبیات‌مکتوب به‌لهجه‌های محلی‌غرب ایران و نواحی‌کرانهٔ خزربه‌عمل‌آمده بعدسخن‌گفته‌می‌شود.

۲. گرچه بعضی ازتألیفات مهم زرتشتی (مثلاً دینکرد وبوندهشن) پس از غلبهٔ اعراب به‌وجودآمده‌اند ولی از لحاظ زبان و فرهنگ و تاریخ جزو آثار مکتوب‌پهلوی عهد ساسانی شمرده می‌شوند. و برعکس برخی‌اسناد مانوی و مسیحی (که به‌خط سریانی ـ سغدی نوشته شده‌اند) مکشوف در واحهٔ تورفان ـ که به‌همان دوران تدوین‌تألیف‌سابق‌الذکر زرتشتی منسوب می‌باشند ـ ازلحاظ زبان به‌دوران متقدم‌ادبیات فارسی‌جدیدنزدیکند. سبب آنست‌که مؤلفان‌آثار مانوی ومسیحی (برعکس‌مؤلفان زرتشتی) مقید به‌سنت قدیم‌کتابت‌پهلوی‌نبوده‌اند.

سران نظامی عرب وحشیانه وآگاهانه آثار مکتوب باستانی را نابود وحتی خروارخروار مصنوعات بدیع هنری طلا ونقره را ذوب‌کرده به‌شمش بدل‌کردند (به‌احتمال قوی برآن اشیاء مطالبی نیز منقوربوده).[۱]

بیرونی دربارهٔ‌امحای‌مآثر‌فرهنگی خوارزم‌باستانی، به‌هنگام‌تصرف آن‌خطه به‌دست قتیبة‌بن مسلم حاکـم عـرب خراسان (۷۱۲م.) چنین می‌گوید: «وقتیبه‌کسانی‌را که خط خوارزمـی را نیك می‌دانستنـد واز روایات وحکایات قدیم آن اطلاع داشتند و (علوم) خوارزمیان‌را می‌آموختندنابودکرد ودرمعرض‌همه‌گونه‌شکنجه‌وآزارقراردادوآن(روایات) چنان‌پنهان‌شدندکه‌حتی‌دیگرنمی‌توان دقیقاً دانست‌که بعدازظهوراسلام‌هم(برخوارزمیان) چه گـذشت». جـای دیگر می‌گوید: «آنگاه پس از آنکه قتیبة‌بن مسلم‌الباهلی محرران خوارزمی را از پای درآورد و روحانیان راکشت وکتابهای ایشان را سوزاند خوارزمیان ازسوادبی‌نصیب گشتند وبرای رفع ضروریات خویش فقط‌به‌محفوظات‌خود تکیه‌کردند.»[۲]

پس از آنکه در خراسان و مـاوراءالنهر قدرت به‌دست سلاله‌های محلی افتاد نیـز امحای آثار ادبی‌که معتقدات اسلامی را منعکس نمی‌کردندکماکان دوام یافت.سلاله‌های مزبور که اسلام اختیـار کرده بودند (مثلا طاهریان) با تعصب تمام مراقب بودند که مسلمانی رواج یابد واستوارگردد و آنچه راکه اثری از زرتشتیگری وسنن پیشین داشت مورد تعقیب قرارمی‌دادند.کتبی‌که به‌حروف عربی نوشته نشده بود ـ درنظر مسلمانان ـ آثار «کفار» و مخالف دین خدا و پیغمبر به‌شمار می‌رفت. دولتشاه در تذکرة‌الشعراء[۱] (قرن پانزدهم) ازحادثهٔ جالبی یاد می‌کند. بدین شرح:«... امیـرعبدالله‌بن‌طاهر[۲]که به‌روزگار خلفای عباسی[۴] امیر خراسان بود روزی در نیشابورنشسته بود، شخصی‌کتابی آورد بـه تحفه پیش‌اونهاد؛ پرسیدکه این چه‌کتابست؟گفت این‌قصهٔ وامق وعذراست وخوب‌حکایتی است‌که حکما به‌نام شاه انوشیروان جمـع‌کرده‌اند امیر عبدالله فرمود که مامردم قرآن خوانیم وبه‌غیر از قرآن وحدیث پیغمبر چیزی نمی‌خواهیم ما را ازین نوع‌کتاب در کار نیست‌واین‌کتاب تألیف مغان‌است وپیش مامردودست» وبه‌امروی‌کتاب رادر آب‌افکندندو «حکم‌کردکه‌درقلمرومن‌هرجا که‌ازتصانیف ومقال‌عجم ومغان‌کتابی باشدجمله‌رابسوزانند» مابه‌اینکه این داستان تاچه‌حد درست وموثوق‌است‌کاری نداریم ولی خصوصیات‌آن‌زمان را نیك می‌رساند وگمان می‌رودکه این‌گونه حوادث درآن عهد مکرر روی می‌داده.

اما راجع به‌خطی‌که برپایهٔ الفبای عربی قرار دارد... باید گفـت که خط مزبور بیدرنگ پس از غلبهٔ اعراب در تحریرمطالب فارسی به‌کار نرفت. در هرحال دانسته‌است که تااواسط قرن هشتم‌م.در خراسان ازخط‌پارسی (محتملا خطی‌که برپایهٔ الفبای«پهلوی» بوده)استفاده می‌کرده‌اند و محرران را «مغان» می‌خواندند (یعنی غیر مسلمانان ایرانی الاصل وشاید زرتشتیان). در این باره‌گـواهی جهشیاری (وفات در ۹۴۲م.) بسیار مهم

۱. آثار معماری و هنری و معابد قدیمی ومجسمه‌ها وکنده‌کاری برچوب و نقاشی‌که ساکنان باستانی‌ماوراءالنهر قبل‌ازغلبه عرب ایجادکرده بودند نیز دچارهمین سرنوشت گشت. فقط براثر حفریات وعملیات باستانشناسی که اخیراً در خوارزم و پنجی‌کنت و دیگر مراکز فرهنگی ماوراءالنهر به‌عمل آمده به‌تدریج فرهنگ‌عالی سغدیان و خوارزمیان و باختریان و دیگر اقوام آن سرزمین مکشوف می‌گردد.

۲. ترجمهٔ م. آ. سالیه رجوع شود به: ابوریحان بیرونی ـ منتخب آثار. مجلداول، ۱۹۵۷ـ ص ۴۶ و ۶۳.

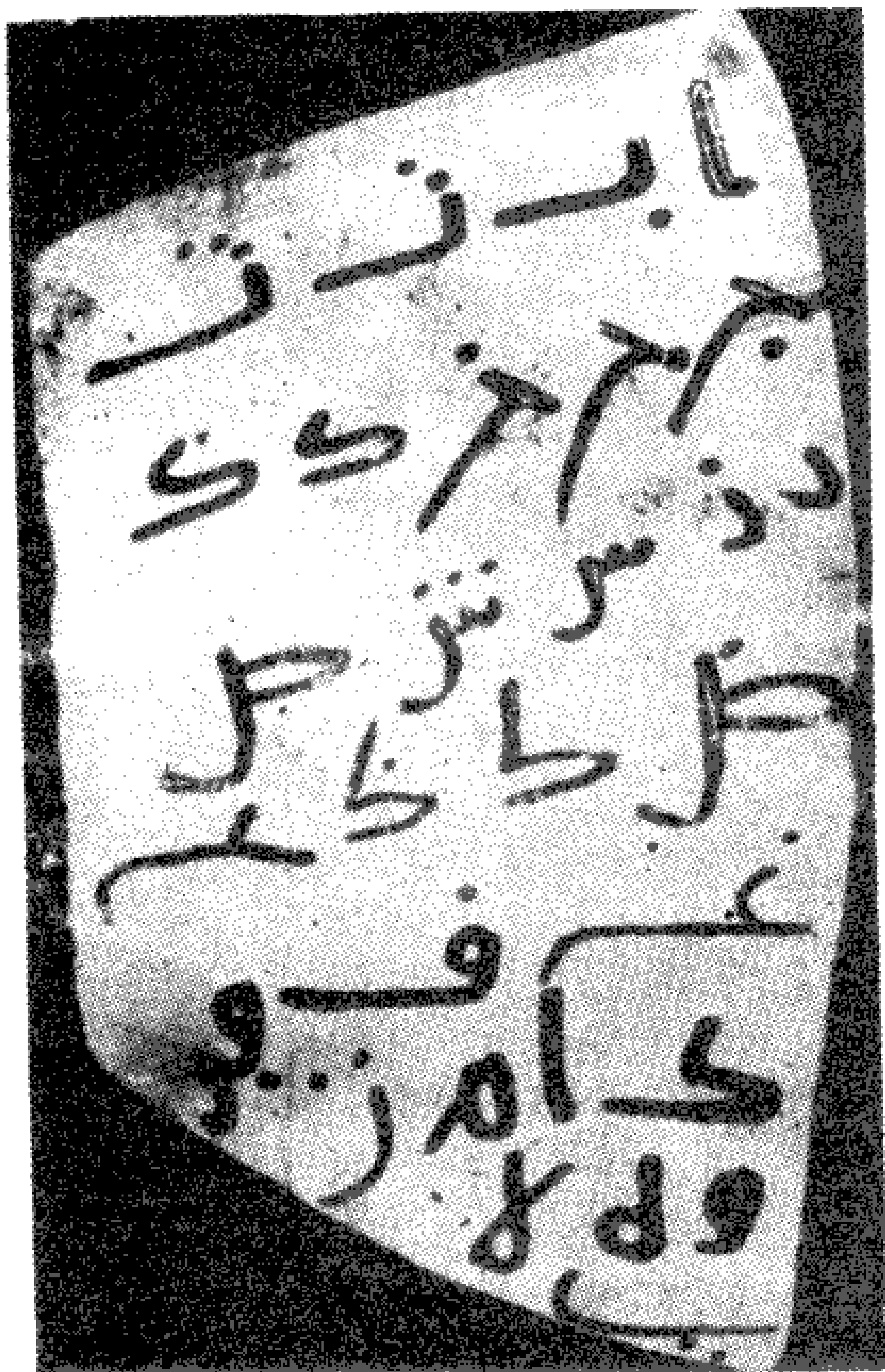
۳. از ۸۲۸ تا ۸۴۴ م. سلطنت‌کرد.

۴. خلفای عباسی (از ۷۵۰ تا۱۲۵۸م.)

است. وی می‌گوید که فقط درسال ۷۴۲م. خط عربی جانشین خط قدیم پارسی («پهلوی») گردید: از۷۴۲م. زبان‌عربی (وخط عربی) دردستگاه اداری حکومت خراسان اجباری‌شد (وبالضروره‌درماوراءالنهر که‌ازلحاظ اداری جزوحاکم‌نشین خراسان‌بودنیزاجباری گشت).

زبان عربی ونقش آن در سرزمین خلافت در قرنهای نخستین پس‌از غلبهٔ عرب

می‌دانیم که پیش از آن نیز زبان وخط عربی تا حدی در خراسان و ماوراءالنهر رواج داشته. ظاهراً نوشته‌های مختصری‌که بر قطعات سفالینه و استخوان کتف‌گوسفند به‌عربی نوشته شده و در ضمن حفریات مرو کشف گردیده مربوط به‌فاصلهٔ قرن هفتم و هشتم می‌باشد. دو قطعه سفالینهٔ مزبور حاوی الفبای‌عربی‌است. به‌احتمال قوی مروکه مرکز تکیه‌گاه حکومت اعراب در خراسان وآسیای میانه وتختگاه حاکم عرب‌بوده‌محل تعلیم و تدریس زبان و خط عربی به‌کارمندان نیز به‌شمار می‌رفته.



قطعه سفالینه A با الفبای عربی ــ مکشوف در مرو

از سال ۸۱ هجری (۷۰۰/۷۰۱م) عربی زبان رسمی و دولتی اعلام شد. البته به‌کار بستن آن زبان در امور اداری و حسابداری سرزمینهای خلافت به‌تدریج صورت گرفت و چنانکه آکادمیسین ای. یو. کراچکوسکی به‌اتکای گواهی سابق‌الذکر جهشیاری، تذکر داده ـ نمی‌توان گفت کـه در نیمهٔ اول قرن هشتم م. زبان عربی در خراسان و ماوراءالنهر و همه‌جا به‌عنوان زبان اداری‌رواج داشته است. ولی مسلم است‌که درآغاز قرن هشتم م. در خراسان و ماوراءالنهر نه تنها نمایندگان حکومت عربی بلکه امیران محلی نیز در امور اداری و بازرگانی از زبان عربی استفاده می‌کرده‌اند.

بهترین دلیل این نظر همانا نامهٔ‌کذائی دواشتیچ سلطان سغد و پادشاه سمرقند به حاکم عرب‌خراسان (۷۱۹-۷۱۸ م) است‌که قدیمیترین سند عربی‌مکشوف درماوراءالنهر می‌باشد.

قدرت خلافت عربی به‌تدریج استوارتر می‌شد واسلام بیشتر رواج می‌یافت‌وزبان عربی نیز نه‌تنها در امـور اداری دولتی بلکه در دیگر شئون زندگی و محیط اجتماعی و فرهنگی نیز نفوذ می‌کرد. سران واعیان محلی ایران و خراسان و ماوراءالنهر کـه می‌کوشیدند وضع ممتاز خویش‌را حفظ‌کنند و به‌فاتحان عرب نزدیك شوند، به فراگرفتن زبان عربی پرداخته درکتابت وادبیات مکتوب از آن زبان استفاده می‌کرده‌اند. بسیاری از آثار علمای دینی و ریاضیدانان و منجمین و فقها و زبان‌شناسان و مورخان وپزشکان محلی و نمایندگان‌شعب‌گوناگون علوم در قرنهای هشتم و نهم و دهم و یازدهم‌به‌زبان عربی نوشته شده. خوارزمی ریاضی‌دان (۸۴۷-۷۸۰ م) ـ و فرغانی منجم (قرن نهم) و فارابی حکیم آسیای میانه ـ ترکی الاصل ـ (قرن دهم) و محمود کاشغری‌زبان‌شناس ترکی‌الاصل (قـرن یازدهم) و ثعالبی (۱۰۳۸ ـ ۹۶۱) و نرشخی (قرن دهم) بخاری و مورخان و جغرافیون نـامی ایـرانی‌الاصلی چون طبری (وفـات در سال۹۲۳ م) و ابن‌خردادبه (به‌تقریب ۹۱۲-۸۲۰) وابن‌رسته (پایان‌قرن‌نهم‌ـ آغازقرن دهم) واستخری (قرن دهم) و بسیاری دیگر تألیفات خویش را به‌زبان عربی نوشتند. ابوریحان بیرونی بزرگترین‌دانشمندخوارزمی‌که به‌معارف زبان خویش عالم‌بود (۱۰۴۸-۹۷۳ م.) به‌عربی می‌نوشت، تألیفات اصلی ابن‌سینا (قریب ۱۰۳۷ ـ ۹۸۰) ـ معاصر بزرگ وی ـ نیـز به‌زبان عربی می‌باشد.

درکشورهایی‌که دین‌اسلام بردیگرادیان فایق‌آمده بود زبان عربی نیزدرآن‌دوران زبان بین‌المللـی علمی بود و در خاور نزدیك و میانه هم نقشی راکه لاتین در اروپای قرون وسطی داشت ایفا می‌نمود. چنانکه دیدیم دانشمندان خوارزم و ایران وعرب و ترکان وتاجیکان آسیای میانه واقوام مختلف‌اللسانی‌که در شبه جزیرهٔ عربستان و ایران و آسیای میانه و دیگرکشورها می‌زیستند به‌خطعربی‌کتابت می‌کردند.

ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ آسیای میانه که در آن دوران زندگی می‌کرد در بارهٔ این پدیده چنین می‌نویسد: والی‌لسان‌العرب نقلت‌العلوم فی‌اقطارالعالم. فاذانت وحلت الی‌الافئدة و سرت محاسن‌اللغة منهافی‌الشرائین والاوردة وان‌کانت‌کل امة‌تستحلی لغتها التی الفتها و اعتادتهـا و استعملتها فی مآربها مع‌الافها واشکالها...» «علوم جملهٔ کشورهای جهان به‌لسان اعراب برگردانده شده زینت یافت و دلنشین شد و زیبائی‌زبان آنان در عروق و شرائین نفوذکرد ـ گرچه هر قومی لهجهٔ خویش را زیبا می‌شمارد».[۱]

زبان عربی درآن عصر نه تنها در امور اداری و دولتی و تألیفات علمی نفوذ کرد بلکه در رشته‌های ادب و از آنجمله اشعار اقوام ایرانی زبان نیز به‌کار رفت (بخصوص ایرانیان). ابن‌المقفع ایرانی(۷۵۷-۷۲۱- نام فارسی او«روزبه» بود) مؤلف‌کتب‌تعلیمی و مترجم مشهور آثار پارسی میانه به‌عربی ـ به‌زبان عربی می‌نوشت. در قرن دهـم در متصرفات آل بویه (ایران غربی) و آل زیار (نواحی‌کرانهٔ دریای خـزر) زبان عربی در ادبیات حکمفرما بود (بخصوص در نظم). در خراسان و ماوراءالنهر اشعار عربی گفته می‌شد.[۲] ثعالبی که پیشتر نامی از او ذکر شد در یتیمةالدهر از ۱۱۹ شاعـر عربی‌زبان کـه در زمان سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر می‌زیسته‌اند سخن می‌گـوید. اکثـر اینان از نمایندگان اشراف و یا کارمندان رسمی دولتی بوده‌اند و این خود پرمعنی‌است.

طبقهٔ زمامدار و اشراف ایـران و آسیای میانه زبان عربـی را بمثابهٔ لسان ادبی پذیرفته بود و نشر می‌داد ولی اینان قشری نـازك و از لحاظ عددی ناچیز را تشکیل می‌دادند.

و برای عامهٔ مردم روستا و بلاد خراسان و ایران غربی و ماوراءالنهر،عربـی همیشه زبانی بیگانه بود. نه فتوحات اعـراب توانست زبان دیرین را ریشه‌کن کند و نه نفوذ موازین و اشکال جدیدکشورداری و حیات اجتماعی ونه اسلام پذیرفتن مردم .

عامهٔ مردم ایرلن و آسیای میانه در روزگار دشوارغلبهٔ‌اعراب نه‌تنها زبان‌گرامی مادری‌خویش‌را حفظ‌کردند بلکه روایات‌باستانی وفرهنگ شفاهی‌عامه را نیزچون مردمك دیده محفوظ داشتند. شکی نیست‌که در زمان سلطهٔ خلافت عربی نیز مانند ادوار پیشین مردم سرزمینهای ایران وآسیای میانه‌کماکان آثار ادبی پدیدآوردندودراین زمینه به‌زبان امی به‌ایجاد و ابداع پرداختند. ولی به‌دلایلی‌که ذکرشد درطی دوقرن اول سلطهٔ خلافت عرب واسلام (تانیمهٔ دوم‌قرن‌نهم) تقریباً مجموع آثارمزبور ـ به‌سبب فقدان آثارمکتوب

۱. ترجمهٔ ای. یو.کراچکوسکی (مجموعهٔ «بیرونی» چاپ مسکو ـ لنینگراد، سال ۱۹۵۰ ـ ص۶۵).

۲. جالب است‌که حتی اشعاری که در برتری فرهنگ باستانی ایران برفرهنگ عربی سروده شده نیـز به‌زبان عربی است. مثلا اشعار شعوبی بشاربن برد (۷۸۴ ـ ۷۱۰) که از بزرگان خراسان بوده و به‌زبان عربی می‌نوشته والخریمی (قرن هشتم) که از بزرگان سغد بوده و بسیاری دیگربه‌عربی می‌باشد. بسیاری ازاشعار وطنی در وصف بلاد ماوراءالنهر و خراسان کـه در قرنهای هشتم و نهم و دهم سروده شده نیز به‌عربی می‌باشد و شکی نیست که اکثرگویندگان این اشعار زبان فارسی می‌دانستند.

ادبی ـ ازنظر مامستور مانده[۱] وممکن‌است‌که آثار مزبور در آن‌دوران اصلاً به‌صورت مکتوب درنیامده بوده.

شرایط تاریخی که به‌تکامل و پیشرفت ادبیات مکتوب به‌زبان پارسی کمك کرده‌اند

شرایط تاریخی که موجب ورود زبان محلی در عـرصهٔ پهناور زندگی سیاسی و فرهنگی گشت متدرجاً در سرزمینهای شرقـی خلافت پدیدآمد. شرایط مزبور را جریان تکامل تاریخی ایران و آسیای میانه (بخصوص بخشهای شرقی ایران) به‌وجودآورد.

اشراف محلی چون‌کوشیدند از خلافت عربی جداگردند و به‌خاطرایجاد دولتهای فئودالی مستقل به‌مبارزه برخاستند بالطبع دست توسل به‌سوی سنن فرهنگی باستانی‌زدند و سعی‌کردند تا از آن سنن چون سلاحی معنوی وعقیدتی علیه سلطهٔ اعراب و فرهنگ تازی استفاده‌کنند. بالنتیجه در این زمینه محافل معینی از مردم ایران وآسیای میانه به نهضت شعوبی‌گرویدند. شعوبیت یك نهضت عقیدتی به‌شمار می‌رفت وهدف آن احیا و تبلیغ وترقی سنن فرهنگی محلی در مقابل فرهنگ عرب بود.

بدیهی است‌که در چنین‌شرایطی علاقه به‌زبان مردم محل‌نیز افزایش یافت.دردورهٔ بدوی سلطهٔ سیاسی خلافت، طبقات حاکمهٔ ایران وآسیای میانه می‌کوشیدند تازبان‌عربی را فراگیرند ولی از نیمهٔ دوم قرن نهم به‌بعد جریان معکوسی را مشاهده می‌توان‌کرد. سلاله‌های محلی و محافـل دستیار ایشان،زبان مردم محلی را چون زبان ادبی و رسمی مستقر ساخته،بـدین وسیله استقـلال سیاسی وفرهنگی خویش را در مقابل خلفای عرب استوارکردند.

نخستین دولتهای فئودالی‌کـه در برابر دستگاه خلافت،استقلال خویش را به‌دست آوردند یعنی طاهریان (۸۷۳-۸۲۱م.) وصفاریان (۹۰۳- ۸۷۳ م.) وسامانیان (۸۷۵-۹۹۹م.)،در سرزمینهای خراسان وسیستان و ماوراءالنهر یعنی مناطقی که اکثریت قاطع

۱. فقط اطلاعات جسته وگریخته و پراکنده‌ای‌که از وجود آثار منظوم به‌زبان پارسی ـ در این دوره ـ حکایت می‌کند ازتألیفات مورخان وجغرافیون عربی زبان قرنهای بعد ازاسلام ومنابع فارسی زبان بعدی (تذکره‌ها و غیره) می‌توان به‌دست آورد. از آنجمله است ترانه‌ای‌که ساکنان بلخ ساخته بودند و طبری نقل‌کرده و قبلاً در این‌کتاب آمده، و و. بارتولد متذکر شده است‌کـه ابن‌خردادبه (قرن نهم آغاز قرن دهم) دربارهٔ خرابی سمرقند یك دوبیتی فارسی را آورده‌که به‌عقیده‌گویندهٔ شعر «از شاش بهتر نیست». بارتولد خبردیگری از طبری نقل می‌کندکه «شیخان مراغه»اشعار فارسی (بالفارسیه) شخصی به‌نام محمدبن باعث راکه در اواسط قرن نهم درگذشته می‌خواندند. خبر دیگری از الجاحظ (وفات در ۸۶۹ م) است‌کـه ابن مفرق شاعر ایرانی الاصل دراواخرقرن هفتم دربصره درمقابل سخریهٔ مردم با سخن موزون پارسی جواب می‌گفت. (رجـوع شود به: بو. ن. مار مقالات و اخبار II، چاپ مسکو- لنینگراد، سال۱۹۲۹، ص ۶۳).

در این اواخر چند تن از ادب شناسان ایرانی ـ م. بهار، س. نفیسی، پ. خانلری، ودیگران ـ برای گردآوری و تجزیه و تحلیل این‌گونه قطعات منظوم متقدم به‌زبان پارسی جدیدکار بزرگی انجام داده‌اند.

مردم آن در آن دوران به‌زبان فارسی سخن می‌گفتند پدید آمدند.[۱] از آغاز نیمهٔ دوم قرن نهم به‌تدریج زبان عربی درعرصهٔ کتابت و ادبیات مکتوب ایران وآسیای میانه در برابر فارسی عقب نشست. البته علت اصلی این جریان آن بودکه زبان عربی را فقط قشر ناچیزی ازسران بمنزلهٔ لسان ادبی به‌کارمی‌بردند وعربی درنظر عامهٔ مردم همیشه زبان بیگانه بوده. اوضاع‌واحوال سیاسی‌که طی قرنهای نهم ودهم در سرزمینهای‌شرقی خلافت پدید آمد این جریان را سریعترکرد. بدیهی است‌که جریان مزبور در خراسان و سیستان وماوراءالنهر، که زودتر ازدیگر نواحی مسخرهٔ اعراب به‌استقلال سیاسی رسیده بودند-وبالنتیجهٔ شرایط مساعد رونق ورشد ادبیات مکتوب به‌زبان محلی‌نیزدرآنجازودتر پدید آمده- قبل از نقاط دیگر وشدیدتر از دیگر مناطق بود.[۲]

معلوم نیست‌که در چه‌زمان وکجاوچه‌کسی نخست الفبای عربی را درنوشتن‌زبان پارسی به‌کار برد. ولی واضح است‌که زندگی وشرایط تاریخی‌که طی قرنهای نهم ودهم در بخشهای شرقی ایران وآسیای میانه به‌وجود آمده بوده مستلزم ایجاد خط‌وکتابت و ادبیات مکتوب به‌زبان پارسی بوده است وکوشش برای نیل به‌این هدف مسلماً- بارهادر نقاط مختلف وازطرف‌اشخاص گوناگون به‌عمل‌آمده. گرچه اخبار واطلاعات منابع‌موجود دقیق نیست مع‌هذا اوضاع واحوال تاریخی آن زمان- زمان عقب‌نشینی زبان ادبی‌عربی در مقابل پارسی- رانیك مجسم می‌سازد.

ادبیات مکتوب‌نخست در زمینهٔ‌کلام موزون وشعر رونق‌گرفت. یکی ازقدیمیترین و موثق‌ترین منابع‌ما تاریخ سیستان (قرن یازدهم) است که حاوی شرح رسایی می‌باشد دروقایع مربوط به‌تصرف زمام حکومت درسیستان وکابل وکرمان وفارس توسط‌یعقوب‌بن لیث‌صفاری. طبق گواهی منبع مزبور یعقوب چون در سال ۸۶۷ پس از فتح‌نقطه‌ای به هرات (که قبلاً به‌تصرف وی درآمده بود) بازگشت: «... یعقوب فرا رسید و بعضی از خوارج‌که مانده بودند ایشان را بکشت ومالهاء ایشان برگرفت، پس شعرا او راشعر گفتندی به‌تازی:

قد اکرم‌الله اهل‌المصر والبلد
بملك یعقوب ذی‌الافضال والعدد...

چون این‌شعر برخواندند او عالم نبود، درنیافت، محمدبن وصیف حاضر بودودبیر رسایل اوبود وادب نیکو دانست وبدان روزگار نامهٔ پارسی نبود، پس یعقوب‌گفت:

۱. در شهرها و مراکز بزرگ ماوراءالنهر (البته به‌استثنای بلاد خوارزم) وضع چنین بود.
۲. کوششهایی برای ایجاد ادبیات مکتوب (شعر) به‌دیگر لهجه‌های ایرانی در آن دوران به‌عمل آمد. درپایان قرن دهم و آغاز قرن یازدهم در مناطق غربی ایران وکرانه‌های خزر و قلمرو دولت آل بویه و آل زیار گروهی از شاعران از قبیل بندار (وفات در حدود ۱۰۱۰ م.) و باباطاهر همدانی (وفات در ۱۰۱۹ م) و مهیار و از مستمرد و دیگران خواستندگویشهای محلی غرب ایران و نواحی مجاور بحرخزر را درادبیات مکتوب واردکنند. ولی ظاهراً این‌کوششها باموفقیت قرین نگشته و دنبال نشد.

چیزی‌که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت. واول شعر پارسی اندرعجم او گفت. وپیش از اوکسی نگفته بودکه تاپارسیان بودندسخن پیش ایشان برود بازگفتندی برطریق خسروانی، وچون عجم برکنده شدند وعرب‌آمدند شعر میان ایشان به‌تازی بود و همگنان را علم و معرفت شعر تازی بود، و اندر عجم کسی برنیامدکه اورا بزرگی آن بود پیش‌از یعقوب‌که اندرو شعرگفتندی، مگرحمزةبن عبدالله الشاری و او عالم بود و تازی دانست، شعراء او تازی گفتند... چون یعقوب زنبیل وعمارخارجی رابکشت وهری بگرفت وسیستان وکرمان وفارس‌اورا دادندمحمدبن وصیف این شعر بگفت:

ای امیری‌که امیران جهان خاصه وعام
بنده وچاکر ومولای وسگ بند وغلام
از لی خطی و رلوح کـه ملکی بـدهید
بی ابی یوسف یعقوب بن‌الایث همام....

...باز محمدبن مخلد هم سکزی بود مـردی فاضل بود و شاعر، نیز پارسی گفتن گرفت... پس‌از آن هرکسی طریق شعرگفتن برگرفتند، اما ابتداء اینان بودند وکس به زبان پارسی شعر یاد نکرده بود...»

در این خبر عللی‌که شاعران درباری هرات وسیستان رابرانگیخت تا از شعرگفتن به‌تازی سرباز زده به‌پارسی شعرگویند قابل توجه است: یعقوب «عالم نبود» وشعرعربی «درنمی‌یافت».[۱]

رونق‌ادب وتالیفات‌علمی به‌زبان‌فارسی درعهد سامانیان وقرنهای بعد

رونق‌کتابت وادبیات مکتوب فارسی باعهد سلطنت سامانیان بستگی دارد. (۸۷۵-۹۹۹م.). سلالهٔ ایرانی مزبور ومحافلی‌که در پیرامون آن گرد آمده بودند، در مبارزهٔ خویش به‌خاطر استقلال سیاسی به‌عامهٔ مردم استظهـار داشتند و جز تشویق ادبیات زبان مادری راهی نداشتند.

درآن عصر،فارسی زبان رسمی ودولتی سامانیان بود و در بخارا- پایتخت ایشان- گروه پرافتخاری از شاعران پارسی‌گوکه رودکی (پایان قرن نهم- اواسط قرن دهمم.) دررأس ایشـان قرار داشت آثار خویش را پـدید می‌آوردند. در ردیف آن استاد پرارج اسامی عده‌ای از شاعران معاصروی-که برخی از ایشان از شاگردان وی بودند -مانند ابوالحسن شهید بلخی وابومنصور محمدبن احمد دقیقی وابوشکور بلخی ودیگران دیده می‌شود آثاریکی ازبزرگترین شاعران جهان یعنی ابوالقاسم فردوسی (۱۰۲۵ یا۱۰۲۰-

۱. یعقوب لیث مؤسس سلسلهٔ صفاریان فرزند رویگری بود. به‌این نکته‌کـه حمزه‌بن عبدالله «عالم» بود و شعراء برای او شعر عربی می‌گفتند، توجه شود.

۹۳۴- ۹۳۳) در واقع به‌عهد سامانیان مربوط و در قلمرو دولت ایشان به‌وجود آمده است. شاهنامه فردوسی، اثر فردوسی‌که درسراسـر جهان مشهور است. بیشتر از حماسهٔ قبایل واقوام ایرانی زبان- داستانهائی‌که درطی هزاران سال‌گرد آمده و شاعرآن را با بیانی نغز اداکرده تشکیل شده‌است ودر رونق و ترقی ادبیات ایران و آسیای میانه نقش مهمی ایفاکرده است.

مبارزه بخاطر استعمال زبان ادبی فارسی در تمام شئون زندگی سیاسی و فرهنگی. عقب نشینی‌تدریجی عربی دربرابر فارسی.

عرصهٔشعر نخستین میدانی بودکه زبان عربی درآن در برابر فارسی عقب‌نشست. ولی این عرصه منحصر به‌فرد نبود. نهضت به‌خاطر وارد ساختن زبان فارسی در زندگی اجتماعی و فرهنگی پاسخگوی عمیق‌ترین حوایج اجتماعی و تمنیات مردم ماوراءالنهر و خراسان و غرب ایران بود و می‌بینیم‌که زبان فارسی به‌تدریج در تمـام شئون‌کتابت ـ در امور اداری و تاریخ نویسی و علم و ادب (نظم و نثر) و حتی مسائل دینی ـ یعنی عرصه‌ای‌که درآن موقعیت زبان عربی بسیار استوار بود (عربی زبان مقدس قرآن مجید است) ـ لسان تـازی را به‌عقب راند. ولی در تمام این شئون عقب‌نشینی عربی دیرتر از عرصهٔ شعر آغازگشت[۱] و چون هزیمت شروع شد نیزآنچنان (که در شعربود) شدید و سریع نبود. توجیه این نکته آن است که در جامعهٔ فئودالی شعر واجد اهمیت سیاسی شایانی بوده. امیران صفاری و سامانـی ومحافل دستیار ایشان‌که شعر فارسی‌را درردربار خویش تشویق می‌کردند، در واقع استقلال فرهنگـی خویش را در برابر خلافت عربـی اعلام می‌نمودند ـ همچنانکه سامانیان با رسمیت بخشودن به‌زبان فارسی درامور دولتی و اداری استقلال سیاسی خویش را نشان دادند. مدحهای شاعران درباری جوابگـوی حادترین و ضروری‌ترین حوایج امیران فئودال بود. و طریقی بود برای تجلیل امیری‌و تخفیف امیری دیگر ومدیح‌گوئی قدرت وپیروزیهای جنگی یکی وامحای دیگری‌به‌یاری هزل و سخریه.[۲]

بدین سبب سران اشراف دولتهای قرون وسطائی شاعران را درکنف حمایت قرار داده به‌دربار خویش جلب می‌کردند. کافی‌است ازگروه‌کثیرالعدهٔ شاعران مدیحه‌سرائـی که «ملک‌الشعراء» در رأس آن قـرارداشت و در دربار محمود غزنوی انجـام وظیفه می‌کرد، یادکنیم. دیگرامیران نیز به‌قدرکفاف خودشاعرانی در خدمت خویشتن داشتند.

۱. نخستین آثار منثور فارسی‌که تاکنون معلوم وبه‌خط عربی نوشته شده مربوط به‌اواسط قرن دهم میلادی است.

۲. نظامی عروضی سمرقندی‌که راهنمای عقیدتی ادب درباری آن زمان بشمارمی‌رود می‌گوید: «شاعری صناعتی است‌کهشاعربدان صناعت اتساق مقدمات موهمه‌کند والتئام قیاسات منتجه، برآن وجه‌که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد، و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند...».

ظاهراً چون شاعری و شاعران آن زمان با سخن منظوم عامیانه و ادب شفاهی مردم ـمردمی که هرگز از سنت شعرگویی به‌زبان مادری بازنایستاده بودند ـ رابطهٔ نزدیك داشتند ـ این خود در رواج سریع شعرفارسی نقش عظیمی ایفا کرد.

اما آثار منثور بیشتر علمی بوده و در محفل محدود مردم عالم و تحصیلکردهٔ آن زمان خواننده داشت وبالطبع انعکاس اجتماعی شعر را فاقد بود. و بدین‌سبب و همچنین به‌علت سنت علمی زبان عربی بوده‌است که زبان مزبور در زمینهٔ نثر (تقریباً فقط آثار علمی) توانست بیش از شعر پایداری‌کند.

با این حال همان عواملی‌که موجب عقب‌نشینی عربی در عرصهٔ شعر گشت در این مورد نیز مؤثر بوده. مهمتر از همه این بود که در نظراکثریت قاطع مردم غرب ایران و خراسان و ماوراءالنهر زبان عربی همیشه زبان بیگانه بوده است. همه، اعم از معاصران آن دوران و یا نمایندگان نسلهای مابعد به‌این نکته اذعان داشته‌اند. و. آ. ژوکوفسکی در این باره گواهی مهمی را ازیك نسخهٔ خطی‌کتاب صوفیان که درکتابخانهٔ دانشگاه لنینگراد محفوظ است ـ به‌شرح زیر ـ استخراج‌کرده:

«... امیرسامانی... علمای ماوراءالنهر راگردآورد وفرمود تا معتقدات وقواعد واقعی اهل «سنت» و «جماعت» را بیان کنند. ائمهٔ بخارا... به‌خواجه امام ابوالقاسم حکیم سمرقندی اشاره‌کردند[1]... سپس وی این‌کتاب را به‌تازی تألیف‌کرد و جملهٔ علما قول وی را تصدیق‌کردند. آنگاه امیر سامانی[2] فرمودکه این‌کتاب را به‌پارسی بایدکرد تا خاص و عام را منفعت بود»...

در آن ایام بسیاری تألیفات دیگر و از آنجمله تاریخ طبری و تفسیر بزرگ وی‌نیز از عربی به‌فارسی ترجمه شد. هردو ترجمهٔ اخیرالذکر (در ترجمهٔ تاریخ‌طبری تغییرات بسیار داده شده) مربوط به‌زمان واحدی می‌باشد (قریب ۹۶۳ م)[3] وبنا به‌فرمان صریح و با شرکت سامانیان واطرافیان ایشان صورت‌گرفته. مترجم تاریخ طبری ابوعلی محمد بلعمی بوده وی رجلی سیاسی و سرشناس (وزیر) عهد سامانیان و به‌حمایت اهل‌ادب مشهور بوده‌است. بلعمی در مقدمهٔ عربی عللی راکه وی را به‌ترجمهٔ آن اثر وادار کرده چنین ذکر می‌کند: «ومن این‌کتاب‌را به‌فارسی برگرداندم[4] تا اتباع و امیرآن را بخوانند

۱. وفات در سال ۹۵۳/۵۴.

۲. ظاهراً باید نصر دوم (۹۴۳ ـ ۹۱۴) یا نوح اول (۹۵۴ ـ ۹۴۳) باشد.

۳. به‌گفتهٔ مؤلفانی‌که اخیراً در این باره تحقیق‌کرده‌اند ترجمهٔ تاریخ طبری فقط در سال ۹۶۳ م. آغاز‌گشت (رجوع شود به‌تألیف پ.آ. گریازنویچ و آ. ن. بولدیریف، تحت عنوان دربارهٔ دو متن تاریخ طبری بلعمی [CB. 1957, № 3] ص ۵۵ تعلیق ۳۷).

۴. در متن «بلغةالفارسیةالدریه» نوشته شده. در قرون وسطی‌گاهی زبان ادبی پارسی (و غالباً ادبیات مکتوب) را دری می‌خواندند. کلمهٔ «دری» صفت نسبی از لغت «در» (دربار) است و «درباری» معنی می‌دهد. در این واژه وضع فرهنگی و تاریخی زمان منعکس شده ـ زیرا در آن زمان ادبیات مکتوب بطورکلی در دربارامیران به‌وجود می‌آمده. مؤلفان عربی زبان قرون وسطی این واژه را با زبان دربارساسانیان درمداین مربوط می‌دانستند. بعدها واژهٔ «دری» برای معانی دیگر نیز به‌کاررفت. ازآنجمله سبك انشای تألیف پارسی قرنهای دهم ویازدهم م.که ازکلمات عربی وتصنع و تزئینات ـکه خاص آثار ادبی متأخرتر است ـ عاری می‌باشدودری‌خوانده می‌شد.گاهی هم‌گویشهای‌گبران‌یزد وکرمان وسیوندی وغیره به‌نام«دری» خوانده‌می‌شود.

و دریابند و برای کسی که در آن غورکردن خواهد دشوار نباشد»[۱] انگیزهٔ وی درترجمهٔ تفسیر ـ کـه آن هم به‌امر منصوربن نوح امیرسامانی (۹۷۶-۹۶۱م) صورت گرفت ـ نیز همین بود. بلعمی در مقدمهٔ ترجمه چنین می‌گوید: «واین‌کتاب تفسیر بزرگ از روایت محمدبن جریرالطبری‌رحمةالله علیه ترجمه‌کرده به‌زبان پارسی دری راه راست واین‌کتاب را بیاوردند از بغداد، چهل مصحف بود. ایـن کتاب نبشته به‌زبان تازی... و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصوربن نوح‌بن نصربن احمدبن اسمعیل رحمةالله علیهم اجمعین. پس دشخوارآمد بروی خواندن این‌کتاب و عبارت‌کـردن آن به‌زبان تازی و چنان خواست‌که مرین را ترجمه‌کند به‌زبان پارسی.

پس علماء ماوراءالنهر راگردکرد و این ازیشان فتوی کردکه روا باشدکه ما این کتاب را به‌زبان پارسی گردانیم؟ گفتند: روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن به‌پارسی مرآن‌کس راکه او تازی نداند... و اینجا بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوکان این جانب ملوك عجم‌اند... الخ»[۲].

بدیهی است کـه عربی بیکبارگـی جای خود را در ادبیات مکتوب تسلیم فارسی نکرد. دیدیم‌که در قرنهای دهم تا دوازدهم نیز (وحتی‌بعدها هم) بسیاری از دانشمندان بزرگ ایران وآسیای میانه‌کماکان درتألیفات خویش از زبان عربی استفاده می‌کرده‌اند. ابن‌سینا اکثر تألیفات خودرا به‌عربی نوشته وابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ‌خوارزمی درکتب خویش فقط از عربی استفاده‌کرده و تنها آن زبان را برای ادای‌مطالب علمی مناسب می‌دانسته است...

در آغاز سلطنت محمود همهٔ اوراق رسمی ـ مانند زمان سامانیان‌ـ به‌فارسی‌نوشته می‌شد و به‌عقیدهٔ عتبی، بدین سبب «بازار فضل‌کاسد شده بود» و «عالم و جاهل وفاضل و مفضول در مرتبت متساوی‌گشته». ولی به‌همت وزیر میمندی «کوکب‌کتابت‌ازمهاوی هبوط‌به‌اوج‌شرف رسید» و فرمود زبان عربی را در مکاتبات رسمی به‌کار برند و ازفارسی فقط به‌هنگام ضرورت و «جایی‌کـه مخاطب از معرفت عربیت و فهـم آن قاصر و عاجز باشد» استفاده‌کنند. آکادمیسین و. و. بارتولد به‌نکتهٔ اخیر توجه مخصوص‌کرده به‌حق اظهار عقیده می‌کندکه «بی‌شك درآن زمان‌این‌گونه موارد بسیار بوده است». البته‌نکتهٔ اخیرالذکر علت اصلی ناکامی هواخواهان زبان عربی در حفظ موقعیت پیشین آن زبان بوده است.

نهضت‌هواخواهان ترویج‌زبان پارسی وبسط آن زبان به‌تمام شئون ادبیات‌مکتوب «از لحاظ تاریخی ترقیخواهانه بوده، درکشورهای ایران و آسیای میانه مبارزهٔ مردم را علیه سلطهٔ سیاسی وعقیدتی خلافت عربی ، منعکس می‌نموده»[۳].

۱. چیزی نگذشت‌که به‌جای مقدمهٔ عربی ترجمهٔ تاریخ طبری مقدمه‌ای به‌پارسی‌گذاشته شد (پس از ۹۷۶ م) و ترجمهٔ مزبور درآن مقدمه« پارسی» نامیده شده. بنابراین دراین‌که «پارسی» و «فارسی» و «فارسی دری» و «دری» همه یك مفهوم را می‌رساند شکی نیست و هرگونه بحثی در معنی‌کلمه اخیر بیجاست.

۲. این وقایع در بخارا پایتخت دولت سامانیان روی داد.

۳. آ.ن. بولدیریف در تاریخ تکامل زبان ادبی پارسی (BЯ, 1955، N5) ص۸۷.

ضروریات تکامل اجتماعی درآن زمان مستلزم ترویج زبان پارسی درتمام شئون کتابت و ادبیات مکتوب بود. این را قشرهای کثیرالعدهٔ اجتماع که، در دورهٔ قبل ازغلبهٔ مغول، درشهرها به‌سرعت افزایش می‌یافته می‌طلبیدند (پیشه‌وران، بازرگانان، کارمندان و غیره) و اینان «علی‌الرسم زبان عربی را نمی‌دانستند و نمی‌خواستند بدانند».[۱]

این نکتهٔ بالا را بسیاری از حقایق و وقایع زندگی فرهنگی و ادبی ایران وآسیای میانه تأیید می‌کند. تاریخ بخارای نرشخی که در سال ۹۳۳/۹۳۴ به‌زبان عربی نوشته شده بود در سال ۱۱۲۸ به‌فارسی ترجمه شده و در سال ۱۱۷۸ مجدداً با انشاء تازه‌ای تحریر گشت. مترجم در مقدمهٔ کتاب مزبور چنین می‌گوید: «و تألیف این کتاب به‌عربی بود، به‌عبارتی بلیغ... و بیشترمردم به‌خواندن کتاب عربی رغبت نمی‌نمودند. دوستان از من درخواست کردندکه این کتاب را به‌فارسی ترجمه کن! فقیر ترجمه کردم.»

علت فوق باعث شدکه بسیاری تألیفات تاریخی و علمی و ادبی و هنری دیگر و ازآن جمله‌تألیف عتبی سابق‌الذکر که معتقد بود زبان پارسی «بازار فضل راکاسدمی‌کند» به‌پارسی ترجمه شود.

البته، نفوذ زبان پارسی در تألیفات منثور، به‌ترجمهٔ کتب عربی به‌فارسی محدود نگشته بلکه تألیفات اصیل بسیاری ـ بخصوص علمی ـ به‌زبان فارسی پدیدآمد. به‌نظر می‌رسد کـه نخستین اثر اصیل فارسی که به‌خط عربی نوشته شده مقدمهٔ ابـومنصوری شاهنامه باشد که در سال ۹۵۷ م. در شهر طوس (خراسان) به‌رشتهٔ تحریر درآمده[۲]. یك تألیف در داروشناسی تألیف موفق هروی کـه در زمان سلطنت منصوربن نوح (۹۶۱ ـ ۹۷۶ م.) در بخارا نوشته شده و الابنیه عن‌حقایق الادویه نام دارد نیز مربـوط به‌نیمهٔ دوم قرن دهم م. می‌باشد.[۳] و تألیف جغرافیایی مجهول‌المؤلف حدودالعالم هم کـه سال ۹۸۲/۸۳ م آغاز تألیف آن است و در گوزگانان (شمال غربی افغانستان کنونی) نوشته شده مربوط به‌همان زمان می‌باشد.

رواج زبان ادبی فارسی درکشورهای شرق

زبان ادبی‌پارسی پس از عقب نشاندن عربی درخراسان و ماوراءالنهر، اندك‌اندك در دیگر نواحی ایـران (به‌معنی وسیع این‌کلمه) نیـز لسان تازی را منهزم ساخت. در پایان قرن دهم و آغاز قرن یازدهم میلادی برخی از شاعرانی‌که در دربار فـرمانروای نواحی کرانهٔ خزر، قابوس‌بن وشمگیر اقامت داشتند (۱۰۱۲-۹۷۶ م.) به‌فارسی شعر گفتند و در آغاز قرن یازدهم در دربار محمود غزنوی (درغزنه) (۱۰۳۰-۹۹۸) محفل

۱. اثر بالا.
۲. این مقدمه به‌نام ابومنصورمحمدبن عبدالرزاق طوسی حاکم طوس می‌باشد. به‌ابتکار وی درآن زمان افسانه‌های کهن‌گرد آمد و بعدها یکی‌ازمنابع شاهنامهٔ فردوسی قرارگرفت.
۳. نسخهٔ این تألیف قدیمترین اثر فارسی است به‌خط عربی‌که در دست می‌باشد (۱۰۵۵م.).

وسیعی از شاعران پارسی گوکه مشاهیری چون عنصری و فرخی و غیره جزو آنان بودند، تشکیل شد. قطران تبریزی نیز در اواسط قرن یازدهم اشعار آبداری به‌زبان فارسی می‌سرود.

در آن زمان کار تألیف کتب علمی به‌زبان فارسی نیز بیش از پیش رونق گرفت. ابوعلی‌بن سینا دانشمند بزرگ وشهیر در اصفهان از ۱۰۲۲ تا ۱۰۳۷ م به‌فعالیت‌علمی پرداخت. وی برای امیر محل چندکتاب عامه فهم به‌زبان پارسی نوشت‌که از آن جمله است دانش‌نامهٔ‌مشهور وی. زبان مادری مردم بلاد غربی ایران‌و خراسان وماوراءالنهر درآن زمان نیز زبان‌فارسی‌بود. بالطبع این خودانگیزه‌ای‌بودکه به‌تدریج ازکتابت‌به‌زبان عربی‌که کمتر کسی آن را می‌دانست و درك می‌کرد (حتی تحصیلکردگان هم) سر باز زنند و به‌زبان مادری خویش بنویسند. مؤلف یکی از تألیفات ربع اول قرن دوازدهم سبب پیدایش کتب فارسی ابن‌سینا را چنین بیان می‌کند: «شنیدم‌که خواجه علاءالدوله رحمة‌الله[۱] به‌خواجه رئیس‌ابوعلی‌بن‌سینا گفت: «اگردانش‌پیشینیان به‌زبان پارسی‌برگردانده می‌شد من می‌توانستم آن را دریابم» بنابراین (ابن‌سینا) بفرمودهٔ وی دانش‌نامه علائی را تألیف‌کرد. خود ابن‌سینا نیز علت تألیف چندکتاب خویش را به‌زبان فارسی چنین بیان می‌کند: «تا فایدهٔ آن عام باشد». نخستین تألیفات تاریخی اصیل به‌زبان فارسی نیزدرآن زمان (اواسط قرن یازدهم میلادی) نوشته شد. مؤلفان تواریخ مزبور مورخان عهد غزنویان بودند: یکی ابوسعیدگردیزی(گردیز درشرق غزنه)که تاریخ زین‌الاخبارخویش را درفاصلهٔ سالهای۱۰۴۸ و۱۰۵۲میلادی نوشته ودیگر ابوالفضل بیهقی (وفات درسال ۱۰۷۷ م.) که تاریخ غزنویان را درسی مجلد نوشته بوده[۲] به‌ظن غالب بخش‌اعظم و اصلی یکی از تألیفات تاریخی مهم فارسی یعنی، تاریخ ـ مجهول‌المؤلف ـ سیستان نیز در حدود سال ۱۰۵۰ میلادی به‌رشتهٔ تحریر درآمده (بعدها شرح وقایع تا سال ۱۳۲۴ میلادی را به‌تاریخ مزبور افزوده‌اند).

از نیمهٔ دوم قرن یازدهم تألیفات تاریخی به‌زبان پارسی در نواحی غربی ایران‌نیز نوشته شد. نفوذ واعتبار زبان ادبی فارسی چندان عظیم بودکه آثار آن زبان نه‌تنها در مراکز سرزمینهای‌ایرانی‌زبان (خراسان وماوراءالنهر وغرب ایران وغیره) بلکه درنقاط دور از آن مراکز، مانند آذربایجان و افغانستان و شمال هندوستان[۳] و آسیای صغیر و

۱. از ۱۰۰۷ تا ۱۰۴۱ امیر اصفهان بود.

۲. از این تألیف سترگ فقط بخش‌کوچکی در سلطنت سلطان مسعود باقی مانده و در دست است

۳. رواج زبان ادبی پارسی در شمال هندوستان در نتیجهٔ فتح آن ناحیه به‌دست سپاهیان فرمانروایان مسلمان آسیای میانه وافغانستان بود. فتوحات مزبورکه درزمان محمود غزنوی (آغازقرن‌یازدهم) شروع شدسرانجام به‌رواج زبان ادبی فارسی ـ به‌عنوان زبان محافل درباری و دولتی و مکاتبات اداری و تجاری و تألیفات ادبی ـ در سرزمینهای مفتوحهٔ هندوستان منجر گردید. در آن زمان میان مراکز فرهنگی شمال هندوستان و آسیای میانه و ایران‌روابط فرهنگی و ادبی بسیار نزدیکی برقرار بود. هجوم مغول باعث شدکه عدهٔ‌کثیری از رجال فارسی زبان فرهنگی ایران و آسیای میانه دیار خویش را ترك‌گفته به‌هندوستان مهاجرت‌کنند. مهاجرت شاعران ودیگر رجال علم وفرهنگ‌که به‌فارسی می‌نوشتند در قرنهای بعد نیز دوام داشت و بخصوص در قرنهای شانزدهم وهفدهم ـ در زمان سلطنت سلالهٔ مسلمان «مغولان‌کبیر» ـ شدت←

کردستان و ترکستان چین ـ تألیف می‌شد. زبان ادبی فارسی بویژه در شعر و تألیفات تاریخی رواج بسیار یافت. چنانکه ناصر خسرو علوی که از مردم قبادیان بود (۱۰۰۳- ۱۰۸۸ م) و عمر خیام نیشابوری (۱۱۲۳-۱۰۴۰) و سعدی شیرازی (وفات درسال ۱۲۲۹م) و حافظ شیرازی (وفات در سال ۱۳۸۹ م) و جامی مقیم‌هرات (۱۴۹۲-۱۴۱۴) تألیفات خویش را به‌زبان پارسی می‌نوشتند. و شاعران درباری بازپسین شاهان غزنوی در لاهور (شمال هندوستان) وشاعران مداح سلجوقیان (از اواسط قرن یازدهم تا اواسط قرن دوازدهم) در مرو و نظامی گنجوی در آذربایجان (۱۲۰۳- ۱۱۴۱) وامیر خسرو دهلوی (۱۳۰۵ - ۱۲۵۴) در هندوستان شمالی و جلال‌الدین بلخی معروف به‌رومی (۱۲۷۳ - ۱۲۰۷) در آسیای صغیر و سوزنی سمرقندی (وفات در ۱۱۷۳م.) در سمرقند وبسیاری دیگر به‌زبان فارسی شعرمی‌گفتند.

در بالا از نخستین تألیفات تاریخی اصیلی که دراواسط قرن یازدهم‌م. به‌زبان‌فارسی در غزنی نوشته شد سخن‌گفتیم. ازآغاز قرن سیزدهم‌م. درهمه‌جاـ در شمال هندوستان‌و شهرهای ترکستان چین از سمت مشرق و آسیای صغیر در مغرب ودولت مغولان کبیر[۲] وکردستان[۳] وافغانستان[۴] وخانات آسیای میانه[۵] وبغداد[۶] وترکستان چین[۷]ـ به‌تألیف کتب تاریخی به‌زبان پارسی پرداختند.

گفتیم‌که درقرن دهم زبان‌پارسی درکشورسامانیان به‌عنوان زبان رسمی درمکاتبات دولتی به‌کار می‌رفت. ازآن زمان باوجود تغییرحکومتها ودست‌به‌دست شدن‌قدرت‌سیاسی زبان پارسی‌کماکان این نقش را در امپراطوریهای پهناور غزنویان (قرنهای‌دهم‌ویازدهم)

ــــه‌یافت. مؤلف یکی ازتذکره‌ها به‌نام ملخا (؟) نام۱۵شاعررا‌که درقرن هفدهم از ماوراءالنهر به‌هندوستان مهاجرت‌کرده بودند ذکرمی‌کند. اصل ومنشأ اکثر شاعرانی‌که آثار خویش را درهندوستان به‌وجودآورده‌اند ازنسبت ایشان معلوم است؛ عرفی شیرازی، غزالی مشهدی، نظیری نیشابوری، بدرچاچی، ضیاءالدین نخشبی، و غیره ـگذشته از شاعران ایرانی وآسیای میانهٔ مقیم هندوستان بسیاری ازشاعران هندی‌الاصل نیزبه‌فارسی شعر می‌گفتند. در میان شاعران فارسی زبان هندوستان چندین سراینده و نویسندهٔ بزرگ دیده میشود. مانند. مسعودبن سعد سلمان لاهوری (قرن دوازدهم) وجمال‌الدین محمد عوفی (قرن دوازدهم) و بدرچاچی (قرن چهاردهم) مؤلف داستان معروف طوطی‌نامه و ضیاءالدین نخشبی (قرن چهاردهم) و امیرخسرودهلوی (قرن چهاردهم م.) زیبونیسی مخفی (؟) (تقریباً ۱۷۰۲ - ۱۶۳۹) وبالاخره میرزا عبدالقدیر بیدل (۱۶۴۴ - ۱۷۲۰) که آثارش در ادب آسیای میانه وهندوستان و تا حدی ایران تأثیر بسزائی داشته.

۱. تا سال ۱۱۸۸ سلطنت‌کرد.

۲. سلالهٔ مغولان‌کبیر ـ توسط بابر تأسیس شد (۱۵۳۰ - ۱۴۸۲) و از ۱۵۲۶ در سرزمینهای هند و افغانستان سلطنت‌کردند.

۳. مهمترین آنها تألیف امیر بدلیس (در غرب دریاچه‌وان) شرف‌الدین است‌که به‌نام شرفنامهٔ بدلیسی معروف است، در تاریخ‌کردان.

۴. مثلا تألیف مشهوری در تاریخ افغانان به‌نام مخزن افغانی‌که در ۱۶۱۳ نوشته شده. مؤلف آن خواجه نعمةالله است.

۵. بخصوص در خان‌نشین بخارا و خوقند.

۶. ظاهراً تاریخ مشهور جهانگشای جوینی در (۱۲۶۰ م) در فتوحات مغولان در بغداد نوشته شده.

۷. تا نیمهٔ دوم قرن هفدهم.

وسلجوقیان (قرنهای یازدهم ودوازدهم)[۱] وخوارزمشاهیان (قرنهای دوازدهم وسیزدهم) و امارتهای کوچك، ایفا می‌نمود. حتی در دوران استیلای مغول خوانین آن قوم در مکاتبات خویش با مغرب‌زمین از زبان فارسی استفاده می‌کرده‌اند. و در زمان تیمور و اعقاب او ودر عهد سلطهٔ سیاسی خانات بخارا و دیگران درآسیای میانه و صفویان و دیگر سلاله‌های قرون وسطائی درایران نیزفارسی کماکان‌زبان مکاتبات دولتی بوده‌است. تاپایان قرن نوزدهم زبان فارسی در مکاتبات رسمی واداری ومحاکمات ومسائل حقوقی امارتهای مسلمان هندوستان (حیدرآباد وغیره) به‌کار می‌رفته است.

بنابراین می‌توان گفت‌که در پایان قرن نهم خط وادبیات مکتوب پارسی در تمام شئون سیاسی وفرهنگی بسیاری ازکشورهای خاور نزدیك ومیانه رواج فراوان داشته.در آغاز قرون وسطی زبان پارسی نه‌تنها برای ایرانیان وتاجیکان آسیای میانه بلکه برای بسیاری از دیگر اقوام شرق‌نزدیك ومیانه- مانندکردان وافغانان وهندیان ومردم ترك- زبان آذربایجان وآسیای صغیر وآسیای میانه‌زبان ادبی شمرده می‌شده.

نقش شاعران ونویسندگان خراسان وماوراءالنهرو سیستان در پیدایش زبان ادبی پارسی

در اینجا باری دیگر باید تأکیدکنیم که در پدید آوردن موازین ادبی این زبان شاعران ونویسندگان خراسان وماوراءالنهر پیشقدم بوده‌اند.

زبان ادبی‌که چنان نقش مهمی را درحیات فرهنگی اقوام ایران و آسیای میانه و افغانستان وهندوستان وممالك مجاور ایفا کرده در بلخ وبخارا وهرات و طوس تکوین گشت.

بزرگترین رجال ادب پارسی، پس از غلبهٔ اعراب، نخستین‌بار، از خراسان و ماوراءالنهر برخاستند.کافی است دراین‌جا از رودکی وفردوسی وناصر خسرو وعمرخیام یادکنیم. بزرگترین شاعرانی که در دربار غزنویان وسلجوقیان شعر می‌سرودند از مردم خراسان وسیستان وماوراءالنهر بودند (عنصری‌بلخی وفرخی سیستانی وانوری‌سرخسی‌و امیرمعزی نیشابوری وغیره).

به‌گواهی قدیمترین تذکره‌ای که به‌دست مارسیده یعنی کتاب لباب الالباب محمد عوفی (۱۲۲۲- ۱۲۲۱ م.)- از ۱۰۶ تن‌که در عهد سلجوقیان به‌شاعری اشتغال داشتند ۶۸نفرازخراسان وماوراءالنهر وفقط۱۶نفر ازغرب ایران بوده‌اند... بدین سبب‌دوشاعر بزرگ خراسان وماوراءالنهر یعنی فردوسی ورودکی بالاستحقاق مؤسس ادبیات کلاسیك

۱. و نه‌تنها در مورد دولت سلجوقیان بزرگ که مراکزشان (مرو و اصفهان وغیره) در ایران و آسیای میانه بود - چنین بوده بلکه دربارهٔ دولتهای دیگری‌که براثر فتوحات سلجوقیان پدید آمده بودند نیز صادق است.
مثلا تا ۱۲۷۱ م. زبان پارسی درقلمرو سلجوقیان آسیای صغیر درمکاتبات رسمی به‌کار می‌رفته (وادبیات وسیعی به‌این زبان در آنجا پدید آمده بود).

(متقدم) فارسی شمرده می‌شوند...

۴ . ادبیات کلاسیك فارسی وارث ادبیات اقوام ایرانی زبان دوران پیش از غلبهٔ اعراب است.

چنانکه در فصول پیش بیان شد ادبیات کلاسیك فارسی طی قرنهای متمادی در سرزمینهای پهناور خاور نزدیك ومیانه پدید آمد وتکامل یافت. گروه‌کثیر وپر افتخاری از شاعران بزرگ‌که درسراسر جهان مشهور ونام خویش را باآثار منظوم درخشان‌خود مخلد ساخته‌اند نمایندهٔ تاریخ ادبیات مزبور می‌باشند. کتب بسیار دربارهٔ آثار شاعران مزبور نوشته شده- چه‌دربارهٔ هریك‌از آنها ویا دورهٔ مخصوص ادبی وچه دربارهٔ‌مجموع آثار ایشان.

بدیهی‌است‌که‌این‌کتاب‌نمی‌تواندکماهوحقه به‌موضوع پیچ‌درپیچ جریان ادبی‌که در آثار پرارج مزبور منعکس است بپردازد. ولی یکی از وظایف‌کلی فقه‌اللغهٔ ایرانی توجه به‌رابطه‌ای است‌که میان ادبیات‌کلاسیك مزبور وآثار ادبی اقوام ایرانی زبان- قبل از غلبهٔ تازیان- وجود داشته است.

موضوع منشأ شعر در زبان پارسی

در ادبیات‌کلاسیك فارسی شعر برانواع‌دیگرادب تفوق دارد. فن شعر فارسی‌مبتنی برتواتر منظم هجاهای ممدود ومقصور است‌که تلفیقات مختلف این‌تواتر بحورگوناگون را تشکیل می‌دهد. مثلاً بحر متقارب:

⏑ — — | ⏑ — — | ⏑ — — | ⏑ ⏓ (۱)

این شیوهٔ شعرسرودن وبعضی ازاشکال منظوم (مانند قصیده وغزل) را شعرفارسی از عربی اخذکرده. بدین سبب حتی تازمان اخیر نیز عده‌ای معتقد بودندکه شعر فارسی فقط پس از غلبهٔ اعراب ودر تحت تأثیر زبان عربی پدید آمده. ولی این عقیده بالکل بی‌پایه است.

حتی‌بدون‌توسل‌به‌هرگونه‌استدلالی‌می‌توان‌گفت‌که‌پیدایش‌اشعارشیواو رسای‌رودکی وفردوسی برزمینه‌ای بایر محال بوده است.واستادی وهنرمندی سخن سرایان عهدسامانی وشیوه‌های آماده‌ای‌که به‌کار بسته واشکال مدونی راکه شاعران آن‌زمان مورد استفاده قرار داده‌اند... همه‌حاکی از وجود سنت دیرین شعری بوده است وسرچشمهٔ سنت‌مزبور در اعماق زمان باستان قرار داشته. محققان قطعاتی از سخن منظوم را در قدیمی‌ترین

۱. علامت ⏑ جانشین هجای مقصور و علامت — ممدود است. بدیهی است‌که جهت مصرع از راست به‌چپ است.

بخشهای اوستا کشف کرده‌اند. شیوهٔ نظم اوستا به‌اصل هجائی مبتنی بوده یعنی درهرمصرع تعدادی مساوی هجا (۸یا۱۱) وجود داشته است. وکوتاهی وبلندی هجا در نظر گرفته نمی‌شده. مثلاً مصرع یازده هجائی اوستا کـه در ایرانشناسی تحت عنوان سپنتا مینیو *Spenta mainyu* معـروف است (از روی نخستیـن کلمات مصرع اول دعای اوستا: سپنتامینیو وهیش‌تـاچه‌مننهـا... *Spenta Mainyu Vahistaca mananha...* باروح مقدس واندیشهٔ‌نیکوتر...) توجه‌کنید. تاروزگار ما نیز رباعیهای یازده هجائی‌و مشابه از لحاظ وزن در اشعار عامهٔ‌مردم پارسی زبان رواج فراوان دارد. قطعات‌شاعرانه ومنظوم به‌زبان پارسی متوسط‌که آکادمیسین‌ك.گ. زالمان درمتون مانوی کشف کرده واجد اهمیت بسیار است[۱]. قطعات مزبور نیز یازده هجائی بوده و حاکی ازآنند که شعر یازده هجائی اوستائی با اشعارکنـونی عامیانه وغیر مکتوب فارسی زبانان مربوط است. تحقیقات بعدی نشان داده‌که بسیاری از بحورکمی شعر فارسی جدید (مثلاً بحرمتقارب‌و هزج ورمل) نیز از بحور هجائی اقوام ایرانی زبان وشعر قبل از غلبهٔ عرب ریشه‌گرفته است.

انشاء داستانها و افسانه‌های باستانی وتدوین آنها به‌صورت مکتوب

بنابراین می‌توان این نکته را مدلل شمرد که قبایل واقوام ایرانی زبان از عهد باستان باشعر وشاعری سروکار داشته وآشنا بوده وشیوهٔ شعرسرودن هرگزدرمیان‌ایشان متروك نگشته بود. وبااینکه درسراسر دوران پارسی میانه این شیوهٔ ادب (شعر) به‌سبب فقدان‌آثار مکتوب ازنظرمامستور مانده مع‌هذا درمیان عامهٔ خلق متداول ومحفوظ مانده وشکوفان بوده است. وبه‌محض‌اینکه درقرنهای نهم ودهم م. درجریان تکامل تاریخی، شرایط اجتماعی و سیاسی مساعدی در خراسان وماوراءالنهر برای رشـد و نمو ادبیات مکتوب پدید آمدـ شعر و ادب پارسی از سنت سخن منظوم و فرهنگی موجود که نتیجهٔ هزاران سال ممارست عامهٔ خلق بودـاستفاده‌کرد. واین خود یکی از مهمترین علل‌رونق وشگفتگی سریع شعر مکتوب فارسی در خراسان وماوراءالنهر وسپس دیگر نواحی‌ایران و افغانستان و سرزمینهـای مجـاور بوده است. درواقع عهد سامانی را نمی‌توان دوران پیدایش‌ادبیات جدید پارسی نامید بلکه درزمان آنان ادبیات مزبور رسماً شناخته شد وبه صورت مکتوب درآمد. رودکی وفردوسی ومعاصران وپیروان ایشان صریحاً ارتباط آثار منظوم خویش راباآثار دورانهای‌گذشته تصدیق می‌کردند. شاعران قرن یازدهم،رودکی را باباربد،سرایندهٔ مشهـور عهد ساسانی برابر می‌دانستند ورودکی ودیگر شاعران قرن دهم درسراسر آثار خویش‌از قهرمانان محبوب فرهنگ عامیانه واشعار غیر مکتوب‌زمان از قبیل سیاوش وفریدون ورستم و اوستا وسنن وروایات زمان زرتشتیگری یاد می‌کنند.

۱. به‌صفحه ۱۹۱ رجوع شود.

این مضامین شاعـران وادیبان متقدم نه‌تنها مبارزه‌جوئی در مقابل معتقدات مذهبی آن زمان به‌شمار می‌رفته بلکه درعین حال رابطهٔ آثـار ایشان را باادب پیش از غلبهٔ اعراب نشان می‌دهد.

مضامین وتمثیلهای اوستا وانعکاس آنها در شاهنامهٔ فردوسی

از این لحاظ حماسهٔ پهلوانی عهد باستانی ـ که فردوسی درفاصلهٔ قرن دهم ویازدهم به‌صورت ادبی درآورده ودر شاهنامهٔ نـامی خویش جاویدان ساخته‌است ـ پرمعنی است. منابع شاهنامه فردوسی از یک‌سو روایات وافسانه‌های کهن شایع در میان مردم وازدیگر سو بخشی‌ازتاریخ‌درباری عهد ساسانیان یاخودای نامک *Xʷăδāy-nāmay* (اصل«پهلوی» یاترجمهٔ‌عربی آن) است‌که درزمان آن شاعر هنوز محفوظ مانده بوده است. در شاهنامه به‌مضامین وتماثیل‌اساطیری برمی‌خوریم‌که مردم ایرانی زبان عهد باستان آسیای میانه به‌وجود آورده وقرنها قبل از مبدأ تاریخ میلادی در سرودهای اوستا از آنها سخن گفته شده است.

فردوسی افسانهٔ‌آدم‌نخستین«کیومرث» («گیومرتن»اوستائی) وهوشنگ(هئوشین‌گه‌ـ اوستائی) و طهمورث (طهمه روپه ـ اوستائی) و جمشید (یمه‌خشیته‌ـاوستائی) و ضحاك (اژی دهاك‌ـاوستائی) و فریدون (تریتئونه‌ـ اوستائی) و سیاوش (سیاورشان‌ـ اوستائی) و افراسیاب (فرن‌گراسیان‌ـ اوستائی) و دیگران رادر شاهنامه آورده است. این خود ثابت می‌کندکه مردم مشرق ایران وآسیای میانه حماسهٔ پهلوانی خویش را طی دوسه‌هزارسال ـیعنی مدت فاصل میان‌قدیمیترین‌افسانه‌های اوستائی و زمان فردوسی‌ـ حفظ‌کرده بودند. این نکته را منابع تاریخی و نتایج حفریات بـاستانشناسی تأیید می‌کنند. مثلاً نرشخی مورخ قرن دهم م. می‌گویدکه «... و اهل بخارا را برکشتن سیاوش سرودهای عجب است ومطربان آن سرودها راکین سیاوش‌گویند...» وجای دیگر «ومردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحها است چنانکه در همهٔ ولایتها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته‌اند ومی‌گویند وقوالان آن راگریستن مغان خوانند واین سخن زیادت از سه‌هزار سال است...»[۱] به‌عقیدهٔ اکثر محققان افسانهٔ کشتن سیاوش مضمون نقشی است که ضمن حفریات پنجی‌کنت[۲] بردیواری‌کشف شده. بدین‌طریق‌معلوم می‌شود روایات وافسانه‌های کهن که در اوستا منعکس شـده وعامهٔ مردم طی قرون متمادی آن‌را سینه به‌سینه منتقل کرده به‌زمان‌فردوسی رساندند، در قرون وسطی نیزرواج فراوان داشته موردوتوجه‌مردم آسیای میانه ودیگر نواحی بوده است.

۱. تاریخ بخارای نرشخی ـ چاپ طهران ص ۱۹ ـ ۲۰ ـ ۲۸.
۲. به‌بخش دوم فصل دوم رجوع شود.

مضامین حماسی سکائی در «شاهنامه»

نکتهٔ فوق درمورد حماسهٔپهلوانی سکائی نیز صادق است. برخی از قطعات‌حماسهٔ مزبورکه مؤلفان‌یونان باستان (کتسیاس وخارس میتلی) در تألیفات خویش‌نقل‌کرده‌اند- بعداز چهارده قرن در صفحات شاهنامهٔ فردوسی پدید آمده است. مثلاً از آن جمله است افسانهٔ زریادر شاه و شاهزاده خانم اداتید دختر پادشاه اسکیت که خارس میتلی معاصر اسکندر مقدونی نقل‌کرده وسپس فردوسی‌نیز درشاهنامه آورده است. روایات‌وداستانهای رستم دستان، پهلوان نامی افسانه‌های حماسی مشهورتر است. سلسله افسانه‌های مربوط به‌رستم،پهلوان سیستانی قریب ثلث شاهنامه را اشغال‌کرده است. این افسانه‌های‌سکائی زمانی وارد داستانهای حماسی و پهلوانی شدند که قبایل سکائی در سرزمین درنگیانای باستانی (که بعدها سکستان و سیستان نامیده شد) مستقرگشته بودند (یعنی بعد از قرن دوم قبل از میلاد). و سپس در میان بسیاری از اقوام ایرانی زبان رایج شده در سغد[۱] و ایران‌غربی- وحتی خارج از حدود ایران-نیز زبان زد عامه شدند.[۲]

رابطهٔ حماسهٔ پهلوانی با سرزمین خراسان وسیستان وآسیای میانه

به‌طوری‌که آکادمیسین و.و. بارتولدنیز تذکر داده اکثر مضامین وتمائیل حماسهٔ شاهنامه ازلحاظ منشأ پیدایش باسرزمینهای شرقی‌فلات‌ایران وآسیای میانه بستگی‌دارند. ووقایع عمده‌ای‌که دراثرحماسی مزبور منقول‌است درنواحی مختلف خراسان وسیستان و آسیای میانه رخ‌داده...

«اطلاع عمیق فردوسی و صاحبان منابع وی دربارهٔ جغرافیای آسیای میانه، و رابطهٔ افسانه‌ها و روایات منظومهٔ شاهنامه با خطهٔ شمال شرقی ایران و آسیای میانه- باری دیگرنشان می‌دهدکه تاچه‌حدفردوسی بافرهنگ وتاریخ خراسان وبلخ وآسیای‌میانه و منطقهٔ آمودریا (جیحون) مربوط‌بوده‌است.»[۳] داستان‌حماسی پهلوانی‌اقوام ایرانی‌زبان -به‌صورتی که در اوستا و سپس در شاهنامه بیان شده - نخست در سرزمینهای یاد شده پدید آمده.

روایات‌کتابی («پهلوی») در شاهنامه

فردوسی هنگام آفریدن شاهنامه - چنانکه می‌دانیم - از منابع مکتوب و روایات

۱. به‌قطعه‌ای‌که بیشتر به‌زبان سغدی از افسانهٔ رستم نقل شده رجوع شود.

۲. افسانهٔ رستم را موسی خورنی ارمنی نیز می‌دانسته (رستم ساکچیک - رستم سیستانی). در زمان غلبهٔ اعراب در حره (بر فرات) از دلیریهای رستم قصه می‌گفتند.

۳. گه. یتی‌کسین دربارهٔ جغرافیای شاهنامه (TOVE, T. IV, L. 1947) ص ۳۱۰.

کتابی «پهلوی» نیز استفاده کرده. بیشتر بخش «تاریخی» منظومهٔ مزبور که قریب ثلث آن را شامل بوده و ازدوران سلطنت ساسانیان در ایران سخن‌می گوید برآن منابع‌مبتنی می‌باشد. دوداستان بخش یاد شدهٔ شاهنامه به‌زبان پارسی میانه («پهلوی») باقی مانده است: یکی کارنامك ارتخشیر پاپکان و دیگر یادگار زریران. تجزیه وتحلیل قطعات‌مزبور و مقایسهٔ آنها با بخشهای مربوط شاهنامه شیوهٔ استفادهٔ فردوسی را از منابـع خویش آشکار می‌سازد.

سراسر متن مفصل شاهنامه در بحریازده هجائی متقارب که در حماسه‌های‌پهلوانی مرسوم بوده سروده شده و شاعـر عملاً لغات و اصطلاحات مهجور (مهجور حتی برای زمان خویش) در آن به‌کار برده و این شیوه را همه‌جا مرعی داشته. در شاهنامه نیـز، مانند مقدمهٔ ابومنصوری، شمار لغات عربی بسیارکم است.

مطالب شاهنامه نیك نشان می‌دهد کـه رابطهٔ فردوسی با ادب عصرپیش از اسلام بسیار عمیق بوده است.

نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که در ادبیات آن زمان از مضامین کهن استفاده شده. از آن‌جمله است ترجمهٔ متن سندباد نامه از زبان «پهلـوی» به‌پارسی وکلیله و دمنه رودکی و غیره.

۰۵ زبان پارسی عهد متقدم (کلاسیك)
ادبیات

مفهوم ادبیات متقدم (کلاسیك) پارسی به‌طور مشروط ـ آثاری است که از پایان قرن نهم میلادی تا آغاز قرن شانزدهم‌ـبه‌وجود آمده. درطی دوران مزبور زبان‌پارسی چون‌لسان زندهٔ محاوره‌ای درسرزمینهای‌پهناورایران وآسیای میانه رایج بوده وکماکان لهجه‌هـای محلی را که در نقـاط روستائی کشورهای مذکورمتداول بود مغلوب خویش می‌ساخت. زبان پارسی درآن دوره به‌مثابه زبان ادبیات مکتوب ـ به‌معنی وسیع کلمه ـ انتشار بیشتری یافت.

موضوع انشعاب لهجه‌ها از زبان‌پارسی
در دورهٔ متقدم ادبیات

آیا این زبان به‌لهجه‌های محلی تقسیم شد؟ با در نظرگرفتن وسعت سرزمینی کـه زبان پارسی درآنجا رایج بود و عدم مرکزیت نظام فئودالی و سستی روابط فرهنگی و اقتصادی نواحی مختلف که با خانخانی و فئودالیته ملازمه دارد، می‌توان حتی بـدون اقامهٔ دلیل دیگر به‌این سؤال پاسخ مثبت داد وگفت: آری، تقسیم شده. و این پاسخ را گواهیهای‌بسیار که درصحایف‌تألیفات معاصران ـ جهانگردان وجغرافیون ونویسندگان‌ـ

پراکنده است تأیید می‌کند. مسلماً این مشاهدات سرسری اشخاص غیر متخصص در رشتهٔ زبانشناسی، اطلاعات کاملی از لحاظ لهجه‌شناسی به‌دست نمی‌دهند و فقط واقعیتی را تأیید می‌کنندکه همانا تقسیم زبان پارسی در آن دوران ـ باشد. از میان مؤلفان قرن دهم م. مقدسی جغرافیدان عربی زبان که به‌اوضاع سرزمین خراسان و سیستان و ماوراءالنهر نیک‌آشنا بوده دراین باره مشروحترازدیگران سخن می‌گوید. وی درنواحی مذکور از لهجه‌های محلی فارسی زیر یاد می‌کند: نیشابوری، بستی[۱]، مروی، بلخی، هراتی، بخاری، سمرقندی، شاشی وفرغانی. مقدسی می‌گویدکه گویشهای طوس و نسا به نیشابوری وگویشهای سرخس و ابیورد[۲] به‌مروی وگویشهای بامیان[۳] وطخارستان و ترمذ به‌بلخی نزدیك است والخ. اما راجع به‌گویش مرورود[۴] تذکر می‌دهد که به‌بلخی و مروی شبیه است. دربارهٔ گویش جوزجان[۵] می‌گوید که بینابین گویشهای مرو و بلخ است. وگویش غرچستان[۶] میانهٔ هراتی ومروی می‌باشد والخ.

ناصر خسرو شاعر و حکیم شهیر پارسی‌زبان که در اواسط قرن یازدهم میلادی سفری طولانی به‌نقاط مختلف‌کرده و شرح آن‌را در سفرنامهٔ خویش آورده نیز اطلاعاتی چند دربارهٔ لهجه‌های نواحی مسیر خویش می‌دهد. مثلا دربارهٔ ساکنان سرخس می‌گوید که قیافه و زبان ایشان مانند زبان و قیافه اهل غرچستان است.[۷] ناصرخسرو در سمنان با «مردی جوان (..که)... سخن به‌زبان فارسی همی‌گفت، به‌زبان اهل دیلم...» آشنا شد.[۸]

داستان ملاقات ناصرخسرو با شاعر مشهور تبریزی‌قطران ـ بارهااز طرف‌محققان و متخصصان زبان و ادبیات‌نقل شده است. وی در سفرنامه چنین می‌گوید:«... و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیك می‌گفت، امازبان‌فارسی‌نیکو نمی‌دانست، پیش من‌آمد، دیوان منجیك[۹] ودیوان دقیقی بیاورد و پیش‌من‌بخواندو هر معنی‌که او را مشکل بود از من پرسید با او بگفتم و شرح‌آن بنوشت...»

محال است‌که استاد سخن‌سرائی پارسی‌گو چون قطران زبانی را که بدان شعر می‌گفته به‌حدکمال ندانسته باشد. ولی ممکن است‌که بعضی لغات و اصطلاحات محلی در آثار شاعران مذکور دیده می‌شده‌که برای قطران نامفهوم بوده ولی ناصرخسروکه خود ازآسیای میانه بوده معنی آن واژه‌هارا می‌دانسته است ـ و حال آنکه هردو به‌زبان

۱. نام این لهجه از شهر بست باستانی بر رود هیلمند مأخوذ است (قلعهٔ بیست‌کنونی در جنوب افغانستان).
۲. سرخس ـ شهری است بررود هریرودکه اکنون مرز ایران وشوروی می‌باشد. ابیورد ـ شهری قرون وسطائی بین عشق‌آبادکنونی و مرو.
۳. بامیان ـ مکانی‌کوهستانی در ناحیهٔ بلخ.
۴. مروالرود ـ (مرورود) شهری قرون وسطائی. بر رود مرغاب در ناحیهٔ مرزکنونی افغان و شوروی.
۵. جوزجان ـ ناحیه‌ای تاریخی در شمال غربی افغانستان‌کنونی (درناحیهٔ شهرهای‌کنونی شبیبرغان یاشبورغان و «اندخود» و میمند.
۶. غرچستان ـ ناحیه‌ای‌کوهستانی در بخش علیای رود مرغاب.
۷. باگفتهٔ مقدسی دربارهٔ لهجه‌های مزبور، مقایسه شود.
۸. دیلم ـ بخش‌کوهستانی‌گیلان. گاهی مفهوم این‌کلمه به‌ناحیهٔ‌کوهستانی دوطرف جبال اصلی البرزبسط می‌یابد.
۹. یکی از شاعران دربار غزنویان (مونجیك).

واحدی یعنی پارسی تکلم می‌کرده‌اند. ظاهراً این گونه دشواریها نادر نبوده است. و محتملاً انگیزهٔ اسدی طوسی (وفات در سال ۱۰۷۲) درتدوین و تنظیم لغتنامهٔ مشهور لغت فرس در تفسیر معنی لغات نامفهوم آثار شاعران خراسان و ماوراءالنهر همین مشکلات بوده است.

باوجود قلت مواردی‌که در اینجا نقل شد مع‌هذا مثالهای مزبور دال برآن است که اختلافات لهجه‌ای نواحی مختلف پارسی زبان رامعاصران آن زمان‌نیز تأییدکرده‌اند. در برخی موارد اختلاف لهجه را می‌توان‌نتیجهٔ تأثیر (بخصوص درزمینهٔ اصوات‌ولغات) سوبسترات یا «قشر زیرین»- زبان محلی- (پارتی در خراسان، سغدی دردرهٔ زرافشان و نواحی مجاور، سکائی- طخاری در سیستان وطخارستان)درفارسی دانست. مع‌هذا اختلاف لهجه مانع از تفاهم میان گروههای معینی از متکلمان به‌لهجه‌های گوناگون فارسی‌نبوده است. وجود لهجه‌های گوناگون وجود زبان مشترک‌را (که لهجه‌ها شاخه‌های آن‌هستند) نفی‌نمی‌کند، معاصران نیز به‌این نکته‌کاملاً پی‌برده بودند. مقدسی-که پیشتر از او نام برده شد ودر تألیف خویش لهجه‌های مختلف محلی و خصوصیات آنها را برشمرده-خود معترف است‌که جملهٔ آنها از زبان فارسی منشعب شده‌اند.

وحدت زبان‌ادبی پارسی درسراسر قلمرو انتشارآن

اما بدیهی است‌که زبان ادبی ومکتوب... یکنواخت‌تر بود. از پایان قرن نهم تا آغاز قرن شانزدهم م. زبان مکتوب پارسی در سراسر قلمرو پهناور انتشار آن-وحدت و یکنواختی خود را از دست نداد وفقط دربعضی موارد ویژگیهای لغوی محلی معدودی بدان راه‌یافت.[۱] مقایسهٔ‌تألیفات‌ادبی وعلمی‌که‌درآن زمان دربخارا وسمرقند ومرو وطوس وهرات وغزنی وبلخ و نیشابور وشیراز واصفهان وگنجه ودیگر مراکز نوشته شد، مارا به‌وحدت زبان‌آثارمزبور مطمئن می‌سازد. فردوسی‌که‌اصلاً ازطوس(خراسان)بود به‌همان زبانی سخن‌می‌گفت وشعرمی‌گفت‌که‌رودکی- ساکن بخارا واهل پنجی‌کنت- اشعار خویش را می‌سرود. عمر خیام نیزدرنیشابور به‌همان‌لسان تکلم می‌کرد ومی‌نوشت‌وناصر خسرو قبادیانی وفرخی سیستانی‌ونظامی‌گنجوی‌آذربایجانی وسعدی وحافظ‌شیرازی وجامی‌هراتی هم به‌پارسی سخن‌گفته شعر می‌سرودند.

اگر میان زبان پارسی محاوره‌ای مردم بخارا ونیشابور وقبادیان و بلخ وطوس و شیراز و هرات و غزنی کم وبیش اختلاف لهجه وجود داشت، اختلافات مزبور در زبان ادبی چندان بارز وظاهر نبود.

طبق استنتاج متخصصان صلاحیتدار از پایان قرن نهم تاآغاز قرن شانزدهم‌م. در سراسر سرزمینهای مزبور «درزبان ادبی پارسی هیچ گونه علامات اختلاف وافتراق که

۱. به‌آنچه پیشتر درباره لغتنامهٔ اسدی طوسی‌گفته شد رجوع شود.

جنبهٔ محلی داشته باشد- دراجزاء کلمات ونحو وترکیب لغوی آن- دیده نمی‌شود».[۱]

موضوع پایهٔ لهجوی زبان ادبیات متقدم (کلاسیک)

بالطبع این سؤال پیش می‌آیدکه کدام یك از لهجه‌های متعدد پارسی، پایه و اساس زبان ادبی مذکور را تشکیل می‌داده است. برای حل این مسئله فاقد مدارك زبانشناسی هستیم، زیرا اطلاعی از لهجه‌های مختلف زبان پارسی درفلان یابهمان مکان - در زمان مورد نظر-دردست نیست. مع‌هذا از مجموع مدارك تاریخی وفرهنگی موجود چنین برمی‌آیدکه زبان ادبی پارسی- زبانی که به‌صورت آثار فراوان عصر متقدم (کلاسیك) به‌دست مارسیده- برپایهٔ لهجه‌های خراسان وسیستان‌وماوراءالنهر پدید آمده. وچون‌مفهوم زبان‌ادبی- زبان‌عامهٔ مردم‌است‌که توسط‌استادان سخن[۲] مصفا ومنقح‌شده باشد - می‌توان گفت‌که دراین مورد استادان مزبورکه موازین ادبی زبان پارسی جدیدرا مدون ومنتظم ساختند- در درجهٔ اول- شاعران ونویسندگان خراسان وسیستان وماوراءالنهر بوده‌اند. ودرآن زمان گویشهای پارسی نواحی مذکورکه‌گویش مادری ایشان بوده مبنای زبان ادبی پارسی آن زمان را تشکیل داد. بی‌سبب نیست‌که مؤلفان قرون وسطی تکوین زبان ادبی متقدم (کلاسیك) پارسی را - در درجهٔ اول- به نواحی بلخ و بخارا ومرو و طوس ودیگر مراکز فرهنگی خراسان وماوراءالنهر مربوط می‌سازند.[۳] رونق وشکفتگی عظیم ادبیات پارسی درعهد سامانیان درماوراءالنهر وخراسان واعتبار ونفوذی‌که زبان پارسی- چون زبان‌رسمی دولت مقتدر سامانیان-کسب‌کرد، موجب‌گشت‌که آن زبان در ادبیات مکتوب استوار گردد. پس‌از قریب دوقرن تعطیلی‌که براثر غلبهٔ اعراب و وقایع مربوطبه‌آن- در تکامل زبان ادبی پارسی پدیدآمد- از سرزمینهای یاد شده و در زمان مذکور، زبان ادبی پارسی (پارسی نو) به‌صورت مکتوب در اراضی پهناور خاور نزدیك ومیانه منتشر شد.

زبان فارسی‌کنونی و تاجیکی‌کنونی. دوگونهٔ زبان پارسی عهد ادبیات متقدم (کلاسیك)

لهجه‌های پارسی دوران قرون وسطی مبنای زبان فارسی کنونی و تاجیکی کنونی

۱. آ. ن. بولدیریف درتاریخ تکامل زبان‌ادبی پارسی Bya. سال ۱۹۵۵ شمارهٔ۵ ص۷۹. به‌مقالهٔ ا.ا. برتلس تحت عنوان پارسی - دری (ش. ۴، ۱۹۵۰ : Ce) نیز رجوع شود.

۲. رجوع شود به‌آ. م.گورکی دربارهٔ ادبیات - چاپ مسکو. ۱۹۵۳، ص۳۲۸.

۳. چنانکه پیش‌گفتیم، انتشارگویشهای جنوب غربی (پارسی) درخراسان وماوراءالنهر در زمان بالنسبه متأخری صورت‌گرفت. و بدیهی است اینکه براثر علل تاریخی و فرهنگی معلوم موازین ادبی پارسی جدید در شرق ایران و ماوراءالنهر تکوین یافت - به‌هیچ‌وجه متناقض با اینکه اصل این‌زبان از پارس است (پارسای پارسی باستانی) نمی‌باشد.

را تشکیل می‌دهند. و زبان ادبی فارسی آن زمان (قرون وسطی) نیز پایهٔ زبان ادبی فارسی وتاجیکی کنونی‌است. تفاوت زبان‌کنونی فارسی وتاجیکی از لحاظ ریشه‌ای ومنشأ نیست، بلکه‌نتیجهٔ سرنوشت تاریخی متفاوتی‌است که‌گریبانگیر مردم پارسی‌زبان ایران و آسیای میانه ازآغاز دورهٔ متأخر قرون وسطی،شده است.

اختلاف میان زبان‌کنونی فارسی وتاجیکی ناچیز است وبه‌هیچ‌وجه مربوط‌به‌مبانی دستوری و ذخیرهٔ اصلی لغوی نیست. این اختلافات از لحاظ صوت شناسی (فونتیك) بیشترمربوط به‌حروف مصوت و تلفظ آنهاست. مثلاً *ā*-ی باستانی درتاجیکی به‌صورت «*O*» و در فارسی کنونی به‌شکل *å* تلفظ می‌شود. و *a* باستانی در تاجیکی چون *a* و در زبان فارسی‌کنونی چون *ä* تلفظ می‌شود. *i* -ی باستانی در زبان فارسی‌کنونی چون *e* و در تاجیکی چون *i* منعکس گردیده و *u* - ی باستانی در تاجیکی چون *u* و درزبان‌فارسی کنونی چون *o*. و *ō* و *ē* - ی باستانی در تاجیکی و فارسی به‌ترتیب مانند *e*،*ů* و *u* و *i* تلفظ می‌گردند.

مثلاً

	زبان فارسی کنونی	تاجیکی کنونی	زبان پارسی زمان متقدم (کلاسیك)
نام	*nåm*	*nom*	*nām*
آب	*åb*	*ob*	*āb*
باد	*båd*	*bod*	*bād*
بادام	*bådåm*	*bodom*	*bādām*
بد	*bäd*	*bad*	*bad*
چرخ	*čärx*	*čarx*	*čarx*
چرم	*čärm*	*čarm*	*čarm*
سگ	*säg*	*sag*	*sag*
دل	*del*	*dil*	*dil*
جگر	*ǰegär*	*ǰigar*	*ǰigar*
زندان	*zendån*	*zindon*	*zindān*
کرم	*kerm*	*kirm*	*kirm*
پشت	*pošt*	*pušt*	*pušt*
پرسیدن	*porsidän*	*pursidan*	*pursīdan*
دم	*dom*	*dum*	*dum*
پختن	*poxtän*	*puxtan*	*puxtan*
بید	*bid*	*bed*	*bēd*
گوش	*guš*	*gůš*	*gōš*

مطابقت منظم - اختلافات تلفظ مصوتات زبان فارسی کنونی و تاجیکی کنونی- بدان سبب است‌که پس از مدتی شیوهٔ تلفظ بدوی مصوتات فارسی در دو جهت مختلف تکامل یافت. تذکر این‌نکته ضروری است که مطابقت مذکور نه‌تنها در کلمات اصیل فارسی وجود دارد، بلکه درلغاتی نیزکه ازعربی وترکی و مغولی به‌وام‌گرفته شده نیز

مراعات می‌شود ومشهود است.

زبان فارسی کنونی	تاجیکی کنونی	زبان پارسی ادبیات متقدم (کلاسیک)	
yäråq[102]	*yaroq*	یراق (ترکی)	*yarāo*
qešlåq	*qišloq*	قشلاق (ترکی)	*qišlāq*
yäγmå[102]	*yaγmo*	یغما (ترکی)	*yaγmā*
bähådor	*bahodur*	بهادر (مغولی)	*bahādur*
tåtår	*totor*	تاتار (ترکی ــ مغولی)	*tātār*
ketåb	*kitob*	کتاب (عربی)	*kitāb*
xåter	*xotir*	خاطر (عربی)	*xātir*
dåxel	*doxil*	داخل (عربی)	*dāxil*
säfär	*safar*	سفر (عربی)	*safar*
yäzne[213]	*yazna*	یزنه (ترکی)	*yazna*
läng	*lang*	لنگ (ترکی)	*lang*
däftär	*daftar*	دفتر (عربی)	*daftar*
zolf	*zulf*	زلف (عربی)	*zulf*
moxtäsär	*muxtasar*	مختصر (عربی)	*muxtasar*
moddät	*muddat*	مدت (عربی)	*muddat*
meftåh	*miftoh*	مفتاح (عربی)	*miftāh*
meqdår	*miqdor*	مقدار (عربی)	*miqdār*
nekåh	*nikoh*	نکاح (عربی)	*nikāh*

از سوی دیگر مطالعه وغور در لغات پارسی که زبانهای «ترکی ـ مغولی» به‌وام گرفته‌اند نشان می‌دهد که درآن دوران (دورانی که وام صورت گرفت ـ یعنی ازقرن یازدهم تاچهاردهم م.) لااقل برخی ازتفاوتهائی که اکنون زبان فارسی را ازتاجیکی جدا می‌سازد (مثلا *å* ‖ *o*) هنوز وجود نداشته بود.۳

تشخیص اینکه پیدایش اختلافاتی که منجر به‌انشعاب فارسی وتاجیکی از زبان پارسی واحد پیشین ایران وآسیای میانه گشته ـ در چه‌تاریخی بود امری بس دشوار است. نسخ خطی کتبی که از ایران وآسیـای میانه به‌دست آمده ومربوط به‌قرون وسطی می‌باشد به الفبای عربی نوشته شده وبالطبع تغییراتی راکه در تلفظ حروف مصوت فارسی وتاجیکی

۱. صوت «غ» γ کنونی فارسی با «ق» q فرقی ندارد.

۲. در فارسی کنونی a > e ـ ی آخر.

۳. برخی از این لغات از طریق زبانهای ترکی (اکثراً) وارد زبانهای اسلاوی شرقی شد. مانند: بازار ومیدان و باغچه و انبار و غیره.

پیدا شده بود منعکس نمی‌کنند.[۱]

مؤلفان کتب قرون وسطی در زمینهٔ اجزاء کلمات و نحو ولغات نیز سخت به سنن باستانی ادبی مقیدبوده وندرتاً ویژگیهای محلی زبانی‌را منعکس می‌ساخته‌اند. اما راجع به‌وضع گویشهای محلی از لحاظ صوت شناسی ودستوری ولغوی، تقریباً تانیمهٔ دوم قرن نوزدهم هیچ اطلاعی دردست نیست.

از روی بعضی شواهد غیر مستقیم-که بیشتر جنبهٔ تاریخی وفرهنگی دارند- می‌توان حدس زدکه جدائی لهجه‌های فارسی آسیای میانه از لهجه‌های فارسی ایران پس از قرن‌شانزدهم صورت گرفته. وسبب آن، ظاهراً ضعف وسستیی بودکه در روابط سیاسی و فرهنگی واقتصادی میان آسیای میانه وایران از قرن شانزدهم آغاز گشت ودربالا ازآن سخن گفتیم.

در افتراق وجدائی یاد شده محتملاً وقایعی که باویرانی مرو مربوط بود نیز نقش مهمی داشته‌اند. مرو (و واحهٔ مرو) که یکی از باستانی‌ترین و بزرگترین مراکز اقتصادی و فرهنگی خراسان و یکی از مراکز بزرگ زبان پارسی بوده از لحاظ موقع جغرافیائی‌درطی‌قرنهای متمادی حلقهٔ اتصالی‌میان فارسی‌زبانان ماوراءالنهر وایران‌شمرده می‌شده. در پایان قرن‌هجدهم وآغاز قرن نوزدهم مرو (و واحهٔ مرو) به‌دست لشکریان امیران بخارا تارومار شد وباقی مردم آن به‌بخارا وسمرقندکوچانده شدند واراضی‌اطراف مرورا قبایل ترکمن‌ساریك وتكه اشغال‌کردند. وبدین طریق آخرین مرکز اتصال‌وارتباط فارسی‌زبانان آسیای میانه وایران نابودگشت.

حتی تا این اواخر معتقد بودندکه درظرف مدت هزار سالی‌که زبان فارسی‌کنونی وتاجیکی را از زبان زمان‌فردوسی جدا می‌کند- السنهٔ مزبور به‌هیچ‌وجه تغییرنکرده‌اند. این عقیده‌که اساساً درست‌است، مع‌هذا باید باقید وشرط پذیرفته شود. واقعاً هرباسوادی که زبان فارسی یاتاجیکی‌کنونی را بداند بدون دشواری قادر است آثار ادبی متقدم زبان خویش را بخواند. مع‌هذا باید اعتراف‌کردکه درظرف هزارسال اخیر دگرگونیهای قابل ملاحظه‌ای در زبان فارسی وتاجیکی پدید آمده است. بدیهی است‌که این تغییرات‌دردرجهٔ اول مربوط به‌لغات زبان بوده. تعداد معتنابهی ازلغات متداول در آثار ادبی متقدم (کلاسیك) متروك شده. ودر عین حال لغات عربی فراوان در زبان فارسی وارد گشته (این جریان بویژه ازقرن دوازدهم به‌این طرف شدیدتر بوده). بعدها زبان پارسی‌کلمات بسیار ترکی وترکی- مغولی به‌وام‌گرفت. بخصوص تاجیکان پارسی‌زبان آسیای میانه‌که در طی قرنهای اخیر با ازبکان و دیگر اقوام ترك زبان تماس دائم و نزدیك داشته‌اند بسیاری لغات ترکی (ازبکی) را به‌وام‌گرفتند. زبان روسی تأثیر بیشتری در زبان‌تاجیکی داشت و در ظرف دهه‌های اخیر هزاران لغت تازه (که مربوط به‌لغات جدید اجتماعی و

۱. مثلا کلمات تاجیکی bod و nōm و غیره تاکنون هم به‌الفبای عربی «نام» و «باد» نوشته می‌شود یعنی همان‌گونه‌که هزارسال پیش نوشته می‌شد. وتبدیل o < a که در تاجیکی درطی این مدت صورت‌گرفته در خطی‌که مبنای آن الفبای عربی است به‌هیچ وجه منعکس نگشته

فنی و زندگی روزمره و فرهنگی و علمی وآموزشی و غیره بوده) از زبان روسی وارد تاجیکی گشت.

از اواخر قرن نوزدهم لغات بسیار از زبانهای اروپای غربی (فرانسه وانگلیسی) به‌زبان فارسی راه یافته و می‌یابد. درمیان کلماتی‌که در زبان فارسی وتاجیکی متروک‌شده افعال ساده و مرکب مقام مهمی دارند. و جای آنها را افعال مرکب اسمی (در زبان فارسی و تاجیکی)[۱] و افعال ترکیبی (در تاجیکی) گرفته است.[۲]

در زمینهٔ تغییر اشکال کلمه باید دگرگونیی راکه درنقش پس‌وند منفصل «را» و ضمایر متصل وتکامل‌اشکال فعل (بیشتر درتاجیکی) واضافات مرکب وغیره‌صورت گرفته خاطرنشان‌کرد.

در قسمت صوت‌شناسی (فونتیك)، بیشتر تغییرات در زمینهٔ مصوتها صورت گرفته و به‌جای هشت مصوت ـ در زبان فارسی و تاجیکی ـ شش مصوت متداول‌گشته.و ضمناً بلندی وکوتاهی مصوتها اهمیت خویش را از لحاظ شناخت تغییرات اصوات از دست داده است.

بسیاری از دانشمندان به‌مطالعهٔ زبان ادبیات متقدم(کلاسیك) فارسی پرداخته‌اند. مشهورترین تألیفاتی که زبان مزبور را از لحاظ تاریخی مورد بررسی قرارداده عبارت است از: دستور مختصر زبان جدید فارسی نوشتهٔ ك. گ. زالمان و و. آ. ژوکوسکی. و زبان جدید مکتوب فارسی تألیف پ. هورن (*P. Horn, Neupersische schriftsprache*.) از لغتنامه‌های روسی «لغت فارسی ـ روسی» م. آ. غفاراف واجد اهمیت بیشتر است. لغات شاهنامهٔ فردوسی کما هوحقه در لغتنامهٔ ف. ولف منقول‌است:

(*F. wolf, gllossar zu Firdosis schachname*).

۱. از نوع «خواب‌کردن» Xăb kärdän «فارسی» و «Xob Kardas تاجیکی» به‌جای «خفتن» باستانی‌که به‌همین معنی استعمال می‌شده.

۲. از نوع «پریده رفت» و «پریده آمد» به‌معنی «پرید».

فصل چهارم

زبانهای کنونی («زنده») ایرانی

قلمرو رواج زبانهای کنونی ایرانی

زبانها و لهجه‌های ایرانی اکنون در سرزمین وسیعی که از سمت مغرب تا منطقهٔ مسیر دجله و از مشرق تا درهٔ رود سند و ایالت چینی سین تسزیان و از شمال تا جبال قفقاز و از جنوب تا خلیج فارس و بحرعمان ممتد است ، انتشار یافته. بنابراین قلمرو و حدود رواج زبانهای ایرانی با مرزهای سیاسی یک کشور معاصر منطبق نیست: ومردم ایران و افغانستان و برخی نواحی پاکستان و ترکیه و عراق وبعضی نواحی اتحادشوروی و سوریه و چین به‌زبانها و لهجه‌های مذکور سخن می‌گویند.

در اقصی شمالی ناحیهٔ یاد شده، در دوطرف جبال اصلی قفقاز زبان آسی (آستی) تا ۴۴ درجهٔ عرض‌شمالی رواج دارد. در مغرب منطقهٔ رواج زبان‌کردی از دیگرزبانهای ایرانی بیشتر پیش رفته و برخی از لهجه‌های آن زبان در سوریه ـ تا ۳۷ درجهٔ طول شرقی ـ(ناحیهٔ حلب و دمشق) و ترکیه ـ حتی به‌۳۴ درجهٔ طول شرقی ـ (ناحیهٔ‌آنکارا) تکلم می‌شود. جنوبی‌ترین زبان ولهجهٔ‌ایرانی لهجهٔ‌کومزاری‌است‌که درمیان‌اهالی‌یکی از قبایل‌بدوی‌کرانهٔ‌عمان درشبه‌جزیرهٔ‌عربستان (۲۶درجهٔ عرض‌شمالی)رایج‌است. درجنوب شرقی منطقهٔ مزبور وتاکرانهٔ راست رود سند (تقریباً ۷۱درجهٔ طول‌شرقی) زبان‌بلوچی انتشار دارد. و بالاخره از سمت شمال شرقی، بعضی از لهجه‌های پامیری و تاجیکی در شرق پامیر وایالت چینی سین‌تسزیان (یعنی‌شرقی‌تراز۷۵درجهٔ‌طول‌شرقی)شنیده می‌شود.

با این همه درون قلمرو مذکور، زبانهای ایرانی به‌صورت فشرده و یکپارچه‌تکلم نمی‌شوند. بخش مهمی از منطقهٔ وسیع یاد شده را زبانهایی‌که به‌گروههای لسانی‌دیگر ـ مانند سامی (عربی در عراق و سوریه) و ترکی (در ترکیه و آذربایجان و ازبکی و قرقیزی و کازاخی و ترکمنی در آسیای میانه و غیره) و «ایبری قفقازی» (در قفقاز) و هندی[1] وغیره تعلق دارند ـ اشغال‌کرده‌اند. حتی درایران و افغانستان نیزبخشی‌ازمردم

۱. مثلا در شمال شرقی افغانستان زبانهای هندی (پاشائی، کاتی، پراسون، ویگلی، کالاشا وغیره) به‌شکل حاشیهٔ باریکی‌ناحیهٔ زبانهای ایرانی را قطع‌کرده، زبانهای پامیری و مونجانی ـ ئیدغه را درشمال افغانستان ازپشتو (در جنوب) جداکرده‌اند. زبانهای هندی در شمال و شمال غربی ملتقای رودکنار وکابل انتشار دارد و تا به‌درهٔ‌گوربند و پنج‌شیر در غرب (بدون اینکه بدره‌های مزبور وارد شود) می‌رسد و تاکرانهٔ چپ کابل (در بخشی‌که از ملتقای آن باگوربند تا ملتقای‌کنار ممتد است) در جنوب متداول است.

به‌زبانهای غیرایرانی سخن می‌گویند.

تعیین شمار مردمی‌که به‌زبانهای ایرانی سخن می‌گویند بسیار دشوار است. زیرا آمار قابل اعتماد جمعیت شناسی (دموگرافی) دربارهٔ کشورهای آسیای مقدم و آسیای مرکزی وجود ندارد. برروی هم‌حدس زده می‌شودکه درحدود ۳۵ میلیون نفر به‌زبانهای ایرانی سخن می‌گویند. (بگمانم اکنون باید ۱۵ میلیون افزود. این‌کتاب قبل از ۱۹۷۰ نوشته شده ـ مترجم)

مسئلهٔ طبقه‌بندی زبانها و لهجه‌های کنونی ایرانی

موضوع طبقه‌بندی لهجه‌های اصلی و فرعی وگویشهای اصلی و فرعی زبانهای مستقل ایرانی امری بس دشوار است.

بخصوص این مشکلات در مورد زبانها و لهجه‌های ایرانی فاقد کتابت،بسیار چشمگیراست. اینکه جوانب گوناگون لهجه‌های ایرانی آنچنانکه باید مورد مطالعه‌قرار نگرفته و برای تمیز و تشخیص «زبان» و «لهجه» موازین استواری وجود ندارد نیزاین دشواریها را افزون می‌کند.[۲]

برخی معتقدندکه فقط زبانهای رسمی‌دولتی و یا السنه‌ای‌که واجد ادبیات‌مکتوب باشندمی‌توانند مدعی «زبان مستقل» بودن‌گردند. اینان‌استقلال لسانی بسیاری‌اززبانها راکه بنا به‌مقتضیات تاریخی دارای خط نبوده یا نیستند وبدین سبب زبان رسمی دولتی نمی‌باشند ، در نظر نمی‌گیرند. می‌دانیم‌که براثر تغییرات عمیق اجتماعی و تغییـر کلی شرایط تاریخی زندگی اقوام ـ زبان آنها هم به‌صورت رسمی و دولتی وکتبی درمی‌آید. مثلاً زبانهای بسیاری از اقوام ستمدیدهٔ روسیهٔ تزاری کـه اخیراً دارای کتابت شده و رسمیت یافته‌اند ازگروه اخیر است. گمان می‌رودکه جریانات همانندی در دیگرکشورها نیز وجود داشته باشد.

مع‌هذا موازین زبانشناسی کـه فقط قرابت ساختمانی زبانهای (و یا لهجه‌های) کنونی را در نظرمی‌گیرد و یا تفاهم و یا عدم تفاهم متکلمان لهجه‌های مزبور را ملاك قرار می‌دهد ـ غالباً برای تعیین حدود مفهـوم «زبان» و «لهجه» کافی نمی‌باشد. مثلاً ساختمان دستوری و بخش اصلی لغات زبان فارسی و تاجیکی به‌قدری نزدیك است کـه متکلمان دو زبان به‌آسانی سخن یکدیگر را می‌فهمند. ولی شرایط تاریخی و اجتماعی و

۱. در اینجا طبقه‌بندی زبانهای ایرانی ازلحاظ تاریخی و فرهنگی در نظرگرفته نشده (در این‌باره به‌بعد رجوع شود).

۲. این مشکلات در طبقه‌بندی دیگرگروههای لسانی‌که به‌مـراتب عمیقتر از زبانهای ایرانی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند نیز وجود دارد (مثلا رجوع شود به‌اثر م. و. سرگیوسکی. **مقدمهٔ زبانشناسی رمان - چاپ مسکـو** سال ۱۹۵۲، از ص۲۴ به‌بعد).

اقتصادی وفرهنگی زندگی تاجیکان وایرانیان اکنون به‌حدی اختلاف داردکه علی رغم وحدت‌تاریخی وقرابت ساختمانی‌فارسی وتاجیکی- دوزبان مزبوردرجهات مختلف‌تکامل‌می‌یابند. وپدیده‌های جدید تاجیکی در فارسی منعکس نمی‌شود وبالعکس. زبانهای ادبی فارسی‌کنونی و تاجیکی‌کنونی نیز هریك مستقلاً راه تکامل را می‌پویند والخ.

ولی وضع زبان افغانی (پشتو) که در بخش مهمی از سرزمین افغانستان و ایالت مرزی شمال غربی وپاکستان رایج می‌باشد چنین‌نیست. قبایل افغانی در اراضی‌پهناوری پراکنده هستند ودر درجات مختلف تکامل اجتماعی و اقتصادی وفرهنگی قرار دارند و روابط فرهنگی و اقتصادی استوار در میان آنان حکمفرما نیست و بالنتیجه لهجه‌های این قبایل نیز بایکدیگر فرق فراوان دارند. برپایهٔ لهجهٔ یکی از نواحی افغانستان(لهجهٔ قندهاری) در آن‌کشور زبان ادبی پدید آمد و اکنون کتب وجراید فراوان بدان زبـان منتشر می‌شود واز سال ۱۹۳۶ لهجهٔ مزبور زبان رسمی دولت افغانستان شد. در ایالت مرزی شمال غربی پاکستان (که مرکز آن شهر پشاور است) یك زبان ادبی افغانی‌دیگر تکوین یافته که مبنای آن لهجهٔ خلیل و مومانذی است. ایـن دوگونه زبان ادبـی پشتوتا حد معتنابهی از لحاظ صوت شناسی واجزاءکلمات با یکدیگر تفاوت دارند. ولـی افغانان (اعم ازآنان‌که در افغانستان یاپاکستان ساکن‌اند) چنان به‌وحدت تاریخی وملی‌و لسانی خویش اعتقاد دارند واشکال‌ادبی مزبور نیز هنوز چنان نیمبندندکه تصورنمی‌رود در این مورد بخصوص از دوزبان جداگانه سخن گفت (در ده پانزده سال اخیر به‌تدریج نقش لهجهٔ پشاوری- که برپایهٔ خلیل وموماندی قرار دارد - درتکوین زبان‌ادبی مشترك افغانی اهمیت بیشتری‌کسب نموده است).

چون به‌لهجه‌های فاقدکتابت محلی‌که‌غالباً در نواحی‌کم وسعت ومیان‌گروه‌کوچکی از مردم ایرانی زبان رایج می‌باشند ، بپردازیم موضوع پیچیده‌تر می‌گردد. قبایل کرد غرب ایران وترکیه وعراق وسوریه به‌لهجه‌های متعدد محلی تکلم می‌کنند. ولی بااین حال نمی‌توان به‌یقین گفت‌که همهٔ لهجه‌های مزبور لهجه‌های زبان‌کردی واحدی هستند. همین مسائل در تعیین روابط متقابل لهجه‌های‌لری وبختیاری قبایل غرب وجنوب‌غربی ایران نیز مطرح می‌شود.

در اراضی مرکزی ایران وفارس ودیگر نواحی، گویشهای فراوان محلـی ایرانی انتشار دارد. این گویشهاجزو لهجه‌های فارسی، ویایك زبان دیگرمعاصرایرانی، نمی‌باشند و در عین حال چنان از یکدیگر دور هستندکه آنها را از نظر وضع کنونیشان، می‌توان واحدهای لسانـی جداگانه‌ای شمرد. رابطهٔ متقابل این گویشهای متعدد نسبت‌به‌یکدیگر ونسبت به‌دیگر زبانهای ایرانی عجالةً کماهوحقه معلوم نگشته‌است وگروه‌بندی‌آنها از لحاظ زبانشناسی بسیار دشوار است.

در تألیفات ایرانشناسی علی‌الرسم ایـن‌گویشها را از روی نشانیهای جغرافیائـی گروه‌بندی می‌کنند: مثلاً «لهجه‌های منطقهٔ شهراصفهان»، «لهجه‌های‌منطقهٔ شهرشیراز»، «لهجه‌های ناحیهٔ‌سمنان»، «زبانهای پامیری» والخ. ضمناً لازم‌است درنظرگرفته شود ـ که گاهی گویشهای دره‌های مجاور و یا دهکده‌های همسایه چنان اختلاف، فاحشی با یکدیگر

دارند که از لحاظ زبانشناسی زبانهای مستقلی شمرده می‌شوند.

طبقه‌بندی واحد همه‌پسندی درمورد زبانهاولهجه‌های کنونی‌ایرانی وجودندارد. از زمانی‌که تألیفی اساسی درفقه‌اللغهٔ ایرانی تحت عنوان «*grundriss* der *iranischen Philologie*» منتشر شده و درآن‌کوششی برای تشخیص و طبقه‌بندی زبانها ولهجه‌های ایرانی معلوم در اواخر قرن نوزدهم به‌عمل آمده بود بیش از نیم‌قرن سپری شده‌است. در این مدت اطلاعات نوین فراوان دربارهٔ زبانها ولهجه‌های باستانی یاکنونی ایرانی‌که بیشتر دانشمندان ازآنها بی‌خبر بودند ، به‌دست آمده. ونظر ایرانشناسان دربارهٔ روابط متقابل زبانهای ایرانی تغییرکرده ویا دقیق‌ترگشته است.

بخش مهمی از مدارك جدید، بادر نظرگرفتن‌پیشرفتهای زبانشناسی ایرانی تاحدود سال ۱۹۳۰ درمقالهٔ بیلی مندرج دردایرةالمعارف اسلام[1] مورد استفاده قرارگرفته است. در مقالهٔ مزبور زبانها و لهجه‌های ایرانی به‌تقریب فقط برمبنای موازین صوت‌شناسی تاریخی طبقه‌بندی شده‌اند. ومؤلف به‌متابعت از اصل مزبور سی‌زبان ولهجه رامشخص ساخته (واز آنجمله چند زبان ولهجه راکه از لحاظ عدهٔ متکلمان بسیار ناچیزند) ولی تاجیکی راکه از لحاظ فرهنگی واجتماعی‌بسیار مهم است درشمار آنها نیاورده. درفهرست زبانهای ایرانی منقول در مقالهٔ مزبور ازبرخی زبانهای دیگرـ ومثلاً زبان یزغولمی‌که دریکی ازدره‌های‌غرب پامیر (ناحیهٔ‌خودمختارکوهستان بدخشان در جمهوری‌تاجیکستان) رایج استـ یادی نشده.

بازدیدی‌که ذیلاً از زبانها ولهجه‌های ایرانی به‌عمل آمده به‌هیچ وجه به منظور طبقه‌بندی آنها نیست. و هدف آن آشنائی خواننده است با زبانها و لهجه‌های معروف ایرانی. ضمناً اطلاعاتی‌کلی در بارهٔ قلمرو رواج وعدهٔ متکلمان زبان (هرجا که مقدور باشد) وشیوهٔ زندگی اجتماعی وسیاسی قبایل واقوام متکلم به‌زبان ویالهجهٔ منظورـ در دسترس خواننده‌گذاشته خواهد شد.

زبان کنونی فارسی

زبان‌کنونی‌فارسی درسرزمین‌ایران‌که‌کشور ودولت معظمی‌است درجنوب‌غربی‌آسیا رایج می‌باشد. زبان فارسی‌زبان‌رسمی دولتی وادبی‌ایران است وتعلیم‌آن درآموزشگاهها اجباری است ودر سراسرکشور رواج دارد. عدهٔ کسانی که در کشور ایران،فارسی زبانِ مادری ایشان است در حدود ۱۰ـ۹ میلیون نفر می‌باشد.[۲]

1. H. W. Bailey. Persia, Language and Dialects, E. I, Bd. III ,no 53. 1936. P 1050 – 1058

۲. به‌موجب نوشتهٔ بولتن سازمان ملل متحد جمعیت ایران در۱۹۵۶ به ۱۸،۹۴۵،۰۰۰ بالغ می‌گردیده. گذشته از پارسی زبانان و دیگر ایرانی زبانان (کردان و لران و بختیاریان و بلوچان و طالشان و غیره‌که جداگانه از هریك سخن‌گفته خواهد شد) عده‌ای ترك و سامی‌الاصل و متکلمان به‌دیگر زبانها نیز در سرزمین ایران زندگی می‌کنند. (اکنون در سال ۲۵۳۶ جمعیت ایران در حدود ۳۵ میلیون است و دیگر ارقام هم به‌همین نسبت زیادتر. مترجم)

زبان‌عده‌ای ازاهالی آذربایجان (در حدود ۴/۵ – ۴میلیون نفر) ازگروه السنهٔ ترکی است...ـــه

اکثر مردم‌فارسی زبان دراستانهای‌مرکزی وجنوبی ایران (اصفهان،کرمان،فارس، تهران،) زندگی می‌کنند. اکثریت ساکنان شهرهای ایران را نیزفارسی زبانان تشکیل می‌دهند. (باستثنای ایالات غربی وشمال غربی). بیشتر یهودیان ایران (۱۰۰-۵۰هزار نفر)که به‌فارسی سخن‌می‌گویند در شهرهای بزرگ ـ تهران، اصفهان، همدان، شیراز، مشهد ـ زندگی می‌کنند. دربعضی نواحی خراسان و سیستان نیز عده‌ای یهودی سکونت دارند.۱

در خارج از حدود ایران نیز عده‌ای فارسی زبان زندگی می‌کنند: در حدود ۹۰ هزار نفر درعراق وقریب ۵۰ هزار نفر درعربستان سعودی وجزایرخلیج فارس.

پارسی زبانان عراق اکثراً درشهرهای نجف وکربلا وبصره وپارسی‌زبانان عربستان در مدینه و شهرهای بندری‌کرانهٔ خلیج فارس (القطیف و ظهران و عقیر و غیره) و در قراء شمال غربی مسقط وبخش مرکزی شبه‌جزیرهٔ عربی (واحهٔ حایل؟) زندگی‌می‌کنند.

عده‌ای فارسی زبان (که خود خویشتن را «ایرانی» می‌خوانند) نیز در سرزمین شوروی روز می‌گذرانند. عدهٔ اینان طبق سرشماری ۱۹۳۹که از شوروی به‌عمل آمده به‌۳۹ هزاربالغ می‌گردد وبیشتر در شهرهای‌ازبکستان۲ (بخارا وسمرقند ونواحی‌جیزك‌و کته‌ـکورگان) وترکمنستان (عشق‌آباد ومرو) وجمهوریهای قفقاز اقامت دارند.

«ایرانیان» آسیای میانه به‌طورکلی ازاعقاب ساکنان مرو قدیم هستندکه‌لشکریان امیران بخارا (درپایان قرن هجدهم وآغاز قرن نوزدهم) پس‌از ویران‌کردن شهر،نیاکان ایشان را به‌عنف درحوالی بخارا و سمرقند مسکن دادند. «ایرانیان» مزبورشیعی‌مذهب وعده‌ای بهائی هستند وقبل از استقرار رژیم جدید در آسیای میانـه دور از مردم دیگر (سنیان) می‌زیستند. ولی اکنون باتاجیکان‌که از لحاظ زبان به‌ایشان‌نزدیکند توأم‌شده‌اند (مثلا در بخارا وسمرقند). اینان‌گذشته اززبان فارسی به ازبکی نیز تکلم می‌کنند (مثلاً درسمرقند).

ترسیم مرزهای قلمرو انتشار زبان پارسی‌کنونی (بخصوص‌مرز شرقی وشمال‌شرقی آن) امری است بس دشوار. چنانکه گفتیم زبان پارسی و تاجیکی کنونی منشأ مشترك

← برخی از قبایل صحرانشین ویا نیمه صحرانشین ایران نیز از قبیل ایل افشار (۳۰۰ ـ ۴۰۰ هزار نفرکه بیشترشان در شمال خراسان و نواحی شمال غربی‌کشور مسکن دارند) و قاجار (ناحیهٔ‌گرگان) و ترکمن (قریب ۲۰۰ هزار نفر درشمال خراسان و جلگهٔ‌گرگان) و شاهسون (قریب ۲۰۰ هزار نفر درناحیهٔ اردبیل) و قشقائی (بیش از ۳۰۰ هزار نفر- قشلاقشان درفارس ودامنهٔ جنوبی جبال ـ به‌طرف خلیج فارس وییلاقشان درکوههای مرتفع جنوب اصفهان). از آغاز هـزارهٔ دوم میلادی قبایل ترك زبان در سرزمین ایران پدید آمدند. نفوذ ترکان درآذربایجان در قرن یازدهم ـ براثر هجوم قبایل سلجوقی آغازگشت. تقریباً در همان زمان ترکمنان در خراسان دیده می‌شوند. در دوران متأخر قرون وسطی افشاریه و قاجاریه در شمال خراسان وگرگان پدیدآمدند. زبان اعراب وآسوریهای مقیم ایران جزوگروه زبانهای سامی است. درحدود ۱۵۰-۱۰۰ هزار نفر ارمنی نیز در آذربایجان و اصفهان و آبادان زندگی می‌کنند.

۱. زبان فارسی از عهد باستان زبان اصلی یهودیان مقیم ایران شده‌که به‌هر تقدیر از زمان ساسانیان به‌پارسی سخن می‌گفته‌اند.

۲. طبق ارقامی‌که فرهنگستان علـوم ازبکستان در سال ۱۹۵۰ داده در ازبکستان ۱۸،۲۰۰ «ایرانی» زندگی می‌کرده‌اند.

دارند. زبان محاوره‌ای وادبی هردوگروه ـ پارسی وتاجیکی ـ درطی قرنهای متمادی ـ تا دوران متأخر قرون وسطی ـ یکی بود.

فقط در قرنهای اخیر ـ به‌سبب شرایط متفاوت تاریخی آسیای میانه وایران، جریان انشعاب دو زبان از زبان واحد سابق‌الذکر آغاز گشت ومنجر بدان شدکه زبانهای ادبی کنونی فارسی وتاجیکی علی‌رغم اشتراك منشأ دستوری ولغوی کمابیش بایکدیگر تفاوت پیداکنند. ولی در منطقهٔ شمالی ومرکزی افغانستان و خراسان لهجه‌های متعدد محلی وجود دارندکه بینابین زبان فارسی وتاجیکی می‌باشند. مطالعاتی که درلهجه‌های مزبور به‌عمل آمده سطحی بوده وموضوع انتساب آنها به‌فارسی ویاتاجیکی‌را باید بااحتیاط تلقی کرد. لهجه‌های فارسی بخش غربی ایران نیز آنچنانکه باید و شاید مورد مطالعه قرار نگرفته است.

پیشتر دربارهٔ کتب ادبی وعلمی گرانمایه‌ای که در قرون وسطی به‌زبان فارسی تألیف شده سخن گفته شد.

از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم نقش مضامین اجتماعی وسیاسی درادبیات ایران روزبروز مهمتر شد واین خود نتیجهٔ جریان عمومی تکامل تاریخی کشور بود. روزنامه‌هاومجلات وترجمه‌های تألیفات ادبی از فرانسه وروسی وترکی وغیره پدید آمد... از آنجمله در سالهای اخیر آثار بسیاری‌از نویسندگان کلاسیك روسی وشوروی ـ مانند آ.س. پوشکین. ون. و. گوگول ول.ن. تالستوی وآ.پ. چخوف و ماکسیم گورکی وآ.ن. تالستوی و م. شولوخوف وای. ارنبورگ ودیگران به‌فارسی ترجمه شده است.

زبان فارسی فرهنگ وادبیات شفاهی وغیر مکتوب گرانمایه‌ای داردکه برخی از دانشمندان روسی از قبیل استاد و.آ. ژوکوسکی واستاد آ.آ. راماسکویچ درمطالعهٔ آن سهمی بسزا داشته‌اند. در این اواخر دانشمندان و ادیبان ایرانی ـ مانند صادق هدایت (۱۹۵۱ - ۱۹۰۴) و صبحی و دیگران ـ نیز به‌مطالعهٔ فرهنگ وادب غیر مکتوب فارسی پرداختند.

درکتابت فارسی کنونی از الفبای عربی استفاده می‌شودوبرخی حروف را برای ادای اصواتی که زبان عرب فاقد آن است به‌الفبای مزبور افزوده‌اند.[۱]

زبان تاجیکی کنونی

زبان تاجیکی ـ در آسیای میانه (بیشتر در جنوب شرقی آن) ـ انتشار دارد. وزبان ملی مردم جمهوری شوروی تاجیکستان است وبا اینکه دربرخی از نواحی آن جمهوری مردم ترك زبان اکثریت دارند درسراسر آن جمهوری رایج است.[۲]

۱. جدول الفبا را در ص ۲۴۷ بنگرید.

۲. مثلاً در ناحیهٔ پخته‌آباد (درمغرب ــ دوشنبه ـ) و نواحی دانگارین و قزل مزار ـ از ناحیهٔ پیشین کلیاب ـ و برخی مناطق دیگر اکثر مردم به‌ازبکی سخن می‌گویند. طبق آمار ۱۹۳۹ ازبکان ۰/۲۴ جمعیت جمهوری مزبور را تشکیل می‌دهند. در نواحی شرقی ناحیهٔ خودمختار بدخشان کوهستانی جمهوری تاجیکستان قرقیزها اکثریت دارند.

می‌توان گفت که‌قریب یك میلیون نفر در سرزمین جمهوری تاجیکستان به‌تاجیکی سخن می‌گویند.[۱] (اکنون در سال ۱۹۷۸ بیش از دو برابر این رقم. مترجم)

عدهٔ‌کثیری تاجیکی زبان دردیگر جمهوریهای‌آسیای میانه وبخصوص‌درجمهوری ازبکستان زندگی می‌کنند. وطبق آمار سال ۱۹۵۰ در جمهوری ازبکستان بیش از ۳۰۰ هزارنفرتاجیك می‌زیسته‌اند. عظیمترین وفشرده‌ترین‌گروههای تاجیکان ازبکستان در درهٔ فرغانه ودرهٔ زرافشان وناحیهٔ‌کشکه دریا متمرکزمی‌باشند. تاجیکان بخش مهمی ازساکنان ناحیهٔ شمال غربی درهٔ فرغانه‌را نیز تشکیل می‌دهند (نواحی پاپ وچست وکسان سای- شهرستان نمنگان). درمراکز نواحی وقشلاقهای‌بزرگ حتی عدهٔ تاجیکی زبانان بیش از ازبکان است (مثلاً درچست وکسان‌سای). گروههای مهمی از مردم تاجیك درجنوب‌درهٔ فرغانه وبخصوص درمسیر سفلای رود سخ وجود دارند. ساکنان ناحیهٔ سخ درشهرستان فرغانه همه تاجیکی‌هستند وتاجیکان در واحهٔ ریشتن (ناحیهٔ‌کویبی‌شف) وناحیهٔ‌جنوب‌شهر فرغانه نیز اکثریت دارند. طبق سرشماری سال ۱۹۲۶ در بخشی از درهٔ فرغانه که در ازبکستان قرار دارد قریب ۱۰۰ هزار تاجیك زندگی می‌کرده‌اند.

در بخشی از جمهوری ازبکستان‌که در مسیر رود زرافشان قرار دارد فشرده‌ترین گروههای تاجیکی زبانان در شهرها (بخصوص بخاراوسمرقند) متمرکز می‌باشند. تاجیکی زبانان در واحهٔ بخارا وبویژه در گیجدووان (قریب ۲۰٪)- ونوراتین (قریب ۱۵٪) و کرمینه ودیگر نواحی نیز عدهٔ معتنابهی‌را تشکیل می‌دهند. درناحیهٔ‌کشکه- دریا تاجیکی زبانان بیشتر در بخش علیای رودکشکه- دریا وشهر سبز (۱۲٪) و قرشی (۱۱٪) ودیگر نواحی زندگی می‌کنند.

درمسیر رود شیرآباد- دریا (وبخصوص دربخش‌علیای آن- مثلاً درناحیه‌بارسون تا ۴۷ درصد اهالی ودر شیرآباد تا۱۲ درصد) وسرخان دریا (مثلاً در ناحیهٔ ساری آسی بیش از ۳۲ درصد) گروههای بزرگی از تاجیکی زبانان وجود دارند.

گروه کوچکی از تاجیکی زبانان نیز دراطراف شهر تاشکند و در طول مسیر رود چیرچیك (یادقیقتر درامتداد دو رود چاتکال وپسکم که رود مزبور را تشکیل می‌دهند) زندگی می‌کنند. دراینجا،درشمال شرقی تاشکند، قلمرو رواج زبان تاجیکی وارد سرزمین جمهوری‌کازاخستان می‌شود (درنواحی «پریچ‌مول» و«باستاندیك».[۲]

در جمهوری قرقیزستان وشهرهای ترکمنستان نیز عده‌ای تاجیکی زبان وجوددارد (نواحی جلال‌آباد واُش).

بنابراین اکنون اقصی نقاط انتشار زبان تاجیکی از سمت شمال غربی واحهٔ‌بخارا

۱. طبق آمار سرشماری ۱۹۳۹، ۵۹/۵ در صد مجموع جمعیت تاجیکستان را تشکیل می‌داده‌اند (۱،۴۸۵،۰۰۰ نفر) یعنی بر روی هم ۹۰۰ هـزار نفر. (در سال ۱۹۵۶ جمعیت تاجیك‌زبان ۱،۱۰۰،۰۰۰ نفر برآورد شده بود) به‌این عده باید چندگروه نژادی را که خود را از تاجیکان نمی‌دانند ولی به‌تاجیکی سخن می‌گویند - افزود.

۲. آمار سال ۱۹۲۶.

۳. «باستاندیك» اخیراً جزو جمهوری ازبکستان شده است.

وشهر تاجیکی زبان نور آتا (در شمال آن) واز سمت شمال- بخش عیلای رودچیرچیك (شمال تاشکند) واز سمت شمال شرقی ناحیهٔ کاسان سای از شهرستان ازبکی سمنگان و نواحی مجاور فرغانه یعنی جلال‌آباد وا ش (جمهوری قرقزستان) محدود می‌باشد.

حدود عرصهٔ انتشار زبان تاجیکی را (نه‌به‌طور مستمر)[1] در شوروی می‌توان به تقریب به‌طریق زیر ترسیم نمود: از بخارا مرز زبان تاجیکی به‌طرف شمال خط راه آهن بخارا- اورسات ممتد می‌شود (وشهر نورآتا رادر برمی‌گیرد) وسپس تاشکندرا در شمال غربی رهاکرده در مسیر علیای رودچیرچیك ورودهای پسکم وچاتکال (که رود مزبور را تشکیل‌می‌دهند) وارد خاك جمهوری کازاخستان شده ونقاط مسکونی بریچ ملا وایسپای وپسکم‌را دربر گرفته به‌طرف بخش‌شمالی درهٔ فرغانه (کاسان‌سای) برمی‌گردد. مرز مزبور درهٔ فرغانه‌را دربر گرفته، سپس جبال آلای و ماورای‌آلای‌را قطع‌کرده وبخش غربی‌ناحیهٔ خود مختاربدخشان‌کوهستانی‌را دور زده به‌رود پنج می‌رسد. آن‌گاه درطول مسیر پنج- آمودریا تامصب‌سرخان دریاامتداد یافته، ازترمذ به‌سمت شمال غرب منحرف شده جهت بخارا را اختیار می‌کند.

گذشته از تاجیکان[2] برخی از گروههای کوچك نژادی آسیای میانه نیز (کلاً و یا بعضاً) به‌زبان تاجیکی سخن می‌گویند، ازقبیل یهودیان آسیای میانه («یهودیان بخارا» که خود خویشتن را «ایوری» یا «بهودی» می‌خوانند)که بیشتر دربخارا وسمرقندوکته- کورگان وشهرهای وسط‌فرغانه‌زندگی می‌کنند.[3] دیگر، کولیان آسیای میانه وگروههایی که ازلحاظ شیوهٔ زندگی باایشان مشابه می‌باشند (لولیان وجوگیان ومزنگیان وکاوالو) که دردرهٔ فرغانه وناحیهٔ‌سمرقند ودرهٔ حصار ومنطقهٔ‌کلیاب‌وبسیاری نواحی دیگرازبکستان وتاجیکستان وترکمنستان‌شوروی سکونت‌دارند. دیگر، اعراب آسیای میانه که‌قشلاقهایی در بسیاری از نواحی ازبکستان وترکمنستان دارند.[4] ودیگر عدهٔ ناچیزی از بلوچان که در نواحی جنوبی‌کلیاب - تاجیکستان - (مثلاً ناحیهٔ شورآب) دیده می‌شوند.[5]

گذشته از آنچه‌برشمرده شد عده‌ای ازمردم‌افغانی الاصل- از قبیل جمشیدیان(طبق آمار ۱۹۲۶ قریب هزار نفر در ناحیهٔ ماری ترکمنستان شوروی) و هزاره (طبق آمار

۱. در بسیاری از نواحی واقع در داخل سرزمین مزبور (بخصوص ازبکستان) همهٔ ساکنان و یا اکثریت قاطع آن به‌ازبکی سخن می‌گویند.

۲. طبق سرشماری ۱۹۳۹ در شوروی ۱۰۲۲۹۰۰۰ نفر تاجیك زندگی می‌کنند. (اکنون خیلی بیشتر)

۳. طبق آمار ۱۹۲۴ جمعاً ۲۳ هزار نفر بوده‌اند.

۴. طبق سرشماری ۱۹۲۶ در ازبکستان (که درآن زمان جمهوری‌کنونی تاجیکستان نیز جزو آن بود) ۴۷۰۹ و در ترکمنستان ۲۲۷ کولی می‌زیستند. اکثرکولیهای آسیای میانه به‌زبان تاجیکی سخن می‌گویند و بعضی ازایشان دو زبانی هستند (تاجیکی و ازبکی). کولیهای آسیای میانه و برخی دیگر ازگروههای‌کوچك آسیای میانه از لحاظ نژادی و زبانی‌کمتر مورد مطالعه قرارگرفته‌اند. گروههای اخیرالذکر را غالباً بدون داشتن دلایل‌کافی جزوکولیهای آسیای میانه به‌شمار می‌آورند و حال اینکه چنین نیست.

۵. طبق آمار ۱۹۳۰ در آسیای میانه پنجاه‌هزارعرب می‌زیسته‌اند. اکثر اینان به‌تاجیکی یا ازبکی سخن می‌گویند و بعضی هم دو زبانی هستند. بخشی ازاعراب مزبور درمحاوره به‌زبان عربی تکلم می‌کنند. عدهٔ این گروه درگذشته به‌مراتب بیشتر بوده. در امارت بخارا دفترمخصوصی برای رسیدگی به‌امور اعراب ساکن در آن سرزمین وجود داشته و «دیوان عربخانه» نامیده می‌شده است.

۱۹۲۸ قریب‌هزارنفرکه بیشترشان در ترکمنستان‌زندگی می‌کنند. وبرخی‌ازخانواده‌های ایشان نیز دردیگر نقاط مانند پرخار وناحیهٔ سابق‌کلیاب تاجیکستان- ساکن می‌باشند)-به تاجیکی تکلم می‌کنند.[۱]

بسیاری از ازبکان، بخصوص ساکنان بخارا وسمرقند ودیگر شهرهای آسیای‌میانه به‌زبان تاجیکی نیز آشنا هستند (گذشته از زبان ازبکی).

مطالعهٔ موضـوع انتشار تاجیکی و شمار تاجیکی زبانان مقیم خارج از مرزهای شوروی امری دشوارتر وپیچیده‌تر است. تودهٔ اصلی تاجیکی زبانان خارج ازمرز-اکنون در نواحی شمالی ومرکزی افغانستان کنونی-متمرکز می‌باشد. تاجیکان اقلاً پنجاه درصد مردم ایالت‌کته‌گن (که مرکز آن خان‌آباد است) و۷۵ درصد ایالت بدخشان (مرکزآن فیض‌آباد) وبخش مهمی از ساکنان ایالات مزار شریف وهرات (بخصوص واحهٔ‌هربرود) را تشکیل می‌دهند. درجنـوب خط مقسم‌المیاه جبال هندوکش عده‌ای ازتاجیکی زبانان در درهٔ رودهای پنج شیر وشوتول وگوربند، بین رودگوربند وبخش علیای رودکابل و ایالات‌کابل و مشرق (نواحی‌گندمك ولگمان) و قندهار در برخی نقاط آن تا(۳۰ درجه عرض شمالی) دیده می‌شوند. در جنوب قندهار نیز- درناحیهٔ قلعهٔ بیست (بست قدیم) و در امتداد رود هیلمند،عده‌ای ازتاجیکان زندگی می‌کنند.[۲]

بخش مهمی (گاهی اکثر) ازساکنان شهرهای بزرگ افغانستان (بخصوص کابل و هرات وغیره)نیز به‌یکی‌ازلهجه‌های پارسی- تاجیکی (کابلی)سخن می‌گویند.درافغانستان لهجهٔ مزبورجنبهٔ زبان‌ادبی‌هم دارد وبه‌زبان‌کابلی روزنامه‌ها ومجلاتی به‌چاپ می‌رسد و آثار ادبی منتشر می‌شود. در زمان حاضـر مشهورترین کسانی که به‌این زبان تألیفاتی دارند عبارتند از قاری- عبدالله ولطیفی وپژواك وریشتیا وغیره.

عدهٔ فارسی (تاجیکی) زبانان افغانستان در حدود ۲،۱۰۰،۰۰۰ نفرمی‌باشد.

تاجیکی (فـارسی) زبانان در پاکستان نیز زندگی می‌کنند تـامستونگ و کلات (بلوچستان) وچیترال (مداگ دشت[۳] درشمال‌شرقی‌قلعه‌دروش وجنوب شرقی‌شهرچیترال)

۱. دربارهٔ جمشیدی و هزاره بعد مفصلتر سخن‌گفته می‌شود.

۲. اینان اهالی بومی و تخته قاپو و زراعت پیشهٔ افغانستان می‌باشند خود خویشتن را «پارسی زبان» و یا «تاجیك» و زبان خود را «پارسی» می‌نامند. مثلا آندریف در درهٔ رود پنجشیر چنین یادداشت‌کرده است: «لفظ مو پارسی ون، خیدی - مو تاجیك» (لفظ ما پارسی است و خود ما تاجیك). م. س. آندریف مردم شناسی افغانستان تاشکند. ۱۹۲۷ ص ۱۰۰ — در پامیر مردم تاجیکی زبان ونج و درواز و قره تگین و به‌طور عموم تاجیکان را «پارسی‌گوی» می‌خوانند.

۳. در درهٔ رود شیشا (شاخهٔ چپ رودکنار).

وسین‌تسزیان (شمال غربی چین) دیده می‌شوند.[۱]

در سرزمین افغانستان-گذشته‌از تاجیکان- قبایل واقوام دیگری نیز به‌زبان‌فارسی-تاجیکی سخن می‌گویند. گروه قبایل نیمه صحرانشین چور- آیماك در شمال افغانستان که قبایل فیروزکوهی و جمشیدی و تایمانی و هزاره جزو آن هستند - به‌زبان تاجیکی‌سخن می‌گویند.

فیروزکوهی قبیله‌ای‌است نیمه صحرانشین که عدهٔ افراد آن تقریباً به ۹۰ هزار بالغ می‌گردد. این قبیله در منطقـهٔ مسیر رود مرغاب وشاخه‌های آن- میان رشته جبال‌پارو پامیز وبندترکستان - درسمت مشرق وشمال‌شرقی قلعهٔنو زندگی می‌کنند. وبه‌زراعت و دامداری‌اشتغال دارند. مذهب سنی دارند. می‌گویند قبیلهٔ فیروزکوهی‌ازآغازقرن‌پانزدهم دراین‌ناحیه اقامت دارند وتیمور ایشان را ازایران به‌این نقاط‌کوچانده است.[۲]

افراد ایل جمشیدی نیز شیوهٔ زندگی نیمه صحرانشینی دارند وبخش شمال غربـی ایالت هرات را (نواحی‌کوشك و گلـران) در دامنه‌های شمالی پاروپامیز- بین رودهای کوشك وهریرود - اشغال‌کرده‌اند. گروههای‌کوچکی ازاین قبیله نیز دردیگرنواحی‌شمال افغانستان دیده‌می‌شوند (بخصوص در ایالت‌کته‌گان). برروی‌هم عدهٔ افراد ایل‌جمشیدی در سراسر افغانستان به۶۰ هزار نفر بالغ می‌گردد. قریب ۳۰هزار نفر از افراد این‌ایل درخراسان ایران - درنواحی مجاور افغانستان - (بخش‌سفلای‌کشف‌رود وشمال تربت‌شیخ جام) زندگی‌می‌کنند، روایت است‌که سیستان زادگاه جمشیدیان بوده وتیمورایشان‌را در قرن چهاردهم از آنجـا به‌بادغیس[۳]کوچانده. اطلاعاتی که دربارهٔ مذهب جمشیدیان در دست است ضدو نقیض می‌باشد. برخی می‌گویندکه ایل جمشیدی شیعه وبعضی معتقدند که‌سنی‌می‌باشند. محتملاً اطلاعات متناقض مزبورمربوط به‌گروههای‌متفاوت‌آن‌ایل‌است.

۱. در سین تسزیان در واحدهای اداری زیر مردم تاجیکی (فارسی) زبان زندگی می‌کنند:
۱/ بخش خودمختار تاش‌کورگان‌که بیش از ده‌هزار جمعیت دارد، و قریب ۰/۴۰ آن تاجیك هستند.
۲/ ولایت ملی زرافشان در بخش یارکند - جمعیت ۱۳۰۰ نفر-که ۷۴۷ نفرشان تاجیك هستند.
۳/ ولایت ملی نوآباد در بخش‌گوما (پیشان) - از جمعیت ۵۱۲ نفر- ۴۸۰ نفر تاجیك.
۴/ ولایت ملی آزات‌آباد در بخش کرگالیك (راچن). رجوع شود به‌اثر ای. ب. شول تحت عنوان سازمان ملی درناحیهٔ خودمختار اویغور درسین‌تسزیان - جمهوری خلق چین (ص ۱۱۰ - 1956، No 2 Ce،). مجموعاً در حدود ۱۷ - ۱۵ هزار تاجیك در ایالت سین‌تسزیان زندگی می‌کنند، ولـی باید تذکر داد که موضوع زبان تاجیکان مزبورکاملا روشن نشده است. گمان می‌رود کـه بخش مهمی (چنانچه بخش اعظم نباشد) از تاجیکان سین‌تسزیان به‌زبانهای پامیری (ساری‌کلی) سخن می‌گویند.

۲. حدس زده می‌شودکه نام این قبیله از نام قلعهٔ فیروزکوه -که درقرون وسطی بر مرز مازندران قرار داشت- مأخوذ است. قلعهٔ مزبور در سال ۱۴۰۴ توسط تیمور مسخر شد و تمام افراد محافظ و پادگان آن به ناحیهٔ هرات منتقل گشت.

۳. باد غیس یا بادخیز - جغرافیون عرب ناحیهٔ واقع میان هرات و سرخس را به‌این نام می‌خواندند وبعدها سراسر بخش شمال غربی افغانستان به‌این اسم نامیده شد.

از اواخر قرن هجدهم بعضی از گروههای جمشیدی به‌اراضی ترکمنستان شوروی کنونی کوچ کردند. مثلاً کوچ قبیلهٔ بزرگ جمشیدی (قریب سه‌هزار خانوار) به‌ناحیهٔ قلعهٔ کوشك که در ۱۹۰۸م. وقوع یافت‌درکتب مذکور است. در حدودسال۱۹۲۰م.جمشیدیان مقیم ترکمنستان شوروی به‌درهٔ رود کوشك (ناحیهٔ تخته بازار از ایالت ماری) کوچ کردند وچنانکه پیش‌گفته شد، هنوز دراین ایام نیزگروه کوچکی از ایشان در آن ناحیه باقی است.

تیمنی یاتایمانیها (قریب ۹۰هزارنفر) درجنوب شرقی هرات وبخش علیای مسیر فرخ‌رود (ناحیه‌های تلك وقلعه ـ شهرك ازایالت‌هرات) پراکنده‌اند ودر حوالی شهراوبه (بررود هریرود در مشرق هرات) بخشی از ایشان به‌زراعت اشتغال دارند و بعضی نیز به‌دامداری به‌شیوهٔ صحرانشینی و یا نیمه صحرانشینی سرگرم می‌باشند. مذهب ایشان سنی است.

هزاره‌یی‌یاهزاره(هزره) در قسمتی از فلات بادغیس درناحیهٔ قلعهٔ‌نو اقامت دارند و گروههای‌کوچکی‌ازایشان در ایالت‌کته‌گان (در نواحی خان‌آباد واندرآب وخشت‌وفرنگ وخنجان وغیره) دیده می‌شوند. شیوهٔ زندگی هزاره‌ایها صحرانشینی است واهل تسنن هستند. در سرزمین افغانستان قریب ۵۰ هزار نفر هزاره‌ای زندگی می‌کند.هزاره‌ایهائی راکه جزوگروه چورـ آیماك هستند علی‌الرسم هزاره‌ای «ده‌زینات» می‌خوانند درمقابل گروه دیگری از هزاره‌ایهای افغانستان‌که هزاره‌ای «بربری»نامیده می‌شوند.

هزاره‌ایهای بربری ناحیهٔ‌کوهستانی درمرکزافغانستان میان‌کابل وهرات سکونت دارند وآن‌سرزمین به‌نام‌آن قوم«هزاره‌جات» نامیده‌می‌شود.افراد هزاره دردیگربخشهای افغانستان در نواحی‌کوهستانی ترکستان افغان و جنوب ناحیهٔ بدخشان و نواحی هرات وقندهار وجلال‌آباد نیز دیده می‌شوند. م.س. آندریف قریب ۳۰۰ خانوار هزاره‌ای را دردرهٔ رود پنج شیرـ دامنهٔ جنوبی هندوکش‌مشاهده‌کرده. معیشت هزاره‌ایهای بربری‌با دامداری (گوسفندداری) وزراعت می‌گذرد. اینان شیعه مذهب‌هستند. عدهٔ افراد هزاره درافغانستان قریب یك میلیون می‌باشد.

گروههای‌کوچکی ازایل هزاره که ازافغانستان آمده‌انددرایران نیزدیده‌می‌شوند. اینان‌دردرهٔ‌کشف رود وناحیهٔ مشهد وقوچان وسرخس‌وچناران‌وسملقان (خراسان)زندگی می‌کنند. درجمهوری شوروی ترکمنستان وناحیهٔ پیشین‌کلیاب ـ جمهوری تاجیکستان ـ نیز عده‌ای از افراد ایل هزاره مشاهده می‌گردند.

هزاره‌ایهابازماندگان قبایل مغول می‌باشندکه جزو لشکریان چنگیزخان واخلاف وی بوده در قرن سیزدهم میلادی نواحی مزبور را مسخر ساختند. نام این قوم یعنی «هزاره» از «هزار» مأخوذ است و «هزاره» یا «هزار نفر» در تقسیمات سپاه مغول واحد

اصلی راتشکیل می‌داده. به‌شهادت‌بابر درقرن شانزدهم بخشی از هزاره‌ایهاکه درنواحی کوهستانی مغرب‌کابل می‌زیسته‌اند به‌زبان مادری (مغولی) خویش سخن می‌گفته‌اند. حتی در نیمهٔ اول قرن نوزدهم در برخی از بخشهای افغانستان هنوز لهجه‌های مغولی وجود داشته. ظاهراً اکنون هزاره‌ایها زبان مغولی را بالکل ترک‌گفته وهمه به فارسی- تاجیکی سخن می‌گویند.[۱]

قبایل صحرانشین‌تیموری که درجنوب هرات ودر امتداد مرز ایران وافغان‌زندگی می‌کنند (درهر دوطرف مرز) وبخشی از قبایل صحرانشین بلوچ خراسان (درناحیهٔجوین ونیشابور وترشیزوغیره) به‌زبان فارسی- تاجیکی تکلم می‌کنند. درمیان اعراب خراسان که درنواحی بیرجند وقاین وسرخس سکونت دارند نیزنوعی ازلهجه‌های مزبور (فارسی- تاجیکی) رایج می‌باشد.[۲]

زبان پارسی تاریخ پرمایه‌ای داردکه آثار مکتوب بیست وپنج قرن شاهد آن است. تألیفات‌گرانمایهٔ ادبی وعلمی‌که در قرون وسطی به‌زبان پارسی نوشته شده جزو ثروت فرهنگی تاجیکان نیز شمرده می‌شود.

ادبیات پارسی در قرون وسطی به‌شعرگرایش داشت ولی ادبیات‌کنونی تاجیکی‌با نثرادبی (رمان وداستان وغیره) نیزآشنا می‌باشد وبهترین عناصر زبان عامه و لهجه را می‌پذیرد...

صدرالدّین عینی استادسخن ونویسنده وشاعر ودانشمند ورجل اجتماعی (۱۸۷۸ - ۱۹۵۴)که چند سال پیش بدرود زندگی‌گفته در تکوین وتکامل زبان ادبی‌کنونی تاجیک نقش درخشانی ایفا کرده است. صدرالدین عینی به‌اتکای سنن دیرین فرهنگی وادبی‌زبان پارسی، قواعد فرسوده را شکست وجسورانه زبان زندهٔ مردم را وارد آثار خویش‌کرد و

۱. اینکه در ظرف پنج - شش قرن اخیر زبان پارسی در میان هزاره‌ایها رواج یافته زبان مغولی را مغلوب کرده‌گواه بر آن است که در قرون وسطی مردم اطراف ایل مزبور - در منطقهٔ بین‌کابل و هرات - اکثراً فارسی زبان بوده‌اند. و واقعاً از خاطرات بابر (قرن شانزدهم م.) و گفته‌های سیاحانی که در قرنهای هیجدهم و نوزدهم به‌افغانستان سفرکرده‌اند چنین برمی‌آیدکه در سراسر قرون وسطی زبان پارسی در میان ساکنان هرات وکابل و غزنه وحتی قندهار بردیگر لهجه‌ها تفوق داشته. و رواج زبان پشتو وانتشار افغانان در آن سامان در ازمنهٔ بالنسبه متأخرتر صورت‌گرفته.

۲. مردم هندی زبان شمال شرقی افغانستان‌که به‌زبان پاشائی و غیره سخن می‌گویند نیز به‌لهجه‌های پارسی آشنا می‌باشند.

بدین منوال زبان ادبی را به‌مراتب پرمایه‌تر ساخت.[۱]

اکنون عدهٔ کثیری از نویسندگان وشاعران ونمایشنامه نویسان تاجیك مانندمیرزا تورسون‌زاده و میرسید میرشکار . جلیل ود. اکرامی و ف. نیازی وس. الغزاده و آ. دهاتی وم. رحیمی وبسیاری دیگر، به‌متابعت از شیوهٔ استاد خویش (صدرالدین عینی)در این طریق پویانند.

تاجیکی‌کنونی لغات بسیار فنی وصنعتی وعلمی واجتماعی را از زبان روسی به‌وام گرفته است.

پراکندگی مردم تاجیکی زبان در دوران‌خان‌خانی وسستی روابطاقتصادی‌وفرهنگی میان نواحی مختلف آسیای میانه (نواحیی‌که مردم آن به‌زبان تاجیکی تکلم می‌کردند) سبب پیدایش لهجه‌های‌گوناگون‌گشت. ولی اکنون براثر مرکزیت اقتصادی وسیاسی‌به تدریج زبان واحدی حکمفرما می‌گردد و در نتیجهٔ تعمیم سواد وآموزش عمومی‌به‌زبان مادری ورواج مطبوعات وتأثیرآموزشگاهها ورادیو وتآتر اختلافات لهجه ازمیان‌می‌رود وبه‌تدریج زبانی واحد جانشین لهجه‌های مختلف می‌گردد.

تاجیکان در طـی قرنهای متمادی ازخط عربی استفاده می‌کردند ـ‌که برای ادای اصوات آن زبان به‌هیچ وجه مناسب نبود. از سال ۱۹۲۸/۲۹ الفبای مزبورکه سدی‌در مقابل باسواد شدن مردم وارتقای سطح فرهنگ عامه بود ـ نخست به‌الفبای‌لاتین‌وسپس در سال ۱۹۳۹/۴۰ به الفبای دیگری که مبنای آن خط روسی است ـ تبدیل گشت. و تاکنون نیزتاجیکان ازالفبای اخیرالذکر ـ‌که تغییراتی درآن داده شده ـ استفاده می‌کنند. وچون الفبـای روسـی فاقد برخی اصوات تاجیکی بودـ برخی از حروف رومی را تغییر داده جانشین‌آن اصوات‌کردند. بدین شرح:

Ғ به‌جای «غ»

Қ به‌جای «ق»

Ҳ به‌جای «حـ ـ هـ»

Ҷ به‌جای «ج»

Ӯ به‌جای «اُ»

Ӣ به‌جای «ی» (به‌اصطلاح تاجیکی «N» زدنك)

۱. ظاهراً قبل از صدرالدین عینی نیزکوششهایی برای استعمال زبان زندهٔ عامـه و لهجه‌ها در ادبیات مکتوب به‌عمل آمده بود. مثلاً در یکی از منابع از شاعری خوقندی به‌نام‌گلخن یاد شده‌که در دربار امیرعمرخان (وفات در ۱۸۲۲)می‌زیسته و غزلهای شیوا به‌لهجهٔ‌کوهستانیان می‌سروده. بدیهی است‌که در آن زمان شمار کمی از طبقهٔ زمامدار با سواد بوده‌اند و اینگونه‌کوششها نتیجهٔ پایدار واستواری نمی‌توانستند داشته باشند.

الفبای تاجیکی

حروف چاپی	نام حروف	حروف چاپی	نام حروف
А а	آ	И и	ای
Б б	ب	Й й	ی کوتاه
В в	و	К к	ک
Г г	گ	Л л	ل
Д д	د	М м	م
Е е	ا	Н н	ن
Ё ё	ی	О о	ا ـ آ
Ж ж	ژ	П п	پ
З з	ز	Р р	ر
С с	اس	Ь ь	علامت جدائی
Т т	ت	Э э	ا
У у	او	Ю ю	یو
Ф ф	اف	Я я	یا
Х х	خ	Ғ ғ	غ
Ц ц	تس	Ӣ ӣ	ای ـ ی زدنگ
Ч ч	چ	Қ қ	ق
Ш ш	شا	Ӯ ӯ	او
Щ щ	شچا	Ҳ ҳ	هـ ه
Ъ ъ	علامت سکته	Ҷ ҷ	جـ
Ы ы	یری		

زبان افغانی (پشتو)[۱]

زبان افغانی (پشتو) بیشتر در سرزمین افغانستان و پاکستان رایج است. چنانچه بخواهیم حدود انتشار آن را به‌تقریب رسم‌کنیم- به‌نتیجهٔ زیر می‌رسیم: در مغرب، خط مرزی انتشار زبان افغانی از ملتقای هریرود ورودجام آغاز می‌گردد و به طرف جنوب می‌رود ودر طول مرز ایران وافغان امتداد یافته (ودر بعضی نقاط وارد خاك ایران‌می‌شود) تابه‌مصب رود هیلمند می‌رسد. از آنجا خط مرزی مزبور به‌طرف مشرق متوجه شده به‌سوی قندهار می‌رود (باانشعاباتی به‌سمت جنوب وجنوب غربی و در رودهای هاروت رود وفراه رود وخاش‌رود وهیلمند). درجنوب قندهار خط مرزی ازسمت مشرق بیابان ریگستان را دور زده وسپس سرحد دولتی افغانستان وپاکستان را قطع کرده به سوی‌کویته می‌رود واز آنجا به‌سمت مشرق برگشته به طرف کرانهٔ سند امتداد می‌یابد. تقریباً از ۷۰ درجهٔ طول شرقی به‌بعد مرز مزبور به‌طرف شمال صعود می‌کند وازکرانهٔ راست سند می‌گذرد وحتی دربعضی نقاط (آتوك وناحیهٔ خضر- در مشرق پشاور)به‌کرانهٔ چپ منتقل می‌شود. در شمال ملتقای رود کابل و سند از شمال ومشرق نواحی بونیر و سوات ودیر وبجائور (منطقهٔ مسیر رود سوات وشاخهٔ آن پنج‌کر) را دربر می‌گیرد ودر جنوب چترال، مرز دولتی پاکستان وافغانستان را قطع می‌کند ومتوجه‌کابل می‌گردد. در مغرب‌کابل مرز شمالی منطقهٔ انتشار زبان افغانی از سمت جنوب فلات هزاره‌جات‌و جبال‌کوه بابا ومسیر علیای هریرود و شاخه‌های آن را دور زده، درمغرب هرات به مرز ایران وافغان مــی‌رسد. در خارج از حدود یاد شده نیـز عده‌ای از افغانی زبانان (پشتو زبانان) در دیگرنواحی افغانستان زندگی می‌کنند ـ به شرح زیر: در شمال افغانستان، بین‌دامنه‌های شمالی هندوکش و ساحل چپ آمودریا (جیحون) و دره‌های‌کوچکارود و طالقان رود وقوندوز رود وسرپل‌رود وایالت هرات.

در سرزمین پاکستان هم عده‌ای افغانی زبان دربلوچستان وعدهٔ محدودی درناحیهٔ کوهستانی چترال (درهٔ آشرت) و ناحیهٔ‌کشمیر- در عاملگری‌گیل‌گیت و ناحیهٔ‌کوهستانی شمال شهر چیلاس (آنچـه اصطلاحـاً «اراضی قبایل» نامیده می‌شود)- زندگی می‌کنند. عدهٔ ناچیزی نیز درسین تسزیان (چین) هستند، ولی دربارهٔ زبان ایشان اطلاعی‌دردست نیست.

منطقهٔ زبان افغانی از سمت شمال وشمال غربی وغرب باقلمرو لهجه‌های فارسی و تاجیکی هم‌مرز است و از جنوب بازبان بلوچی واز مشرق بالهجه‌های هندی منتسب به گروه‌لهند ودراقصای شمال شرقی بازبانهای داردی چترال وکافرستان (کخوار و غیره) هم سرحد می‌باشد.

برروی هم ۱۲-۱۱ میلیون نفر به‌زبان افغانی سخن می‌گویندکه از آنجمله۵/۵

۱. افغانان خـود خویشتن را پشتون pastun (که جمع آن پشتانه Pastana می‌شود) مـی‌نامند و نام زبان مزبور پشتو Pasto نیز از این‌کلمه مأخوذ است‌که افغانان زبان خویش را چنین می‌نامند. اینکه در بعضی تألیفات این زبان را پوشتو خوانده‌اند در نتیجهٔ تحریف‌کتابت انگلیسی این‌کلمه است (Pushtu).

میلیون درکشور پاکستان (از این عده بیش از ۲۰۰ هزار نفر دربلوچستان اقامت‌دارند) وقریب ۵۰ هزار نفر درایران زندگی می‌کنند.

افغانی (پشتو) زبان رسمی ودولتی کشورافغانستان است ـ که درجنوب غربی آسیای مرکزی ـ تقریباً درمرکز آن قاره قرار دارد.

کلمهٔ افغانستان به‌معنی «سرزمین افغانان» است ـ ولی افغانان تنها قوم آن‌کشور را تشکیل نمی‌دهند.[۱]

اکثر افغانان وبیشتر ساکنان آن سرزمین (بیش‌از۹۰ درصد) به‌کشاورزی ـ زراعت ودامداری به‌شیوهٔ صحرانشینی ونیمه صحرانشینی ـ اشتغال دارند. شیوهٔ زندگی عدهٔ کثیری از افغانان دامدار تاکنون هم بیابانگردی است (قریب ۲میلیون).

بخش مهمی از مردم افغانی زبان (اعم ازآنان‌که زراعت پیشه وپابرجا هستند ویا به‌زندگی صحرانشینی و نیمـه صحرانشینی ادامه می‌دهند) کماکان درتقسیمات قبیله‌ای و عشیرتی و«خیلی» را حفظ‌کرده‌اند.

قبایل افغانی در درجات مختلف تکامل اجتماعی واقتصادی قرار دارند. بزرگترین قبایل افغانی، مثلاً درانی (قریب یك میلیون ونیم نفرکه بیشترشان درایالت قندهار و ناحیهٔ فراه سکونت دارند) وغلزائی (بیش از یك میلیون ودویست هزار نفر که اکثراً در فلات غزنه ودامنه‌های غربی کوههای سلیمان اقامت دارند) درپایان قرن هجدهم وآغاز قرن‌نوزدهم درمیان‌آنان‌سازمان خانخانی وفئودالی‌پدیدآمده بود. دیگر قبایل (بخصوص قبایل صحرانشین) تاروزگار مانیز بسیاری از بقـایای زندگی جماعتی وعشیرتی را حفظ کرده‌اند، از قبیل: سازمان جنگی قبیله‌ای، «جرگهٔ» پیران، که مهمترین مسائل زندگـی قبیله راحل وفصل می‌کنند، شیوهٔ زندگی فئودالی ـ پدرشاهی وغیره. مثلاً قبایل وزیری (دامنهٔ جنوبی جبال سلیمان در دره‌های توچی‌رود وگومال رود) وموماندهای‌کوهستانی (درشمال‌گذر خیبر) جزوگروه اخیرالذکر می‌باشند.

بخش مهمی از اراضی بین رودسند و جبال سلیمان که سکنهٔ آن افغانی بودند، در زمان سیادت انگلیسیان در هندوستان، جزو ایالت مرزی شمال غربی هندوستان‌شده‌بود. پس‌از تقسیم‌هندوستان در سال ۱۹۴۷ به‌دوکشور جمهوری پاکستان وهندوستان، سرزمین مزبور جزو پاکستان‌گشت. واکنون قریب پنج میلیون ونیم افغانی در پاکستان زندگی می‌کنند.[۲] وقبایل بزرگی چون افریدی (بیش‌از ۴۰۰ هزار نفر در پیرامون گذرخیبر و بخش‌کوهات) و وزیری (قریب ۵۰۰ هزارنفردرنواحی‌کوهستانی جنوب‌کورام ـ درمسیر توچی رودوگومالا رود) ویوسف‌زای (در درهٔ پشاور ونواحی‌کوهستانی سوات وپنج‌کر) وغیره در سرزمین مزبور اقامت دارند.

۱. جمعیت افغانستان (بنا به‌اطلاعات مأخوذ از منابع مختلفه) ۱۲-۱۰ میلیون نفر است. گذشته از افغانان‌که قریب ۵۰ درصد جمعیت آن‌کشور را تشکیل می‌دهند، بیش از دومیلیون نفر تاجیك وقریب یك میلیون نفر هزاره‌ایهای تاجیکی زبان و قریب ۳۰۰ هزارنفر چورآیماکهای تاجیکی زبان وگروههای‌کوچکی از لران وکردان و بختیاران و بلوچان پارسی زبان در آن سرزمین زندگی می‌کنند. ومضاف براین درنواحی شمالی افغانستان عدهٔ کثیری ازبك (قریب‌یك‌میلیون‌نفرکه‌بیشتردرایالات مزار شریف وکته‌گان وناحیه میمند سکونت دارند) وترکمن (قریب ۳۸۰هزارنفرکه بیشتردرمغرب مزارشریف وناحیهٔ میمند سکونت‌دارند) وجود دارند. درافغانستان‌گروههای‌کوچکی ازاقوام هندی (هندیکی، جاتی، کشمیری) وعرب ویهودی وغیره دیده می‌شوند.

۲. افغانان مقیم پاکستان‌را عادتاً «پاتان» می‌خوانند واین اصطلاح از قرن شانزدهم م. مشهور است.

قبایل افغانی زبان درطی تاریخ طولانی خویش باقبایل واقوام بسیار دیگری که در اراضی افغانستان کنونی وشمال غربی هندوستان اقامت داشته‌اند در تماس بوده‌اند و از ایشان متأثر ومتقابلاً درآنان تأثیر می‌نموده‌اند افغانانی که به‌تدریج به‌زندگی پابرجاخو می‌گرفته‌اند در جریان این تأثیرات متقابل ازمردم زراعت پیشه وشهری پیرامون خویش (که بیشتر تاجیك وهندی بودند) روش و شیوه‌های زراعت و پیشه‌ها و تجارت را فرا گرفته وآلات وادوات مشاغل مزبور را از اطرافیان مزبور گرفته به‌کار بردند. براثر تجزیه وتحلیل لغات فراوانی که زبان‌افغانی از فارسی- تاجیکی به‌وام گرفته (مانند: آباد، انبار، انبر، بادام، بازار، بام، پل، ترب، توت، جارو، جامه، چارمغز (گردو)، چراغ، چرخ، خانه، دانه، دیوار- دیوال، سائوزی (سبزی)، کاریز، گندم، میوه وغیره) شکی باقی نمی‌ماندکه در زمینهٔ زراعت و زندگی شهری وصنعت وپیشه وبازرگانی، افغانان چیزهای فراوان از فارسی زبانان تاجیك فراگرفته‌اند. لغات عربی که بخش‌مهمی ازکلمات پشتو را تشکیل می‌دهند نیز از طریق زبان فارسی وارد افغانی شده است (بخصوص لغات مربوط به‌دین وفرهنگ وزندگی مسلمانان وغیره).

شاهد روابط طولانی لسانی‌میان پشتو والسنهٔ هندی‌همانا لغات فراوان هندی‌است که در افغانی به‌وام‌گرفته شده وبیشتر مربوط به‌پیشه‌ها وزندگی شهری وبازرگانی می‌باشد. گواه مهمتری در تأیید روابط مزبور همانا تأثیر عمیق اصوات زبانهای هندی در پشتو می‌باشدکه به‌صورت ورود بسیاری از صداهای مغزی هندی از قبیل *ṭ,ḍ,ṛ,ṇ* در زبان افغانی (دوصدای‌اول *ṭ,ḍ* فقط درلغات هندی‌الاصل وجود دارند) تجلی کرده. وجود این صداهای ویژهٔ هندی-که اکثرزبانهای ایرانی فاقدآنها می‌باشند- درزبان پشتواین‌ظن را تقویت می‌کندکه سوبسترات(قشر زیرین) هندی‌درتکامل‌زبان‌افغانی‌نقشی‌داشته‌است.[۱]

زبانهای ترکی نیز تاحدی در زبان پشتو- بخصوص درلغات مربوط به‌امورجنگ وشکار- تأثیر داشته‌اند.

سطح پست تکامل‌نیروهای تولیدی، سستی روابط اقتصادی میان نواحی مختلف، و وضع کوهستانی وپیچ درپیچ وسخت طبیعی سرزمین افغانی زبانان موجب پیدایش و انشعاب لهجه‌های بسیار از زبان پشتو گشت. قبایل افغانی به‌لهجه‌های متعدد زبان‌پشتو سخن می‌گویند ولهجه‌های مزبور غالباً از لحاظ ترکیب صوتی ولغات و اجزاء کلمات بایکدیگر تفاوت بارز دارند.

لهجه‌های‌افغانی را علی‌الرسم به‌دوگروه اصلی تقسیم می‌کنند: ۱/ لهجه‌های غربی ویا جنوب غربی (مهمترین لهجهٔ این گروه‌قندهاری است.) ۲/ لهجه‌های شرقی ویاشمال شرقی (که مهمتر از همهٔ آنها پشاوری است). مبنای این تقسیم عبارت است ازمطابقت *ẓ,ş* افغانی‌غربی با *x،g* افغانی شرقی. مثلاً «پشتو» و«تیژه» *Paştŏ ,Tīẓa* که به‌لهجهٔ قندهاری («پشتو» نام زبان وتیژه به‌معنی «سنگ») ‖ به‌لهجهٔ پشاوری پختو وتیگه *Paxto ,tiga* می‌شود. بدین سبب گاهی لهجه‌های غربی را از نوع «پشتو» ولهجه‌های

۱. در زبانهای هندی نیز صداهای مغزی ازقدیم وجود نداشته‌اند و ممکن است که زبانهای هندی وافغانی تحت تأثیر زبانهای باستانی (در اویدی)هندوستان قرارگرفته بوده‌اند.

شرقی را از نوع «پختو *Paxtō*» می‌نامند.

ولی این تقسیم تاحدی قراردادی ومشروط است: زیرا لهجه‌های بسیاری وجود دارندکه ازبرخی لحاظ به‌لهجهٔقندهاری وازبعضی جهات‌دیگر به‌پشاوری‌نزدیك‌می‌باشند.

نخستین آثار موثقی‌که اززبان پشتو در دست است به‌قرنهای پانزدهم وشانزدهم مربوط می‌باشد[1] ولی تاسال ۱۹۳۳م. زبان رسمی افغانستان زبان فارسی بوده.ودرآغاز قرن بیستم نیز زبان فارسی در آموزش وتعلیمات عمومی ومطبوعات وزندگی اجتماعی آن کشور مقام اول را حایز بوده است. موقع زبان فارسی در افغانستان چنان استوار بودکه در پیرامون سال ۱۹۲۰ بسیاری از کارشناسان معتقد بودند که سرنوشت زبان افغانی همان است‌که زبان محاوره‌ای قبایل‌افغانی باشد وهرگز وارد صحنهٔ وسیع‌اجتماعی نخواهدگشت. ولی درهمان اوان نهضتی در افغانستان بپا شد که پشتو را در تعلیمات و زندگی اجتماعی ومطبوعات وادارات دولتی متداول‌کرده رسمیت بخشند. زبان افغانی به‌تأنی وبه دشواری وبه‌تدریج درمطبوعات وتعلیمات عمومی وادبیات نفوذکرد. وفقط در سالهای ۳۶-۱۹۳۳ به‌عنوان زبان رسمی ودولتی افغانستان شناخته شد.[2] در همان دوران فرهنگستان افغان به‌نام «پشتو تولنا *Paṣ̌tōṭolə̄na*»ـ که هدف آن بررسی زبان پشتو وترقی ادبیات افغان بودـ تشکیل گردید. دانشکدهٔ فقه‌اللغه دانشگاه‌کابل که‌درسال ۱۹۴۳ تأسیس‌گشته نیز درهمین جهت فعالیت می‌کند. اکنون روزنامه‌ها ومجلات‌وکتب درسی وتألیفات ادبی وعلمی بسیار در افغانستان به‌زبان پشتو منتشر می‌شود.

پایهٔ زبان ادبی افغانستان لهجهٔ قندهاری پشتو می‌باشد. بدیهی است که نظر به سطح پست معارف افغانستان[3] وبی‌سوادی اکثریت قاطع مردم (قریب ۹۵٪) نفوذ زبان ادبی درلهجه‌های متعددافغانی عجالتاً ناچیز است. از دیگرسوفقدان سنن استوارومکتوب درزبان پشتووتنوع‌لهجه‌ها موجب‌تزلزل‌موازین‌ادبی‌آن‌زبان‌گشته وموازین‌موجودبراثر نفوذلهجهٔ‌امی‌فلان ویابهمان نویسنده مورد تجاوزقرارگرفته ودچار دگرگونی‌می‌گردد.[4]

پاتانهای افغانستان از شکل ادبی‌که اندکی باشکل پیش‌گفته متفاوت‌است استفاده می‌کنند. مبنای زبان ادبی افغانی شرقی (یا«پختو») لهجهٔ قبایل یوسف زای درهٔ پشاور می‌باشدکه جزوگروه‌لهجه‌های شرقی (شمال شرقی) می‌باشد.

خط افغانی برپایهٔ الفبای عرب‌است‌که حروف چندی برآن افزوده‌ـ بااصوات‌زبان افغانی سازگارکرده‌اند.[5]

نخستین‌آثار قابل وثوق زبان افغانی (قرن پانزدهم م.) تألیفات تاریخی‌می‌باشند. و قدیمتر از همه کتـاب شیخ مالی است درتاریخ غلبهٔ قبایل یوسف‌زای برامارت سوات (۲۴-۱۴۱۳) در قرنهـای شانزدهم و هفدهم ادبیات (بخصوص شعر) به‌زبان افغانی

۱. اطلاعاتی دردست‌است‌که پیشتر نیز به‌زبان‌پشتوتألیفاتی وجود داشته ـ ولی‌اصالت‌آنها هنوزثابت‌نگشته است.

۲. نخست این زبان در ردیف فارسی ـ زبان رسمی شناخته شد. و زبان فارسی تاکنون نیز در زندگی اجتماعی و فرهنگی افغانستان مقام مهمی دارد.

۳. حتی به‌گفتهٔ نمایندگان رسمی دولت افغانستان درسال ۱۹۴۶ م. عدهٔ محصلین در افغانستان ۱۰۷ هزار بوده یعنی تقریباً یك‌درصد جمعیت آن‌کشور.

۴. تدوین موازین زبان ادبی واملای‌کلمات ودیگر مسائل مربوط بدان مورد توجه وافر فرهنگستان افغانستان و محافل اجتماعی آن‌کشور می‌باشد. و غالباً در مطبوعات نیز برسر این مسائل بحث در می‌گیرد.

۵. جدول پیشتر نقل شده.

بالنسبه پیشرفت کرد ودر تکامل وترقی آن سران سلك روشنیان نقش نمایانی ایفا کردند. ایشان از ادبیات بـرای بیان وتبلیغ نظرهای مذهبی واجتماعی وسیاسی خویش استفاده می‌کرده‌اند.۱ کتاب خیرالبیان به قلم بایزید انصاری که مبانی تعالیم وی را بیان می‌کند مهمترین اثر جمعیت روشنیان شمرده می‌شود. گ.مورگنستون بخشی ازمتن آن کتاب را ترجمه کرده‌است. *G.morgensti erne, The New Antiquary,vol. II, Bombay1939*

در قرن هفدهم مؤسس وبزرگترین گویندهٔ شعر غیر مذهبی افغانی، یعنی خوشحال خان هتاك (۱۶۸۸-۱۶۱۳) ظهورکرد. اشعار خوشحال خان به‌زبان سادهٔ مردم نوشته شده واز لحاظ مضمون متنوع است وعقاید اجتماعی وسیاسی شاعر۲ ومناظر طبیعی میهن عزیز وی واحساسات رقیق عاشقانه در آن منعکس است.

شاعران افغانی قرنهای هفدهم وهجدهم اشعار تغزلی وآموزشی وترجمه افسانه‌های «پنچاتنتری» هندی وآثار سعدی وجامی را به‌زبان افغانی از خود باقی گذاشته‌اند.

درپایان قرن نوزدهم وآغاز قرن بیستم نثر ادبی به‌زبان پشتو پدید آمد وپیشرفت آغاز کرد و مولوی احمد و احمد جان،بانی آن بودند . نمایندگان نثر ادبی در ادبیات کنونی افغانی چندتن از نویسندگان وروزنامه نویسان مشهور می‌باشند (از قبیل الفت، خادم، حبیبی، بنیاد وغیره). نثرادبی در ادبیات معاصر فغانستان مقام اول را حایزاست. آثار بسیاری از مؤلفان بیگانه و از آن جمله روسی-(آ.پ. چخوف ول.ن. تـالستوی و.م. گورکی)- به‌زبان افغانی ترجمه شده ومی‌شود.

فرهنگ عامهٔ افغانی پرمایه است واشعار عامهٔ خلق وترانه‌ها وامثال وحکم مردم آن سرزمین بسیـار غنی است. فرهنگ عامیانهٔ افغانی نه‌تنها از لحاظ ارزش فوق‌العاده هنری آن‌گیرا می‌باشد، بلکه منبع بیکرانی است برای بررسی زندگی و گذشتهٔ تاریخی افغانیان. دراشعار عامهٔ مردم افغانستـان بویژه مبارزهٔ متمادی قبایل آزادی دوست آن سرزمین- علیه غاصبان بیگانه منعکس شده است.

زبان آسی (آستی)

آسـی زبـان اکثریت مـردم جمهوری خود مختار آستی شمالی (عضو جمهوری فدراتیوشوروی سوسیالیستی روسیه) و ایالت خود مختار آستی جنوبی (عضو جمهوری شوروی گرجستان) می‌باشد.۳ منطقهٔ انتشار زبان آسی را رشته جبال اصلی قفقاز به‌دو بخش نامتساوی (که بخش شمالی آن بزرگتر است) تقسیم کرده وبه طورکلی حدود آن همان مرزهای دوقسمت خود مختار مذکور است.

۱. در قرن شانزدهم و آغاز قرن هفدهم سلك روشنیان، نهضت قبایل افغان (بیشتر قبیلهٔ یوسف زای را) کـه مبنای اجتماعی و ارضی داشت علیه غصب اراضی جماعات توسط خوانین بزرگ افغانی وعلیه یوغ امپراطوری مغولان کبیر-که در قـرن شانزدهم اراضی قبایل شرقـی افغانستان را تصرف کـرده بودند - رهبری می‌کرد. مؤسس سلك روشنیان و ادبیات آن بایزید انصاری (۸۵ — ۱۵۲۵) نام داشت و خـود را مسیح اعلام کرد و «پیر روشن» می‌نامید و نام سلك‌مزبور نیز ازهمین مأخوذ است. درسال ۱۶۱۱ — سلك مزبوربه‌دست خوانین افغان و مغول نابود شد.

۲. خوشحال‌خان که پیشوای قبیلهٔ هتاك بود با سلاح و قلم علیه امپراطوری مغول‌کبیر مبارزه‌کرد.

۳. شهر عمدهٔ آستی شمالی، شهر ارژنکیدزه است -کـه سابقاً ولادی قفقاز نام داشته وشهر عمدهٔ آستی جنوبی «استالینی ری» نام دارد.

الفبای آسی

الفبای آسی بر پایهٔ خط لاتینی		الفبای کنونی بر پایهٔ خط روسی	
A a	V v	А а	Пъ пъ
B b	X x	Æ æ	Р р
C c	Y y	Б б	С с
D d	Z z	В в	Т т
E e	Æ æ	Г г	Тъ тъ
F f	Č č	Гъ гъ	У у
G g	Čh čh	Д д	Ф ф
H h	Dz dz	Дж дж	Х х
I i	Dž dž	Дз дз	Хъ хъ
J j	Kh kh	Е е	Ц ц
K k	Ph ph	Ё ё	Цъ цъ
L l	Th th	Ж ж	Ч ч
M m	Ch ch	З з	Чъ чъ
N n	Ь ь	И и	Ш ш
O o		Й й	Щ щ
P p		К к	ъ
Q q		Къ къ	Ы ы
R r		Л л	ь
S s		М м	Э э
T t		Н н	Ю ю
U u		О о	Я я
		П п	

اکنون بیش از ۳۵۰ هزار نفر به‌زبان آسی سخن می‌گویند (طبق سرشماری سال ۱۹۳۹، ۵۰۰ ۳۵۴ نفر).

زبان آسی به‌دولهجهٔ اصلی- ایرونی *Eroni* (شرقی) ودیگوری *Digori*(غربی) تقسیم می‌شود. لهجهٔ اخیرالذکر از لحاظ تاریخی و زبانشناسی مهجورتر وقدیمتراست. فقط عدهٔکمی از آستی‌ها به‌لهجهٔ دیگوری-که‌در دره‌های بخش غربی جمهوری خودمختار آستی (در امتداد رودهای اوروخ واورسدن و غیره) رایج است- سخن می‌گویند. قریب ۷۵ درصد آستیها به‌لهجهٔ ایرونی تکلم می‌کنند.۱ لهجهٔ مزبور مبنای زبان ادبی آسی است. آثارکوستا خطاگوروف (۱۹۰۶- ۱۸۵۹) شاعر ملی ورجل اجتماعی ترقیخواه آسی در ترقی و تکامل زبان مزبور نقش درخشانی ایفا کرده است . کتب ومطبوعات بالنسبه قلیلی به‌لهجهٔ دیگوری نیز وجود دارد.

اسلاف آستیهای‌کنونی همان آلانهائی بوده‌اند که در منابع روم شرقی از ایشان یاد شده ودر منابع روسی وگرجی به‌نام یاسی واسی نامیده شده‌اند واز عهد عتیق وجود ایشان در سرزمینهای مجاور آزوف ومجاور دریای سیاه وقفقاز شمالی محرزگشته است. در پایان قرن‌گذشته براثر مساعی دانشمندان روسی وبخصوص آکادمیسین و. ف.میلر معلوم‌وثابت‌گشت‌که زبان‌آسی وارث بلافصل زبان قبایل‌اسکیت وسرمت است‌که‌درعهد باستان به حاشیهٔ دشتهای جنوب روسیه و کرانه‌های شمالی دریای آزوف و دریای سیاه کوچ‌کردند. در نتیجهٔجریانات تاریخی ونژادی پیچ درپیچی‌که اراضی‌جنوب روسیه‌وقفقاز مقدم را درطی قرون بعدی دستخوش خویش ساخت، زبان آسی نیز فقط دربخشهای‌مقدم جبال اصلی قفقاز محفوظ و باقی ماند ودر قرنهـای چهاردهم و پانزدهم م. بخشی از آستیان (آسیان) در تحت فشار دیگرقبایل واقوام قرار گرفته ناچار به‌جنوب جبال قفقاز کوچ‌کردند.

براثر الحاق سرزمین آستی به‌روسیه فرهنگ روسی... درآن خطه نفوذکرد و آستیان در وقایع وانقلابات ۱۹۰۵ و۱۹۱۷ روسیه شرکت جستند ودر ۱۹۲۰ به کشور جدیدالتأسیس‌شوروی ملحق شدند وسرزمین ایشان در۱۹۲۹ و۱۹۳۶ م. به‌دوجمهوری خود مختار سابق‌الذکر تقسیم شد.

اکنون به‌موازات فرهنگ‌آسی‌ادبیات‌آن زبان‌نیز راه ترقی وتکامل راطی‌می‌نماید. آثاری از عهد باستان در فرهنگ عامیانهٔ آسی محفوظ مانده وبه‌ویژه افسانه دلیریهای پهلوانان عهدکهن (افسانه‌های نارتی) بسیارگیراست...

زبان آسی از اواخر قرن هیجدهم دارای خط است. خط آسی کـه نخست در سال ۱۷۹۸ بـه منظور تبلیغات دینی تکوین یافت درآن عهد برپایهٔ حروف مذهبی اسلاوی قرار داشت. ولی‌مدتی بعد حروف غیر مذهبی روسی مبنای‌خط آسی قرارگرفت. مساعی دانشمندان روسی مانند آکادمیسین آ. شگرن (الفبای ۱۸۴۴کـه برپایهٔ حروف غیر

۱. گویشهای «توآلی» آستی جنوبی به‌عقیدهٔ متخصصان باید جزولهجه‌های فرعی ایرونی شمرده شوند (رجوع شود به‌تألیف و. ای. آبایف. زبان و فرهنگ عامیانهٔ آسی چاپ مسکو- لنینگراد. سال ۱۹۴۹. ص ۲۵۷).

مذهبی تنظیم گشته بود) وآکادمیسین و.ف. میللر، در تکمیل الفبای آسی نقش مهمی‌را ایفاء کرد. از ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۸ م. در آستی شمالی وجنوبی از الفبایی که برپایهٔ لاتینی بوداستفاده می‌کرده‌اند.

ولی چون الفبای لاتینی مناسب با ضروریات سازمان فرهنگی آستی نبود از سال ۱۹۳۸ در جمهوری خود مختار آستی خطی‌که برپایهٔ الفبای روسی مبتنی بود معمول گشت وجانشین الفبای لاتینی شد. وتاکنون نیز متداول است.

ა	а	ქ	к	ვ	в	წ	цъ
ბ	б	ლ	л	ზ	з	ჭ	чъ
ც	ц	მ	м	ყ	хъ	კ	къ
დ	д	ნ	н	ხ	х	პ	пъ
ე	е	ო	о	ჩ	ч		
ფ	ф	ფ	п	შ	ш	ტ	т
გ	г	რ	р	ჟ	ж	ძ	дз
ღ	гъ	თ	т	?	(гъ)	ჯ	дж
ი	и	ს	с	?	æ		
?	й	უ	у	?	ы	?	(уы)

الفبای آسی جنوبی برپایه خط گرجی

برای ادای اصواتی‌که در زبان روسی وجود ندارد از تلفیق حروف استفاده شده است. مثلاً برای ادای صدای حلقی و انسدادی از تلفیق *rz, yz, ts, nz* و برای مصمتهای تلفیقی از *G, dm* وغیره‌استفاده می‌شود.[۱]

۱. در تکوین الفباء جدید تاجیکی اصل بسیار مستحسنی مراعات گشته و هر صوت اصولاً با یك حرف ادا شده است مثل Ҳ Ғ Ҷ Қ والخ.

در ناحیهٔ خود مختار آستی جنوبی (که جزو جمهوری گرجستان است) در سال ۱۹۳۹ الفبائی که برپایهٔ خط گرجی (مخه‌درولی)[۱] بود جانشین الفبای لاتین گشته است. ولی در سالهای اخیر در آستی جنوبی نیز الفبائی که برپایهٔ خط روسی است متداول گشته.

زبان کردی

کردی زبان کردان است ـ قومی که درسرزمین وسیعی زندگی می‌کنند. آن سرزمین به‌نام قوم مزبور «کردستان» نامیده‌می‌شود. اراضی کردستان بیشتر کوهستانی است ومیان ۳۴-۳۹ درجهٔ عرض شمالی و۴۶-۳۷ درجهٔ طول شرقی قرارگرفته و اکنون جزو چهار کشورکنونی آسیای مقدم ایران وعراق وترکیه وسوریه می‌باشد. بخش مرکزی کردستان را رشته جبالی به همین نام ـ یعنی ناحیه‌ای کوهستانی در محل اتصال فلاتهای ایران و ارمنستان ـ اشغال کرده. این ناحیه از سمت مشرق سرزمینهای بین دریاچه‌های وان و رضائیه ودر جنوب شرقی بخش شمال‌غربی زاگروس (تقریباً تاحوالی کرمانشاه) ودرشمال غربی وغرب ـ نواحی کوهستانی مسیرعلیای دجله وفرات (باشاخه‌های آنها) وبین‌النهرین علیا را شامل می‌باشد.

کردان بیش از ۸۰ درصد ساکنان کردستان را تشکیل می‌دهند ودر سراسر اراضی یادشده زبان کردی رواج دارد.

در ایران، کردی بیشتر در نواحی کرمانشاه و ماهیدشت وسنندج ومهاباد (ساوج‌بلاغ سابق وجنوب دریاچهٔ اورمیه) وخوی وماکو (شمال دریاچهٔ اورمیه) انتشار دارد. دربرخی دیگر از نواحی ایران نیز مردم کردی زبان دیده می‌شوند. به‌شرح زیر:

گروههای ناچیزی درناحیهٔ دیلمان (در شمال قزوین وکرانهٔ راست سفید رود و هر دوکرانهٔ شاهرود) وناحیهٔ کلون عبدو (فارس ـ شمال غربی شیراز) وشمال غربی لرستان (مابین رودکرخه ومرز ایران وعراق) وبخش شمال شرقی بلوچستان ایران زندگی می‌کنند. گروه بالنسبه کثیرالعده‌ای ازکردان (۲۰۰-۳۰۰ هزار نفر) درشمال خراسان و حوالی نیشابور وبجنورد وشیروان و قوچان ودر امتداد مرز ایران و شوروی سکونت دارند. اینان اعقاب قبایل کردی هستندکه شاه عباس اول (۱۶۲۸ - ۱۵۸۷) ـ برای جلوگیری از دستبردهای قبایل ترك به مرزهای شمالی خراسان ـ به‌این نقاط کوچانده بود. بعدها هم ـ بخصوص در دوران سلطنت نادرشاه (۱۷۴۷ - ۱۷۳۶) ـ برخی قبایل کرد به‌این نواحی انتقال داده شدند.[۲]

درکردستان ترکیه، کردان فلات ارمنستان و بخش علیای بین‌النهرین (جزیره) و

۱. نخستین کوششی که برای استفاده از خط گرجی درکتابت زبان آسی به‌عمل آمد در اواسط قرن هجدهم بوده و با فعالیت مبلغان مذهبی گرجی ارتباط داشته است.

۲. برای اطلاعات مشروح دربارهٔ قبایل کرد خراسان و زبان آنان رجوع شود به‌اثر و. ایوانوف، W. Ivanow notes on Khorassani Kurdish, JASB, N. S, vol. XXIII, NoI, 1927.

نواحی مجاورآن را مسکون‌ساخته‌اند. در سراسر اراضی‌مزبور، درنواحی مرزی‌باشوروی (ارمنستان شوروی) وایران و عراق وبخشی از مرز ترکیه و سوریه ودر بخش علیای دجله (وشاخه‌های آن از قبیل بختان و زاب بزرگ وغیره) و فرات (و شاخهٔ آن به‌نام مراد چای وغیره) اکثریت قاطع مردم به‌زبان‌کردی سخن می‌گویند. فقط دربعضی‌نواحی وبخصوص درشهرها (اورفا، دیاربکر، الیازیگ، بدلیس، ماردین، وان)عدهٔ ترکی‌زبانان (ترکان) قابل اهمیت است. در ولایات دیاربکر وسیرت و ماردین وحق یاری (که مرکز آن شهر چیولمریك است) ووان وآگری (مرکز آن شهر قره‌کیوس) وموش و بین‌گیول (مرکز آن‌شهر چاپاکچور) وتونچلی وغیره تاحدود۷۵درصد جمعیت‌کرد بوده ودرولایات اورفا و ارزنجان و ملاطیه تا۵۰ درصد ودر ولایات قارص و ارزروم تا۲۵ درصد مجموع ساکنان‌کردزبان می‌باشند.

در دیگر نواحی ترکیه نیزکردان دیده می‌شوند. بدین شرح: درمرکز آن‌کشوردر شرق سیواس وجنوب‌اماسیه‌ونواحی ماراش‌کرشهیر ودر جنوب آنکارا (نواحی امیردات وهایمانا و کوچخی سار) و جلگهٔ قونیه. درنواحی مرکزی آناطولی کردان بالنسبه تازه وارد می‌باشند ودولت ترکیه ایشان را درجنگ جهانی اول وپس از فرونشاندن شورشی که بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ وقوع‌یافت به‌نواحی مزبورکوچانده.

در سرزمین عراق‌کردی زبانان در تمام اراضی مرزی باایران وترکیه وسوریه‌که درمسیر دجله وشاخه‌های چپ آن زاب بزرگ وزاب‌کوچك واقع است (نواحی‌موصل کرکوك، رواندوز، اربیل،کی سنجاق، سلیمانیه ومنطقهٔ جبال سنجار) اقامت دارند.

کردی زبانان سوریه به‌طورکلی‌دربخش شمال شرقی آن‌کشور درنواحی مرزترکیه وعراق (حوالی جزیره وکامیش‌لی وغیره) و همچنین در شمال شهر حلب ودمشق ساکن می‌باشند.

عده‌ایٔ‌کردی زبان درارمنستان (بیشتر درنواحی‌جنوب جبال پمبك و غرب دریاچهٔ سوان- دراچمیادزین واشترك و تالین و نوربایازت و آلاگیوز) وآذربایجان شوروی (در نواحی‌کوهستانی جنوب غربی آن- یعنی‌کل بجار ولاچین وشوشه) وگرجستان (تفلیس‌و بعضی نواحی دیگر) وعدهٔ‌کمی در ترکمنستان درناحیهٔ مرزی باایران (فیروزه-درجنوب عشق‌آباد) زندگی می‌کنند.گروه اخیرالذکر ازخراسان آمده‌اند وبه‌لهجهٔ‌کورمانجی‌سخن می‌گویند.

در افغانستان وپاکستان نیز عده‌ای‌کردی زبان دیده می‌شوند.

اطلاعاتی‌که دربارهٔ عدهٔ‌کردان در دست است فوق‌العاده متضاد می‌باشد.

بنا به‌گواهی منابع مختلف درایران در حدود ۲/۵-۲ میلیون ودر ترکیه۳-۲/۵ میلیون ودر عراق تاحدود ۱/۲ میلیون ودر سوریه قریب ۳۰۰ هزار ودر افغانستان‌و پاکستان برروی هم درحدود ۲۰۰ هزار نفرکرد زندگی می‌کنند.

طبق آمار سرشماری سال۱۹۳۹ در اتحاد شوروی ۴۵٫۹ هزارکرد مقیم بوده‌اند.

در این اواخر بعضی از مؤلفان ارقام دیگری ذکرکرده‌اند. بدین طریق می‌توان عدهٔ کردی زبانان را برروی هم ۸-۷ میلیون تخمین زد.

برخی معتقدندکه کزنفون ودیگرمؤلفان باستانی نخستین‌کسانی هستندکه‌ازکردان یادکرده‌اند.۱

مؤلفان ارمنی ازکشورکردوك *Korduk* و متون سریانی از قردو *Qardu* نام برده‌اند.

ازکوردان شبانان *Kurδan suβanan* درآثار پارسی میانه (قرن ششم میلادی) ذکری شده است. جغرافیون عرب در قرون‌وسطی همهٔ‌کوهستانیان غرب ایران را«کرد» (یابه‌لفظ جمع «اکراد») می‌خواندند.

از قرن دهم ویازدهم قبایل‌کرد به‌تدریج در ولایات شرقی ترکیهٔ‌کنونی نفوذ کرده اقامت‌گزیدند. از آغاز قرن شانزدهم بخشی از اراضی قبایل‌کرد جزو امپراطوری‌عثمانی وبخشی جزوکشور ایران عهد صفویه بوده است.

...شغل اصلی‌کردان دامداری وزراعت است. بخشی ازایشان هنوز هم به شیوهٔ صحرانشینی یانیمه صحرانشینی بسر می‌برند. (در ترکیه اینان را«کردان عشیرتی» می‌نامند).درسازمان‌اجتماعی‌ایشان هنوزروابط زمان ملوك‌الطوایف وبقایای دوران‌عشیرتی محفوظ مانده است.

ولی اکنون که سرمایه‌داری درکردستان نفوذکرده(از دهه‌های آخر قرن نوزدهم) به‌تدریج اجتماع عشیرتی متلاشی می‌شود واین جریان بخصوص در میان‌کردانی‌که به شیوهٔ زندگی پابرجا گرائیده اسکان یافته‌اند (مثلاً کردان ناحیهٔ‌کرمانشاه و مهاباد وماکو که قریب ۸۰ درصدکردان شیوهٔ زندگی پابرجا را پذیرفته به‌کشاورزی سرگرم شده‌اندو همچنین‌کردان بسیاری از نواحی عراق و ترکیه) کاملاً نمایان است. اخیراً عدهٔ کردان شهرنشین نیز افزایش یافته استودر شهرها قشرکوچکی از بورژوازی وروشنفکران‌کرد پدید آمده ودر مقابل عدهٔ بالنسبه کثیری‌کارگرکرد پیدا شده است.

کردان مذهب سنت جماعت دارند وعدهٔ‌کمی شیعه در میان ایشان دیده می‌شود. برخی ازایشان به‌مسالك وطرایق‌گوناگون اسلامی بستگی دارندکه مشهورترین آنان سلك یزیدی (در ناحیهٔ جبال سنجار وبعضی نواحی ترکیه وسوریه) می‌باشد...

در قرون وسطی ادبیات‌کردی از خطی‌که برمبنای الفبای عربی بوده و با اصوات زبان‌کردی منطبقش‌کرده بودند استفاده می‌کرد.۲

۱. کزنفون ـ کورشنامه.
۲. به‌جدول الفبای‌کردی رجوع شود.

در قرن دوازدهم شاعر بزرگی به‌نام احمد جزیری که «مال» تخلص می‌نمود ظاهر شد. درقرون وسطی چند ادیب‌وسخنور دیگر کرد نیز پدید آمدند. آثار ادیبان وشاعرانی که بیشتر مورد توجه عامه بوده وارد ادبیات غیر مکتوب عامه می‌گشت و در دسترس عموم قرار می‌گرفت- زیرا که آثار مزبور به‌صورت مکتوب نمی‌توانست مورد استفادهٔ خلق که بی‌سواد بودقرار گیرد.

آثار احمد ملاجزیری (نیمهٔ دوم قرن دوازدهم) واحمد خانی (۱۶۵۲- ۱۵۹۱) وغیره دراین شمار است...

آثارحاجی قادرکوئی که کوشیده است ازگنجینهٔ فرهنگ عامهٔ کردی استفاده کندمقام خاصی دارد....

در پایان قرن نوزدهم اندك اندك کتبی به‌زبان کردی چاپ شد وروزنامه‌هائی منتشر گشت (نخستین روزنامهٔ کردی کردستان نام‌داشت ودرسال ۱۸۹۸ درقاهره منتشر گشت). از سال ۱۹۲۰ در عراق و از ۱۹۳۰ در سوریه و لبنان تألیفاتی به‌زبان کردی انتشار یافت...

کردان عراق درکتابت از الفبای عربی وکردان سوریه از سال ۱۹۳۱- از الفبای لاتین استفاده می‌کنند (کوششی که درعراق برای پذیرفتن الفبای لاتین به‌عمل آمد به جائی نرسید).

... در این ایام‌آثارعده‌ای ازنویسندگان‌کرد مانند بیکس ونریمان وهه‌ژاروجگر-خون وقدری جان شهرتی یافته است...

از سال ۱۹۴۵ کردان مقیم شوروی دارای خطی هستندکه مبنای آن الفبای روسی است.

فرهنگ عامهٔ کردی که‌ریشهٔ باستانی دارد بسیار غنی ومشحون ازحماسهٔ پهلوانی و افسانه‌ها وترانه‌های تغزلی وداستانهای خلق است وتاریخ پرهیجان وپیچ درپیچ مردمی که فرهنگ غیر مکتوب مزبور را به‌وجود آورده‌اند- تاریخ مبارزه بااعراب ومغولان‌و ترکان وجنگ باصلیبیون-درآن منعکس شده‌است.

سرنوشت‌تاریخی کردان وپراکندگی‌آنان موجب پیدایش‌لهجه‌های بسیار گشته‌است. لهجه‌های اصلی کردی (یادقیقتر بگوئیم گروههای اصلی لهجه‌ها) عبارت است از:

کورمانجی (گویشهای شمال غربی زبان کردی) و کردی (گویشهای جنوب شرقی.)

لهجهٔ کورمانجی بیشتر درمیان کردان ترکیه (نواحی ماردین ونخجوان وبهدینان‌و حق یاری ووان وموش وارز روم) وایران (در نواحی که از قسمت مغرب به‌دریاچهٔ رضائیه متصل می‌باشد ودر خراسان) وشمال عراق (کردان سنجار وموصل) و سوریه وشوروی متداول است.

الفباهای کردی

الفبای کردی (برپایهٔ خط عربی)	الفبای لاتینی کردی یک‌نوع دیگر	الفبائی که انجمن «خاور» درسوریه تدوین کرده	الفبای لاتینی کردی سال ۱۹۲۷	الفبای کردی سال ۱۹۴۵ (برپایهٔ خط روسی)
آ	a	a	a	a
ب	b	b	b	б
چ	ch	ç	c	ч
چ	ch	ç	є	ч'
ج	c	c	ç	щ
د	d	d	d	д
ی	ê	ê	e	e
ه	e	e	ə	ə
ع	e	e, ə'	ə'	ə'
ف	f	f	f	ф
گ	g	g	g	г
غ	gh	ẍ	q	г'
ه	h	h	h	h
ح	h	ḧ	ħ	h'
ی	i, iy	î	i	и
	i, y	i	ь	ь
ی	y	y	j	й
ق	q	k	k	к
ک	k, kh	k	ĸ	к'

الفباهای کردی

الفبای کردی (برپایهٔ خط عربی)	الفبای لاتینی کردی یک‌نوع دیگر pawa	الفبائی که انجمن «خاور» درسوریه تدوین کرده	الفبای لاتینی کردی سال ۱۹۲۷	الفبای کردی سال ۱۹۴۵ (برپایهٔ خط روسی)
ل	l	l	l	л
ڵ	lh	l	l	л
م	m	m	m	м
ن	n	n	n	н
و	o	o	o	о
پ	p	p	p	п
پ	p, ph	p̧	p,	п’
ق	q	q	q	q
ر	r	r	r	р
	rh	r, rr	r	р’
ص, س	s	s	s	с
ش	sh	ş	ş	ш
ط, ت	t	t	t	т
ط, ت	th	t	ţ	т’
وو, و	u	u	u	у
و	v	v	v	в
و	w	w	w	w
خ	x	x	x	х
و	ö	u	y	ö
ز	z	z	z	з
ژ	j, zh	j	z	ж

در کردستان ایران (درکرمانشاه وسنندج ومهاباد وغیره)وشمال شرقی‌عراق (ناحیهٔ رواندوزو اربیل وکرکوك وسلیمانیه) بیشتر به‌لهجهٔ «کردی» سخن می گویند.[۱]

لهجه‌های بعضی از قبایل‌کردی با لهجه‌های اصلی مزبور آنچنان متفاوتند که محققان آنها رازبانهای مستقلی می‌دانند. مثلاً ازآن جمله است‌لهجهٔ‌گورانی (درناحیهٔ کرمانشاه)که افراد قبیلهٔ گوران بدان متکلمند و لهجهٔ زازا (متکلمان به‌این لهجه را «دیملی» می‌خوانند)که در میان‌کردان بعضی از نواحی‌ترکیه متداول می‌باشد. به‌شهادت دانشمندان و سیاحانی‌که درنواحی اخیرالذکر پژوهش کرده‌اند، قبایلی‌که به‌لهجهٔ زازا و گورانی تکلم می‌کنند، درعین حال به‌لهجه‌های‌کردی هم آشنا می‌باشند. کتب و تألیفات بالنسبه معتنابهی اعم ازمذهبی وغیر مذهبی به‌زبان‌گورانی وجود دارد. لهجه‌اورامانی که به‌گورانی‌نزدیك‌است‌درناحیهٔ اورامان(شمال‌کرمانشاه) رایج‌است. برخی‌ازویژگی‌های لهجه‌های زازا وگورانی حاکی‌از رابطهٔ آنها بالهجه‌های مرکزی‌ایران (سمنانی)وسرزمین فارس (سیوندی وهمچنین‌کرانهٔ خزر) می‌باشد.

لهجه‌های لری وبختیاری

درجنوب منطقهٔ انتشار زبان‌کردی ناحیهٔ رواج لهجه‌های لری و بختیاری قرار دارد. لهجه‌های اخیرالذکر از آنِ قبایل لرو بختیاری جنوب غربی ایران است وبه‌طور کلی به‌گروهی از لهجه‌های ایرانی مربوط است‌که لهجه‌های جنوب غربی فارس نیزجزو آن می‌باشند،ولی بالهجه‌های‌کردی تفاوت بارز دارند. منطقهٔ‌کوهستانی‌که در مشرق‌مرز ایران وعراق بین‌کرمانشاه و بروجرد (از شمال) نواحی کرانه‌ای خوزستان (از جنوب) قرار دارد- به‌نام‌قبایل مزبور- «لرستان» خوانده می‌شود. لرستان به‌دوبخش عمده تقسیم می‌شود: بخش شمال غربی‌یا لرکوچك (درشمال‌غربی رودآب زاب) وبخش جنوب‌شرقی یا لر بزرگ (در جنوب شرقی رود مذکور).

لران در اراضی لرکوچك‌زندگی می‌کنند. مرزهای شمالی منطقهٔ ایشان واردبخش جنوبی‌ناحیهٔ‌کرمانشاه می‌شود وازسمت جنوب- درخوزستان- تاشهردزفول پیش رفته‌اند. قبایل‌لر به‌دوگروه اصلی‌تقسیم می‌شوند: لران پشت‌کوه[۲] ولران پیشکوه[۳].

لران پشت‌کوه به‌طورکلی صحرانشین می‌باشند وبه‌دامداری اشتغال دارند ولران پیشکوه اکثراً زراعت پیشه و تخته قاپو هستند ودر منطقهٔ میان دورود کرخه وآب دیز زندگی می‌کنند. لران نواحی شمالی لرستان نزدیك بروجرد و نهاوند ونقاط شمالی‌تر، در ناحیهٔ همدان وگروهی‌که حتی در رودبار (جنوب غربی قزوین) ساکن می‌باشند نیز زندگی پابرجا دارند واسکان یافته‌اند.

۱. کلمهٔ «کردی» را درتألیفات زبانشناسی- درموردگویشهای شرقی‌زبان‌کردی-به‌کار می‌برند. ولی باید درنظر داشت که وسعت این مفهوم آنچنانکه باید و شاید مشخص نیست.

۲. «پشت‌کوه» بخشی از لرستان‌که‌در دامنه‌های جنوب غربی زاگروس‌که به‌سوی عراق است ،قرار دارد.

۳. «پیش‌کوه» بخشی از لرستان‌که در دامنه‌های شمال شرقی زاگروس‌که به‌سوی ایران است،قرار دارد.

در منطقهٔ لر بزرگ‌ویابختیاری، ایلات بختیاری اقامت‌دارند. بختیاریانِ‌صحرانشین در تابستان به‌نواحی مرتفع‌کوهستانی میان بروجرد واصفهان‌کوچ می‌کنندوزمستان‌با حشم ودامهای خویش به‌جلگه خوزستان نزول‌کرده وتا شوشتر را فرا می‌گیرند.

قبایل بختیاری به‌دوگروه تقسیم‌می‌شوند: هفت لنگ (در منطقهٔ اصفهان) وچهار لنگ (در منطقهٔ بروجرد.). قبایل گروه اول به طورکلی زندگی صحرانشینی و یا نیمه صحرانشینی دارندوقبایل‌گروه‌دوم برروی‌هم اسکان یافته‌اند. عدهٔ معتنابهی‌ازبختیاریان نیز در مناطق نفت خیز جنوب غربی ایران- میدان نفتون (در جنوب شرقی شوشتر) وهفت‌گل وآغاجاری وبهبهان (در مشرق وجنوب شرقی اهواز)-زندگی می‌کنند.

اطلاعاتی‌که دربارهٔ‌گذشتهٔ تاریخی لران‌وبختیاریان دردست داریم اندك است.منابع عربی قرون وسطی اینان را جزو قبایل‌کرد آورده به‌نام «اکراد» معرفی می‌کنند.ازلران نیز در قرون وسطی یاد شده است. ولی نام «بختیاری» مدتها بعد در کتب و تألیفات آمده.

لران وبختیاریان شیعه مذهب هستند.عدهٔ افرادی‌که به‌لهجه‌های لری وبختیاری سخن می‌گویندد‌قیقاً معلوم‌نیست. منابع‌گوناگون عدهٔ ایشان را بدین‌قرارتخمین‌می‌زنند: لران از ۳۵۰ تا ۶۵۰ هزارنفر وبختیاریان از ۳۳۵ تا۸۲۰ هزار نفر.

قبایل بخش غربی ایالت فارسی کهگیلویه (قریب ۱۰۰ هزار نفر درشمال شرقی بهبهان) وممسنی (قریب ۲۵ هزار در شمال غربی شیراز) نیز بلهجه‌های لری تکلم می‌کنند.

قبایل‌لرو بختیاری دارای فرهنگ‌عامه هستند وبخصوص ترانه‌های ایشان‌فراوان وغنی می‌باشدکه دانشمندان روسی برای بررسی آنهاکوشش فراوان کرده‌اند. بختیاریان چنین می‌گویند: «مادریائی خروشانیم وترانه‌های مارا پایان نیست. اگر آنچه‌رادردست است وازنیاکان به‌ما رسیده وآنچه را اکنون از میان دولبان افراد خلق ازنو پدید می‌-آیدگرد آوریم، بیش ازیك و دوشاهنامهٔ فردوسی خواهد شد»[۱].

زبان بلوچی

بلوچان (یا بلوجان)که بیشترشان درجنوب شرقی فلات ایران- در ناحیه‌ای که به‌نام ایشان «بلوچستان» خوانده شده زندگی می‌کنند- به‌زبان بلوچی سخن می‌گویند. بلوچستان از سمت جنوب محدود است به‌دریای عمان واز مشرق به‌درهٔ رود سند و از شمال غربی‌ومغرب به‌کویر لوت وجلگهٔ پست‌رودسند و دریاچهٔ باتلاقی جز- موریان را نیزشامل می‌باشد.بخش بزرگی‌ازاین سرزمین پهناور راکوهها (بویژه درمشرق-کوه‌های سلیمان و مکران وکرتار) وبیابانها وفلاتها اشغال‌کرده‌اند. سرزمین بلوچستان‌را مرز ایران وپاکستان از میان قطع می‌کند وبدوبخش تقسیم مینماید:

۱. ازکتاب و.و. بارتولد تحت عنوان بازدید تاریخی و جغرافیایی ایران (ص ۱۲۲ CnB, 1903).

بخش غربی آن (بلوچستان ایران) جزو ایران وبخش شرقی (بلوچستان انگلیس پیشین) که اکنون یکی از ایالات پاکستان به‌شمارمی‌رود وحاکم نشین آن شهرکویته است جزو پاکستان است. در حدود بخش پاکستان دوامارت کلات ولاس بلاکه تحت حکومت خوانین محلی هستند وجود دارند.

گذشته از بلوچستان ایران که اکثریت مردم آن به‌زبان بلوچی سخن می‌گویند. این زبان در برخی نقاط دیگر ایران ـ کرمان ولارستان[1] و سیستان ودر امتداد مرز ایران وافغان ودرجنوب وجنوب غربی دریاچهٔ هامون وخراسان (ناحیهٔ تربت حیدری وجوین وسبزوار وترشیز ودر نواحی قاین وبیرجند) ـ نیز تکلم می‌شود.

در پاکستان غربی زبان بلوچی در بلوچستان سابق انگلیس (که امارتهای کلات ولاس ـ بلارا نیز شامل می‌باشد) ونواحی جنوبی ایالت مرزی شمال غرب وجنوب‌غربی پنجاب وکرانهٔ راست رودسند رایج است. از سمت مشرق، مرز انتشار زبان بلوچی، در بعضی نقاط، به‌کرانهٔ‌راست‌رود سند واز شمال به‌آن سوی سی‌درجهٔ عرض شمالی‌می‌رسد (حوالی کویته ودرهٔ غازی خان ومظفرگر ـ محل اخیر درکرانهٔ‌چپ رود سند است).[2]

زبان بلوچی در نواحی جنوبی افغانستان نیز انتشار دارد (در مناطق بیابانی ریگستان و دشت مرکخ) و عدهٔ کمی از بلوچی زبانان هم در ناحیهٔ فراه زندگی می‌کنند.

عدهٔ ناچیزی از بلوچان نیز در اتحاد شوروی اقامت دارند و در بخش ماری ترکمنستان افراد ۱۶ شرکت کشاورزی را تشکیل می‌دهند. (در مسیر سفلای رود مرغاب).

بلوچان در شبه جزیره عربستان ـ مسقط و عمان (ناحیهٔ شارجه) ـ هم دیده می‌شوند.

در ایران تقریباً ۴۲۰ هزار ودر افغانستان ۸۰ هزار ودر شبه جزیرهٔ عربستان۲۵ هزار ودر پاکستان (طبق سرشماری ۱۹۴۱) ۱،۰۳۲،۰۰۰ بلوچ (از آنجمله ۷۵۰ هزار نفر درکرانهٔ راست رودسند) زندگی می‌کنند. لازم به‌تذکر است که بخش اعظم بلوچان سند در میان مردم‌مجاور مستحیل شده‌به‌زبان سندی تکلم می‌کنند وبدین سبب کارشناسان معتقدندکه شمار بلوچی زبانان پاکستان از۸۰۰ـ ۷۰۰ هزار تجاوز نمی‌کند.

در اتحاد شوروی بیش از ۵۰۰۰ بلوچ اقامت دارند.[3] و ممکن است که اکنون این رقم به ۱۰۰۰۰ بالغ شده باشد.

بنابراین جمعیت بلوچی زبانان را در پاکستان وایران وافغانستان واتحادشوروی وعربستان تخمیناً می‌توان۱/۵-۱/۳ میلیون شمرد.

۱. ناحیه‌ای در جنوب ایران ـ درکرانهٔ خلیج فارس و تنگه هرمز ـ سمت مشرق فارس.
۲. بلوچان زراعت پیشه در نقاط شمالی‌ترکرانهٔ چپ سند ـ تا حدود درهٔ اسماعیل‌خان (نواحی کولیاچ، لون، دره بن و غیره)ـ دیده می‌شوند. ولی معلوم نیست‌که بلوچهای مزبور زبان خود را حفظ‌کرده باشند.
۳. طبق آمار ۱۹۲۷، ۱۵۷۶ خانوار.

نخستین اطلاعات تاریخی که دربارهٔ بلوچان دردست است مربوط به‌قرن دهم م. می‌باشد. جغرافیون عرب آن زمان از بلوچانی که در غرب کرمان ومیان کرمان‌وفارس‌و و همچنین در مرزهای شمال غربی بلوچستان کنونی می‌زیسته‌اند، یاد می‌کنند. بلوچـانی که‌اکنون درلرستان‌زندگی می‌کنند نیز- طبق‌روایات خودایشان- ازکرمان به‌آنجامهاجرت کرده‌اند. حدس زده می‌شودکه بلوچستان‌از قدیم زادگاه بلوچان نبوده وایشان فقط در قرون وسطی به‌آنجا مهاجرت‌کرده باشند. چنانکه بعد خواهیم دید، اطلاعات‌تاریخی‌مربوط به‌حرکت ومهاجرت بلوچان از غرب به‌شرق را لهجه شناسی تاریخی زبانهای ایرانی‌نیز تأیید می‌کند.

در قرون وسطی بلوچستان جزوقلمرو حکومتهای خان‌خانی موجود درسرزمینهای هندوستان و ایران و افغانستان بوده است. در نیمهٔ اول قرن نوزدهم انگلیسیان در آن ناحیه نفوذکردندو در پایان قرن‌گذشته (۱۸۹۶-۱۸۹۵) مرزکنونی ایران و بلوچستان سابق انگلیس را کـه پس از تقسیم هندوستان (سال ۱۹۴۷) جزو پاکستان گشته برقرار ساختند. دو امارت‌کلات و لاس ـ بلا که توسط خانهای محلی اداره می‌شود نیز درقرن نوزدهم تحت نظارت انگلیسیان درآمـد. بلوچان در سراسر قرن نوزدهم چندین‌بار بر- انگلیسیان شوریدند (در سالهای ۶۲-۱۸۵۲ و ۹۸-۱۸۹۷ و ۱۹۰۱) و در طی‌دوجنگ افغان و انگلیس به‌افغانان یاری‌کردند (۸۰-۱۸۷۸ و ۱۸۴۲-۱۸۳۸)...

بیشتر بلوچان صحرانشین و نیمه صحرانشین بوده،به‌دامداری و زراعت اشتغال می‌ورزند.

در سازمان اجتماعی بلوچان روابط عهد ملوك‌الطوایف حکمفرماست و بقایـای فراوان از شیوهٔ زندگـی عشیرتی هنوز در میـان ایشان دیده می‌شود. بلوچان بقبایل بسیار تقسیم‌می‌شوند و قبایل‌مزبور نیز به‌عشیرتهای‌کوچك منقسم‌می‌گردند. بزرگترین قبایل بلوچ، مانند ریند و ماری و بوگتی و ماگاسی‌که در پاکستان اقامت دارند ازدهها هزار نفر تشکیل شده‌اند. بلوچان سنی هستند.

در ترکمنستان شوروی و نواحی هم مرز با ایران (سرخس) چندکوچ‌نشین بلوچ از پایان قرن‌گذشته وجود داشته.

پراکندگی بلوچان و ضعف نیروهای تولیدی و کنـدی پیشرفت آن و سطح پست فرهنگ مانع از بروز شخصیت ملی ایشان است. چنانکه پیش‌گفتیم بخشی از بلوچان‌در مردم سند مستحیل‌گشته‌اند. واز دیگر قبایل وگروههای‌نژادی‌گوناگون ساکن‌بلوچستان و بخصوص براهوئیان[1] با بلوچان توأم می‌گردند.

۱. قبیلهٔ براهوئی منطقهٔ وسیعی را در مرکز بلوچستان (درخط‌کلات ـ بلا) اشغال‌کرده‌اندکه درسرزمین بلوچان داخل شده آن را به‌دونیم تقسیم می‌کند. براهوئیان (قریب ۲۲۵ هزارنفر ـ طبق سرشماری ۱۹۳۱) به‌یکی از زبانهای دراویدی ـ که با زبانهای دراویدی جنوب هندوستان قرابت دارد ـ سخن مـی‌گویند. در سالهای اخیر براهوئیها و بلوچان با سرعت و شدت درهم می‌آمیزند ومخلوط میشوند. و براهوئیان به‌زبان بلوچی متکلم می‌گردند. چندگروه از براهوئی زبانان درنقاط غربی‌تر ـ مثلا در شهر خورموك دیده می‌شوند (شرق ایران ، نزدیك محل تلاقی مرزهای ایران و افغانستان و پاکستان).

زبان‌بلوچی به‌دو گروه لهجه‌های اصلی تقسیم می‌شود: گروه شمالی یا شمال شرقی وگروه جنوبی یا جنوب غربی (مکرانی). لهجه‌های بلوچی شمال شرقی در شمال‌شرقی کلات و لهجه‌های جنوب غربی در مکران و خراسان انتشار دارد. زبان بلوچان ترکمنستان که ازطرف‌دانشمندان شوروی‌مورد مطالعه قرارگرفته، جزوگروه اخیرالذکر می‌باشد.

لهجهٔ بلوچان ترکمنستان بالهجه‌های بلوچی که‌پیشتر شرح داده شد متفاوت‌است وبیشتر به‌لهجهٔ پنج‌گور (در مکران، اراضی پاکستان‌کنونی) نزدیك می‌باشد.

خط بلوچی انتشار قابل ملاحظه‌ای پیدا نکرده و فقط اخیراً تألیفات چاپی بلوچی (بیشتر شعر) وروزنامه‌ها منتشر شده.

ظاهراً بخش مهمی از ایشان درعین حال هم بزبان مادری خویش وهم فارسی‌سخن می‌گویند وزبان فارسی برای بلوچان باسواد به‌منزله زبان‌کتابت است. بلوچان سرزمین پاکستان از خط وکتابت اردو استفاده می‌کنند.

بلوچان ترکمنستان شوروی‌به‌زبان ترکمنی نیز آشنا هستند.

فرهنگ عوام ویافولکلور بلوچ بسیار غنی است ودانشمندان شوروی دربررسی‌آن کوشش بسیار مبذول داشته‌اند.

زبان تاتی

بیشتر متکلمان به‌زبان تاتی تاتها می‌باشند. تاتها قومی هستندکه در بعضی از نواحی‌آذربایجان وداغستان شوروی زندگی می‌کنند. بخشی از ساکنان شبه جزیرهٔ آب‌شوران (ناحیهٔ باکو، سوراخانی‌وبالاخانی) ونواحی شماخی وگوبا وتوناخ‌کند ودیوبچی وخیزی ودیگر بخشهای آذربایجان شوروی وهمچنین ناحیهٔ دربند وبرخی دیگر ازنواحی داغستان (کایتاگو- طبسران) به‌زبان تاتی سخن می‌گویند.

عدهٔ تاتها درکشور شوروی قریب ۱۱ هزار می‌باشد.

گذشته از تاتهای اصل یهودیان‌کوهستانی (خود خویشتن را «داغ- جفود» می‌خوانند) که درنقاط مختلف‌آذربایجان شوروی (بیشتر درگوبا وشماخی وباکو)وداغستان- در شهرهای دربند ومهاج قلعه و بویناکسك (تمیرخان شورهٔ سابق) و نواحی مقدم کوهستانی (قراء کوهستانی مجالس و ممراج و خانژال قلعه و غیره) و همچنین در شهر گروزنی، سکونت دارند نیز به‌زبان تاتی سخن می‌گویند. طبق آمار سرشماری سال ۱۹۲۶ عدهٔ یهودیان‌کوهستانی ۲۶ هزار بوده است.

یهودیان‌کوهستانی-برخلاف تاتهاکه مسلمانند -کلیمی مذهب هستند.

در آذربایجان شوروی هم دودهکدهٔ کیلوار (در ناحیهٔ‌گوبا) و ماتراسی (در ناحیهٔ شماخی) وجودداردکه زبان تاتی درآنجامحفوظ مانده. اما درخارج ازحدود شوروی... نقاطی‌که ساکنان آنها تاتی هستند درشمال غربی ایران وجود دارد ولی معلوم نیست‌که زبان تاتی رامحفوظ داشته‌اند یانه.

همهٔ تاتی زبانان (به‌هر تقدیر آنان که درآذربایجان مسکن دارند) در عین حال

بزبان آذربایجانی نیز سخن می‌گویند. درده سال اول حکومت شوروی خطی برای آن زبان ایجاد ودر آموزشگاهها بدان زبان تدریس شد. ولی چون عدهٔ تاتی زبانان کم‌است وهمهٔ تاتها به‌زبان آذربایجانی نیزسخن می‌گویند- این‌کار نامناسب شناخته شد واکنون نوآموزان تاتی در مدارس به‌خط وزبان آذربایجانی کسب کمال می‌کنند.

ساکنان تاتی زبان داغستان از خطی‌که نخست درسال ۱۹۲۸ برپایهٔ الفبای‌لاتینی برای زبان ایشان تنظیم شد و سپس در سال ۱۹۳۸ به‌الفبای روسی تبدیل یافت استفاده می‌کنند.

درظرف چهل پنجاه سال اخیر کتب و تألیفات بالنسبه فراوانی به‌زبان تاتی منتشر شده: ومن‌باب مثال می‌توان اشعار ونمایشنامه‌های م. بخشی اف (متولد سال۱۹۱۰)و اشعار وداستانهای د.آتنی‌لوف(متولد ۱۹۱۳) وافسانه‌های خ.داداش‌اف(منتشردر۱۹۴۷) را نام برد. درسال ۱۹۴۰ مجموعه‌ای از فرهنگ عامهٔ (فولکلور) تاتی چاپ و منتشر شده است.

کلمهٔ «تات»، ظاهراً، درآغاز- برنژاد وقبیله‌ای اطلاق نمی‌شده‌است. وقبایل‌صحرا نشین (که اکثراً ترك بودند) مردم زراعت پیشه وتخته قاپو وایرانی زبان قفقاز راکه در تحت انقیاد خویش درآورده بودند به‌این نام (تات) می‌خواندند[۱]. حدس زده می‌شودکه ایرانی زبانان تاتی درعهد ساسانیان (از قرن سوم تاهفتم میلادی) به‌قفقاز آمده باشندو ظهور ایشان درآن نواحی باانتقال دستجات نظامی به‌ناحیهٔ دربند مربوط باشد. دستجات مزبور برای نگهبانی مرزهای شمال غربی شاهنشاهی ساسانی به‌آن خطه‌گسیل گشته بودند.

ظاهراً عده‌ای‌از یهودیان مقیم ایران‌که درآن‌زمان زبان ایرانی داشتند نیز به‌قفقاز رفتند.

تاتها به‌تدریج ودر طی‌زمانی طویل به‌تکلم بزبان آذربایجانی گرائیدند. مثلاً حتی در سال ۱۸۷۵ آکادمیسین درن می‌نویسدکه:

«فقط سالخوردگان وزنان به‌زبان تاتی تکلم می‌کنند». به‌عقیدهٔ استاد ب. و.میللر جریان انتقال تاتها به زبان آذربایجانی - بویژه در شبه جزیرهٔ آبشوران - بسیار سریع می‌باشد ودر بسیاری از دهکده‌های ناحیهٔ مزبور (مثلاً درپیرشاگی ومردکان وبیلگا)در حدود سال ۱۹۲۰ فقط سالخوردگان زبان تاتی را به‌یاد داشتند و در نقاط دیگر (مثلاً سوراخانی) فقط درزندگی خصوصی خانوادگی از زبان تاتی استفاده می‌شده[۲].

۱. به‌گفتهٔ و. ایوانوف‌کلمهٔ «تات» در همه جای ایران به «ایرانیان» اطلاق می‌شود - در موردی‌که بخواهند ایشان را ازکردان و ترکان وعربان مشخص سازند. مثل «کرد وتات»، «ترك و تات». روستائیان پارسی زبان اطراف قزوین نیز خود را تات می‌نامند بارتولد و و. ایوانوف و برخی دیگر از دانشمندان کلمهٔ تات را با تاجیك مربوط می‌دانند. (W. Ivanow, *The dialect of gozärkhon in alamut* [AO, vol. Ix, 1931] P. 253.)

۲. ب. و. میللر تاتها و نقاط مسکونی وگویشهای ایشان (اطلاعات انجمن تحقیق و بررسی درآذربایجان) شماره ۸، دوره VII، باکو سال ۱۹۲۹ ،ص ۵ - مؤلف تذکر می‌دهد (ص ۷)که حتی درسال ۱۹۲۹ درنواحی خیزی وکوبا تاتهائی زندگی می‌کردند (نه‌تنها زنان - بلکه مردان هم)که زبان آذربایجانی‌نمی‌دانستند.

تألیفات مهمی که دربررسی زبان تاتی ومردم تاتی‌زبان منتشر شده به‌قلم دانشمندان روسی می‌باشد.

زبان طالشی

یك زبان دیگر ایرانی- طالشی - در آذربایجان انتشار دارد. عدهٔ طالشان اندك است. (خود خویشتن را طولیش *Tolich* میخوانند)ودر جلگهٔ پست لنکران درکرانهٔ غربی دریای خزر ونواحی کوهستانی مجاور آن زندگی می‌کنند. طالشان اکثریت (بیش از ۸۰ درصد) مردم نواحی لنکران و زووند و آستارای آذربایجان شوروی را تشکیل می‌دهند. درشمال حدود انتشار زبان طالشی تاقریهٔ بردیگ‌کشیده می‌شود وحد غربی آن کوههای طالش در مرز ایران می‌باشد. از سمت جنوب منطقهٔ انتشار زبان طالشی مرز ایران را قطع‌کرده (رود آستارا چای ونقطهٔ مرزی آستارا) ودر خاك ایران امتدادجلگهٔ پست‌کرانهٔ خزر راطی نموده به‌کپورچال (نزدیك بندر پهلوی) می‌رسد. واز آنجا منطقهٔ انتشار زبان‌گیلکی آغاز می‌گردد. در نواحی‌کوهستانی ایران نیز اعم از نواحی مجاور اردبیل ویاکرانهٔ غربی دریای خزر دهکده‌های طالشی وجود دارد.

در اتحاد شوروی به‌تقریب ۱۰۰-۸۰ هزار نفر طالش زندگی می‌کنند و در حدود ایران نیز تخمیناً ۵۰ هزار نفر سکونت دارند.

محققان معتقدندکه طالشان ساکنان اصلی نواحی غربی‌کرانهٔ بحرخزر می‌باشند و درگذشته نقاط مسکونی ایشان بیشتر از حال به‌سوی شمال پیشرفته بود و با نقاط تات‌نشین تماس می‌یافت. اما اصطلاح نژادی «طالش» در منابع قرون وسطی دیده نشده است. قلمرو انتشار زبان طالشی از قرن دوازدهم م. که قبایل ترك بسرزمین مزبور روی آوردند، به‌تدریج محدود شد. درگذشته بخش عظیمی از طالشان شیعه بوده‌اند و فقط در دهکده‌های کوهستانی نزدیك آستارا (تقریباً ۲۵ قشلاق) و درخاك ایران (در ناحیهٔ اردبیل) طالشان سنی زندگی می‌کرده‌اند.

طالشان آذربایجان شوروی به‌زبان‌آذربایجانی نیز سخن می‌گویند وکتابت وسواد را به‌زبان اخیرالذکرفرا می‌گیرند. واقداماتی‌که در حدود سال ۱۹۳۰ برای‌تنظیم الفبا و خط طالشی به‌عمل‌آمد به‌سبب آنکه فایدهٔ عملی برآن مترتب نبود بی‌نتیجه ماند(برای آشنائی باخط‌طالشی به‌کتاب ب. و. میللر تحت عنوان زبان طالشی چاپ مسکو سال ۱۹۵۳ص ۲۵۳- ۲۴۱ رجوع شود).

بررسی‌زبان طالشی به‌طورکلی ازطرف دانشمندان روسی به‌عمل آمده است. تاریخ این تحقیقات مشروحاً درکتاب سابق‌الذکرب.و. میللر مذکور وفهرست‌کتب ضروری نیز مندرج است.

لهجه‌های نواحی‌مجاور دریای خزر- درایران

و. گیگر مؤلف‌کتابی است درلهجه‌های خزری. وی زبانها ولهجه‌های زیر راجزو گروه مزبورآورده: تاتی، طالشی،گیلکی، مازندرانی وسمنانی.

چون پیشتر دربارهٔ تاتی وطالشی سخن گفته شده ودر بارهٔ سمنانی جداگانه صحبت خواهیم داشت دراینجا باید ازگیلکی ومازندرانی گفتگو کنیم.

بخش اصلی ساکنان بومی وزراعت پیشهٔ ایالت گیلان به لهجه‌های گیلکی سخن می‌گویند. متخصصان شمار ایشان را تخمیناً در حدود ۲۸۰ هزار می‌دانند.[۱] گیلانیان شیعی مذهب هستند. عادتاً گروه قومی گالش راکه بقریب ۲۵ هزار نفر بالغ می‌گردد و درکوهستانهای گیلان (بین لنگرودومنجیل)سکونت دارند نیز درشمار گیلانیان می‌آورند. گالشان از لحاظ لهجه وشیوهٔ زندگی ورسوم وآداب شبیه گیلانیان می‌باشند.

در مشرق گیلان حاشیه‌ای باریك میان كوههای البرز وكرانهٔ جنوبی دریای خزر ممتد است که در منابع تاریخی به‌نام ایالت مازندران خوانده شده. دراین ایالت ومشرق آن (در ناحیهٔ شهر گرگان) لهجه‌های مازندرانی که به‌گیلکی نزدیك است، متداول است. وقریب ۳۵۰ هزار نفر مردم تخته قاپو واسکان یافته وشیعی مذهب مازندران و نواحی شرقی آن بدان لهجه‌ها تکلم می‌کنند. لهجهٔ مردم لاهیجان حد فاصلی است میان گیلکی ومازندرانی.

اکنون لهجه‌های گیلکی ومازندرانی فاقد خط وکتابت می‌باشند ولی درگذشته اشعار مکتوبی(لااقل به‌لهجهٔ مازندرانی) وجود داشته است. دیوان امیر پزواری شاعر مازندرانی توسط آکادمیسین ب. آ. درن دانشمند روسی، در نیمهٔ دوم قرن گذشته چاپ و منتشر شد.

لهجه‌های گیلکی و مازندرانی کمتر مورد مطالعه قرارگرفته‌اند.[۲]

لهجه‌های مرکزی ایران

علی‌الرسم لهجه‌های متعدد ایرانی (جز فارسی) که درمناطق داخلی فلات ایران متداول است به‌این نام خوانده می‌شود.

بیشتر این لهجه‌هادر نقاط دور افتاده روستائی دور از شهرهای بزرگ وشاهراهها انتشار دارند وهمهٔ آنها فاقد خط می‌باشند و شمار متکلمان به‌این لهجه‌ها را حتی تخمیناً هم نمی‌توان تعیین نمود.

لهجه‌های مذکور به‌قدرکفاف مورد مطالعه قرار نگرفته وموضوع روابط متقابل آنها بایکدیگر وبادیگر زبانها ولهجه‌های ایرانی چنانکه باید وشاید روشن نیست.

در بسیاری از موارد لهجه‌های نقاط مجاور یکدیگر چنان متفاوت می‌باشندکه اهالی آن نقاط از فهم سخن یکدیگر عاجزند. مثلاً استاد و.آ. ژوکوسکی محقق روسی که در

۱. اگر منظور مؤلف عدهٔ ساکنان جلگهٔ گیلان باشد ـ در حدود یك میلیون است (مترجم).
۲. اطلاعات مربوط به‌اصوات این زبانها را اخیراً و. ای. زاوبالوا(ص ۱۱۲ ـ IYAZ T. VI U. 1956/۹۲ TUDI) منتشر کرد. دستور مختصر زبان در«ایران کنونی» (چاپ مسکو سال ۱۹۵۷ص ۸۷ ـ ۷۵) منتشر گشته. هنگامی‌که این‌کتاب زیرچاپ بود معلوم شدکه درسال ۱۹۵۴ لغتنامهٔ گیلکی ـ فارسی درتهران توسط منوچهره ستوده چاپ شده است.

پایان قرن نوزدهم مدارك مهمی دربارهٔ لهجه‌های مزبور گردآورده،می گوید که درناحیهٔ شهر سمنان، ساکنان قریهٔ لاسگرد سخن‌مردم سنگسر را نمی‌فهمند واهالی لاسگردوسنگسر ازفهم‌لهجهٔ شهمیرزادیان عاجزند ـ وحال آنکه فاصلهٔ میان این قریه‌ها ازده‌تاسی کیلومتر بیش نیست.

بنابراین گروه‌بندی این لهجه‌ها تحت عنوان «مرکزی» بیشتر جنبهٔ جغرافیائی‌دارد نه‌زبانشناسی. از روی همین اصل،گویشهای قریه‌هائی چند را به‌گروههای فرعی تقسیم کرده ذیلاً از آنها (ولی نه ازهمهٔ آنها) نام می‌بریم. گروه‌بندی و طبقه‌بندی لهجه‌های مزبور از نظرگاه زبانشناسی کاری است که درآینده باید انجام شود:

الف / لهجه‌های منطقهٔ شهر کاشان. ساکنان بسیاری از قراء ناحیه‌ای که میان شهرهای کاشان (در شمال) و اصفهان (درجنوب) وگلپایگان (در غرب) و اردستان (در شرق) قرارگرفته به‌لهجه‌های گروه فرعی مزبور سخن می‌گویند. ازمیان این لهجه‌ها، بر اثر زحمات و یادداشتها وضبط استاد و.آ. ژوکوسکی، گویشهای قراء ونی‌شون (میان گلپایگان وخوانسار) وقهرود (تقریباً درچهل کیلومتری کاشان ـ برسر راه اصفهان)وکشه (میان‌اصفهان ونطنز) وزفره (درشمال شرقی اصفهان ـ درنقشه‌های کنونی «زفری»نوشته شده) برمامعلوم است.

دراین ناحیه‌نقطهٔ‌مسکونی‌بزرگی به‌نام خونسار (در بعضی نقشه‌ها خوانسارنوشته شده درشمال غربی اصفهان است) وقریهٔ سو (در شمال اصفهان) ومحلات (شمال غربی کاشان) قرار دارندکه چند تن‌از دانشمندان دیگر ـ بعداز ژوکوسکی ـ لهجه‌های آنهارایاد داشت وضبط کرده‌اند.[۱]

لهجهٔ خوانساری از لحاظ ویژگیهای متعـدد لسانی باگویشهای قراء ونی‌شون و تیجون وکودگون‌وغیره قرابت‌دارد. وبالعکس درمیان گویشهای دوقریهٔ«سو» و«قهرود» خویشاوندی نزدیك وجود دارد وبا خوانساری تفاوت بارز دارند.

ب / لهجه‌های‌ناحیهٔ شهراصفهان. گویشهای این گروه فرعی درجنوب منطقهٔ سابق‌الذکر انتشار دارند. و از میان آنها گویشهای قریهٔ سده (در مغرب اصفهان) و گز و کیافرون ـ هردو نزدیك اصفهان ـ شناخته شده‌اند. مدارك مربوط به‌این گویشها رااستاد و.آ. ژوکوسکی در سالهای ۱۸۸۶ ـ ۱۸۸۳ گردآورده بود ودر سال ۱۹۲۲ پس‌ازمرگ وی چاپ و منتشر شد. در میـان گـویش قریه سده و گویش قریـهٔ کشه قرابتی دیده می‌شود.

ج / لهجهٔ یزدی یاگبری. لهجهٔ زرتشتیـان یزد (واطراف) وکرمان را که مراکز

۱. بیشتر از روی یادداشتها و ضبط اسکارمان (oskar mann) دانشمند آلمانی که درسالهای ۱۹۰۳ ـ ۱۹۰۱ و ۱۹۰۷ ـ ۱۹۰۶ دوبار به‌ایران و شرق ترکیه سفرکرده مدارك فراوان دربارهٔ لهجه‌های ایرانی‌گرد آورده است. بخشی از آن مدارك‌رامان شخصاً منتشرکرده وبخشی دیگر را ك. هادانك K. Hadank پس ازمرگ او طبع کرده است. مطالب مزبور تحت عنوان «Kurdisch - Persische Forschungen» منتشر شده. مان درگردآوری مطالب بیشتر اسلوب ژوکوسکی را بکار بسته است.

عمدهٔ زرتشتیان ایران به‌شمار می‌روند[۱] باین نام می‌نامند. لهجهٔ زرتشتیان ایران‌گاهی‌در کتب به‌نام «دری» خوانده شده است. ضمناً بعضی از دانشمندان (ك. هادانك و غیره) حتی منکر وجودلهجهٔ مخصوص زرتشتیان ایران میباشند.

د/ نائینی. لهجهٔ ناحیهٔ نائین ـ که در مشرق اصفهان وشمال غربی یزد واقع‌است. مرکز این ناحیه شهر نائین می‌باشد که بر شاهراه اصفهان ـ یزد قرار دارد. از لحاظ جغرافیائی واقتصادی ناحیهٔ نائین بیشتر به‌یزدگرایش دارد و تابع آن است.

گویش قریهٔ انارك ـ واقع درشمال شرقی نائین ـ بااین لهجه قرابت دارد. لهجهٔ نائینی (واناركی)ـ در مشرق ناحیهٔ مزبور ـ در برخی واحه‌های دشت‌کویر نیز به گوش می‌خورد وقلمرو انتشار آن از سوی شمال غربی به‌اردستان و از جنوب به‌اردکان می‌ـ رسد. به‌عقیدهٔ محققان ویکی از سیاحانی‌که اخیراً بآن ناحیه سفرکرده ـ لهجهٔ نائینی به لهجهٔ زرتشتیان یزد نزدیك است.

ه/ نطنزی. لهجهٔ ناحیهٔ نطنز ـ واقع‌درمشرق جادهٔ‌کاشان ـ اصفهان ودرمرزدشت کویر. این لهجه بالهجه‌های‌فریزندو یاران بستگی‌نزدیك دارد. میان نطنزی وگویشهای قریه‌های کشه وزفره نیز قرابتی موجود است.

و/ خوری. لهجه‌ای‌که درناحیهٔ روستای خورو مهرجان (بیابانك) درمرکزایران وحدود جنوبی دشت‌کویر متداول است.

ز/ لهجه‌های ناحیهٔ شهر سمنان. شهر سمنان در شمال بیابان، برشاهراهی که از تهران بسمت مشرق ممتد است، قرار دارد ومردم حوالی آن به لهجه‌های بسیار سخن می‌گویند.

از لهجه‌های ناحیهٔ مـزبور لاسگردی (در قریهٔ لاسگرد ـ جنوب غربی سمنان) و سرخه‌ای (درقریهٔ سرخه ـ جنوب غربی سمنان) وسنگسری و شهمیرزادی (در قریه‌های سنگسر وشهمیرزاد ـ هردو شمال سمنان) و بالاخره سمنانی ـ یالهجهٔ خود شهر سمنان ـ شناخته شده ومشهورند.

طبق استنتاج محققان معاصرلهجه‌های این ناحیه (به‌استثنای شهمیرزادی) ازلحاظ ویژگیهای‌لسانی بالهجه‌های‌ناحیهٔ‌واقع‌بین‌کاشان واصفهان قرابت دارند. امالهجهٔ‌شهمیرـ زادی، بیشتر به‌لهجه‌های مازندران نزدیك است.

ح/ لهجه‌های نقاط‌شمالی تهران. درنواحی رودبار (میان قزوین ورشت)وطالقان و قزوین و نقاط شرقـی‌ترـ درجهت سمنان ـ لهجه‌های محلی بسیار رواج دارد که.عدهٔ متکلمان هریك از آنها ناچیز است. یکی از این لهجه‌ها منتسب به‌تجریش ـ که بازفاصله در شمـال طهران قـرار دارد واکنون جزو حومهٔ طهران شمرده می‌شود می‌باشد. این لهجه را استاد و. آ. ژوکوسکی یاد داشت وضبط‌کرده است. و. ایوانوف نیز لهجهٔ‌قریه گازرخوان (درشمال شرقی قزوین) را شرح داده است. به‌عقیدهٔ ایوانوف دولهجهٔ‌اخیرـ

۱. مسلمانان زرتشتیان را «گبر» می‌خوانند و لفظ «گبری» نیز صفت نسبی آن است.

الذکر با یکدیگر بستگی نزدیك دارند و با برخی از لهجه‌های ناحیهٔ سمنان نیز مربوط می‌باشند.

لهجه‌های ایالت فارس

درایالت فارس نیز لهجه‌های بی‌کتابت بسیار وجود دارد که ازلحاظ جغرافیائی گروه‌بندی شده‌اند.

اکثریت‌قاطع ایرانی زبانان‌فارس به‌لهجه‌های گوناگون زبان فارسی‌ودیگرلهجه‌های ایرانی جنوب غربی سخن می‌گویند. ازآن جمله است:

الف / لهجه‌های لری قبایل صحرانشین فارس ـ کهگیلویه و ممسنی (به ص ۲۳-۳۲۲ اصل رجوع شود).

ب / آنچه‌اصطلاحاً «گویشهای‌تاجیکی ایالت پارس»نامیده می‌شود مانند:سمغونی (*Somyūnī*) وماسرمی (*māsärmī*) وپاپونی (*pāpūnī*) و بورینگونی (*būringūnī*) وچندلهجهٔ‌دیگر. این‌لهجه‌های‌باستانی محلی درقراء سمغون وپاپون وماسرم وبورینگون و غیره که‌ازشاهراهها دورند ـ محفوظ مانده‌اندوشرح‌آنهادرتألیف‌ا.مان(۱۹۰۹)آمده‌است.

ج / گروه دیگری از لهجه‌های این ایالت‌که اصطلاحاً و به‌طور مشروط «گروه لاری لهجه‌های‌فارس» خوانده می‌شوند در جنوب شرقی فارس ـ ناحیهٔ لارستان‌که مرکز آن شهرلاراست ـ رایج می‌باشد.درشهرلار واطراف آن (قراء گرش وآواز وبناروو بستك [قریهٔ اخیر در جنوب لار برسر راه بندرعباس قرار دارد] وغیره).

لهجه‌های لار رااستاد. آ. آ. راماسکویچ دانشمند روسی بررسی ویادداشت وضبط کرده است. رابطهٔ میان این لهجه‌ها با زبان فارسی و دیگر زبانها و لهجه‌های ایرانی هنوزکماهو حقه روشن نیست.

با این حال میان دریای گویشهای ایرانی جنوب غربی در فارس ـ جزیره‌های منفردی دیده می‌شودکه مردم آن به‌لهجه‌های شمال غربی سخن می‌گویند.

یکی از لهجه‌های(شمال غربی) مزبور سیوندی است‌که اهالی قریهٔ سیوند (تقریباً ۷۰کیلومتری شمال شیراز و برسر راه اصفهان) بدان سخن می‌گویند. نخستین‌اطلاعات مربوط به‌لهجهٔ مزبور را در حدود سال ۱۸۸۰ م. استاد و. آ. ژوکوسکی گردآورد. و بعد از آن ا . مان به‌مطالعهٔ سیوندی پرداخت. وی لهجهٔ مزبور را اقصی‌موضع مقدم لهجه‌های شمال غربی در منطقهٔ لهجه‌های جنوب شرقی می‌داند.

در فارسی یك لهجهٔ ایرانی دیگرکه منسوب به شمال غرب است شنیده می‌شود و آن لهجهٔ‌کردی مردم‌اسکان یافته‌ناحیهٔ‌کلون عبدو (*Kälūn - abdū*) و گویشهای کردی برخی از قبایل صحرانشین‌کرد می‌باشد.

زبانهای پامیری (یا مجاور پامیر)

ایرانشناسان زبانهای فاقدکتابت تاجیکان‌کوهستانی (مجاور پامیر) راکه در غرب

جبال پامیر انتشار دارد به‌این نام می‌خوانند. متکلمان به‌این زبانها اکثراً در اراضی ناحیهٔ خود مختار بدخشان‌کوهستانی جمهوری تاجیکستان (مرکز اداری آن ناحیه شهر خوروگ است) زندگی می‌کنند و عده‌ای نیز در افغانستان و شمال غربی چین سکونت دارند.

عدهٔ متکلمان به‌زبانهای پامیری ۷۰ هزارنفر تخمین زده می‌شود که ۳۰-۳۵هزار نفر از این عده در اتحاد شوروی اقامت دارند.

در دره‌های منفرد (جدا شده به‌توسط قلل‌صعب‌الوصول) پامیر غربی، ازعهدقدیم نواحی تاریخی و نژادی وخن (در سرچشمهٔ پنج) وایشکشم (در محل انشعاب پنج ـ آنجاکه به‌طرف شمال منحرف می‌شود) وگورون (در پائین مسیرپنج ـ بین‌آخرین‌قشلاق ایشکشم به‌نام مالوج و نخستین قشلاق شوغنان به‌نام در مورخت) و شوغنان (درهٔ‌پنج در ناحیهٔ خوروگ و دره‌های جناحی شاه دره وکونتا) وروشن(پائین مسیرپنج، تقریباً از آنجاکه درهٔ جناحی خوف به‌پنج میرسد ـ تاقریهٔ شوپد وهمچنین دره‌های‌جناحی) یزغولم (درهٔ رود یزغولم) ونج (درهٔ رودونج) ـ پدید آمدند.

در قرون وسطی در این نواحی تاریخی امارتهائی‌که موقتاً و ظاهراً تابع فلان یا بهمان دولت فئودالی بوده ولی کم و بیش واجد استقلال سیاسی بوده‌اند وجود داشته‌اند. در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بخشی از امارتهای واقع در مسیرعلیای رود پنج به‌خان‌نشین بخارا و بخشی دیگر باافغانستان ملحق شد. طبق قرارداد مرزی سال۱۸۹۵ منعقد میان روسیه وافغانستان‌کرانهٔ راست بدخشان به‌خان‌نشین بخاراکه‌تابع روسیه بود داده شد وکرانهٔ چپ آن در دست افغانستان باقی ماند. و بدین طریق مردمی‌که ازلحاظ زبان و نژاد مشترك بوده و از قدیم در سرزمینی واحد می‌زیسته‌اند (شوغنانیان، روشنیان وایشکشمیـان) خاکشان از لحاظ سیاسی به‌دوبخش تقسیم‌گشت. پس ازانقلاب اکتبر و استقرار حکومت شوروی در آسیای میانه در کرانهٔ راست بخش علیای پنج(در سال ۱۹۲۵) «ناحیهٔ خودمختار بدخشان کـوهستانی» تأسیس یافت ـ که جزو جمهوری تاجیکستان است.

این مردم بسیاری از روابط خاص جماعتهای بدوی را حفظ‌کرده بودند و مذهب اسماعیلی در زندگی ایشان نقش مهمی ایفا می‌کرد. ساکنان دره‌های قسمت علیای‌پنج‌ـ یعنی وخنها وایشکشمیان وشوغنانیان وروشنیان ویزغولمیان و خوفیان و غیره ـ درطی قرنهای متمادی تقریباً به‌کلی از دره‌های مجاور و دنیای خارج جدا مانده بودند. ولی در سال ۱۹۳۴ جـادهٔ اش ـ خوروگ و در سال ۱۹۴۰ جادهٔ استالین‌آبـاد (دوشنبه)ـ خوروگ‌گشایش‌یافت ومیان پامیر و دیگرنواحی‌کشور روابطزمینی (بوسیلهٔ اوتوموبیل) و هوائی برقرارگشت و ناحیهٔ مزبور از انزوا خارج شد.

اکنون مردم پامیر غربی بیشتر به‌زراعت آبی و اندکی هم به‌دامداری وباغداری اشتغال دارند.

همهٔ ساکنان پامیر غربی[1]، جز در موارد نادر، (زنان نسل سالخورده وکودکان خردسال) دوزبانی هستند یعنی در عین‌حال به‌زبان پامیری وتاجیکی تکلم می‌کنند. و در زندگی اجتماعی وکتابت و مدارس ایشان زبان تاجیکی متداول است.

اشتراك زبان و وحدت ارضی و زندگی اقتصادی و سنن فرهنگی موجب اتحاد ساکنان بدخشان کوهستانی ـ یعنی وخنیان و شوغنانیان و روشنیان و ایشکشمیان و یزغولمیان ـ با تاجیکان گشته است.

گروه زبانهای پامیری شامل السنهٔ زیراست: الف / گروه فرعی شوغنانی ـ روشنی ب / زبان یزغولمی، ج / زبان ایشکشمی و د / زبان وخنی.

اختلاف میان زبانهای کنونی پامیر آنچنان فاحش است که ساکنان دره‌های مختلف آن ناحیه سخن یکدیگر را نمی‌فهمند. مثلاً مردم درهٔ یزغولم از فهم زبان وخنی و یا ایشکشمی عاجزند و یا فرد شوغنانی،زبان یزغولمی را نمی‌فهمد و وسیلهٔ معاشرت و محاورهٔ ساکنان مختلف‌اللسان غرب پامیرهمانا زبان تاجیکی است که برای همهٔ متکلمان بزبانهای پامیری قابل فهم می‌باشد. یکی از لهجه‌های تاجیکی (بدخشانی، بدخشانی تاجیکی) نه‌تنها در محاوره بلکه درفرهنگ عوام وآثار غیرمکتوب مردمی که به‌زبانهای پامیری سخن می‌گویند نیز به‌کار می‌رود.

الف / گروه فرعی پامیری مرکب از شوغنانی ـ روشنی. این گروه فرعی شامل زبانهای شوغنانی (ولهجهٔ دهکدهٔ باجوکه بدان پیوستگی دارد) و روشنی (و لهجهٔ درهٔ خوف که بدان پیوستگی دارد) و برتنگی و ارشری و ساری‌کلی (سریقلی) می‌باشد.

زبانهای یاد شده به‌حدی به‌یکدیگر نزدیك می‌باشندکه می‌توان آنها را لهجه‌های مختلف زبانی واحد شمرد و متکلمان به‌این زبانها به‌آسانی‌سخن یکدیگر را می‌فهمند. بااین حال یادآورمی‌شویم‌که این لهجه‌ها انواع مختلف یکی از زبانهای مزبورنیستند و همه متساوی‌الحقوق می‌باشند و فقط زبان شوغنانی به‌سبب‌کثرت متکلمان درمیان آنها ممتاز است.

در حدود خاك شوروی، اهالی‌کرانهٔ راست پنج (در بخش بالا وپائین خوروگ) و همچنین ساکنان درهٔ‌گونت وشاه دره بزبان شوغنانی سخن می‌گویند. در بخش علیای مسیر پنج، منطهٔ انتشار زبان شوغنانی بین قشلاقهای در سورخت و خسخرگ پایان می‌یابد (از نقطهٔ اخیرالذکر منطقهٔ انتشار لهجهٔ تاجیکی‌گورون آغاز می‌شود)، دربخش سفلای مسیرپنج، حد انتشار زبان شوغنانی به‌دهکدهٔ خوف سفلی (تقریباً ۵۰ کیلومتر پائین‌تر از خوروگ در مسیر رود پنج ـ در محل خروج آن رود ازدرهٔ خوف) می‌رسد. این سرزمین از لحاظ اداری جزو دو بخش از ایالت خودمختار بدخشان‌کوهستانی می‌باشد: یکی بخش شوغنان (که مرکز اداری آن شهر خوروگ، در ملتقای رودگونت و پنج) ودیگربخش راشت ـ قلعه(که مرکز اداری آن راشت قلعه بررود شاه‌دره می‌باشد).

۱. اکثریت اهالی پامیر شرقی بزبان قرقیزی سخن می‌گویند.

زبان شوغنانی دربخش شوغنان افغانستان ـ که درکرانهٔ چپ رود پنج ، درمقابل شوغنان شوروی قرار دارد ـ نیز تکلم می‌شود.

عدهٔ مردم ایالت خودمختار بدخشان‌کوهستانی که به‌زبان شوغنانی سخن می‌گویند ۱۵-۱۳ هزار تخمین زده می‌شود[۱]. عدهٔ شوغنانی زبانان افغانستان نیزتقریباً همین‌قدر است.

درحدود سال ۱۹۳۰ الفبائی برپایهٔ خط لاتین برای زبان شوغنانی ـ درتاجیکستان ـ تنظیم شد وبه‌تدوین کتب درسی به‌آن زبان‌آغازکردند وحتی بعضی ازکتب مزبورمنتشر گشت. ولی بعدها این اقدامات نامناسب تشخیص داده شد و تدریس در مدارس‌کماکان به‌زبان تاجیکی صورت گرفت.

در نقاط شمالی‌تر زبان روشنی رواج دارد و ساکنان درهٔ پنج ـ از دهکدهٔ خوف سفلای سابق‌الذکر در جنوب، تا دهکدهٔ شیپاد در شمال ـ بدان زبان سخن مـی‌گویند. دهکده‌های عمده‌ای کـه ساکنان آن به‌زبان روشنی تکلم مـی‌کنند: عبارتند از قلعهٔ ومار (درنقشه‌های کنونی بجای آن «روشن» نوشته شده ـ مرکزبخش روشن برپنج ـ درملتقای پنج و رود برتنگ) و قشلاقهای بزرگ برزود و درزود و بروشن و دروشن و غیره‌که در پائین ـ آب رود پنج‌ـقرار دارند. گویشهای دره‌های جناحی خوف و قشلاقهای واقع در مسیر سفلای رود برتنگ یعنی امس (*Emc*) و باغو (*Bayū*) و خجیس (*Xeǰez*) و غیره جزو زبان روشنی شمرده می‌شوند. بر روی هم در شوروی (با احتساب ساکنان درهٔ خوف‌که جمعاً ۱۱۰ خانوار می‌شوند) قریب شش هزار نفر و در افغانستان سه‌هزار نفر به‌زبان روشنی سخن می‌گویند. قشلاقهای روشنیان در افغانستان درکرانهٔ چپ رود پنج ـ روبروی روشن شوروی ـ قرار دارند.

زبان برتنگی درمسیر رود برتنگ ـ بخشی از آن که میان دهکدهٔ دشت (*Dāx̌t*) و بسید (*Basid*) واقع است ـ انتشار دارد و قشلاقهای مذکور را نیز شامل می‌گردد. عدهٔ نفوس این قشلاقها[۲] تقریباً ۳-۲ هزار است.

دربالا آب رود برتنگ، در قشلاق بزرگ ارشر (*Orošor*) و دهکده‌های مجاورآن به‌لهجهٔ ارشرـی سخن می‌گویند[۳].

لهجهٔ ساری‌کلی (سریقل) درناحیهٔ ساریکل ـ که درحدود چین (ایالت سین‌تسزیان) و مشرق پامیر شوروی ـ واقع است انتشار دارد. ناحیهٔ ساری‌کل در دره‌ای ، بین کـوه مرزی ساری‌کل (در غرب) وکوه‌کاشغر (در شرق) قرار دارد. مردم ساری‌کلی زبان در آنجا ـ درناحیهٔ تاش‌کورگان ودره رود تیزناف وشاخه‌های آن ـ زندگی می‌کنند. محتملاً متکلمان به‌این لهجه، که به‌شوغنانی نزدیك است، ازشوغنان به‌آنجا مهاجرت‌کرده‌اند.

۱. اطلاعات راجع به‌عدهٔ نفوس نواحی مختلف پامیر مربوط به‌سال‌های ۱۹۲۰ می‌باشد.

۲. درمیان‌قشلاقهای مزبور «سی‌پونج» (*siponǰ* - در بعضی نقشه‌ها برتنگ‌نوشته شده) و درژمچ (Doržomč) و رذوج (Razuǰ) و بسید (Basid) بزرگترند.

۳. در سالهای اخیر بخش مهمی از ساکنان درهٔ برتنگ (قشلاقهای واقع در بالادست سی‌پنج‌که ارشر هم جزو آنهاست) به‌نقاط حاصلخیزتر مهاجرت‌کرده‌اند (بیشترشان به‌درهٔ وخش).

وتا اوقات اخیر هم بامردم شوغنان روابطی داشته‌اند. تعیین عدهٔ نفوس ساری‌کلی‌زبانان امری دشوار است. ولـی ظاهراً به‌چندین هزارنفر بالغ می‌گردند. زبان ساری‌کلی از همهٔ زبانهای پامیری ـ و به‌طورکلی ایرانی ـ بیشتر به‌سمت مشرق نفوذ کـرده است و تنها لهجهٔ ایرانی است‌که در مشرق پامیر بدان سخن می‌گویند[۱].

ب / زبان‌یزغولمی. یزغولمیان به‌زبان یزغولمی سخن می‌گویند.(خودخویشتن را زگمیك *Zgamik* می‌خوانند). اینان دردرهٔ رود یزغولم‌که شاخهٔ راست‌رود پنج است زندگی مـی‌کنند. اراضی این دره از لحـاظ اداری جزو بخش ونج (از ناحیهٔ خودمختار بدخشان‌کوهستانی) می‌باشد. در سال ۱۹۴۰ عدهٔ ساکنان این دره ۲۰۰۰ بوده ولی در سالهای اخیربخشی از ایشان به‌نواحی حاصلخیزتر ـ یعنی به‌دره‌های وخش (تاجیکستان جنوبی) ـ مهاجرت کرده‌اند[۲]. زبان یزغولمی برخلاف دیگر زبانهای پامیری که هر یك به‌لهجه‌های گوناگون بسیار تقسیم مـی‌شوند به‌گـویشهایی که تفاوت بارزی با یکدیگر داشته باشند منقسم نمی‌گردد.

ج / زبان ایشکشمی. گـویندگـان به‌زبان ایشکشمی ـ در حدودکشور شوروی ـ اکنون فقط درقشلاق «رین» (قریب ۵۰ خانوار)، به‌طور اجتماع، دیده می‌شوند. «رین» تقریباً دوکیلومتر بالاتر از قشلاق نیوت ـ مرکز ناحیهٔ ایشکشم ـ درمسیر پنج، (نیوت در نقطه‌ای قرارگرفته‌که پنج به‌طرف شمال منحرف می‌شود و در نقشه‌های کنونی همان نام ایشکشم نوشته شده) واقع است. در دهکدهٔ نمت‌گوت (اندکی بالاتر ـ در مسیرپنج) که بیشترساکنان آن بیك زبان پامیری دیگر ـ یعنی وخنی ـ متکلمند وهمچنین درقشلاق نیوت‌که اکثر اهالی به‌تاجیکی سخن می‌گویند نیز زبان مزبور شنیده می‌شود.

اکثر ایشکشمی‌زبانان (خود خویشتن را «ایش‌کوشومی» *Iskoxumi* می‌خوانند) در قریهٔ ایشکشیم افغانستان (در خمیدگی پنج، درکرانهٔ چپ ـ کرانهٔ افغانی ـ آن رود) و قشلاقهای مجاور آن و همچنین در سرچشمه‌های رود وردوج، در اطـراف قراء زیبك و سنگلیچ زندگی می‌کنند. قشلاقهایی‌که درآنجا ساکنان آنها به‌ایشکشمی تکلم می‌کنند عبارتند از: بازگیر(میان زیبك و ایشکشم)، پوروگ، ایس‌کیتول، سنگلیچ.

ظاهراً در خود «زیبك» اکثراهالی به‌زبان تاجیکی سخن می‌گویند. زبان ایشکشمی به‌سه‌گونهٔ عمده تقسیم می‌شود: لهجهٔ ایشکشمی (که در شوروی بدان تکلم مـی‌کنند) زیبکی و سنگـلیچی (در افغانستان). بر روی هم قریب دوهزار نفر به‌ایشکشمـی سخن

۱. اگر وخنی و تاجیکی را ـ که برخی از گـروههای‌کوچك در ترکستان چین بدان زبانها متکلم میباشند ـ بحساب نیاوردیم.

۲. در درهٔ یزغولـم اکنون زبان مردم قشلاقهای زیر یزغولمـی است (از بخش پائین ببالای دره بر شمرده میشود): مرتون (*marθūn*)، شاوود (Xavàvd)، بدون (*bəδōn*)، ویشخارو (Waxxarv)، اندرباغ (*andarbāg*) و جامك (Žamag). نقطهٔ اخیر تقریباً ۲۷ کیلومتری مصب یزغولم است. قشلاقهای واقع در بخش علیای مسیر رود اکنون مسکون نمیباشند. (مؤلف این اطلاعات را به‌لطف د. ادلمان‌کارمند علمی انستیتوی زبان و ادبیات فرهنگستان علوم تاجیکستان که در سال ۱۹۵۶ به‌درهٔ یزغـولم سفرکرده ـ رهون میباشد).

می‌گویند و تقریباً ۱۵۰۰ نفر از این عده در افغانستان سکونت دارند.

د / زبان وخنی. وخنی‌ها که درکوههای مرتفع وخن (نام محلی: شیك زیك *xik zik*) به‌این زبان تکلم می‌کنند.

در خاك شوروی زبان وخنی بسمت مغرب تا قشلاق «نمت‌گوت» سابق‌الذکر انتشار دارد و در آنجا با قلم رو زبان ایشکشمی هم‌مرز می‌شود. بسیاری از وخنیان ـ گذشته ازوخنی وتاجیکی ـ به‌زبان شوغنانی نیزسخن می‌گویند. تفاوت میان گویشهای قشلاقهای وخن فوق‌العاده ناچیزاست (البته قشلاقهائی‌که در خاك شوروی می‌باشد در نظر است). عدهٔ وخنیان شوروی به ۷-۵ هزار بالغ می‌گردد. و تقریباً عده‌ای درهمین حدود نیز در افغانستان زندگی می‌کنند و درقشلاقهای امتداد رود وخن‌دریا (شاخهٔ چپ «پنج ـ آمودریا») سکونت دارند. عده‌ای وخنی (قریب ۲۵۰۰ نفر) نیز در طول مسیر رود خونزا و ایشکو من (اراضی امارت جام وکشمیر و نواحی گیل‌گیت و خونزا) و چترال (در مسیر رود یارخون) و ساری‌کل (بخصوص در اطراف قریهٔ دفدر در بخش علیای رود تاش ـکورگان) اقامت دارند. م.و. پوتسوف سیاح روسی درپایان قرن‌گذشته گروههائی از وخنیان را در دامنه‌های داخلی‌کوئن لون (سین‌تسزیان) مشاهده‌کرده بود.

جمع عدهٔ وخنیان در حدود ۱۵-۱۰ هزارنفر تخمین زده می‌شود.

زبان مونجانی (و لهجهٔ ئیدغه یا یدغه)

زبان مونجانی درمحلی به‌نام مونجان ـ واقع درجنوب شرقی بدخشان افغانستان وسرچشمه‌های رودکوکچ (شاخهٔ چپ «پنج ـآمودریا») متداول است. عدهٔکمی (درحدود یك‌هزارالی یك‌هزاروپانصد نفر) مونجانی درقشلاقهای دوکرانهٔ رود جرم[1] ـ از سرچشمه های‌آن تا قشلاق اسکارزر(پائین‌تر ازدهکدهٔ مونجان ـکه بزرگترین دهکدهٔ ناحیهٔ مزبور است) و همچنین در دره‌های جناحی متمرکز میباشند. اسامی قشلاقهای مونجان درکتاب گ. مورگن شترن (صفحه ۱۳-۱۲/ـ *IIFL; II*) مشروحاً یاد شده است.

لهجهٔ ئیدغه در درهٔ رود لوت‌کوه (شاخهٔ راست‌کنار) که در دامنه‌های جنوبی هندوکش ـ ازگردنهٔ «در» (که راهی ازآنجا به‌چترال منتهی میشود) به‌طرف جنوب جاری است ـ متداول است و با زبان مونجانی بستگی نزدیك دارد. عنوان این لهجه ازنامی که متکلمان بدان خود خویشتن را چنان می‌خوانند، مأخوذ می‌باشد (*idaγ* ئیدغ که جمع‌آن ئیدغه *idγë* می‌شود). اینان درقشلاقهای بخش علیای درهٔ لوت کوه (تا قشلاق بوربون ـ از قشلاق بوربون منطقهٔ زبانهای هندی آغاز میگردد) زندگی می‌کنند.

به‌عقیدهٔ متخصصان،مردمی‌که به‌لهجهٔ ئیدغی سخن می‌گویند (قریب یکهزارنفرند) اصلاً ازمونجان می‌باشند وچند نسل پیش ازآنجا به‌درهٔ رود لوت‌کوه مهاجرت‌کرده‌اند.

۱. شاخهٔ چپ رودکوکچ در بعضی از نقشه‌ها چنین نامیده شده است.

زبان ارموری (برکی، برگیسته)

ارموری زبان قوم کوچکی است که درکتب به‌همین اسم نامیده شده: ارموری (یا برکی).

بخشی ازاین قوم درکشور افغانستان، دردرهٔ لوگر (ناحیهٔ برکی ـ رجان یا برکی ـ برك، در جنوب کابل) و بخشی دیگر در پاکستان و ناحیهٔ کان گورم (وزیرستان، شمال غربی درهٔ اسماعیل‌خان، و جنوب غربی بانو).

عدهٔ نفوس قبیلهٔ برکی در ناحیهٔ لوگر، در آغاز قرن نوزدهم به۸ هزارنفر[۱] ودر ناحیهٔ کان گورم ـ در آغاز قرن بیستم ـ به ۵۰۰-۴۰۰ خانوار تخمین زده می‌شد. گفته شده است که مشغلهٔ اصلی ایشان زراعت وخدمت نظام بوده. اکنون برکیهای کان گورم، که درمیان قبیلهٔ افغانی وزیری زندگی می‌کنند، بیشتر پیشه‌ور وبازرگان پیشه هستند.

در کان گورم زبان ارموری را «برکی» و یا «برگیسته» می‌خوانند و بدین سبب محققان حدس می‌زنندکه برکیان کان گورمی اصلاً از «برکی ـ برك» ـ (درهٔ لوگر) ـ می‌باشند. ضمناً تذکر این نکته لازم است که بایزید انصاری (قرن شانزدهم)، پیشوای نهضت ملی و ضد فئودالی روشنیان، از ارموریان کان گورم بوده است.

نخستین بارکه نامی از زبان ارموری برده شده درخاطرات بابراست (آغاز قرن شانزدهم). وی ازوجود این زبان درکابل واطراف آن سخن گفته است. در قرن نوزدهم زبان ارموری بیشتر از اکنون انتشار داشت و در بت خاك (مشرق کابل) ومنشعبات هندوکش (بین بامیان وگربند) وحتی در شمال هندوکش وناحیهٔقوندوز (باغلان[۲]) شنیده می‌شده.

اکنون در سراسر نواحی اخیرالذکر از ارموری خبری نیست. ظاهراً مردمی که سابقاً به‌ارموری سخن می‌گفته‌اند بخشی زبان تاجیکی وقسمتی افغانی را اختیارکرده‌اند. و ساکنان بت‌خاك و برخی نواحی دیگر ایالت پشاورکه اکنون به‌زبان پشتو تکلم می‌کنند کماکان خود را از قبیلهٔ ارموری می‌شمارند و این خود مؤید نظر بالا است. در محل برکی ـ رجان ـ که در بالا نام بردیم ـ زبان ارموری ، در مقابل تاجیکی وپشتو بالکل مغلوب گشته است.

میان لهجهٔ ارموریان لوگر و لهجهٔ کان گورم اختلافات بالنسبه بارزی وجود دارد و لهجهٔ اخیرالذکر قدیمتر و مهجورتر شمرده می‌شود. زبان ارموری خط ندارد.

۱. «بلیو» (H. W. Bellew) تا حدود ده‌هزار خانوار برکی را در افغانستان ساکن می‌داند.
رجوع‌شود به H. M. Bellew, *An Inquiry*... P. 52

۲. بنا به‌روایات خود ارموریان، اصل ایشان از نواحی اندخو(انده) ومزارشریف است (شمال‌افغانستان) واینکه اصطلاح «برکی» دراسامی اماکن شمال افغانستان وجود دارد ـ جالب توجه می‌باشد. (درجنوب خان‌آباد ـ ۳۶ درجهٔ عرض شمالی و تقریباً ۶۹ درجهٔ طول شرقی).

زبان پرچی (پراچی)

اکنون زبان پرچی به‌شکل جزیره‌های منفرد در قلمرو اشغالی زبان تاجیکی و افغانی (پشتو) والسنهٔ هندی پراکنده است. به‌گفتهٔ م.س. آندریف دانشمند شوروی در حدود سال ۱۹۲۰، در قشلاق کورآب (درهٔ رود پنجشیر- شمال کابل) و چند قشلاق مجاور درهٔ رود شوتول و همچنین در محل نیجرائو (شمال شرقی کابل، درکنار یکی از شاخه‌های چپ رود پنجشیر.) به‌زبان پرچی سخن گفته می‌شده.

بخش اصلی ساکنان دره‌های پنجشیر وشوتول تاجیکی‌زبان می‌باشد ومحل نیجرائو در منطقهٔ انتشار زبانهای هندی (پاشائی) واقع است. وعدهٔ قلیلی که به‌زبان پرچی تکلم می‌کنند (از پنج‌هزار بیشتر نیستند) وخود را تاجیك می‌دانند وتقریباً همه دوزبانی می‌باشند و به‌موازات زبان مادری خویش به‌زبان تاجیکی نیز تکلم می‌کنند. زبان پرچی خط ندارد.

قدیم‌ترین تألیفی که از زبان پرچی یاد می‌کند خاطرات بابراست که پیشتر یادکردیم و از وجود متکلمان بدان زبان درکابل واطراف آن صحبت می‌دارد. مردم پرچی زبان بیشتر به‌بازرگانی وهمراهی وهدایت کاروانها وتا اندازه‌ای به‌زراعت اشتغال داشته‌اند.

درگذشته زبان پرچی بیش اززبان حاضر انتشار داشت وحتی دردرهٔ سند هم شنیده می‌شد. وچند نسل پیش مردم دره‌های پنجشیر وشوتول -که اکنون فقط به‌تاجیکی سخن می‌گویند - به‌زبان پرچی تکلم می‌کردند. برطبق روایات رایج افراد اخیرالذکر اخلاف کسانی می‌باشند که از نیجرائو به‌آنجا آمده بودند.

زبان یغنابی

زبان یغنابی در سرزمین تاجیکستان شوروی، در درهٔ رود یغناب (شاخهٔ راست رود فن‌دریاکه از چپ به‌زرافشان می‌ریزد) که میان قلل مرتفع جبال حصار و زرافشان فشرده شده انتشار دارد.

پنج قشلاق که جایگاه مهاجران یغنابی است (جمع عدهٔ ایشان درحدود ۷۰۰-۶۰۰ نفر) دردامنه‌های جنوب جبال‌حصار، دردرهٔ رود ورزآب -که جادهٔ استالین‌آباد (دوشنبه) از آن می‌گذرد و دره‌های جناحی مسیر شاخه‌های ورزاب - یعنی خرنگان و طاق آب (ناحیهٔ شوراهای روستائی «عینی» و«زیدی» و ورزآب بالا) قرار دارد. چند قریهٔ یغنابی تانواحی شمالی مجاور استالین‌آباد (دوشنبه) وجود دارد.

همهٔ افراد یغنابی زبان (تقریباً به دو هزار نفر بالغ می‌گردند) دو زبانی هستند و زبان تاجیکی را هم‌به‌آزادی تکلم می‌کنند وبه‌سرعت باتاجیکان خومی‌گیرند. زبان‌یغنابی خط ندارد.

دولهجهٔ اصلی یغنابی وجود دارد: یکی غربی (گویشهای قراء مرختوماین ونومی تکان و غیره) و دیگر شرقی (گویشهای قراءکشی و دیبلند و پسکان و پی‌تیپ و غیره). در میان این دومنطقه - ناحیهٔ گویشهای مختلط قرار دارد.

زبان یغنابی در واقع ذیل بلافصل زبان سغدی باستانی است که در گذشته در درهٔ زرافشان و نواحی مجاور آن انتشارداشته. درهٔ صعب‌الوصول یغناب که در گذشتهٔ نزدیك تقریباً از جهان خارج جدامانده بود ،تنها محلی است که یکی ازلهجه‌های جدید سغدی‌در آن محفوظ مانده. مطالعهٔ این زبان از لحاظ علمی اهمیت فراوان دارد و بسیاری از دانشمندان شوروی و دیگر کشورها انجام این مهم را وجههٔ همت خویش قرار داده‌اند.

لهجهٔ کومزاری

یك قبیلهٔ کوچك بدوی که‌درشبه جزیرهٔ المسندم(درجنوب تنگهٔ هرمز - پیش‌آمدگی شمالی شبه جزیرهٔ عربستان) زندگی میکند به‌لهجهٔ کومزاری سخن می گوید.

کومزاری تنها لهجهٔ ایرانی است (اگر گروههای منفرد پارسی زبانان و بلوچانی راکه درکرانه‌های عربستان زندگی می‌کنند مستثنی کنیم)که در جنوب خلیج فارس بدان سخن می گویند.

فصل پنجم

طبقه‌بندی زبانهای ایرانی کنونی از لحاظ تاریخی و لهجه‌شناسی

مبنای طبقه‌بندی زبانهای کنونی ایرانی ازلحاظ تاریخی و لهجه‌شناسی هماناتاریخ گذشتهٔ زبانهـای مزبور می‌باشد. مهمترین مقیاسی کـه در این طبقه‌بندی به‌کار می‌آید اختلافات باستانی است‌که میان لهجه‌های ایرانی وجود داشته ـ اختلافاتی‌که ظهورآنها مربوط به‌دوران‌باستانی زبان ایرانی می‌باشد. جدائی‌که در آن زمان میان‌لهجه‌های‌غربی و شرقی ایران آغاز گـردید، پایهٔ تقسیم‌بندی زبانهای‌کنونی ایرانی به‌دوگروه اصلی می‌باشد: یکی زبانهای غربی‌ایرانی ودیگر زبانهای شرقی‌ایرانی. زبانهای (لهجه‌های) ایرانی که دنبالهٔ لهجه‌های غربی باستانی ایرانی هستند جزوگروه زبانهای (لهجه‌های) غربی ایرانی به‌شمار می‌روند و آنهائی که دنبالهٔ لهجه‌های شرقی باستانی هستند جـزو گروه زبانهای (لهجه‌های) شرقی‌ایرانی محسوب می‌گردند[۱].

۱. زبانهای ایرانی غربی

زبانهای غربی ایرانی نیز بنوبهٔ خود به‌دوگروه تقسیم می‌شوند: الف/ زبانهای ایرانی شمال غربی و ب / زبانهای ایرانی جنوب غربی.

زبانهای ایرانی شمال غربی

زبانهای ایرانی شمال غربی (یا لهجه‌های شمال غربی) ازلهجه‌های باستانی‌که در سرزمینهای ماد و پارت ـ یعنی بخش شمال و شمال غربی فلات ایران رایج بوده‌اند ـ ریشه می‌گیرند. در این شمارند: ۱ / زبان کردی ولهجه‌های قبایل‌کرد (گورانی و زازا

۱. قلمرو انتشار فلان یا بهمان زبان‌کنونی در حال حاضر محل آن را در طبقه‌بندی تاریخـی و لهجه‌شناسی زبانهای‌ایرانی مشخص نمی‌سازد. مثلا زبان آسی اکنون در شمال غربی تمام زبانهای دیگر ایرانی انتشار دارد. ولی به‌رغم این وضع زبان مزبور یکی از زبانهای شرقی ایرانی است ـ زیراکه دراصل از لهجه‌های شرقی ایرانی (سکائی) منشعب‌گشته. وزبان تاجیکی که اکنون دراقصای شمال شرقی قلمرو زبانهای ایرانی رایج است، زبان ایرانی جنوب غربی ایران شمرده می‌شود؛ زیرا تکـوین آن برپایهٔ لهجه‌های باستانی جنوب غربی بوده.

و غیره) ۲ / زبان بلوچی، ۳ / زبان طالشی، ۴ / لهجه‌های گیلکی و مازندرانی ، ۵ / لهجه‌های ایران مرکزی (وبخشی از لهجه‌های فارس)، ۶ / ارموری، ۷/ پرچی.

زبانهای ایرانی جنوب غربی

زبانها (ولهجه‌های) ایرانی جنوب غربی از لهجه‌های باستانی بخش جنوب غربی فلات ایران (سرزمین پارسه *Pārsa*) ریشه می‌گیرند. زبان پارسی (تاجیکی) در میان زبانهای ایرانی کنونی جنوب غربی مهمتر از همه است. در بارهٔ رابطهٔ میان پارسی و تاجیکی پیشتر سخن گفته شد. و پارسی و تاجیکی‌کنونی دوشاخهٔ زبان پارسی هستندکه آثار مکتوب دوران متقدم (کلاسیك) (قرن یازدهم تا شانزدهم م.) معرف آن می‌باشد. زبان اخیرالذکر هم دنبالهٔ زبان پارسی میانه است. زبان پارسی میانه‌که از روی آثار مکتوب دوران میانهٔ زبانهای ایرانی شناخته شده ، از یکی‌ازگویشهای پارسی (پارسی باستانی) سرزمین پارسه *Pārsa* ریشه می‌گیرد. گویش اخیرالذکر به‌لهجهٔ پارسی (پارسی باستانی) که کتیبه‌های میخی بدان نوشته شده،نزدیك است (اگر کاملاً همانندشان نخوانیم).

لهجه‌های تاتی ولری و بختیاری و اکثرگویشهای محلی فارس و لهجهٔ کومزاری جزو زبانهای (لهجه‌های) ایرانی جنوب غربی شمرده می‌شوند.

روابط میان زبانهای ایرانی جنوب غربی و شمال غربی از لحاظ لهجه‌شناسی

اختلافات صوتی‌که از عهد باستان لهجه‌های ایرانی شمال غربی و جنوب غربی را از یکدیگر جداکرده‌بوده در زبانهای‌کنونی ایرانی نیزبه‌نحو بارزی مشاهده‌می‌گردد. مثلاً از آن جمله است انطباق «*z*ز» ـی‌شمال غربی || با «*d* د» جنوب غربی‌که‌منعکس کنندهٔ اختلاف باستانی ز «*z* اوستائی» || و«د *d*» پارسی باستانی و یا «ز *z*» پارتی || و «د *d*» پارسی میانه می‌باشد.

مثلاً انعکاس «ـ*zān* اوستائی» || «دان *dān*» پارسی باستانی را که ریشهٔ فعل «دانستن» است (پارتی ـ *zān*؛ پارسی‌میانه *dān*)ـ در زبانهای‌کنونی غربی ایرانی‌مورد توجه قرار دهید، بشرح زیر:

زبانهای شمال غربی

کردی (مکری)	*dä - zān - im*	(من) می‌دانم
طالشی	*zənə*	دانستن
بلوچی	*zāntum*	(من) می‌دانستم
خوری	*dä - zun - om*	(من) می‌دانم
یزدی	*zǒne*	(من) می‌دانم

نائینی	*zōnī*	(من) می‌دانم
نطنزی	*zonon*	(من) می‌دانم
سوئی	*zūnu*	(او) می‌داند
اورامانی	*nä mä-zanu*	(من) نمی‌دانم
سنگسری	*zundi*	(من) می‌دانم
خونساری	*ām zūnā*	(من) می‌دانستم
گزی	*zūne*	(او) می‌داند
سمنانی	*zonum*	(من) می‌دانم
زازا	*zān-*	دانستن (پایهٔ زمان حال)
سرخه‌ای	*zān-*	

زبانهای جنوب غربی

پارسی	*dânestān*	دانستن
تاجیکی	*donistan*	دانستن
تاتی	*dunustan*	دانستن
بختیاری	*dūn-*	دانستن(پایهٔ زمان حال)

اکنون کلمات «داماد» و «دل» را مقایسه‌کنید:

«داماد»

زبانهای شمال غربی		زبانهای جنوب غربی	
طالشی	*zomo*	فارسی	*dâmâd*
بلوچی	*zāmāt*	تاجیکی	*domod*
گورانی	*zāmâ*	تاتی	*dumbor*
گیلکی	*zamo*	لری و بختیاری	*dōwâ*
سنگسری	*zūmé*		*devō*
اورامانی	*zāmā*		

«دل»

بلوچی	*zirde*	فارسی	*del*
اورموری	*zīr*	تاجیکی	*dil*
پرچی	*zur*	بختیاری	*dil*
گورانی	*zil*		

—

انعکاس «*vr* اوستائی» ‖ *vr* پارسی باستانی به‌صورت *hr* در لهجه‌های شمال غربی

(پارتی *Pnhr* «پسر»، *hre* «سه») و به‌صورت *S* در لهجه‌های جنوب غربی (پارسی میانه *pus* «پسر» و *Se* «سه») ـ در مثلهای زیرکـه از زبانهای ایرانی کنونی (ایرانی غربی) اخذگردیده مشهود است:

«پسر»

زبانهای شمال غربی		زبانهای جنوب غربی	
نائینی	*Pŭr*[1]	فارسی	*pesär*
نطنزی	*pūr*	تاجیکی	*pisar*
گزی	*pür*	کومزاری	*pas*
سمنانی	*pīr*		
سنگسری	*Pūr, pūr*		
لاسگردی	*pur, pür*		
یزدی	*pōr*		

«سه»

زبانهای شمال غربی		زبانهای جنوب غربی	
سمنانی	*häire*	فارسی	*se*
سرخه‌ای	*herā*	تاجیکی	*se*
طالشی (گویش کرگانرود)	*hai*	بختیاری	*se*

انعکاسات گوناگـون *J* ـی پارسی باستانی (*z* ـی پارتی ‖ *z* پارسی میانـه) در لهجه‌های شمال غربی و جنوب غربی‌که پیشتر تذکر داده شد، در زبانهای ایرانی غربی کنونی نیز تجلی می‌کند. مثلاً انعکاس ـ*Jan* اوستائی ‖ ـ *Jan* پارسی باستانی و ـ*zan* پارتی ‖ ـ*zan* پارسی میانه را (که پایهٔ فعل «زدن» است) در نظرگیریم.

زبانهای شمال غربی			زبانهای جنوب غربی		
طالشی	*žae*	«زدن»	فارسی	*zān* –	پایهٔ زمان حال فعل «زدن»
گزی	*béž – žent*	«اوزد»	تاجیکی	*zan* –	
سنگسری	*žθnāndi*	«(من) می‌زنم»	بختیاری	*zen* –	
خونساری	*bä-žunzi*	«(آنها) زدند»	کومزاری	*bi-zen*	«بزن»

به انعکاس پارسی‌باستانی (اوستائی) *janay* «زن» و «زوجه» نیز توجه شود:

۱. در اینجا و مثلهای بعدی، r < hr ـ «هر» تبدیل به «ر» شده.

زبانهای شمال غربی		زبانهای جنوب غربی	
کردی	*žin,žen*	فارسی	*zän*
طالشی	*žen*	تاجیکی	*zan*
خوری	*žen*	تاتی	*zan*
سیوندی	*žene*	کومزاری	*zank*
سنگسری	*žen,žekäín*	بختیاری	*zen*
گورانی	*žan*		
سرخه‌ای	*žikí*		
لاسگردی	*žikí,žäki*		
اورامانی	*žäniä,žänäk*		

در بالا برخی از دیگر اختلافاتی راکه میان لهجه‌های ایرانی شمال غربی (پارتی) و جنوب غربی (پارسی) در دورهٔ زبان ایرانی میانه وجود داشته نقل‌کردیم. اکثر این تفاوتها در زبانهای کنونـی غربی ایران نیز دیده می‌شود. مثلاً انطباق ضمیـر اشاره پارتی **im** ‖ پارسی میانه *ēn* «این» و پارتی **hō** ‖ پارسی میانه ***(h)ān*** «آن» در مقابلهٔ زیر منعکس است:

طالشی ***im,əm*** ‖ فارسی ***in*** و تاجیکی ***in*** «این»

طالشی ***av***، کردی ***äw***[1] ‖ فارسی ***ån*** و تاجیکی ***on*** «آن»

در لغت زبانهای‌کنونی غربی ایرانی اختلافاتی دیده می‌شود که از مطابقت ***vāž*** شمال‌غربی (پارتی) ‖ با ***gōβ***[2] جنوب غربی (پارسی میانه پایهٔ زمان حال فعل «گفتن») ریشه می‌گیرد:

زبانهای شمال غربی

طالشی	***vote***	گفتن
یزدی	***vé-vaǰe***	(من)می‌گویم
نائینی	***vāǰī***	(من)می‌گویم
سوئی	***ā-våǰū***	(او)می‌گوید
خونساری	***id-vāžān***	(من)می‌گویم
سنگسری	***bə-våží***	(من)می‌گویم (من) می‌گفتم(اگر)
زازا	***vāž-***	پایهٔ زمان حال«گفتن»
لاسگردی	***bä-våž***	«بگو

زبانهای جنوب غربی

فارسی	***guy -***	پایهٔ زمان حال فعل «گفتن»
تاجیکی	***gůy -***	
بختیاری	***gu -***	

۱. **av** طالشی، **äw** کردی، نیز چون **hō** ـ ی پارتی از ضمیر اشارهٔ ایرانی باستانی **hauv** ریشه می‌گیرند. وجود این ضمیر در لهجهٔ جنوب غربی (پارسی باستانی)-کتیبه‌های میخی هخامنشی ـ حمل بدان می‌شود که از یک گویش شمال غربی بهوام‌گرفته شده.

۲. این ریشه در زبانهای شرقی ایرانی نیز دیده شده است. مثلا: سغدی **ywβ** «ستودن» «گفتن».

۲. زبانهای شرقی ایرانی

زبانهای (لهجه‌های) شرقی ایرانـی ایرانی از لهجه‌های ایرانی که در دوران باستان در مشرق دشت‌کویر- سرزمینهای آسیای میانه وافغانستان‌کنونی ونواحی مجاور آن-رواج داشته ریشه می‌گیرند. لهجه‌های قبایل اسکیت نواحی مجاور دریای سیاه ـ که در دورهٔ باستانی زبان ایرانی از تودهٔ اصلی قبایل اسکیتی (سکائی) آسیای میانه جدا شدند ـ نیز جزو زبانهای مزبور هستند.

گروه زبانهای شرقی ایرانی‌کنونی شامل السنهٔ زیر است: ۱/ افغانی (پشتو)، ۲/ زبان آسی (آستی)، ۳ / زبانهای پامیری، ۴/ زبان مونجانی، ۵/ زبان یغنابی.

زبانهای شرقی ایرانی راهم علی‌الرسم به‌دوگروه فرعی تقسیم می‌کنند، به‌قرار زیر:

الف / زبانهای شمال شرقی

ب / زبانهای جنوب شرقی

گروه‌فرعی شمال شرقی (اسکیتی)

از زبانهای‌کنونی ایرانی، دوزبان آسی و یغنابی جزو این‌گروه فرعی می‌باشند: زبان آسی دنبالهٔ لهجه‌های باستانـی اسکیتی نـواحی مجاور دریای سیاه وزبان آلانهای قرون وسطی می‌باشد. اما زبـان یغنابی یك لهجهٔ سغدی است‌که تاروزگار ماهم زنـده مانده است. زبان خوارزمی‌که در قرنهای سیزدهم و چهاردهم زوال یافت نیز جزو این گروه فرعی مـی‌باشد. زبانهای آسی و یغنابی از اسـلاف خویش ویژگیهای بسیاری را به‌ارث برده‌اندکه اکنون نیزآنها را به‌یکدیگر نزدیك می‌سازد. از آن جمله علامت‌جمع راکه در هردو زبان مشترك است می‌توان ذکرکرد: *tä*-ی آسی (حالت‌اسمی) و*t*-یغنابی. مثلاً مقایسه شود: *s-sär-tä*-ی آسی، به‌معنی «سرها» و *kärd-tä*،به‌معنی «کاردها» و *dur-tä*«سنگها» باکلمات یغنابی، *odam-t* «آدمها» و*žuta-t* «پسرها» و *yart* «کوهها» والغ.[۱]

گروه فرعی جنوب شرقی

از زبانهای‌کنونی ایرانی، السنهٔ افغانی ومونجانی و پامیری جزو این‌گروه فرعی می‌باشند. این زبانها در اراضی‌که قبایل سکائی وطخاری درعهد باستان (از قرن دوم‌قبل ازمیلاد) تحت اشغال داشتند ـ انتشار دارند ودنبالهٔ لهجه‌های باستانی سکائی ـ طخاری می‌باشند.

معرف این‌گروه فرعی در دورهٔ میانهٔ زبان ایرانی به‌طورکلی آثاریست‌که از زبان

۱. به‌آنچه در بالا راجع به‌علامت جمع در زبانهای باستانی ایرانی‌گروه فرعی مزبورگفته شده توجه شود.

سکائی (ختنی) دردست می‌باشد. ویژگی بسیاری از زبانهای این‌گروه فرعی عبارت‌است ازتبدیل *d>δ>l*. مثلاً توجه شود به *δus* روشنی، *δas* وخنی، *δŭs* برتنگی ارشری، *las* افغانی بمعنی «ده» (ایرانی باستانی *dasa*). *δ∈r* شوغنانی، ـ *lar* افغانی، ـ *lōr* مونجانی ـ پایهٔ زمان حال فعل «داشتن» و «نگاه داشتن» (< ایرانی باستانی ـ *dār*). ـ*lid* افغانی پایهٔ زمان گذشتهٔ «دیدن» (<ایرانی باستانی ـ *dīta*). *levar* افغانی به‌معنی «برادرشوهر» (<ایرانی باستانی *devar*، *devár*، سنسکریت و «*деверь*» روسی). *δèwin* شوغنانی، *δewūn* روشنی، *liw* وخنی، *lew* ایشکشمی به‌معنی «دیوانه» (< ایرانی باستانی *daiva* و «دیوانه» فارسی و *devona* تاجیکی) *δōγd* یزغولمی، *δəγ̌d* وخنی، *luγdå* ـی مونجانی، *Lur* افغانی، به‌معنی «دختر» (< ایرانی باستانی ـ *dugədar*).

در افغانی *l* تنها از *t* آوائی پدید نیامد بلکه از *t*ـ خفیف سنی انسدادی نیز پیدا شد (بعداز حرف مصوت). توجه‌شود به *plār* افغانی به‌معنی «پدر» (< ایرانی‌باستانی *pitar*)، *sil* به‌معنی «صد» (< ایرانی باستانی ـ *sata*) والخ.

جنس‌یاتذکروتانیث وخنثی‌بودن‌کلمات درلهجه‌های جنوب شرقی(پشتو، مونجانی، روشنی، وغیره) کاملاً حفظ شده وحال آنکه دراکثر دیگر زبانهای کنونی ایرانی غربی (فارسی وتاجیکی) وشرقی (آسی) ازبین رفته است.

یك ویژگی دیگر لهجه‌های جنوب‌شرقی وجود سه‌ردیف ضمیر اشاره به‌نسبت‌درجهٔ دوری‌شیئی می‌باشد. مثلاً درزبان روشنی:

yim «این» (مؤنث یامذکر) برای اشاره به‌اشیاء نزدیك.

yid «این» «آن» (مؤنث یامذکر) برای اشاره‌باشیائی‌که بعدشان ازگوینده‌متوسط است.

yā آن (مذکر ومؤنث) برای اشاره به‌خیلی دور.

۳. بعضی نشانه‌های ویژهٔ تشخیص زبانهای شرقی ایرانی از غربی ـ بطورکلی.

زبانهای شرقی ایرانی از لحاظ صوت شناسی واجزاءکلمات ونحوو لغات‌بازبانهای غربی اختلافاتی دارند. ویژگی زبانهای شرقـی ایرانی وجود مصمت سایشی انسدادی (تس‌ودز) *dz:c* می‌باشدکه زبانهای غربی ایرانی فاقدآنند. مثلاً *Carm* آسی‌و *cərmə̂n* افغانی بـه‌فارسی *čārm* «چرم» مـی‌شود (< ایرانی باستانی *čarman*). *cäst* آســی، *cēm* شوغنانی ، *cam* روشنـی، *com* ایشکشمی‌ـ درزبان فارسی *čäšm* وطالشی *čaš* و بلوچی *čam* ویزدی *čem* به‌معنی «چشم» می‌شود (<ایرانی‌باستانی ـ*čašma*) *cəppar* آسی، *calor* افغانی، *cωbωr* وخنی، *cᵊfūr* ایشکشمـی، *cavōr* شوغنانی، *cavūr* روشنی، در زبان فارسی *čāhār* «چهار»، وتاجیکی *čor* وطالشی *čo* وسرخه‌ای ولاسگردی *čār* وسنگسری *čār* و بلوچی *čār* می‌شود (< ایرانی باستانی ـ *čatvar*). *fondz* آسی، *Pīndz* شوغنانی، *Pandz* وخنی، *Pundz* ایشکشمی، *Pindzə̂* افغانی در زبان فارسی *pānj* «پنج» و طالشی *penj* و سنگسـری ولاسگردی *pauj* و سرخه‌ای *panj*

وکردی *penǰ* «پنج» می‌شود (< ایرانی باستانی *panča*) وغیره.

دیگر ازخصوصیات زبانهای شرقی‌ایرانی عبارت‌است از دمی شدن (انفجارصوتی) حروف انسدادی اول باستانی آوائی- *g- > γ-* و *B- > V-(w)*. در زبانهای غربی ایرانی این اصوات علی‌الرسم در آغازکلمه باقی می‌مانند. مثلاً:

کلمهٔ ایرانی باستانی - *gav* «گاو»

زبانهای غربی‌ایرانی	
فارسی	*gâv*
تاجیکی	*gov*
کردی	*go*
بلوچی	*gōk*
بختیاری	*gō;gov*
سنگسری	*gōu*
گزی	[1] *gō*
طالشی	*go*
تاتی	*gou*
یزدی	*gū*

زبانهای شرقی ایرانی		
آسی (دیگوری)	*γog*	
یغنابی	*γow*	
یزغولمی	*γēw*	(گاونر)
افغانی	*γwā*	
مونجانی	*γṓwa*	

ایرانی باستانی *gauša* «گوش»

زبانهای‌غربی ایرانی	
فارسی	*guš*
تاجیکی	*gûš*
کردی (کورمانجی)	*goh*
زازا	*gōšye*
یزدی	*gōš*
بختیاری	*gūš*
سنگسری	*gūš*
بلوچی	*gōš*
طالشی	*guš*
تاتی	*guš*
ارموری	*gōy*
پرچی	*gū*

زبانهای‌شرقی ایرانی	
آسی (دیگوری)	*γos*
یغنابی	*γūš*
وخنی	*γiš*
شوغنانی	*γûǰ*
روشنی، خوفی	*γūw*
برتنگی- ارشری	*γūw*
افغانی	*γwaž̥*
مونجانی	*γūy*
ایشکشمی	*γu̇l*
یزغولمی	*γəvân*

۱. اشکال متشابهی (gu, go, gov) در دیگر لهجه‌های مرکزی ایران وجود دارد.

کلمهٔ ایرانی باستانی *brātā* «برادر»

زبانهای غربی ایرانی		زبانهای شرقی ایرانی	
فارسی	bärådār	آسی	(vrad >)ärvad (خویشاوند)
تاجیکی	barodar	یغنابی	virot
بلوچی	brās	شوغنانی، روشنی	v^{i}rṓd
کردی	bəra		
سنگسری	brär	یزغولمی	$v^{ə}$réd ,vred
سمنانی	bärāǰ	وخنی	vrüt
سرخه‌ای، لاسگردی	berá	ایشکشمی	vru, $v^{ə}$rüd
		افغانی	wror
طالشی	boa	مونجانی	$v^{ə}$rōy
شهمیرزادی	bärå̄r		
بختیاری	berōder ,berṓr		

ایرانی باستانی *bū* ریشهٔ فعل «بودن»، «شدن»

زبانهای غربی ایرانی			زبانهای شرقی ایرانی		
فارسی	bud	(او) بود	وخنی	vit	(پایهٔ زمان حال فعل «شدن» «هست شدن»)
تاجیکی	bud	(او) بود			
بلوچی	būt	(او) شد			
کردی	bu	(او) بود			
یزدی	būt	(او) شد			
تاتی	biran, birän	بودن	مونجانی	viy, v^{i}y $v^{ə}$y	«بودن»
طالشی	bē	بودن	ایشکشمی	vəd	(او) بود
بختیاری	bī́dum	(من)بودم	افغانی	wu	(او) بود
سرخه‌ای	boån	بودن	شوغنانی، روشنی	vidṓw	بودن
سنگسری	bandí	(من) شدم			
شهمیرزادی	biďn	بودن	آسی	wävən , wən	بودن
اورامانی	bē	(او)بود	یغنابی	vùta	شده

ناستواری «*h*» که از ویژگیهای زبانهـای شرقی ایرانی است از مثلی که در بارهٔ عدد «هفت» نقل میکنیم نمایان است.

ایرانی باستانی *hapta* «هفت»

زبانهای غربی ایرانی		زبانهای شرقی ایرانی	
فارسی	*hāft*	آسی	*aud*
تاجیکی	*haft*	یغنابی	*aud*
کردی	*haft*	برتنگی، ارشری	*ūvd*
طالشی	*haft, hoft*	شوغنانی، روشنی	^{w}*ūvd*
تاتی	*hāft*	افغانی	*ovə́*
بختیاری	*haft, hāft*	مونجانی	*ōvda*
سنگسری	*haft*	یزغولمی	^{w}*ūvd*
لاسگردی	*haft*	ایشکشمی	^{w}*ūvd*

یکی از ویژگیهای بارز دستوری زبانهای شرقی ایرانی تقدم مضاف‌الیه بر مضاف است[۱].
مثلاً

آسی	*bãrzond urs* xãxtã	کوههای بلند وسفید
	fədə us	نامادری (تحت‌اللفظی «زن‌پدر»)
	xur bon	روز آفتابی
	mã mad	مادر من
افغانی	*poh* au *huxiyār* dost	دوست عاقل و خردمند
	də *baxil* gumān	گمان بخیل
	zmā mor	مادر من
یغنابی	*γálayi* non	نان گندم
	katta urk	گرگ (پیر) بزرگ
	podabóni owóz	آواز شبان
شوغنانی	*safed* x̌ac	آب روشن
	mu xolak	خالك من، عموی من
	bazeb qišloq	قشلاق زیبا
روشنی	*mu* mod	مادر من
	māš mod	مادر ما
برتنگی	*padx̌o* puc	پسر پادشاه
	xušrūy γāc	دختر زیبا
	mun vorǰ	اسب من
یزغولمی	*way* vred	برادر او– وی
	počoyi poc	پسر سلطان
	ti ded	پدر تو
	ti xatən	زن تو
وخنی	*şutúr* soib	صاحب شتر
	ẓu nān	مادر من
ایشکشمی	*mə* noɪ	مادر من
	ti šətər	شتر تو

۱. مضاف‌الیه با حروف خوابیده نوشته شده.

در اکثر زبانهای گروه غربی (فارسی، تاجیکی، کردی، بختیاری وغیره) ترتیب کلمات درحالت اضافت‌گونهٔ دیگر است، بدینقرار:

مضاف، حرف اضافه، مضاف‌الیه.[۱] مثلاً

مادر من	modar-i *man*	تاجیکی
کوه بلند	kůh-i *baland*	
دوست عزیز	důst-i *aziz*	
آب روشن	ob-i *safed*	
پسر پادشاه	pisar-i *podšoh*	
برادر او ــ وی	barodar-i *vay*	
دختر زیبا ــ خوشروی	duxtar-i *xušrůy*	
مادر من	mådär-e *män*	فارسی
کوه بلند	kuh-e *boländ*	
دوست عزیز	dust-e *äziz*	
آب روشن	åb-e *säfid*	
پسر پادشاه	pesär-e *pådšåh*	
دختر من	qiz-a *mən*	کردی
مادر من	di-ya *mən*	
پسر پیرزن	kōr̲-e *pire*	
جای بلند	ǰi-ye *bələnd*	
خرس زرد	xərs-i *zard*	بختیاری
پسر سید	kurr-i *seyyid*	
مخمل نو	mahmal-i *tōže*	
زن برادر من	zen-i *gagūm*	
چشم باز (پرنده)	češm-i *bōz*	

برخی اختلافات در لغـات زبانهای غربی و شرقی ایرانی مشاهده می‌گردد. در زبانهای غربی ایرانی کلمهٔ «سگ» از ***spaka***ـی ایرانی‌باستانی ریشه می‌گیرد ودرزبان شرقی ایرانی به‌ریشهٔ دیگر (***Kuti***)[۲] مربوط می‌شود. مثلاً[۳]

زبانهای غربی ایرانی		زبانهای شرقی ایرانی	
فارسی	***säg***	آسی	***kudz***
تاجیکی	***sag***	یغنابی	***kut***
کردی	***se(h)***	برتنگی، ارشری	***kud***
طالشی	***səpa***	شوغنانی، روشنی	***kud***
ونیشونی	***esba***	یزغولمی	***k°od***
که‌رودی	***espá***	ایشکشمی	***kəd***

۱. با این‌حال در بلوچی و طالشی و تاتی مضاف‌الیه برمضاف مقدم است.
۲. با این حال در افغانی spay می‌گویند (شاید بوام گرفته باشند).
۳. اکنون در یزد «کوتی سگه» به «سگه توله» می‌گویند (مترجم).

نطنزی	*ispe*
سیوندی	*ispa*
سنگسری	*espé,äsbé*
سمنانی	*äspä*
یزدی	*sag*

کلماتی راکه درزبانهای ایرانی غربی وشرقی مفهوم «ماهی» را می‌رساند مقایسه می‌کنیم:

زبانهای غربی‌ایرانی		زبانهای شرقی‌ایرانی	
فارسی	*mahi*	آسی	*käf*
تاجیکی	*mohí*	افغانی	*kab*
سمنانی، سرخه‌ای، سنگسری	*måhí*	شوغنانی	*kap*
		مونجانی	*kap*[1]
بختیاری	*mōhí*		

از مطالعهٔ ویژگیهای صوتی‌ودستوری ولغوی زبانهای (ولهجه‌های)کنونی‌ایرانی و روابط متقابل آنها به‌این نتیجه می‌رسیم که ویژگیهای مزبور در لهجه‌های باستانی ایرانی مکون بوده.مثلاً وجوه تمایز زبان فارسی کنونی (وتاجیکی) از دیگر زبانهای ایرانی، درآثار پارسی باستانی دیده می‌شود (مثلاً *z* ایرانی باستانی || *d* فارسی). و یا تبدیل *p* ایرانی باستانی> به *f*،که خود یکی از خصوصیات بارز زبان آسی‌کنونی‌است، درزبان اسکیتی به‌صورت گرایشی وجود داشته. بسیاری از ویژگیهای مهم زبان سغدی در زبان یغنابی محفوظ وباقی مانده است. بنابراین (و این نکته بسیار مهم است) ریشهٔ اختلافات اصلی موجود در میان زبانهای‌کنونی ایران در اعماق عهود باستان قرار دارد. ومطالعهٔ موارد مشابهت‌واختلاف زبانهای‌کنونی ایرانی نه‌تنها گروه‌بندی آنهارا از لحاظ لهجه شناسی‌مقدور می‌سازد بلکه راههای تکامل تاریخی‌السنهٔ مزبوررانیزروشن می‌کند.

پایان

۱. مقایسه شود با زبانهای باستانی شرقی: سغدی kap و سکائی (ختنی) kava. فاسمر حدس می‌زند (m. Vasmer, *Die Iranier in Südrussland*, 1923). این ریشهٔ نام قدیم یونانی کلنی یونانی کرانهٔ تنگهٔ کرچ پانتی‌کاپی Panti Kapi می‌باشد. که خود از اسکیتی Panti - Kapa «راه ماهی» مأخوذ است. زیراکه تنگهٔ‌کرچ واقعاً معبر مقدار زیادی ماهی است و در زمان باستان از لحاظ ماهیگیری اهمیت شایان داشته. (آبایف. و.ای. زبان وفولکور آسی) ـ اشکال این تعبیر دراین است‌که زبان اسکیتی شرقی است و درزبانهای شرقی ایرانی مضاف‌الیه برمضاف مقدم می‌باشد. (به‌تألیف آبایف ص ۲۳۷ ــ ۲۳۱ رجوع شود).

کتاب‌شناسی عمومی

کتب مرجع. دایرةالمعارف‌ها

Бетгер Е. К., *Роспись статьям и заметкам по археологии и истории Средней Азии, помещенным в газете «Туркестанские ведомости» за время ее существования* (сб. «В. В. Бартольду. Туркестанские друзья, ученики и почитатели», Ташкент, 1927, стр. 481—555).

«Библиографический перечень литературы по Средней Азии (в ее географических границах)» («Народное хозяйство Средней Азии», 1929, № 12, стр. 125—174).

«Библиографический указатель по Персии», Изд-во КУТВ, М., 1928.

«Библиография по курдской проблеме» («Революционный Восток», 1933, № 3—4 (19—20), стр. 292—326; № 5 [21], стр. 159—173).

«Библиография Таджикистана», Ташкент, 1926.

Биснек А. Г. и Зельдович Н. М., *Этнография народов Памира. Список литературы на русском языке* (Сб. «Советская этнография», III, 1940, стр. 219—246).

Биснек А. Г. и Шафрановский К. И., *Библиография библиографии Средней Азии* («Библиография Востока», вып. 8—9, М.— Л., 1936, стр. 152—194).

Вознесенская Е. А. и Пиотровский А. Б., *Материалы для библиографии по антропологии и этнографии Казахстана и среднеазиатских республик*, Л., 1927.

Гетце В. Ф., Кареев Б. П., Масловский С. Д., *Библиография Афганистана*, под ред. С. Д. Масловского, СПб., 1908 («Сборник Среднеазиатского отдела Общества востоковедения», вып. II).

Межов В. И., *Туркестанский сборник. Систематические и азбучные указатели сочинений и статей на русском и иностранных языках*, т. I—III, СПб., 1878—1888.

Межов В. И., *Библиография Азии. Указатель книг и статей об Азии на русском языке и одних только книг на иностранных языках, касающихся отношений России к азиатским государствам*, т. I—III, СПб., 1891—1894.

Пульнер И. М., Добрин Я. Б., *Материалы для библиографии Средней Азии* (СЭ, 1935, № 6, стр. 146—165).

«Туркестанский сборник», т. 1—591. [Собрание журнальных и газетных материалов о Средней Азии периода 1867—1916 гг. Хранится в Гос. Публичной библиотеке УзбССР им. А. Навои в Ташкенте].

«Указатель историко-этнографической литературы о Таджикистане». Составлен бригадой сотрудников [Гос. Публичной] библиотеки [УзбССР им. А. Навои]... под общим руководством Е. К. Бетгера и под ред. М. Е. Массона, Ташкент, 1946, т. 1—3 [на машинке].

Akram M., *Bibliographie analitique de l'Afghanistan, I, Ouvrages parus hors de l'Afghanistan*, Paris, 1948.

«Annual bibliography of oriental studies», for 1946—1950, Kyoto University, June 1952; for 1951—1952, March 1954.

Henning W. B., *Bibliography of important studies on Old Iranian subjects*, Tehran, 1950.

«Enzyklopädie des Islām», Bd. I—IV, Leiden — Leipzig, 1913—1936.

«Orientalische Bibliographie», Hrsg.

von L. Schermann, Berlin, 1887—1915.

Saba M., *Bibliographie française de l'Iran. Bibliographie méthodique et raisonnée des ouvrages français parus depuis 1560 jusqu'à nos jours,* Paris, 1936, II ed., 1951.

Wilson A. T., *A bibliography of Persia,* Oxford, 1930.

کتابهای مربوط به‌بخش اوّل

(مقدّمه)

آثار حاوی مطالب کلّی در فقه‌اللغه ایرانی و زبان شناسی ایرانی. در تاریخ و جغرافیای تاریخی. اصل اقوام. تاریخ فرهنگ. تاریخ ادبیات و غیره

«Антология таджикской поэзии с древних времен до наших дней», под ред. И. Брагинского, М. Рахими, М. Турсун-заде и С. Улугзаде, предисловие и комментарии И. Брагинского, М., 1951.

Бартольд В. В., *Туркестан в эпоху монгольского нашествия,* ч. I. Тексты, СПб., 1898; ч. II. Исследование, СПб., 1900. Перевод на англ. яз.: Barthold W., *Turkestan down to the Mongol Invasion,* translated from the original Russian and revised by the author with the assistance of H. A. R. Gibb (GMS, № 3), ed. 2, London, 1928.

Бартольд В. В., *Очерк истории Семиречья,* Фрунзе, 1943.

Бартольд В. В., *Сведения об Аральском море и низовьях Аму-Дарьи с древнейших времен до XVII века,* Ташкент, 1902.

Бартольд В. [В.], *Историко-географический обзор Ирана,* СПб., 1903.

Бартольд В. В., *История Туркестана* («Труды Туркестанского гос. университета», вып. 2, Ташкент, 1922).

Бартольд В. В., *Таджики. Исторический очерк* (сб. «Таджикистан», Ташкент, 1925, стр. 93—111).

Бартольд В. В., *Иран. Исторический обзор,* Ташкент, 1926.
Рец.: Фрейман А. А. «Новый Восток», 1927, № 19, М., стр. 207—213

Бартольд В. В., *История культурной жизни Туркестана,* Л., 1927.

Бернштам А. Н., *Древняя Фергана,* Ташкент, 1951.

Бертельс Е. Э., *Очерк истории персидской литературы,* Л., 1928.
Рец.: Бартольд В. В., сб. «Иран», III, Л., 1929, стр. 225—228.

Брагинский И. [С.], *Доир ба масъалаи ба давраҳо тақсим кардани таърихи адабиёти тоҷик* («Шарқи сурх», 1947, № 2—3, с. 34—44).

Брагинский И. С., *Из истории таджикской народной поэзии. Элементы народно-поэтического творчества в памятниках древней и средневековой письменности,* М., 1956.

Веселовский Н., *Очерк историко-географических сведений о Хивинском ханстве от древнейших времен до настоящего,* СПб., 1877.

Гафуров Б. Г., *История таджикского народа,* т. I, изд. 3., М., 1955.

Жуковский В. А., *Древности Закаспийского края. Развалины старого Мерва,* СПб., 1894 (МАР, 16).

Залеман К. Г., *Очерк истории древнеперсидской или иранской литературы.* (В кн.: «Всеобщая история литературы», под ред. В. Ф. Корша, вып. I, СПб., 1880).

Иванов М. С., *Очерк истории Ирана,* [М.], 1952.

Иностранцев К. А., *О домусульманской культуре Хивинского оазиса* (ЖМНП, Новая серия, т. XXXI, № 2, 1911, февраль, стр. 284 сл.).

«История народов Узбекистана», т. II, Ташкент, 1947; т. I, Ташкент, 1950.

«История Узбекской ССР», т. I, кн. 1—2, Ташкент, 1955—1956.

Кастальский Б. Н., *Историко-географический обзор Сурханской и Ширабадской долин* («Вестник ирригации», Ташкент, 1930, № 2, 3, 4).

Кисляков Н. А., *История Каратегина, Дарваза и Бадахшана* («Материалы по истории таджиков и Таджикистана», сб. 1, Сталинабад, 1945, стр. 71—113).

Кисляков Н. А., *Очерки по истории Каратегина*, изд. второе, испр. и доп., Сталинабад, 1954.

Кисляков Н. А., *Изучение истории таджикского народа* (ВИ, 1957, № 4, стр. 182—186) [обзор основных работ].

Крымский А. Е., *История Персии, ее литературы и дервишеской теософии*, т. 1—3, М., 1909—1917.

Литвинский Б. А., *Археологическое изучение Таджикистана советской наукой. Краткий очерк* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XXVI, Сталинабад, 1954). [Содержит сведения о найденных на территории Таджикистана памятниках письменности.]

Мандельштам А. М., *Материалы к историко-географическому обзору Памира и припамирских областей с древнейших времен до X в. н. э.* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. LIII, Сталинабад, 1957).

Минаев И. П., *Сведения о странах по верховьям Аму-Дарьи*, СПб., 1879.

Негматов Н., *Усрушана в древности и раннем средневековье* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. LV, Сталинабад, 1957).

Риттер К., *Землеведение. Кабулистан и Кафиристан. Перевел с присовокуплением критических замечаний и дополнил... В. В. Григорьев*, СПб., 1867.

Риттер К., *Иран*, ч. I, перевел и дополнил Н. В. Ханыков, СПб., 1874.

Скитский Б., *Очерки по истории осетинского народа с древнейших времен до 1867 г.* («Изв. Северо-осет. НИИ», т. XI, Дзауджикау, 1947).

Смирнова О. И., *Вопросы исторической топографии и топонимики верхнего Зерафшана* (МИА СССР, № 15, М.— Л., 1950, стр. 56—66).

«*Таджикистан. Сборник статей*», изд. Общества для изучения Таджикистана и иранских народностей за его пределами, Ташкент, 1925.
Рец.: Иванов П. П., «Народное хозяйство Средней Азии», 1925, № 10—11.

Толстов С. П., *Основные вопросы древней истории Средней Азии* (ВДИ, 1938, № 1—2, стр. 176—203).

Толстов С. П., *Аральский узел этногенического процесса (тезисы доклада)* (сб. «Советская этнография», VI—VII, М.— Л., 1947).

Толстов С. П., *Основные проблемы этногенеза народов Средней Азии (тезисы доклада)*. Там же.

Толстов С. П., *Древний Хорезм*, М., 1948.
Рец.: Струве В. В., ВДИ, 1949, № 4, стр. 137—151.

Толстов С. П., *По следам древнехорезмийской цивилизации*, М.—Л., 1948.

Толстов С. П., *Периодизация древней истории Средней Азии* (КСИИМК, вып. 28, 1949).

«Третий международный конгресс по иранскому искусству и археологии. Доклады. Ленинград, сентябрь 1935», М.— Л., 1939.

Фрейман А. А., *Задачи иранской филологии* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. V, вып. 5, 1946), стр. 373—386).
Рец.: V. M. Listy filologicke, Praha, 1950, 12 cérv. Roč. 74, № 2—3. 155—157.

Фрейман А. А., *Сталинское учение о языке и иранское языкознание* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. X, вып. 1, 1951), стр. 50—65 [Перевод на чешский язык в журнале «Sovětska věda» (орган Чешско-словацко-советского института в Праге), раздел Jazykověda, 1951, № 5.]

«*Этногенез народов Средней Азии*». Тезисы докладов, прочитанных на сессии, посвященной вопросу об этногенезе народов Средней Азии, Ташкент, 1943 г. (сб. «Советская этнография», VI—VII, М.— Л., 1947).

Якубовский А. Ю., *Вопросы периодизации истории Средней Азии в средние века (VI—XV вв.)* (КСИИМК, вып. 28, 1949).

Якубовский А. Ю., *Среднеазиатские собрания Эрмитажа и их значение для изучения истории культуры и искусства Средней Азии до XVI в.* (ТОВЭ, т. II, 1940).

Bailey H. W., *Persia, II, Language and dialects* (EI, Bd. III, № 53, 1936, p. 1050—1058).

Bailey H. W., *The content of Indian and Iranian Studies,* Cambridge, 1938.

Browne E. G., *A literary history of Persia,* Vol. I—IV, 2 ed., Cambridge, 1928.

Elwell-Sutton L. P., *A guide of Iranian Area study,* Michigan, 1952.

Gershevitch, I., *Iranian literature* («Literatures of the East», London, 1953, p. 50—73).

Chirshman R., *L'Iran des origines à l'Islam,* Paris, 1951.

«*Grundriss der iranischen Philologie*», hrsg. von W. Geiger und E. Kuhn, Strassburg, Bd I, 1895—1901; Bd II, 1896—1904. [Т. I — работы по древним и современным иранским языкам: т. II — работы по истории, географии, истории религии и истории литературы.]

Justi F., *Iranisches Namensbuch,* Marburg, 1895.

Lerch P., *Khiva oder Khārezm, seine historischen und geographischen Verhältnisse,* SPb., 1873.

Pope A. U., *A survey of persian Art. From prehistoric times to the present,* Vol. 1—6, London — New York, 1938—1939.

Rypka J. (a spolupracovníci), *Dějiny perské a tádzické literatury,* Praha, 1956.

Sykes P., *A history of Persia,* 3 ed., Vol. I—II, London, 1930.

Sykes P., *A history of Afghanistan,* Vol. 1—2, London, 1940,

میرزا جلال الدین همائی اصفهانی، تاریخ ادبیات ایران از قدیمترین عصر تاریخی تا عصر حاضر، ۱—۲، تبریز، ۱۳۰۸—۱۳۰۹.

دکتر رضا زاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، طهران، ۱۳۲۶.

کتاب‌شناسی مربوط به‌بخش دوّم
(دوران باستان زبان‌های ایرانی)
مربوط به‌فصل اوّل.

Работы по истории и истории культуры ираноязычных племен и народностей древности. Источники

Авдиев В. И., *История древнего Востока,* изд. 2 [М.], 1953 [особенно гл. XVIII «Средняя Азия и Иран в древности»].

Алиев И., *О некоторых вопросах древнейшей истории мидийских племен* («Труды Института истории и философии АН АзербССР», т. 5, Баку, 1954, стр. 156—183).

Артамонов М. И., *Вопросы истории скифов в советской науке* (ВДИ, 1947, № 3, стр. 68—82).

Бартольд В. В., *Восточно-иранский вопрос* (ИРАИМК, т. II, Пг., 1922, стр. 361—384).

«*Всемирная история*», т. I, М., 1955 [особенно гл. XX, 3, «Киммерийцы и скифы» и гл. XXIV «Древнейший Иран и Средняя Азия. Создание Персидской империи Ахеменидов»]; т. II, М., 1956 [особенно гл. I «Держава Ахеменидов», гл. II, 1. «Греко-персидские войны», гл. VI, 2. «Племена Северного Причерноморья (VI—IV вв. до н. э.)», гл. VII — «Западная Азия и Египет под властью Ахеменидов», гл. VIII — «Возникновение и распад державы Александра Македонского»]. (Издание продолжается.)

Геродот, *История в девяти книгах,* перевод с греческого Ф. Г. Мищенка, т. 1—2, М., 1888.

Григорьев В. В., *О скифском народе саках,* СПб., 1871.

«*Древние авторы о Средней Азии (VI в. до н. э.—III в. н. э.)*». Хрестоматия под ред. Л. В. Баженова, Ташкент, 1940.
Рец.: Толстов, С. П., ВДИ, 1946, № 1, стр. 170—178.

Дьяконов И. М., *Ассиро-вавилонские источники по истории Урарту* (ВДИ, 1951, № 2—4) [имеются тексты, касающиеся северо-западных областей Иранского нагорья].

Дьяконов И. М., *Первобытно-общинный строй на территории Мидии* («Труды Института истории и философии АН АзербССР», 1954, т. 5, стр. 5—52).

Дьяконов И. М., *История Мидии*, М.— Л., 1956.
Дьяконов М. М., *История древнего Ирана* (ВИ, 1946, № 1, стр. 130—139).
Дьяконов М. М., *Сложение классового общества в Северной Бактрии* (СА, т. XIX, 1954, стр. 121—140).
Дьяконов М. М., *Древняя Бактрия*. (В кн.: «По следам древних культур. От Волги до Тихого океана», М., 1954).
Иессен А. А., *Греческая колонизация Северного Причерноморья*, Л., 1947.
Каллистов Д. П., *Очерки по истории Северного Причерноморья ан-т.. ой эпохи*, Л., 1949.
Рец.: Струве В. В., «Изв. АН СССР», СИФ, т. VIII, № 1, 1951, стр. 95—100; см. также ВДИ, 1950, № 3, стр. 110—121.
Ковалев С. И., *Монархия Александра Македонского* (ВДИ, 1949, № 4).
Крачковская В. А., *Новые работы по истории культуры древнего Ирана* (сб. «Советское востоковедение», V, М.— Л., 1948, стр. 173—188).
Ксенофонт, *Анабасис*, М.—Л., 1951.
Латышев В. В., *Известия древних писателей о Скифии и Кавказе*, т. I, вып. 1—3; т. II, вып. 1—2, СПб., 1893—1906 [тексты и переводы, русский перевод см. также в приложении к ВДИ за 1947—1952 гг.].
Пиотровский Б. Б., *Скифы и древний Восток* (СА, 1954, № 19, стр. 141—158).
Ростовцев М. И., *Эллинство и иранство на юге России*. Общий очерк, Пг., 1918.
Семенов-Зусер С. А., *Опыт историографии скифов*. Ч. I. *Скифская проблема в отечественной науке*, 1692—1947 гг., Харьков, 1947.
Рец.: Ельницкий Л., ВДИ, 1948, № 4, стр. 109—117.
Струве В. В., *История древнего Востока*, изд. 2 [М.], 1941 [особенно главы XXXI—XXXII, стр. 365—388]. *Рец.:* Ранович А., ВДИ, 1946, № 1, стр. 178—182.
Струве В. В., *Поход Дария I на саков-массагетов* («Изв. АН СССР», СИФ, 1946, т. III, № 3, стр. 231—250).
Струве В. В., *Геродот и политические течения в Персии эпохи Дария I* (ВДИ, 1948, № 3, стр. 12—35).
Струве В. В., *Родина зороастризма* (сб. «Советское востоковедение», V, М.—Л., 1948, стр. 5—34).
Струве В. В., *Дарий I и скифы Причерноморья* (ВДИ, 1949, № 4, стр. 15—28).
Струве В. В., *Восстание в Маргиане при Дарии I* (ВДИ, 1949, № 2, стр. 10—29).
Тревер К. В., *Александр Македонский в Согде (из истории народов Средней Азии)* (ВИ, 1947, № 5. стр. 112—122).
Тураев Б. А., *История древнего Востока*, изд. 2, под ред. В. В. Струве и И. Л. Снегирева, т. I—II. Л., 1936 [особенно отделы IV—VI, т. II, стр. 76—291].
«Хрестоматия по истории древнего мира, т. I. Древний Восток», сост. И. С. Кацнельсон и Д. Г. Редер, под ред. В. В. Струве, М., 1950.

Cameron G. G., *History of Early Iran*, Chicago, 1936.
Geiger W., *Ostiranische Kultur im Alterthum*, Erlangen, 1882.
Herzfeld E., *Archaeological history of Iran*, London, 1935.
Herzfeld E., *Iran in the Ancient East*, London, 1941.
Huart C. et Delaporte L., *L'Iran antique. Élam et Perse et la civilisation iranienne*, Paris, 1952.
Junge J. Saka-Studien, *Der Ferne Nordosten im Weltbild der Antike* («Klio», Beiheft XLI, Neue Folge, H. 28, Leipzig, 1939).
Markuart J., *Wehrot und Arang. Untersuchungen zur mythischen und geschichtlichen Landeskunde von Ostiran*, Leiden, 1938.
Olmstead A. T., *History of the Persian Empire (Achaemenid Period)*, Chicago, 1948.
Pauly A., *Real-Encyclopädie der klassischen Altertumswissenschaft*, neue Bearbeitung, begonnen von G. Wissowa... Stuttgart, 1894—1955 [Издание продолжается].
Spiegel Fr., *Erânische Alterthumskunde*, Bd. I—III, Leipzig, 1871—1878.
Tarn W. W., *The Greeks in Bactria and India*, Cambridge, 1938.
Рец.: Толстов С. П., ВДИ, 1940, № 3—4, стр. 194—209.

مربوط به‌فصل دوّم.

آثار مربوط به‌اوستا و کیش باستانی ایران:

екста. Переводы چاپهای اصلی ترجمه‌ها.

Бертельс Е. Э., *Отрывки из Авесты. Перевод с языка Авесты* («Восток», № 4, 1924, стр. 3—11).

Коссович К., *Четыре статьи из Зендавесты,* СПб., 1861.

Bartholomae Chr., *Die Gāϑā's und heiligen Gebete des altiranischen Volkes (Metrum, Text, Grammatik und Wortverzeichniss),* Halle, 1879.

Bartholomae Chr., *Die Gatha's des Awesta. Zarathushtra's Verspredigten.* Übersetzt von... Strassburg, 1905.

Brockhaus H., *Vendidad sade. Die heiligen Schriften Zorouster's. Yaçna, Vispered und Vendidad... mit Index und Glossar,* Leipzig, 1850.

Burnouf E., *Vendidad sadé l'un des livres de Zoroastre...,* Paris, 1829—1843.

«Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafniensis» [фоторепродукции древних авестийских и пехлевийских рукописей, хранящихся в библиотеке Копенгагенского университета].

Vol. I, *The Pahlavi codices K 20 a, K 20 b, containing Ardāgh Vīrāz Nāmagh, Bundahishn etc...,* with an introduction by A. Christensen, Kopenhagen, MCMXXXI;

Vol. II, *The Pahlavi codex K 26, containing Ardāgh Vīrāz Nāmagh and Mādhighān e Yavisht ē Fryān...,* with an introduction by A. Christensen, Copenhagen, MCMXXXII;

Vol. III, *The Pahlavi codex K 35, first part, containing the Pahlavi Rivāyat I, Dādhastān ē Dēnigh and the Pahlavi Rivāyat II...,* with an introduction by A. Christensen, Copenhagen, MCMXXXIV;

Vol. IV, *The Pahlavi codex K 35, second part, containing the Epistles of Manushchihr, and the selections of Zadh-sparam...,* with an introduction by A. Christensen, Copenhagen, MCMXXXIV;

Vol. V, *The Pahlavi codex K 43, first part, containing a Fragment of the Great Bundahishn, the Dādhastān i Mēnōghēkhradh, some parts of the Dēnkard and the Vahman Yasht...,* with an introduction by A. Christensen, Copenhagen, MCMXXXVI;

Vol. VI, *The Pahlavi codex K 43, second part, containing some parts of the Dēnkard and two small fragments of a Pahlavi treatise and of an Avesta text...,* with an introduction by A. Christensen, Copenhagen, MCMXXXVI;

Vol. VII, *The Avesta Codex K 5, containing the Yasna with its Pahlavi translation and commentary...,* with an introduction by K. Barr, *first part, containing the introduction to the Yasna, Yasna 1—20...,* Copenhagen, 1937;

Vol. VIII, *The Avesta Codex K 5... Second part, containing Yasna 21—46,* Copenhagen, 1938;

Vol. IX, *The Avesta Codex K 5... Third part, containing Yasna 47—72,* Copenhagen, 1939.

Vol. X, *The Avesta Codices K 3a, K 3b and K 1,* part 1 [1941];

Vol. XI, *The Avesta Codices K 3a, K 3b and K 1, containing portions of the Vendidad with its Pahlavi translation and commentary...,* with an introduction by K. Barr..., *Second part, containing the facsimile of K 1 (Vendidad Chapters 9. 1—22. 26 and the Colophon),* Copenhagen, 1942.

Vol. XII, *Selections from Codices K 7 and K 25 (Vispered and Frahang i Pahlavīk) and tracings of the Avesta Codex K 1...,* with an introduction by K. Barr, Copenhagen, 1944.

Darmesteter J., *Le Zend-Avesta. Traduction nouvelle avec commentaire historique et philologique,* Vol. I—III, Paris, 1892—1893.

Duperron, Anquetil, *Zend-Avesta, ouvrage de Zoroastre.* 3 vol., Paris, 1771.

Geldner K. F., *Avesta, die heiligen Bücher der Parsen...* Bd. I—III, Stuttgart, 1886—1895.

Harlez C., *Avesta. Livre sacré du Zoroastrisme. Traduit du texte Zend,* 2 ed., Paris, 1881.

Lommel H., *Die Yäst's der Avesta Übersetzt und eingeleitet,* Göttingen, 1927

Spiegel Fr., *Avesta. Die heiligen Schriften der Parsen... Übersetzt*, Bd I—III, Leipzig, 1852—1863.

Spiegel Fr., *Avesta. Die heiligen Schriften der Parsen. Zum ersten Male im Grundtexte sammt der Huzvâresch — Übersetzung*, Bd I, *Der Vendidâd*, Wien, 1853; Bd II, *Yaçna und Vispered*, Wien, 1858.

Taraporewala I. J. S., *The Gāthās of Zarathustra, Text with a free English Translation*, Bombay, 1947.

Westergaard N. L., *Zendavesta or the religious books of the Zoroastrians. Edited and translated, with a dictionary, grammar...*, Vol. I, *The Zend Texts*, Copenhagen, 1852—1854.

Wolf F., *Awesta, die heiligen Bücher der Parsen*, übersetzt..., Strassburg, 1910.

دستورها، کتب درسی. منتخبات. ...ия,
...стоматии

Geiger W., *Handbuch der Awestasprache, Grammatik, Chrestomatie und Glossar*, Erlangen, 1879.

Jackson A. V. W., *An Avesta grammar in comparison with Sanskrit, Part I, Phonology, Inflection, Word-Formation with an introduction on the Avesta*, Stuttgart, 1892.

Jackson A. V. W., *Avesta reader, First series. Easier texts, notes and vocabulary*, Stuttgart, 1893.

Justi, Fr., *Handbuch der Zendsprache. Altbaktrisches Wörterbuch, Grammatik, Chrestomathie*, Leipzig, 1864.

Reichelt H., *Avestisches Elementarbuch*, Heidelberg, 1909.

Reichelt H., *Avesta reader. Texts, notes, glossary and index*, Strassburg, 1911.

تاریخ مطالعات اوستائی. الفبای اوستائی. متن مختصر.

زبان اوستا. اوستا به‌عنوان منبع تاریخ و تاریخ فرهنگ.

Абаев В. И., *Скифский быт и реформа Зороастра* («Archiv Orientální», Praha, XXIV, 1, 1956, str. 23—56).

Бертельс Е. Э., *Новые работы по изучению Авесты* («Уч. зап. ИВАН СССР», т. 3, М., 1951, стр. 257—271).

Григорьев Г., *Зороастрийское костехранилище в кишлаке Финкент* (ВДИ, 1939, № 2, стр. 144 сл.).

Иностранцев К. А., *Переселение парсов в Индию и мусульманский мир в половине VIII в.* (ЗВОРАО, т. XXIII, Пг., 1915, стр. 1—34).

Маковельский А. О., *Время жизни Заратуштры* (ДАН АзербССР, т. 7, № 4, Баку, 1951, стр. 187—190).

Маковельский А. О., *К характеристике Авесты как литературного памятника* (ДАН АзербССР, т. 7, № 5, Баку, 1951, стр. 239—242).

Погодин А. Л., *Религия Зороастра*. С приложением перевода книги А. В. В. Джексона «Жизнь Зороастра», СПб., 1903.

Тревер К. В., *Отражение в искусстве дуалистической концепции зороастризма* (ТОВЭ, т. I, Л., 1939, стр. 243—254).

Фрейман А. А., *Авестийское mərəzu* (ИРАН, т. XII, 1918, стр. 881—887).

Altheim F., *Awestica* (ZII, Bd. 3, 1925, S. 33—49).

Altheim F., *Awestische Textgeschichte*, Halle — Saale, 1949.

«*Avesta, Pahlavi, and Ancient Persian studies in honour of the late Shams-ul-Ulama Dastur Peshotanji Bahramji Sanjana*», First Series, Strassburg—Leipzig, 1904.

Bailey H. W. Yasna 53 (В кн. «Dr. Modi Memorial Volume», Bombay, 1930, p. 578—594).

Benveniste E., *The Persian religion according to the chief greek texts*, Paris, 1929.

Benveniste, E., *Une différenciation de vocabulaire dans l'Avesta* (В кн.: «Studia Indo—Iranica. Ehrengabe für W. Geiger», Leipzig, 1931, S. 219—226).

Benveniste E., *Les classes sociales dans la tradition avestique* (JA, t. CCXXI, N 1, 1932, p. 117—134).

Benveniste E., *Vṛtra et Vṛθragna, étude de mythologie indoiranienne*, Paris, 1934.

Benveniste E., *L'Erān—vēž et l'origine légendaire des iraniens* (BSOS, vol. VII, part 2, 1934, p. 265—274).

Benveniste E., *Les infinitifs avestiques*, Paris, 1935.

Burnouf E., *Commentaire sur le Yaçna...*, I, Paris, 1833.

Christensen A., *Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des iraniens*, I, 1917; II, 1934.

Christensen A., *Quelques notices sur les plus anciennes périodes du zoroastrisme* (AO, IV, 1924, p. 81—115).

Christensen A., *Études sur le zoroastrisme de la Perse antique*, København, 1928.

Christensen A., *Essai sur la démonologie iranienne*, København, 1941.

Christensen A., *Le premier chapitre du Vendidad et l'histoire primitive des tribus iraniennes*, København, 1943.

Duchesne-Guillemin J., *Zoroastre. Étude critique avec une traduction commentée des Gâthâ*, Paris, 1948.
Рец.: Sprengling M., JAOS, 70, № 4, oct.-dec. 1950, S. 313—315.

Duchesne-Guillemin J., *The Hymns of Zarathustra*, London, 1952.
Рец.: Gershevitch, J., JRAS, 1952, № 3—4, p. 174—178.

Duchesne-Guillemin J., *Ormazd et Ahriman*, Paris, 1953.

Gaal L., *Zur Interpretation der awestischen Gathas* (AO, т. II, Fasc. 2—3, Budapest, 1952, S. 173—181) (резюме на русском языке).

Geiger W., *Die Aməša Spəntas, ihr Wesen und ihre ursprüngliche Bedeutung*, Wien, 1916.

Geldner K., *Über die Metrik des Jungeren Avesta*, Tübingen, 1877.

Geldner K., *Studien zum Avesta*, Erstes Heft, Strassburg—London, 1882.

Geldner K. F., *Awestalitteratur*, GIPh, Bd. II, Strassburg, 1896—1904, S. 1—53).

Gray L. H., *A suggested Restoration of the Hadōxt Nask* (JAOS, vol. 67, № 1, 1947, p. 14 ff).

Hartman S., *Gayōmart: Étude sur le syncrétisme dans l'ancien Iran*, Uppsala, 1953.
Рец.: Boyce, M., BSOAS, XVII, 1955, p. 174—176.

Henning W. B., *The disintegration of the Avestic studies*, («Trans. phil. Soc», 1942, p. 40—56).

Henning W. B., *Zoroaster, politician or witch—doctor?* Oxford, 1951.
Рец.: BSOAS, XVI, 1954, p. 173—174.

Hertel J., *Die Zeit Zoroasters*, Leipzig, 1924.

Hertel J., *Die arische Feuerlehre*, Leipzig, 1925.

Hertel J., *Mithra in Awesta*, Leipzig, 1927.

Hertel J. *Beiträge zur Metrik des Awestas und Ṛgvedas* («Abhandlungen der Phil.-hist. Kl. der Sächsischen Akad. der Wissenschaften», Bd XXXVIII, 3, 1927).

Herzfeld E., *Zoroaster and his World*, vol. I—II, Princeton, 1947.
Рец.: Frye R. N., HJAS, X, 3—4, Dec. 1947, p. 440—448.

Hoshang Jamasp, *Vendidâd. Avesta text with Pahlavi translation and commentary, and glossarial index*. Bombay, 1907.

Jackson A. V. W., *Die iranische Religion* (GIPh, Bd. II, Strassburg, 1896—1904, S. 612—708).

Jackson A. V. W., *Zoroastrian Studies*, New York, 1928.

Junker H. F., *Das Awestaalphabet und der Ursprung der armenischen und georgischen Schrift*, Caucasica, fasc. II, 1925, S. 1—82; fasc. III, 1926, S. 82—139, Leipzig.

Lommel H., *Awestische Einzelstudien* (ZII, Bd. I—III, 1922—1925).

Lommel H., *Die Religion Zarathustras*, Tübingen, 1930.

Meillet, A., *Observations critiques sur le texte de l'Avesta* (JA, 1917, p. 183—214).

Meillet A., *Trois conférences sur les Gâthâ de l'Avesta*, Paris, 1925.

Morgenstierne G., *Orthography and sound-system of the Avesta* (NTS, vol. XII, Oslo, 1942, p. 30—78).

Moulton J. H., *Early Zoroastrianism*, London, 1913.

Nyberg H. S., *Questions de cosmogonie et de cosmologie mazdéennes*, I—III, Paris, 1929—1931.

Nyberg H. S., *Die Religionen des alten Irans*, Leipzig, 1938.

«Oriental Studies in Honour of Cursetii Erachji Pavry», London, 1933. [Сборник статей по Авесте и другим вопросам истории, языков и литературы древнего Ирана].

Рец.: Фрейман А. А., «Библиография Востока», вып. 8—9 (1935), М.—Л., 1936, стр. 123—124.

Reichelt H., *Der Frahang i oim,* I. (WZKM, Bd XIV, 3, 1900); II. (WZKM, Bd XV, 1901).
Издание авестийско-пехлевийского словаря.

Schwab R., *Anquetil-Duperron, Suivie des usages civils et religieux des Parses par Anquetil-Duperron et deux essais du Dr. Sir J. J. Modi,* Paris, 1934.

Spiegel Fr., *Commentar über das Avesta,* Bd I—II, Wien, 1864—1868.

Spiegel Fr., *Zur Geschichte des Awestaalphabetes. Beiträge zur Kunde der indogermanischen Sprachen,* Bd IX, 1884.

Spiegel Fr., *Avestâ and Schâhnâme* (ZDMG, Bd XLV, 1891).

Tedesco P., *Iranica* (ZII, Bd II, Heft I, 1923, S. 34—54).
[IV — К критике текста Авесты].

Widengren G., *Hochgottglaube im alten Iran,* Uppsala, 1938.

Wikander S., *Der arische Männerbund...,* Uppsala, 1938.

Wikander S., *Vayu. Texte und Untersuchungen zur indoiranischen Religionsgeschichte,* Bd I, Texte, Uppsala—Leipzig, 1941.

Wikander S., *Feuerpriester in Kleinasien und Iran,* Lund, 1946.
Рец.: Frye, R. N., HJAS, XI, 1—2, June. 1948, p. 230.

Wikander S., *Sur le fond commune indoiranien des épopées de la Perse et de l'Inde* («La nouvelle Clio», 1950, N 7).

Windischmann F., *Zoroastrische Studien,* Berlin, 1863.

Zachner R. C., *Zurvan. A zoroastrian dilemma.* Oxford. 1955 [дополнения в BSOAS, XVII, 2, 1955, p. 232—249].

دکتر محمد معین، مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، طهران، ۱۳۲۶.

См. также литературу к **главе 1** раздела II и главам 1—2 раздела III.

۸ مربوط به‌فصل سوم.
آثار و کتب مربوط به‌کتیبه‌های پارسی باستانی.

چاپهای اصلی متون پارسی باستانی. ترجمه‌ها.

Абаев В. И., *Надпись Дария I о сооружении дворца в Сузе* (сб. «Иранские языки», I, М.—Л., 1945, стр. 127—133).

Абаев В. И., *Антидэвовская надпись Ксеркса* (сб. «Иранские языки», I, М.—Л., 1945, стр. 134—140).

Фрейман А. А., *Древнеперсидские клинообразные надписи.* Переводы с древнеперсидского («Восток», 1925, № 5, стр. 3—15).

Cameron G. G., *The old persian text of the Bisutun inscription* (JCS, vol. V, № 2, 1951, p. 47—54).

Herzfeld E., *Altpersische Inschriften,* Berlin, 1938.
Рец.: Фрейман А. А., ВДИ, 1940, № 2, стр. 126—127.

King L. W. and Thompson R. C., *The rock sculptures and inscriptions of Darius the Great on the rock of Behistun in Persia,* London, 1907.

Kossowicz C., *Inscriptiones palaeopercicae,* Petropoli, 1872.

Rawlinson H. C., *The persian cuneiform inscriptions at Behistun,* London, 1846.

Tolman H. C., *Ancient Persian lexicon and texts,* Nashville, 1908.

Tolman H. C., *Cuneiform supplement (autographed) to the author's Ancient Persian lexicon and textes,* Nashville, 1910.

Weissbach F. H., *Keilinschriften der Achaemeniden,* Leipzig, 1911.

Weissbach F. H., *Die Keilinschriften am Grabe des Darius Hystaspis* (Abhandlungen d. phil.-hist. Kl. der Königl. Sächsischen Gesellschaft der Wissenschaften, Bd XXIX, № 1, Leipzig, 1911).

Weissbach F. H., *The Old-persian inscriptions.* (В кн.: «Dr. Modi Memorial Volume...», Bombay, 1930).

دستورهای زبان.

Johnson E. L., *Historical grammar of the Ancient Persian language,* New York, 1917.
Рец.: Фрейман А. А., журн. «Восток», 1925, № 5, стр. 258—259.

Kent R. G., *Old Persian. Grammar, texts, lexicon* (American Oriental Series, vol. 33), New Haven, 1950; 2 ed. 1953.
Рец.: Benveniste E., JAOS, vol 75, № 3, 1955, p. 195—197.

Meillet A., *Grammaire du vieux perse.* 2 édition, entièrement corrigée et augmentée par E. Benveniste, Paris, 1931.

زبان پارسی باستانی. کتیبه‌های پارسی باستانی بعنوان منبع تاریخی. گاهنامهٔ پارسی باستانی. تاریخ نگاری و غیره.

Ачарьян Р. Ф., *История чтения персидских клинописей* («Научные труды Ереванского университета», т. XXXIV, филологическая серия, Ереван, 1952, стр. 129—132). [Резюме на русском языке.]

Боголюбов М. Н., *Древнеперсидский месяц viyaxna* (СВ, 1956, № 1, стр. 173—174).

Волков И. М., *Арамейские документы иудейской колонии на Элефантине V в. до р. х.*, М., 1915.

Ельницкий Л., *Новая надпись Ксеркса* (ВДИ, 1940, № 2 (11), стр. 168—172).

Миллер В. Ф., *К древнеперсидской надписи NRd* («Древности восточные», т. II, вып. 3 [М.], 1903, стр. 1—10).

Мсерианц Л. З., *Этимологии языка ахеменидских клинообразных надписей* («Археологические известия и заметки», 1894, № 1).

Струве В. В., *Надпись Ксеркса о «дэвах» и религия персов* («Изв. АН СССР», СИФ, т. I, № 3, 1944, стр. 128—140).

Струве В. В., *Поход Дария I на саков-массагетов* («Изв. АН СССР», СИФ, т. III, № 3, 1946, стр. 231—250).

Струве В. В., *Реформа письменности при Дарии I* (ВДИ, 1951, № 3, стр. 186—191).

Струве В. В., *Датировка Бехистунской надписи* (ВДИ, 1952, № 1, стр. 26—48).

Тюрин В. О., *К установлению значения социально-экономических терминов Бехистунской надписи* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 499—525).

Фрейман А. А., *Древне-персидский календарь в свете новейших открытий* (ВДИ, 1946, № 3 (17), стр. 15—27).

Фрейман А. А., *Плененный враг Дария — скиф Скунха* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. VII, вып. 3, 1948, стр. 235—240).

Шилейко В., *Печать царя Артаксеркса* («Жизнь музея» [М.], 1925, № 1, стр. 17—19).

Cameron G. G., *Persepolis Treasury Tablets,* Chicago, 1948.
Рец.: Gershevitch, J., «Asia Major», II, 1, 1951, p. 132.

Cowley E., *Aramaic papyri of the fifth century B. C.*, Oxford, 1923 [стр. 248—271 об арамейской версии Бехистунской надписи].

Gray L. H., *Iranian miscellanies* (JAOS, vol. XXXIII, part 3, 1913). [Об истолковании социальных терминов Бехистунской надписи.]

Hall R. A., *The etymology of old Persian vardanam* («Language», vol. XII, № 4, p. 297—299).

Hamp E., *Final vowels in Old Persian* (JNES, vol. XIII, № 2, 1954, p. 115—117).

Herzfeld E., *Die Religion der Achaemeniden* («Revue de l'histoire des religions», т. CXIII, № 1, Paris, 1936, p. 21—41).

Hinz W., *Das erste Jahr des Grosskönigs Dareios* (ZDMG, Bd 92, Heft 1, 1938, S. 136—173).

Hinz W., *Altpersischer Wortschatz,* Leipzig, 1942.
Рец.: Kent R. G., JAOS, vol. LXVIII, № 3, 1948, p. 151—153.

Hoffmann-Kutschke A., *Die altpersischen Keilinschriften des Grosskönigs Dārayawausch des Ersten bei Behistun,* Stuttgart — Berlin, 1909.

Kent R. G., *Old Persian textes* (JNES, vol. II, № 2, 1943).

Kent R. G., *The Old Persian Relative and Article* («Language», vol. 20, № 1, 1944, p. 1—10).

Kent R. G., *The Accusative in Old Persian mām kāma* (JAOS, vol. 66, № 1, 1946, p. 44—49).

Kent R. G., *The oldest Old Persian*

inscriptions (JAOS, vol. 66, № 3, 1946, p. 206—212).
Kent R. G., *On some Old Persian inscriptions of Darius* I (JAOS, vol. 67, N 1, 1947, p. 30—33).
König F. W., *Relief und Inschrift des Königs Dareios I am Felsen von Bagistan,* Leiden, 1938.
Ogden C. I., *A note on the chronology of the Behistūn inscription of Darius* («Oriental Studies in Honour of C. E. Pavry», London, 1933, p. 361—365).
Paper H. H., *The Old Persian (L) Phoneme* (JAOS, vol. 76, № 1, 1956, p. 24—26).
Poebel A., *The names and the order of the Old Persian and Elamite months during the Achaemenian Period* (AJSL, vol. LV, 1938, p. 130—141).
Poebel A., *Chronology of Darius first year of reign* (AJSL, vol. LV, 1938, p. 142—165).
Sachau E., *Aramäische Papyrus und Ostraka aus einer judischen Militär—Kolonie zu Elephantine,* Leipzig 1911 [стр. 187 сл. и таблицы 52 и 54—56—арамейская версия Бехистунской надписи].
Schwentner E., *Die Wortfolge im Altpersischen* (ZII, Bd III, 1925).
Ungnad A., *Aramäische Papyrus aus Elephantine*, Leipzig, 1911.
Weissbach F. H., *Achämenidisches* (ZDMG. Bd 91, H. 3, Leipzig, 1937, S. 80—87; 643 sq.).

مربوط به‌فصل چهارم.

آثار مربوط به‌زبانهای باستانی ایرانی بطـور کُلّی . مناسبـات گویش‌شناسی در دوران باستانی زبانهای ایرانی

Дьяконов И. М., *О языках древней Передней Азии* (ВЯ, 1954, № 5, стр. 43—64).
Лыткин В. И., *О некоторых иранских заимствованиях в пермских языках* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. X, вып. 4, 1951, стр. 385—392).
Миллер В. Ф., *Эпиграфические следы иранства на юге России* (ЖМНП, 1886, окт., стр. 232—283).
Миллер В. Ф., *К иранскому элементу в припонтийских греческих надписях* («Изв. Археол. комиссии», вып. 47, 1913, стр. 80—95).
Мсерианц Л. З., *К вопросу о взаимоотношениях славянских и иранских языков* («Русский филологический вестник», Варшава, 1911, № 1, стр. 1—19).
Соболевский А., *Русско-скифские этюды* (ИОРЯС РАН, т. XXVI, 1921, стр. 1—44; т. XXVII, 1922, стр. 252—332).
Фрейман А. А., *Ирано-славянские заметки* (ДРАН-В, 1924, стр. 47—50).
Штакельберг Р. Р., *Ирано-финские лексикальные отношения* («Древности восточные», т. I, вып. 3, 1893, стр. 283—298).

Bailey H. W., *Iranian missa, Indian bīja* (BSOAS, Vol. XVIII, Part 1, p. 32—42).
Bartholomae Chr., *Vorgeschichte der iranischen Sprachen* (GIPh, Bd I, Abt. I, Strassburg, 1895—1901, S. 1—151).
Bartholomae Chr., *Awestasprache und Altpersisch* (GIPh. Bd I, Abt. I, Strassburg, 1895—1901, S. 152—248).
Bartholomae Chr., *Altiranisches Wörterbuch,* Strassburg, 1904.
Bartholomae Chr., *Zum altiranischen Wörterbuch,* Strassburg, 1906.
Benveniste E., *Un témoignage classique sur la langue des sarmates* (JA, t. CCXXI, Juillet—Septembre, 1932, p. 135—138).
Bröndal V., *Mots «Scythes» en nordique primitif* («Acta Philologica Scandinavica», Köbenhavn, 1928, p. 1—31).
Harmatta J., *Studies in the language of the iranian tribes in South Russia* (AO, Budapest, t. I, fasc. 2—3, 1951, p. 261—314).
Рец.: Абаев В. И., «Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. XII, вып. 5, 1953, стр. 487—490.
Jacobsohn H., *Arier und Ugrofinnen,* Göttingen, 1922.
Kuryłowicz J., *L'accentuation des langues indo-européennes,* Kraków, 1952 [особенно стр. 438—451 — ударение в древнеиранских языках].

Рец.: Иванов Вяч. Вс., ВЯ, 1954, № 4, стр. 125—136.
Meyer E., *Die ältesten datierten Zeugnisse der iranischen Sprachen...* («Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung», XLII, 1909, S. 1—27).
Morgenstierne G., *The development of Indo-European consonantism in Iranian* (NTS, Bd XII, 1942, p. 79—82).
Nyberg H. S., *Einige Bemerkungen zur iranischen Lautlehre* («Studia Indo-Iranica. Ehrengabe für W. Geiger», Leipzig, 1931, p. 213—218).
Räsänen M., *Einige iranische Entlehnungen in den finnisch-ugrischen und türkischen Sprachen* («Charisteria Orientalia», Praha, 1956, str. 274—279).
Spiegel Fr., *Vergleichende Grammatik der alt-êrânischen Sprachen*, Leipzig, 1882.
Vasmer M., *Untersuchungen über die ältesten Wohnsitze der Slaven, I. Die Iranier in Südrussland*, Leipzig, 1923.
Vasmer M., *Iranisches aus Südrussland* («Streitberg Festgabe», 1924, S. 367—375).
Zgusta L., *Die Personennamen griechischer Städte der nördlichen Schwarzmeerküste, Die ethnischen Verhältnisse, namentlich das Verhältnis der Skythen und Sarmaten, im Lichte der Namenforschung* (Československá Akademie Věd., Monografie Orientáliního ústavu, t. 16, Praha, 1955).
Рец.: Надэль Б. И., ВДИ, 1956, № 3, стр. 68—79.
Zgusta L., *Iranian names in Lydian inscriptions* («Charisteria Orientalia», Praha, 1956, str. 397—400).

کتب مربوط به‌بخش سوم.
(دوران میانه زبانهای ایرانی.)
مربوط به‌فصل اول

کتب مربوط به‌تاریخ و تاریخ فرهنگ قبایل و اقوام ایرانی زبان.

در فاصله قرن چهارم و سوم قبل از میلاد تا قرنهای هفتم و هشتم قبل از میلاد. منابع.

Арриан, *Анабасис Александра или история походов и завоеваний Александра Великого в семи книгах* (Перевод с греческого Н. Коренькова), Ташкент, 1912.
Бартольд. В. В., *О христианстве в Туркестане в домонгольский период* (ЗВОРАО, т. VIII, СПб., 1894, стр. 1—32). [Переиздание с дополнениями на немецком языке: W. Barthold, *Zur Geschichte des Christentums in Mittel-Asien bis zur mongolischen Eroberung*, Leipzig, 1901].
Бартольд В. В., *Греко-бактрийское государство и его распространение на северо-восток* («Изв. Имп. АН», серия VI, т. 10, Пг., 1916, стр. 823—828).
Бернштам А. Н., *Согдийская колонизация Семиречья* (КСИИМК АН СССР, вып. 6, 1940, стр. 34—43).
Бернштам А. Н., *Археологический очерк Северной Киргизии*, Фрунзе, 1941 [стр. 55 сл.— проблемы согдийской колонизации].
Бернштам А. Н., *Новые работы по тохарской проблеме* (ВДИ, 1947, № 2, стр. 134—138).
Бернштам А. Н., *К вопросу об усунь || кушан и тохарах (Из истории Центральной Азии)* (СЭ, 1947, № 3, стр. 41—47).
Бернштам А. Н., *Древнейшие тюркские элементы в этногенезе Средней Азии* (сб. «Советская этнография», № VI—VII, 1947, стр. 148—158).
Бернштам А. Н., *Тюрки и Средняя Азия в описании Хой-Чао (726)* (ВДИ, 1952, № 1, стр. 187—195).
Бичурин Н. Я. (Иакинф), *Собрание сведений о народах, обитавших в Средней Азии в древние времена*, изд. 2. т. I—III, М.— Л., 1950—1953.
Рец.: (на т. I—II): Симоновская Л. В., ВДИ, 1951, № 3, стр. 137—142.
Бокщанин А. Г., *Восточно-эллинистические государства III—II вв. до*

н. э. («Исторический журнал», 1941, № 6, стр. 89—98).

Бокщанин А. Г., *Битва при Каррах (Война Марка Лициния Красса с Парфией в 54—53 гг. до н. э.)* (ВДИ, 1949, № 4, стр. 41 сл.).

Волин С., *К вопросу о замке на горе Муг* («Труды Таджикистанской базы АН СССР», т. IX, М.— Л., 1940, стр. 28—32).

Григорьев Г. В., *Поселения древнего Согда* (КСИИМК АН СССР, вып. 6, 1940, стр. 24—34).

Дьяконов М. М., *Образ Сиявуша в среднеазиатской мифологии* (КСИИМК АН СССР, вып. 40, М., 1951, стр. 34—44).

«Живопись древнего Пянджикента», М., 1954 [статьи А. Ю. Якубовского, М. М. Дьяконова, А. М. Беленицкого].

Иностранцев К. А., *Древнейшие арабские известия о праздновании Нацрӯза в сасанидской Персии* (ЗВОРАО, т. XVI, 1906).

Иностранцев К. А., *Сасанидские этюды*, СПб., 1909.

Иностранцев К. А., *Материалы из арабских источников для культурной истории сасанидской Персии. Приметы и поверья* (ЗВОРАО, т. XVIII, СПб., 1907, стр. 113—232).

Кляшторный С. Г., *Кангюйская этно-топонимика в орхонских текстах* (СЭ, 1951, № 3, стр. 54—63).

Кляшторный С. Г., *Из истории борьбы народов Средней Азии против арабов (по руническим текстам)* (ЭВ, 1954, № 9, стр. 55—64).

Кудрявцев О. В., *Рим, Армения и Парфия во второй половине правления Нерона* (ВДИ, 1949, № 3, стр. 46—62).

Кулаковский Ю., *Аланы по сведениям классических и византийских писателей* («Чтения в историческом обществе Нестора летописца», кн. 13, отд. II, Киев, 1899).

Мандельштам А. М., *О некоторых результатах работ французской археологической миссии в Афганистане* (СА, т. XXI, 1954, стр. 415—429).

Массон В. М., *К локализации Согда* («Труды САГУ», новая серия, вып. 11, гуманитарные науки, кн. 3. «Археология Средней Азии», Ташкент, 1950, стр. 171—179).

Массон В. М., *Из истории древнего Согда* («Сб. студенческих работ САГУ», вып. 3, гуманитарные науки, Ташкент, 1951).

Массон М. Е., *Некоторые новые данные по истории Парфии* (ВДИ, 1950, № 3, стр. 41 сл.).

Массон М. Е., *Происхождение безыменного «царя царей — великого спасителя»* («Труды САГУ», новая серия, вып. 11, гуманитарные науки, кн. 3. «Археология Средней Азии», Ташкент, 1950, стр. 11—48).

Массон М. Е., *Новые данные по древней истории Мерва (из работ ЮТАКЭ)* (ВДИ, 1951, № 4, стр. 89—101).

Мацулевич Л. А., *Аланская проблема и этногенез Средней Азии* (сб. «Советская этнография», № VI—VII, 1947, стр. 125—147).

Орбели И. А., *Сасанидское искусство* («Восток», 1924, № 4, стр. 139—156).

Орбели И. А. и Тревер К. В., *Сасанидский металл*, изд. «Academia» М.—Л., 1935.

Рец.: Худяков М. Г., СЭ, 1935, № 6, стр. 170.

Патканьян К. [П.], *Опыт истории династии Сасанидов... [по армянским источникам]*, СПб., 1863.

Пигулевская Н. В., *Анонимная сирийская хроника о времени Сасанидов* (ЗИВ АН СССР, вып. 7, М.—Л., 1939).

Пигулевская Н. В., *Сирийские источники по истории народов СССР*, М.—Л., 1941.

Пигулевская Н. В., *Маздакитское движение* («Изв. АН СССР», СИФ, т. I, № 4, 1944).

Пигулевская Н. В., *Византия и Иран на рубеже VI и VII вв.*, М.—Л., 1946.

Пигулевская Н. В., *Мар Аба I (К истории культуры VI в. н. э.)* (сб. «Советское востоковедение», т. V, 1948, стр. 73—84).

Пигулевская Н. В., *Византия на путях в Индию (Из истории торговли Византии с Востоком в IV—VI вв.)*, М.—Л., 1951.

Рец.: Удальцова З. В., ВДИ, 1952, № 1.

Пигулевская Н. В., *Восстание в Хузистане при Хосрове I* (КСИВАН, вып. IV, 1952, стр. 3—10).

Пигулевская Н. В., *К вопросу о го-*

родах Ирана в раннем средневековье (СВ, 1955, № 6, стр. 72).

Пигулевская Н. В., *Иран в III в. нашей эры и возникновение городов* («Уч. зап. ЛГУ», № 195, серия востоковедческих наук, вып. 6, изд. ЛГУ, 1956, стр. 114—122).

Пигулевская Н. В., *Города Ирана в раннем средневековье*, М.—Л., 1956.

Ранович А. Б., *Эллинизм и его историческая роль*, М.—Л., 1950.

Розенберг Ф. А., *О согдийцах* (ЗКВ, т. I, 1925, стр. 81—90).

Смирнова О. И., *Новые данные по истории Согда VIII в.* (ВДИ, 1939, № 4, стр. 97—102).

Смирнова О. И., *О хронологии Согда VII—VIII вв. н. э.* («Бюллетень АН УзбССР», 1945, № 6, стр 27—29).

Ставиский Б. Я., *Некоторые вопросы истории и топографии древнего Согда* («Вестник ЛГУ», 1948, № 3).

Ставиский Б. Я., *К вопросу об идеологии домусульманского Согда (Погребальный обряд и представления о загробной жизни)* («Сообщения Республиканского историко-краеведческого музея ТаджССР», вып. 1. Археология, Сталинабад, 1952, стр. 35—58).

[Страбон], *География Страбона в семнадцати книгах*, перевод с греческого Ф. Г. Мищенко, М., 1879.

Тереножкин А. И., *Согд и Чач* (Автореферат кандидатской диссертации), (КСИИМК, вып. XXXIII, 1950, стр. 152—169).

Толстов С. [П.], *Подъем и крушение империи эллинистического «Дальнего Востока»* (ВДИ, 1940, № 3—4, стр. 194—209).

Тревер К. В., *Сасанидский Иран в «Шах-намэ»* (сб. «Фердовси», Л., 1934, стр. 177—196).

Тревер К. В., *Проблема греко-бактрийского искусства* («Третий международный конгресс по иранскому искусству и археологии. Доклады, Ленинград, сентябрь, 1935», М.—Л., 1939).

Тревер К. В., *Памятники греко-бактрийского искусства*, М.—Л., 1940.

Тревер К. В., *Кушаны, хиониты и эфталиты по армянским источникам IV—VII вв.* (К истории народов Средней Азии) (СА, т. XXI, 1954, стр. 131—147).

«Труды [Согдийско-] Таджикской археологической экспедиции», т. I. 1946—1947 гг. (МИА СССР, № 15, 1950); т. II. 1948—1950 гг. (МИА СССР, № 37, 1953).

«Труды Южно-Туркменистанской археологической комплексной экспедиции», т. 1—7, Ашхабад, 1949—1956.

Умняков И. И., *Тохарская проблема* (ВДИ, 1940, № 3—4, стр. 181—193).

Умняков И. И., *Тохары и тохарский вопрос* («Труды Узбекского Гос. Ун-та», новая серия, № 31. Серия историко-филологических наук, вып. I, Самарканд, 1946, стр. 15—22)

Якубовский А. Ю., *Древний Пянджикент* (В кн.: «По следам древних культур», М., 1951).

Якубовский А. Ю., *Вопросы изучения пянджикентской живописи.* (В кн.: «Живопись древнего Пянджикента», М., 1954, стр. 7—24).

Bang W., *Manichaeische Erzähler* («Muséon», t. XLIV, Louvain, 1931, S. 1—36).

Chavannes E., *Documents sur les Tou-Kiue (Turcs) occidentaux* («Сборник трудов Орхонской экспедиции», VI, СПб., 1903).

Christensen A., *Le règne du roi Kāwādh I et le communisme Mazdakite,* København, 1925.

Christensen A., *Les Kayanides,* København, 1931.

Christensen A., *Les gestes des rois dans les traditions de l'Iran antique,* Paris, 1936.

Christensen A., *L'Iran sous les Sasanides,* Paris, 1936 (2 ed., Copenhague, 1944).

Erdmann K., *Die Kunst Irans zur Zeit der Sasaniden*, Leipzig, 1944.

Ghirschman R., *Les Chionites—Hephtalites* («Mémoires de l'Institut Français d'archéologie orientale du Caire», vol. LXXX; «Mémoires de la délégation archéologique française en Afghanistan», t. XIII), Le Caire, 1948 [в частности, вопрос об эфталитских диалектах; таблица развития алфавитов на греческой основе].

Henning W., *Neue Materialien zur Geschichte des Manichäismus*

(ZDMG, Bd 90, H. I, 1936, S. 1 sq.).

Julien St. *Mémoires sur les contrées occidentales, trad. du sanscrit en chinois en l'an 648, par Hiouen-Thsang et du chinois en français*, t. 1—2, Paris, 1857—1858.

Laufer B., *Sino—Iranica. Chinese contributions to the history of civilization in Ancient Iran*, Chicago, 1919.

Maenchen-Helfen O., *The Jueh-Chih Problem re-examined* (JAOS, vol. 65, № 2, 1945, p. 71 sq.).

Marquart J., *Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i. Mit historisch-kritischem Kommentar und historischen und topographischen Exkursen* («Abhandl. der Königl. Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, Phil.-hist. Kl.», Neue Folge, Bd III, N 2, Berlin, 1901).

Nöldeke Th., *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden. Aus der arabischen Chronik des Tabari übersetzt*, Leiden, **1879.**

Pelliot P., *Les influences iraniennes en Asie Centrale et en Extrême Orient*, Paris, 1911.

Pelliot P., *Le «Cha Tcheou Tou Tou-Fou T'ou King» et la colonie sogdienne*... (JA, 1916, p. 111—123)

Puech H. C., *Le Manichéisme, son fondateur, sa doctrine*, Paris, 1949.

Sarre F., *Die Kunst des Alten Persiens*, Berlin, 1923.

Tomaschek W., *Centralasiatische Studien. I. Sogdiana* («Stzb. der phil-hist. Cl. der Kais. AW», Bd LXXXVII, Wien, 1877).

سعید نفیسی، تاریخ تمدن ایران ساسانی، طهران، ۱۳۳۱

مربوط به‌فصل دوّم.

کتب مربوط به‌آثار باقیه از زبانهای پارسی میانه.

خطّ

Бонгард-Левин Г. М., *Таксильская надпись Ашоки* (СВ, 1956, № 1, стр. 121—128).

Борисов А. Я., *Надписи Артаксия (Арташеса), царя Армении* (ВДИ, 1946, № 2).

Дьяконов И. М. и Старкова К. Б., *Надписи Артаксия (Арташеса I), царя Армении* (ВДИ, 1955, № 2, стр. 161 сл.).

Толстов С. П., *К вопросу о протохорезмийской письменности* (КСИИМК, вып. 15, 1947).

Фрейман А. А., *Несколько замечаний к армазской билингве Церетели* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. V, вып. 2, 1946, стр. 157—164).

Церетели Г. В., *Армазская билингва*, Тбилиси, 1941.

Церетели Г. В., *Армазское письмо и проблема происхождения грузинского алфавита* (ЭВ, 1948, № 2, стр. 90—101; 1949, № 3, стр. 59—71).

Frye R. N., *Pahlevi heterography in Ancient Georgia?* («Archaelogica orientalia in memoriam Ernst Herzfeld», New York, 1952, p. 89—101).

Henning W. B., *The Aramaic inscription of Asoka found in Lampaka* (BSOAS, vol. XIII, part I, 1949, p. 80—88).

Rosenthal Fr., *Die aramaistische Forschung*, Leiden, 1939 [стр. 72—82— арамейские идеограммы в письменности среднеиранских языков].

کتب مربوط به‌آثار زبان میانه پارسی

Орбели И. А. и Тревер К. [В.], *Шатранг. Книга о шахматах*, Л., 1936.

Пахомов Е. А., *О находке сасанидских надписей в Дербенте* («Культура и письменность Востока», кн. IV, Баку, 1929)

Пахомов Е. А., *Пехлевийские надписи Дербенда* («Изв. Общества обследования и изучения Азербайджана», № 8, вып. V, Баку, 1929).

Пахомов Е. А., *К толкованию пехлевийских надписей Дербенда* («Изв. Аз. ГНИИ», т. 1, вып. 2, Баку, 1930).

Периханян А. Г., *К вопросу о рабовладении и землевладении в Иране парфянского времени* (ВДИ, 1952, № 4) [по материалам среднеперсидского судебника].

Розенберг Ф. А., *Неизданное саса-*

нидское блюдо с пехлевийским граффито (ЗКВ, т. V, 1930).

Фрейман А. А., *Существует ли среднеиранский термин в сасанидском судебнике?* (ИРАН, т. XII, 1918, стр. 311—312).
Рец.: Ivanow, W., *Four Short Papers on Iranian Subjects by A. Freiman* («Journal of the K. R. Cama Oriental Institute», № 22, Bombay, 1932, p. 32—37).

Фрейман А. А., *Пехлевийские папирусы и другие вещественные памятники иранской культуры в Музее изящных искусств в Москве* (ИРАН, т. XII, 1918, стр. 1925—1928).

Фрейман А. А., *Название Черного моря в домусульманской Персии* (ЗКВ, т. V, 1930, стр. 647—651) [переводы на англ. яз.: A. Freiman, *The Name of the Black Sea in the Premuhammadan Persia* («Journal of the K. R. Cama Oriental Institute», № 22, Bombay, 1932, p. 26—31); на перс яз.: журнал پیام نو за 1946 г.].

Andreas F. C., *The Book of Mainyo-i Khard, also an old fragment of the Bundehesh...*, Kiel, 1882.

Andreas F. C.— Barr K., *Bruchstücke einer Pehlevi-Übersetzung der Psalmen* (SPAW, 1933, I).

Andreas F. C.— Henning W. B., *Mitteliranische Manichaika aus Chinesisch-Turkestan I—III (SPAW*, Phil-hist. Kl., 1932—1934) [I—II— манихейские тексты на ср.-перс. языке, III—на парфянском].

Anklesaria E. T. D., *The Bûndahishn, being a facsimile... Ed. by the Late E. T. D. Anklesaria, with an Introduction by B. T. Anklesaria*, Bombay, 1908.

Anklesaria E. T. D., *The Datistan-i Dinik*, part I, Bombay, 1911.

Anklesaria E. T. D., *The Social Code of the Parsees in Sasanian Times or the Mâdigân-i-hazâr Dâtistân*; Part II, *with an Introduction by J. J. Modi*, Bombay, 1912.

Anklesaria E. T. D., *Dânâk-u Mainyô-i Khard. Pahlavi, Pazand and Sanskrit texts*, Bombay, 1913.

Ântiâ E. K., *Kârnâmak-i Artakhshir-i Pâpakân. The original Pahlavi text, with transliteration in Avesta characters, translations into English and Gujarati and selections from the Shâhnâmeh, Bombay*, 1900.

Antiâ E. K., *Pâzend texts*, Bombay, 1909.

Asa H. J.— Haug M., *An Old Pahlavi — Pazand glossary*, Bombay, 1870.

Asa H. J.—Haug M.—West E. W., *The Book of Arda — Viraf*... Bombay, 1872 [издание и перевод текста «Арда-Вираф Намак». В приложении издание и перевод текстов «Gošt-i Fryano» и «Hadokht — Nask»].

Âsânâ H. J. J. and West E. W., *Shikand — Gûmânik Vijâr. The Pâzand — Sanskrit text together with a fragment of the Pahlavi*, Bombay, 1887.

Asana J. M. J., *Pahlavi texts*, I—II, Bombay, 1897—1913.

Bailey H. W., *To the Žāmāsp — Nāmak, I* (BSOS, vol. VI, part 1, 1930, p. 55—85); II (BSOS, vol. VI, part 3, 1931, p. 581—600).

Bailey H. W. *Iranian Studies* (BSOS, vol. VI, part 4, 1932, p. 945 sq.).

Bailey H. W., *Zoroastrian problems in the ninth century books*, Oxford, 1943.

Barthélemy A., *Artâ Virâf Nâmak ou livre d'Ardâ Virâf*, Paris, 1887.

Barthélemy A., *Une légende iranienne traduit du Pahlevi*, Paris, 1889 [перевод текста «Jôcht-i Frijân»].

Bartholomae Chr., *Über ein sasanidisches Rechtsbuch* («Stzb. d. Heidelberger AW», 1910).

Bartholomae Chr., *Zum sasanidischen Recht* («Stzb. d. Heidelberger AW», I, 1918; II, 1918; III, 1920; IV, 1922; V, 1923).

Bartholomae Chr., *Die Frau im sasanidischen Recht*, Heidelberg, 1924.

Benveniste E., *Le texte du Draxt Asūrīk et la versification pehlevie* (JA, vol. CCXVII, 1930, № 2, p. 193—225).

Benveniste E., *Le mémorial de Zarēr, poème pehlevi mazdéen* (JA, vol. CCXX, 1932, N 2, p. 245—293).

Blochet E., *Liste géographique des villes de l'Iran* («Recueil de travaux, relatifs à la philologie et l'archéologie égyptiennes et assyriennes», Paris, 1895).

Bulsara S. J., *The laws of the Ancient Persians as found in the*

«Mâtikân ê hazār Dâtastân» or the Digest of a Thousand points of Law, translated with introduction, glossary and index, Bombay, 1937.

Dhabhar E. B. N., *Nâmakîhâ i Mânûshchihar. The Epistles of Mânûshchihar* («Pahlavi Text Series...», № 1, Bombay, 1912).

Dhabhar E. B. N., *The Pahlavi Rivâyat accompanying the Dâdistân-i Dinik...* («Pahlavi Text Series...», № 2, Bombay, 1913).

Dhabhar E. B. N., *Descriptive Catalogue... in the Mulla Feroze Library,* Bombay, 1923.

Dhabhar E. B. N., *Descriptive Catalogue... in the Meherji Rana Library,* Bombay, 1923.

Dhabhar E. B. N., *Zand-i khūrtak Avistāk* («Pahlavi Text Series...», № 3, Bombay, 1927).

Dhabhar E. B. N., *The Persian rivayats of Hormazyar Framarz and others, their Version with introduction and notes,* Bombay, 1932.

Ebeling E., *Das aramäisch-mittelpersische Glossar. Frahang-i-pahlavik im Lichte der assyriologischen Forschung* («Mitteilungen der Altorientalischen Gesellschaft», Bd 14, Heft I, Leipzig, 1941).

Freimann A., *Pand-nāmak-i-Zaratušt. Der Pahlavi — Text mit Transkription, Übersetzung, kritischen und Erläuterungsnoten* (WZKM, Bd XX, Wien, 1906, S. 149—166, 237—280) (имеется отд. оттиск).

Freimann A., *Andarz-i Kôtakân* (В кн.: «Dastur Hoshang Memorial Volume», Bombay, 1918).

Frye R. N., *An epigraphical journey in Afghanistan («Archaeology»,* vol. 7, № 2, 1954, p. 114—118).

Geiger W., *Aogemadaēcā, ein Pârsentractat in Pâzend, Altbaktrisch und Sanskrit,* Erlangen, 1878.

Geiger W., *Das Jātkār-ī-Zarērān und sein Verhältnis zum Šāh-nāme* («Stzb. d. Bayr. AW», 1890, II. S. 43—84).

Ghirshman R., *Inscription du monument de Châpour I á Châpour* (RAA, X, 3, Paris, 1936, p. 123—129).

Goetze A., *Zum Kār-nāmak* («Indo-iranian studies...», London—Leipzig, 1925, p. 249—252).

Harlez M. C. de, *Le livre des conseils d'Aterpât-î Mansarspendân. Traduction française* («Le Muséon», VI, Louvain, 1887).

Henning W. B., *Das Verbum des Mittelpersischen der Turfan — Fragmente* (ZII, Bd IX, H. 2, 1933).

Henning W. B., *The Great Inscription of Šāpūr I* (BSOAS, vol. IX, part 4, 1939).

Henning W. B., *An astronomical chapter of the Bundahishn* (JRAS, 1942, Okt.).

Henning W. B., *A Pahlavi Poeme* (BSOAS, vol. XIII, part 3, 1950).

Henning W. B., *Katībehā-ji pahlavī,* Tehran, 1950.

Henning W. B., *The monuments and inscriptions of Tang-i Sarvak* («Asia Major», vol. II, part 2, 1952, p. 151—178).

Henning W. B., *A farewell to the Khagan of the Aq — Aqatārān* (BSOAS, vol. XIV, part 3, 1952, p. 501—522).

Henning W. B., βεσήγανα πόλις (BSOAS, vol. XV, part 2, p. 392—393). [Дополнение к предыдущей работе.]

Henning W. B., *Eine arabische Version mittelpersischer Weisheitschriften,* ZDMG, Bd 106 (N. F., Bd 31), Heft 1, 1956.

Henning W. B., *The inscription of Sar — Mašhad* («Corpus Inscriptionum Iranicarum», Part III. Pahlavi Inscriptions. Vol. II... plates I—XXIV, London, 1955) (фоторепродукции надписи).

Herzfeld E., *Paikuli. Monument and inscription of the early history of the Sasanian Empire,* vol. I—II, Berlin, 1924.

Junker H., *The Frahang i Pahlavik,* Heidelberg, 1912. Новое издание: *«Das Frahang i pahlavīk in zeichengemäßer Anordnung»,* Leipzig, 1955 («Iranische Texte und Hilfsbücher hrsg. von H. F. J. Junker», № 1).
Рец.: Klima O., «Archiv Orientální», XXIV, № 2, 1956, str. 338—341.

Justi Fr., *Der Bundehesch,* Leipzig, 1868 [издание текста, транскрипция, глоссарий].

Madan D. M., *The complete text of the Pahlavi Dinkard,* I (books III—V) — II (books VI—IX), Bombay, 1911.

Markwart J. — Messina G., *A Catalogue of the provincial capitals of*

Erānshahr (Pahlavi text, version and commentary), Roma, 1931.
Menasce J. de, *Skand gūmānik vičār*, Fribourg en Suisse, 1945.
Menasce J. de, *Recherches de Papyrologie Pehlevic* (JA, CCXLI, fasc. 2, 1953, p. 185—196).
Messina G., *Libro apocalittico persiano Ayātkār i žāmāspīk. I. Testo pehlevico, pārsi e pāzend restituto, tradotto e commentato*, Roma, 1939.
Modi J. J., *The cities of Iran as described in the Old Pahlavi treatise Shatroihâ-i-Irân* (JBBRAS, Vol. XX, 1898).
Modi, J. J., *Aiyâdgâr-i Zarirân, Shatrôihâ-i-Airân and Afdiya va Sahigiya-i-Sistân*, translated with notes, Bombay, 1899.
Modi J. J., *Mâdigân-i-hazâr Dâdistân. A photozincographed facsimile of a MS with an introduction*, Bombay, 1901.
Modi J. J., *Bundehesh. Transliteration and translation with notes in Gujrâti*, Bombay, 1901.
Modi J. J., *Jâmâspi, Pahlavi, Pâzend and Persian Texts...*, Bombay, 1903 [издание текста с транскрипцией и переводами на английский и гуджерати].
Modi J. J., *Dante Papers. Virâf Adamnan, and Dante, and other papers*, Bombay, 1914.
«Dr. Modi Memorial Volume», Bombay, 1930 [сб. статей, касающихся преимущественно памятников среднеперсидского и других древнеиранских языков].
Molé M., *Le Partage du monde dans la tradition iranienne* («Note complémentaire au JA», 1952, fasc. 4; JA, CCXLI, fasc. 2, 1953, p. 271—276) [по материалам среднеперсидского текста ayāδgār-i žamāspīγ].
Müller F. W. K., *Handschriften — Reste in Estrangelo-Schrift aus Turfan, Chinesisch-Turkistan*, I (SPAW, IX, 1904, S. 348—352); 2 (APAW, 1904).
Müller F. W. K., *Eine Hermas — Stelle in manichäischer Version* (SPAW, 1905, S. 1077—1083).
Müller F. W. K., *Ein Doppelblatt aus einem manichäischen Hymnenbuch...* (APAW, 1912).
Nöldeke Th., *Geschichte des Artachšir i-Pâpakân. Aus dem Pehlewi übersetzt, mit Erläuterungen und einer Einleitung versehen* («Beiträge zur Kunde der indo-germanischen Sprachen», Bd IV, Göttingen, 1878, S. 22—69) [отд. оттиск. Göttingen, 1879].
Nosherwân K. A., *The Text of the Pahlvi Zand-i Vôhûman Yašt with transliteration and translation into Gujrâti and Gujrâti translation of the Pahlvi Mînô-i-Khirad with notes*, Poona, 1899 [издание текста в факсимиле с транскрипцией и переводом на язык гуджерати].
Nyberg H. S., *Ein Hymnus auf Zervān im Bundahišn* (ZDMG, Bd 82, 1928, S. 217—235).
Nyberg H. S., *Hilfsbuch des Pehlevi*, Bd I II, Uppsala, 1928—1931 [хрестоматия среднеперсидских текстов с глоссарием].
Pagliaro A., *Il testo pahlavico Ayātkār-i Zarērān*, Roma, 1925.
Pagliaro A., *Epica e romanzo nel Mediaevo persiano*, Firenze, 1927.
Salemann C., *Ueber eine Parsenhandschrift der K. Oeffentl. Bibliothek zu St. Petersburg* («Travaux de la 3-e session du congrés international des orientalistes», Vol. II, Leiden, 1878).
Salemann C., *Mittelpersische Studien* («Mélanges asiatiques», IX, St. Pétersbourg, 1887, p. 207—253).
Salemann C., *Zum mittelpersischen Passiv* («Изв. Имп. АН», т. XIII, № 3, СПб., 1900, стр. 269—276).
Salemann C., *Mittelpersisch* (GIPh., Bd I, Abt, I, Strassburg, 1895—1901, S. 249—332) [грамматика среднеперсидского языка, стр. 326—332—список идеограмм].
Salemann C., *Ein Bruchstück manichaeischen Schrifttums im Asiatischen Museum* («Зап. Имп. АН по Ист.-фил. отд.», т. VI, № 6, СПб., 1904, стр. 1—26).
Salemann C., *Manicha(e)ica*, I—V («Изв. Имп. АН», 1907—1913).
Salemann C., *Manichaeische Studien* («Зап. Имп. АН по Ист.-фил. отд.», т. VIII, № 10, СПб., 1908) [среднеперсидские тексты из Турфана в транскрипции с глоссарием; дополнения к грамматике среднеперсидского языка].

Рец.: Фрейман А. А., ЗВОРАО, т. XIX, СПб., 1909, стр. 084—091.
Sanjana P., *The Dînâ î Mainû î Khrat*, Bombay, 1895.
Sanjana P., *The Zand î Javît shêda dâd or the Pahlavi version of the Avesta Vendidâd*, Bombay, 1895.
Sanjana P., *The Dinkard*, vol. I—XIX, Bombay, 1874—1928.
Sanjana P., *The Kârnâme-i Artakhshir-î Pâpakân...*, Bombay, 1896.
Schaeder H., *Iranische Beiträge. I* («Schriften der Königsberger Gelehrten Gesellschaft», 6 Jahr, Heft 5, Halle, 1930).
Spiegel Fr., *Grammatik der Pârsisprache nebst Sprachproben*, Leipzig, 1851.
Spiegel Fr., *Die traditionelle Literatur der Parsen...*, Wien, 1860.
Sprengling M., *Zur Parsik — Inschrift an der «Kaaba des Zoroaster»* [ZDMG, Bd 91 (N. F., Bd 16), Heft 3, 1937, S. 652—672].
Sprengling M., *Shahpuhr I the Great on the Kaabah of Zoroaster* (AJSLL, LVII, 1940, p. 341—429).
Sprengling M., *Iranica. Seals, new and old* (JNES, vol. XII, № 3, 1953, p. 189—193).
Sprengling, M., *Third Century Iran. Sapor and Kartir*, Chicago, 1953 [на основе анализа надписей на «Каба-и Зардушт»; таблицы с воспроизведением текста надписей].
Tavadia J. C., *Šāyast ne-šāyast. A Pahlavi Text on Religious Customes*, Hamburg, 1930.
Tavadia J. C., *Sûr saxvan or Dinner Speech in Middle Persian* («Journal of the K. R. Cama Oriental Institute», vol. XXIX, 1933).
Tavadia J. C., *Indo-Iranian studies*, I—II, Santiniketan, 1950—1952.
Tavadia J. C., *Die mittelpersische Sprache und Literatur der Zarathustrier* («Iranische Texte und Hilfsbücher. Hrsg. von H. F. J. Junker», № 2, Leipzig, 1956).
Telegdi S., *Essai sur la phonétique des emprunts iraniens en araméen talmudique* (JA, t. CCXXVI, № 2, 1935, p. 177—256).
Unvala J. M., *Der Pahlavi Text «Der König Husrav und sein Knabe»*, Wien, 1917.
Unvala J. M., *Nerjosangh's Sanskrit Version of the Hom Yašt with the original Avesta and its Pahlavi Version (Yasn, IX—XI)*, Vienna, 1924.
Unvala J. M., *Draxt i asurik* (BSOAS, vol. II, 1921, p. 637—678).
Unvalla M. R., *The Pahlavi Bundahishn*, Bombay, 1897.
West E. W., *The Book of the Mainyô i Khard. The Pâzand and Sanskrit Texts...* Ed. and transl., Stuttgart—London, 1871.
West E. W., *Glossary and Index of the Pahlavi Texts of the Book of Arda Viraf...*, Bombay — London, 1874.
West E. W., *Pahlavi Texts:*
Part I, *The Bundahish, Bahman Yasht and Shâyast Lâ-Shâyast* (SBE, V, Oxford, 1880);
Part II, *The Dâdistân-î dinîk...* (SBE, XVIII, Oxford, 1882);
Part III, *Dînâ-î Maînôg-î khirad* (SBE, XXIV, Oxford, 1885);
Part IV, *The Contents of the Nasks...* (SBE, XXXVII, Oxford, 1892);
Part V, *Marvels of Zoroastrianizm* (SBE, XLVII, Oxford, 1897).
West E. W., *Pahlavi Literature* (GIPh., Bd II, 1896—1904, S. 75—129.)
Westergaard N. L., *Bundehesch. Liber pehlevicus. E vetustissimo Codice Havniensi descripsit duas inscriptiones regis Saporis primi adjecit...*, Havniae, 1851.
بهار، خط و زبان پهلوی، مهرنامه، فردوسی، تهران [Б. г.]
См. также литературу к главе 2 раздела II и к главе 3 раздела III.

کتب مربوط به‌آثار زبان پارتی

Винников И. Н., *О языке письменных памятников из Нисы (Южный Туркменистан)* (ВДИ, 1954, № 2, стр. 115—128).
Дьяконов И. М., Дьяконов М. М., Лившиц В. А., *Документы из древней Нисы (дешифровка и анализ)* («Материалы ЮТАКЭ», вып. 2, М.—Л., 1951, стр. 21—65).
Дьяконов И. М., Дьяконов М. М., Лившиц В. А., *Новые находки*

парфянских документов («Изв. АН ТуркмССР», 1953, № 6, стр. 3—10).
Дьяконов И. М., Дьяконов М. М., Лившиц В. А., *Парфянский архив из древней Нисы* (ВДИ, 1953, № 4, стр. 114—130).
Дьяконов И. М., Дьяконов М. М., Лившиц В. А., *Парфянский архив из Южного Туркменистана* («Доклады советской делегации на XXIII Международном конгрессе востоковедов. Секция Ирана, Армении и Средней Азии», М., 1954, стр. 81—93).
Дьяконов М. М., *Надписи на парфянских печатях из древней Нисы* (ВДИ, 1954, № 4, стр. 169—173) [с таблицей развития парфянского письма I в. до н. э.—III в. н. э.].
Массон М. Е., *К открытию парфянских документов на городище Новая Ниса* («МЮТАКЭ», вып. 2, М.—Л., 1951, стр. 5—20).
Массон М. Е., Пугаченкова Г. А., *Оттиски парфянских печатей из Нисы* (ВДИ, 1954, № 4, стр. 159—168).

Boyce M., *The Manichaean hymn cycles in Parthian*, London, 1954.
Cowley A., *Pahlavi documents from Avroman* (JRAS, 1919, April, p. 147—154) [с фотографиями одного из авроманских документов и хаджиабадских надписей].
Ghirshman R., *Un basrelief d'Artaban V avec inscription en pehlevi arsacide* («Monuments et mémoirs publiés par l'Académie des inscriptions et des belles-lettres», XLIV), Paris, 1950.
Henning W. B., *Two Manichaean magical texts, with an excursus on the Parthian ending -ēndēh* (BSOAS, vol. XII, part I, 1947, p. 39—66).
Henning W. B., *A new Parthian inscription* (JRAS, 1953, № 3—4, p. 132—136).
Markoff A., *Les monnaies des rois parthes*, fasc. I—II, Paris, 1877.
Nyberg H. S., *The Pahlavi documents from Awroman* (MO, vol. XVII, fasc. 2—3, Uppsala, 1923, p. 182—230) [с воспроизведением парфянской приписки к документу Авроман I].
Sprengling M., *A new Pahlavi inscription* (AJSL, LIII, 1937, p. 126—144).
См. также литературу к главе 3 раздела III.

کتب مربوط به‌زبان سغدی. دستور زبان

Gauthiot R., *Essai de grammaire sogdienne, I. Phonétique*, Paris, 1914—1923.
Рец.: Фрейман А. А., журн. «Восток», № 3, Пг., 1923, стр. 194—195.
Benveniste E., *Essai de grammaire sogdienne*, II, Paris, 1929 [морфология, синтаксис, глоссарий].
Gershevitch I., *A grammar of Manichean Sogdian*, Oxford, 1954.
Рец.: Benveniste, E., BSL, 1954, f. 2, p. 61—63; Tedesco P., «Language», 1954, № 4, p. 485—488.

چاپ‌های متون، ترجمه‌ها و دیگر کتب.

Бартольд В. В., *К вопросу об языках согдийском и тохарском* (сб. «Иран», I, Л., 1926, стр. 29—41).
Бернштам А. Н., *Древнетюркский документ из Согда* (ЭВ, № 5, 1951, стр. 65—75).
Рец.: Малов С. Е., «Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. XIII, вып. 2, 1954, стр. 197—198.
Кауфман К. В., *Некоторые вопросы истории согдийского языка* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 459—496).
Климчицкий С. И., *Название Согдианы в топонимике Таджикистана* («Зап. ИВАН СССР», т. VI, 1937, стр. 9—13).
Климчицкий С. И., *Ягнобско-согдийские соответствия* («Зап. ИВАН СССР», т. VI, 1937, стр. 15—25).
Лерх П. И., *Монеты бухар-худатов*, СПб., 1909.
Лившиц В. А., Кауфман К. В., Дьяконов И. М., *О древней согдийской письменности Бухары* (ВДИ, 1954, № 1, стр. 150—163) [I. Надписи на бухарских монетах. II. Надписи на памятниках торевтики. Таблица алфавитов].
Массон В. М., *Древнесогдийская монета из собрания Музея истории АН УзбССР* («Труды Музея истории УзбССР», вып. 2, 1954, стр. 85—88).

Розенберг Ф. А., *Согдийские «старые письма». К ранней истории согдийских колоний Центральной Азии* («Изв. АН СССР», VII серия, ООН, № 5, Л., 1932, стр. 445—469).

Смирнова О. И., *О трех согдийских монетах* (ВДИ, 1939, № 1, стр. 116—120).

Смирнова О. И., *Согдийские монеты как новый источник для истории Средней Азии* (сб. «Советское востоковедение», т. VI, 1949, стр. 356—367).

Смирнова О. И., *Монеты из раскопок древнего Пянджикента (1947 год)* (МИА СССР, № 15, стр. 224—231).

Смирнова О. И., *Согдийские монеты собрания нумизматического отдела Гос. Эрмитажа* (ЭВ, IV, 1951, стр. 3—23).

Смирнова О. И., *Материалы к сводному каталогу согдийских монет* (ЭВ, VI, 1952, стр. 3—45).

Смирнова О. И., *К имени согдийского ихшида Тукаспадака* («Сборник статей по истории и филологии народов Средней Азии, посвященный 80-летию со дня рождения А. А. Семенова» («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XVII, Сталинабад, 1953, стр. 205—210).

Смирнова О. И. и Боголюбов М. Н., *О согдийском дēвāштӣч* (СВ, 1955, № 3, стр. 142—143).

«*Согдийский сборник* (Сборник статей о памятниках согдийского языка и культуры, найденных на горе Муг в ТаджССР)», Л., 1934.

Фрейман А. А., *Находка согдийских рукописей и памятников материальной культуры в Таджикистане (предварительное сообщение)* («Согдийский сборник», Л., 1934, стр. 7—17).

Фрейман А. А., *Опись рукописных документов, извлеченных из развалин здания на горе Муг в Захматабадском районе Таджикской ССР около селения Хайрабад и собранных Таджикистанской базой АН СССР* («Согдийский сборник», Л., 1934, стр. 33—51).

Фрейман А. А., *Датированные согдийские документы с горы Муг в Таджикистане*. [В кн.. «Доклады группы востоковедов на сессии АН СССР 20 марта 1935 года» («Труды ИВАН СССР», т. XVII), Л., 1936, стр. 137—165].

Фрейман А. А., *Согдийский рукописный документ астрологического содержания (календарь)* (ВДИ, 1938, № 2(3), стр. 34—49).

Фрейман А. А., *К имени согдийского ихшида Гурека* (ВДИ, 1938, № 3(4), стр. 147—148).

Фрейман А. А., *Согдийская надпись из старого Мерва* («Зап. ИВАН СССР», т. VII, 1939, стр. 296—302).

Фрейман А. А., *Древнейшая согдийская надпись* (ВДИ, 1939, № 3, стр. 135—136).

Фрейман А. А., *Согдийский рукописный документ на коже 6В5 из собрания документов с горы Муг* (ВДИ, 1940, № 1, стр. 99—101).

Фрейман А. А., *Два согдийских рукописных документа на коже с горы Муг в Таджикистане* (ВДИ, 1952, № 1, стр. 182—186).

Фрейман А. А., *К этимологии согдийского Дēвāштӣч* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. XI, вып. 5, 1952, стр. 461—462).

Явич М. М. *Замечания о неисследованном среднеазиатском алфавите* (ТОВЭ, IV, Л., 1947, стр. 205—224).

Andreas F. G., *Zwei soghdische Excurse zu W. Thomsens: Ein Blatt in türkischer Runenschrift* (SPAW, 1910, XV, S. 307—314).

Benveniste E., *Notes sogdiennes*, I (JRAS, 1933, p. 29—68); II (JA, 1933, p. 193—248); III (JA, 1936, p. 193—239); IV (BSOAS, vol. IX, part 3, 1938, p. 495—519). См. также JA, vol. CCXXXIX, fasc. 2, 1951, p. 113—125.

Benveniste E., *Notules sogdiennes* (JA, vol. CCXXXI, N 2, 1939, p. 275—277).

Benveniste E., *Textes Sogdiens, édités, traduits et commentés*, Paris, 1940 [транскрипция и перевод согдийских документов экспедиции Пельо, хранящихся в Парижской национальной библиотеке; глоссарий. Поправки к изданным здесь согдийским текстам см. в книге: Benveniste E., *Vessantara Jātaka*, Paris, 1946].

Benveniste E., *Codices sogdiani, Manuscrits de la Bibliothèque Nationale (Mission Pelliot) reproduits en fac-similé, avec une introduction,* Copenhague, 1940 [фототипическое издание согдийских документов экспедиции Пельо, хранящихся в Парижской национальной библиотеке, и нескольких документов из согдийского собрания Британского музея].
Benveniste E., *Fragments des Actes des saint Géorges en version sogdienne* (JA, t. CCXXXIV, 1943—1945, p. 91—116).
Benveniste E., *Vessantara Jātaka. Texte sogdien édité, traduit et commenté,* Paris, 1946.
Рец.: Фрейман А. А., сб. «Советское востоковедение», V, 1948, стр. 332—333.
Benveniste E., *Études sur quelques textes sogdiens chrétiens* (JA, t. CCXLIII, fasc. 3, 1955, p 297—337).
Frye R. N., *Notes on the early coinage of Transoxiana, 1949* [с приложением работы В. Хеннинга о монетах бухар-худатов].
Gauthiot R., *De l'alphabet sogdien* (JA, série X, t. XVII, 1911, p. 81—95) [с таблицами].
Gauthiot R., *A propos des dix premiers noms de nombre en sogdien bouddhique* (MSL, XVII, 1911, p. 137—161).
Gauthiot R., *Une version sogdienne du Vessantara Jātaka...* (JA, série X, t. XIX, 1912, pp. 163—193; 429—510).
Gauthiot R. et Pelliot P., *Le sûtra des causes et des effets du bien et du mal. Édité et traduit d'après, les textes sogdiens, chinois et tibetains,* Paris, 1920 [новый перевод этой сутры и поправки к согдийскому тексту см. в кн.: E. Benveniste, *Vessantara Jātaka,* Paris, 1946, приложение].
Gershevitch I., *Sogdian compounds* («Transactions of the Philological Society», 1945, London, 1946. p. 137—149).
Gershevitch I., *On the Sogdian St. George passion* (JRAS, 1946, parts 3—4, p. 179—184).
Hansen O., *Zur soghdischen Inschrift auf dem dreisprachigen Denkmal von Karabalgasun* («Journal de la Société finno-ougrienne», XLIV, 3, Helsingfors, 1930).
Hansen O., *Berliner soghdische Texte. I Bruchstücke einer soghdischen Version der Georgspassion* (APAW, Phil.-hist. Kl., 1941 № 10).
Hansen O., *Berliner soghdische Texte. II* («Abhandl. der Geistes- und Sozialwissenschaftlichen Kl. d. AW und d. Literatur in Mainz», № 15, Wiesbaden, 1954).
Henning W. B., *Ein Manichäisches Bet-und Beichtbuch* (APAW, Ph.-hist. Kl., 1936, № 10, Berlin, 1937).
Henning W. B., *Zum soghdischen Kalender* («Orientalia», vol. VIII. N. S., fasc. 1—2, Roma, 1939, S. 87—95).
Henning W. B., *Sogdian Loan-words in New-Persian* (BSOAS, vol. X, part 1, 1939, p. 93—106).
Henning W. B., *Sogdica* («James G. Forlong Fund», vol. XXI), London, 1940.
Henning W. B., *«Sulphur» in Sogdian* (BSOAS, vol. X, part 2, 1940, p. 398).
Henning W. B., *The murder of the Magi* (JRAS, 1944, okt., p. 133—144).
Henning W. B., *Sogdian tales* (BSOAS, vol. XI, part 3, 1945, p. 465—487).
Henning W. B., *The Sogdian texts of Paris* (BSOAS, vol. XI, part 4, 1946, p. 713—740).
Henning W. B., *A Sogdian fragment of the Manichaean cosmogony* (BSOAS, vol. XII, part 2, 1948, p. 306—318).
Henning W. B., *The Date of the Sogdian ancient Letters* (BSOAS, vol. XII, parts 3—4, 1948, p. 601—615).
Henning W. B., *The coins of the «Bukhār — Khudāhs».* [Приложение к кн.: Frye R. N., *Notes on the early coinage of Transoxiana,* 1949, p. 26—29.]
Müller F. W. K., *Ein iranisches Sprachdenkmal aus der nördlichen Mongolei* (SPAW, 1909).
Müller F. W. K., *Soghdische Texte,* I (APAW, 1912), Berlin, 1913 [основная публикация христианских согдийских текстов].
Müller F. W. K., Lentz W., *Soghdische Texte, II* (SPAW, XXI, 1934).

Reichelt H., *Die soghdischen Handschriftenreste des Britischen Museums*, т. I—II, Heidelberg, 1928—1931. [I. Буддийские тексты. II. Не буддийские тексты].

Reichelt H., *Beiträge zur soghdischen Grammatik* («Studia Indo-Iranica», Leipzig, 1931, S. 248—260).

Rosenberg Fr., *Deux fragments sogdien-bouddhiques du Ts'ien-fo-tong de Touen-houang* (Mission S. d'Oldenburg 1914—1915). I. Fragment d'un conte (ИРАН, XII, 1918, стр. 817—842); II. Fragment d'un sūtra (ИРАН, XIV, 1920, стр. 399—474) [с фоторепродукцией].

Rosenberg Fr., *Un fragment sogdien bouddhique du Musée Asiatique (Kr. IV Soghd. 4)* «Изв. АН СССР», VI сер., т. XXI, 1927, стр. 1375—1398 [с фоторепродукцией].

Salemann C., *Manichaica* II, 1907; V. *Beiträge zur christlich-soghdischen Grammatik*, 1—6 [«Изв. Имп. АН», VI сер., т. VII (2-й полутом), 1913, № 18, стр. 1125—1144].

Telegdi S., *Notes sur la grammaire du sogdien chrétien* (JA, t. CCXXX, 1938, Avril—Juin, p. 205—234).

Waag A., *Zum soghdischen Verbum* [ZDMG, Bd 90 (N. F. Bd 15), 1936, S. 140—148].

См. также литературу к главе 3 раздела III.

کتب مربوط به‌سکایی (ختنی، و گویشهای سکایی - طخاری)

Лившиц В. А., *Тохарская надпись на хуме* (ДАН ТаджССР, вып. VII, 1953, стр. 23—28).

Фрейман А. А. *Тохарский вопрос и его разрешение в отечественной науке* («Уч. зап. ЛГУ», № 128, Серия востоковедческих наук, вып. 3, Л., 1952, стр. 123—135).

Bailey H. W., *Khotanese texts*, I—III, Cambridge, 1945—1956.
Рец. (на часть I): Thomas F. W., BSOAS, vol. XII, part 2, 1948, p. 453—457.

Bailey H. W., *Khotanese buddhist texts* («Cambridge Oriental series», № 3, London, 1951).
Рец.: Gershevitch I, JRAS, 1952, parts 3—4, p. 178—179.

Bailey H. W., *The Staël-Holstein miscellany* («Asia Major», N. S., vol. II, 1951, p. 1—45).

Henning W. B., *The name of the «Tokharian» language* («Asia Major», vol. I, part 2, 1949, p. 158—162).

Konow S., *A Medical text in Khotanese...*, Oslo, 1941.

Konow S., *Ein neuer Sakadialekt* (SPAW, 1935, S. 772—823).

Konow S., *Primer of Khotanese Saka. Grammatical sketch, chrestomathy, vocabulary, bibliography* (NTS, Bd XV, Oslo, 1949, p. 5—136). Отд. изд.— Oslo, 1949.

Konow S., *Saka studies*, Oslo, 1932.

Leumann E., Leumann M., *Das nordarische (sakische) Lehrgedicht des Buddhismus*, I—III («Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes», XX), Leipzig, 1933—1936.
Рец.: Konow S., NTS, Bd VII, Oslo, 1934, p. 5—55; NTS, Bd IX, Oslo, 1938, p. 5—84.

Müller F. W. K., *Tocharisch* (SPAW, 1907).

Müller F., W. K., *Toxrï und Kuišan...* (SPAW, 1918, S. 566—586).

Pelliot P., *Tokharien et koutchéen* (JA, CCXXIV, 1934, p. 23—106).

Stäel-Holstein A., *Tocharisch und die Sprache* II («Изв. Имп. АН», 1908, стр. 1367—1372).

Stäel-Holstein A., *Tocharisch und die Sprache* I («Изв. Имп. АН», 1909, стр. 478—484).

Thomas F. W. *A Tokhari (?) MS.* (JAOS, 64, 1944, p. 1—3).

Thomas F. W. and Konow St., *Two medieval documents from Tun-Huang*, Oslo, 1929 [публикация сакского документа].

См. также литературу к главе 3 раздела III.

کتب مربوط به‌زبان خوارزمی.

Волин С. Л., *Новый источник для изучения хорезмийского языка* («Зап. ИВАН СССР», т. VII, М.—Л., 1939).

Толстов С. П., *Монеты шахов древнего Хорезма и древнехорезмийский алфавит* (ВДИ, 1938, № 4).

Фрейман А. А., *Хорезмийский язык. Материалы и исследования*, I, М.—Л., 1951.

Henning W. B., *Über die Sprache der Chvarezmier* [ZDMG, Bd 90, (N. F., Bd 15), H. 3/4, 1936, S*30*—*34*].

Henning W. B., *The structure of the Khwarezmian verb* («Asia Major», New Ser., vol. V, part 1. 1955, p. 43—49).

См. также литературу к гла е 3 раздела III.

مربوط به‌فصل سوّم.

کتب مربوط به‌زبانهای پارسی میانه بطور کلّی.

مناسبات گویش شناسی زبانهای پارسی میانه.

Лерх П. И., *Соображения о сходстве и различии древнесогдийского и хорезмийского языков* («Изв. РГО», т. VII, СПб., 1872).

Розенберг Ф. А., *О показателях множественности в языках согдийской группы* («Яфетический сборник», II, Пг., 1923).

Фрейман А. А., *О показателях множественности -t, -išt, -ēv, -iv в северной (скифской) группе иранских языков (по поводу статьи Ф. А. Розенберга «О показателях множественности в языках согдийской группы»)* (ИОРЯС РАН, т. XXIX, 1924, стр. 397—406).
Рец.: Iwanow W., «Journ. of the K. R. Cama, Oriental Institute», № 22, Bombay, 1932.

Фрейман А. А., *Среднеперсидский язык и его место среди иранских языков* (сб. «Восточные записки», т. I, Л., 1928, стр. 46—59).

Фрейман А. А., *Согдо-хорезмийские диалектологические отношения* (сб. «Советское востоковедение», IV, 1947, стр. 157—170; то же в кн.: «Хорезмийский язык», I, М.—Л., 1951, стр. 26—41).

Bailey H. W., *Asica* («Transactions of the Philological Society», London, 1945, p. 1—38).

Bartholomae Chr., *Zur Kenntniss der mitteliranischen Mundarten*, I—VI, Heidelberg, 1916—1925.

Freiman A. A., *d>δ>l i š>l w dialektach irańskich* («Rocznik orientalistyczny», II, Lwów, 1925, str. 120—125).

Gauthiot R., *Iranica* (MSL, XIX, p. 125 sq.).

Henning W. B., *«Surkh Kotal»* (BSOAS, vol. XVIII, part 2, p. 366—367).

Meillet A., *Sur les mots iräniens empuntés par l'Arménien* (MSL, XVII, p. 242 sq.).

Munkácsi B., *Alanische Sprachdenkmäler im ungarischen Wortschatze* («Keleti Szemle», V, 1904, S. 304—329).

Sköld H., *Die ossetischen Lehnwörter im Ungarischen* («Lund Universitets Årsskrift», Neue Folge, Avd. I, Bd 20, № 4, 1925)

Sköld H., *Woher stammen die ossetischen Lehnwörter im Ungarischen?* (ZII, Bd III, Heft 2, 1925).

Tedesco P., *Dialektologie der westiranischen Turfantexte* (MO, vol. XV, Fasc. 1—3, Uppsala, 1921, S. 184—258).

Tedesco P., *a-Stämme und aya-Stämme im Iranischen* (ZII, Bd II, Heft 2, 1923, S. 281—315).

Tedesco P., *Les repports sogdo — saces* (BSL, XXV, 1924, p. 52 sq).

Tedesco P., *Ostiranische Nominalflexion* (ZII, Bd IV, 1926, S. 94—166).

Tedesco P., *Slavic *lozà and Persian räz, both «vine»* (JAOS, vol. 63, № 2, 1943, p. 149—155).

کتب مربوط به‌بخش چهارم.
دوران نوین زبان ایرانی.
مربوط به‌فصل ۲_۱.
کتب مربوط به‌تاریخ و غیره (از قرن هفتم تا هشتم.)
متن شناسی.

Аристов Н. А., *Англо-индийский «Кавказ». Столкновение Англии с афганскими пограничными племенами* (Этнико-исторический и политический этюд) («Живая старина», 1900, вып. I—II) [имеется отд. оттиск, СПб., 1900].

Бартольд В. В., *К истории арабских завоеваний в Средней Азии* (ЗВОРАО, т. XVII, 1906, стр. 141—147).

Бартольд В. В., *Ислам*, Пг., 1918.

Бартольд В. В., *Улугбек и его время*, Пг., 1918.

Бартольд В. В., *Культура мусульманства*, Пг., 1918.

Бартольд В. В., *Мусульманский мир* М., 1922.

Бартольд В. В., *Мир-Али-Шир и политическая жизнь* (сб. «Мир-Али-Шир», М., 1928, стр. 110—164).

«Бируни». Сборник статей под ред. С. П. Толстова, М.—Л., 1950.

Боровков А. К., *Филологические заметки* («Сборник статей по истории и филологии народов Средней Азии, посвященный 80-летию со дня рождения А. А. Семенова», «Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XVII, Сталинабад, 1953, стр. 49—53) [об истории термина «таджик»].

Брагинский И. С., Раджабов С., Ромодин В. А., *К вопросу о значении присоединения Средней Азии к России* (ВИ, 1953, № 8).

Бунаков Е. В., *К истории сношений России со среднеазиатскими ханствами* (сб. «Советское востоковедение», II, Л., 1941).

Волин С. Л., *К истории среднеазиатских арабов* («Труды 2-й сессии арабистов», «Труды ИВАН СССР», вып. XXXVI, М.—Л., 1941, стр. 111—126).

Жуковский С. В., *Сношения России с Бухарой и Хивой за последнее трехсотлетие* («Труды Общества русских ориенталистов», № 2, Пг., 1915).

Рец.. Бартольд В. В., ЗВОРАО, т. XVII, вып. 3-4, 1906, стр. 341—343.

Заходер Б. Н., *Империя Тимура* («Исторический журнал», 1941, № 6, стр. 78—88).

Заходер Б. Н., *История восточного средневековья (Халифат и Ближний Восток)*, М., 1944.

Заходер Б. Н., *Хорасан и образование государства Сельджуков* (ВИ, 1945, № 5—6, стр. 119—141).

Иванов А. И., *История монголов (Юань-ши) об асах-аланах* («Христианский Восток», II, вып. 3, 1914, стр. 281—300).

Кисляков Н. А., *К вопросу об этногенезе таджиков*. Тезисы доклада (сб. «Советская этнография», VI—VII, 1947).

Крачковский И. Ю., *О подготовке свода арабских источников для истории Восточной Европы, Кавказа и Средней Азии* (Избранные сочинения, т. I, М.—Л., 1955, стр. 149—156).

Крачковский И. Ю., *Арабские географы и путешественники* («Изв ВГО», т. 69, вып. 5, 1937).

Лэн-Пуль С., *Мусульманские династии. Хронологические таблицы.* Перевод с английского с примечаниями и дополнениями В. В. Бартольда, СПб., 1899.

Мандельштам А. М., *О некоторых вопросах сложения таджикской народности в среднеазиатском междуречье* (СА, XX, 1954, стр. 57—99).

«Материалы по истории Узбекской, Таджикской и Туркменской ССР», ч. I, *Торговля с Московским государством и международное положение Средней Азии в XVI—XVII вв.* («Труды Историко-археологического института ИВАН СССР», вып. 3, Л., 1932).

«Материалы по истории туркмен и Туркмении», т. I, *VII—XV вв.*

Арабские и персидские источники, под ред. С. В. Волина, А. А. Ромаскевича и А. Ю. Якубовского, 1939; т. II, *XVI—XIX вв. Иранские, бухарские и хивинские источники*, под ред. В. В. Струве, А. К. Боровкова, А. А. Ромаскевича и П. П. Иванова, 1938.

Миклухо-Маклай Н. Д., *К истории политических взаимоотношений Ирана со Средней Азией в XVI веке* (КСИВАН, вып. IV, 1952, стр. 11—18).

Миллер Б. В., *К вопросу о языке населения Азербайджана до отуречения этой области* («Уч. зап. Института нац. и этн. культуры народов Востока СССР», М., 1930).

Ошанин Л. В., *Этногенез таджиков по данным сравнительной антропологии тюркских и иранских народов Средней Азии* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XXVII, Сталинабад, 1954, стр. 13—24).

«Очерки по новой истории стран Среднего Востока (Индия. Афганистон, Иран)», под ред. И. М. Рейснера и Н. М. Гольдберга, М., 1951. *Рец.:* Антонова К. А., «Изв. АН СССР», СИФ, т. VIII, № 5, 1951, стр. 469 сл.

Петрушевский И. П., *Рашид-ад-Дин и его исторический труд* (В кн.: «Рашид-ад-Дин. Сборник летописей», т. I, М.—Л., 1952, стр. 7—38).

Раджабов З. Ш., *Развитие общественной мысли таджикского народа во второй половине XIX в. и в начале XX в.*, Сталинабад, 1951.

Рейснер И. М., *Развитие феодализма и образование государства у афганцев*, М., 1954.
Рец.: Арабаджан А. З., СВ, 1956, № 6, стр. 140—148.

Салье М. А., *Об освещении роли так называемой «арабской культуры» в Средней Азии* («Труды Института востоковедения АН УзбССР», вып. III, Ташкент, 1954, стр. 5—24).

Семенов А. А., *К вопросу об этническом и классовом составе северных городов империи Хорезм-шахов в XII в. н. э.* («Изв. АН ТаджССР», Отд. общ. наук, вып. 2, Сталинабад, 1952, стр. 17—26).

Семенов А. А., *К вопросу о происхождении Саманидов* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XXVII, Сталинабад, 1954, стр. 3—11).

Семенов А. А., *К вопросу о происхождении и составе узбеков Шейбани-хана* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XII, Сталинабад, 1954, стр. 3—37).

Строева, Л. В., *Возникновение государства Тимура* («Уч. зап. ЛГУ», № 128, серия востоковедческих наук, вып. 3, *История и филология стран Востока*, Л., 1952, стр. 64—87).

Чехович О. Д., *О некоторых вопросах истории Средней Азии XVIII—XIX веков* (ВИ, 1956, № 3, стр. 84—95) [см. также ВИ, 1957, № 4, стр. 213].

Шитов Г. В., *Персия под властью последних Каджаров*, Л., 1933.

Якубовский А. Ю., *Феодальное общество Средней Азии и его торговля с Восточной Европой в X—XV вв.* («Материалы по истории Узбекской, Таджикской и Туркменской ССР», ч. I, Л., 1932, стр. 1—60).

Якубовский А. Ю., *Махмуд Газневид. К вопросу о происхождении и характере Газневидского государства* (сб. «Фердовси», Л., 1934, стр. 51—96).

Якубовский А. Ю., *Сельджукское движение и туркмены в XI в.* («Изв. АН СССР», ООН, 1937, № 4, стр. 921—946).

Якубовский А. Ю., *К вопросу об этногенезе узбекского народа*, Ташкент, 1941.

Якубовский А. Ю., *Черты общественной и культурной жизни эпохи Алишера Навои* (сб. «Алишер Навои», М.—Л., 1946, стр. 5—30).

Якубовский А. Ю., *Восстание Муканны — движение людей в «белых одеждах»* (сб. «Советское востоковедение», V, 1948, стр. 35—54).

Barthold W., *Die historische Bedeutung der alttürkischen Inschriften* SPb., 1897.

Barthold W., *Die alttürkischen In-*

schriften und die arabischen Quellen, SPb., 1899.
Barthold W., *Die persische Su'ūbīja und die moderne Wissenschaft* («Zeitschrift für Assiriologie und verwandte Gebiete», Bd XXVI, 1911, S. 249—266).
Gibb H. A. R., *The Arab Conquests in Central Asia*, London, 1923.
Spuler B., *Iran in früh-islamischer Zeit*, Wiesbaden, 1952.
Spuler B., *Die Mongolen in Iran. Politik, Verwaltung und Kultur der Ilhanzeit* (1220—1350), Berlin, 1955.
Spuler B., *Iranische Einflüsse auf die islamische Staatsauffasung bis ins 11 Jh. n. Chr.* (сб. «Charisteria Orientalia», Praha, 1956, S. 321—328).
См. также литературу к разделу I и главе I раздела III.

مربوط به‌فصل سوّم.
کتب مربوط به‌خطّ و ادبیات مکتوب اقوام
ایرانی زبان پس از فتح اعراب: دربارهٔ ادبیات کلاسیك (متقدم) فارسی. در منابع
مطالعهٔ زبانهای ایرانی و ادب اقوام ایرانی زبان در عهد قرون وسطی.

Айнӣ Қ., *Бадриддин Хилоли*, Сталинабад, 1957.
Айнӣ С., *Шайхурраис Абуалӣ Сино*, Нашри 2, Сталинобод — Ленинград, 1941.
Айнӣ С., *Шайх Муслиҳиддин Саъдии Шерозӣ*, Сталинобод, 1942.
Айнӣ С., *Исьёни Муқаннаъ*, Сталинобод, 1944.
Айнӣ С., *Мирзо Абдулқодири Бедил*, Сталинобод, 1954.
Айни Х. С., *Бедиль и его поэма «Ирфон»*, Сталинабад, 1956.
Алиев Р., *Основные публикации «Голестана» Са'ди* (КСИВАН, вып. XVII, 1955, стр. 83—91).
Алиев Р., *Новое издание «Гулистана» Са'ди* (СВ, 1956, № 6, стр. 71—82).
Бартольд В. В., *К истории персидского эпоса* (ЗВОРАО, т. XXII, Пг., 1915, стр. 257—282).
Бартольд В. [В.], *Ҳудӯд ал-'ӑлем. Рукопись Туманского (с введением и указателем В. В. Бартольда)*, Л., 1930.
Бертельс Е. Э., *Основные моменты в развитии суфийской поэзии* («Восточные записки», т. 1, Л., 1927, стр. 91—104).
Бертельс Е. Э., *Персидская поэзия в Бухаре в X веке*, М.—Л., 1935.
Бертельс Е. Э., *Абу-л-Касим Фирдоси и его творчество*, М.—Л., 1935.
Бертельс Е. Э., *К вопросу о происхождении языка дари* («Рабочая хроника ИВАН СССР», вып. 2, Ташкент, 1944).
Бертельс Е. Э., *Роман об Александре и его главные версии на Востоке*, М., 1948.
Бертельс Е. Э., *Литература на персидском языке в Средней Азии* (сб. «Советское востоковедение», V, 1948, стр. 199—228).
Бертельс Е. Э., *Джами. Эпоха, жизнь, творчество*, Сталинабад, 1949.
Бертельс Е. Э., *Персидский — дари — таджикский* (СЭ, 1950, № 4, стр. 55—66).
Бертельс Е. Э., *Носири Хисрау и его взгляды на поэзию* («Изв. АН ТаджССР», Отд. общ. наук, вып. 4, 1953, стр. 139—153).
Бертельс Е. Э., *Образец таджикской художественной прозы XII века* (КСИВАН, вып. IX, 1953, стр. 37—47).
Бертельс Е. Э., *К вопросу об «индийском стиле» в персидской поэзии* («Charisteria Orientalia», Praha, 1956, str. 56—59).
Болдырев А. Н., *Мемуары Зайн-ад-дина Восифи как источник для изучения культурной жизни Средней Азии и Хорасана на рубеже XV—XVI вв.* (ТОВЭ, т. II, Л., 1940, стр. 203—274).
Болдырев А. Н., *Тезкирэ Хасана Нисори как новый источник для изучения культурной жизни Средней Азии XVI в.* (ТОВЭ, т. III, Л., 1940, стр. 291—300) [резюме на франц. языке].
Болдырев А. Н., *Алишер Навои в рассказах современников* (сб.

«Алишер Навои», М.—Л., 1946, стр. 121—152).
Болдырев А. Н., *Очерки из жизни гератского общества на рубеже XV—XVI вв.* (ТОВЭ, т. IV, Л., 1947, стр. 313—422) [резюме на англ. языке].
Болдырев А. Н., *Персидские переводы «Маджалис-ан-нафаис» Навои* («Уч. зап. ЛГУ», серия востоковедческих наук, вып. 3, 1952, стр. 151—161).
Болдырев А. Н., *Из истории развития персидского литературного языка* (ВЯ, 1955, № 5, стр. 78—92).
Болдырев А. Н., *Некоторые вопросы становления и развития письменных языков в условиях феодального общества* (ВЯ, 1956, № 4, стр. 31—37).
Болдырев А. Н., *Зайн-ад-дин Васифи — таджикский писатель XVI в. (Опыт творческой биографии)*, Сталинабад, 1957.
Брагинский И. С., *Очерки из истории таджикской литературы*, Сталинабад, 1956.
Брагинский И. С., *Из истории таджикской народной поэзии*, М., 1956.
Векслер Л. Ф., *Абуль-Касим Фирдоуси (библиография)* («Библиография Востока», вып. 8—9, М.—Л., 1936, стр. 61—68).
«Восток». Сб. второй. Литература Ирана X—XV вв., изд. «Academia», М.—Л., 1935.
Гюзальян Л. Т. и Дьяконов М. М., *Рукописи «Шах-намэ» в ленинградских собраниях*, Л., 1934.
Дармстетер Дж., *Происхождение персидской поэзии*, перевод [с французского] Л. Жиркова, М., 1925.
Дьяконов М. М., *Фердоуси. Жизнь и творчество*, М.—Л., 1940.
Жуковский В. А., *Али Аухадэддин Энвери. Материалы для его биографии и характеристики*, СПб., 1883.
Жуковский В. А., *Песни Хератского старца* (сб. «Восточные заметки», СПб., 1895, стр. 79—113).
Жуковский В. А., *Омар Хайям и «странствующие» четверостишия* (сб. «Ал-Музаффарийа», СПб., 1897, стр. 325—363).
Жуковский В. А., *К истории персидской литературы при Саманидах* (ЗВОРАО, т. XII, вып. I, 1899 стр. 4—7).
Жуковский В. А., *Жизнь и речи старца Абу-Са'ида Мейхенейского*, СПб., 1899.
Жуковский В. А., *Тайны единения с богом в подвигах старца Абу-Са'ида...* СПб., 1899.
Жуковский В. А., *Раскрытие скрытого за завесой* («Кяшф-уль-Махджуб»), Л., 1926.
Залеман К., *По поводу еврейско-персидского отрывка из Хотана* (ЗВОРАО, т. XVI, СПб., 1904, стр. 46—57).
Занд М., *Рубоиҳои нави Абуалӣ Ибни Сино* («Шарқи сурх», 1952, № 7).
Занд М., *Оид ба масъалаи тенденцияи халқӣ дар адабиёти тоҷик дар асрҳои VIII—IX* («Шарқи сурх», 1953, № 6).
Занд М., *Поэтическое творчество Ибн-Сины* (Альманах «Литературный Таджикистан», № 5, Сталинабад, 1953, стр. 114—127).
Занд М. И., *Антихалифатские и социально-обличительные мотивы в таджикской поэзии X в.* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XXVII, Сталинабад, 1954, стр. 185—223).
[Заходер Б. Н.], *Сиасет-намэ...*, перевод, введение в изучение памятника и примечания проф. Б. Н. Заходера, М.—Л., 1949.
Зиновьев И., *Эпические сказания Ирана*, СПб., 1855.
«Кабус-намэ», перевод, статья и примечания Е. Э. Бертельса, М., 1953
Карнеев С. Б., *Персидская поэзия Материалы к библиографии русских переводов* («Библиография Востока», вып. 10 (1936), М.—Л., 1937, стр 101—110).
«Классики таджикской литературы» [Серия], Сталинабад, 1954—1955.
Омар Хайям. Четверостишия. Избранное, пер. О. Румера, вступ. очерк С. Б. Морочника, составление и ред. М. Явич, 1954;
Рудаки, вступ. очерк, составление и примеч. И. С. Брагинского, пер. В. В. Державина и В. В. Левика, 1955;
Абулкасим Фирдоуси. Из Шахнамэ, пер. В. Державина и С. Липкина, вступ. очерк, составление и ред. М. Явич, 1954;

Носир Хисроу. Избранное, пер. А. Адалис, Е. Бертельса, В. Державина, М. Петровых, И. Сельвинского, вступ. очерк Л. Бузург-зода, составление, комментарии И. С. Брагинского, 1954;

Муслихиддин Саади. Избранное, пер. Е. Э. Бертельса, К. Липскерова, вступ. очерк И. Ализаде, составление, прим. и ред. М. Явич, 1954;

Хафиз. Пятьдесят газелей, в новых переводах: В. Звягинцевой, А. Кочеткова, К. Липскерова, И. Сельвинского и Т. Спендиаровой, составление, вводный очерк, комментарии и прим. И. Брагинского, 1955;

Абдуррахман Джами. Избранное, пер. В. Державина, С. Липкина, вводный очерк А. Эдельмана, составление, прим. и ред. М. Явич, 1955;

Сайидо Насафи. Избранное, пер. А. Адалис, вступ. очерк и составление А. Мирзоева, ред. М. Явич, 1954.

Крачковская В. А., *Памятники арабского письма в Средней Азии и Закавказье до IX в.* (ЭВ, 1952, № 6, стр. 46—100).

Крачковские В. А. и И. Ю., *Древнейший арабский документ из Средней Азии* («Согдийский сборник», Л., 1934, стр. 52—90). [То же: И. Ю. Крачковский, Избранные сочинения, т. 1, М.—Л., 1955, стр. 182—212].

Марр Ю. Н., *Забытая заметка академика В. В. Бартольди* («Изв. АН СССР», ООН, 1933, вып. 3, стр. 265—271) [стр. 269—271— перевод на русский язык статьи В. В. Бартольда «К вопросу о ранней персидской поэзии»].

Миклухо-Маклай Н. Д., *Описание таджикских и персидских рукописей Института востоковедения,* М.—Л., 1955 [описание рукописей географических и космографических сочинений, а также рукописей, содержащих сведения по топографии и рассказы о путешествиях].

Мирзоев А., *Камол ва як шарти муҳимми омӯхтани он* («Шарқи сурх», 1946, № 2).

Мирзоев А., *Сайидо ва мақоми ӯ дар таърихи адабиёти тоҷик,* Сталинобод, 1947.

Перевод на русский язык: А. Мирзоев, *Сайидо Насафи и его место в истории таджикской литературы,* перевод с таджикского под ред. А. Н. Болдырева, Сталинабад, 1954 [с биобиблиографическим приложением, содержащим сведения о 46 малоизвестных литераторах XVII в.].

Мирзоев А., *Мулҳами Бухорой,* Сталинобод, 1948.

Мирзоев А., *Сайри таърихии «Калила ва Димна»* («Шарқи сурх» 1949, № 1, стр. 41—50)

Мирзоев А., *Ибни Сино ва «Бадоеъ-ул-вақоеъ»-и Муҳаммад Восифи* («Шарқи сурх», 1952, № 8—11).

Мирзоев А., *Биной,* Сталинобод, 1957.

Морочник С. Б., Розенфельд Б. А., *Омар Хайям. Поэт, мыслитель, ученый,* Сталинабад, 1957.

Муминов И., *Философские взгляды Мирзы Абдулкадыра Бедиля,* «Труды УзГУ», Самарканд, 1946.

Мухтаров А., *Надпись султана Захируддина Бабура (1483—1530) на камне в Матче* («Изв. АН ТаджССР», Отд. общ. наук, вып. 5, 1954, стр. 109—115).

Османов М. Н., *О народных тенденциях в поэме Фирдоуси «Шахнамэ»* (КСИВАН, вып. II, 1952, стр. 38—47).

Османов М. Н., *Из истории литературы народов Хорасана и Мавераннахра VIII—IX вв.* (СВ, 1956, № 2, стр. 105—118).

Певзнер С. Б., *О двух арабских азбуках из раскопок в Мерве* (ЭВ, 1954, № 9, стр. 23—37).

Петров Д. К., *Забытая поэма о Фирдоуси* (ДРАН-В, 1924, апрель—июнь, стр. 75—78).

Птицын Г. В., *Поэтические произведения Сайидо как исторический источник* (ТОВЭ, т. II, Л., 1940, стр. 275—283).

Птицын Г. В., *К вопросу о географии «Шах-намэ»* (ТОВЭ, т. IV, Л., 1947, стр. 293—311).

Розенберг Ф. А., *О вине и пирах в персидской национальной эпопее* («Сборник Музея антропологии и этнографии при Российской Академии наук», V, Пг., 1918, стр. 375—396).

Ромаскевич А. А., *Персидский «Тāф-*

сūр» Табари (ЗКВ, т. V, 1930, стр. 801—806).
Ромаскевич А. А., *Очерк истории изучения «Шах-намэ»* (сб. «Фердовси», Л., 1934, стр. 13—50).
Семенов А. А., *К догматике памирского исмаилизма*, Ташкент, 1926.
Семенов А. А., *Абу-Али Ибн-Сина (Авиценна)*, Сталинабад, 1953.
Семенов А. А., *Таджикские ученые XI в. н. э. о булгарах, хазарах русих, славянах и варягах* (ДАН ТаджССР, вып. 7, 1953, стр. 17—21).
«Собрание восточных рукописей АН УзбССР», под ред. А. А. Семенова, т. I, Ташкент, 1952; т. II, Ташкент, 1954; т. III, Ташкент 1955; т. IV, Ташкент, 1957.
Соколова В. С., *Опыт поэтического перевода «Шах-намэ»* («Вестник ЛГУ», 1947, № 2).
Тагирджанов, А. Т., *К вопросу о поэме Фердоуси «Юсуф и Зулейха»* (сб. «Советское востоковедение» V, М.—Л., 1948, стр. 334—338).
Туманский А. Г., *Новооткрытый персидский географ X столетия и известия его о славянах и русах* (ЗВОРАО, т. X, СПб., 1897).
«Фердовси (934—1934)». Сборник, Л., 1934.
«Фирдоуси, Абу-л-Касим-ал-Туси, называемый... Книга царей „Шах-намэ". Избранные места», пер. М. Лозинского, под ред., с коммент. и вступит. статьей Ф. А. Розенберга, изд. «Academia», М.—Л., 1934.
Эберман В. А., *Персы среди арабских поэтов эпохи Омейядов* (ЗКВ, т. II, 1927, стр. 113—154).
Эберман В. А., *Ал-Хурейми, арабский поэт из Согда* (ЗКВ, т. V, Л 1930)
Эдельман А., *Шоир, мутафаккир, сайёҳ ва ходими бузурги ҷамъияти тоҷик дар асри XI Носир Хисрав* («Мактаби Советӣ», 1952, № 12, с. 32—44).
Эдельман А., *Некоторые данные о научных и философских взглядах Носири Хисрау* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 4. Сталинабад, 1953, стр. 155—159).
Якубовский А. Ю., *Две надписи на северном мавзолее 1152 г. в Узгенде* (ЭВ, 1947, № 1, стр. 27—32).
Arberry A. J., *Specimens of Arabic and Persian palaeography*, London, 1939.
Ajni S., *Dar boraji Firdavsi va Şohnomaji ū*, Stalinobod — Leningrad, 1940.
Barthold W. W., *To the question on early Persian poetry* (BSOAS, vol. II, part IV, London, 1923, p. 836—838).
«Chariteria Orientalia praecipue ad Persiam pertinentia», Praha, 1956, [сб. статей к юбилею Я. Рыпки; ряд статей посвящен истории персидской литературы].
Charmoy F. B., *Chèref-Nâmeh ou fastes de la nation Kourde par Chèref-ou'ddine, prince de Bidlis...*, trad. du persan et commenté par E. B. Charmoy, t. I—II, SPb., 1868—1875.
Ethé H., *Neupersische Litteratur*, (GIPh, Bd II, Strassburg, 1896—1904, S. 212—368).
Frye R. N., *The Andarz-Nāme of Kāyūs b. Iskandar b. Kāpūs b. Vušmgir* («Serta Cantabrigiensia», Wiesbaden, 1954, S. 7—23).
Frye R. N., *An Early Arabic script in Eastern Iran* («Orientalia Suecana», vol. III, Uppsala, 1954, p. 67—74).
Kowalski T., *Studia nad Šāh-nāme*, I—II, Kraków, 1952—1953.
Massé M., *Essai sur la poète Saadi*, Paris, 1919.
Massé H., *Firdousi et l'épopée nationale*, Paris, 1935.
Massé H., *Anthologie Persane (XI—XIX siècles)*, Paris, 1951.
Minorsky V., *Ḥudūd-al-'ālam*, translated and explained... With the Preface by V. V. Barthold (GMS, New Ser. XI, London, 1937).
Minorsky V., *Addenda to the Ḥudūd-al-'ālam* (BSOAS, XVII, 2, 1955).
Minorsky V., *Some early documents in Persian*, I (JRAS, 1942, October, p. 181—194); II (JRAS, 1943, April, p. 86—99).
Minorsky V., *Vis u Rāmin, A Parthian romance*, I (BSOAS, XI, 4, 1946, p. 1—36); II (BSOAS, XII, 1, 1947, p. 20—35); III (BSOAS, XVI, 1, 1954, p. 91—92).
«Namunahoji adabijoti toçik», Tartib-

dihandahon X. Mırzozoda va diq. Dar zeri tahriri umumiji S. Ajnī, S. Uluq-Zoda, A. P. Dehotī, M. Tursunzoda, M. Rahimī, J. Braginskij, konsultant: A. Lohutī, Stalinobod, 1940.

Nöldeke Th., *Das iranische Nationalepos* (GIPh, II, Strassburg, 1896—1904, S. 130—211); изд. 2, Berlin—Leipzig, 1920.

Storey C. A., *Persian Literature. A Bio-bibliographical Survey*, London, 1927—1958.

Veliaminof-Zernof V., *Cheref-Nameh ou histoire des kourdes par Cheref Prince de Bidlis*, publiée pour la première fois, vol. I—II, SPb., 1860—1862.

نمونه ادبیات تاجیك. جمع کننده صدرالدین عینی، مسکو، ۱۹۲۶.

محمد تقی بهار، سبك شناسی، طهران، ۱۳۲۱.

См. также литературу к разделу I.

Библиографические сведения об основных изданиях текстов и переводов произведений классиков персидской и таджикской литературы (до XVIII в.) см. в работе И. С. Брагинского «Из истории таджикской народной поэзии» (М., 1956, стр. 435—442). Там же сведения об основных тезкире.

کتب مربوط به‌زبان ادبیات کلاسیك (متقدّم) فارسی.

Арендс А. К., *Таджикско-персидский глоссарий Хафиза Обехи* («Труды Института востоковедения АН УзбССР», вып. III, Ташкент, 1954, стр. 83—106).

Болдырев А. Н., *Перфект II в новоперсидском литературном языке* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. V, вып. 6, 1946, стр. 490—496).

Залеман К. Г. и Жуковский В. А., *Краткая грамматика новоперсидского языка с приложением метрики и библиографии*, СПб., 1890 [Имеется немецкое издание: Salemann C.[G.] und Shukovski, Val. [A.]. *Persische Grammatik mit Litteratur, Chrestomathie und Glossar*, Berlin, 1899; 4-е немецкое изд., Leipzig, 1947].

Капранов В. А., *К истории таджикской лексикографии* («Изв. АН ТаджССР», Отд. общ. наук, вып. 9, Сталинабад, 1956, стр. 85—103).

Овчинникова И. К., *Использование послелога* **ра** (را) *в произведениях таджикских и персидских классических авторов (XI—XV вв.)* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 392—408).

Фазылов, М. Ф., *Некоторые особенности таджикского литературного языка эпохи Саманидов (по одной старинной рукописи «Та'рихи Табарū» Бал'ами)* («Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XXVII, Сталинабад, 1954, стр. 173—183).

Horn P., *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg, 1893.

Horn P., *Asadi's neupersisches Wörterbuch Lughat-i Furs nach der einzigen vaticanischen Handschrift*, Berlin, 1897.

Horn P., *Neupersische Schriftsprache* (GIPh, Bd I, 2, Strassburg, 1898—1901, S. 1—200).

Ivanow W., *Tabaqat of Ansari in the old language of Herat* (JRAS, 1923).

Salemann C., *Shams-i Fachrîi ... lexicon persicum, i.e. libri Mi'jâr i G'amâli...*, Fasc. I., *Textum et indices continens*, Casani, 1887.

Salemann C., *Bericht über die Ausgabe des «Mi'jâr i Jamâli»* («Mélanges Asiatique», т. IX, 1888, стр. 417—594).

Salemann C. *'Abdulqâdiri Bâghdâdensis lexicon Shâhnâmianum*. Petropoli, 1895.

Siddiqi A., *Studien über die persischen Fremdwörter im klassischen Arabisch*, Göttingen, 1919.
Рец.: Фрейман А. А., «Восток», № 4, Л., 1929, стр. 201—202.

Vullers J. A., *Lexicon persico—latinum etymologicum*, t. I—II, Bonnae, 1855—1864.

Wolf F., *Glossar zu Firdosis Schahname*, Berlin, 1935.

مربوط به‌فصل چهارم.

کتب مربوط به‌زبانهای کنونی ایرانی و گویشها. کتب مربوط به‌قبایل و اقوام کنونی ایرانی زبان (اطلاعات عمومی، اراضی مسکونی، عدهٔ نفوس و غیره)

Андреев М. С. и Половцев А. А., *Материалы по этнографии иранских племен Средней Азии. Ишкашим и Вахан*, СПб., 1911 (МАЭ, т. IX).

Андреев М. С., *По этнографии таджиков* (сб. «Таджикистан», Ташкент, 1925).

Андреев М. С., *По этнологии Афганистана. Долина Пинджшир*, Ташкент, 1927 [содержит образцы речи таджиков долины реки Панджшир].

[Андреев М. С.], *«Экспедиция в Ягноб 1927 г. под руководством М. С. Андреева»* («Бюллетень САГУ», № 17, Ташкент, 1928, стр. 162—171).

Андреев М. С., *Поездка летом 1928 года в Касанский район (север Ферганы)* («Известия Общества для изучения Таджикистана и иранских народностей за его пределами», т. I, Ташкент, 1929).

Андреев М. С., *Таджики долины Хуф*, вып. I, Сталинабад, 1953.

Анучин Д. Н., *Афганистан и афганцы* (сб. «Афганистан», М., 1923, стр. 7—17).

Аристов Н. А., *Об Авганистане и его населении* («Живая старина», 1898, вып. III—IV) [имеется отд. оттиск, СПб., 1898].

«Афганистан». Сборник статей, ч. 1, М., 1923.

Биддёльф, *Народы, населяющие Гиндукуш*, перевод [с английского] П. Лесара, Асхабад, 1886.

Бобринской А. А., *Горцы верховьев Пянджа (ваханцы и ишкашимцы)*, М., 1908.

Бочкарев П., *Афганистан*, М., 1953.

Брук С. И., *Этнический состав стран Передней Азии* (СЭ, 1955, № 2) [с приложением списка литературы, этнографических карт Ирана, Афганистана, Турции и арабских стран и статистических таблиц].

Брук С. И., *Этнический состав и размещение населения в Синьцзянском уйгурском автономном районе Китайской Народной Республики* (СЭ, 1956, № 2, стр. 89—94) [стр. 93 — сведения о синьцзянских таджиках; этнографическая карта].

Бурхан-уд-дин-Хан-и-Кушкеки, *Каттаган и Бадахшан*, перевод с персидского П. П. Введенского, Б. И. Долгополова и Е. В. Левкиевского, под ред., с предисловием и примечаниями проф. А. А. Семенова, Ташкент, 1926 [подробные данные о населении страны, 34 карты].
Рец.: Защук С., журн. «Народное хозяйство Средней Азии», 1926, № 4—5.

Вавилов Н. И. и Букинич Д. Д., *Земледельческий Афганистан*, Л., 1929 [имеются данные о населении].
Рец.: Бартольд В. В., [Сб.] «Иран», III, Л., 1929, стр. 228—236.

Винников И. Н., *Арабы в СССР* (СЭ 1940, № 4).

Винников Я. Р., *Белуджи Туркменской ССР* (СЭ, 1952, № 1).

«Всесоюзная перепись населения 1926 г.», т. XV, УзбССР, Отд. 1, изд. ЦСУ СССР, М., 1928.

Гафферберг Э. Г., *Жилище джемшидов Кушкинского района* (СЭ, 1948, № 4, стр. 124 сл.).

Гафферберг Э. Г., *Хазарейская юрта «ханаи хырга»* («Сб. МАЭ», т. XIV, 1953, стр. 72 сл.).

Гордон Л. Р., *Аграрные отношения в Северо-Западной пограничной провинции Индии (1914—1947 гг.)*, М., 1953 [с приложением карты и сведений об афганских племенах].
Рец.: Осипов А. М., СВ, 1956, № 2, стр. 166—169.

Дьяков А. М., *Национальный вопрос и английский империализм в Индии*, М., 1948 [имеются сведения об афганцах, белуджах, парсах].

Дьяков А. М., *Индия во время и после второй мировой войны (1939—1949 гг.)*, М., 1952 [имеются сведения об афганцах Индии, о парсах].

Зарубин И. И., *Материалы и заметки по этнографии горных таджиков. Долина Биртанга* (отд. оттиск из «Сб. МАЭ», т. V, Пг 1917).

Зарубин И. И., *Список народностей Туркестанского края*, Л., 1925. («Труды КИПС», 9).

Зарубин И. И. *Население Самаркандской области*, Л., 1926. («Труды КИПС», 10) [с этнографической картой Самаркандской обл.].

Зарубин И. И., *Список народностей СССР*, Л., 1927.

Кисляков Н. А., *Язгулемцы (этнографический очерк)* («Изв. ВГО», т. 80, вып. 4, 1948, стр. 361—372).

Кисляков Н. А., *Таджики долины Соха* («Сборник статей по истории и филологии Средней Азии, посвященный 80-летию со дня рождения А. А. Семенова», «Труды Института истории, археологии и этнографии АН ТаджССР», т. XVII, Сталинабад, 1953, стр. 111—120).

Колпаков А. П., *Курдское племя джелалаванд* (СЭ, 1951, № 3, стр. 164—166).

Колпаков А. П., *Некоторые сведения о кварталах дореволюционного г. Куляба* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. V, 1954, стр. 73—82).

Кондауров А. Н., *Некоторые материалы по этнографии ягнобцев* (СЭ, 1935, № 6, стр. 80—108).

Кудрявцев М. К., *Основные этнические группы Западного Пакистана* (СЭ, 1952, № 2) [имеются сведения о белуджах, афганцах].

Кузнецов П. Е., *О таджиках Ташкентского уезда* («Изв. ТОРГО», т. II, вып. 2, 1900).

Кузнецов П. Е., *О таджиках Наманганского уезда* («Изв. ТОРГО», т. XI, вып. 2, 1915).

Лахути [А.], *Курдистан и курды* (журн. «Новый Восток», 1923, кн. 4, стр. 58 сл.).

Лудшувейт Е. Ф., *Турция*, М., 1955 [содержит сведения о курдских племенах и их истории].

Марр Н. Я., *Талыши* («Труды КИПС», 4), Пг., 1922 [стр. 24 — список литературы].

«Материалы Всесоюзной переписи населения 1926 года в Узбекской ССР», вып. I. *Поселенные итоги*. Самарканд, 1927.

«Материалы по районированию Средней Азии», кн. 1, «Территория и население Бухары и Хорезма», ч. 1. «Бухара», Ташкент, 1926.
Рец.: Иванов П. П., журн. «Народное хозяйство Средней Азии», 1926, № 8—9.

Мельгунов Г. [В.], *О южном береге Каспийского моря* («Зап. Имп. АН», СПб., 1863).
Немецкий перевод с дополнениями: Melgunof G., *Das Südliche Ufer des Kaspischen Meeres, oder die Nordprovinzen Persiens* Leipzig, 1868.

Милов П., *Иран*, М., 1953.

Минорский В. Ф., *Курды. Заметки и впечатления (с приложением карты)*, Пг., 1915. [отд. оттиск из «Известий Министерства иностранных дел», 1915, № 3].

Моногарова Л. Ф., *Язгулемцы Западного Памира (по материалам 1947—1948 гг.)* (СЭ, 1949, № 3).

Мсерианц Л., *Афганистан в языковом отношении* (сб. «Афганистан», М., 1923, стр. 90—97).

Мухаммед Али, *Афганистан. Новый путеводитель*, М., 1957. На английском языке: Mohamad Ali, *A new guide to Afghanistan*, Kabul, 1955.

«Народы Передней Азии», под ред. Н. А. Кислякова, Н. И. Першица (АН СССР, Институт этнографии им. Н. Н. Миклухо-Маклая серия «Народы мира», М., 1957).

Ошанин Л. В., *Иранские племена Западного Памира (Сравнительно-антропологическое исследование)* («Труды Узбекского Института экспериментальной медицины», т. 1. Ташкент, 1937) [стр. 12—18 — «Принадлежность племен Западного Памира к иранской лингвистической ветви и их диалектологические подразделения»; стр. 18—19 — сведения о численности].

Панков А., *Население Таджикистана (демографический очерк)* (сб. «Таджикистан», Ташкент, 1925).

Петров Г. М., *Некоторые данные для характеристики курдов сенджаби в Иране* (СЭ, 1952, № 1).

Писарчик А. К. и Кармышева Б. Х., *Опыт сплошного этнографического обследования Кулябской области* («Изв. АН ТаджССР», Отд. общ. наук, вып. 3, Сталин-

абад, 1953, стр. 73—97) [с картами].
Рейснер И. М., *Афганистан*, М., 1929 [сведения о населении, об афганских племенах, карты].
Рейснер И. М., *Афганистан*, М., 1948.
Рязанцев С. Н., *Киргизия*, М., 1951. [имеются сведения о таджикском населении].
Семенов А. А., *Этнографические очерки Зарафшанских гор, Каратегина и Дарваза* [М.], 1903.
Семенов А. А., *Джемшиды и их страна (по джемшидской рукописи начала XX века)* («Изв. ТОРГО», т. XVI, Ташкент, 1923, стр. 161—174).
Скосырев П., *Туркменистан*, М., 1948 [имеются сведения об иранц].
Снесарев А. Е., *Афганистан*, т. I, М. 1921.
«Современный Иран. Справочник», М., 1957.
«Список населенных пунктов Таджикской ССР», Сталинабад, 1932.
«Список населенных пунктов Узбекской ССР», Ташкент, 1935 [с приложением схематических карт].
«Узбекистан», изд. АН УзбССР, Институт экономики, Ташкент, 1950.
Чумичев Д. А., *Таджикская ССР*, Географгиз, М., 1954.
Чурсин Г. Ф., *Осетины. Этнографический очерк*, Тифлис, 1925.
Чурсин Г. Ф., *Азербайджанские курды* («Изв. Кавказского историко-археологического института», т. III, Тифлис, 1925, стр. 1—16).
Чурсин Г. Ф., *Талыши* («Изв. Кавказского историко-археологического института», т. IV, Тифлис, 1926, стр. 15—40).
Шевель И. Б., *Национальное строительство в Синьцзянском уйгурском автономном районе Китайской Народной Республики* (СЭ, 1956, № 2, стр. 95—105) [имеются сведения о синьцзянских таджиках].

Bellew H. W., *The Races of Afghanistan...*, Calcutta, 1880.
Field H., *The anthropology of Iraq*, Chicago, 1940 [содержит данные о курдах].
Furon R., *L'Afghanistan. Géographie, histoire, etnographie, voyages*, Paris, 1926.
Hourani A. H., *Minorities in the Arab world*, London, 1947.
Ivanow W., *Notes on the ethnology of Khurasan* («The Geographical Journal», vol. LXVII, № 2, London, 1926, p. 143—158).
Jamal-ud-Din and Muhammed Abdul, *Afghanistan*, Kabul, 1934.
Minorsky V., *The tribes of Western Iran* («Journal of the Royal Anthropological Society of Great Britain and Ireland», vol. 75, London, 1945).
Niedermayer, Oskar von, *Afghanistan...*, Leipzig, 1924.
Рец.: Гаррицкий А., журн. «Народное хозяйство Средней Азии», 1926, № 11—12, стр. 141—142.
Trinkler E., *Afghanistan*, Gotha, 1928.

کتب مربوط به‌زبان فارسی

СЛОВАРИ И СЛОВАРНЫЕ МАТЕРИАЛЫ

Арендс А. К., *Персидско-русский словарь физических терминов*, Л., 1928.
Бялковский С., *Персидско-русский и русско-персидский словарь военных и политических терминов*, Москва—Ташкент, 1932.
Галунов Р. А., *Материалы для словаря эстелахатов в Персии* («Зап. ИВАН СССР», т. 1, 1932, стр. 291—321).
Галунов Р. А., *Русско-персидский словарь*, т. I—II, М., 1936—37.
Гаффаров М. А., *Персидско-русский словарь*, т. I, от ا до ز под ред. акад. Корша, М., 1914; т. II, от س до ی под ред. Л. Жиркова, М., 1927.
Мавлютов Х. Б., *Военный персидско-русский и русско-персидский словарь*, 1934 [около 5000 слов].
Миллер Б. В., *Персидско-русский словарь*, около 28 000 слов, М., 1950 [с приложением краткого грамматического очерка персидского языка В. С. Расторгуевой], изд. 2, М., 1953.
Пейсиков Л. С., Савченко Н. П. и Смирнов С. Д., *Краткий военный персидско-русский словарь с приложением военного словаря кабули* (около 10 000 слов и терминов), М., 1954.
Петров Г. М., *Русско-персидский словарь*, Тбилиси, 1941.

Самедов А. Р., *Персидско-русский словарь научно-технических терминов и неологизмов* («Уч. зап. ВИИЯ», т. I, вып. 2, М., 1945).
Томас Н. Н., *Персидско-русский словарь новых слов*, изд. МИВ, М., 1938 (на правах рукописи).
Ягелло И., *Полный персидско-арабско-русский словарь*, Ташкент, 1910.

Haïm S., *New Persian-English dictionary*, vol. 1—2, Tehran, 1934—1936 [свыше 50 000 слов].
Lambton A.K.S., *Persian vocabulary*, Cambridge, 1954 [персидско-английский и английско-персидский словари].
Рец.: Bleiber F., OLZ, 1957, № 9/10, col. 441—442.

ГРАММАТИКИ. УЧЕБНИКИ, УЧЕБНЫЕ ПОСОБИЯ

Азери А., *Учебник персидского языка*, Баку, 1940 [имеется изд. 1952].
Алиев Э. М. и Пейсиков Л. С., *Учебник персидского языка для 1-го курса*, М., 1952.
Арендс А. К., *Краткий синтаксис современного персидского литературного языка*, М.—Л., 1941.
Бакиханов, Аббас-Кули-Ага, майор, *Краткая грамматика персидского языка*, Тифлис, 1841.
Березин И. Н., *Грамматика персидского языка*, Казань, 1853.
Бертельс Е. Э., *Грамматика персидского языка, изд.* ЛИЖВЯ, Л., 1926.
Бертельс Е. Э., *Учебник персидского языка*, Л., 1932.
Восканян Т. А. и Рубинчик Ю. А., *Вводный курс современного персидского языка*, изд. ВИИЯ, М., 1951
Галунов Р., *Краткая грамматика персидского языка*, М., 1922.
Дорофеева Л. Н., *Персидский язык* (кн.: «Современный Иран. Справочник», М., 1957, стр. 34—60).
Жирков Л., *Персидский язык. Элементарная грамматика*, М., 1927.
[Жуковский В. А.], «*Сказки попугая. Спор чашки с кальяном. Выбрал и словарем снабдил* В. А. Жуковский», СПб., 1887.
Зарре А. Г. и Касаев А. М., *Учебник персидского языка*, ч. 1—2, изд. МИВ, М., 1933.
Касаев А. М., Томас Н. Н., *Учебник персидского языка*, изд. 2 испр. и доп., ч. 1, под ред. проф. Б. В. Миллера, изд. МИВ, М., 1945.
Мирза-Джафар [с участием Ф. Е. Корша], *Грамматика персидского языка*, М., 1901.
Нисар-Мохаммедов и Жирков Л., *Учебник персидского языка для афганской кафедры*, курс II, ч. I, изд. МИВ, М., 1933 (литография).
Овчинникова И. К., *Учебник персидского языка*, ч. 1, изд. МГУ, 1956.
Радовильский М. Е., *Учебник персидского языка для 3-го курса*, изд. ВИИЯ, М., 1951.
Расторгуева В. С., *Краткий очерк грамматики персидского языка* (в приложении к словарю Б. В. Миллера, М., 1950, стр. 1060—1151, изд. 2, М., 1953).
Ромаскевич А. А., *Современная персидская пресса в образцах*, вып. 1—2, изд. ЛВИ, Л., 1924—1931.
Томас Н. Н. и Касаев А. М., *Учебник персидского языка*, М., 1942.

Beck S., *Neupersische Konversations-Grammatik*, Heidelberg, 1914.
Beck S., *Schlüssel zur neupersischen Konversations-Grammatik*, Heidelberg, 1915.
Chodzko A., *Grammaire Persane ou principes de l'iranien modern*, Paris, 1852.
Elwell-Sutton L. P., *Colloquial Persian*, London, 1941. [Учебник персидского «просторечья»].
Рец.: Жирков Л. И., «Уч. зап. ВИИЯ», т. II, вып. 3, стр. 61—63.
Hinz W. *Persisch*, *I*, 2. Auflage, Berlin, 1955. [Учебник и разговорник современного персидского языка.]
Jensen H., *Neupersische Grammatik*, Heidelberg, 1931.
Lambton A. K. S., *Persian grammar*, Cambridge, 1953.
Рец.: Bleiber F., «*Orientalistische Literaturzeitung*», 1956, №№ 3—4, S. 156—159.
Phillot D. C., *Higher Persian grammar*, Calcutta, 1919.
Platt J. T., Ranking G. A., *A grammar of the Persian language*, Oxford, 1911.
См. также литературу к главе 3 раздела IV.

گویش‌شناسی

Миллер Б. В. *О диалекте города Шустера* (сб. «Иран», III, Л., 1929, стр. 71—93).
Ромаскевич А., *К диалектологии Персии* (ДРАН, 1924, стр. 122 сл.).

Ivanow W., *Rustic poetry in the dialect of Khorasan* (JASB. N. S., vol. XXI, 1925).
Ivanow W., *Some poems in the Sabzawari dialect* (JRAS, 1927, part I, p. 1—41).
Ivanow W., *Persian as spoken in Birjand* (JASB, N. S. vol. XXIV, 1928, p. 235—351).
Lorimer D. L. R., *Is there a Gabri dialect of Modern Persian?* (JRAS, 1928, part 2, p. 287—319).
Mann O., *Die Tājik-Mundarten der Provinz Fārs. Kurdisch-Persische Forschungen,* Abt. I, Berlin, 1909.
См. также раздел «Таджикский язык, диалектология».

کتب متفرقه

Белгородский Н. А., *Социальный элемент в персидских именах, прозвищах, титулах и фамилиях* («Зап. ИВАН СССР», т. I, 1932, стр. 213—242).
Белгородский Н. А., *О некоторых особенностях персидской стилистики (Классовый момент в стилистике современного персидского литературного языка)*, сб. «АН СССР академику Н. Я. Марру», М.—Л., 1935).
Белгородский Н. А., *Современная персидская лексика* («Труды ИЯМ им. Н. Я. Марра», т. VII, М.—Л., 1936).
Белгородский Н. А., *Географические имена в персидских названиях предметов материальной культуры* («Зап. ИВАН СССР», т. VI, М.—Л., 1937, стр. 97—103).
Бертельс Е. Э., *К вопросу о латинизации персидской письменности* («Зап. ИВАН СССР», т. III, 1935) [по поводу книги M. Fatih, *Rūh-i pīshraft,* Tihrān, 1310].
Былова А., *Новый проект латинизации персидского алфавита* («Библиография Востока», вып. 5—6, М.—Л., 1934) [Рецензия].
Галунов Р. А., *Нумеративные слова в персидском* (сб. «Языковедные проблемы по числительным», изд. Института литератур и языков Запада и Востока при ЛГУ, Л., 1927).
Галунов Р. А., *О двух суффиксах в персидской живой речи* (сб. «Иран», II, Л., 1928, стр. 93—94).
Жуковский В., *Особенное значение глагола* داشتن *в персидском разговорном языке* (ЗВОРАО, т. III, СПб., 1889, стр. 376—377).
Каменский Н. С., *О пропуске подлежащего в придаточном предложении цели в персидском языке* («Уч. зап. ВИИЯ», т. I, вып. 2, М., 1945, стр. 41—45).
Марр Н. Я., *Нужно ли знать факты? (Мысли по осмыслению вежливых способов обращений в современной Персии)* (ЗИВ АН СССР, т. 1, 1932, стр. 201—211).
Марр Ю. Н., *О произношении* غ|ق *в живом персидском* (Ю. Н. Марр, *Статьи, сообщения и резюме докладов,* т. 1, М.—Л., 1936).
Овчинникова И. К., *Функции послелога «ра»* (را) *в современном литературном персидском языке* («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 356—391).
Пейсиков Л. С., *К характеристике основного словарного фонда персидского языка* («Труды ВИИЯ», № 1, М., 1952, стр. 50—59).
Розенфельд А. З., *Вспомогательная функция глагола dāštan в современном персидском языке* (сб. «Советское востоковедение», т. V, 1948, стр. 305—310).
Томсон А. И., *Об употреблении частицы* را *в винительном падеже в персидском языке* (ДАН-В, 1928, № 11, стр. 227—232).
Отзыв Б. М. Ляпунова в «Изв. АН СССР», серия гуманитарных наук (VII), № 8—10, Л., 1928, стр. 521.
См. также литературу к главе 5 раздела IV.

کتب مربوط به‌ادب و فولکلور (فرهنگ عامه) فارسی.

Бертельс Е. Э. *Очерк истории персидской литературы*, Л., 1928.

Бертельс Е. Э., *Персидский исторический роман XX века* («Проблемы литературы Востока», «Труды ИВАН СССР», I, Л. 1932, стр. 111—126).

Ворожейкина З. Н., *О творчестве Иредж-Мирзы* (КСИВАН, XVII, 1955, стр. 74—82).

Гаффаров М. А. и Гордлевский Вл., *Персидские пословицы (собрание Мирзы Абдуллы Гаффарова). Транскрипция, перевод и комментарий* («Древности восточные», т. IV, вып. 1, М., 1913, стр. 1—50).

Жуковский В. А., *Колыбельные песни и причитания оседлого и кочевого населения Персии* (ЖМНП, 1889, январь, стр. 1—34).

Жуковский В. А., *Образцы персидского народного творчества. Песни певцов-музыкантов, песни свадебные, песни колыбельные, образцы разного содержания*, СПб., 1902 [содержит список слов, не вошедших в словари, и замечания о некоторых особенностях персидского разговорного языка].

Комиссаров Д. С., *Образ положительного героя в современной персидской художественной прозе* (КСИВАН, XVII, 1955, стр. 53—65).

Комиссаров Д. С., *О жизни и творчестве Садека Хедаята* (СВ, 1956, № 6, стр. 56—70).

«Образцы современной персидской прозы», сост. А. Г. Асади, изд. МИВ, 1949.

«Переводы произведений М. Горького в Иране» («Литературная газета», 1951, 16 июня, № 71).

«Персидские народные сказки», сост. А. А. Ромаскевич, изд. «Academia», М.—Л., 1934.

«Персидские сказки», предисловие и перевод с персидского А. Розенфельд, М., 1956.
Рец.: Рагоза А. Н., СЭ, 1957, № 2, стр. 192—193.

«Рассказы персидских писателей», сост. А. Шойтов, предисловие Е. Бертельса, М., 1955.

Розенфельд А. З., *О художественной прозе в персидской литературе XX века* («Вестник ЛГУ», 1949, № 5, стр. 115—123).

Розенфельд А. З., *А. С. Пушкин в персидских переводах* («Вестник ЛГУ», 1949, № 6, стр. 81—101).

Розенфельд А. З., *Произведения Гоголя на персидском языке* (сб. «Гоголь. Статьи и материалы», изд. ЛГУ, Л., 1955, стр. 315—330).

Розенфельд А. З., *Садек Хедаят (опыт характеристики творчества)* (КСИВАН, вып. XVII, 1955, стр. 66—72).

Ромаскевич А. А., *Персидские народные четверостишия*, I (ЗВОРАО, т. XXIII, 1916, стр. 313—347); II (ЗВОРАО, т. XXV, 1921, стр 145—228); III (ЗКВ, III, 1928 стр. 305—366).

Ромаскевич А. А., *Сказочники в Персии* («Восточные записки», т. 1, Л., 1927, стр. 251—270).

Ромаскевич А. А., *Литературное движение в современной Персии* («Восток», кн. 2, 1923, стр. 92—100).

Сойях Ф. и Нафиси С., *Иранская литература наших дней* («Новый мир», 1944, № 1—2).

Фильштинская З. Г., *М. Горький в современной прогрессивной персидской литературе* (КСИВАН, вып. IV, 1952, стр. 45—51).

Чайкин К., *Краткий очерк новейшей персидской литературы*, М., 1928.

Шойтов А. М., *Персидская литература* (в кн.: «Современный Иран. Справочник», М., 1957 стр. 471—517).

Browne E., *The press and poetry of modern Persia...*, Cambridge, 1914

Christensen A., *Contes persans en langue populaire, publiés avec une traduction et des notes*, København, 1918.

Lorimer D. L. R. and E. O., *Persian tales written down for the first time in the original Kermānī and Bakhtiārī, and translated*, London, 1919 [переводы сказок на английский язык].

Massé H., *Contes en persan populaire* (JA, t. CCVI, 1925, Janvier—Mars, p. 71—157) [собрание персидских сказок в транскрипции и переводе].

Shaki M., *An introduction to the modern Persian literature* («Charisteria Orientalia», Praha, 1956, p. 300—315).

کتب مربوط به‌زبان تاجیکی

Арзуманов С. Д. и Каримов Х. К., *Русско-таджикский словарь*, под ред. М. Ф. Фазылова, 14 000 слов, М., 1957.

Қалонтаров Я. И., *Краткий таджикско-русский словарь*. 17 000 слов. [С приложением краткого очерка грамматики таджикского языка Р. Л. Неменовой]. М., 1955.

«Русско-таджикский словарь», под ред. А. П. Дехоти и Н. Н. Ершова, гл. ред. член-корр. АН СССР Е. Э. Бертельс, 45 000 слов, Москва—Сталинабад, 1949.

Қалонтаров Я. И., *Словарная работа в Таджикистане* («Труды ТФАН», т. XXIX, Сталинабад, 1951, стр. 127—136).

Қалонтаров Я. И., *Словарная работа в Таджикистане и ее задачи в свете сталинского учения о языке* (сб. «Вопросы изучения языков народов Ср. Азии и Казахстана в свете учения И. В. Сталина о языке», Ташкент, 1952, стр. 42—60).

«Таджикско-русский словарь», под общей ред. акад. Е. Н. Павловского, члена-корр. АН СССР Е. Э. Бертельса, Дж. Икроми и Р. Джалила, т. 1, «А — Н» (около 11 000 слов), Сталинабад—Ташкент, 1946.
Рец.: Юдахин К. К., *Вклад в таджиковедение* («Труды Института языка, литературы и истории Киргизского филиала АН СССР», вып. 2, Фрунзе, 1948).

«Таджикско-русский словарь», под ред. М. В. Рахими и Л. В. Успенской, гл. ред. член-корр. АН СССР Е. Э. Бертельс. 40 000 слов, (С приложением грамматического очерка [таджикского языка], составленного В. С. Расторгуевой.) М., 1954.
Отзыв: Миллер Б. В., «Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 7, 1955, стр. 89—90.

دستورهای زبان. کتب درسی

Арзуманов С. Д., *Забони тоҷикӣ. Учебник таджикского языка для взрослых*, Сталинабад, 1951.

«Грамматикаи забони тоҷикӣ. Қисми I (фонетика ва морфология). Китоби дарсӣ барои мактабҳои олӣ, ҳайати таҳририя: Ниёзмуҳаммадов Б. Н., Ниёзӣ Ш. Н. ва Тоҷиев Д. Т., Сталинобод, 1956.

Ниёзмуҳаммадов Б., Бузургзода Л., *Морфологияи забони тоҷикӣ*, Сталинобод, 1941.

Ниёзмуҳаммадов Б., Ниёзӣ Ш., *Грамматикаи забони тоҷикӣ. Қисми II, Синтаксис*, Сталинобод, 1952.

«Очерки по грамматике таджикского языка», вып. I—7, Сталинабад, 1953—1954:

Вып. 1. Розенфельд А. З., *Материалы к исследованию сложносоставных глаголов в современном таджикском литературном языке*. 1953.

Вып. 2. Расторгуева В. С., *О формах конъюнктива (сослагательного наклонения) в современном таджикском литературном языке*, 1953.

Вып. 3. Расторгуева В. С., *К вопросу о неочевидных или повествовательных формах таджикского глагола*, 1953.

Вып. 4. Розенфельд А. З., *Глагол*, 1954.

Вып. 5. Таджиев Д. Т., *Причастия в современном таджикском литературном языке*, 1954.

Вып. 6. Неменова Р. Л., *Предлоги в таджикском языке*, 1954.

Вып. 7. Ниёзӣ Ш. Н., *Исм ва сифат дар забони тоҷикӣ*, 1954.
Рец.: Пейсиков Л. С., ВЯ, 1955 № 3, стр. 129—134.

Расторгуева В. С., *Краткий очерк фонетики таджикского языка. Учебное пособие для филологических факультетов таджикских вузов*, Сталинабад, 1955.

Семенов А. А., *Краткий грамматический очерк таджикского языка с хрестоматией и словарем*, Ташкент, 1927.

Сухарева О. А., *Руководство для изучения таджикского языка*, ч. I., Самарканд—Ташкент, 1929.

گویش‌شناسی

Андреев М. С., *Краткий обзор некоторых особенностей таджикских говоров*, Сталинабад—Ташкент, 1930.

Богорад Ю. И., *Рогские говоры таджикского языка* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 133—195).

Бузургзода Л., *Чорбайтҳои халқӣ ва хусусиятҳои шеваи Конибодом* («Изв. ТФАН СССР», № 1, Сталинабад, 1941) [содержит образцы канибадамского говора, сведения по грамматике канибадамского говора сравнительно с другими северными говорами].

Джалолов О. Д., *Отношение чустского диалекта к таджикскому литературному языку*, Сталинабад, 1949.

Зарубин И. И., *О языке гератских евреев* (ДРАН-В, 1924, октябрь—декабрь, стр. 181—183).

Зарубин И. И., *Очерк разговорного языка самаркандских евреев (Опыт характеристики. Материалы)* (сб. «Иран», II, Л., 1928, стр. 95—180).

Иванова С. Ю. *Материалы по пенджикентскому говору таджикского языка* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 281—342).

Кисляков Н. А., *Описание говора таджиков Вахио-боло* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. III, М.—Л., 1936, стр. 29—57).

Неменова Р. Л., *Изучение юго-восточных таджикских говоров* («Уч. зап. ТГУ», т. II, серия гуманитарных наук, Сталинабад, 1954, стр. 181—193).

Неменова Р. Л., *Кулябские говоры таджикского языка (северная группа)*, Сталинабад, 1956.

Ниязмухамедов Б., *Канибадамское наречие таджикского языка*, Сталинабад, 1951.

Расторгуева В. С., *К характеристике варзобского говора...* («Вестник МГУ», № 6, 1948).

Расторгуева В. С., *Очерки по таджикской диалектологии*, вып. 1. *Варзобский говор таджикского языка*, М., 1952 [стр. 9—18. Обзор литературы по таджикской диалектологии]; вып. 2. *Северные таджикские говоры полосы Шайдан — Ашт — Чуст — Кассансай*, М., 1952; вып. 3. *Ленинабадско-канибадамская группа северных таджикских говоров*, М., 1956.

Розенфельд А. З., *Говоры Каратегина* (сб. «Иранские языки», II, М.—Л., 1950, стр. 145—168).

Розенфельд А. З., *Некоторые вопросы таджикской диалектологии* («Вестник ЛГУ», 1951, № 7, стр. 32—40).

Розенфельд А. З., *Ванчские говоры* («ДАН ТаджССР», вып. V, 1952, стр. 49—53).

Розенфельд А. З., *Дарвазские говоры таджикского языка* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 196—272) [с приложением карт].

Семенов А. А., *Материалы для изучения наречия горных таджиков Центральной Азии*, ч. I—II, М., 1900—1901 [тексты, грамматический очерк, словарь. Первая запись образцов таджикского народного творчества].

Соколова В. С., *Итоги Кулябской диалектологической экспедиции* («Труды ТФАН», т. XXIX, Сталинабад, 1951, стр. 121—125).

Успенская Л. В., *Состояние и задачи таджикской диалектологии в свете учения И. В. Сталина о языке* (сб. «Вопросы изучения языков народов Средней Азии и Казахстана в свете учения И. В. Сталина о языке», Ташкент, 1952, стр. 141—152).

Успенская Л. В., *Каратигский говор таджикского языка*, Сталинабад, 1956.

Bogdanow L., *Stray notes on Kabuli Persian...* (JASB, N. S. vol. XXVI, 1930).

Bonnelli L., *Ancora del volgare persiano di Kabul*, I—VIII («Annali R. Inst. Super. Orient», Napoli, 1929—1936).

Farhâdi Abd-ul-Ghafûr, *Le Persan parlé en Afghanistan. Grammaire du Kâboli. Accompagnée d'un recueil de quatrains populaires de la Région de Kâbol*, Paris, 1955.

Morgenstierne G., *Persian texts from Afghanistan* (AO, VI, 1928, p. 309—328).

См. также литературу по персидской диалектологии (стр. 433).

کتب متفرقه

Андреев М. С., *Прозвища жителей различных селений в Матче (верховья р. Зарефшана)* (ДРАН-В, 1924, октябрь—декабрь, стр. 173—176).

Андреев М. С., *О таджикском языке настоящего времени* («Материалы по истории таджиков и Таджикистана», сб. I, Сталинабад, 1945, стр. 56—70).

Григорьев В. В., *О некоторых событиях в Бухаре, Коканде и Кашгаре. Записки Мирзы Шемса Бухари...*, Казань, 1861 [стр. 111—125: «Обозрение диалектических отличий употребительного у бухарских таджиков персидского языка»].

Зарубин И. И., *Этнологические задачи экспедиции в Таджикистан* («Изв. АН СССР», IV серия, № 13—14, 1926, стр. 1849—1852).

Зарубин И. И., *Отчет об этнологических работах в Средней Азии летом 1926 года* («Изв. АН СССР», VI серия, № 5—6, Л., 1927, стр. 351—360).

Исматуллаев М. Ф., *Прямое дополнение в современном таджикском языке*, Сталинабад, 1955.

Кузнецов П. Е., *Сравнительный грамматический очерк таджикского и сартовского наречий* («Изв. ТОРГО», т. XI, вып. 2, ч. 1, Ташкент, 1915, стр. 27—43).

Маъсумӣ Н., *Роль ва мавқеи Садриддин Айнӣ дар мубориза барои забони адабии тоҷик баъд аз Революцияи Октябрь* («Шарқи сурх», 1954, № 8).

Ниязмухаммедов Б. Н., *Интенсивная степень прилагательного в таджикском языке* («Сообщения ТФАН СССР», вып. XI, Сталинабад, 1946).

Ниязмухаммедов Б. Н., *Таджикский литературный язык* («Труды ТФАН», т. XXIX, Сталинабад, 1951, стр. 109—120).

Ниязмухаммедов Б. Н. и Эдельман А. С., *Развитие таджикской филологии за 25 лет* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 6, Сталинабад, 1954, стр. 11—26).

Орфинская В. К., *Материалы к характеристике фонетического состава таджикского языка* (сб. «Иранские языки», I, М.—Л., 1945, стр. 87—106).

Расторгуева В. С., *Об устойчивости морфологической системы языка (по материалам северных таджикских говоров)* («Тезисы докладов научных сотрудников ИЯЗ на объединенной сессии институтов АН СССР», М., 1951, стр. 31—33. То же в сб. «Открытое расширенное заседание Ученого совета, посвященное годовщине выступления И. В. Сталина по вопросам языкознания 28—30 июня 1951 г. Тезисы докладов», АН СССР, Институт языкознания, М., 1951, стр. 34—36).

Розенфельд А. З., *Название «лянгар» в топонимике Таджикистана* («Изв. ВГО», т. 72, вып. 6, 1940, стр. 861—864).

Розенфельд А. З., *Материалы по этнографии и топонимике Ванча* («Изв. ВГО», т. 85, вып. 4, 1953, стр. 393—404).

Розенфельд А. З., *О залогах таджикского глагола* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 9, Сталинабад, 1956, стр. 105—120).

Семенов А. [А.], *Образцы таджикских официальных документов...*, Ташкент, 1923.

[Семенов А. А.], *О новом таджикском (латинизированном) алфавите* («Изв. Общества для изучения Таджикистана и иранских народностей за его пределами», т. I, Ташкент, 1928, стр. 242—247).

Смирнова О. И., *Сложные глаголы с istodan и mondan в таджикском языке и их исторические корни* (сб. «Советское востоковедение», V, М.—Л., 1948, стр. 297—304).

Соколова В. С., *Фонетика таджикского языка*, М.—Л., 1949.

Соколова В. С., *Устойчивые и неустойчивые гласные* (сб. «Памяти акад. Л. В. Щербы», Л., 1951, стр. 236—244) [на материале тадж. языка].

Таджиев Д. Т., *Слово «об» 'вода' в современном таджикском языке* («Труды ИЯЗ», т. I, 1952, стр. 120—153).

Таджиев Д. Т., *Причастие настоящего времени на -анда в таджикском литературном языке* («Изв. АН ТаджССР», ООН,

вып. 1, Сталинабад, 1952, стр. 47—56).
Таджиев Д. Т., *Об определительных словосочетаниях типа «Аҳмада китобаш», «гапа камаш»* («Уч. зап. ТГУ», т. II, серия гуманитарных наук, Сталинабад, 1954, стр. 195—199).
Таджиев Д. Т., *Способы связи определения с определяемым в современном таджикском литературном языке,* Сталинабад, 1955.
Турсунов М., *О составных словах в современном таджикском литературном языке* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 9, Сталинабад, 1956, стр. 73—84).

Buzurg-zoda L., *Fonetikaji zaboni adabiji toçik,* Stalinobod—Leningrad, 1940.
Salemann C., *Judaeo-Persica nach St.-Petersburger Handschriften* («Зап. Имп. АН», VII серия, т. XLII, № 14, СПб., 1897).

کتب مربوط به‌ادبیات و ادب عامه (فولکلور) تاجیکی.

Амонов Р., *К изучению таджикского эпоса* (ДАН ТаджССР, вып. 12, 1954, стр. 15—21).
Андреев М. С., *Дарвазская сказка* («Живая старина», 1912, стр. 485—488).
Бертельс Е. Э., *Рукописи произведений Ахмада Каллэ* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. III, М.—Л., 1936, стр. 9—28).
Бертельс Е. Э., *Литература народов Средней Азии* («Новый мир», 1939, № 6, 7, 9).
Болдырев А. Н., *К фольклору Таджикистана, I. (Предварительные данные об эпической традиции у таджиков)* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. III, М.—Л., 1936, стр. 59—73).
Болдырев А. Н., *Устный эпос Таджикистана* («Дружба народов», 1939, № 1).
Болдырев А. Н., *Чужбинная песнь* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. IX, М.—Л., 1940, стр. 118—127).
Болдырев А. Н., *Маснави таджикского поэта Файоза* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. IX, изд. АН СССР, М.—Л., 1940, стр. 53—64).
Болдырев А. Н., *Бадахшанский фольклор* (сб. «Советское востоковедение», V, М.—Л., 1948, стр. 275—295) [стр. 280—287— краткая характеристика горонского диалекта].
Болдырев А. Н., *Вопросы изучения таджикского народного творчества* («Труды ТФАН», т. XXIX, Сталинабад, 1951, стр. 99—108).
Брагинский И., *Назаре ба тараққиёти адабиёти советии тоҷик* («Шарқи сурх», 1947, № 4, 5, 7).
Брагинский И. С., *Заметки о таджикском эпосе «Гургули»* (КСИВАН, вып. IX, 1953, стр. 48—57).
Брагинский И. С., *Садриддин Айни.* Очерк жизни и творчества («Труды Института языка и литературы АН ТаджССР», т. XXIV, Сталинабад, 1954) [стр. 147—154 — список основных произведений С. Айни].
Бузургзода Л. ва Ҷалилов Р., *Инъикоси шўриши Восеъ дар фольклор,* Сталинобод — Ленинград, 1941.
Климчицкий С. И., *Дарвазские фахлавийот* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. IX, М.—Л., 1940, стр. 65—93).
Маъсумӣ Н., *Шўриши Восеъ ва сурудҳои таърихи* («Шарқи сурх», 1950, № 11).
Мирзозода Х. М., *Шамсиддин Шоҳин,* Сталинобод, 1956.
«Намунаҳои фольклори Дарвоз», ҷамъкунанда ва тартибдиҳанда А. З. Розенфельд [Сталинобод], 1955.
«Очерк истории таджикской советской литературы», ч. I. Ред. коллегия: М. Турсун-заде, И. С. Брагинский, С. Табаров, Ш. Хусейнзаде, А. С. Эдельман, М. Шукуров, Сталинабад, 1955 [стр. 275—303—краткая библиография таджикской советской литературы].
«Очерки таърихи адабиёти советии тоҷик», қисми II, хайати тахририя: Брагинский И. С., Шукуров М., Эдельман А. С., Хусейнзода Ш., Сталинобод, 1957.
Розенфельд А. З., *Из области таджикско-персидских фольклорных связей* (СЭ, 1948, № 1, стр. 205—206).
Сирус Б. И., *Рифма в таджикской поэзии* («Труды Института язы-

ка и литературы АН ТаджССР», т. XVIII, Сталинабад, 1953).
«Таджикская советская литература», *сб. статей*, Сталинабад, 1954.
«Таджикские сказки», сост. Б. Ниязмухамедов, Сталинабад, 1945. *Рец.:* СЭ, 1947, № 1, стр. 229—230.
Таджикские сказки», пер. и обработка Қ. Улуг-заде, Сталинабад, 1949.
Таджикские народные сказки», пер. и обработка Қ. Улуг-заде, Сталинабад, 1953.
«Фольклори тоҷик», тартибдиҳандагон М. Турсунзода ва А. Н. Болдырев, Сталинобод, 1957.
Хади-Заде Р., *Источники к изучению таджикской литературы второй половины XIX века* («Труды Института языка и литературы АН ТаджССР», т. LVI, Сталинабад, 1956).
Эҷодиёти даҳанакии аҳолии Кӯлоб», ч. I, тартибдиҳанда Р. Амонов, дар зери таҳрири А. М. Мирзоев, Сталинобод, 1956.

Boldirev A. N., *Eposi dahanakiji Toçikiston* («Baroji adabijoti sosialisti», 1934, № 11—12).
Boldirev A. N., *Dar boraji şūrişi Vose'* («Baroji adabijoti sosialisti», 1936, № 1).
«Namunaji folklori toçik», I, tartibdihanda A. N. Boldirev, dar zeri tahririje E. Bertels, Stalinobod—Leningrad, 1938.
«Namunaji folklori toçik», II, tartibdihanda M., Tursunzoda, Stalinobod — Leningrad, 1940.
Sohanşojev A., *Materialho ojid ba şūrişi Vose'* («Baroji adabijoti sosialisti», 1936, № 1—3).
См. также литературу к разделу I.

کتب مربوط به‌زبان افغانی.

Асланов М. Г., *Афганская лексикография* («Уч. зап. ВИИЯ», т. 1, вып. 2, М., 1945, стр. 46—51).
Зудин П. Б., *Краткий афганско-русский словарь* (около 12 000 слов), М., 1950 [стр. 561—568 — приложение: Е. Э. Бертельс, *Краткие сведения об афганском языке, его фонетике и письме*].
Рец.: К. А. Лебедев, «Труды МИВ», вып. 7, М., 1953, стр. 208—212.
Зудин П. Б., *Русско-афганский словарь* (около 21 000 слов), М., 1955 [стр. 1035—1174 — приложение: Д. А. Шафеев, *Краткий грамматический очерк афганского языка*]:

Bellew H. W., *A dictionary of the Pukkhto or Pukshto language*, London, 1867.
Gilbertson G. W., *The Pukhto Idiom*, Hertford, 1932.
Morgenstierne G. A., *An etymological vocabulary of Pashto*, Oslo, 1927.
Raverty H. G., *A dictionary of the Pukhtō (Pushtō), or language of the Afghans*, London, 1860.

دستورهای زبان. کتب درسی. منتخبات متون.

Асланов М. Г., *Конспект грамматики афганского языка для I курса*, М., 1939 [литография].
Асланов М. Г., *Рассказы и очерки на восточноафганском языке (пахто)*, составил и снабдил словарем..., изд. ВИИЯ, М., 1948 [литография].
Асланов М. Г., *Очерки и рассказы современных афганских писателей, ч. I. Западная ветвь. Кандагарский язык; ч. II (на восточном наречии)*, составил..., изд. МИВ, М., 1948—1949 [литография].
Лебедев К. А., *Грамматика языка пушту*, изд. МИВ, М., 1945 [литография].
Лебедев К. А., *Сборник газетных текстов на языке пушту*, составил..., изд. МИВ, М., 1948 [литография; со словарем].

Bellew H. W., *A grammar of the Pukkhto or Pukshto language* London, 1867.
Darmesteter J., *Chants populaires des afghans*, Paris, 1888—1890.
Dorn B., *Grammatische Bemerkungen über das Pushtu oder die Sprache der Afghanen* («Mém. de l'Acad. des Sciences de SPb.», T. V. SPb., 1845, S. 1—163).
Dorn B., *Zusätze zu den grammati-*

schen Bemerkungen über das Pushtu («Mém. de l'Acad. des Sciences de SPb.», T. V. SPb., 1845, S. 435—484).

Dorn B., *Nachträge zur Grammatik der afghanischen Sprache* («Bull. scient. publié par l'Acad. des Sciences de SPb.», T. X, № 23, SPb., 1842, S. 356—368).

Dorn B., *A chrestomathy of the Pushtū or Afghan language,* SPb., 1847.
Рец.: Березин И. Н., ЖМНП, ч. LV, отд. VI, 1848.

Geiger W., *Die Sprache der Afghānen, das Paštō* (GIPh, I, 2, Strassburg, 1898—1901, S. 201—230).

Grierson G. A., *Pašto* («Linguistic survey of India», vol. X, Calcutta, 1921).

Lorimer D. L. R., *Pashtu, Part I, Syntax of Colloquial Pashtu,* Oxford, 1915.

Lorimer J., *Grammar and vocabulary of Waziri Pashto,* Calcutta, 1902.

Qazi Rahimullah Khan, *The Modern Pushtu Instructor,* Peshavar, I—II, 1938—1943.

Penzl H. A., *A grammar of Pashto: a descriptive study of the dialect of Kandahar, Afghanistan,* Washington, 1955.

Raverty H. G., *A grammar of the Pukhtō, Pushto or Language of the Afghans,* Calcutta, 1855—1856, 2 ed., London, 1860.

Raverty H. G., *The Gulshan-i-Roh, being selections, prose and poetical in the Pushto or Afghân Language,* London, 1860.

Raverty H. G., *Selections from the poetry of the Afghāns,* London, 1862.

Raverty H. G., *The Pushto Manual,* London, 1880; 2 ed., London, 1890.

Trumpp E., *Grammar of the Paštō or the language of the Afghāns,* London—Tübingen, 1873.

صالح محمد خان، پښتو ژبه، کابل، ۱۳۱۶ — ۱۳۱۷.

د پښتو کلی، ۱ — ۶، کابل، ۱۳۱۷ — ۱۳۲٤.

محمد اعظم ایازی، قواعد پښتو، کابل ۱۳۱۸

صدیق الله "رښتین"، پښتو گرامر، جزء اول، کابل، ۱۳۲۷

صدیق الله "رښتین"، د پښتو کلی لمری لیار ښوونکی، کابل، ۱۳۲٤.

ОТДЕЛЬНЫЕ РАБОТЫ

Асланов М. Г., *Заимствования из тюркских языков в пушту* («Труды МИВ», вып. 4, М., 1947).

Бертельс Е. Э., *Кандахарское наречие языка пушту* (сб. «Советское языкознание», I, 1935, стр. 173—181).

Бертельс Е. Э., *Строй языка пушту,* изд. ЛГУ, Л., 1936.

Бертельс Е. Э., *Афганская пресса* («Библиография Востока», вып. 5—6, Л., 1934, стр. 9—26)

Дворянков Н. А., *Производные отыменные глаголы в современном афганском языке (пашто)* («Труды ВИИЯ», 1, М., 1952, стр. 60—71).

Лебедев К. А., *Система гласных современного языка пушту и их характеристика* («Труды МИВ», вып. 7, 1953, стр. 167—174).

Лившиц В. А., *Указательные местоимения в афганском языке (пашто)* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 9, 1956, стр. 121—140).

Оранский И. М., *О грамматических категориях вида и кратности в глагольной системе современного афганского языка (пашто)* («Уч. зап. ТГУ», т. II, серия гуманитарных наук, Сталинабад, 1954, стр. 201—233).

Geiger W., *Das afghānische Praeteritum* (IF, III, 1893, S. 111—119).

Geiger W., *Afγānische Studien* (KZ, XXXIII, 1893/94, S. 246—258, 474—477).

Geiger W., *Etymologie und Lautlehre des Afghānischen* («Abh. d. Bayr. Ak. d. Wiss.», I. Cl., Bd XX, 1894, S. 167—222).

Lentz W., *Ein Lateinalphabet für das Paschto,* Berlin, 1937.

schen Literatur und Zeitgeschichte [ZDMG, Bd 91 (N. F. 16), Heft 3 1937, S. 711—732].
Lentz W., *Die Paschto-Bewegung* [ZDMG, Bd 95 (N. F. 20), Heft 1, 1941, S. 117—123].
Morgenstierne G., *The Wanetsi Dialect of Pashto* (NTS, Bd IV, Oslo, 1930, p. 156—175).
Morgenstierne G., *Archaisms and Innovations in Pashto Morphology* (NTS, Bd XII, Oslo, 1942, p. 88—114).
Ramstedt G. J., *Marginal notes on Pashto etymology* («Studia orientalia», vol. 17, № 5, Helsinki, 1952, p. 3—14).

کتب مربوط به‌ادب معاصر افغانی و فرهنگ عامهٔ آن.

Азиз-Ниалло, *Заметки об афганской литературе* (журн. «Звезда Востока», 1946, № 3).
Асланов М. Г., *Афганский фольклор и его изучение в СССР* («Труды МИВ», вып. 5, М., 1948).
Асланов М., Гирс Г., *Заметки об афганской литературе* («Литературная газета», 1956, 13 марта, № 31).
«Афганские сказки», сост. К. Лебедев, перевод З. Калининой, К. Лебедева, Ю. Семенова, предисловие Ю. Семенова, М., 1955.
Гирс Г. Ф., *Современная художественная проза на пушту в Афганистане*, М., 1958.
Пурецкий Б., *Поэтическое творчество афганцев* («Новый мир», 1927, № 4).

کتب مربوط به‌زبان آسی . لغت‌نامه‌ها

Абаев В. И., *Русско-осетинский словарь* (25 000 слов), М., 1950 [с приложением грамматического очерка осетинского языка].
Миллер В. Ф., *Осетинско-русско-немецкий словарь*, под ред. и с дополнениями А. А. Фреймана, т. I—III, Л., 1927—1934.
Рец.: Мсерианц Л. З., «Новый Восток», кн. 20—21, М., 1928, стр 478—479; Lentz W., DLZ, 1927, Heft 26, Sp. 1255—1260; Wardrop O., JRAS 1928, part III, p. 709—710; Lewy E., OLZ, t. 38, № 10, 1935, Oct., Sp. 636 sq.
«Осетинско-русский словарь», под общей ред. А. М. Касаева (20 000 слов), М., 1952 [стр. 441—539 — Приложение: В. И. Абаев, *Грамматический очерк осетинского языка*].
Рец.: Исаев М. И., «Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. XII, вып. 6, 1953, стр. 561.

دستورهای زبان آسی

Гагкаев К. Е. *Очерк грамматики осетинского языка*, Дзауджикау, 1952.
Шегрен А., *Осетинская грамматика, с кратким словарем осетинско-российским и российско-осетинским*, ч. I—II, СПб., 1844.
Ælborty B. *Iron ævzadžy cybyr grammatikæ*, Москва — Владикавказ, 1925.
Miller W., *Die Sprache der Osseten* (Anhang zum I Bd d. GIPh, Strassburg, 1903).

کتب متفرقه.

Абаев В. И., *Об ударении в осетинском языке* (ДРАН-В, 1924, октябрь — декабрь, стр. 152—155).
Абаев В. И., *Осетинский язык и фольклор*, I, М.—Л., 1949.
Рец.: Zgusta L., «Archiv Orientalni», 1955, № 1/2, str. 274—275.
Абаев В. И., *Мимео-изобразительные слова в осетинском языке* («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 409—427).
Абаев В. И., *Параллелизмы в осетинской речи* («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 428—436).
Абаев В. И., *О некоторых осетинских элементах в грузинском языке* («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 437—441).
Ахвледиани Г. С., *К истории осетинского языка* («Изв. Тбилисского Гос. ун-та», V, 1925, стр. 313—322).
Ахвледиани Г. С., *К истории осетинского языка. Диссимилятивное*

озвончение смычных в осетинском языке («Труды Тбилисского Гос. Ун-та» XVIII, 1941, стр. 41 сл.).

«Библиография работ и статей... по языкознанию... Северной Осетии...» («Изв. СевосНИИ», т. 16, Орджоникидзе, 1954, стр. 184—188).

Бигулаев Б. Б., *Краткая история осетинского письма,* Дзауджикау, 1952.

Боголюбов М. Н., *Еще раз об осетинских дӕн, дӕ* («Уч. зап. ЛГУ», № 179, серия востоковедческих наук, вып. 4, Л., 1954, стр. 251—254).

Гагкаев К. Е., *Осетинско-русские грамматические параллели. Лексика, фонетика и морфология,* Дзауджикау, 1953.

Козырева Т. З., *Глагольные приставки и их основные функции в осетинском языке* («Изв. СевосНИИ», т. 16, Орджоникидзе, 1954, стр. 112—132).

Марр Н. Я., *Ossetica—Japhetica* (ИРАН, т. XII, 1918, стр. 2069—2100)

Миллер В. Ф., *Осетинские этюды,* т. I—III, М., 1881—1887.

Миллер В. Ф., *Древнеосетинский памятник из Кубанской области* («Материалы по археологии Кавказа», III, 1893, стр. 110—118) [о Зеленчукской надписи].

Семенов Л., *Археологические разыскания в Северной Осетии* («Изв. СевосНИИ», т. XII, Дзауджикау, 1948, стр. 44—136) [общий очерк изучения Сев. Осетии в археологическом отношении, описание и анализ памятников, эпиграфика, быт и фольклор].

Фрейман А. А., *Забытые осетинские числительные* (сб. «С. Ф. Ольденбургу к 50-летию научно-общественной деятельности, 1882—1932», Л., 1934, стр. 561—564).

Christensen A., *Textes ossètes... Avec un vocabulaire,* København, 1921. *Рец.:* Фрейман А. А., журн. «Восток», № 5, Л., 1925, стр. 259.

Freiman A., *Ossetica* («Rocznik Oryentalistyczny», III, Lwów, 1927, str. 158—163).

Hübschmann H., *Etymologie und Lautlehre der ossetischen Sprache,* Strassburg, 1887.

Lerch P., *Über das Pluralsuffix im Ossetischen* («Mélanges asiatique», t. V, p. 207—217).

Salemann C., *Versuch über die Conjugation im Ossetischen,* I («Beiträge zur vergl. Sprachforsch.», VIII, № 1, 1874, S. 48—91).

Stakelberg R., *Beiträge zur Syntax des Ossetischen,* Strassburg, 1886.

См. также литературу к главе 4 раздела II; к главе 5 раздела IV.

کتب مربوط به‌ادب آسی و فرهنگ عامهٔ آن.

Абаев В. И., *Из осетинского эпоса,* М.—Л., 1939 [Введение. 10 сказаний с переводом. Приложение: «Ритмика осетинской речи»].

Абаев В. И., *Нартовский эпос* («Изв. СевосНИИ», т. X, вып. 1, Дзауджикау, 1945).

«Коста Хетагуров. Сборник памяти великого осетинского поэта», М., 1941.

Миллер Всев., *Дигорские сказания...,* М., 1902.

«Осетинская литература», М., 1952.

«Осетинские рассказы», М., 1952.

«Памятники народного творчества осетин», I (1925); II (1927); III (1928); IV (1930); V (1941) [фольклорные тексты на североосетинских диалектах].

«Памятники югоосетинского народного творчества», I—III, изд. Юго-Осетинского НИИ, Сталинир, 1929—1930.

Чичеров В. И., *Некоторые вопросы теории эпоса и современные исследования нартских сказаний осетин* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. XI, вып. 5, 1952, стр. 393—410).

Dumézil G., *Légendes sur les Nartes...,* Paris, 1930.

Miller W. und Stakelberg R., *Fünf ossetische Erzählungen in digorischem Dialect,* SPb., 1891.

Muncácsi B., *Blüten der Ossetischen Volksdichtung,* Budapest, 1932 [фольклорные записи на дигорском диалекте].

۹. کتب مربوط به‌زبان کردی.

لغت‌نامه‌ها.

Бакаев Ч. Х., *Курдско-русский словарь* (около 14 000 слов) с приложением грамматического очерка курдского языка, М., 1957.

Фаризов И. О., *Русско-курдский словарь* (около 30 000 слов), М., 1957.

Jaba A., *Dictionnaire kourde-français*, SPb., 1879.

دستورهای زبان، کتب درسی و کتب درسی کمکی کردی.

Кöрдо Q., *Граматика зьмане кöрманщи йа кöрт (бона дəрсханед III—IV)*, Йереван, 1949 [школьная грамматика курдского языка].

Курдоев К. К., *Грамматика курдского языка*, М.— Л., 1957.

Курдоев К. К., *Курдский язык*. (В кн.: «Современный Иран. Справочник», М., 1957, стр. 60—75.)

Əvdal Ə., *Kьteba zьmane kyrmanci səbə komed 6—7*, Rəwan, 1936 [учебник курдского языка].

Beidar P., *Grammaire kourde*, Paris, 1926.
Рец.: Миллер, Б. В., «Письменность и революция», № 1, М., 1933, стр. 227—233.

Jardin R. F., *Bahdinan Kurmanji. A grammar of the Kurmanji of the Kurds of Mosul division and surrounding districts of Kurdistan*, Baghdad, 1922.

Justi F., *Kurdische Grammatik*, SPb., 1880.

Movsesiyan S., *Grammatika zəmane kyrmanci bona komed* II—III, Rəwan, 1935 [школьная грамматика курдского языка].

Socin A., *Die Sprache der Kurden* (GIPh, 1, 2, Strassburg, 1898—1901, S. 249—286).

کتب متفرقه.

Вильчевский О., *Первия всесоюзная курдоведческая конференция и проблема литературного языка курдов СССР* (сб. «Язык и мышление», VI—VII, М.—Л., 1936).

Вильчевский О., *Вигезимальный счет в курдском* (сб. «Памяти акад. Н. Я. Марра», М.— Л., 1938).

Вильчевский О., *Лингвистические материалы по истории общественных форм в Курдистане* (сб. «Иранские языки», I, М.— Л., 1945, стр. 13—30).

Егиазаров С. А., *Краткий этнографический очерк курдов Эриванской губернии* («Записки Кавказского отделения РГО», кн. XIII, вып. II, Тифлис, 1891) [стр. 1—60 — краткий этнографический очерк; стр. 61—170 — курманджийские тексты: песни, поговорки; стр. 171 — 234 — этнографический очерк езидов. Приложение: «Краткий курманджийско-русский словарь» (сост. С. А. Егиазаров) и «Краткий русско-курманджийский словарь» (сост. Л. П. Загурский)].

Курдоев К. К., *Критика ошибочных взглядов на курдский язык* (КСИВАН, вып. XII, 1955, стр. 43 сл.).

Курдоев К. К. *Нумеративные слова в курдском языке* (КСИВАН, вып. XXII, 1956, стр. 28—36).

Лерх П., *Исследования об иранских курдах и их предках северных халдеях*, кн. I—III, СПб., 1856—1858.

Миллер Б., *О некоторых проблемах курдской фонетики* (сб. «Иранские языки», II, М.— Л., 1950, стр. 61—77).

Цукерман И. И., *О некоторых свойствах вторичной флексии в курдском языке* (сб. «Язык и мышление», т. XI, М.— Л., 1948, стр. 364—375).

Цукерман И. И., *Очерки курдской грамматики* (сб. «Иранские языки», II, М.— Л., 1950, стр. 78—144).

Цукерман И. И., *Очерки грамматики курдского языка* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 5—56).

Шамилов А., Цукерман И., Курдоев К., *Об изафете в курдском языке* («Революция и письменность», № 1 (16), М., 1933, стр. 51—56).

Шамилов А., Цукерман И., Курдоев К., *О проблеме рода в курдском языке* («Письменность и революция», сб. 1., М.—Л., 1933, стр. 160—178).

Chodzko A., *Études philologiques sur la langue kourde (dialect de Solèimanié)* (JA, sér. V, t. IX, 1857, p. 297—356).

Ivanow W., *Notes on Khorasani Kurdish* (JASB, N. S., vol. XXIII, № 1, 1927, p. 167—236) [Краткий очерк фонетики и грамматики наречия хорасанских курдов, образцы текстов со словарем].

MacKenzie D. N., *Gender in Kurdish* (BSOAS, vol. XVI, part 3, 1954, p. 528—541).
Отклик: Абаев В. И., ВЯ, 1955, № 5, стр. 168—169.
См. также литературу по диалектам Центрального и Западного Ирана и литературу к главе 5 раздела IV.

کتب مربوط به‌ادب معاصر کردی و فرهنگ عامهٔ آن. منتخبات متون.

Вильчевский О. Л., *Мам и Зин. Курдская повесть, запись и перевод* (сб. «Сказки народов Востока», Л., 1938, стр. 99—119).

Вильчевский О., *Библиографический обзор зарубежных курдских печатных изданий в XX столетии* (сб. «Иранские языки», I, М.—Л., 1945, стр. 147—181) [содержит также сведения о курдской средневековой литературе и о применяемых в курдской письменности алфавитах].

Джинди Һ., *Кәрр у К'ӧлькe Сьлемане Сьливи*, Ереван, 1941 [текст курдского эпического сказания и исследование].

Джинди А., *О советском этапе развития курдского фольклора* («Изв. АН АрмССР», Обществ. науки, Ереван, 1951, № 10, стр. 117—123) [на армянском языке].

Курдоев К., Цукерман И., *Курдские тексты* (сб. «Иранские языки», II, М.— Л., 1950, стр. 29—60).

Курдоев К. К., *Зарубежная курдская литература о положении курдов в СССР* («Уч. зап. ЛГУ», № 128, серия востоковедческих наук, вып. 3, Л., 1952, стр. 136—150).

Миллер Б. В., *Образцы говора курдов Советского Азербайджана, записанные в августе 1933 года в сел. Минкенд, Агбулаг, Бозлу и Каракешиш (в транскрипции и с русским переводом)* («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 343—355).

Çьndi H. Əvdal Ə., *Folklora kurmança*, Jerevan, 1936 [сб. курдского фольклора].

Jaba A., *Recueil de notices et récits kourdes*, SPb., 1860 [содержит сведения о некоторых курдских племенах, о курдских писателях и поэтах, о курдской грамматике. К книге приложено 40 текстов на курдском языке (в арабской графике) с французским переводом. Предисловие П. Лерха].

Makas H., *Kurdische Texte im kurmānjī Dialekte aus der Gegend von Märdin*, Leningrad, 1926.

Prym E. und Socin A., *Kurdische Sammlungen*, I—II, SPb., 1887—1890.

Zakarijan K., Çьndi H., *Kьlamed cьmə'ta kurmanҫa*, Rəwan, 1935 [сборник курдских народных песен].

کتب مربوط به‌گویشهای لری و بختیاری.

Марр Ю. Н., *Образец бахтиярской литературы* (ДАН-В, 1927, стр. 53—58).

Lorimer D. L. R., *The phonology of the Bakhtiari, Badakhshani and Madaglashti dialects of Modern Pêrsian*, London, 1922.

Lorimer D. L. R., *A Bakhtiari prose texte* (JRAS, 1930, part II, April) [содержит сведения по фонетике и морфологии бахтиярского языка].

Lorimer D. L. R., *The popular verse of the Bakhtiāri of S. W. Persia*, I (BSOAS, XVI, 1954, p. 544—555); II (BSOAS, XVII, 1955, p. 92—110).

Mann O. — Hadank K., *Kurdisch-Persische Forschungen, II, Die Mundarten der Lur-Stämme*, Berlin, 1910.

کتب مربوط به‌زبان بلوچی.

Зарубин И. И., *К изучению белуджского языка и фольклора* (ЗКВ, т. V, Л., 1930).

Зарубин И. И., *Белуджские сказки.* («Труды ИВАН СССР», IV, Л., 1932).
Зарубин И. И., *Белуджские сказки,* II, М.— Л., 1949.
Соколов С. Н., *Грамматический очерк языка белуджей Советского Союза* («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 57—91) [стр. 57—62 — история изучения белуджского языка].
Соколова В. С., *Белуджский язык* (в кн.: «Современный Иран. Справочник», М., 1957, стр. 88—93).

Dames M. L., *A sketch of the Northern Balochi language,* Calcutta, 1881.
Dames M. L., *Balochi text-book,* Lahore, 1891.
Dames M. L., *Popular poetry of the Baloches,* vol. I—II, London, 1907.
Geiger W., *Dialektspaltung im Balūčī* («Stzb. d. k. Bayr. Ak.», Philos.-Phil. Cl., I, 1889, S. 65—92).
Geiger W., *Etymologie des Balūčī* («Abhandl. d. k. Bayr. Ak.», Philos.-Phil. Cl., Bd XIX, 1891, S. 105—153).
Geiger W., *Die Sprache der Balūtschen* (GIPh, Bd I, Abt. 2, Strassburg, 1898—1901, S. 231—248).
Gilbertson G. W., *The Balochi language. A grammar and manual,* assisted by Ghāno Khán Haddiání, Hertford, 1923.
Gilbertson G. W., *English—Balochi colloquial dictionary,* Hertford, 1925.
Marstone E. W., *Grammar and vocabulary of the Mekranee Balochee dialect,* Bombay, 1877.
Mockler E., *A Grammar of the Balochi Language,* London, 1877.
Morgenstierne G., *Notes on Balochi etymology* (NTS, Bd V, Oslo, 1932, p. 36—53).
Morgenstierne G., *Balochi miscellanea* (AO, vol. XX, pars 3—4, 1948, p. 253—292) [грамматические заметки, тексты, терминология родства].
Müller F., *Über die Sprache der Balūčen* («Orient und Occident», III, Göttingen, 1864, S. 78—87).
См. также литературу к главе 5 раздела IV.

کتب مربوط به‌زبانهای تاتی و طالشی.

Миллер Б. В., *Предварительный отчет о поездке в Талыш в 1925 г.* («Изв. Общества обследования и изучения Азербайджана», № 1, Баку, 1926, стр. 24—36).
Миллер Б., *Таты, их расселение и говоры (материалы и вопросы)* («Изв. Общества обследования и изучения Азербайджана», № 8, вып. VII, Баку, 1929).
Миллер Б. В., *Талышские тексты,* М., РАНИОН, 1930 [тексты, русский перевод и талышско-русско-французский словарь].
Миллер Б. В., *Татские тексты (материалы по говорам татов Советского Азербайджана)* (сб. «Иранские языки», I, М.— Л., 1945, стр. 107—126).
Миллер Б. В., *О суффиксе i имен существительных в талышском языке* (сб. «Язык и мышление», т. XI, М.— Л., 1948).
Миллер Б. В., *Талышский язык,* М., 1953 [стр. 13—24 — история изучения талышского языка].
Миллер Вс. Ф., *Материалы для изучения еврейско-татского языка,* СПб., 1892 [библиография вопроса, предисловие, введение, тексты, перевод, словарь].
Миллер В. [Ф.], *Татские этюды,* ч. I—II, М., 1905—1907.
Рисс П. Ф., *О талышинцах, их образе жизни и языке* («Зап. Кавказского отдела РГО», кн. III, Тифлис, 1855).
См. также литературу к главе 5 раздела IV.

کتب مربوط به‌گویشهای کرانهٔ دریای خزر ایران.

Завьялова В. И., *Новые сведения по фонетике иранских языков. Гилянский и мазандеранский языки* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 92—112).
Пахалина Т. Н. и Соколова В. С., *Гилянский язык.* (В кн.: «Современный Иран. Справочник», М., 1957, стр. 75—82).
Пахалина Т. Н. и Соколова В. С., *Мазендеранский язык.* (В кн.: «Современный Иран. Справочник», М., 1957, стр. 82—88).

Christensen A., *Contributions à la dialectologie iranienne. Dialecte guilākī de Recht, dialectes de Fārizänd, de Yaran et de Natanz (Avec un supplément contenant quelques textes dans le Persan vulgaire de Téhéran)*, København, 1930.

Dorn B., *Beiträge zur Kenntniss der iranischen Sprachen*, I—II (Heft. 1—3), SPb., 1860—1866 [прозаические и поэтические тексты на мазандеранском языке, вып. 2 II-й части, также посвященный мазандеранскому языку, и часть III, содержавшая материалы по гилянскому, из печати не вышли, но были использованы В. Гейгером в его сводном очерке: Geiger W., *Die kaspischen Dialekte*, GIPh., Bd 1, Abt. 2, Strassburg, 1898—1901, S. 344—380].

Melgounof G., *Essai sur les dialectes de Mazanderan et de Ghilan* (ZDMG, Bd XXII, 1868, S. 195—224).
См. также литературу к главе 5 раздела IV.

کتب مربوط به‌گویشهای مرکز و مغرب ایران.

نواحی فارس و غیره.

Жуковский В. А., *Предварительные заметки о некоторых персидских наречиях* (ЗВОРАО, т. I, 1887, стр. 23—27).

Жуковский В. А., *Материалы для изучения персидских наречий*. Часть первая, *Диалекты полосы города Кашана: Вонишун, Кохруд, Кешэ, Зэфрэ*, СПб., 1888. Часть вторая, *Диалекты [полосы] города Семнана: Сэнгисэр, Шемерзод. Диалекты полосы города Исфагана: Сэдэ, Гяз, Кяфрон. Диалекты полосы города Шираза: Сивенд, Абдуи. Гуранский диалект деревни Талахедэшк. Наречие евреев города Кашана. Наречие деревни Таджриш*, вып. 1, I. *Тексты*, II. *Словарь*, Пг., 1922 [предисловие акад. С. Ф. Ольденбурга с обзором отечественных работ по иранскому языкознанию]. Часть третья, *Наречие бахтияров чехарленг и хефтленг*, вып. 1, I. *Тексты и переводы*, II, *Словарь*, Пг., 1922. *Рец.*: Крачковский И. Ю., «Восток», 1923, № 3, стр. 182; Freiman A. A., OLZ, 1923, Bd XXVI, № 7, S. 358.

Ромаскевич А. А., *Лар и его диалект* (сб. «Иранские языки», I, М.— Л., 1945, стр. 31—86) [историко-географические сведения о Ларе; очерк фонетических, морфологических и синтаксических особенностей ларского диалекта сравнительно с литературным персидским языком; тексты с переводом; список слов].

Christensen A., *Le dialecte de Sämnān...*, København, 1915.

Christensen A., *Les dialectes d'Awromān et de Pāwä. Textes recueillis par Âge Meyer Benedictsen, revus et publiés avec des notes et une esquisse de grammaire*, København, 1921.

Christensen A., *Contributions à la dialectologie iranienne, II, Dialectes de la région de Sèmnan: sourkhēī, lāsguerdī sängesārī et chämerzâdī*, København, 1935 [грамм. очерки, тексты и словари по отдельным диалектам и сводные].

Hadank K., *Die Mundarten von Khunsâr, Mahallât, Natänz, Nâjin, Sämnân, Sîvänd und Sô — Kohrûd* («Kurdisch-Persische Forschungen», Abt. III, Bd I, Berlin und Leipzig, 1926).

Geiger W., *Kleinere Dialekte* (GIPh, Bd I, Abt. II, Strassburg, 1898—1901) [S. 381—406, III, Centrale Dialekte].

Ivanow W., *The Dialect of Gozärkhon in Alamut* (AO, vol. IX, 1931).

Ivanow W., *Two dialects spoken in the Central Persian Desert* (JRAS, 1926, p. 405—431).

Ivanow W., *Notes on the dialect of Khūr and Mihrijān* (AO, vol. VIII, 1929, p. 45—61).

Salemann C., *Bericht über des Mag. Žukovski V., Materialien zur persischen Dialektologie* («Mélanges Asiatiques», T. IX, S. 255—259).
См. также литературу к главе 5 раздела IV.

کتب مربوط به‌زبانهای پامیر و مونجانی

Андреев М. С., *Язгулёмский язык. Таблицы глаголов*, СПб., 1904.

Дьяков А. М., *Языки советского Памира* («Культура и письменность Востока», кн. X, М., 1931, стр. 85 сл.).

Залеман К. Г., *Шугнанский словарь Д. Л. Иванова* (сб. «Восточные заметки», СПб., 1895, стр. 269—320).

Зарубин И. И., *К списку памирских языков* (ДРАН-В, 1924, апрель—июнь, стр. 79—81).

Зарубин И. И., *Образец припамирской народной поэзии* (ДРАН-В, 1924, апрель — июнь, стр. 82—85).

Зарубин И. И., *Два образца припамирской народной поэзии* (ДРАН-В, 1924, октябрь — декабрь, стр. 177—180).

Зарубин И. И., *Сказание о первом кузнеце в Шугнане* («Изв. АН СССР», VI серия, 1926, № 12, стр. 1165 сл.).

Зарубин И. И., *К характеристике мунджанского языка* (сб. «Иран», I, Л., 1927, стр. 111—199) [грамматический очерк, тексты, мунджанско-русский глоссарий]. *Рец.:* Morgenstierne G., NTS, Bd III, p. 296—298.

Зарубин И. И., *Одна орошорская сказка* («Восточные записки», т. I, изд. ЛИЖВЯ, Л., 1927, стр. 297—318).

Зарубин И. И., *Орошорские тексты и словарь* («Труды Памирской экспедиции 1928 г.», вып. VI, Лингвистика, Л., 1930) [с картой].

Зарубин И. И., *Бартангские и рушанские тексты и словарь*, М.—Л., 1937.

Климчицкий С. И., *Ваханские тексты* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. III., Лингвистика, М.—Л., 1936, стр. 75—124) [стр. 91—101 — замечания по морфологии; стр. 101—117 — ваханско-русско-таджикский словарь; стр. 117—124 — русско-ваханский словарь].

Пахалина Т. Н., *Ишкашимские разговорные тексты* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 113—132).

Писарчик А. К., *Рушанские тексты*, Сталинабад—Ленинград, 1954 [с переводом на русский язык и словарем].

Розенфельд А. З., *К вопросу о памирско-таджикских языковых отношениях (на материалах ванджских говоров)* («Труды ИЯЗ», т. VI, 1956, стр. 273—280).

Шельд Х., *О латинизированном шугнанском алфавите* («Изв. Общества для изучения Таджикистана и иранских народностей за его пределами», т. 1, Ташкент, 1928, стр. 129 сл.).

Gauthiot R., *Notes sur le yazgoulami, dialecte iranienne des confins du Pamir* (JA, t. 7, 1916, p. 239—270)

Gauthiot R., *Quelques observations sur le Mindǰâni* (MSL, XIX, 1915, p. 133—157).

Geiger W., *Die Pamir-Dialekte* (GIPh, 1, 2, Strassburg, 1898—1901, S. 288—334).

Geiger W., *The Indian Hindukush Dialects called Munǰânî and Jûdghâ* («Avesta, Pahlavi and Ancient Persian Studies», 1904, p. 221—223).

Grierson G. A., *Ishkashmi, Zebaki and Yazghulami. An account of three Eranian dialects* («Prize Publication Fund», vol. V, London, 1920).

Hjuler A., *The languages spoken in the Western Pamir*, Copenhagen, 1912.

Lentz W., *Pamir-Dialekte. I. Materialien zur Kenntnis der Schugni-Gruppe*, Göttingen, 1933.

Morgenstierne G., *The name Munjān and some other names of places and peoples in the Hindu Kush* (BSOS, vol. VI, 1931).

Morgenstierne G., *Indo-Iranian Frontier Languages*, vol. II, *Iranian Pamir Languages (Jidgha — Munǰi, Sanglechi—Ishkashmi and Wakhi)*, Oslo, 1938.

Shaw R. B., *On the Ghalchah languages (Wakhi and Sarikoli)* (JASB, vol. XLV, 1876, p. 139—278).

Shaw R. B., *On the Shighni (Ghalchah) dialect* (JASB, vol. XLVI 1877, p. 97—125).

Sköld H., *Materialien zu den iranischen Pamirsprachen*, Lund. 1936 [тексты на шугнанском, рушанском, орошорском, ваханском, ишкашимском языках; тематические словники; глоссарий к текстам].

Tomaschek W., *Centralasiatische Studien, II. Die Pamir-Dialekte* («Stzb. d. Wiener Ak. d. Wiss.», Phil-hist. Cl., Bd 96, Wien 1880, S. 735—900)
Zarubin I. I., *Two Yazghūlamī texts* (BSOAS, vol. VIII, parts 2—3, 1936, p. 875—881).
См. также литературу к главе 5 раздела IV.

کتب مربوط به‌زبانهای اُرمُوری و پراچی.

Morgenstierne G., *Indo-Iranian Frontier languages*, vol. I, *Parachi and Ormuri*, Oslo, 1929.
Morgenstierne G., *Supplementary notes on Ormuri* (NTS, V, 1932).

V کتب مربوط به‌زبان یغنابی.

Андреев М. С. и Пещерева Е. М., *Ягнобские тексты* [с приложением ягнобско-русского словаря, составленного М. С. Андреевым, В. А. Лившицем и А. К. Писарчик], М.—Л., 1957.
Залеман К. Г., *Новые материалы по ягнобскому языку* (ЗВОРАО, т. III, вып. 1—2, СПб., 1888, стр. 128—129).
Залеман К. Г., *Ягнобские этюды* [корректура, хранится в Архиве АН СССР].
Климчицкий С. И., *Ягнобская сказка* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. IX, М.—Л., 1940, стр. 94—103).
Климчицкий С. И., *Ягнобцы и их язык* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. IX, М.—Л., 1940, стр. 137—139).
Климчицкий С. И., *Секретный язык у ягнобцев и язгулемцев* («Труды Тадж. базы АН СССР», т. IX, М.—Л., 1940, стр. 104—117).

Benveniste E., *Une lexique du yagnobī* (JA, vol. CCXLIII, fasc. 2. 1955, p. 139—162).
Junker H. F., *Drei Erzählungen auf Yagnâbī* («Stzb. d. Heidelberger AW», Phil-hist. Kl., Abhandl. 14, Heidelberg, 1914).
Junker H. F., *Arische Forschungen. Jaghnōbī Studien. I, Die sprachgeographische Gliederung des Jaghnōb-Tales* («Abhandl. d. Sächsischen AW», Phil.-hist. Kl., Bd 41, № 2, Leipzig, 1930, S. 107—113).
См. также литературу к главе 5 раздела IV.

کتب مربوط به‌گویش کومزاری.

Thomas B., *The Kumzari dialect of the Shihuh tribe, Arabia* («Asiatic Society Monographs», XXI, 1930).

مربوط به‌فصل پنجم.

کتب مربوط به‌زبانهای نوین و گویشهای ایرانی بطور کلّی. تاریخ و مناسبات گویش‌شناسی در زبانهای کنونی ایرانی. کتب مربوط به‌ریشه‌شناسی لغات.

Абаев В. И., *Этимологические заметки* («Труды ИЯЗ», т. VI, М., 1956, стр. 442—458).
Боголюбов М. Н., *К этимологии ваханского вспомогательного глагола тэй-; ту- «быть»* («Изв. АН СССР», ОЛЯ, т. VI, вып. 4, 1947, стр. 339—340).
Боголюбов М. Н., *К истории модально-временных отношений в иранских языках* («ЛГУ, научная сессия 1953/54 г. Тезисы докладов по секции востоковедческих наук», Л., 1954, стр. 27—29).
Лившиц В. А., *О внутренних законах развития таджикского языка* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 5, Сталинабад, 1954, стр. 87—102).
Миллер Б. В., *Показатель множественности «āп» в иранских языках* (сб. «Памяти акад. Н. Я. Марра», М.—Л., 1938, стр. 190—195).
Миллер Б. В., К вопросу о классификации иранских языков (сб. «Тезисы докладов научных сотрудников Института этнографии, Института истории материальной культуры, Института истории и Института языкознания АН СССР», М., 1951, стр. 19—23).
Оранский И. М., *Об основных принципах построения курса «Исто-*

рия таджикского языка» («Уч. зап. Сталинабадского гос. женского педагогического института», т. 1, Сталинабад, 1957, стр. 223—214).
Оранский И. М., *Этимологические заметки* («Изв. АН ТаджССР», ООН, вып. 12, Сталинабад, 1957, стр. 77—85).
Соколова В. С., Неменова Р. Л., Богорад Ю. И., Лившиц В. А., Фархадян А. И., *Новые сведения по фонетике иранских языков* («Труды ИЯЗ», т. I, 1952, стр. 154—192).
Соколова В. С., *Очерки по фонетике иранских языков*, I—II, М.—Л., 1953.
Розенберг Ф., *Материалы по двадцатному счету* (сб. «Языковедные проблемы по числительным», изд. Института литератур и языков Запада и Востока при ЛГУ, Л., 1927, стр. 165—170) [в основном на материале иранских языков].
Хетагуров Л. А., *Категория рода в иранских языках* («Уч. зап. ЛГУ», № 20, серия филологических наук, вып. 1, Л., 1939).

Bailey H. W., *The word «but» in Iranian* (BSOS, vol. VI, part 2, p. 279—283).
Benveniste E., *La construction passive du parfait transitif* (BSL, t. 48, fasc. 1, 1952, p. 52—62).
Benveniste E., *Analyse d'un vocable primaire: indo-européen* *bhagu *«bras»* (BSL, t. 52, fasc. 1, 1956, p. 60—71).
Beresin I., *Recherches sur les dialectes Persans,* Casan, 1853 [материалы и исследования по мазандеранскому, гилянскому, татскому, талышскому, курдскому языкам и по диалекту габри].
Ceypek J., *Die verbale Periphrase als ein wichtiges Unterscheidungsmerkmal zwischen Neupersisch und Tağikisch* («Archiv orientální», XXIV, № 2, Praha, 1956, S. 171—182).
Charpentier J., *Beiträge zur indoiranischen Wortkunde* (MO, vol. XVIII, fasc. 1—3, 1924). [I. Soghd. *knδ knδh*—«Stadt»; II. Av. *kamərəδa*—«Kopf»; III. Ostir. **kapha*—«Fisch» и ряд других этимологий].
Chodzko A., *Specimens of the popular poetry of Persia,* London, 1842 [записи песен на мазандеранском, гилянском и талышском языках].
Darmesteter J., *Études iraniennes,* vol. I—II, Paris, 1883.
Dorn B., *Caspia. Über die Einfälle der alten Russen in Tabaristan* («Mém. de l'Acad. des Sciences de SPb.», VII série, t. XXIII, № 1, 1875) [содержит сведения по татскому и талышскому языкам и прикаспийским диалектам Ирана].
Gauthiot R., *Trois mémoires sur l'unité linguistique des parlers iraniens,* Paris, 1916 [p. 1—25: De l'accent d'intensité iranien; p. 26—35: De la reduction de la flexion nominale en iranien; p. 36—41: Du pluriel persan en *-hā*].
Geiger W., *Kleinere Dialekte und Dialektgruppen,* GIPh, I, 2, Strassburg, 1898—1901, S. 287—423.
Grierson G. A., *Specimens of languages of the Eranian family* (LSI, vol. X, Calcutta, 1921) [тексты и грамматические очерки по афганскому, белуджскому, ормури, мунджанскому и некоторым памирским языкам].
Lentz W., *Die nordiranischen Elemente in der neupersischen Literatursprache bei Firdosi* (ZII, Bd IV, H. 2, Leipzig, 1926, S. 251—316).
Mann O.—Hadank K., *Kurdisch-persische Forschungen,* Abt. I—IV, Berlin, 1906—1932: Abt. I. *Die Tâjik-Mundarten der Provinz Fârs* (1909); Abt. II. *Die Mundarten der Lur-Stämme* (1910); Abt. III. *Nordwestiranisch,* Bd I. *Die Mundarten von Khunsâr, Mahallât, Natänz, Nâyin, Sämnân, Sivänd, und Sô-Kohrûd* (1926); Bd II. *Mundarten der Gûrân, besonders das Kändûläi, Auramânî und Bâdschälânî* (1930); Bd IV. *Mundarten der Zâzâ, hauptsächlich aus Siwerek und Kor* (1932); Abt. IV, Bd III. *Die Mundart der Mukrî-Kurden.* Teil 1 (1906); Teil 2 (1909).
Morgan J. de, *Mission scientifique en Perse,* т. V. *Études linguistique,* Paris, 1904 [описание 11 курдских диалектов, а также материалы по мазандеранскому и гилянскому (стр. 199—261), талышскому (стр. 261—268) и другим язы-

кам и диалектам Сев.-Зап. Ирана].

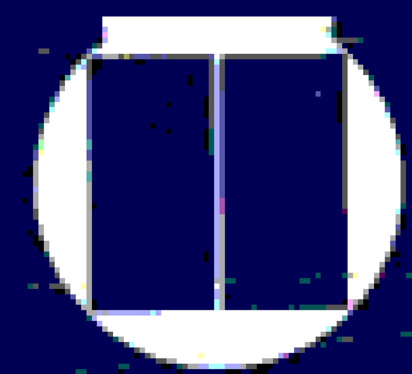
Morgenstierne G., *Report on a linguistic mission to Afghanistan*, Oslo, 1926.

Morgenstierne G., *Report on a linguistic mission to North-Western India*, Oslo, 1932.

Morgenstierne G., *Iranica* (NTS, Bd XII, 1942, p. 258—271) [I. *The demonstrative pronouns in Shughni;* II. *Modern «Tokharian»;* III. *Additional Pashto etymologies;* IV. *Persian etymologies;* V. *Ossetic etymologies;* VI. *The Saka itinerary;* VII. *A Pashto text from 11 Century? (preliminary note)*].

Telegdi Zs., *Beiträge zur historischen Grammatik des Neupersischen. I. Über die Partikelkomposition im Neupersischen* («Acta linguistica», t. V, fasc. 1—2, Budapest, 1955, S. 67—183) [имеется отд. издание, Budapest, 1955].
Рец.: Cejpek J. und Rypka J., OLZ, 1957, № 3/4, Sp. 160—163; Гарипова Н. Д., ВЯ, 1957, № 1, стр. 139—140.

فهرست نام‌ها و مفهوم‌ها



انتشارات پیام

ISBN : 964-6525-02-4
۹۶۴-۶۵۲۵-۰۲-۴